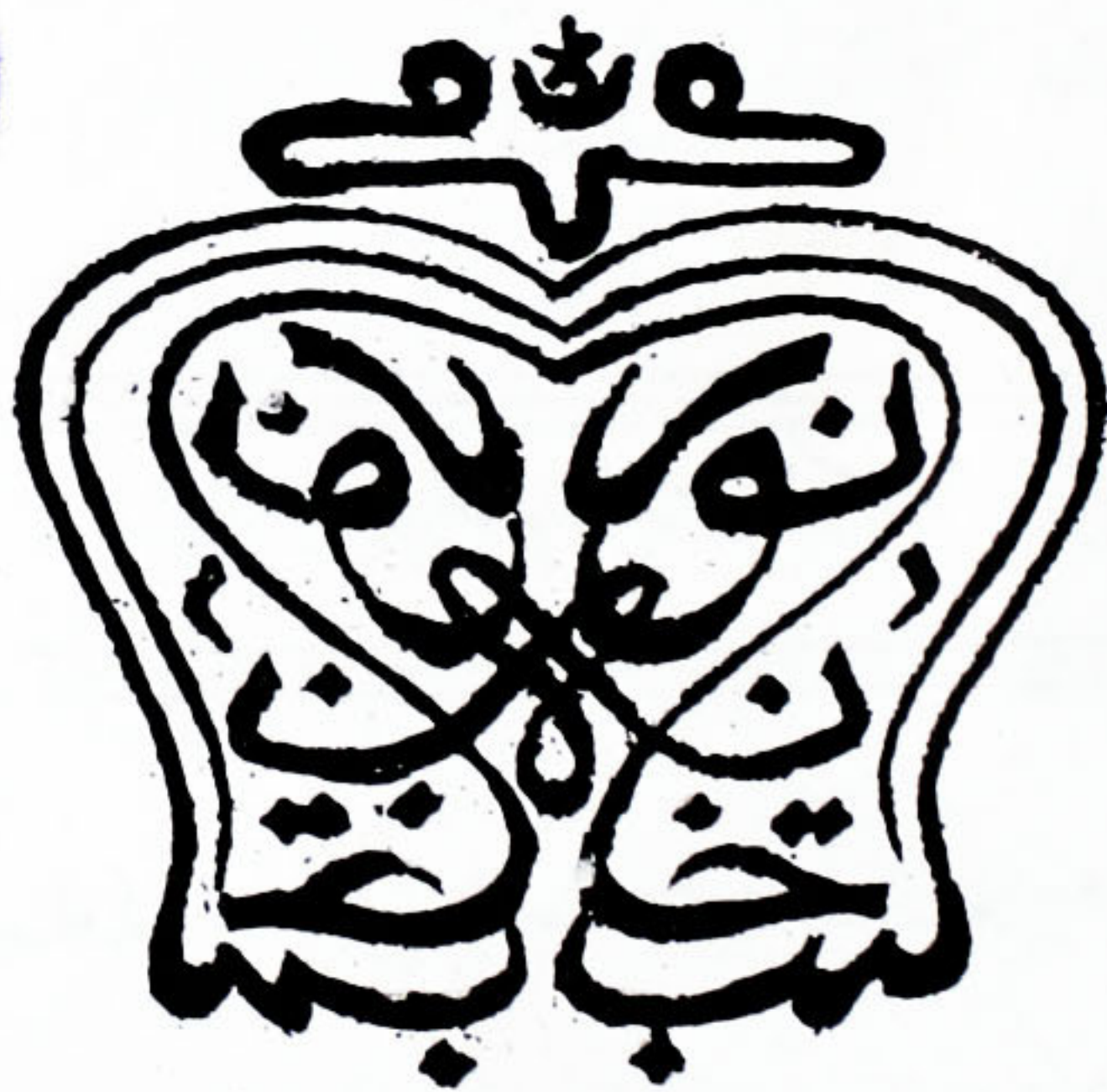
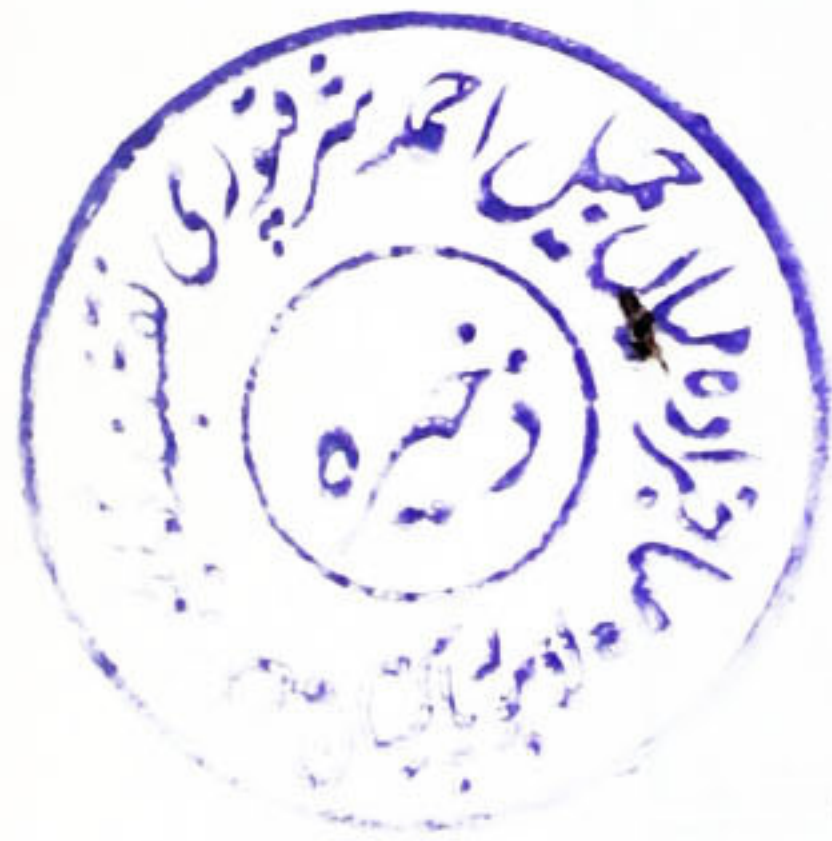


560/1

الْقَوْلُ الْجَبِيَّ أَثَارِ الْوَلِيِّ



در بیان ملفوظات و مکشوفات معارف حضرت شاه ولی السزده

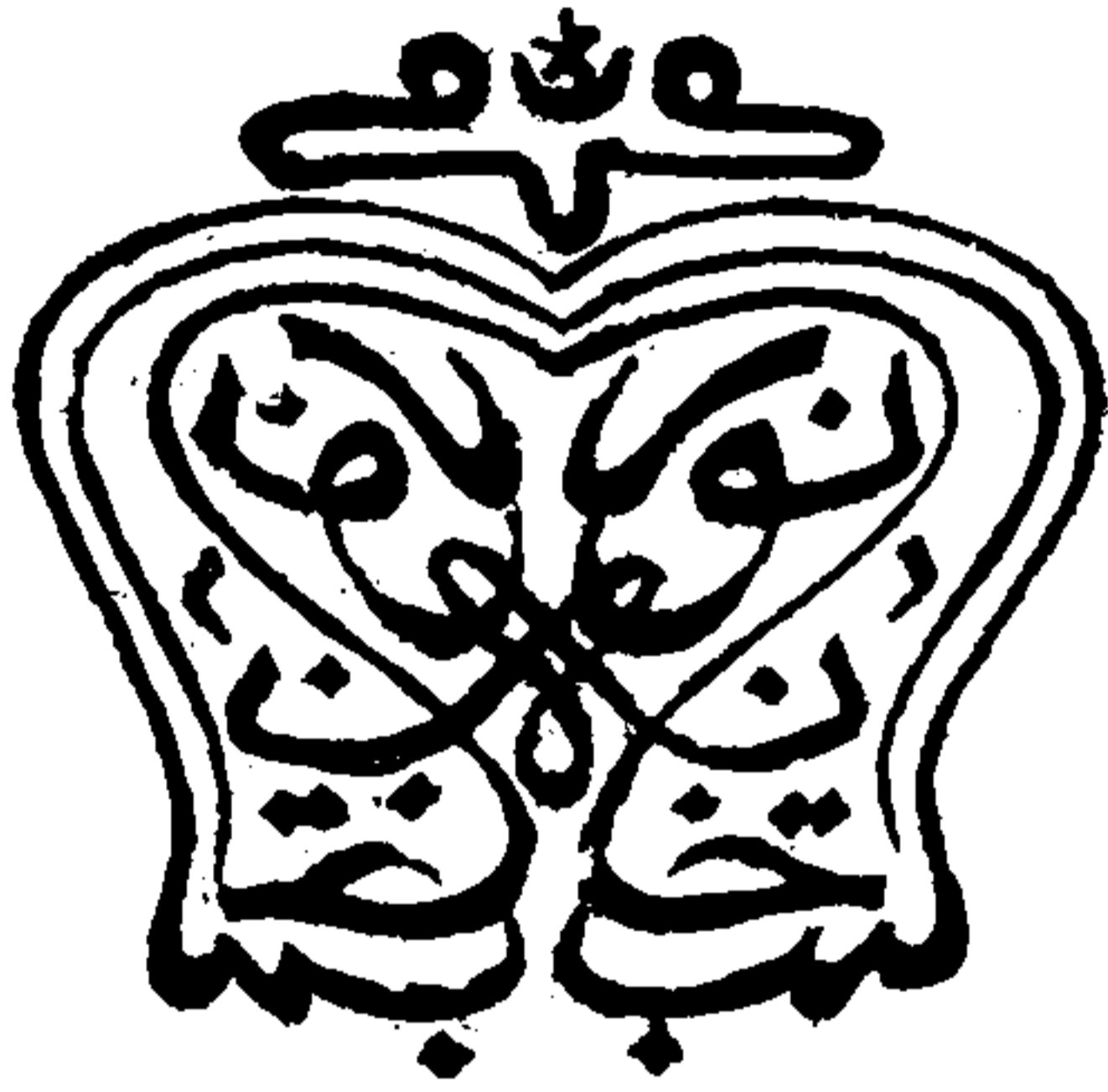
به اهتمام

ابوالنصر انس فاروقی جلیه طباعت پوشیده

دس

شاه ابوالنخیر اکاڈمی، شاه ابوالنخیر مارگ، دہلی ۶

الْقَوْلُ الْجَمَلُ
أَثَارُ الْوَلِيِّ فِي ذِكْرِ



در بیان ملفوظات و مکشوفات و معارف حضرت شاہ ولی اللہ رحمۃ اللہ علیہ

بہ اہتمام

ابوالنصر انس فاروقی جلیہ طباعت پوشیدہ

۵۵

شاہ ابوالخیر اکادمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶



Vegetation	Vegetation	bewasser	related features	hydro
Wald	Forest	Great Britain	Great Britain	Hydro
...

Abkürzungen

Abbreviations

Abbreviations

Abkürzungen sind in der Regel in der ersten Spalte angegeben. Die zweite Spalte enthält die entsprechenden Begriffe in der deutschen Sprache. Die dritte Spalte enthält die entsprechenden Begriffe in der englischen Sprache.



Begriffe, die Teile von Eigennamen sind, und nicht übersetzt werden sollten. (Terms and general terms of toponyms should not be translated. - Legende der abkürzungen ist hier zu finden.)

Landkreis
Kreis
Bezirk
Regierungsbezirk

- Heusen
 1. Kreis
 2. Kreis
 3. Kreis
 4. Kreis
 5. Kreis
 6. Kreis
 7. Kreis
 8. Kreis

- Bayern
 Regierungsbezirk
 6. Landkreis
 7. Landkreis
 Deutsche Demokratische Republik (DDR)
 Bezirk
 8. Kreis

Blattübersicht

C 5118	C 5122	
C 5518	C 5522	C 55
C 5918	C 5922	C 59

الْقَوْلُ الْحَكِيمُ
فِي ذِكْرِ آثَارِ الْبُؤْيُوتِ

ناشر

حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی



الْقَوْلُ الْجَلِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي اصطفى نوح الانبياء سائر الخلق وفصلهم تفصيلا وعص الكمل منهم
 بمعرفة اسماء وصفته ومجته كنه ذاته اجالا وتفصيلا فاوليك من الانبياء الذين
 من العين شريفا ونورا وافاض علوما جمته في سويها قلوبهم من آيات قدرته واسرار
 ونزله نالك شريفا ونورا وافاض علوما جمته في سويها قلوبهم من آيات قدرته واسرار
 انه كلم تكميدا وجعلهم وسائط جوده وسحاب جوده وسيم تملن البركات وعلى ايديهم
 الكرامات وتمكنته المدون كبدسته المدون واصبح المدعي افضل الرسل
 الكمل ماوي الخلق من عوالم الطبيعة ترعيبا ونهوية الذي جار باله الكيفية السموية
 سمته والناريت الجنة الجميلة الضياء وتهدوا وعلى الواصلين الذين اتحدوا
 نسبة في بضع امورهم سلما وسبيلا وفاروا بالفتح الاوفا والسهم الاثني من
 علوم ومفاتيح وحصلوا تحميلا چون ميش ارباب علم واليقان واصحاب معرفة ووديان

ثابت و محقق گشته که هرگاه کسی سبانه نمایی اراده ظهور نوی خود در باب هدایت ناس
 بوجود وی بازگردد و در اینها میسر یابد و او را بمنزله جاره از جوارح خود ساخته مصدر آثار و
 اقوال که بینی و معرفت کالات خودش باشد میگرداند تا مردمان او را شناخته
 بدو گرانید و بدلالات وی پی بمقصود خود برند و وی مرا این فیض را گمانا رسیده باشد
 هیچ چیز از اینها خارج نیست و حکمت در این باب است که هر چند نسبت وی با سایر
 ناس نسبت ستمس شمار ثابت است که اگر چه شمر شمر شمس ندارد اما ثابت او چنانچه
 می شود لیکن چون کسی را وقت بوجود وی حاصل شود در کالات او اطلاق دست دهد
 لایب ترشس بفرض وی زیاده تر صورت بند که علی حسب سنه الله از جانب قابل
 هر چند اقبال لقیاض بیشتر قبول او مرفض را که کمتر تا برین هیرالی رحمت الله الوالی
 محمد عاشق المنجلیب بالعباس الشیخ عبدالباری الیهیمی کان الله لهما و اجمع لهما
 الخفی و الجلی عمر بنیدارد که شب یازدهم شهر شعبان سنه اربع و اربعین بعد الالف
 و المائت بمنزله بالغ که مرطبه عامه از یک سو جنبه جانب مدینه مطهره است در وقت بر
 از مدینه طیبه ازین کمترین را حضرت مرشدی و مولای او صدر مانه و مدآرا و نه جامع کالات
 الانسان الای قیودی امهات خفاتی اوجوبی و الامکانی الکنی فی الملکوت باری
 الفیاض و المسیح من عبد الله النبی صلی الله علیه و سلم بازرگی و حکیم الامت الوارث من
 صبه الفاروق الاکبر سران الله یملق علی سانب عمر القود با عبد الشیخ ولی الله علیا و
 احمد با سایر محمل ناتم که مرکب خاص انجباب بود خشیده بودند و محمد یتیم البذر ان
 اعجاز بیان سخن در الهام یعنی اسرار عظمه و معارف و حقیقه فاضله ایشان میرفت
 در این اثنا بر زبان فیض ترجمان جاری شده که اگر چه تدوین بعضی آثار که قریب

شمر
 شمس
 شمس
 شمس

اوراک اکثر الناس استند بر دلزد و پراپند در ضمن ان سربا مندرج باید و واید عظیم
 مشاهده رو نماید زیرا که اکثر کتب مضنه مرتبه المازان بنده تر است که ادراک عاقله
 الناس بان تواند رسید که العاصیب خواص اند بل بعضی از اینها خط اخص الخواص
 پس این فاک را بمقتضای ان لریکم فی ایام و حکم نصیحت الا قعود صوما نوعمن با
 نعم الیه واجب و بدوین نفس رحمانی بود و عظیم دانست که در ضمن این نغمه و نایب
 منعم علمی بر این فاک را مضمون ساخت که بر فی ازان مقدم نسبت که اولاً تمهید
 و نصیم غم مد را الوقت باین امر حلیل القدر کرد و خامس عشر شهید نور در که مغل
 شروع در این کار سعادت بار واقع شد شکر این نعمت عظمی الی ارا حاطه تحریر
 و تقریر بیرون است که توفیق تحصیل این سعادت هم کرامت فرمود چنانچه شرف جمع
 و تبیین اکثر کتب اسراریه بحجاب نصیب این فاک را نمود الی الله علی دلک
 حد اکثر بعدد و معلومات السد و ایما بدوام اللد و این رساله را بنده کراتار و کرامتی که از لایم
 و لذت با سعادت بطور آمده بودند اندام نمود و ارا تقسیم مقرر ساخت قسم اول
 در کلمات از کثوف و شرافات و واقعات و تصرفات و قسم ثانی در باره از
 کلمات ارشاد سمات موارف آیات و قسم ثالث که بمنزله ذیل قسم
 اولین است در بیان بعضی احوال و اقوال اشخاص که با بحجاب نسبتی دارند بعضی بآن
 مع القوابت و بعضی با ابدت و قرب معنوی و بیخ حیر درین رساله بقید قلم نیامده
 بلکه بر انجاب مکرر عرض شده و بشرط اصلا شریف یافته و هم چنین در قسم
 ثالث احوال کبیه که تحریر نمود یا بروی گذر لبیده یا بروایت ثقة اعما کرده محرر کرده
 و چون مضمود ازین تحریر و تقریر اجاده و اید کبری طرفیت و واید عظمی حقیقت است

احوال اول

مرطالین را بنابر آن برقصه راضون بلفظ افاد کرد و گوید و شمیما بقول الجلی فی ذکر
 ابوی و موسی و نعم اولین قسم اول در کلمات از کثرت و غیره افاد و تشبیه نماید که قبل
 از ولادت حضرت ایشان یعنی از آثار کلمات شان مثل شارت بوجود
 شریف ایشان از طرف اولیاء که با رطاب میشدند چنانچه روزی امام
 الطریق و قطب الحقیقه اعنی والد ماجد حضرت ایشان شیخ عبد الرحیم قدس العالی
 بتقریب زیارت مرقد نور حضرت خواجه قطب الدین بخار کا کیا قدس سره لشکر
 برده بودند چون بفرمان رسیدند خواجه توبه شدند روح شان ظاهر شد و گفت شمار
 فرزندی پیدا خواهد شد او را قطب الدین نام کنی ایشان ملاحظه کن که سن ایل متقی آن
 امر نبود این معنی را بحسب امور عادی و طبی استقفا نموده طن فرمودند که شاید مراد
 از آن ابن الاین باشد یعنی شیخ صلاح الدین را که فرزند مسین ایشان بودند سیری مولد استنباد
 کرد و حضرت خواجه بر این خطه شرف شده فرمودند که این مراد من نیست بلکه از
 شما پیدا خواهد شد چون مدتی برین برآمد با وجود آنکه کمال توجیه و تعریف بودند و اعراض از دنیا
 و غیره با کمال میباشند و بس شریف هم به سیری رسیده بود لیکن سر این معنی که لفظ
 موسی اندر رحمت آتش دید و بسز تر میشد اندر رحمت از آثار شهوت و حرص مرد
 صاحب دل بهم چنان دان و هم چنین الکات بطور بیست و دو ایه ترویج دیگر پیدا شد
 درج عصمت و اخراج عفت و فرکان قدوه ارباب دوق و وجود عمد اصحاب
 کشف و شهود میان شیخ محمد قدس سره که خلیفه بزرگ ایشان بودند این عقد صورت
 پس حضرت ایشان تولد شدند و بعد از آن برادر خورد حضرت ایشان شاه
 اهل الله که بکمال طاهری و باطنی موصوف اند پیدا شدند پس اولاً التواضعا

فراموش کردند و حضرت ایشان را بشا و بی الدنوس و مساختند و بعد از آن
 بشارت مذکوره را یاد آوروند و قطب الدین احمد میر سیح نمودند الحمد لله که دست
 مبارک ایشان مصداق هر دو اسم آمده پیش از ولادت حضرت ایشان
 حضرت بزرگ قدس سره یعنی والد ماجد حضرت ایشان و والده شریفه
 که بعلم شریعت از تفسیر و حدیث عالمه و با ادب طریقت متادبه و با اسم قلحقیقت
 عارفه و مصداق اسم خود خواند بودند و در این بیخ از بس رجال سبقت نموده
 شبی نماز تهجد بر جااسته بودند و قریب یکدیگر نماز ادا می نمودند چون از صلوة فارغ
 شده دست بدعا برداشتند باین هر دو مصیحا قدری فاصله بود در الوقت
 آنجا دوست دیگر از غیب پیدا آمدند و بدعا مرفوع گشتند و والده ماجده از مشاهده
 این حال متعجب شدند پس حضرت بزرگ قدس سره متوجه شده فرمود اند
 که این هر دو دست و زنده است که مولد خواهد شد و بی با مادر این صلوة حاضر است
 و شریک در دعا ما و من بعد ان حضرت ایشان مولد شدند و در بیعت ساسا
 در نماز تهجد شریک والدین گردیدند و بعد از آن باین هر دو دست بدعا برداشته
 به هر وضعی که پیش از آن بسین مشاهده افتاده بود و انجمنی بی تفاوت صورت
 پس والدین ماجدین از رویت این صورت ان واقف ما و کردند و شد حضرت
 فی سبانه با آوردند حضرت ایشان در پنجم ام ضین بودند که روزی والده
 ماجده ایشان بسمت طعام بر اهل بیت مشغول بودند و در الوقت حضرت
 بزرگ قدس سره قریب ان مقام طعام تناول میفرمودند و اتمام آن مکینه سالیله
 او از داد و نیام مذاکره مان طلبید حضرت بزرگ قدس سره برست خادمه اولاد

در امان

ویرانمان و شادمانند باز از میان راه خادمه را باز طلبیده تا نایب باقیه نیز عطا کردند
 و فرمودند که این طفل عنین میگوید که در آتوم نامی باید دادند و آنرا اقتضای بر نیمی باید کرد
 فصل ولادت با سعادت حضرت ایشان در قریه سیهیت کمانه جدید یعنی ام الامم روز
 چهارشنبه مطابق چهارم ثوال طلوع شمس سنه اربع عشر از قرن دوازدهم صورت است
 منجم اختر شناسان بصاعت نمودارات حکم کردند که طالع ولادت با کرامت دوم
 درم از هفت بود و شمس در درجه طالع وزبرد در هشتم ان و عطارد در سبت و یکم
 آن در صل در دوم درجه حمل و مشتری در پانزدهم ان و ان سال سال قران علومین بوده
 است و ان در اول درجه ثور و مریخ در دوم درجه ان و راس در سرطان و از جمله اعظم
 کرامات ایشان است که طالع نشان با طالع انحضرت صیاح المد و علیہ وسلم که اهل نجف
 با استخراج ان موفق شدند درین مینی که شمس و عطارد در برج قوت بودند موافق افتاد
 و گویا سیهیت و راست کمال نبوة علی الوبه الکل ایشانرا حاصل گشت بویع از اهل
 سعادت تاریخ ولادت عظیم الدین یافته و مولودی محمد اعظم کشمیری که از بریدان ^{حقیق} با
 حضرت ایشانند قصیده مدحیه اش نمودند بهیچیکه اگر از سر بر مصراع ان حرفی گیرند مصراع
 مشتمل بر تاریخ میلاد کرامت بنیاد که ابرکرم بحر حکم عالی نسب و الامکان پیدا اید
 و همین را مصراع آخر قصیده گردانیدند سید عیسی که از باران خاص ابوام حضرت
 ایشان بودند نقل کردند که چون حضرت ایشان تولد شدند و در سوم ^{تین} ماه
 و مبارکباد از مقام خود یکدمت حضرت مرشدی آمدن چون شرف ملازمت حاصل
 مراسم تینت او را نمودم حضرت مولای و مرشدی بی نهایت فرح و نشاط
 تلقی فرموده بزبان کرامت بیان رسانند که فلانی این مولود عجب طفلی پیدا شد و که بجز

متولد گشت در قاطب پیچیده پیش ما آوردند هر گاه بچمانهاوند و بر روی وی چشم
 خود شادم به نسبت خود توجه کردیم در آن لحظه خویش را در ترقی یافتیم و درستی
 که در ششم زیاوتی احساس کردم و آن معنی برکت این مولود بود از ابتداء
 قدرت طبیعت ایشان نهایت صنایع دوست و لطافت سپید افکاره بود
 چنانکه در ایام طفولیت که هنوز ان غیب نمرجان شان غایب ایشان شده بود
 از ادناس و ارجاس تنفر می نمودند و شب تو ششم چه بر خود چه بر کسی
 که با آنها اصلا بی قوی میداشتند نمی پسندیدند و شب اول در امثال این امور رافعه
 نمی بودند پس بعد از ایام وقتی بحسب اتفاق بر حضرت بزرگ قدس سره
 پوشاک ملین شده بود حضرت ایشان چون در حجر مبارک ایشان نشسته
 از بس که زبان لکلم نمی کردند و امن را بدست گرفته بخلع ان اشارت می نمودند
 و کبی این معنی را فهم میکرد چون این قضیه مکرر شد از این صورت قوی دل تنگ شدند
 و گریه آغاز بیدند و ماله می نمودند و کبی بی باکی سر نمی بردند و با هر کسی با دوا حیل
 میداد اما خود نمیداشتند از ما روز دیگر هم چنان معض خاطر ماندند چون یوم ثانی شد
 بحسب اتفاق حضرت بزرگ قدس سره پوشاک پاکیزه و لباس خوب پوشیدند
 حضرت ایشان هر گاه مشاهده این صورت فرمودند نهایت منبسط خاطر گشتند
 و همه کلال و طلال که میداشتند با کله رایل شد و فرج و سرور بر چه تمام تر روی آورد
 پس حاضران بملاحظه این حال عوارب اشمالی ای نکته را در یافتند و تعجب کردند
 قریب نظام حضرت ایشان والده ما بعد شان را بیشتر روی نمود
 که گویا سریری بکیده در کسزده دست و بر ان سر بر حضرت بزرگ قدس سره

خواب والده یوم
 مفرار وقت نبوت
 الله

بنا بر مشورہ اند چون از ان شغل فارغ شدند طایری قاضیہ رنک کہ منقار سرخ دارد و اند
 بر گوشہ یکہ ان سہ ہر شبست و از منقار خود بارہ کاغذ پیش ایشان انداخت پس
 آنحضرت کاغذ مکر را برداشتہ چون ملاحظہ فرمودند دیدند کہ بران اسم اللہ بد سبب
 نوشتہ پیش از ان ان طایر در ہوا پیران نمود موافقت ان جانوری طویلی زنگی کہ با ش
 سبز و منقار شش سرخ بود آمدہ ہم در اینجا شبست و بر طریق طایر اول پارچہ و طاس
 در منقار خویش پیش ایشان انداخت امر انیز برداشتہ مائل فرمودند در وی ہم بد سبب
 مرقوم بود در سطر اول اسم اللہ الرحمن الرحیم و در سطر ثانی این مضمون کہ اگر نتوہ ختم نمیشد
 ما این را بنی میگردیم و آلدہ ماجدہ حضرت ایشان بیفرمودند کہ ما را در ان وقت کجا
 آن شکہ این بشارت در حق حضرت بزرگ قدس سرہ است لیکن ہمدراں
 ساعت ایشان ان پارچہ و طاس را ملاحظہ نمودہ بطرف ما متوجہ گشتہ فرمودند کہ
 ما نمی گفتم کہ فرزند تو در کمال و ہر رگی بنین و خیابان خواهد بود این بشارت ہم موید اینست
 پس از کلام صدق نظام شان در بیان نام معلوم شد کہ این بشارت در حق
 حضرت ایشان بودہ و بعد از ان بوضیح پوست کہ طایر اول بشر حضرت بزرگ
 قدس سرہ بودہ کہ اسم اللہ دلالت بر شہود ذات صرف دارد و قاضیہ رنکی طایر دوم
 ہمگی و صدق لمن در بیان معارف و تاثیر در تنوس و این بیخ و روایات با مرکب
 ایشان اظہر من الشمس بودہ و طایر دیگر بشر کمال حضرت ایشان بود زیرا کہ بعد
 بذات صرف و بعد ان کثرت مراتب حضرات و احکام نشات از کمال نبود
 میخورد و طویلی کہ در سایر طویر بقباحت و بیان امتیاز دارد بتقریر ان حقانی مشور
 و این معنی از ادواق و مواجید و حقانی و وقایع کہ در مضامین حضرت ایشان

بین شده اند که شمشیر فی طبره الصیف روشن است و دلیل این سخن کفار اوس
 دلیل اتمام لوار اوس یعنی خلف لصدق فاروق اعظم که منقبت لوکان بوی
 نبی لکان عمر مخصوص بودند یعنی است که این شادت بشر باشد و الحمد لله علی ذلك
 در ایام طفولیت حضرت ایشان شیخ از مردان حضرت بزرگ قدس سره
 که بطرفی از لواجی در سپاه از جانب سلطان مدتی است برای حضرت ایشان ثیاب
 طلاکاری بدید و استاد مردمان خانه ملاحظه آنکه یوم عید قرب بود پوشیدن آنها در امور
 مستحق شایسته ثیاب مذکوره را از ایشان مخفی داشتند و حضرت ایشان را با نمونی
 اطلاع دادند ایشان از راه کشف کیفیت آن پارچه معلوم فرمودند و تجسس آنها نمودند
 مردمان در احوالی آنها ملاحظه کرده الکار آوردند حضرت ایشان بالکارشان اتمام
 نمیکردند و باخراج آن مبالغه می نمودند و می نمودند که آن پارچه مازنی منطری است و مقتضا
 صاگره میکردند اخرا لا چار شده آن ثیاب را بر آورده ایشان در پوست نشاندند
 شیخ عبدالکریم هندی نقل کردند که روزی خدمت حضرت بزرگ قدس سره
 شرف اندوزی ملازمت میداشتم که شیخ ذیشان بیاید و بعد ادای مراسم
 نیازتواضع در صف النعال نشست و عرض نمود که مرا می عارض شده تو حی و از آن
 ان مندول شود در وقت حضرت ایشان که پیوسته بودند در اینجا بازی طفلان
 شیخ داشتند بان غیر توجه شده فرمودند که یک چیره سبز رنگ و یک جامه از لوا
 اسادری برای ما بیاورد پیش و فع خواهد شد انور بهما وقت برخواست و چیره
 و جامه موافق فرمایش حاضر ساعت همان ساعت شفا یافت در ایام
 صبا حضرت ایشان در قره بلیت روز عید بود حضرت بزرگ قدس سره

ذکر قوت کاشف شاه و
 عالم صبا مثل حضرت

ظهور حق عادت
 ایام صبا

بوی

بروی بیجا تشریف فرمودند و حضرت ایشان را بر پستی شیبی از سادات باره
نیاز کرده بود سوار ساختند روانه کرده بودند و خاومان از طرف مضبوط گرفته بر شند
در آشنای راه مبارک نام صوفی که از مریدان جد حضرت ایشان بود و بر بعضی از اسرار
لغوف اطالعی مبدیانت استکشاف پاره از ان سرار نمود حضرت ایشان
اب ان بی حقایق و وقایع بیان نمودند بوی که کس امان بکسیت افتادند و خا
شاه عامضه بر بیان کرامت ترجمان در سنگ بیان آوردند که از جمله سایل خارج شدند
چونکه بقوت حافظ هم ضبط ان توانست کرد اما هر وقت این معنی یاد می آورد او را
حیرت میکرد و تعجبها میکرد **اخذ محمد دلیل که مردی فاضل و عارف از یاران حضرت**
والد ایشان بودند از جد حضرت ایشان روایت کردند که فرمودند که ایشان چار ساله
بودند و در خواب بود سواری بالکی برای حضرت بزرگ قدس سره تیار کردند و در تپه
دخوش شدند حضرت قبل از سه وضو ساخته آمده بالکی نشسته و قدری نشسته بر خا
برسیم که باباکی میروید جواب دادند که وضو منقض گشته برای ساختن وضو میروم
سبب استوار این جواب سوال کردم که وضو از چه چیز منقض میشود ایشان لواقص که
در حدیث وارد شدند و امام شافعی در نهج خویش انرا احتیاج فرموده بیستی
تذکره را یک بیان نمودند تفصیلی که ما را هم در لوقت یاد نمود این صورت موجب
زد یاد تعجب و حیرت گشت در ایام صاحب حضرت ایشان روزی در بهلوی
حضرت بزرگ قدس سره بر اقبه نشسته در ایحال غیبت فویه حضرت ایشان رو
در ان غیبت حبت و دیگر اشیا از بیانات مشاهده نمودند و بعد از افاقت
بعضی اسرار از آنها بقدر اقتضای الوقت تقریر فرمودند در ایام صغر حضرت ایشان

جسب
ارسی مستفاد است که
بسیار شاعر بوده اند

مشاهده حبت پیام صبا

شیخ فیروزشاد که از مشایخ صوفیه نقشبندیه عصر خود بودند بحجت ملاقات
حضرت بزرگ قدس سره آمدند و مشربشان بخویر روتیه نصیری در دارنایا
بود درین مسله با حضرت بزرگ بختی بمیان آمد حضرت ایشان با وجود صبا که ایام
عقب طفلانه بود قطع بخت نموده بشیخ فیروزشاد توجیه شد فرمودند که بصرا مان
در غایت صفت و مالوایی است چیزی که تلف ما باشد نتواند دید بلکه اگر چه مثلاً
باشد بسبب بعد مسافت تواند نظر کرد بل ایچ بالای سر باشد نتواند نگاه کرد
بل اقرب بصبر از نفس خود چیزی نیست نفس خود را نمی بیند پس با وجود این
مالواییها چه امکان باشد که لطیف اللطف را معاینه نماید ازین ترقیات از ادنی باب
که در تقریر ابرار آورده بودند شیخ در نهایت ارتجاج و انعاشش آمده ترک آن مباحثه
نمودند بعد از آن یکی کلامشان ستایش حضرت ایشان بود و اثر منفی نمودند
که مادر را دوی که دیدم این طفل است محبت بنده شاه جهان آباد
که معلوم صوفیه عالم بود و در خدمت درویشان آمد و رفتی میداشت نجاب
حضرت بزرگ قدس سره اکثری آند و اشکالات تصوف استغاری نمود
روزی چند از اشکالات قویه و سوالات مشکله پییده آورد و بخدمت حضرت
بزرگ قدس سره شروع در تقریر آنها نمود حضرت ایشان الوقت در اینجا
بازی لطفانه مشغول بودند چون دبی تمام اشکال تقریر کرد حضرت ایشان شغل
خود گذاشته بوی او توجیه شده قبل از آنکه حضرت بزرگ قدس سره
جواب و مانع خود منتصداً جوابش گشتند و جوابی دانی کافی تقریر فرمودند
چون سایل از آن اشکال جواب شافی یافت اشکال دیگر پیش آورد

جواب ان ہم مفصل نشیند ہم چنین یک شکل تشریح میزد و جواب ان می یافست
 پس چون ان اشکالات پیش وزیر قوی صعب بودند از اجوبه شافیه حضرت
 ایشان بان حدت سخت چران بماند و تعجب تمام پرسید که صاحب اسن
 شما متقی ان نیست کاین اجوبه از کتابی معلوم کرده باشند زیرا که این سخنهای ان شماره
 نهند که یی باین سن و سال از کتابی ادراک تواند کرد یا از کج استماع نموده
 قنوت حافظ آنها تواند نگاه داشت پس این جوابها از کجا فرمودند حضرت ایشان
 در جواب وی فرمودند که پیش ازین مجلس از معانی مذکور هیچ معلوم ما نبود که شما
 ی پرسیدند و البس بدل مای افتاد می گفتم وی ازین حال تعجبها کرد و بکمال حضرت
 ایشان اعتراف نمود در ایام سابق حضرت ایشان سبق می توانند در ان مجلس
 فضلا و علما و صوفیه عظام حاضر میشدند حضرت ایشان در اشای سبق مباحثه میکردند
 و کالات دقیقه پیش می آوردند که صل آنها مشکل می افتاد روزی طالب علم در
 مله دکنیه در مجلس درس ایشان حاضر شد چون سخنهای حضرت ایشان
 استماع نمود نجا طریش افتاد که درین محفل همه علما و فضلا هستند و معتقد ایشانند
 پس پرسخن که ایشان می گویند امر از هر طرف تا باید و تقویت نموده درست میدادند
 ازین خیال در کین فرصت و لصد و نجس آمد چون جای آنها باید امتحان این منی نماید
 از منتضای خورد سالی چون بازی بر ما شدند در جای آنها یافته چند سوال و فنی بطریق
 امتحان پیش کرد حضرت ایشان جواب شافی هر یک تحقیق تمام بالبدایه تقریر
 فرمودند اشخص از خیال باطل و ظن فاسد که داشت حالت کشید و ندامت
 وزرید و توبه نمود روزی در مله دکنیه در مجلس بزرگ حضرت قدس سره

بهن

یک
 در مجلس و بهر کسی در انشا الله روزی شایسته بود
 و بهر کسی در هر طریقی که می نمود چون کاری سر ایشان رسیده بود ایامی
 کرده بود و طریش ان به بین آنها و جان بهاد حضرت ایشان نداشتیم

انما س نمودند که در این معنی چه شکر توان خواهد بود زیرا که شیخ با زید از اولیا بودند پس
 چرا بموجب شرعی ان علیوار را کشند حضرت بزرگ قدس سره در تامل شدند
 و در فکر جواب بودند که عمده نامی قلیض ان بلده که در ان مجلس حاضر بود و در علم و منا^{طه}
 و مباحثه کس را بطرف خود نمیداشت گفت که حاضر اده جواب این اشکال من میدهم
 از من بشنوید که فیض الهی از عرش لوی شیخ با زید می آمد علیوار از اجلیل کمروید
 ازین معنی ایشان بخصب لوی نظر انداختند پس ملاک شد حضرت است
 فرمودند که عجب است فیض حق سبحانه که می آید و بر عرش و همه افلاک مع کبریا^{مها}
 و دیگر اشیا حاجب نشدند این یک مشت پر کلونه حاجب او تواند شد زین امر را
 با حق عاقلی تجویز نمی نماید چون حضرت ایشان این جواب دادند و پیر بار دیگر مجال سخن
 نماند و خجل شده ساکت ماند حاضران از تدقیق نظر حضرت ایشان با وجود حدیث
 سن ذکر تعجبها کردند در ایام صاحب حضرت ایشان در مجلس حضرت بزرگ
 قدس سره ذکر رباعی مشهور که عاشقی حسیست بجان بنده جلایان بودن دل
 بست در ان دادن و حیران بودن سوی زلفش کنی کردن و رویش دیدن گاه
 کاوشدن و گاه سلمان بودن افتاده بود و در معنی ان تامل میکردند حضرت
 ایشان فرمودند که مصراع اول معنی سلام وجه عبادت حقیقی است که خود را تمام
 صرف کردن است برای تعالی شان بی مخالفت هیچ لطیفه و هیچ حجت و ثانی
 اشاره بدوام توجیه حضرت حق است که مواداب طرفیت است و ثالث بجزای
 مشاهده تجلیات جلال و جمال در لغز از و راید آنها و تاثیرشان اصل در لطیفه ان است
 چون این را بیان فرمودند سامان را این معنی مورث چیرت کردید حضرت

ایشان

ایشان در شمس هفت سالگی کتاب زنجانی در معرفت می خوانند و آنگاه سستی
 حضرت بزرگ قدس سره اشکال تقریر نمودند و فرمودند که ملا سعد الدین نشان را بی
 جواب این اشکال داده و تقریر همان مناسبت کرده حضرت ایشان فرمودند که جواب
 سهل است و بالبدیهه امر تقریر نمودند چون روان انمجلس جواب ملا سعد الدین را
 تجسس نموده بر آورده تا مل کروند معبر همان بود که حضرت ایشان با تا مل بیان فرمود
 پس همه سامعان بر علو طبیعت و سرعت فهم و معارف و کما حضرت ایشان
 نجسها کردند زنی بود که زوحش ویرانی خواست و نزد خود نمی طلبد حضرت ایشان
 در آن ایام صغیر السن بودند امرن بر وقت در خدمت ایشان انما س میکرد که صا
 در حق ما دعا کنیز طلب دعا مطلق میکرد و انما دعا نمی نمود و سن حضرت ایشان
 مستقیق شرح قرین هم نمود و در حقیقت مع قرین چه قالیه و چه حالیه منتهی بود پس ویرا
 حضرت ایشان فرمودند که ما را تنگ دل کنی و نشوایس نه بی ناید و دعائیت
 که روح تو ترا هرگز نخواهد طلبید و در حقیقت عرض از استاد همان حضرت بود پس
 همه کس از حاضران از کشف این معنی قرین حیرت شدند و هم چنان صورت گرفت
 که زوحش طول العمر وی انعامات نمود در ایام صغر حضرت ایشان حال کبر
 ایشان در پیشه دیدند که کو با دروان از جانب پادشاه حقیقی یعنی حضرت قائم
 الانبیا صلی الله علیه و سلم پیش حضرت بزرگ قدس سره آمد و گفتند شما
 پادشاه می طلبید پس حضرت بزرگ قدس سره انتمثال امر فرموده و تحمل
 در دیوان پادشاهی حاضر شدند و حضرت ایشان نیز بر آمدند و چون از احوال
 یافتند و خلوت از جناب رسالت ماب غنایت شدند یکی برای حضرت

ظهور خرق عادت با ایام صبا

مطلب

جواب عجیب

بزرگ قدس سره و دیگری بجهت حضرت ایشان پس آنحضرت متبادر پس
ان شدند و هنوز نه پوشیده بودند که حضرت ایشان لبرعت هر چه تمام تر ثواب
اولی خود طبع نموده ان طاعت را پوشیدند سن شریف حضرت ایشان و
دوازده رسیده باشد باغزیری تقریبی فرمودند که آنچه ارباب ریاضات ما
از کثرت و شرافات حاصل میشود مردم صافی فطرت را بی عمل ریاضت است
میدهد انوزیر گفت که این را مصداقی باید تا مسلم شود حضرت ایشان فرمودند که الا
انشار بسم الله تعالی چیرگی بطور خواهد پس ما روز نماز طریا عصر منجوا میزند صورت عملی که پیش
از ولادت با سعادت حضرت ایشان به بست سال یا زیاده از ان عمر بمقتضا
جوانی بوجود آمده بود و در ستر و اخای ان می گوشتید پیش حضرت ایشان حاضر
که صورت را معاینه فرمودند که وقت دوپهر است و اقباب گرم شده و
بگوشه آرام گرفته در خانه که شبیه دالان است از زنی دراز قد منبانه عمر نه نهامت
جوان و نه پیران عزیز در خور است نفسانی کرده چون حضرت ایشان از نماز فارغ
شدند صورت حال بالوزیر ظاهر ساخته وی اولاً از این الکهار و زید حضرت
ایشان فرمودند که آنچه بر من ظاهر ساخته کفته ام و انعم عبد اللہ پس انوزیر معترف شد
و اقرار نمود که واقعه مذکور هم چنین بود که فرمودند و بعد از دو سه روز ازین واقعه انوزیر
بنازه یکی از اعتبار رفت و با وی در طولی صحبت تا ملائم اتفاق افتاد چون از آنجا باز
بخدمت ایشان آمد از ان ماجرا هم ویران بنه نموده فرمودند که این شاید تالی است
پس وزیر مذکور از الوقت معتقد قولی حضرت ایشان شد و وی پیش
این فقیرم انچه نقل میکرد که قصه که پس بران اطلاع نداشت و بران

خون عادت

انشار

خون عادت

بدت که او را بر آید و بودی کم و کاست بیان فرمودند و از فقه دیگر که بجا نه ان امیر
 تفاق افتاد نیز خبر دادند و تفصیل این واقعه از زبان کرامت ترجمان حضرت ایشان
 استماع افتاد حضرت ایشان در عمر پانزده سالگی از تحصیل علوم متعارفه فرا
 حاصل نموده با حضرت بزرگ والد ماجد بیعت نمودند و با اشغال صوفیه خصوصاً طریقه
 عدیه تشبیه مشغول شدند و از رعیت توجه و تلقین و تعلیم ادب طریقه و بیس خرقه
 صوفیه ارتباط درست کردند و همان سال روزی بزرگ قدس سره طعام و اور میباشند
 عام و خاص را دعوت فرموده در ترقی حضرت ایشان فائده اجازت درس خواندند
 و سال هفتم از عمر شریف حضرت ایشان حضرت بزرگ قدس سره از بیعالم
 بدار بقا اشغال نمودند و در مرض موت بجزرت ایشان اجازت بیعت و ارشاد
 دادند و کلمه نهم بگویی مکرر فرمودند . حضرت ایشان فرمودند که در ابتدا رسو
 نجواب دیدم که حق سبحانه و تعالی بر من تقایمی بس رفیع که عبارت از
 حضور مجرد از زبان و مکان باشد پس با نظریه مایل بوی کردیم و همه چیز را و روان تر
 و اومد یقین شد که فویر طلب اقیه میسر آمد و باز روشن نمود بر من چیزی دیگر و ان
 حقیقت جامه اسماء رضیه بود و این هنگام کمان کردم که حق سبحانه و تعالی این امر اقیه است
 بعد از ان مشکف کرد امید امری از ان هم لطیف تر که بلکه این افاضات بود پسر
 واضح فرمود که بوی امری شلی است و مقصدیه تریه بلکه عین حقیقت سلوب کانیات است
 و بعد از زمانی بوی استعدادی است که انتسابه سللیات از دست پس از ان
 ظاهر نمود امری بسط حق الباطنه که در وی اعتبار تعد و کثرت لوجه من الوجود از محال
 است و در وقت ظهور هر مرتبه ازین مراتب رزمه بد از بی میزوم در بیان ترقی از ان

لحظه لذت‌آب‌الافین بلند میشد بعد ازین حتی سجانه و تقابلی تعلیم فرمود که این سکون
 فمائی لطائف بود حضرت ایشان فرمودند که هم در مبادی سلوک
 روزی قریب فرار پر اسرار حضرت بزرگ والد ما بعد قدس سره بمراقبه نشسته
 بودم که الهام کرده شد مرا نظر کن که چه چیز اوراک میکند رب خود را کفتم که نه
 کس ظاهر و نه باطن و نه نفس ناخفته گفتند پس چه چیز اوراک می‌نماید
 کفتم متقرب و وجود خود را مرشد که تامل کن در حقیقت تفرخ خود که آن چیست که
 ان امر لابد و رای بدن و جو اس و سوای نفس ناخفته است پس تامل نمودم
 در آن و باقیتم انرا عین الله سبحانه کفتم که درک و درک هر دو یکی است پس
 ماور شدم با فخر این تقابل و مسامحه علمیه و ایجا همان ذات سبحانه با وحدت
 صرزه و علم حضوری بسیط محصل الفار التام و جرت بحر المعارف و منکشف
 مقام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مقامات اولیا و علم ایزه و عنم شریع
 و علم کون و علم الیهیات و غیر از علوم عجمه و مکشوف کردید حکمت ربانیه و ادب
 آن و متحقق شدم بانها و الحمد لله رب العالمین حضرت ایشان فرمودند
 که در درو واقف دیدم که گویا داخل شدم بمقامی رفیع که خدمت و زواران از حد زیاده
 ظاهر اسجد کون الله صلی الله علیه و سلم است و در آنجا یک قبّه عالیه است
 که در حوالی آنرومان بسیار نشسته اند از آنجمله شیخ است که در دست خود
 تصویر گرفته مرومان را می‌نماید و بدین چله همه را بوی خود متوجه مبارک و ما از او
 بسیار ناخوش شده از آنجا بر خاسته داخل ان قبّه گشتم و بی هم آنجا رسید
 و بر صدر نشست پس در آن وقت حالتی عجیب در من ظاهر شد یعنی لسان

وحدت وجود

فی الهام

حق کردیم کہ او سجانہ بن لطف میفرماید و بمن غضب می نماید پس بسوی اشخص
 بزحمت و کسب است من علماء زمره الحیوة الدنیاء و این کلام الهی است کہ اللہ تعالیٰ
 بان ناطق شده بزبان من بس اشخص سر خود بریزد احت و عظیم ثعل و منقول
 کردید من از ان قبہ بیرون آدم و در ان حال خود را دیدم کہ زبان من عربی است
 و عباس هم عربی و مردمان کثیر را ہنتر این حال کہ حق سجانہ بزبان من لطف فرود
 می گویند و تجہای می نمایند و تبرکاً با منصفی میکنند و در ان حال بمن الہام فرمودند کہ
 این کلام همان است کہ حق سجانہ ناطق شد بیان برسان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 در حق انجی ابن عباس را معاند بود و ایذا میداد و تعمیر این رویا طاعت است کہ معاند
 من بودم من حیث حقانی و معاتب ہم من بودم حیث لطایفی اما ہیئت عرب
 مناسب بود رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ بر من قرب و الرضی امانہ فرمود
 اما بیع الہام نبایہ من بود از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین معاتبہ و ابن عباس
 ہم من بودم من حیث فقہانی فی الدین و برادر او ہم من بودم من حیث جسمانی
 و تعلیم فرمود مرا حق سجانہ تو جالی کہ این بشارت وصول مقام قرب و الرضی است
 و الحمد لله علی ذلک حضرت ایشان فرمودند کہ حق سجانہ تو تعلیم فضل
 و وسیع ایشان خود اطلاع بخشید بمن بقامات ثمرین مجاہد و مفصلاً و عطا فرمود
 طریقہ کہ در ان اتمال رسل است صلوات اللہ و سلامہ علیہم در احوال و مقامات
 ایشان و نمون و قوانین ان بیان نمود و تشریح طریقہ مذکورہ بدور است سمجہ است
 کہ تمامی یکی شروع دیگر یاد دانستہ است دورہ اولی ایمان حقیقی است و ان عبارت
 از طہارت و خلوص شدہ است از شرور و نسبہ کہ بسب طہیان تو عاقلہ

دست درجہ

وعالمه ویرالافتی میگردد و نمودان کف است از سرس بالند عباده و استقامت
 و کف است از ملکات سو که بعظم آنها شیخ مطاع و هوای بیغ و اعجاب بر این
 در خصوصه و عند در عهد و کذب در حدیث است و اقدام بر عبادت است
 نبی ط و حسن راجبه و سخته است با و سکنه و هو الذی ادا و فعل است
 القلب لم یخرج و هو الذی کانت له بضع و سبون و هو یزید و یفرض دوره
 ثانیه شرح صدر است و صقیقت ان انک ان سیمیه است در جوهر خود از مصادیق
 جذب الهی و اماره وی تجافی از دار النور و امانه لبوی دار الخلود است و در تمام
 ان بعضی توحید محبت و بعضی دوام حضور میر شود در تمام این دوره بعضی از کبار افتاد
 لطایف سه رویی نماید دوره ثانیه قرب و نوافل است قال رسول الله صلی الله علیه
 قال الدلائر ان عبدی یقرب الی بانوافل حتی اجمه فاذا اجتهت کنت سموا الحدیث
 و کنه وی انکسار جوهر نفس ناطقه است و این چند نوع می باشد یکی انکه حق سبحانه
 تجا فرماید در صورت نفس ناطقه وی تکلیفا متحققا خارجیا و این مقام حضور شیخ عبدالقادر
 جلی است دیگر خوب جذب معاد و نماید صلابت نفس او را تا انکه او را کجراقت
 الحقیقتش گرداند که حقیقه وی بالکل برود و نماند مگر صورت ان و این مقام خواه نقشینه
 است و دیگر است که با عطا شد که مضمحل گردید توتر من در ذات الهی پس لامع
 گشت که این توتر از شرح و تماشیل و انت سازج است و این مقام منزه بطوع
 سننه حسین این حضور است و حقیقه عباده درین مقام حضور ذاته بذاته لذاته
 است و هو المسیح بانجلی الذاتی و دوره رابعه صکت است قال الله تعالی و من
 یوقی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و همان است قرب و جود و کنه اشش تقارعبات

بر پی که عین ثابته وی بران بود در اول مقتر با بابد و نرا عن السور و الفحش و درین
 مقام حصول علوم سابقه و عصمه کامله و وجوبه سابقه است و چون اقامت
 بخشیدند در این مقام نکشت گشت برین علم کسما و علم کون و علم قرب بالبد
 و علم شریع و علم معاد و علم عجایب اللسان و ارتیا کاسا و ما قامن لده ما کما علیه
 از لا و جعلنا قانوا یونیس بنانی التشرع و لما انتهت بنا بده الدوره امرنا لب انما
 ان ندعو الخلق الی الدسجانه و ینح لهم و ادنی ما یجب ان یتحقق به العبد فی هذه الـ
 سكون القلب عن سرائر دوره فامه قرب و الفیض است در حدیث قد
 ما تقرب الی عبیدی بشی احب الی ادای ما افترضت علیه اشاره بدان است
 و کنه ان تجلی فرمودن حق است در عین ثابته عبید تجلی و جوی متحقق خارجی فشیخ
 اول ما شیخ اسم متشعح لایکاد تمیز من المکنات المقیده تم ربانی صل صلابه تجلیات
 جائیه و جلالتیه اما الجلال و کما دان یدیب غیب و تقطعت النسمة و اکثرت
 و اما الجلال فشیخ فیا کما شیخ فی الرق و کانت اوسع ما یكون فیها تمت و اتممت
 النسمة و عم الکسم و هار مطلقا لا یندره و لاند و لما انتهت بنا بده الدوره احدیها
 المشاقق عیا لغور کبی تفریح قلب و قالب و ایم برای لطاعت دیگر مدایه ناس
 بوی مقامات قرب و صفتشان از عباده نجر و استغاثه لغیر دیگر با همی کس ربط
 محبت نماید بضع المد و یکسیره لبیا علیهم السلام بر آمدن و مستحبه سنن ایشان
 دیگر از علامایره الحیوة نباشم که سبل بدیاد دارند دوره ثابته قرب ملکوت است
 که در حدیث او از احب المد عبد ادعا جبریل فقال انی احب فلانا فاحبه الحمدیث
 اشاره بدان است و کنه وی الصادق اسم وی است که طالع از صد روی گشته

بعین تجلی الہی کہ در عین شایہ اشش متحقق کریدہ با اسمای کہ از صد و رملیکہ مفرین و ازہ
 مرسین طلوع نمودند و انکاس انوارشان و تحقق کمالشان در ان دوران و تشریح
 ہدہ الدورہ وضع فی کفنا العالم کلمہ نہ ہمز و تفسیر از اطلعنای مع نفع الشریعہ و شروع
 الایثار لہا تفصیلاً و تفسیر اولاً نسبت العکس فی ریح کل کمال کان و سیکون من
 لدن لوم الی اخر جل یوجد عند قرب الصیامۃ فابتمت اہما جالعل کمال و تحملت
 علومہم و احوالہم و مقاماتہم حمد و صودہ و حقیقت بالمجوبۃ کہینہ جمیل بس جمیل و جلی
 جمیل تم راہ من راہی فدست من نفسہ و لم یبر لومہ من امہ و قیل لانا و لیک
 فی کل امور کلیاتہا و جزئیاتہا ظاہراً و باطناً و ارجم لک من کل جمیم رحیم فایاک ان
 فصل عیا من سواک و دورہ سابقہ دورہ کمال است و در مدیت کمال من احوال
 کثیر الحدیث مشارکہ بدن است و کمنہ اشش یوجد عند است کمالات متشبیہ متوجہ
 الی اللہ و سوال وی لبان استند اول پس عطار لوی افراز کمال است کہ کو با از امیراج
 دورات شہ حاصل شدہ و افاضہ صورتہ مقدمہ است بر ان و ازہین دورہ است
 ابتداء انتشا انحضرت صی اللہ علیہ وسلم و فاصیت وقوع بدین دورہ لباس
 حقانیہ است یعنی قدح نظام ہر ملکہ از ملکات است و ظہور حق در جمع صفات
 و قدح ہر نسبتی از نسب وی حتی بکون کل من اجبہ فقد احب اللہ و کل من العقبہ
 فقد العقبہ اللہ و لا یتبدلت بنا ہدہ الدورہ رایت و انا جالس بعد العصر کانہ
 سلب عینی لباس حتی مرت مجرد او یا نامہ حضرت عیا من تجلیات رسول اللہ
 صی اللہ علیہ وسلم فقام عیا لاری و الہبت لباس الحقایقہ فصاقت
 السنمہ و قالت حی حی حی تم اطاعت کان ہذا افاضہ الحقایقہ مجملہ فیضت

اوایل المسند من قونی موسی عن منی ومن عن یساری بما قد کلت الاثنین عن
 عن لینه وفاق الصدور عن وصفه والحمد لله رب العالمین حضرت ایشان
 از ترقیات سلوک خویش ارشاد میفرمودند که کتب عبرت کلیا بدتیا و سر اجده
 و مبدانا بعد میدان تا که حصول باشم رعن که عمل تجلیات است متحقق گردید قبله
 فیه رایت کل مقام و کل علم حاصل الاول الافراد الانانیه است اقول هذا الاووم
 بل اول الاوادم الی اخر بل یوجد من الفصار الزمان و عندنا کمال الانا ک حاصل له
 فی هذا الدار اونی الفیرونی الحساب اونی انجته احطت بها کما بحیث الانسانع
 امر امر او و ذلك لان هذا التجلی احاطه کل تجلی و کل مقام و کل علم و انا عانت
 هذا التجلی بحیث سیری فی سیران الیاری فی الورد او اقول عرت انا هو و عبار هو انا
 بل لا احد فقط یطیر یا اردت الیها رد پس دریا فتم که کدام تجلی پیش آمد در قمر
 و کدام تجلی ظهور یابد در حساب و کدام تجلی روی نماید در جبهه و جمع این تجلیات
 حاضر اند نزدیک من و قد احطت بها احاطه الی کلی للبری و احطت کمال الانا ک
 و المعادن و الاشجار و الیهام و المن و الملائکة و اللوح و القلم و اسرافیل و کل ما دخل
 الوجود احاطه تامه و شاملة و چون تجلی بدورد حصول بوجه بدورد حصول پیوست حضرت
 تعالی شأنه ظهور فرمود بوجه و شأنه و قد احاطه بالوف اوف اوف تجلی مثل الرحمن
 بل لا نسبة للمتاهی الی غیر المتاهی فیصل بنا ک معاملة اطلب من کل معاملة در حتمه اند
 و علم اشمل من کل علم ففرقت فیه کما ی عرف الوجود بعد من فتشینی لم یجد
 کمال بل انا کمال و فی کمال و هل کمال الایه و طی و وحی و صدی و قلت
 و عندی علوم الکیا و کیتا سمار و لا بر و بحر و ساحل و لکن انبار الزمان و بعد تم

رحمتهم

دیدیم غافل تم غافل حضرت ایشان فرمودند که در واقع دیدیم حضرت لقمان حکیم را
 پس از ایشان سوال کردم که حکمت چیست فرمودند که عین الیقین مراد ایشان
 ازین لفظ آن بوده که حق سبحانه و تعالی در کتاب شد و در کتب نیز علم حضوری مقدس
 کفتم که ایشان حکمت اعظم و بران ان انجم است از آنچه که بآن اشاره فرمودند ^{بگفتند}
 اری ما هم سیدیم امرا و شوخا هم گفت حضرت ایشان فرمودند که حضرت امیرالمؤمنین ^ع
 علی کرم الله وجهه را دیدیم که مرا می اطب ساخته فرمودند است انما و هذا منقحه ما و اشاره
 فرمودند بوی مانی که در کتاب میر کثیر و غیره بقیه کتابت در آمدند عالم عاقل عاقل
 کامل شاه نور الله که از همین خلفا حضرت ایشان هستند نقل کردند که روزی حضرت
 ایشان مسایل خیر کثیر بیان میفرمودند در سینه ما از ان احلاجی را با یافت و قلب
 ما بدان ایمان می آورد چون مجلس متفحص شدیم باستم که جواب کم لکوف بالین
 مایل شدم سر ما بران هنوز قرار گرفته بود که غنمی آمد و مرا جواب در روزه دوران حال
 دیدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که ایستاده اند و بدان اشارت کرده میفرمایند
 که انا قول و قوی الحق همان ساعت آگاه شدم و مایل کردم غلش از دل دور
 بود شاه موصوف نیز نقل کردند که حضرت ایشان روز دیگر مسایل
 مسایل نصوص بیان فرمودند دل ما بدان اطمینان گرفت پس جواب دیدیم
 که کو با مقبره است کلان که در آن حال فر حضرت ابراهیم و حضرت موسی و دیگر ایشان
 است علی بنیاد و علیم الصلوة والسلام و یک نبی دیگر در انجا نشسته است
 بروی سلام کردم جواب داد و فرمود که ان مسله حق است و اعتقاد این ^{اهل قیوم}
 بود ایشان نیز نقل کردند که در مسایل میر کثیر در دل ما حلیشه پیدا شد و در دل

سخناب و حجاب امیر خیر کبر

مزار

خطو کرد که اولیا کبار مثل شیخ عبدالقادر جیلانی و خواجہ بہا الدین نقشبند قدس اللہ
 سرار ہم بائیں کلمہ کرده اند اعطاء و برصمت انہا کیونکہ بایں شیخی بخواب و دم
 کہ کو با شیخی مزایع نورانی استادہ است ارحال وی استفا کردم گفتند کہ خلف الصفا
 حضرت عوث الاعظم است و نام ایشان شیخ عبدالرزاق است پس لثوقی نام
 پیش رفتم و سلام کردم و مصافحہ نمودم و کو یاداران حال در فعل ما کتاب خیر کثیرا
 پر رسیدند کہ این کدام کتاب است عرض کردم کہ فلان کتاب است پس امر الی
 رفتہ قدری مطالعہ نمودہ فرمودند کہ بہین بود عقیدہ پدرا و عقیدہ دیگر اکابر کو کہ
 بیان نمودند و رایابی کہ سن شریف حضرت ایشان بچشمین رسیدہ با
 روزی بی سابقہ تقریب بدل اسرار منزل ایشان دغدغہ سرفرازا و غم
 ہجرت از بار و دیار مہم گشت و چون در نشانا کوئی سیرالی اللہ سرفرازی
 رسید است انورم راجعت حجاز متین گشت اما چون دیدند کہ خویش واقرا لایما
 اللہ ماجدہ دست از دامن ایشان نخواستند داشتند و بسیر و سفر خوانند گشت
 و خہای این غریبت کوشیدند و از مہلکان این امر را پوچشیدند و بسیر حتی دیگر
 نوری نمودند و در باطن توجہ بقبلہ مقصود فرمودند و بموجب او اچار زبیر اللہ لطل
 بر عیب رعایت حقوق جمع و دی المحقوق از نظر بر انداختہ راہ دیار محبوب
 پیش رفتند وقت رحیل با اصحاب کہ مرقعاتت بر میان بستہ بودند رمز
 غریبت مبارک خویش بیان آوردند چون مہلکان برورشس یافتہ جذبہ
 بودند با وجود آنکہ صبح یک از اجمہ طاقت پیادہ روی بگردہ ہم نہ داشتند
 عادت ہم رکابی غنیمت دانستہ بی زاد و راحلہ راہ متابعیت بالثوق تمام

پیش گفتند و در این سفر پطرف از حضرت ایشان کرامات متعده بطریق
 یکی آنکه وقت رحیل بزبان عیب بیان فرمودند که حق سبحانه و تعالی مشکفل جمع
 امور ما شده در این سفر گشته خواهد داشت و صبح و سالم باز خواهد آورد و این
 معنی هم چنین متحقق گردید که با وجود قلت زاد که وقت کوچ از خانه بخیر جاری
 پیش نبودند و تمام سوگامی فاقه میاد بلکه همیشه طعام مرغین همه اصحاب می خوردند
 و در بعض ایام چون بعض یاران نظیر قلت خرج راه کرده جنس آرزایان
 از عله خرید نمودند در آن روز به بعض تقویات خرج بنفایده زیاده از روز مرد
 اتفاق افتاد پس حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه چون بر تکفل وی اعتماد
 کرده ایم رافع نیست که در طعام جنس روی اختیار کنیم تا کفایت خرج باشد
 بلکه برای برکس آرزایان بر چه رعیت دارد از طعام باید نخت دویم آنکه وقت
 نهفت با اصحاب فرمودند که مرا رعیت سفردور و در از مصمم گشته هر که بر خدا و رعیت
 مشقت اختیار نماید فیها و الا انه الرام نیست لکلیف نکت پس جمع اصحاب
 با وجود آنکه هر یک ناز پرور خانه خود بود و احتمال سفر یک منزل پیاده یا از طاقت
 او بیرون می نمود و السوطیل بر خود کوارا کرد و چندان مشغوف محبت گشته گردید
 و دل آریار و دیار برداشت که اگر دطن خود را صورتم میکرد نفرت میکرد
 و وحشت می نمود بیوم آنکه حضرت ایشان با وجود آنهمه نعم در فاه که در احتمال
 خرد و از شاق و متاعب بود و بی منازل میش از همه زلفا سبقت می نمودند
 و در شدت و زحائم جای بیان معارف و اظهار اذواق و مواجبه که بدو تها
 میفرمودند بی تفاوت تفسیر و تفسیر می نمودند و مکنان را این معنی موجب است

استجاب می نمود که با وجود همه نازینی در چنین محن و مشاق سفر مزاج تا رسیدن
 بر همان لغارت و طراوت باقی است و در میان اذواق و معارف همچون
 توری نه داین امر از حوصله بشر خارج می نمود چنانکه چون بساطل بر رسیدند
 ریس که موسم رحیل مراکب فارغ شده بود و مری که بجانب حجاز روانه
 شوند مانده بالضرور در شهر کنهایت که یکی از بناور است چند روز اقامت
 نمودند و در آن ایام روزی بعد از عصر مراقبه نشستند در آن حال استراق
 م روی نمود و بعد ویری اوقات حاصل شد سر مبارک از مراقبه برداشته
 شد و فرمودند که واقعه عجیبه رویداد دیدم که کویا چیزی از من بر کشیدند و نفس
 طعم من عالی محض حیران و شش باند ناگاه روح بر فوج انحضرت صلی الله علیه
 سلم حاضر شد و خلعت خفایه بمن درپوشش ایند و نفس ناطق من بلفظ
 حق حق ذکر شد و تلج و اطمینان دست داد پس معلوم چنان میشود
 فرض ازین سفر تحصیل مین مقام بود که حق سبحانه حصول هر چیز را موقوف
 سباب ان کرد اینده و اکنون دل ازین سفر سردگشته است پس همان لحظه دل
 از سباب نیز از سفر بر گردید و داعیه ان مطلق مقصود شد پس با وجود آنکه
 بساطل بر رسیده بودند بی تحصیل حج و عتبات و وطن فرمودند پس ضایح
 حضرت صلی الله علیه و سلم بروعه فتح مکة اسباب میساخته نظر
 موطئه بنضت فرمودند پس در آن سال صلح حدیبیه واقع شد و فتح
 مکه صورت پذیرد اما ان صلح مفتاح چندین فتوح گردید و بعد مدتی ان مقصود
 حصول انجامید همچنین در این سفر اربع میسر نیاید اما ان سیر و سلوک

مورث فتوحات عالیات باطنیہ کرید و بعد از ان سال ہفتم دولت جمع
 میرگشت از بسکہ کمال متابعت سنت سرور جهان علیہ افضل الصلوٰۃ
 والتسلیمات ظاہر و باطناً از طفولیت پیش نهاد محبت عالیہ حضرت ایشا
 بودہ و کویا بر این امر مجبور و مقننور شدہ بودند حتی سجاہ ان سنت را ہم فی ایشا
 از ایشان بوجود آوردیم اذکہ وقت مراجعت ازین سفر بر طعام مقام مہفتہ
 و محدثہ کہ حدیث نبوی کا لوا فی الامم السابقہ معہمون و محدثون ان کان فی
 ایتی احدیون عمر و کما قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان منی خرمیدہ مشرف شدہ
 خیالیکہ سرار و علوم ان مقام در قصبات الیہ کہ از خصایف حضرت ایشان
 است و ہر کلمہ از ان کچھ جوہر سرار و معارف است بہ ترقیم کلک کرامت
 سلک در آمدہ و ہر یک تفہیم از ان معنون بلفظ فہمی رنی کشتہ ششم الکہ بعد از
 سفر حق سجاہ و تقالی بحضرت ایشان الہام فرمود کہ دل فلا کس از اصحاب شما
 بسب تقویٰ در تعظیم امر الہی یافتی عظیم پر شدہ ویرا امر یا تید کہ در باید نفس
 خود را و الافاس شد دین و بیایس حضرت ایشان بی تقویٰ ظاہری تیر
 غضبناک شدہ باین امر خبر دادند پس انور معرفت شدہ بعضی خطرات
 کہ ازین قبل اورا عارض شدہ بودند و از ان توبہ کرد فتاب الہ علیہ ہفتم الکہ وقت ایست
 یکی از اصحاب از غایت صفت بیہ طاقت پیادہ روی نہ داشت در ان حالت
 مرض شدہ اورا دریافت حیاب و طاقت نشستن ہم نماند و سواری موجود خود
 ازین جهت فاطر رفقا مستثنت گشت حضرت ایشان بعضی بار انرا طلب
 سواری بکسبت انرض لطیف بعضی قری و ستادند چون شب تکہام شد این

ظفر

فکر

خاک را که کاتب حروفست جناب حضرت ایشان معروفند داشتند که وعده
 الهی است که جمع رفعا ازین سفر سالم و عام بوطن باز رسند و اکنون عجب کیفیت
 رویارده که نه پای رفتن و نه پای ماندن این عزیز مرضی از نهایت سعادت
 ناب قیام نماید تا همیشه پیر رسد و رفقا هم تحمل آن نمی توانستند و در این ملک
 را صومانه که نام کفرستان است یک اشتهای بیست که از روی توقع تدبیر سواری با
 مکارگذوغایی و مایند و نوحی و معنی مبدول دارند تا بود که همین این عقیده منحل گردد
 فرمودند حاضر باش و وقتی که نماز است بخوانیم این مقدمه را با ووی تا در این باب
 دعا کرده شود این خاک را وقت موجود امر محمود بوض اقدس رسانید همان
 وقت دستهای کرامت پیمای برداشتنند و دعای فرمودند ما دعا دمان این میگردیم
 چون از دعا فارغ شدند فی سحاه بحضرت ایشان الهام فرمود که دعای شما
 شرف اجابت یافت و در بسته شاد شده پس باین معنی با صاحب اعلام
 فرمودند همه را ازین تروه سرور بی عظیم حاصل کردید و از ما نوقت بران مرضی
 آثار شفا ظاهر شدند و روز دوم یارانی که بجهت سواری رفته بودند یک ترکا و
 از جای که حصول آن متصور نبود میاورند پس از آن روز انور مردم بام روی
 میباشند و هر روز فرق بدی تا همیشه تا آنکه در پنج شمس روز قوی با
 که چهار گروه پیاده یا قطع راه میکرد و درین سرعت مساوت قوت فرق
 عادت حضرت ایشان معاینه میشد و حضرت ایشان بارز میباشند که این
 آفت مقفی کشته بود شقای این مرضی بعضی است شما حاصل کردید و دعا
 این قصار را کرده اما ظهور این قضای جمله از ضروریات است یا بصورت

ردنضا از دعا

موت شیخ باشد یا ضیاع شیخ و در تعین ان شمار اختیار است حضرت
 ایشان با اصحاب این منی بیان فرمودند این منبه عرض کرد که ما عاجزان کما
 این بار ندایم زیرا که اگر موت باشد هر یک از رفتار دیگر و نیز تراست و
 نیست که ضیاع این اختیار کرده شود که دعای فریاد و عتی مندول دارند تا
 که روی آورده بود و در ظهور ان منی مقفی کافی بود حضرت ایشان با دیگر متوجه
 شدند و دعا کردند پس شارت قبول یافتند و ما خدا و بان شکر بار
 جل و علاجات او رویم و با وجود آنکه راه بس پر خطر بود و غیم طریق را بر مردمان
 ساخته اما بمن توبه حضرت ایشان بوطن سالم و عالم باز آمدیم فالحمد
 دلگمد ایوایی نموده و یکانی کره در آسمای سفر مذکور چون عبور حضرت
 با حمد باد افتاد در آنجا دو نفر از طلبه علم مبارکست که میا خاصیت حضرت
 شرف شدند و با اول ملاقات نوشتن از ادب صحبت فیض موسی
 در بود خواست که همه چیز را گذاشته شرف مرافت اختیار نمایند حضرت
 ایشان بنا بر مصلحت وقت ازین منی امتناع نموده بوطن مبارک
 آوردند آخر اها هم هم ترک داده شاه جهان آباد رسیده سعادتی
 بوی مستعد گشتند و انما س شغی از اشغال طریقت نمودند حضرت
 انما س شان اجابت فرموده و هر یک را مقدار ترقی کمال وی بیان
 که اگر همه تقدیم خواهد رسانید باین مرتبه خواهد رسید و زیاده از ان
 استند و شما نیست پس شغل تعلیم فرموده هر یک را بران منی مقید
 یکی را از ایشان بوضع احوال حسب الارشاد روی دادند پس دیگر

الارشاد

اعلان

معلت نمودن و دیگر اولاً بطلب ترقی از موجود سرگردانی بسیار شدید و بدکردار
 رجوع نمود و هیچ فایده نکرد و از آنجا بپایس شد و او کشتن کرد و بر همان منبر موجود است
 و نزدیک پس ثمرات ان ظاهر شدند و از وی در ملک سنده در لواجی شده بود
 استناد و اگر روند بقصد استعداوت بهر گرفتند و دشمنی از دست
 ناپرسیدند پس او را بحجاب حضرت ایشان آمده عرض نمودند که ما بنا بر
 استدعای این مرد و امیر ایم که بر یک بحد و تاکید تمام ما را طلبیده و یکی از ان مرد
 دین شهید است و دیگری بجای دیگر برجا که جمعیت ما مقدر باشد ارشاد
 فرمایند حضرت ایشان فرمودند که جواب سوال شما در کفّه خواهد شد پس
 علی الصبح باز موضوع داشتند که موافق وعده منظر جواب استیم حضرت ایشان
 فرمودند امیری که در شهید است در اول ملاقات شما جواب صاف خواهد داد
 و انجا بدیکر جمعیت معلوم نمیشود پس ان مرد عرض نمودند که ما را بخوابش تمام
 قلب داشته اند مع هذا توقع مروت قرابت هم منظور است باز فرمودند که
 سخن همان است که گفته شد انقضه بعد از روز رفته با امیری که در شهید بود در خورد
 وی بجز ملاقات گفت که اکنون کنی ایش نیست پس در اول صحبت از انجا
 بپایس کردید باز آمدند و قصد جایدیکر نمودند در انجام ان امیر سرخند سینه کرد
 و در باب نوری شان تلاشها نمود سی وی بجای نرسید و جمعیت رد
 نمود بود شدت محنت پارس حاصل کرده خانه خویش باز آمدند و این قصه را
 از ان مرد بر پیش این بقر نقل کردند روزی حضرت ایشان

حق عادت

در مجلس ششم بودند که بتقریبی شیرینی در آنجا آورده بودند پس از اماران قسمت
فرمودند و قدری از آن حصه خود گرفتند ناگاه مروی آمد و در مجلس نشست
قاسم و بر اہم نصیبی بداد و زانوقت بخاطر آن شخص افتاد کہ اگر حضرت ایشان
شیرینی کہ پیش ایشان است مرا عنایت کنند یقین کنم کہ ایشان از اولیا^{ست}
و از ایشان راہ خدا استفادہ نماید حضرت ایشان بر خطرہ وی مشرف شدند
اما بخاطر مبارک آوردند کہ اگر حسب خاطر وی عمل آورده شود این فعل خالی
از خود مایگی نخواہد بود پس از وی اعراض فرمودہ ان صلاوۃ را بر صلاوۃ عادیہ
یکبارہ بدین مبارک انداختہ بخوردند و بعد از آنکہ آن شخص از آن مجلس
برفت با اصحاب مخصوصین این قصہ را بیان نمودند پس از آن ظاہر شد
کہ ان مقدمہ ہم چنان بود کہ بزبان عیب ترجمان اطہار فرمودند انادہ روزی کتاب
بس مادریہ پیش حضرت ایشان کہ آورد چون نسخہ عجیبہ بود و تمنی حقیقی
بدست می آمد میل با شتر از آن فرمودند اما چیزی از آن نمود موجود بود کہ بقیمت
ان داده شود پس باندرون محل شریف برده فرمودند کہ کسی کہ انقدر
مبلغ بدہد و پرا وعدہ می کنم کہ حق سبحانہ اورا عبوض آن چیزی عنایت فرماید
خادمان حرم مبلغ مطلوب از جای ملائمتیدہ پیش آورند پس ان کتاب
اشتراف فرمودند بعد از دوسہ روز شیخہ از اہل دول یک جفت پارہ پونہ
زمانہ قیمتی پیش حضرت ایشان بازار آورد اما اندرون محل برده فرمودند کہ
این پارہ همان بدل موجود است انادہ روزی در ماہ شعبان خانہ فیض آشیانہ
حضرت ایشان چیزی مہربانید کہ برای خرج فقرا و طلبہ علم بکار آید خدمت محل

خون عادت
رخمیت

خون عادت

این معنی حضور کرامت بنور مروض داشت حضرت ایشان قدری تامل نموده
 فرمودند که حق سبحانه مقدری از مبلغ عطا فرمود انشاء الله تعالی عنقریب میرسد
 فادمان استان انتظار امر موعود پیشینند که شیخ قدری مبلغ که موعود
 بود پیش حضرت ایشان نیاز آورد که برمدام حضور صرف نموده آید حضرت
 ایشان بوی فرمودند که ای عزیز ترا چه بخاطر افتاد که این نیاز آوردی وی التماس
 نمود که بخاطری بود که در ماه مبارک رمضان برای فقرات عامی توایم نجات امروز
 خلو کرد که عرض لطعام فقر است تخصیص رمضان چیزی نیست باز بدم افتاد
 که حاجت طعام نجات نیست این مبلغ را بجا ب حضرت باید برود تا هر دو صبحی
 که باشد خرج فقرات فاقه شود که ازین امر چیزی آس نیست پس این را بحضور
 آوردم حضرت ایشان فرمودند که ای عزیز عمل تو قبول افتاد زیرا که حق سبحانه
 قبل ازین مرا الهام فرموده بود که مبلغ که او که او ستاده ام خواهد رسید پس
 ما انتظار ان میداشتم اکنون از دست تو ستاد انویرت شکر این نعمت
 و رحمت الهی بجا آورد افاده برقریه بهیبت که وطن کاتب حروف است قطع
 طریق اکثر حاجت می آوردند و بهیبت اموال و قتل نفوس اهل ان قریه را از
 میرسانیدند ازین معاند ممکنان به تنگ آمد با نوائی تدابیر و جیل نشینت می
 نمودند و سود میکرد پس خالق اکاه شاه نور آمد که وطن شریف ایشان نیز
 همین قریه است حضور کرامت صدور حضرت ایشان این فقره را موعود ندا
 التماس دعا در پوزه صمت در باره رفع ان بلیه کردند حضرت ایشان
 التماس شان مندول داشته در ان باب دعا فرمودند و گوشه خاطر کرامت

ذخایر الهوی داشتند پس از خواب الهی الهام یافتند که مواشی ان قره را
 محفوظ داشتیم پس از آنوقت تا این زمان که مدت قریب یک قرن برآمده
 نقصان یک ترکاوم از اموال نشده و با وجود آنکه با طراف و جوانب قره
 مذکوره بر قری و دیهات قطع طریق و مفیدین فی الارض زیر شهابی گماشته
 و عارتها می گنبدیمین همت فادمان حضرت ایشان مردمان قره همه و جوه مارک
 می مانند و الحمد لله علی ذلک افاده محمد قطب رحیمی را که از عقیده متمدان خواب
 حضرت ایشانست دو لیسر توامان متولد شدند یکی از ان هر دو به یکها ملتفت
 و دویمی را که بی می گفتند روزی حضرت ایشان با محمد قطب فرمودند که گویا
 دلالت بر محمودی میکند با وجود آنکه این سخن از اداب محاوره دور بود و نیز
 این کلمه مورث حزن می طلب گشت اما نوعی از بی اختیاری برسان غیب
 ترجمان حضرت ایشان جاری شد محمد قطب الحرف را استماع نموده بسیار
 محزون خاطر گردید پس عقرب این باور افروزند وی وفات یافت و بعد از
 مدت باز حضرت ایشان بقصر زنگ شریف بردند و برای اطفال مخلصان
 احوال تویدنا نوشتند در ان اشاطط محمد قطب توجه نشدند دیدند که وی طلب
 توید نمیکند وی نرسد که مباد ابا از بر زبان ایشان کلمه جاری شود که موجب
 اندوه گردد پس در آنوقت نیز نوعی از بی اختیاری زبان غیب ترجمان
 باین کلمه گویا شد که فلانی تو چرا از ما توید در خواست نمی کنی چون محمد قطب این
 کلمه را بشنید اثراندره و خرن در وی پیدا شد که توید متو است نوعی ارسل
 و مروض درشت که همت خاطر عالی که در حق این بندگان مصروفست تویدین

خون عادت

خون عادت

دنیا ایشان است بخونید دیگر حاجت ندارند پس چندی بر نیامد که طفل ^ی
 بیمار شد و محتاج بخونید گشت و من بعد شفا یافت افاده حضرت ایشان
 فرمودند بخواب دیدم خواجه محمد سلطان را که امیری بود از مریدان حضرت بر
 قدس سره و ازین جهان انتقال نموده که با ثیاب رثه و هیت ناملازم آمده
 و استعدا مکانی قریب مزار پر الوار حضرت بزرگ قدس سره برای سکونت
 خود می طلبید و اهل ان موضع مضایقه با وی می کنند چون بیدار شدم دلم
 بسیار بگوشید پس سوره یسین برای ثواب ان بخواندم و در حق وی دعا کردم
 شب دیگر باز در خواب دیدم با ثیاب فاخره و هیت جمیده گو یاد و چیز
 که شکل از بلور صاف بدست دارد وی گوید یکی ازین مرد و مجرد انتقال
 از دنیا مازاد جناب حضرت بزرگ قدس سره غایت شده و دیگر این
 نوبت ازین جناب رسیده افاده عبد الرحیم نام کشمیری سبب ناخوشی
 از بعضی اقارب خویش زهر خورد و مملاک شد و بموت منکر جان داد
 و از بعضی امارات معلوم شد که بسوز حال مملاک گردید پس خویش و اقربا
 وی بخواب حضرت ایشان الحاج دراری نموده التماس دعا و شفقت
 کردند و حضرت ایشان در حق وی دعا فرمودند و همت علیا کمال او مقرر
 داشتند پس شب یکم در خواب دیدند که حضرت بزرگ قدس سره
 باین کلمه مندی تکلم میفرمایند که بنایی کی بابت و باین لفظ مراد ضلایح وی
 میدارند و بشارت بختش می بخشند افاده حضرت ایشان فرمودند
 که بر من حالتی بس عجیب ظاهر شد که بروم ازین عالم شمار و باقی ماندم غیر ^ی

حزب شاه ولی

تصرف لعالم دیگر

اظهار مقامات غریبه
 از موت خدمت
 لعالم خواب که موت
 بعد موت در آن شده

دوران تا دم بوی هیچ چیز انفعات نبود الا تجلیاتی که کسب کرده بودم و فرشت
 از من قوه اکل و شرب و هر شی که متعلق بجهت بود و در الوقت یافتم مردمان را
 که بعضی نایم اند نوم غریبی لا یقظ و بعضی بیدارند اما قناسف و بعضی که اند بوی
 عالمی که از وی رحلت کرده اند پس باز بروم از عالم روح و باقی ماند انانیت
 و در آنکس و کج نیست که باقی ماند انجا بلکه مکان تقای بعضی حسین شکر
 عرش است و قور انجیدان و برنی در و اجم اشس و مره احرار النفس و انانیت
 هم بروم پس گشتم چنانکه بودم در رزل فرصت جنید لانا و لا هو بل السان و حیوانان
 و تفصیلاً بستر باز بروم فدیت فی الداعین السداده قضت عیون مباد البرل
 فی حبدی ان لبس متی که عین و لا اثر بعد از ان زنده ساخت مرا البدل
 یعنی ایجا در بود مرتبه دوم و حضرت رجلا الیما سونیا جاما للوصیفین لبس اگر مشغول
 شوم با کت ضرر رساند مرا و اگر مشغول کردم بالا البته خافل نکر داند مرا از ان
 و این واقع خوابی نبود بلکه موتی بود حقیقی الا ان است که ان هر دو نوع می باشد
 نوعی است که عام است مرطبه مکانات روان با نفاک نسبه باشد از بران
 که از وی بنیادینه منتظر شود و قسم دیگر خاص با و اکل است از ادنیان و ان
 انفاک روح است از بدن بختی که از وی انتشار بدن لازم نباید و اینچاهین
 قسم افیر مراد است افاده روزی مجلس حضرت بزرگ بود قدس سره
 حضرت ایشان بر مزار اسرار نشسته بودند که ناگاه حق سبحانه حضرت ایشان
 الهام فرمود که این توفیر را بروم برسانید و بودند این فقیرانند شیخ و از دیگر
 سان وی المدین عبدالرحیم است و دیگری ایشان است و دیگری حیوان و دیگر

بجمع انانیت

دعوی غریب
دور از حضرت

نای

نامی دیدیکر جسم و دیدیکر جوهر و لبان از هست است و باعتبار ان لبان
 هم جسم هم شجر هم فرس هم فیل هم بچرو هم غم تعلیم اسما را دم را من بودم
 و آنچه بر نوح طوفان شد و سبب نصرت او شد من بودم آنچه برابر اسم کاذب
 من بودم تو بیت موی من بودم اجبار غیبیست را من بودم قرآن مصطفی
 صلی الله علیه وسلم من بودم و الحمد لله رب العالمین پس بر حضرت ایشان اظهار
 این کلام بر کراک آمد که عادت شریف انصافی اشغال این امور بود اما معلوم فرمودند
 که عدم اظهار این معنی موجب نوعی از چسبندگی خواهد بود مضطرب شده اند از بیان فرمودند
 و در آن حال انکار شدت و کلفت در روی مبارک حضرت ایشان مشاهده
 می افتاد و چنانچه بعضی اوقات در حال و بی بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم شدتی
 طاری میشد پس من اسرار الله تعالی هم چنین کل ورثه در بعضی احوال از ان معنی
 نمی باشند اناده حضرت ایشان را الهام شد که تو از کسان هستی که سوال کرده
 نشود از روی روز حساب و داخل شوی جنت را حساب و لا کتاب و چون داخل
 شوی قبر را بگذاری بر علم و هر چلی را سوی تحلی ذاتی که ان فوق اسم رحمن است
 پس مضمحل شوی از محال تمام و این معنی است کبری که دست امید از فوق ان کوتاه
 است و وقتی که داخل شوی جنت را انجا مردمان و وصفت خوانند بود یکی ارباب
 علم و تجسس و دیگری اصحاب عمل و احوال و تو از اهل تجلیات هستی و فرق در میان
 حال و تجلیات است که تجلی امر الهی است و حال امر است تا کوئی و الحمد لله علی ما نم
 اناده حضرت ایشان در بعضی مشاهده دیدند که بدست مبارک ایشان
 علمی است از نور و لوی بیت الله میروند انان فانان علم بلندی میکند

دعوی غیر مستلزم
 عصمت و بالامر ان

و شمعان الوار او زیادہ می شد تا کہ با سمان رسید و از آفتاب روشن تر گردید
و نورش بزمین شد کہ ز باہا از بیانش عاجز آمد پس مردمان نفاذ کردیدند و صلحا
و علما استفادہ نمودند و نعم الہی طاہر و باطنی ز بریش فرمودند و این واقعہ سبب اعجاز
سفر حرمین شریفین دیگر بار گردید و آنچه شاید فرمودہ بودند ہمہ بوقوع انجا امیدوار
بیا دلگاہی چون داعیہ فرما یک حرمین شریفین را و ہما اللہ شرفا و تعظیما استغفر
یافت و غمیت این امر مصمم گردید تا من ربیع الثانی سنہ ثلث و اربعین و ماہ
ہ الف با اتفاق حال کبیر قدوہ اصحاب المعرفۃ و لائسہ عمدہ ارباب حقیقت
من الشیخ عبداللہ سلیم اللہ تعالیٰ از راہ بلدہ لاہور نہضت فرمودند و در اثناء
این سفر پرفز مرگیا مرار صاحب ہولی بود بروی میکشند و ساعتی اجامی
پس انچہ ویرا باقی سیما نشینی می بود مشکف میشد از افضل بیان فرمودند
اولا چون در شہر پانی پت رسیدند بر قشہ شرف بو عیا قلندرو شاہ
شمس ترک و شاہ حلال قدس اللہ سرار ہم گذر نمودند باز در سہرند مرار
حضرت مجدد شیخ احمد شہرندی قدس سرہ زیارت فرمودند پستہ در لاہور
مردی پیر عیا مجہوری را قدس سرہ دیدند بعدہ در ملتان برترتہای محمد و مہار
و شاہ رکن العالم قدس اللہ سرار ہمارفہ نشند و احوال ترک از ارباب
مزارات بیان فرمودند و در بلدہ ملتان اکثری از طلبہ علم بحباب حضرت ایشان
شرف معیت حاصل نمودہ شغل طریقت استفادہ نمودند بعضی از امان در یک
نوبہ ہر تہہ بخودی رسیدند و بعد مدتی بافاقت آمدند و بعضی فی اخبار لغوا میردند
و وقت رحیل از ان مقام اکثری از انہا از ککہ کند خدمت صحبت و گردن نشان

غزیت دوبارہ بسفر
حجاز

لغات

افتاده می‌باشند که هم‌پارو دیار گذاشته در رکاب سعادت این سفر اختیار نمایند
 اما حضرت ایشان کسب مصلحت وقت نیایشان فرموده از آن بی‌نیغ موقوف
 داشتند و چون در ملک سنده عبور نمودند از همه جا علما و طلبا خبر قدوم فیض لروم
 ایشان شنیده می‌دیدند و سببها می‌نمودند باین جهت کسب قسمت بدولت دیدار
 فیض بار فایز میشدند و بعضی محروم می‌ماندند و چون در لواجی امر بود که از مصافحا
 بلده^ط است گذر نمودند چندی از علما باستماع این خبر بیعت ایشان از اوطان خود
 برآمده دویدند و بر مسافت پنج شش کرده بوقت شب رسیده شرف ملازمت
 حاصل نمودند و همان ساعت خود را منظم سبک معیت ساخته و شیخ گرفته
 بقدر استعداد بهره برداشتند و وقتی که در بلده^ط شرف نزول فرمودند جمیع
 علما و صوفیه شهر ملازمت حضرت ایشان شرف شدند و جماعه سعادت
 بیعت مستعد گردیده اشغال و اکاب طریقی تصوف استفاوه نمودند مخدوم
 محمد معین که از اعالم علمای راجا بود و در جمیع فنون و علوم کتاب و سینه و معقول و منقول
 تجریدی تمام داشت و از اصطلاحات قوم نیک واقف بود و در ادراک علم
 خدایی ذہنی ثاقب یافته صحبت حضرت ایشان را غنیمت گری شمرده شیفته
 جمال باکمال ایشان گردیده بی‌فیمها افتد نمود و شرف اجازت یافتند و درین
 میان سبب رفاقت قاقده چون در سیر و فقها واقع میشدند و موسم رحیل مرا
 بر نزدیک رسیده بود ما فادمان را اکثر اوقات اضطراب کلو کر میشد که مباد
 قبل از وصول مال حاصل بجز مرا کب روانه شوند و دولت حج امثال روی نماید
 حضرت ایشان بزبان کرامت بیان میفرمودند که انشا الله تعالی امثال حج حوام^ک

پس چون در بند رگورت داخل شدند از آنکه در اشای راه و رنگ و اقل
بودیم مرکب حجاز روانه شده بودند و موسم رحیل از کشته مکر یک مرکب که
انهم از حجاج و تجار پر گردیده و در روی میدان کنوایش دیگران نمانده و اکثر اهل
ان قافله از جهت عدم وجدان مکان آن سال در شهر غورت رخت اقامت
انداختند اما چون فضل الی شام حال بود مدما حضرت ایشان را در آن
مرکب قیام بدست آمد پس چون قصد رکوب آن نمودند اکثر دستداران
بعضی سببند و موسم رحیل از کشته بلکه مطلق نمانده خوف آنست که این امر
تباہی شود بل یقین این امر توان کرد زیرا که اولاً این مرکب کس کم راه راست
دیگر از چند سال مرمت نیافته مع هذا ایام سفر مرکب منقض شد مصلحت در
توقف است و اهل جازیم اگر چه از شرط حوص سفرا اختیار کرده بودند اما با هم
بی گفتند که اگر چه شهر صده که بندر حجاز است میداریم اما باید دید که چگونه حوائج
رسید اگر یقین عدم وصول اینجا خواهد شد به بندر دیگر حوائج میبرد حضرت ایشان
لغلام همیکس التفات نموده بر مرکب سوار شدند و میفرمودند که انشا الله تعالی
بسیار گنج حوائج بود انقضه چون نیک برداشتند مرکب روانه شد و با وفقت
نمودند که در مدت حمل و پنج روز بجزه رسیده نمانده اختند پس ازین معنی
بموجب میکردند که این مرکب کماپی در لول موسم هم باین سرعت سیر نکرده
و فاسد شد و یقعه داخل مکه موطنه شده عمره تمتع بجا آوردند پس در مدتی
حج ادا نمودند و چون در مکه اقامت نمودند هم علماران مقام فیض نظام بجز
ایشان ملاقی نشده اول بطریق امتحان از هر علم سواها کردند چون برسد راجوا

مستال

شانی

ثانی یافتند و در جمع علوم معقول و مقول ایشانرا از همه فایده دانستند
 بخدمت شریفشان التماس درس نمودند و تلمذ اختیار کردند پس حضرت
 ایشان و مردمان بسبب اقراچشان در مسجد الحرام قریب مصیاضقی درس
 شروع نمودند چنان هجوم کردند که مجال فرصت تنگ شد و در حل و قافی و گفت
 تعلقات چنان شهرت گرفتند که علماء رئیس انجلیبری که شکل میشد پیش
 حضرت ایشان می آوردند و حل آن درخواست میکردند و مفتی ضمیمه و شافیه
 قدمه مشکله ایشان رجوع می نمودند و در ایام معدود چندان معجز و معظم ان دیار
 شدند که همه اکابر صحبت شریف ایشانرا غنیمت دانستند بالواع تعلیم و تکریم پیش
 می آمدند و با هم می گفتند که والد بالبد از همه اهل مکه اعظم و اتم حضرت ایشانند
 اکثر التماس میکردند که همین جا وطن اختیار نمایند و باشد بیع صوبه انجلی مونس
 به شی بر فرد میگرفت و حضرت ایشان قبول این بیعی نمی فرمودند پس اکابر انجلی
 می گفتند که اگر حتی سجان به اهل مکه خبر داده کرده مکه شمارا انجا خواهد داشت
 و زری یکی از علماء اهل سودان که از مدت مجاور مکه سطل بود بواب دید که عزیز
 بر می گوید اگر خواهی که عقیده اطلب بیا موزی از شیخ ولی الله استناده نما
 پس عالم مذکور بعد ازین رویا شرف بعیت مشرف شد و احد طریق نمود و بعضی
 سرار استفاضه کرد و مردمان کثیر از حرمین سعادت بعیت حاصل نمودند و اشغال
 ملکی افند کردند و چون بعد از حج در ماه ربیع الاول بطرف مدینه سوره برای پیار
 دل صیحه علیه وسلم غنیمت نمودند و را شمار راه بی اسرار بر حضرت ایشان
 مشرف شدند و هرگاه بشرف زیارت مرقد مقدس علی صاحبه افضل الصلوات

والتسلیات مشرف شدند عیالات و کرامات می غایب است آنجا ب خاتمه
 برایشان بندول گشتند و هر روز که در مواجبه شریفه جلوس می نمودند
 جدید استفاضه می نمودند چنانچه بیح مجلس از آنجایی می رفت و قبل از وصول
 بدین شهره شیخ عبد الکریم الصاری از اولاد آنس رفیع العتد که از اکابر اس
 مدینه بود حضرت ایشان را در خواب دید و در مواجبه می بین صاحبها الصلوات
 آنها و من التسلیات الکله اعلمت و قامت ایشان معلوم نمود تا بر مشرق
 میست لوم ایشان می بود پس چون داخل طیبه گشتند از مردمان قافل
 تجسس کرده حضرت ایشان ملاقات نموده و قصه رویای خود باز گفتند و
 سلسل بلا دلیله قریب روضه منوره در مقام اصحاب صغیر رفیع العتد بسند
 که او را رسیده بود روایت نمود و اجازت روایتش داد و از مدرسین حضرت
 بنوی شیخ طیب نام که از مشایخ فضل و استاد شهر بود حضرت ایشان را دعوت
 کرد چون بجانه و می تشریف بردند و در مجلس نشستند در آنجا علما و فضلا جمع
 بودند حضرت ایشان گفت که شمار الکلم لب ان عربی هم می آید حضرت ایشان
 توافق را کار بسته فرمودند آری چیزی می آید بعد از آن وی گفت که اکثر مردمان
 دعویای تخر علوم وصل و فاتی می کنند اما بعضی مسائل هستند از معقول که آنرا
 کی نیک بیان نمی کنند و جای دخیل بجای می ماند چنانچه مثله تجد مسائل که اشاع
 و راعراض بدان قابل شدند و در جواب هر لغز جو نیز نمی نمایند تحقیق این چیست
 و موجب تفرقه می باشد پس حضرت ایشان بزبان عربی بیان فصاحت و بلاغت
 امر القوم فرمودند که هر که فضلا عرب از آنجا حاضر بود از آن فصاحت بجهان نمود

در طبعی

در تحقیق ان مسلم اچھا نکات وقتی و تدقیقات عین بیان آوروند کہ ان غیر
 ہم انجے را غیبت کبری دانستہ یہ جای دخل و اعتراض پس از وقت کای
 و کر علی پیش حضرت ایشان بنا آورد و ہمدان ایام شیخے از قول حضرت عوث
 لا عظم ریضہ عنہ و رغبتہ الطالبین کہ در باب فرقیہ فرمودہ اند حضرت
 ایشان سوال کرد و تحقیق ان انہما پس نمود پس حضرت ایشان ان مقام را بزرگ
 تحریر فرمودند کہ ہمہ علماء اچھا پس نمودند و ہمدان سوال کرد و سبیلی از قول امام الطریق
 لب الحقیقہ شیخ عبد القادر جیلانی ریضہ عنہ جای کہ ذکر فرمودہ فرق غیر باہرہ را در غیبت
 طالبین کہ تقسیم نمودہ مرجہ را بدو از ذوق و حقیقہ را انہما مدو و ساخته و در تفصیل
 فرق مذکور فرمودہ و اما حقیقہ و اصحاب این حقیقہ نعمان اند کہ زعم کرده کہ ایمان همان اورا
 تصدیق است و اورا بالمد و رسد و باہر من عنہ تنہا یہ ذکر کرده است بر سبب
 در کتاب الشجرہ و بر این قول بدو وہ اعتراض وارد می شود یکی ایک حقیقہ از اسل
 بانفاق کانی کہ بر قول شان اعتماد است پس چہ طور صحیح باشد شما انہا از
 و تفصیل ایشان و حکم بعد نجات شان دیگر ایک فرمودہ عقاید را کہ موجب تسمیہ
 مرجہ شد و حقیقہ را در ایشان داخل نمودہ پس متنبہ کلام ان شد کہ حقیقہ بان
 عقاید قائمند و اعتقاد ان میدانند و حال ایکہ این جن نیست زیرا کہ بیان فرمود
 کہ وجہ تسمیہ مرجہ است کہ زعم می کنند کہ اگر یکی از مقلضین گفت لا الہ الا محمد رسول
 اللہ بعد از ان مرتکب ہم معاصی شد داخل شود بدوزخ و شک نیست کہ حقیقہ بان
 میری ہستند ازین اعتقاد پس در جواب ان بگفتم کہ رجاء و قسم است قیاس
 قابل بدان خارج می شود از سنت و قسم دیگر قابل ان از سنت خروج نمی نماید

ذکر فی نفسہم عنہ القادر
 جیلہ با ابو حنیفہ کویسنہ

اما قسم اول السنن کہ اعتقاد نماید کہ ہر کہ اقوال ربان کرد و تصدیق بدین نمود
 اور اچھ مصیبت ضرر نمیرساند ہر کہ وقت ثانی ائمہ معتقد باشند باینکہ عمل و فعل
 ایمان نیست اما ثواب و عقاب بر اعمال مرتب میشوند و بر تحطیہ و تفصیل اہل
 رجا اول اجماع کردند صحابہ و تابعین و اما رجائانی پس ظاہر شدہ است و رو
 اجماع از سلف بلکہ دلائل متعارضہ اند بسیاری از آیات و احادیث و آثار دلائل
 می کنند بر آنکہ ایمان غیر عمل است و باین دلائل و ال بر اطلاق ایمان است
 بر مجموع قول و عمل و در حقیقتہ این نزاع لفظی است زیرا کہ اتفاق است بر عدم خروج
 خارج از ایمان و بر استحقاق ان عقوبت و عذاب را و دلائلی کہ دال بر حقیقت اطلاق
 ایمان بر مجموع اند ممکن است صرف اینہا از ظاہر با دینی توجہ و امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ
 از قابلان باین قسم است و از کبار اہل سنت است و امام الشان امامیہ باشند
 و در اہل مذہب وی رضی اللہ عنہ و تابعان اورا یہا مختلفہ پس بعضی از ایشان معتزلہ
 شدند مثل جہانی و ابو ہاشم و زمر مشرعی و بعضی مرجعہ گشتند و بعضی عمران و عمہ اینہا تابع
 بودند امام ابن حنیفہ رضی اللہ عنہ در فروع فقیہ نہ در اصول اعتقادید و لیکن عقاید با
 خود را نسبت میدوند با امام بہت نزوع مذہب کاسدہ خود و تعلق می گرفتند
 بہ بعضی اقوال امام و چون اہل حق از حنیفہ مثل طحاوی و غیرہ این فتنہ را اورا کہ
 نمودند بیان کردند مذہب امام را در اصول و دفع ساختند آنچه نسبت کردند مذہب
 بوی وی رضی اللہ عنہ چنانکہ نقول کثیرہ شاہد این فیع اند و این امر ظاہر است بر متن
 کتب جمع مذہب پس بعد نمید این مقدمات باید دانست کہ شیخ رضی اللہ
 عنہ ذکر فرمود در فرق صالحہ مرجعہ را کہ اہل از جا خارج اند از سنت و لہذا وجہ تسمیہ

شان ذکر فرموده بیان عقاید اینها و داخل فرمود در آنها حقیقت را یعنی قومی که تابع امام
 این صیغه اند در فروع و دعوی می کنند که امام موافق ایشان است در این نسبت
 پیتر ذکر نمود آنچه بدان تعلق میگیرند از اقوال و بی رضی الله عنه و فرمود که زعم کرده اند که
 ایمان همان اقرار است و بدین تفسیر می رود و اعتراض مضمحل گشتند و ظاهر شد که
 حضرت شیخ رضی الله عنه متهم کرده است امام را و آنچه نسبت فرموده بان قوم مرصه
 و خود را منسوب می کنند با امام در فروع و تعلق میگیرند بطاهر اقوال و بی رضی الله
 و محل می نمایند کلام او را عیناً غیر مجزول و محدود عیناً با طهاراتی و چون از نفوسیت
 پیش نهادیمت علیاً حضرت ایشان خدمت علم حدیث بود و دیده مطهره
 منبع این علوم آمده خواستند که از شیخ که عالی السند است کتب حدیث روایت
 نمایند و سندان افاضه فرمایند پس شیخ ابو طاهر کردی مدتی که مروی معراج علوم
 ظاهری و باطنی منضوف تفهیمت بودند که در جرین که از ایشان بجهت
 استاد عالی تر نبود رجوع این طلب نمودند و بجاری را تمامه در نگاه مجلس سردا
 گذرانند بعضی از آن سماعاً و برخی از آن قرائتاً و سند دار می تمام و رسمی نویی
 قریب محراب عثمانی در پشت مجلس سماع فرمودند و باقی کتب را از اوایل خوانند
 اجازت گرفتند شیخ مذکور روز ختم بجاری مجلس ترتیب کردند و طعانی مسا
 ساخته و تعظیم و توفیر زیاد الوصف با آوردند بسامی بود که در اشائی قرار است
 شیخ تحقیق غوامض معانی از حضرات ایشان میگردند و بالبداهت جوابهای بلند
 شافی می یافتند و تعجب می نمودند که با این حدیث سن این علوم از کجا حاصل
 کردند آخر چون بر بعضی اسرار باطنیه حضرت ایشان اطلاع یافتند متعجب گشتند

بجاری را تمامه

نگاه

و با وجود استنادی در حقیتش که پیش میگردند و بعضی اشکالات تصوف
 و غیره که از حضور والد ایشان که یکی از علمای محققین بود لاجل مانده بودند از حضرت
 ایشان کشف آنها در حواست نمودند پس بوابهایی شانی یافتند و حاصل کما
 حاصل کردند و چون حضرت ایشان پیش شیخ می رفتند مجرد آنکه نظر نگاه
 بر ایشان افتاد و سر و قد تعظیم بر بنیاسند و دست خود سجاده گسترده و نگه نهاده
 به توقیر و تکریم تمام می نشاندند و خود نیند و در در مقابل می نشینند و چون حضرت
 ایشان اجازت نامه در حواست کردند گفتند که ما قابل این نم که برای شما اجازت
 نامه نویسم که ما از خدمت شما استفاده نمودام اما چون از حضرت ایشان خبر در
 امر معلوم کردند بالضرورت امر نوشتند و در اینجا اظهار تمنی نمودند چنانچه بعضی اشعار از آن
 اجازت نامه که در اینجا مرقوم می شوند مشورید آن هستند ابر تک لکنی مثلکم من بحیرانی
 ولم یستفد منی و لکن تصیدی و اکثر ما و یتینی فی است فی و غنی غنی بل فی حله است
 فقتنی حکم حکمتم سکم تلتقما ولم تستفد منی ما فداقتنی و ما کنت اهل ان اجبر
 انما دعوت فلیت التدا دعوتی و کلم لود و الا مانا الی اهلها لا اجازات
 طریق کثیره مثل شطاریه و شمر اویم و کبرویه و شادویه و رفاعیه و حدویه و مدینه
 و غیره که از والد ایشان شیخ ابراهیم کردی قدس سره که از مشایخ صوفیه و محدثین
 زمان خود بودند شیخ موصوف رسیده بود و حضرت ایشان دادند و خرقه کلاه قرپ
 نمبر نوی پس ایشان پوشیدند و بنا بر در حواست شیخ حضرت ایشان یک
 ساله و در وقت بتدعیه بنام شیخ نصیف فرمودند و انرا بالمقدمه النسبه فی الاله
 انقوه النسبه موم ساضند از فصاحت و بلاغت عارث ان از اهل عرب

الکبریه

سید تقیہا میکوشیخ ان رسالہ را بخط این فقیر کہ کاتبِ حروفست نو بسا دہ
پیش خود داشتند و رسالہ دیگر میجی بالقول الجلیل فی بیان سوار السبیل کہ
در بیان اشغال و دیگر فوائد طریقی ملتہ میلانہ و لغت سندیہ و چشتیہ تصنیف حضرت
ایشان است و دیگر مشاہدہ و کسر از کہ از جناب رسالتیہ استفاضہ
نمودہ بقید کتابت آورد بودند شیخ انہا را بہت خود تحریر نمودہ پیش حضرت
خواندند و چون حضرت ایشان رضت شدہ بطرف مکہ موطن توبہ شدند شیخ
از خانہ خود بر آمدہ تا بمبافت بچہ شایست نمودند و زیند شیخ و دیگر ائمہ
مالہ کرہ بر کاب سعادت را پی شدند و در ان آثار ہر جا کہ حلوس میفرمودند تا
خویش بقدم مبارک حضرت ایشان می انداختند و بدان تبرک می جستند
و وقت رضت برفوت فیض صحبت تا شہا میکوشند پس فاس عشر سنہ
ربیع و اربعین بود الالیف و ایمانہ بکہ رسیدہ مرد بجا آوردند و در شہد رمضان عمرا
نمودہ داد نمودند و در عشرہ ایزد در سجدہ الحرام بواجبہ کعبہ شریفہ با عکافت نشانت
و تا کہ بکہ موطن بودند مردمان انتقام کرامت نظام از جناب ایشان فیوض طاہرہ
و باطنیہ اصدی نمودند و عم ایچیک رسالہ میجی فیوض الحرمین تصنیف نمودند
و روی ایچہ از حقایق و دقائق و غوامض کسر در حرمین شریفین ظاہر شدہ بودند
بیان نمودند اگرچہ اکثر مطالب رسالہ مذکورہ از ان عالی تراند کہ ادراک
ہر کس ملکہ و حدان بر اہل معرفت برامون ان بگردان اما نقلی چند از بعضی مشاہد
این فقیر موافق قلم قاصر خود مجرد از تحقیقات کسر اسہل الادراک استجاب
نمودہ بعد از اتمام این قصہ ترکا خواهد نوشت تا خوانندگان این رسالہ ہم بارہ

سید تقیہا

از اسرار ان مشرف اطلاع یابند و بیکر آنکه رساله القول الجلی فی بیان سوار السبیل رساله
 المقدمه السنیه فی انصار الفرقه السنیه در حرین اکتشاف تمام یافتند و رساله
 ایلیار ازین هر دو بدبار مغرب و بصره و مصر و فلان و غیره مرومان نقل کرده بودند
 و اجازت آنها گرفتند و رساله ثانیه تا ملک تا آمار که اطراف روم است رسیده
 و نسخ فیوض الحرمین نیز بعضی اصل خصوصیت عنایت شد پس حج ثانی ادا نمود
 غمیت وطن کرامت موطن فرمودند و در ایام مجاورت بیت المدکاه گاه باین
 بقصر میفرمودند که چون هر گاه بوی خانه خود توجیه کرده میشود یک کوزه تیرگی غم داندود
 و تشنیت نظام مشربی بنظمی آید پس بعد ایام محدود در وفات والده ماجده حضرت
 ایشان رسیده عطایای مکه هم آمده مراسم تهنیت بقدمیرسایند پس حضرت
 ایشان اہام بیان فرمودند که ان تیرگی که معلوم میشد شبش همین بوده و چون
 وقت ایاب بمکب بحر کوارت شدند شرط بوزید تا کہ ایک مرکب سالی ارجح
 مرکب در عرصہ بیت دوسه روز بیدر مبارک کوارت رسید پس بمن کت
 در ایجا فرود آیدہ چند گاہ توقف فرمودہ از راه دکن بوی وطن نہضت فرمودند
 در آسای راه ہر شہری کہ عبور نمودند ہر کس کہ ازین علماء و مشایخ ازین منہ اکامی
 یافت با نواع تعظیم و تکریم پیش آمد چون بشہر کو ایبار رسیدند مرار خواہم خانو
 و شیخ محمد ثوث رافدس الدس ہما زیارت کردند و نسبت ہر یک معلوم
 کردہ زبان نمودند و در مستقر الخلافہ اکبر آباد ہر مرار ہر اسرار امیر اویسیا رسیده وزیر
 حاصل کردہ احوال فیض شمال آن دریافت نمودہ برمان غیب بیان اہلار نمود
 و رابع عشر شد جب سنہ خمس و اربعین و بابۃ و الف باخیر و فونی در دار الخلافہ

شاه جهان آباد کثرت نزول نموده مروان ابن دیارباشرف ساختند تاریخ بر
 از وطن بقصد ادای حج و تاریخ مراجعت که حضرت ایشان خود لطم فرمودند سه روزی
 بر آمد علی بن جرج و بیستم صیاح از ربیع دوم، هزار صد و چهل و سه سال بوده که این داعیه
 با فعل ضم و یی چون پس از حج بدی رسید و سر آمد سفر منقطع کشت تاریخ بتاریخ
 رابع عشر از رجب: رسال و هزار صد و چهل و پنج: و تاریخ اول که خود بود ان ^{لعام}
 توانان یافته اند و شاه اهل برادر خورد ایشان انرا منظم بسته اند این است سه
 بدل میداشتم عمری که در احرام حج کوشم و محمد ابد و المنة بدان مقصد هم اغوشم نزد
 سال تاریخ نخستین طوف می جستم: قبلت منک طاعتک رسید از رجب در کوشم
 اکنون مشاهده نموده مرفوم می شوند افاده آرا بجا است که حضرت ایشان از قلم
 فرمودند که بخواب دیدم جمعی را از اولیا که دورقه اند یکی از آنها اصحاب او کار و یاد
 بودند و موجودی اعتقاد داشتند بر دهبای ایشان نوری و بر روی شان
 سوری و کرده دیگر معتقد توحید و جود بی و مشغول نبوی از فکر باین معنی بر قلب ایشان
 خجالتی و حسب الحقی انعام تدبیر العالم و بر چهره شاه غیرتی پس هر دو فرقی با هم
 محاجات کردند قول فرقی اول آنکه ایامی بنیادین الوار بر ما سخن ابدی طریق منکم
 که این الوار از ثمرات اهدار لبراط مستقیم است و فرقی ثانی می گفتند که اضمحلال
 جمع وجودات در وجود واحد امری است مطابق واقع پس ما را علم سبری حاصل
 که شما بدان جاہل هستند بدین معنی فصل ما باین رست نه شمارا و این مشارت
 با متدا و کشید از ما هر دو فرقی ما را حکم گرفتند و رضا بر قول ما مقرر کردند پس بزحام
 در میان ایشان و کفتم که بعضی علوم صادقین هستند که نمره ان تہذیب نفس است

و برنی از علوم اگر چه نفس الامری و واقعی هستند اما از آنها این معنی حاصل نمی شود
 زیرا که حق سبحانه و تعالی را بر استعدادات شتی مخلوق ساخته و بر نفس را
 مشربی خاص از علوم داده اگر در همان عالم مستغرق کرد نفس وی تهذیب یابد
 و اصلاح پذیرد و اگر در وی خود را مستغرق سازد ازین معنی محروم ماند و بر تهذیب
 نفس است و این مسأله توجید وجودی اگر چه نفس الامری است و مطابق واقع اما این
 علم مشرب هیچ یک ازین هر دو فرقی نیست بلکه مشرب هر یکی از شما ان است که
 بسوی حقیقت جامع شود و موافق و مناسب توجیه ملائکه طایعیا یعنی توجیه منصف
 و متلون تعظیم ربوبیت و این کرده که اهل یادداشت هستند اگر چه از ان مسأله جهل
 کردند اما مشرب خود را خطا نمودند لهذا نفسشان متهدب شده اند و شعشان
 انوار شمرده همان است اما اهل و صفة وجود اگر چه مسأله قابل شدن اما مشرب
 خود را خطا کرده اند که چون بکلی ناقص خود در سران وجود مایل کردند تعظیم و محبت
 و تشریف که ملائکه بدان حق سبحانه را شامه از دستشان رفته و این موقت
 ملائکه سری است که عالم از ان مالا مال گردید و این علم و صفة وجود مشرب انکس است
 که در وی وجه حق سری است مودع در پران ان تر و تارده باشد یعنی در احکام
 نشات مخلوق نیکشده و سر وجود او را که درت تیرات قمر که گفته نگرده باشد
 و در شما ان خیر بر نصارت و طراوت خود مانده بلکه مسوخ گردیده پس فهمیدند
 این امر را و اذعان باین معنی نمودند و کفتم که این از سر راهی است باین مخصوص و مورد
 ما الله تعالی که حکم کنیم باین در میان شما و الحمد لله رب العالمین افاده و از انجا است
 که حضرت ایشان ارتغام فرمودند بخواب دیدم یله عاشره از صفر سنه اربع و اربعین

نحو اب دیر خبر

و بایه و الف که کو با حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله عنهما جایزه من شرف
 نزول کرامت شمول فرمودند و در دست مبارک حضرت امام حسن قلمی است
 کلمه اللسان پس دراز فرمودند دست مبارک خود را تا آن قلم من غایت فرما
 و بر آن فیض نرجمان فرمودند که بد قلم جدی رسول الله صلی الله علیه و سلم باز فرمودند که با
 تا که امام حسین دست کند این قلم را پس حضرت امام حسین رضی الله عنه امر اصحاب
 فرمود و من غایت نمود پس ازین مرحمت سروری که مرا حاصل شد زبان
 از وصف آن قاصد است باز یک روار مخطط آوردند که در وی یک خط سفید است
 دیگر سبز و امر پیش امامین رضی الله عنهما نهادند پس حضرت امام حسین رضی الله عنه
 آن چادر را برداشته برسان غیب بیان را نند که در ریه جدی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و در پوست اندازند امر این پس نهادم امر بر سر تعظیم و تکریم و شکر این
 نعمت عظمی بحباب الاهی بجا آوردم باز بیدار شدم افاده آرا بجد است که از قام فرمود
 که رسیدم روزی بروج شمس و دیدم او را و با هم مکالمه کردم و او را دیدم فیاض با طبع
 و هم چنین دیدم ارواح افلاک با هم عهد و موافق در علوم و تمیم و تفصیل کلام شمس
 در فیوض الرحمن مرقوم است افاده آرا بجد است که از قام فرمودند که دیدم هر یک
 از شایر اندوژی که بالایی او ظاهر است و حقیقت آن نیک در یافتن و مردمان
 چون بان شایر قوی میثوند انتفاع بعضی به نیت است فقط یغی با اعتقاد آنکه این از
 شایر اند است و طایفه را صدیقی رومی مفتوح شده پس ان نور و ادراک می
 نمایند و بسبب ان قوه ملک ایشان غالب می شود بر قوه همیشه شان و فرق چون در آن
 نور احوال نظر کردند و اصل شدند تبدیلی الاهی که اصل ان نور است و این فرقی را بسیار

واکل اند افاده آرا جمله السنت که ترقیم فرمودند مطلع گردانیدم الله تعالی بر حقیقت
 تدبیر عظیم طبل خود که ثوبه است بنوع بشر تا ممکن شود ایشان را وصول و قرب با وسع
 و ان تدبیر تمثال است در عالم مثال و گاهی ظهور می نماید بصورت انبیا و صورت کتب و سخنان
 و اطلاع یافتیم بر حقیقت نبوة و حقایق انبیا علیهم السلام عموماً و حقیقت خاتمه عیاشی
 افضل الصلوات و التسلیمات خصوصاً و حقایق کتب الهیه عموماً و حقیقت قرآن عظیم
 خصوصاً و حقیقت کعبه و حقیقت صلوة و مطلع ساخت مرا الله سبحانه بر حکمت ظهور ان تدبیر
 بصورت این اشیا مفصل و التفصیل لطلب من فیوض الحزین افاده و آرا جمله السنت که
 تخریر فرمودند که کشف فرمود الله سبحانه در روع من اسرار عظیمه که تمییز گشت از انبیا
 من بعضی از انبیا کیفیت و طریق تحصیل کمال طاریا و طریق کسب کمال طاسا فلان
 و من آنرا و الاطلاع علیه فلیرجع الی فیوض الحزین افاده و آرا جمله السنت که بقید
 کاتب آوردند که چون زیارت کردم شهید بدر رابع المدینم در شامی و باب
 لظرف دیده منوره و مشاهده شدم مقابل قبور کرامت ظهور ایشان ساطع
 انوار از مرآتشان بسوی من دفعت و افاده مثل انوار محسوسه حتی که تتردد شدم در اینکه
 این انوار را کس تا هر ادراک کرده می شود یا بجز روح و چون مامل در حقیقت ان
 انوار واقع شد منکشف شد که انوار رحمت بودند افاده و آرا جمله السنت که ترقیم
 آوردند که چون زیارت کرده شد قبری را که منسوب بانی در عمارت است ریح الله
 و رضوا که منسوب است در راه مدینه مطهره و ششم بمواجهه ان و توجه نمودم طاهر شد
 روحشان مثل طلال بیل نالیت و چون مامل واقع شد و رای دیدم انوار محیط انوار
 اعمال و انوار رحمت اما انوار رحمت اغلب و اظهر بودند افاده و آرا جمله السنت

فضیلت ابا در عمارت

که مرقوم فرمودند که در مکة معظمه روز ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مولد شریف
 مردمان جمع بودند و بصلوة و ذکر معجزات و ابرقعات آنجناب مشغول بوده ناکهان در آن
 بقعه کریمه الوار ساطه دیدم و نزدیکش در ادراک آنها که بپیوسته است باین نصیرت
 و چون تامل کردم یافتیم آنها را الوار ملائکه که موکل بدان مکان متبرک بودند و نیز مخرج
 بودند بانها الوار رحمت و تفصیل فلک الالوار فی فیوض الحرمین افاده و آثار آنجمله است
 که ارتقام فرمودند که چون بدین موره داخل شده بشریف زیارت روضه مقدسه علی
 صاحبها الصلوات و التلیات مشرف گشتم دیدم روح پر فتوح السرور را ظاهر و بار بار
 امانه در عالم اجساد و نه در عالم ارواح فقط بلکه در مثال که قریب کس باشد پس معلوم
 سرانچه عوام از حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صلوات و غیره ایشان میدهند
 که از زمین جهت است پس توجیه گشتم بمرقد مقدس مره لیدافری و ظهور منور بود
 اندات قدی صفات در صور مختلفه گای در لباس میت و مجرد عطوت دوست
 بنیة عذب و محبت و انس و زبانی در صورت سرپان و چنان تجلی میشد که بافضا
 امکان تمیاز است بروج آنحضرت جللی الله علیه وسلم و موج میرند بوج رخ عاصف
 حتی که ناظر در وی نفس خود را کم میکرد و ظاهر میشد مرا صورت کریمه لویع الله علیه وسلم
 که در عالم مائوت بود با وجود آنکه همت من لبوی روحانیت متعلق می بود پس تعظن
 کردم که از خواص روح شریفه است تقویم صورت کریمه و بهین مع اشاره است
 ان الانبیاء لا یوتون و انهم لصلون و یحون فی قبورهم و کای سلام کردم بر آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم که انبساط فرمودند و ظاهر شد برای من و ذلک لانه رفته للی
 افاده و آثار آنجمله است که مرقوم ساختند که چون یوم ثالث از دخول بدین موره

زیارت جناب ساریت
 چشم ظاهر

شماره دوباره چشم سر

سلام کردم بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بر صاحبیه رضی الله عنہما عرض کردم یا رسول الله
افاضه فرمایید یا بر آنچه می سبحانه بر تو افاضه فرموده که جناب تو محتاج ایدم و انت رحمة للعالمین
دیدم که انبساط فرمود لبوی من انبساطی عظیم و پوشیدم را بکوشه چادر مبارک خود و طایفه
ساخت من اسرار عظیمه امداد فرمود و ادشناش کرد مرا بکفایت استمداد بذات مبارک
خود صلی الله علیه وسلم در جوی و بکفایت جواب خویش در مصیبت ما و بکفایت انبساط
خود لبوی که که با نمی کند در مدح نفس پس وی صلی الله علیه وسلم و دیدم مطهره
آنحضرت علیه افضل الصلوات والتسلیات مرتباً الی الی را که انرا صوفیه حقیقه محمدیه و
الانبیاء میگویند و دیدم همه ندایب ایتم شریفه و طرق صوفیه پیش وی صلی الله علیه وسلم
صیغ الوابلی ترجمه کی بردیگری و مشاهده نمودم بر آنحضرت لباس عظمت و ظهور و
نصورتی بحسب تعدد کالات خویش و بحسب توجه ناس بدی جناب باستعداد
مختلفه و عطا فرمود در آن مجلس مقام مجددیه و وصایه و قطیبه و ارشاد دیدم در کتب
مرا امام و تصویب فرمود طایفه و ندیب مارا و دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
حصص محییض فیض مانند مشایخ بر مریدین خود و این همه مقدمات در یک مشهد بود
و اسرار غامضه این مشهد در فیوض الرحمن مفصل بین مرقوم اند افاده و ارا کلام
که تحریر فرمودند که بهال کردم جناب خاتمه صلی الله علیه و آله افضل الصلوات والتسلیات
از منی فدیته شریف که گنت بنیاد آدم مجدل بن الارو الطین پس نمودم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم صوره کریمه ثمالیه خود و کفایت اشغال ان از عالم مثال بهالم
و نمود صور و اشباح انبیا علیهم الصلوٰة والسلام و کفایت افاضه ثبوت بر ایشان از
حضرت تدبیریه الهیه و آنچه مفاص شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عالم مثال

برابر بودن در کتب
ایمه اهل سنت در باب
اثرت

و دعوی حصول است

انقرض

از حضرت تدریس الهیه و نمودار فرمود صور اولیاء و کیفیت افاضه علوم و معارف بر ایشان
 بعدوی علیه الصلاه والسلام پس واضح شد بر من حقیقه الامر و معلوم شد مرادوی صیحا
 اله علیه وسلم ازین مالشها و تحقیق الاسرار فی فیوض الهمین افاده و از آنجمله است
 که ارتقا نمودند که هر وقت که توبه شدم بمرقد مقدس آنحضرت صیحا اله علیه وسلم
 میدیدم اندات مطهر اسرار و آیات را ظاهر و بازر و توبه شدم روزی و سوال نمودم
 لذقیته آنچه بر من ظاهر شده از اسرار و معارف پس ظاهر فرمود حقیقت آنها و روز
 نمودار شد مرادوی مثل الوار ملائکه سافله و دیدم که آن روز از مرقد منور بچوشت افاده
 و از آنجمله است که ترقیم فرمودند که روزی نماز میکند اروم صلوة منجی در محراب نبوی صیحا
 بنبر و روضه مقدس وی صیحا اله علیه وسلم در آن اشما ظاهر شدند اسرار قرب ملائکه
 و سر قول وی صیحا اله علیه وسلم اما السجود فاجتهد و انی الدعار و ظاهر گشت حقیقت
 حدیث شریف هل تصارون فی العریبه البدر فالاول الادل و کذک ترون بکم و لا تجلسن
 علی الصلوة قبل طلوع الشمس و صلوة قبل غروبها و دیدم در الوقت برات را در بر نشانی
 بحر موج که اگر تحریر خوا مض یکی از آنها کرده شود محبتات ضمیمه حاصل شوند و بعد از آن بطور
 فرمودندی اعظم غیر مشابهه الارجار و باقم نفس ناطقه خود را نیز غیر مشابهی که مقابل نمود
 آن تبدیلی را و در وقت انرا پس حیرتم موی نمود از عظمه نفس ناطقه خود و چون از آن
 حالت افاقت دست داد دیدم خود را ملان از نور که میریزد از فوق و کت و همین
 و شمال من نور و جوشش میریزد از دل و چشم و دست و پای من افاده و از آنجمله است
 که توبه نمودند که روزی صیحا فرمود بر من روح مطهر آنحضرت صیحا اله علیه وسلم مجرور
 البس پس با هم تراشیدیم از روح خود صورت روحیه مجرده صیحا کلمات و

رنازت آن حضرت
 چشم سر

قابل روح شایسته
 با روح مقدس آن سرور

نمودم از انجذاب و شمع که زبان از بیان آن قاصر است افاده و از انجذاب است که
 فرمودند که افاضه فرمود انحضرت صیحه علیه وسلم بر من تا که وسیع کردید نفس غلظت
 ولاتی کشتم بپوراش انجذاب علیه الصلوة والسلام بصوره ثناییه تدلی اعظم که متصل
 شده است بانفعال وی علیه افضل الصلوات والتسلیات لبوی ناکوت و متصل
 شدم بان و مغلط کردید نفس من بوی تا که خود را یک شیخ دی دیدم وسیع فرمودم
 اوقت باسم و باسم از لفظ العلم والحمد لله عیاً وک افاده و از انجذاب است که ترقیم
 فرمودند که استاده شدم روزی در مواجهه مقدسه و سلام کردم بر انحضرت و تفرغ
 نمودم پس ناگاه ظهور فرمود از انجذاب ستری از اسرار مثل برق و در گرفت انرا
 روح من تمام در لیه و امده تا که تعجب آمد از سرعت تلقی وی و احاطه باصل و فرع ان
 در آن واحد و ان باز که تجی حقیقه ان بدل مدود بود که تمام عالم بسته اوست و اصل
 وسیع ان حقیقت بدیسی است و ان تیریز است که تمام عالم تفیصل اوست و دائم
 که بیح قطب محدث و نبی تکلم نیست مگر که او را خطی و نصیبی است از وی که مایده است
 این خاک که کات حروف است در وقت ظهور این مشید جنب حضرت نشان
 استاده بود و بعضی آثار بر ایشان مشاهده میکرد و الحمد لله عیاً وک افاده و از انجذاب
 است که ثبت فرمودند که سلوک گنا بندم را انحضرت صیحه علیه وسلم نفس
 نفس خود و تربیت فرمود ما را بذات مبارک و پیش پس ما اویس انحضرت
 و تلمیذ وی صیحه علیه وسلم بلا واسطه بینی و بینی و تفیصل سلوک مذکور است
 که اولاً نبود من روح مگر خود و شناسا ساخت بان پسر افاضه فرمود بر من تجی
 از تجلیات حق که در عالم مثال ظهور نموده بود و بودی صیحه علیه وسلم و متوق

اتحاد و عسر صیحه علیه وسلم
 آن حضرت اعنی اتحاد در صیحه

ایضا ایضا

هم مانا به ان

بدر

کردیم در آن تجلی تا که فار کلی در وی دست داد و بعد بوی حاصل شد بار افان
 نمود آن اصل تجلی که آن نقطه بود شیخ افعال و تدبیرات الهیه است در عالم وفا
 کردیم در آن و باقی کسبم بدان بعد از آن مفاسد کردید نقطه دایره الهیه مع لون من
 البیوت و در وی فائز تمام زوی نمود و تقایم المل همیشه پس از آن القادر نمود
 نقطه منعده در روضاتیات که آنها کون اندراج الهیه فی النهایه در آن هم فائز و تقا
 محمول پیوست بجه عطا نمود نقطه منعده در احوال شمه محاذی آن نقطه روحیه که
 کویا جان است و دانستم که آن حقیقت اصل قوه تاثیرات بس تمام شد صعود
 و هبوط و الحمد لله رب العالمین افاده و آرا جمله است که ثبت نمودند که عطا نمود
 مراتب سبحانه تعالی طریقه در سلوک بواسطه انحضرت صیحه علیه وسلم و روح کریمه
 انجباب مباشر این عطا کردید و اطلاق بخشید بر حقیقت ان و در این طریقه علیه اول
 کسب که بشرف معیت انجباب ولایت ماب مشرف کردید این عاجز بود که کاتب
 حروف است و کانت تلك اليقيني النصفت الاخير من ليله القدر بالحليم تحت
 ميراب الرحمه والحمد لله عيب ذلك افاده و آرا جمله است که در سلوک تحریر کشیدند
 قال النبي صیحه علیه وسلم مشایره نمودم در انجا الوار غالب تر از همه الوار نشود
 کردید که هر که در امکان نماز میکند و مستغرق می شود در براه افاده و آرا جمله است
 که مرقوم ملک فیض سلک کردیده که دیدم حتی سبحانه و تقایم را نظری خاص بر انحضرت
 صیحه علیه وسلم که لولاک لافلت الافلاک کویا تغییر از همان نطره است و مشتاق
 کردیم بان نظر بس طغیان شدم انجباب را و ملاحظ کردیم خود را و منزلت عرض
 کسبم از هر دو مسامت ان نظر شدم و منتظران کردیم و کسب ان ادراک نمودم

والحمد لله رب العالمین ذلک افادہ وارا بجدہ السنۃ کہ ارقام فرمودند کہ دیدم تشیع بوی انحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم لعبار حدیث و توسل بدخول در عباد ایشان و توسل بکلام حدیث
 و حفظان عروہ و ثقی و حیل محدود کہ انقطاع پذیر نیست پس لازم است بر مومن
 کہ یا محدث شود و یا طیب ایشان افادہ وارا بجدہ السنۃ کہ ارقام فرمودند کہ منظر
 بود منی حدیث را کہ سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم این کان ربنا قبل ان یخلق
 الخلق قال کان فی عمی الحدیث پس افادہ فرمودند بر من این سر را و متمثل شد نوری
 عظیم بر اعانی بعد یولایی کہ ان نور جامع اورا احاطہ نموده بخط شاعیہ متمدن جمیع نواجی
 وی گفته شد کہ ہمین حقیقت است در قول انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لمان
 فی عمار کہ این بعد یولایی عاست و این خطوط شاعیہ ان قدر است کہ از این کرمیہ
 و ہواقاہ رفوق عبادہ مفہوم می شود پس شیخ و الہامیان حاصل شد و شہدایاتی
 مانند افادہ وارا بجدہ السنۃ کہ تری فرمودند کہ افادہ فرمودند بر من انحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم کیفیت ترقی از غیر طبیعت بخیر قدس کہ قدم صدق عبارت از است و
 افادہ فرمود کیفیت احد از ان قدم صدق بخیر طبیعت و شاہدہ نمودم در میان این
 ترقی و ہیبت تولد لاف و فاطور و بار صادق و دراستہ و ادراک کردم میزان و مقدر
 ہر یک افادہ وارا بجدہ السنۃ کہ مرقوم فرمودند توجہ بودم بوی انحضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم پس ناگاہ ظاہر شد نوری بس عالی کہ پر کردید و مالالال کشت از خیال من و مخیر
 ساخت مرا شمان او و گفته شد مرا از باطن من کہ این نور عرش است و انرا در ضلع
 عظیم است در عروہ ان جناب و معرفت حقیقت انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 موقوفت بر معرفت این افادہ وارا بجدہ السنۃ کہ مرقوم فرمودند کہ توجہ کردیم

ک ہرہ نور عرش

توجہ بمراقبت

فقیر متذکر

بقیور مباح النور اهل بیت رضوان اللہ علیہم اجمعین پس باقم اثبات طریقہ موصوفه
 کہ ان اصل نسخ و طرق اولیا اللہ است افادہ و از انجملہ سنت کہ مکتوب فرمودند
 کہ طواف بیت اللہ میکردم کہ از نفس ناخفته من نوری تنظیم بنیاد شد کہ ہمہ عالم را در ذکر
 و ادراک نمودم کہ صیغہ قلبیہ ارشاد یہ باین نوری باشد و دیدم بیت اللہ را کہ
 ہم ملائیکہ و ملائکة متعلق اند بوی بر شمال تعلق نفس ناخفته بدن و دیدم ان
 بیت را مال مال از ہم ایشان چنانچہ بر کحل از کلاب افادہ و از انجملہ سنت
 کہ ترقیم فرمودند کہ مطلع ساخت مرا فی سبحانہ بر ایچہ معانیہ خواهد فرمود و عطا خواهد نمود
 از نعم ظاہرہ و باطنہ و عطا فرمود مرا عصمت از مواخذہ در دنیا و آخرت و منت
 داشت بر من ازین نعمت کہ کم کیے باین دولت فایز شدہ و عطا نمود مرا بر و
 کردانید برای من از سعادت نصیبی و حظی مقدر بہا و در پوست شایند من صلوات
 صلافت با خبیثہ افادہ و از انجملہ سنت کہ مثبت فرمودند کہ باقم روح خود را کوباد و
 و عطیتی بی اندازه یافت و سچی بی پایان گرفت و ادراک نمودم سران کہ شمر این
 عظمت و وسعت حلول اسرار حضرت الہیہ اند کہ متعقد شدند و در ملائیکہ و
 نزول برکات اسما الہیہ کہ متعقد گردیدند و در مدارک کلیہ افادہ و از انجملہ سنت
 کہ تجریر آوردند کہ مطلق شدند بر من اسرار مباد و معاد و سر الباس اهل جنیم سر اسرار
 از طرف ان و سر الباس اهل جنبت سندس و تجریر سواد و جودہ اهل نار و سر نظار
 اهل بیست افادہ و از انجملہ سنت کہ ارقام فرمودند کہ افاضہ نمودند بر من اسرار
 ظهور طرق کرامات ووقی در میان کرامات اهل بر دیار و سر قول علیہ الصلوٰۃ
 والسلام لای رافع لما طلب منه الذراع فی المرۃ الثالثہ فقال یا رسول اللہ انما

معاہدہ با جناب ارذی
 ملا تومط ما دعوی
 عنصمت

مشاهده صراط

لشاه ذراعان اما انک سوکت نماندنی در اعاب و ذراع افاد و آرا بجد است
 که ترقیم فرمودند که داخل شدم اندرون بیت الله و توجہ شدم انجا بوی باطن خوش
 پس تجا کرو بر من حقیقت صراط مستقیم و یافتم صراط را که منسوب است بر طهر صم
 تمثالی از تماثل همین حقیقت و دیدم که جوف بیت الله را خصوصیتی است بان
 حقیقت نام شدند مشاهده موعوده و اسرار و غوامض و مشہد تفصیل در فیوض
 الحرمین مرقوم کلک کرامت سلک کشته من سره ان لطلع علیہا فلیبرح الیہ افادہ
 چون حضرت ایشان از سفر مبارک حرمین بجائزہ فیض ایشان تشریف آوردند
 حقانی و معارف اکاہ فصائل و کمالات دستگاہ شاه صدر العالم کہ پیر و عم بزرگ
 حضرت ایشان نقل کردند کہ چون مظاہرہ کردم اول مشہد از فیوض الحرمین بحاطر
 افادہ کہ کاشیکہ اطلاع یابم بر مقام صاحب رسالہ پس توجہ شدم بوی حق سبحانہ
 و این باب بعد الصلوٰۃ الصبح توجہ نام و فریغ اکل پس نازل فرمود اللہ سبحانہ بر من این
 عبارت کہ اقامہ فی مقام الصدیقیۃ الکبریٰ پستہ ندا کردہ شد در سر من کہ واسط
 اقامت در این مقام روح پر فتوح انحضرت صیبا اللہ علیہ وسلم بود چنانچہ جبریل علیہ
 السلام واسطوی فیہا لہ ثم وطوی ثم طوی بعدہ مظاہرہ کردم بقیہ رسالہ پس یافتم
 جمیع مشاہد مقدسہ ان مطالبی واقع ان والحمد للرب العالمین افادہ حقانی و معارف
 اکاہ شاه نور اللہ نقل کردند کہ در ان ایام کہ حضرت ایشان بطرف حرمین شریفین
 تشریف بردہ بودند درین دیار روپا شد و قیظ افادہ و امساک باران روی نمود
 چنانچہ مردمان عاجز شدند و دعا و مالہ میکردند و نمیداد و در ان ایام روزی بمراقبہ
 نشسته بودم بمجاہلہ دیدم کہ مروی آمد و گفت کہ حضرت ایشان از حجاز این طرف

شروع امر اللہ صراط

در آئینہ

توبه فرمودند اکنون پاران خواهد بارید پس همدهان ایام باران خاطر خود زیرش نمود
 و زراعت بسیار پیدا شد و قحط بر طرف گردید و چون حضرت ایشان باین ملک
 شرف نزل فرمودند تحقیق واضح گشت که در همان ایام که این واقع روی نموده
 بود حضرت ایشان از همین توبه این طرف فرموده چهار سوار شده بودند افاغره
 عزیز محمد یوسف نام که مردی عالم و درویش و متدین بود نقل میکرد از شخصی و
 نام که آن نیز فاضل و صالح است که وی گفت ما اکثر اوقات پیشش عزیز می که
 مشهور مصون بود می رفتم و معلوم است که آن عزیز عفاید سیه داشت و درویش
 دیگر که تاثیر صحبت میداشت و بطاهر کلیه شرعی می بود و نیرامد و رشتی میکردم و هر دو
 عزیز مرا اعتقاد تمام بود و روزی برای ما ریح بر خاستم و همه مردمان مستعد صلوة بودند
 و قریب بود که اقامت گفته شود خواستم که دو رکعت سنت او انموده داخل حاجت
 نمود پس قصد تخریب سنت کردم آن هر دو متمثل شدند و حاضر آمدند و مرا از نماز منع نمودند
 هر چند می خواستم که از آنها اعراض نموده نماز بگذارم اما این معنی میسر نیامد که یک شخص
 از آن هر دو بجای سجده نشست نمی گذاشت که سجده بنارم و دیگری بحسب استاده
 مراعی میکرد و چون عقیده حقیقت ارکان شرعی و ردل راسخ میداشتم ازین
 معامله پر شک ادم و چاره نبود مضطرب شده لاجول می خواندم شود نمیکرد و انظار
 بر اضطراب می افزود که میدانستم که نماز از دست میرود بزرگان سابق را از انبیا و
 اولیا نام می بردم و از آنها استمداد می نمودم نفع نمی بخشید احوال مرا یاد آید که روز
 حضرت ایشان فرموده بودند که وقت صوبت مرا یاد می کرده یا شنید پس در آن
 حال نام حضرت ایشان بردم و استمداد نمودم بجز این معنی دیدم که حضرت ایشان

نقل عجیب و غریب

حاضر شدند و بیک دست خود کوشش و بیک کوشش دیگری گرفته ان هر دو را از پیش
 مارانند و ما را از ان بلیه نجات بخشیدند پس شکر سجانه بجا آوردم و نماز گزاردم
 و مشاهده این حال موجب ارباب عقیدت بنجیب حضرت ایشان گشته فاده
 قاطع عبد البنی که از خواص مریدان حضرت ایشان نقل کردند که شبی بر روی
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مقام شرف شدم قصد کردم که سر خود را در قدیم
 مبارک انجباب اندازم دیدم که حضرت ایشان بودند فاده حضرت ایشان
 در قریه بعلبیت که وطن فقر کاتب حروف است تشریف آوردند وقت عمر
 در مسجد نشسته بودند فرمود که در این مکانا الوار مشهود می شوند شبیه باوار ملایکه
 بیغیا که محیط اند باصل این بقعه وار شده نمودند که چنان معلوم می شود که در این نوز
 حضور را در جانیست بلکه انتشار این قسم الوار از محض اعمال جدید است که کویان
 اعمال با الحاقیته مشار این الوار گشته بعد از حد بر فرار کرامت انار جدا الوام خود
 تشریف برده حله نموده فرمودند که در اینجا الوار شهود مشاهده می افتند
 تراز قسم اول و ذوقی میان هر دو نوع الواران است که نوع اول کویان از اشیا
 این عالم است و بانی کویان از اشیا عالم اخر است فاده حقایق و موارد آگاه
 شاه نور اند نقل کردند که جواب دیدم که جایی است مرتفع مردمان می گویند که در اینجا
 پیغمبر است صلی الله علیه وسلم رفتم و از دور استاده شدم دیدم که کودکی که
 طاقت نشستن بر جاست ندارد کفتم همین است پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام
 در این آسمان مروی با بهیت نزول کرد گفتند که این نمید است شک
 کردم که خدا را میزدیم پس انم در فتنه ان کودک را بگرفت و بطریقی حاضر است

الحاج ذوالقادر
 حضرت

دین خدا و رسول
 بوضع عزیز

باطفال

با طفل معامله کرد یعنی طعام و شراب داد و بدست خود گرفته استاده کرد و بعد انمرد
 برفت خواستم که نزدیک زفته زیارت کنم چون قریب تر شدم که دیدم که مرشد
 و مولای ماست یعنی حضرت ایشانشادام المدظللال ارشاده انلاده حضرت ایشان
 بگرتبه در رمضان در پهلوت شریف پیدا شدند چون بیل سبع و عشرين
 رسید در آسمانی نماز تراویح بگرفت این فقره که کاتب حروفست توبه شد و بگوش
 این مدحش القا نمودند که این وقت استار روحانیات است و باین کلمه
 کتایت از طور لیلۃ القدر فرمودند مجرد این اخبار کرامت آثار تصرف خطاب
 ازین فقره لباس عطمت برداشته صلحت حضور در پوشش آیدند و از زمان وقت
 آثار دیگر نیز ظهور نمودند چون بعد از حلقه ذکر شد اصحاب حلقه را الشرح تمام حال
 و بر بعضی وجه و لکن غالب آمد علی الصباح ان از بیغ ان کلمه که فرموده بودند باین فقره
 استعاره کرد از زبان غیب ترمان ارشاد نمودند که بیغ ان طور حقیقی است که ان
 در حدیث نبوی عیاً مصدر بالصوات والتلیات نفع الوباشما تیرفته است
 که از خواص ان طور اختلاط طلب که در روحانیات سموات است بروحانیات ارضیه
 و این معنی از وقتی که قریب نصف تراویح خوانده بودم ظهور کرده بود تا آنکه چهار دو
 او را دیدیم باقی بود بعد از ان ایضاً منتهی گشت و الواران باقی ماندند افاده حضرت
 ایشان فرمودند که قبل از حدوث حادثه امری از خطیره قدس نزول می فرماید
 و از عالم مثال بوی ارض منتقل میگردد پس احکام وی در ارض منبسط می شوند
 و این معنی وقتی مشاهده افناد که قومی با هم مشاجرت کردند چنانچه عداوت و کینه
 یکدیگر بسر حد غایت رسید بر تبه که مصالحه شان بحسب جری عاده محال می نمود

کہ بعد دستاورد و از منہ متباعد پس در باب رفع موادہ ایشان نجاب حضرت
 حق سبحانہ انہما نمود شد دیدم کہ یک نقطہ نورانیہ مثالیہ از خیرہ القدس سوی
 ارض نزول و نمودن شایانہ اسباط پی نمودند و حسب انجوب زوال عقد
 ایشان پیش تا آنکہ از ان مجلس برخواستیم کہ با ہم ملاطفت کردند و الفت
 در زیدند و مضمون آیت کریمہ و ہواندی العینین قلوبہم لولا نفقت فی الارض با
 بین قلوبہم انہ عزیز حکیم متحی کریم الحمد لہ علی ذلک افادہ حضرت ایشان فرمودند
 کہ بعضی اطفال مراضی عارض شد فاطما با لطف مشغول گردید پس نماز ظہر میکرد
 در ان اثنا مشاهده افتاد کہ موت وی از عالم مثال نازل شد بعد از ان چون شب
 رسید وفات یافت افادہ حضرت ایشان فرمودند کہ یکبار مرابہ نسبت شیخ
 انقباض فاطمہ ظاهر شد و این حال قریب یکدو ساعت تمتہ گردید و در طہور
 این معنی خود را کالجوری باقیم پس در الوقت معلوم شد کہ این انقباض موجب
 ہلاک گشتہ ناگاہ شیخ و یکریل او بمرد و او سلامت ماند و کان ذلک
 بسر و قی لا یکن اطہارہ فی ہذا المقام افادہ حضرت ایشان فرمودند کہ شرور
 بنی آدم مجتمع می شوند و در عالم مثال نزدیک حقیقہ انسانیہ کہ در ان عالم تمیل دارد
 پس اولاً شرور مذکورہ متمثل می شوند بصورۃ حیوانی ضعیف پس ہمیشہ با وی لا
 می شدہ باشند عصاۃ زمانا بعد زمان و حسب ان صورہ وی تبدیل میگردد تا کہ
 از بصورۃ انسان ظہور می یابد و ہمان است حقیقہ و عالیہ کہ بصورۃ ماسویۃ وی
 متحد خواهد شد شبی نجواب دیدم کہ قوی و شرور افتادند و بافعال ارتکاب
 در زیدند تا آنکہ الشرور متمثل شدند بصورۃ حیوانی از حشرات ارض نجیب و با

من الہ الف سیم ص

کہ یہ نظر پس غم قتل ان مودوم مرومان گفتند کہ کشتن ان فایده ندارد زیرا کہ اگر ان
 مقتول خواهد شد اشد از وی ظاہر خواهد کرد و بد بخت اندہر گاہ این امر موجود می آید
 زوال ان ممکن نیست پس ازین معنی مرا خوف عظیم روی نمود و از راجا لطیفی متوجہ شدم
 دیدم کہ حضرت لوط علیا بنیا و علیہ الصلوٰۃ والسلام در راجا نشسته اند بخدمت ایشان
 اظہار این معنی نمودم و نمودند کہ ما ہمین انداز میدویم ایشان را یعنی قوم خود را پس از بر
 صحبت شریف ایشان ان خوف را بیل کشت و اطمینان حاصل آمد و در الوقت واضح
 کہ سقیات نیرمین است افادہ حضرت ایشان نمودند کہ یکبار دینار در تمام
 بصورت زنی دیدم کہ مردمان فوج فوج شیفته و مقتول او شدند بعضی از ایشان در شوق
 او لباس جوکیم برآیدہ اند و بعضی را روزگار کشته و اورا بسوی شان اتنابانی نہ و کویا او با ستم
 شده و مرا بسوی خود می خواند و طلب او پیش ما رفت و ضعف وی بیان می کنند
 و مرا از او اعراض و نفرت تمام است و چا و حالت ازین معنی زیادہ از بیان و چون طلب
 از طرف وی بسیار شد از غایت نفرت از راجا کزیران کشدم و تا مقطع ارض رسیدم
 و چون حضرت جبریل علیہ السلام مرا از راجا برداشته تمام ما رسانیدند و ان زن را قتل
 نموده مرہ اخری زنده ساختند و بعد ما در آوردند و گفتند کہ اکنون تو ضرر کو اید کرد
 پس ان نفرت و وحشت از من را بیل کشت افادہ در ایامی کہ سید عبداللہ خان
 قطب الملک سلطان رفیع الدرجات را بر سر سلطنت نشاند بعد چند گاہ و برا
 مرض صعب روی نمود بیماری او اشد شد و یافت حتی کہ امید حیات از وی منقطع
 گشت پس خان مذکور فکر کرد کہ کیس دیگر را از سلاطین پادشاہ سازد خواہ
 محمد سلطان پنجاب کرامات مآب حضرت ایشان مروند گشت کہ پادشاہ

نزول جبرئیل
 و مکالمہ
 خرق عادت

را و بسیارند معلوم نیست که از ایشان سلطنت نصیب کدام خواهد شد امید دارم
 که تو به وجهی لطیف کشف این معنی مبدول داشته باشی و اخبار از حقیقه الامر مشرف
 سازند حضرت ایشان بزبان عیب بیان فرمودند که تحت سلطنت سلطان
 روشن آخر است و پادشاه مستقل وی خواهد شد چون حواجه محمد سلطان
 نوکران قدیم بدو رجسته آفروده ازین بشارت اثر نهایت فرحان و نهایت مسیح
 این معنی را بخدمت پادشاه برآورد مگر آنکس داشت و وی از الوقت امیدوار
 این امر حلیل انقدر شد پس چون بعد رفع الدرجات بحسب اتفاق اولاً رفیع الدوله
 که برادر او بود بر تخت نشاندند این معنی موجب اضطراب خاطرشان گردید اما
 ظهور ان بشارت می بودند از اول ایام معدود وی عمر و برکت نفس نفس ایشان
 جلوه گری نمود و روشن آخر که اکنون ملقب بمحمد شاه است بر سلطنت
 مستقر و مستقل گردید اناده در آن ایام که سید حسین علیجان را علیه شتند و پادشاه
 با خود گرفته اجماعی نمودند و سید عبدالمدخان برای تقابل پادشاه و مصلحت فوجی
 عظیم هم آورده و سلطان ابراهیم را بر تخت نشاندند مستعد حرب گردید حواجه
 محمد سلطان بجناب ولایت ماب حضرت ایشان عرض رسانید که درین محله
 فتح و نصرت گرا خواهد شد حضرت ایشان متوجه شده فرمودند که مرا نمودند که همه
 فوج عبدالمدخان متفرق شده فیل او تنها در میدان مانده است پس معلوم شود
 که فوج وی بزمیت خواهد یافت و نصرت نصیب محمد شاه خواهد شد از آن چون
 بنامین محاربه واقع گردید همان صورت که لب ان عیب بیان اظهار فرموده بود
 بر منصفه ظهور آمد اناده حضرت ایشان فرمودند که شبی در مقام حاجی البیروار

خرق عاتق

وکتبتی بحیثی روی نمود در آن وقت این شعر بزرگان بی اختیار جاری گشت سه راتیک
 ربی فی المواطن کلها : فبالقلب اورا کما و بالین الصاراء و باین عبارت تفسیر آن
 حالت رفت چون از آن خواب بیدار شدم میبست مذکور پیدا بود و این فقره بحباب
 ولایت ماب موضوع داشت که آن حالت بیان واضح تر از شاد شود فرمودند که آن
 حقیقت الحقایق بود جامع تجلیات او در آن واحد کشتی که اگر آن ادراک را احاطه توان
 گفت دور نباشد افاده حضرت ایشان فرمودند که شرک بچند وجه است یکی از
 شرک عبادت است و آن عبارت از رعایت تدلی است که ناشی می شود از اعتقاد
 کمال قدرت و تدبیر عینی کلیه من السموات الی الارض در مبود و خصوی و تدلی که نشانی
 آن این چنین اعتقاد باشد داخل شرک نمود شبی بحباب دیدم که قومی پیش زینور
 زیر پاک سجده می کنند و وی دم خود می چناند و باز و میزند پس حتی سجده توان
 نفت فرمود در قلب من که ایامی یابی تو در این قوم ظلمت شرک را دایم و گرفته است
 ایشانرا عظیات چنانکه می یابی ظلمت انرا در بت پرستان کتم نمی یابم در ایشان
 آن ظلمت را زیر که ایشان اگر چه این زینور را قبله خود ساخته اند اما خلط نکردند
 اندر جهت تدالی را که آن عبادت است تدلی که آن عبادت نیست پس فرمودند مرا که
 مہدی شدی بوی سر عظیم و در آن روز قبلیش شد دل ما بلباس این علم در دیدم
 علی بصیرة من الامر افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که چون کسی از صاحب
 صعب پیش می آید و در باب انجام آن بحباب الہی تضرع می نماید خود الہی خوش فرزند
 پس گاہی باشد که بدل مردی که صاحب استعد لو باشد ابهام فرموده می شود
 تا سده وی کند و بیرونی ان رضا الہی منقبت میگرد و برکات از رحمت

فانص می گویند و روزی میکنی از من سوال کرد پس ما یتیم در دل خود الهام الہی کہ
 یا عطار حاجت وی مرا مرصع نماید و با جبریل در دنیا و آخرت بشارت میدهد
 پس روا کردم حاجت وی و مشاهده نمودم اینجہ موعود بود از پروردگار تعالی و
 دیدم قرطہ باب جودہ تعالی و انبیا اللہام و رولہ فی قلبی و ظهور الابرار پس ہمہ
 امور منظر بصیرت مشہود ما شنیدہ و الحمد لله علی ذلک انفاذہ حضرت ایشان
 فرمودند کہ روزی ظاہر شد کہ روی از ملائکہ سفلیہ تشکل با شکل مختلفہ بعضی مدور
 و بعضی مربع و بعضی مثلث و بعضی مدور و بعضی تشکل بشکلی خارج از اشکال متعارفہ
 و مزاج ایشان شبیہ مزاج معدن یافتیم انفاذہ شیخ طالب علمی و صالحی از مریدان
 حضرت ایشان در عنوان شباب داعی اہل را بیک گفت حضرت ایشان
 بعد از مدتی بر قبر وی تشریف بردہ ساعتی متوجہ شدہ فرمودند کہ قرآن مرد
 نورانی است و این نیز مصداق عصو من عصا فیر الجنتہ کتبتہ است انفاذہ
 حضرت ایشان یکبار شاہ نور الدین را برای کاری بقصبہ صون میت رساندند
 در اینجا بحسب الاتفاق اقامت شان متمد شدہ در ان ایام حضرت ایشان
 باین فقرہ فرمودند کہ حق سبحانہ مرا تعلیم نمودہ کہ میان نور الدین مشہر شدہ بہ بشارت
 کاملہ تمامہ در حق من پس بعد چند کاد چون شاہ نور الدین آرسون بیت مراجعت کردند
 حضرت ایشان استفسار این بشارت از اوشان نمودند ایشان بیان کردند
 کہ شبی امام ناصر الدین محمد را کہ مرار پر اوارشان در اینجا واقع است جواب دیدم
 کہ گویا استنادہ اند و حضرت ایشان و ما باین فقرہ بشارت کردند برہ شیخ
 طحطاوی میخویم پس امام فرمودند کہ این طعام از اطمینان دنیاست و از اطمینان

ظہور ملائکہ

ملائکہ

بلکہ پیری کہ فی سجاہ شمارا باین فرخاص کروائیدہ است و ہمدان شب ہین رویا ^{نہما}
 نو جوانی از اہل صون بیت نیریدید الحمد للہ علیہ ذلک افادہ توری حضرت ایشان
 فرمودند کہ لثب یعنی از سوزانہ میخوانم و ران اشما اوزر ملکہ طور نمودند و ششمان
 ان فوت گرفت کہ محوس می گشتند معلوم شد کہ ایچہ در حدیث لفظ حصۃ الملائکۃ واقع
 شدہ تویر ازین چنین الوارم میواند شد اگرچہ معنی ان بیکرم بودہ باشد و نیز در وقت
 توجہ ارواح طیبہ لایما روح مقدس انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ظاہر گشت و واضح
 کہ طویانین معنی علامت قبول این عمل است و فرمودند کہ بعضی اوقات قبولیت و عین
 اصدا ر فعل ظاہر میشود افادہ حضرت ایشان فرمودند کہ روزی در واقعہ جامعہ را از
 مسلمانان کہ بعد نزول حضرت عیسیٰ علی نبیا علیہ الصلوٰۃ والسلام بان جناب تعیت ^{کنند}
 وصیبت دارند و کسب فیض نمایند نظر در آوردند الگاہ ورود انما گشتند کہ این قوم
 نصاری ملت اسلام اند و متکلف ساختند کہ اگرچہ ایشان در شریعت تابع اسلام
 و متکلف ساختند کہ اگرچہ ایشان در شریعت تابع اسلام اند اما بر ایشان در فیض
 طریقت از جناب حضرت عیسیٰ علیہ السلام داشتہ است و نسبت ایشان
 از جناب ما خود است و استدلال ایشان در ظاہر مقبول فیض حضرت عیسیٰ است
 و قلوب شان بر اتباع علیہ السلام وی جمع است و فانی الشیخ بہ نسبت از جناب
 دارند اگرچہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام ایچہ فرمایند موافق شریع محمدی است و نیز واضح
 کہ چیز است کہ در شریعت محمدی صیحا صیحا الصلوات و التسلیمات خطا است ہما
 مخصوص بودی بجای از اہل العصر و علما مجتہدین این برانہ دریافتند و انرا از علم نرس
 پنداشتند یا چون بر ایشان مشتبہ شد براہ احتیاط فرستند و معاند کہ بشرایع

میگردند نسبت به آنها با آوردند حضرت عیسیٰ علیه السلام آمده تیز مرد و قسم فرماید
 بعضی از عامته این نکته را نفهمند و گمان کنند که این مخالفت شریعت محمدیه است
 را سمین فی العلم این را ظاهر سازند و اشکال براندازند افاده حضرت ایشان و نمودند
 که باری در ایام طفولیت امام این حقیقت را در واقع دیدیم در آن وقت که در
 کون سیاه ریش کو یا استاده اند و این است می خوانند حافظه علی الصلوات
 والصلوة الوسطی و بما خطاب کرده فرمودند که مراد از صلوة وسطی نماز عصر است
 و مراد از محافظت آن است که بعد از ای نماز عصر تا غروب شمس بزرگ و شش شغول
 بایستد و بعد از آن واقعه شجیع بدست مکتبانی داد که درین نسخه احادیث مذکور
 امام این حقیقت جمع کرده است و نام این شفا است افاده حافظ عبد الباقی نقل
 کردند که عادت شریف حضرت ایشان آن بود که بعد از نماز، بحال مستغضین توبه
 میفرمودند شبی تومی پیش آمد که تعجب می بایست که بر خیزند و فرصت توبه
 قلیل بود در آن وقت بر این فقره لکمی توجیه شدند دیدیم که گویا درین گری بود که توبه
 حضرت ایشان امری سهل ساخت و از من روح من برآمد که گویا نوری است متعین
 در آن حال بدن خود را دیدیم که محض خالی است و ظلماتی یا گویا پاره ثوبی است گفته
 و خلق در آن حال فوق هر چه تا متر میباشتم و از روی می بردم که کاشش با این بدن
 باز ما دوست تمام و این حال قریب ربع ساعت بدین موال بود بعد از آن دیدیم
 که روح بدن باز مخلط گشت و چون آب مکرر شد افاده حضرت ایشان و نمودند
 که روزی بزرگانی که با ایشان ارتباط واقع شده نوازه لطیفی سمیت با وصول حرقه
 یا لطیفی اجازت بود اسطه یا توسطه توه روح هر یک از آن اکابر در خود مشاهده

نمودم و ثمره آنها بعد از بایتم و مفصلاً بر یک را ادراک نمودم افاده حضرت
 ایشان فرمودند که ایام که صدای دختر خواهم محمد سلطان قریب رسیده بودند و حکمت
 تجمیر اسباب شادی مبانی حیطه مطلوب بود و بیشتر آن دوران روزها متغیر بود
 درین باب چند بار دعا و توبه خواست شبی بتوفیق خلافت عادت بسیار میزد
 مانند ازین سبب پاره کسل و ماندگی روی آورد پس میان خواب و بیداری
 بودم که قرب حصول تمنایش در دویم شهری عجب روی نمود عینش آن مهم بسیار انجام
 یافت افاده حقایق آگاه شاه پور اند نقل کردند که روزی کتاب اناس
 العارفین که تصنیف حضرت ایشان است دوران احوال حضرت بزرگ قدس
 و شیخ ابوالرضا محمد قدس سره ذکر فرمودند مطالعه میکردم چون بحال حضرت حافظ
 عبدالقدس سره رسیدم در آن حال مرا خواب بر بود و کتاب مذکور بر سینه ما بماند
 در واقع دیدم که کوپا زیر نام هر بزرگ که در آن کتاب مذکورند روح ایشان حاضر است
 وزیر بر لفظ از آن رساله نوری است عظیم و الفاظ به نسبت آن ارواح و الوار مثل
 عینک هستند و قریب دو سه ساعت در این مشاهده مخطوط ماندم بعد از آن
 بیدار شدم افاده حضرت ایشان فرمودند که مرا از حیطه القدس بلفظی یاد کردند
 که مشو جمعیت ظاهر باشد افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقع دیدم که
 برکناره دریا شورال پیاده ام و انجا شنبلیله است دیوانه طور و بر نه که در مزاج وی
 لعب طفلانه مرکب است و حرکت انگشت یا پانگه زار منی و صخره کبیره می بینم
 و باوجاء از حرکات عجیبه وی متعجبم درین اثنا ناگاه مردی از عرب که شکل صالحین
 مصحف است از وسط بحر ندامت میکند که فافو افافو ادانستیم که بفرار از انجا میرویم

از آنجا که شیم و در فرضه ان بحر فتنه در و از راه امر اسد و ساینتم تا در میان ما و ان
 شخص دیوانه مجابی واقع شدن ان دیوانه از تفرق ما تو حشش شده و شبه کرد و در
 بحر غوطه خورده است از غوطه او آبی که بر فاسته است آتش است تصور بصورت
 فیل مسیب بعد از ان نوشتت و نابود شد در ان حالت میجر شدم و از مبداینا
 کشف حال ان طلب کردم الهامی فالض شد که این شخص از عطاریت جن است
 که امر زبان نهد بیکو نید و قوی و قوه شای نیستند یکی این قوه که حلیت نفوس
 ایشان قطع است که هر چه توجه شوند اشد توجه امر می توانند کرد و جلافت نشان
 که سینه مسلامی تواند برداشت صفت ان می تواند دیگری قوه کل که هست ایشان
 صدق ندارد که پیش از ان متروک ایشان نباشد و قوه عظیم است میان این دو
 قوه از آن جهت که فی نفس الامر در کل قوی نیست همه قوه شخص اگر است که نزد
 اجتناب اسباب و انحصار مصحت کلیه الوقت درین صورت در فرارده این کامل
 ظهور می نماید و قوه این عفاریت و دلچیت است در نفوس ایشان و نیز الهام و مودت
 که چون عبیدی را از عباد می خوانند که از دست تعدی این قوم خلاص دهند بطراین قوم
 از انجا که مصروف سب از ندوم چنین تواندن قران و اسماعطام نیز ازین جهت
 تاثیر میکنند از جهت مصادمه و مقابله و معلوم شد که حقیقه سخن توجه این قوی است
 نبوی ایثار شخصی بوجهی از وجه تبادلت الفاظ باشد یا لجلس یا بهمت یا بوضعی
 دیگر و این فقیر از لفظ سخن توجه این قسم قوی اراده می کند افاده سوری حضرت
 ایشان باین فقیر زبان غیب بیان فرمودند که چنان معلوم می شود که در نظام منزل
 مانی الجله ظلی پیدا خواهد شد پس ازین واقعه بد مدت یک سال کسری زیاده

المنی

اینج صورت گرفت افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی بطریق ویدان
 بر ما محقق گشت که کپس سوخته است و آن سخن شدید است و آنکه علاج آن شیر
 پس زود انرا اختیار کرد شد چونی تعبیر بر می رسیده آمد روز جمعه ساعت مرده
 حالتی عجیب روی آورد و حواس همه یک جهت و یکرو شدند و خطباتی بیج
 نزول فرمود که باز گردانی ازین شیر مقصود بود حصول پوست صبح آن از اطراف مواد
 واقع شد و از آن وقت که خطاب نزول نمود اثر ثقیانی که فیض و وزن بود چون
 بحباب تدریجات الهیه بالوار منصوبه در عالم شمال یا ارواح سلف توجه نموده
 فی الجمله مضمحل میگشت و باز ظاهر میشد در نقصان روی نهاد و زفته زفته بالکلیه
 مرتفع گردید و اثر خارجش تمام گردید و الحمد لله ذلک افاده حضرت ایشان
 فرمودند که روزی تقوی خیری اندک خورده بودم شب بخام بخاطر حافظ عبدنی
 ناکهان افتاد که برای من شیر مارید پس آورد قدری از آن بخوردم و قدری شنیع
 دیگر ادا دم ویرا اثر آن خور و بر کنت همان ساعت بروضو خواب زتم پس
 آنحضرت را صلوات علیه و سلم بصورت روحیه در واقعه دیدم که بروش کلام
 روحانی میفرمایند که ان کین را با و شاده بودیم پس شنیع که ان عطیه عطر را قبول کرد
 از ان سخاوت کبری محروم ماند افاده حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه
 حقیقت نجات را از من نکست ساخت در صورت نقطه نورانیه در نفس
 ناطقه که شوشان او احاطه می کند بهر که با نسل آن متوجه میشود و بسین جهت او را مخم
 و معظم میدارند و بوی احسانها می نمایند و فحامت و عظمت وی در مقامات
 و واقعات می بیند لغاده حضرت ایشان فرمودند که روزی تقوی از طانه

خود برخواستم و بجای قصد کردم پس در شمار راه یکی از ذکور و انانث مواجهه واقع
 که ظلمت عیان در وی مشاهده افتاد و انانث را بعد از افاده شخصی از خدا
 حضرت ایشان در وطن خود که بافت سفر بعد از استمانه فیض ایشان حضرت بود
 بار بعین نشست در آن ایام کسائی بود که از هر چه سوال کردی قبل از بلوغ و بصبه وی جواب
 ان از ان کتاب رتبه صدوری یافت و آنچه که تحصیل ان از احوال امر سفر نمودند در ضمن
 ان کلمات افاضه انجا که می نمودند که در عین مثال سر او از نامه ان حال ظهور میکرد
 حضرت ایشان فرمودند که در دو روز جمیع الاول بحسب سوره قدیم قرآن خواندم و در
 نیار حضرت صیحه الصدیقه وسلم قسمت کردم در زیارت موی شریف نمودم در ان
 تلاوت ملا عیبا حاضر شدند و روح پر فتوح حضرت صیحه الصدیقه وسلم بجانب این
 فقره و دستداران این فقره نجابت الثبات فرمود و در ان ساعت دیدم که ملا عیبا
 و جماعه سلین دوری است که باز و نیایش ایشان صود می کنند و برکات
 و نعمات از انجا نازل میفرمایند و تم افاده حضرت ایشان باری فرمودند که
 در بار انش مطربی آید که در عالم ناموت مداحات کرده است و جوارش عظام
 ظاهر خوانند که در چه در غیب داعیه نصرت مده محمدیه است که ساعتی تا مثل
 قواره جوشش میزند و انقی هم چنین فن در امور ملت و دولت پیدا شدند که علاج
 انها بجز از انما بیدینی مطربی آید افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقع دیدم که
 حضرت قبله کاهی قدس سره بخانه این فقره نشسته اند و مجلس توبه است و مقابل
 ایشان میان نور اندشت اند چشمان حذر اکشاده که اشته است و در ادنی تاثیر
 که بروی ظاهر شود حرکت می کند و سری چنانچه چون مجلس توبه بروی قریب واقع شد

مشاهده آن حضرت
 بدون خواب

ای بزم

این فقیر وارد و بعد از فراغ آن سوال کرد که چشم زینت و سر جنبانیدن با مرخصت
 بود و بودند این را من نگفته بودم نگاه ناخوش و ملال کردن گرفتند این فقیر گفت
 که منتب حضرت است توبه بحال وی لازم است و توبه حضرت بحال این فقیر معلوم است
 که زیاده از حد بیان است یقین است که بعد ساعتی مبدل برمت خواهد شد نگاه
 الناس فاتح کردم فاتح خواندند اما در فاتح گفتم در حق عبد الباقی نیز نگاه گفتم بلکه عبدی
 ابوی کو با همراه وی دیگری نیز نشسته نگاه غیب حیدر بودند بر شخص که در مجلس
 توبه نکر ربابی مشغول است و این فقیر چند اوراق منع خود منع نشد نگاه کو با در خط
 رفتند و چون باز بر آمدند جایی که مبارک ایشان انجابت نشسته بر نور الهدایه باز
 توبه فرمودند این با چشم کو با بنید و سر فرو افکنده و مطین نشست کو با در عین مجلس
 توبه این فقیر در آمد خود است که بتواضع بر سر دبا دبی حرکتی کند دست و سر شارت
 کردم که حرکت مکن افاده شیخ محمد عابد که مردی نگاه است و صوفی با منی در اصل
 از مردان ابوام حضرت ایشان است بعد از رحلت شان در خدمت حضرت
 ایشان مدتی فیض صحبتها اندوخت تا که ازین جناب شرف اجازت ارشاد
 یافته وی نقل کرد که شبی در مقام شرف رویه آنحضرت صیغ الد علییه وسلم شرف
 گشتم دیدم که مجلس است بس عالی و در آن مقام بس از صحابه کرام و ادبای عظام
 مجتمع اند و در آن میان حضرت ایشان نیز حاضر اند و آنحضرت صیغ الد علییه وسلم
 با کلیه ایشان توجه اند کو با دیگری اتعانت نمیفرمایند در آنوقت کو با حضرت
 ایشان برای کاری برخاسته اند پس آنحضرت صیغ الد علییه وسلم همه را بقیام
 برای توبیم ایشان امر میفرمایند و کو با آنحضرت صیغ الد علییه وسلم در آن مجلس

خواب منضم کمال
 عظمت

خواب من عظیمت
برادرش ه

سواي ترغیب مردمان بر لطفم و توفیر حضرت ایشان کاری دیدگیت افاده
 حضرت ایشان فرمودند که شبی والده خود را خواب دیدم که اشارت می کنند
 بچشمه از آب که سبکی منجر است و گویا از عین شست است که اگر فلان کس شخص
 اشارت کردند میان اهل الدار که برادر خود حضرت ایشان هستند ملاحظه کنند
 این چشمه ویراوند و لاندند افاده حضرت ایشان فرمودند که از بسیار فیاض گشته
 که نفس ناطقه این فقیر را صورتی داده اند و علوم ان صورت علم تدبیر و علم خلق و علم
 ابراء و علم تدبیر است که کمالات اربابه اند و علم تهذیب نفس است و این علوم
 ایشان هستند که بیک دو صفی نوشتن است آید بلکه هر یک علمی است بر ک افاد
 شیخ از عرب احمد بار جانام بیمار شد شب رزد و مرض وی ممتد گشت وی شبی
 خواب دید که گویا برایت سید عبدالرحمن شافعی که یکی از کبار ساده آل با علوی است
 در حضرت موت مدفونست زنده و حضرت ایشان نیز در ایام حاضرند و سوره
 بسین خواب ان ترک خوانند و اینک سوره ملک خوانده پس برود فاکه خوانند
 و حضرت ایشان قدری صلوا یوی عنایت نموده فرمودند بخور که زوال مرض تو در
 خوردن این صلوات بعد از ان بیدار شد پس بخدمت شیخ برکت حضرت
 ایشان آمده واقعه را تمامها بیان کرد پس حضرت ایشان تصدیقا تشکر الوافه
 سوره بسین تلاوت فرمودند و رای مکرر سوره ملک خوانده بنه ان بزرگ
 فاکه خوانند و صلوا حاضر نموده بوی فرمودند بخور زوال مرض تو در این است پس
 وی امر آورده بخانه خود رفت بعد چند روز باز به خدمت ایشان رسیده است
 نمود که اکلت اللواذالت البوی افاده شیخ از عرب مسیح محمد قاسم دریلی

عرب

عرب که در شاهجهان آباد است سکونت پیدا داشت و اگر کرد که بعضی عرب از
 ساکنان سرای مذکوره در باب امر اوصاف سلطنت متفکر همان شب بخواب
 دید که یاور درگاه شیخ نظام الدین اولیا قدس سره حاضر است و گویا جماعه کثیر
 از حاضران در همان قضیه مذکوره متفکر اند و حضرت ایشان گویا صاحب اختیار اند
 و امثال این امور حضرت ایشان تعلق دارند پس انجماء حضرت ایشان رجوع
 کردند و کوال نمودند حضرت در قبه مزار حضرت شیخ قدس سره در آمده و با
 دین باب مشوره کرده قدری تبرک تبرکته بیرون آمدند و هشتم کنان گفتند
 کم یوم یکنایه ای انفضا تم بحصل اللطیف الشان الله تعالی افاده حضرت ایشان
 فرمودند که در وقت دیدیم که خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسیدیم و مقابل
 آنجانب علیه الصلاه والسلام شستم تحت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 سه صوره مشابه افاضه فرمودند یکی صبح که جنب عیسا و اسفل او بر روی زمین آرد
 و اعلا اوان عرض است از اسفل و در میان عیسا تا اسفل تدریج است چنانکه
 در جسم مخروطی می باشد و آن تمثال نسبت خاصه آنحضرت است صلی الله علیه
 وسلم دیگر صبح مدور مثل طبق مستقر زمین و در وسط آن عودی مرکز است
 و آن نسبت سالکان است که از جذب چندان بهره نیافته اند صبح شبیه
 الا انکه آن عود بر زمین قائم است و آن طبق بروی مقدمه و آن تمثال نسبت مؤمنان
 است که از مراتب سلوک چندان بهره ندارند و در ضمن نمودن این صورتها
 سه کانه الفا و نمودند که نسبت خاصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم است که
 طبقات مجرده روحانیه و مراتب سفلیانیه جسمانیه همه کمالات مناسبه خود

دیدن آنحضرت عالم
 رویا و سعیت بطرف آنرا

متصف باشند و مراتب روحانیه قوی تر بود و پنج چیز از مراتب روحانیه بنا شد
 الا که او را در عالم نسیم ضمیمه و نمودی است مانند آنکه مجتهدانیه را نمونه باشد
 و آن محبت افعال است و انقیاد روح را خلیفه باشد و آن سجده ظاهره
 و آنکه اینجامعیت را نیافتند و قسم اند قسیم مهند و مانند که تکمیل مراتب
 روحانیه کرده اند دون المراتب النسیمیه و وسعت ایشان در جانب فوق است
 فقط و قسیم سالکانند که تکمیل مراتب سافل کرده اند دون المراتب الروحانیه
 و وسعت کمال ایشان در جانب تحت است و پس چون این معرفت جلیله کمال
 جا گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم تبسم کنان سر از حجب مراقبه بیرون آوردند
 و دودست مبارک خویش برداشتند و اشارت فرمودند به معیت
 و مصافحه و این فقیر برضاست در انوار الواسعین سافه دودست خود در میان
 دودست آنحضرت صلی الله علیه و سلم نهاد و معیت کرد بجزوایع از معیت
 چشم فرو بستند و این فقیر در حضور مبارک چشم بسته توجه شد الحامد همان نسبت
 خاصه که ساقی عالم ان داده بودند عطا فرمودند فاحصت بها علما و حالا و الحمد لله
 و درین واقعه بیخ کلمه و کلام در میان نبود افاضه روحانیه بود با اشارت و فعل باید
 دانست که اول کسی که بعد ازین واقعه شرف معیت بان جناب حاصل نمود این
 فقیر بود و این معیت شائسته بود فالحمد لله رب العالمین و ایما بدوام الله افاده شیخ صدر العالم
 ابن شیخ فخر العالم ابن شیخ البکیر العارف بالله الشیخ ابی الرضا محمد قدس سره
 انویز در واقعه دیدند که کویا مجلسی است متبرک در آن حالت بدل ایشان از جانب
 حق سبحانه امری القا شده که شیخ دلی الله مصافح کن و حدیث مصافحی بشنوی

فاحصت

مؤلف

میں ہووند کہ مراد پستل ازین واقعہ علم ہوو کہ حدیث مصافحہ بالتسلل مصافحہ از
 روایت حضرت ایشان است پس دران واقعہ ان حدیث از حضرت
 ایشان شنیدند و مصافحہ کردند و صبح ان شب خدمت حضرت ایشان
 آئند و واقعہ را ذکر کردند و حسب الامر در شہادۃ پیران حدیث شنیدند و مصافحہ
 نمودند افادہ شیخ کمال الدین نام از اہل سندہ بحضرت ایشان اعتقاد پیدا
 روزی بحضور کرامت طہور حضرت ایشان رسید در انوقت انجباب بر دل
 وی رکبی غیر ملائم کہ از جس نجوم باشد یا معقول ملاحظہ فرمودند بعد از ان چون
 تحقیق این معنی نمودند معلوم گشت کہ دران ایام بعضی کتب کلام می خواند لکن تمام
 ولادت ان بروی غالب آمدہ افادہ شیخ از اہل سندہ مدتی در تلاش
 خدمت افنای بلدہ تہ سبر برد و از مراد بوی بمشامس رسید بحباب حضرت
 ایشان آمدہ نیایش و التجا کرد و توجہی بحال او نمود و دشتہ بشارت حصول
 مقصودش دادند پس در چند روز خدمت افنای ویرا بدست آمد و بطرف
 بلدہ مذکورہ مرض گشت و از انجا دو جلد سنن کبری بہی بحباب حضرت ایشان
 نیاز و ستاد افادہ فصل المدخان کہ مردی عالم خوش طبع است و در اکثر فنون
 مبارقی تمام میدارد و یکی از استادان سلطان وقت بود بحباب حضرت ایشان
 آمدہ التماس نمود کہ برای مطلبی عرضی نوشتہ خدمت پادشاہ گذرانیدہ ام
 و امید قوی است کہ زود این کار سرانجام یابد زیرا کہ پادشاہ صید بار پادشاہ
 از خود فرمود کہ بیخ بکنید و خود محرک این امر شدہ اند لکن نردوانست
 کہ بر تمام مقصد دستخط خوانند شدیانیہ حضرت ایشان فرمود کہ چنان معلوم
 میشود

که دستخط بر تمام خوانند شد اما دیر بسیار میجواید و بر این منی استوارت رو نمود
از آنکه قرب حصول آن ثقیق بود از این تقریبات واقع شد که بعد از آن
طول حصول ایجا بیدار الوقت اعتقادوی بحباب حضرت ایشان دو بالا کردید
افاده بکر و مردمان گفتند که آفتاب در شرف است و این منی را از اهل نجوم
نقل میکردند حضرت ایشان فرمودند که از روی و صدان این امر صدق ندارد
چون روز وقت دو میآید فرمودند که اکنون این منی متحقق گشته بعد از آن چون از
اهل نجوم که کامل الفتن بودند تحقیق کردیم شدیم خیال واضح کردید که وقت شرف
از همان ساعت بود که بجز کرامت اثر اطلاع بخشیده بودند افاده حضرت ایشان
فرمودند که روی بطریق و صدان گفت خیال معلوم شد که افاده صور الویج و طور
احکام آنها بر وجه آنم که درین عالم است خوانه آن کوکب مشتری است و افاده امور
که تابع احکام انواع باشند بود عرضی لودیتی او مثل دلک مسلح و خزانه آن نبرد
است و کمال نفس ازین قبیل است پس نکشف گشت که از ادراک اصحاب کلیه
و خصوصیتی باز مره می باشد بعد ازین چون از طالع خود بطریق قواعد نجوم حسب وجوی
واقع شد معلوم گشت که زمره را مدافعتی تمام است و استفاضه ده فرد از زمره
باقول بعض صوفیه که می گویند همه اشیا مستفیض از ایشان کامل می باشند
مناجات نمی دارد زیرا که استفاضه جمیع اشیا از وی بحسب ان وجود است
که فوق مرتبه روحیه است و استفاده وی از بعضی اشیا من حیث الوجود الو
المجسی فاده حضرت ایشان فرمودند که در ایام عاشورا از جانب ائمه اهل
رضوان العظیم جمعین مکررات شارت معلوم شد که چیزی برای فائز ایشان

تحقیق

ذکر ایام عاشورا
فاته

باید کرد تا بران روزی پیری از ملاوۃ حاضر کرده شد و قرآن ختم نموده فائده خوانده شد
 پس سرور و ابتهاج و لذت روح طیبه ایشان مشاهده افتاد و تیز ارشاد فرمودند
 که چون در ارواح طیبه ایمه اهل بیت رضی اللہ عنہم با محان نظر تامل واقع شد بحضرت امام
 جعفر صادق رضی اللہ عنہ امتیاز بی و کمیتی و عظمتی مشاهده افتاد که بان دلک در دیگران
 معلوم نشد و چنان واضح گشت نسبتی که مخصوص اهل بیت است کویا از ملاقی افکار
 در آنحضرت تمام و کامل گشته بعد از ان اتباع همان نسبت و تلون بان ماند و پس دور
 اولیا المد سلطونی و الهی که در غوث الاعظم قدس المد سره العزیز معلوم میگردید
 باقیه نمی شود افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی در واقع دیدیم که مجلسی است حاصل
 از ملایکه سفلیه و ارواح بعضی مشایخ کویا در باب شیخیه که سوای کلمه ربانی از احکام اسلام
 بهره ندارد اختلافی دارند که این را مسلمان توان گفت یا نه ما کفیم که منبع ایمان تصدیق
 قلبی است و دل او را ازین منبع هرگز خیر نیست بزبان گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
 چه سود دارد دیدیم که ازین حرف من جمیع اهل المجلس تکدل و منقبض خاطر شدند
 و گفتند آخر کلمه توحید بزبان می راند چه مسلمان نباشد که در اسلام اینقدر کم گفتار
 می کند و معلوم شد که سرور این منبع ان بود که ملایکه سفلیه را بصورت اعمال و اشباح آنها
 میل و توجه تمام است و همین صورت اشباح را منظر میدارند و بار و احال عیان علم
 و اطلاع ندارند مگر آنکه از ملایکه علویه برایشان این علم ترشح شود که ملایکه عالیه را اکثر
 توجه بار و احال است افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار در باب حاجی تمبی
 در دل آمد دیدیم که اکثر ارواح از ملایکه وغیره بزرگ ان تمبی تلون شدند و در آنها
 این منبع سرایت بلوغ کرد پس بعضی از ان ارواح صیغ گشتند که این منبع بکس اظهار

اراده مشاهده ملایکه

نمایند بزودی وقوع آن صورت بنده و معلوم شد که گویا ارواح از اظهار آن در
عالم منفذ گشته منقص و منقبض می شوند و همچنین روزی بتقریبی از شیخ فی الجمله در
فاط روی نمود و باره گذرتی بهم رسید و دیدم که قریب ده هزار ارواح نیز باین رنگ
برآمدند و به نسبت انحصار ما خوش و ملول فاطر گشته افاده حضرت ایشان
فرمودند که یکبار بی وام بر ذمه مال بسیار شده بود در باب قضای آن دعا کرده آمد و
شب اتفاق افتاد که یکی را یک نیمه مان صدف داده شد هیچ از وقت مراقبه دیدم
که از جانب تجلی الهی که در خطره القدس است یک رعینت بدست مبارک
روح کریمه آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین فقیر عنایت کردید در آن حال مشاهده
میکردم که آن رعینت از فوق نازل می شود و آمده در من غایب شد و مقارن آنحال
الهام فرمودند که یکسب نیاز باید کرد و برکت این فیضان مستود بانی خواهد ماند بعد از
ذراع مراقبه امتثالاً للامر کسب احتم پس همان روز خوشی رسید که قرض تمام آید
و دیگر نفعات و اجزایات را نیز کفایت کرد و امید است که ظهور برکت آن مستود
افاده یکبار شیخ از اهل موافقت خدمت حضرت ایشان آمد و بیز فرمودند که بامیان
الوائقاسم ملاقات کرده و بی عرض نمود که ملاقات کرده ام ان عزیز در آن لاجی
به مرزگی و شنی مشهور است حضرت باو شان در اینجا ملاقات نمودند یا انجا
برده بودند حضرت ایشان فرمودند که از نام و نشان شان واقف بودم ما بلافا
یه رسیدیم و مورد انداختند که از احوال او شان استفسار کنم افاده واقف عبد
نقل کردند که شبی وقت عشاء چون وقت مراقبه شد حضرت ایشان فرمودند
که هر که مراقبه می کنید در این مجلس نشسته ماند باقی همه بر خیزند که الوان مختلفه قلوب

تا شتر صدف

خون عادت

عالمی

حاضرین خاطر را موشش بسیارند پس مردمان از انجا بفرمانند راوی گوید که شیخ سادات
 یوحی آنم در آن مجلس حاضر بود و دیر اینم که تویم بر خیز حضرت ایشان ارشاد فرمودند
 که این را تکلیف نیکند که از طرف وی هیچ فعل نیست از شیخ که این کردیم داشته معلوم است
 اما تفسیح لاتی نیست که مناسب است افاده شیخ هدایت الدنم از اهل تہ از
 وطن خود بطرف شاہ جهان آباد می آمد چون قریب بلد دہلی رسید شبی در واقعه دید که جای
 است و در آنجا مسندی رفیع و وسیع گسترده اند و مردمان التیاده پر سیدم که امن
 گیت گفتند که این مسجد قطب زمانه است و تو نیز خدیست او خواهی رسید باید که از حد
 وی مستفیض شوئی پس شخص در شاہ جهان آباد رسید و کیف ما اتفق شد است
 حضرت ایشان آمد و مشرف بہ موت شد و موافق استند او خود فیضیاب گشت و
 خروج وی از وطن ان بود که ویرا با یکی از برادران خود که توبی و شروئی داشت ناخوشی
 بیان آمد و بود خواست که از وی جدا شد سرمایہ حاصل نماید چون شاہ جهان آباد را
 در اینجا اول بکی که در جزر دوبر رعایت خاطر ان برادر وی واجب بود ملک کو با از اتباع
 وی بود و در این ضمن از انجا بترکب خدم سبی در حق این عزیزیم بوجود آمد پس ازین
 جهت توقع خزاروی برخواستہ بود این واقعه را بحساب حضرت ایشان موصفا گشت
 فرمودند کہ کار ثوابتہ سرمایہ خود دریافت بستر آری کہ متوقع بود حالت او صورت
 گرفت و در وقت مراجعت بسوی وطن در شمار راه بعضی از اہل دول ملاقات الفا
 افتاد از وی بکی اسب و مسلی از نفع غیر مترقب بہت آمد پس مال و عانا
 بوطن خود رسید افادہ حضرت ایشان فرمودند کہ در عالم شمال یکی از فرزندان خود جامع
 و شروئی تمام و عظمتی و نورانی عظیم مشاہدہ نمودم امید است کہ این منی ظهور نماید

اصم

انظر

و در بعضی از فرزندان علمی وسیع معلوم میشود و از بعضی دیگر تقایم نسل ادراک نموده بی
 افاده اهل خانه حضرت ایشان را بیماری صعب عارض شد بعضی از خدا و رب
 رفع ان التماس دعا کردند حضرت ایشان فرمودند که حصول شفا مقدر نیست
 دعا فایده ندارد صاحب مرض هم مکر مستدعی این فریغ نشدند حضرت ایشان
 همیشه در جواب تعلق میفرمودند تا دل شکسته نشوند اما خواص اصحاب ازین سرگناه
 بودند تا آنکه در چند روز همان صورت روی نمود که فرموده بودند و دو سال قبل از
 بیماری هم روزی تقریبی فرمودند که اعتماد بر حیات نباید کرد که این را مدت دراز است
 ازین کلمه فحاشی سخت منقبض و ریخته خاطر گردید فرمودند جای بخش و ناهوش نیست
 که این امر بدست ما نیست در این کلام محض اخبار از جای دیگر است انا و مصطفی خان
 که یکی از امر وقت بود بیمار شد لیکن پیشش عزیزان اهل دل میرفتند استعدا
 دعا و محبت در باب شفا او میکردند پس بحباب حضرت ایشان آمده ملتجی دعا
 شدند حضرت ایشان فرمودند که موت وی ازین مرض محتمل شده بحالت ازو
 ممکن نیست فرزندانش مکرراتجا نمودند باز همین جواب فرمودند ازها عرض نمودند
 که بر نفس این امر چگونه اظهار نامم که در مصیبت کسر قلب او می شود فرمودند تا
 سبیده باشند اما تلبیس نباید کرد پس در ایام محدود موجود موافق ارشاد این
 عالم رحلت نمود افاده شش پیش حضرت ایشان آمده عرض نمود که فلانی میگوید
 که در ماه که او کذا انقلاب سلطنت خواهد شد درین باب حضرت چه میفرمایند
 فرمودند با عقل خبری معلوم نیست که اگر اطلاع خوانند بخشید گفته خواهد شد پس
 بعد روز دیگر فرمودند که در واقع دیدیم که کو مادر و ازه البت عظم الشان و بالارک

ایوانی رفیع در آنجا محمد شاه و دو کس دیگر از اهل قبله او نشسته اند و باو شهنش که
 چیز غریبی میدادند بیستیم و آن شخص قصد میداد ای محمد شاه بیدار و با وی گفتیم که
 در آن راه این فایده نیست که درین هر دو هم خبر معلوم نمی شود پس محمد شاه را گفتیم که این
 شخص عدولت است این را بزیر و در آنوقت که ای محمد شاه سلاح هم در کمر خود میدارد
 اما حمله نمی تواند و از روی می ترسد و آن شخص نیز می خواهد که بروی حمله نکند مگر نمی تواند با حمله
 محمد شاه در آن مجلس از صدمه وی محفوظ ماند پس چنان معلوم شود که در این ایام
 که انگس وعده کرده انقلاب سلطنت هرگز نخواهد شد پس هم چنان واقع شد
 که فرموده بودند افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعضی شاه باطایفه روحانین
 که در ایشان قوای علمیه غالب اند اجتماع واقع شد از مذاق شان ادراک نمودند
 که میان معارف و حقایق محض توفیق و چرب زبانی است هیچ فایده ندارد و کار عمل را
 باز قوی دیگر که در آنها قوای علمیه غالب میدارند نظر آمدند که میدانند آنچه مورد لب
 کمال است همین تحقیق حقایق و معارف است و در این این همه قدر و پرست است
 بالجملة لکل وجهه موهوبها افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعضی شاه به کمی راز
 روحانین دیده آمد که صورت روحیه نجابت نیکو بانصارت و طراوت میدارد
 باز مبرور زمان اجازت نسیمه او روی با کمال آورد و این رونق صورتش بقدر آن نقصان
 پذیرفت تا که رقیق و باریک بماند چنانکه شکل کاندیدی است که ضحامت جزئیگی
 جزو پیش ندارد و یا متناهی است که از او شان چیزی برابر باشند پس اجزا
 صغیره او بر روی آب متصل یکدیگر بی ایام با هم واقع شوند و از وی شکل تزیینی
 کرد معلوم شد که سبب بقای صورت تحصیل وی است در خیال و شش

شاه روحانیت

شاه روحانیت

و پس که پیش از ظهور و در ماسوت شده بود و اکنون هم خیال در اینجا مثل است
 و همان را قوت مثالیه می نامیم پس اگر لحظه تعلق وی از اینجا منقطع کردیم کمال شیراز و وجود
 از هم پاشد و عقد هستی تنگ کرد و لغاده روزی عبدالدی که بر تری قازی و ملا
 علم از ساکنان بخارا بود حضور حضرت ایشان آمده عرض کرد که در واقعه دیدم که با شیخ
 برادری دعوت کرده گریان ما گرفته مسجدی بر زد که در گوشه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نشسته
 و گویا ما را از آن دعوت کرده ما را هیچ کوچری و اطلاعی نیست پس پیش آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در خواست شد از باب اجاب از ما باشارت استغفار مقدمه نمودند
 و چون در خیال ما که ب ان دعوا ممکن بود پس سبب اینکه اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 می بودند حضور شریفشان این امر را چه می بینید داشت مرا ترود شده پس عرض کردم
 که شما پیغمبرستید فرمودند که اری پیغمبرستم پس عرض داشتم که یا رسول الله ای که این
 مدعی می گوید ما نمیدانم و ما را ازین مقدمه اطلاعی نیست فرمودند که والده رافع کن پس سلام
 نمودم و از مواجبه شریفه مرجع قهقری برگشتم در آن حال دیدم که بر منبر آن مسجد که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در راجیه آن نشسته اند حضرت ایشان ایستاده و عظیم میفرمایند
 و با نغالی که در خطبه ناموس واقع شده ندگلم می مانید چون ایشان را دیدم را چنین
 که بی شبیه این مجلس آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و ان ترود با کلیه زایل گشت
 افاده نسبت چهارم شهر شعبان سنه حین بعد الالف و الایه حضرت ایشان در قریه
 پہلیت تشریف آوردند و سبت هم شهر مذکور شیخ غلام احمد نام از ساکنان
 قصبه مدانه که بر مسافت ده کرده از قریه پہلیت است جانب غرب در خواب دید
 که روی و چپکس دیگر نزدیک مقبره شاه محمد زاهد که در قصبه مسطور ایستاده اند

و غیبی

و غنائی از جهت اساک باران که در آن سال بود میدارند و ازین معنی حروف است
 با هم میزنند و میخوانند و طویل القامت خوش و جانم از طرفی که چشمه پیدن جاری است
 اند و گفتند که غم نباید خورد و اندوه نباید برد که دیر زوی زمانه در قریه سلامت آمده و
 ملاقات کرده می ایستادند تقایب در این ضلع بمن مقدم شان باران خواهد بارید
 و دیگر بركات نیز ظاهر خوانند شد ای بعد باری این خواب را بر تقای خود اظهار کرد
 و مقتضای حسن عقیدت این رویار از مشرات انکاشه منظر بركات قدوم منقین
 لزوم حضرت ایشان شد پس بحسب دعای فدویت ایشان انجامیرت شریف از را
 داشتند بعد دو سه روز را بی دیگر ریافت خادمان حضرت ایشان کرد همان شب باران
 بمیاس بارید و در آن ایام خدیوان اساک باران شد و بود که مردمان با پوشش شده
 بودند و فرار عان توکلایب المدمم در زمین خشک انداخته بودند چون باران رحمت بارید
 گویا قالب مرده جانی تازه و میدارند شده این برکت عقیدت سرستان شکرانند
 بجا آوردند و منظر فیوض دیگر شدند اقامه مدراج ایام حجت فرجام خان کبیر حضرت ایشان
 حضرت شیخ عبدالسلم المدنی که والد فقیر کاتجروف اندر بودند که در واقع دیدیم
 که جماعتی از سردوان در قریه سلامت آمدند از آن میان شیخ بزرگ از ما استفار نمود
 که در اینجا کدام است آنکه هر که او را بیند بی را صیغ الله علیه وسلم بنید در الوقت بخیر حضرت
 ایشان کیس را در دل خود نیافتیم کفتم که سوای شیخ ولی الله که از انبیا فی فطره در عباده
 و علم معرفت نشو ما یافتند و علوم ظاهری و باطن را با عمل جمع نمودند کی دیگر را با این
 منزلت نبی شناسم وی گفت که بایان بدین ایشان آمدیم بعد از این سوال و جواب
 قنیه شدیم اقامه در آن ایام که فوج معلیه میاید سادات بر آمد و لطیف بارید و

و قریب قریب سلامت آمد و نیز زد پس ارانندیش نیست و غارت اضطراب
 بر حواط استوی گشت حضرت ایشان فرمودند درین تکرر وقتی ظاهر شد که روح مبارک
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اهل بیت آنجناب متوجه حال فقیر و جمیع اطراف فقیر
 و نیز روشن شد که نور الهی در عالم اجسام بروقت ظهوری نماید ظهور تشریحی و ظهور
 تکوینی ظهور تشریحی بتنی بر ضبط قواعد کلیه شرعیه است و ظهور تکوینی بتنی بر اقامت
 مصلحت کلیه غیر مراعات قواعد کلیه و علمی که متعلق باول باشد علم ظاهر است
 و علمی که متعلق ثانی است علم باطن است بالجمله حسب لزوم تکوینی و علم باطن بحاجتی
 بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم قوی تر نیست گو یا ملا علی
 که ببار احکام عالم بر آنهاست ایشان از اعظم الفرقی اند و حسب نسبت او بدیشان
 متوجه شدن تریاق مجرب است افاده حافظ عبد الباقی نقل کردند که بعد از آنکه امام که فرج
 علیه نزدیک قریب سلامت رسید ازین فرودشت اثر همه مخلصان مضطرب خاطر
 شدند چون شب شد که نماز عشا وقت طلوت بجناب حضرت ایشان عرض
 داشتم که حال سلامت چه خواهد شد از زبان کرامت بیان فرمودند که سلامت را
 هیچ دو کس نیست و هم چنین بحال کبیر خود این عبارت ارقام فرمودند که انشاء الله تعالی
 همه اجباب آنجناب از جمیع افاضات محفوظ و مصون باشند پس هم ضایع واقع شد
 که با وجود آنکه حکم و سب ابادی قریب مذکوره اتفاق افتاد و از اطراف و جوانب عالم
 نقل رسانید و تجارت رفت این قریب همه وجوه محفوظ ماند چنانکه هر که ازین معنی
 آگاهی یافت تعجب نمود و بحفاظت حافظ حقیقی معرفت کردید اناناده حافظ عبد الباقی
 نقل کردند که در آن ایام که سید محمد جان سندی در خدمت حضرت ایشان آمده

مفضل علی

تعمیل علم مشول شما بشرف ملازمت مشرف نشده بودم روزی سید را با ملا
 اتفاق افتاد گفت که از فحوائی بعضی کلمات حضرت ایشان چنان مفهوم میشود که
 ایشان صاحب باطن اند و لم می خواهد که ارادت بیعت کنم کنم که خردار باشند
 که این مقام شاه جهان آباد است و مشایخ اینجا چنین و چنان هستند شود که بی
 امید بیست کی افتد که اگر کار موجب حسرت شود بعد چند روز چون باز ملاقات
 سید گفت که دلم البته می خواهد که ارادت آرم همان جواب سابقی دادم و آخر
 گفتم که اختیار شماست آخر سید ارادت پیدا کرد و مشول کردید چون آثار جمعیت
 و شوق دریافت با ملاقات نموده گفت که فلانی آنچه می جستم یافتم پس گفتم که
 مانیز در خدمت ایشان بپرید پس ما را همراه خود آوردند و عرض نمود که این شخص
 نیز می خواهد که در سلک علما مان مسلک کرد حضرت ایشان همان لفظ بزرگان
 غیب ترجمان را نذند که مادر جواب سید اول بار گفته بودم که شاه جهان آباد است
 بسیار مشایخ هستند او شان را ببینید و این فقیر معلوم کرده متنبه گردید و قصد جاب
 کرد و بعد چند روز در سلک فدویان انتظام یافت و الحمد لله علی ذلک اناده
 شیخ سلطان حسین خان که مرید حضرت ایشان بود سپردی سخت بیمار شد
 و مرض و باقی عانت رسید وی بجناب کرامت ماب آمده در باب دفع
 مرض او تبصره تمام در یوزه تو بود می نمودند که در آن باب در واقع دیدم که
 پیرزنی پیش ما آمده برای مریض استند عاود معالجه نمود با مرا ای او بر او ندی
 یا بلوری چیزی از ایات قرآنیه در سمار الهیه و شتم بوضعی که هیچ جای ماند
 پس گفتم که پنج روپه نقد یا نذر بزرگان چاپکی بگردید برای خواجگانشند مع جمع

اہل سلسلہ ایشان و یکدیگر برای حضرت غوث اعظم و ہمہ اولیا سلسلہ شان
 و یک برای خواجگان چشت و یک برای اہل سلسلہ شہد و رویہ و کردیہ و یک
 برای ارباب سلسلہ شادویہ و شطاریہ مقرر کن و بخانہ خود لکھا ہمارو این طرف منی را
 باب ششم ویرا نوشتان روز دیگر نیز نیاز مقرر کرد ہم چنین کن و ایضا یوم ثالث
 یکدایس از شفا پا سزودہ رویہ بان باز کردہ پیش ما بیمار کہ شفا پی مریض تو دوران
 پس این واقعہ حضرت ایشان بوی نقل فرمودند سلطان حسین خان ہم چنان عمل آورد
 و طیفی نوشتہ عنایت فرمودند ہمین کہ سپر او دور و زونوشید شفا پی کامل اورا حاصل
 کردید پس نیاز مہرود پیش حضرت ایشان آورد افادہ شیخ سمش الحی نقل کرد
 کہ یکبار در شامان اباد طالب علمی و باطت والدین شیخ بدرالحی از خدمت
 حضرت ایشان کتابی عاریت بردہ بود روزی حضرت ایشان مرا فرمودند کہ
 از ان طالب علم کتابی را کہ بعاریت بردہ پیارید مباحو تمام و تا کہ تمام در اخذ
 ان نمودند و فرمودند کہ اگر وی تعلق کند و عذری آرد ویرا بگوید کہ اگر حاجت
 خواهد ماند بعد سے روز انشا اللہ باز دادہ خواهد شد پس ما حسب اللہ شاد پیش
 ان شخص رفتیم و از وی تقاضای کتاب کردیم وی در انوقت از مدرسہ برآمدہ
 قصد خانہ خود کردہ بود گفت کہ الحال کاری میروم و کتاب نیز منور فارغ شدہ
 کفتم حضرت ایشان فرمودند کہ اگر باز خواهد خواست بعد سے روز باز دادہ خواهد
 اما الحال البتہ باید داد طالب علمان دیگر گفتند کہ این چه معنی آرد کہ بعد سے روز
 باز دادہ خواهد شد کفتم کہ ہم چنین فرمودند و سران نمیدانم بالجلد یکد تمام کتاب از او
 گرفتہ آوردیم و وی چون بخانہ خود رفت و شب بہ کام بر من مہضمہ گرفتار شد

وہاں وقت وفات یافت پس روز سوم وازنان وی در مدرسہ آمدہ
 درجہ او بہرہ یافتند از کتب وغیرہ انچہ از ان ویجا بود یا از ان دیگری کہ نماز
 آورده بود ہمہ را از ملک وی الکا شتہ بردند و مالکان کتب عاریہ ہر چند داوٹا
 کردند سو دیکر و دفع نہ بخشید پس ان حکام ہمہ طالب علم مدرسہ گفتند کہ حضرت
 ایشان محض کرامت فرمودند کہ کتاب خود طلبیدہ بودند افادہ حضرت ایشان
 فرمودند کہ شبی بیغ احوال جن ظاہر شد از انجملہ آنکہ بیغ جن را انحراف مزاج پیدا
 می شود مثل جنون پس مجذب می شوند بالطنی الطہ بنی اوم عنادا او محبتہ و عشقاد
 انقیاد و الشجرہ بنی اوم چنانکہ انجذاب بنی اوم بوی جن عالی از انحراف مزاج در
 حالت نمی باشد فشاہت تلک اللیلۃ جامعہ من الجن قد اعراہم الجنون فاجر
 و جہنم و حریت من الانسظام و کاتہم و ترکہم عشا تریم کما تیرک بنوا اوم من لطفہ الہی
 و المجدورین فتعلموا عند ذلک نباس البشر و از انجملہ آنکہ در عافرت انفس جن
 حاضر نمی شوند ولیکن توجہ ایشان بہ بنی اوم و غلبہ ایشان بر ارواح بنی اوم مشہور
 افادہ حضرت ایشان باری زبان کرامت ترجمان فرمودند کہ بنی اوم کہ در بارکاش
 در عالم نابوت حلول نمود و ولادت عظام پیدا خوانند شد تا ثانیار شاد نمودند کہ
 در عالم تئیر کلی شہنی است بلدان معورہ مثل دیہات و قری و نسل و حراب
 خوانند شد و قری مانند بوادی خربہ بالجملہ واپسہ کبری روی خواہد نمود کہ علاج ان از
 ارکان سلطنت نخواہد شد مگر رفع ان ہمت صاحبہ لان باشد و چنان بنظر
 می آید کہ در شہر وہابی کہ قاعدہ سلطنت مستوطنات است افت زیادہ تر
 از ہمہ جا است و در الوقت وقوع این بیغ پیش عامۃ الناس بسیار مستعد

سخنہ

ذکر بہارہ دانہ

می نماید نمود اگر چه عقیدتمندان روحیت نهاد این فرمودی اثر را کما لوجی میداشتند
 بالجله چون سنه شان و اربعین بعد الاثنا والایه رسید فرمودند که شروع ان حواد
 روی نمود پس بارانی عظیم پشت تمام یارید که قصور کشیده منهدم گشتند و عالی
 تلف گردید بعد از ان روز بروز دواپی نزول میکند و غنیمت دهنی آمده بر شی عظیم کرد
 و خلعتی را تاراج ساخت با وجود آنکه خود الهیت امود سلطان وقت بمقابلت
 برآمدد بودند همه را که بود داشته قریب شاه جهان اباد رسیده قصد غارت ان کرد
 ازین منبع بر اهل شهر تنگ هر چه تا فرود واقع شد و جری شدید بر کنار بله روی نمود و مرد
 بسیار مقتول گشتند افراتر و بسیار از ان لانت نجات حاصل شد بعد وقوع
 این واقعه بوی عقیدتمندان بنجاب کرامت ماب حضرت ایشان عرض نمودند که ان
 افت نمود بر این شهر همین بود که روی نمود یاد دیگر خواهد بود پس بزبان الهام بیان فر
 که این نمود بلکه ان دیگر است بعد از ان حقایق اکاد شاه نور الله روزی در شاه جهان
 اباد تبریزی در شوق سلطانی رفته بودند چون از انجا مراجعت نموده خدمت حضرت
 ایشان مشرف شدند حضرت ایشان فرمودند که حال اهل بازار چگونه دیدید ایشان
 عرض داشتند که بالفعل خود مامون هستند ابانی الجمله وحشتی بنظری آید حضرت ایشان
 ملبان غیب تر جان فرمودند که این بازار ملبان حال می گویند که در اینجا جوای چون
 روان شوند ازین خبر وحشت اثر سامان را بسیار استواب روی نمود زیرا که شوق
 سلطانی همه وجوه مامون بود و هرگز منته این چنین خوف و خطر نبود پس بعد یک سال
 از ان مقدمه فتنه مادر خراسانی برپا شد مجله قصه اش است که وی اولاً با هزاران
 هزار شاک هجوم نموده کامل را که سرحد ولایت هند و ستمان بود تاخت و تاراج کرده

از

الفوت مروان را بجان کشت و بعد از جیبش بیس لیمار با مروان ان و با حیلها
 شاه مقه و کتلهای ضیفه بدست آورده بر بند دستمان زیرش کرد و هر دو بیرون
 که رسید از تابان کرده خراب مطلق ساخت که قریب شهر کمال با مردش سلطان
 بندوستان مقابله اتفاق افتاد و میان آنها تقایمی صیفین واقع شد مروان ایام بعضی
 معتقدان فدویت نهاد چون بکباب حضرت ایشان استغفار مال کار این فتنه
 و هار و ضد داشت نمودند بزبان قلم کرامت رقم باین عبارت ارشاد فرمودند که
 توشش عظیم پیش خواهد آمد از حال امر سلطنت بخدمت شاه بخواند ماند و سید
 کمال خان نیز درین باب عرض داشت نموده ویرا باین نظم جواب عنایت فرمودند
 که سلطنت تموریه است پس تقدر عظیم واقع شد تا که از فوج سلطان بند بجاه و دو
 نیل کوار شربت شهادت چشیدند تا بدید سپاه چه رسد که از حد حساب بیرون
 بودند پس ازین دست بردن ساگان او بی یاس شد بطهور رسید بر بقیه اسب
 از شکمند رعبی تمام مستولی گشت اکثری که فرار نمودند با طراف و جوانب غارت
 شدند و کشته گشتند و باقی ماندگان را عساکر قزل باش محصور ساختند درین
 میان عالمی از کربسنگان بداد و دو سلطان وزیر مرد و اسیر شدند پس از ان
 سوکه گاه کوچیده شاه جهان اباد رسیده داخل قلعه و قصر پادشاهی گردید و در
 افواج تعدی بس بلاد سمور و غارت شدند شهر پانی بت که بر دلق و خوبی تماش
 گاه خلق بود و قتل عام شد و مردمان بشمار کشته شدند و خراب مطلق گردید
 حتی که چند گاه در ان دیار دیاری سوای کرک و شمال بود پس مصداق ان کلام
 که بلدان مثل دیهات و قری مانند وادی حرب خوانده شد و قریب یافت

و بعد از دخول شاه جهان آباد زور سیوه حکم قتل عام نمود پس از وقت صبح تا وقت
 سه پاس سپه هزار سوار خوشتر می پیش گرفتند و هر جان داری که یافتند از آن
 و حیوان همه را جمع کشیدند تا که سک و کرم را بگردان میان نگذاشتند و شهر را آتش
 داده بازار را و کوشکها را پاک بپوشند تا که از کشکان پشته ما برپا شدند
 و در بازار را مخصوصا در شوق سلطانی که بماندنی جوک مشهور است جوای چون روان
 کردید و قیامت موعود روی نمود و آن آنکه که بنظر خلق محفوظ تر از آن مکانی بود چنان
 خرابه موخته گشتند که مردمان را در روز غایت خوف عبور در آن جا شکل افتاد
 بستر تمام شهر را محصور ساخت چنانکه شیب را امکان آمد و رفت و خروج و دخول
 شهر نماند و درین ضمن عالی از صوبت جوع بمرد و از شدت قحط و با افتاد و در آن
 میان خلقی جان بداد و جهانی رو با خرت نهاد و آنها اجبار غیبه که بر این الهام ترجمان
 جاری شده بودند بطور رسیدند و چون کار با بد نیرینه انجامید تحقق تشارت
 ثبات سلطنت تیموری از عقل خلق بس بعید گشت و در آن اوقات چون ذکر
 این معنی بیان می آمد بحکس از عوام تصدیق آن نمیکرد بلکه از محالات عقیده می انگاشت
 و از قبیل اقباء نقضین میدانست و اکثر مردمان مورد و طوا لهم قد کذبوا و دیدند
 تا که قدرت قادر مطلق جلوه گرفت و آن شعلب شاک تمام خزین و دغان جدید
 و قدیم ضمیمین سلطنتها از جوهر و زرقه و عروس همه را از پادشاه و امر گرفته و
 بر محمد شاه مسلم درشته خود را در خراسان پیش گرفت و آن امر موعود بوجود آمد
 و الحمد لله علی ذلک و در ایام فتنه که جهانی در اضطراب و تزلزل بود اکثر عقیده تمندان
 در باب امن و حفظ خویش از اجانب در یوزه دعا و توبه و مهمت کردند همه را

عنایت نمودند چنانچه بجانب حال کبر خویش ارتقا نمودند که انشا الله تعالی ما عاثر
 وان مهربان محفوظ حوام ماند و شیخ نجات الدین بدلولی را ارشاد فرمودند باید
 که بطرح و اطمینان تمام باشند اگر خود تمام عالماتش شود امیدواری از کرم حضرت
 باری انست که سلامت مانند و آرد و اید کیداً فجعلناهم الاخرین پس از فضل الهی
 بین توفیق نفس نفیس جمع و البتہ ای انجاب ظاہر و باطن محفوظ و مومن مانند
 و محکمشک زور که ممکن و مقام حضرت انست است بهم وجود محفوظ ماند و
 در تمام شهرهایی که از صدره ان مفیدین فجار مومن مانند همین مقام برکت نظام بود
 بسبب ظهور این آیات بنیات عقیدت فدویت کیشان و رسوخ ارادت
 اندیشان بذروه فی یقین ارتقا پذیرفت و الحمد لله رب العالمین افاده حضرت
 ایشان فرمودند از حوادث عظام این عصر یکی انست که در اواسط ثوال و العظم
 قضای نازل شد عظیم و اموات و اجیالهم شدند بدعا عنایت در حق محمد شاه
 و شیخ محمد میر شہد یکا وفات یافتند و هذا اول اشراط الحاقه السطیره
 انبی ثانی بی کل شیخ و صوفی فی هذا الزمان افاده حضرت ایشان فرمودند قد
 کوشقت مراراً ان فی عبادہ سراً عیباً یضل فی تسلیم الی یوم القیامه اولی ما
 الله تعالی کما امضی فی ابراهیم صلوات و سلامه علیه حکما فسر فی ذریه قلم نزل
 فیہم الکتاب و الحکمہ و النبوة الی یوم القیامه و کما امضی فی افریدون حکم قلم نزل
 فی ذریه الملک و السلطنت الی ما اشار الله و کما امضی فی حدیثکرتان و تمور
 سافلم نزل ثم الملک و السلطنت الی ما اشار الله و کذا کوشقت ان فی
 و فی کتبی و فی ذریه سراً مضاه الله تعالی فهو یض الی یوم القیامه انشا الله الحمد لله

که این منبر روز بروز ظهور می یابد و امید قوی است که عیال الوم اکل عروج و ترقی
 فرماید افاضت حضرت ایشان فرمودند که شبی در منام دیدم که نسخه توره حاضر است
 بمقامی که ذکر در آنحضرت است صیالحه علیه وسلم مرقوم است که از ایشان
 در یک وقت جهاد و مخالفت ارواح وقوع خواهد یافت پس ما کفرم که مع این کلام
 آن است که این هر دو صفت در ذات ایشان کمال تواند بودند که در یک
 ساعت صدور این هر دو فعل خواهد شد و مثل همین تاویل تطبیق کلماتی که بظاهر
 مخالفت قرآن مجید می شناسند می تواند شد افاده حضرت ایشان فرمودند که
 در رمضان یکبار تلاوت قرآن کردم باز می خواستم که یکبار تلاوت چیری از قرآن
 حفظ کنم درین اثنا از حقیقت قرآن قایل شدم که همه قرآن حفظ در دل تو مرتب است
 اما خروج و ظهور او بفعل شرط یک شرط است که یکبار قرات کرد شود بر یک
 که سلسله قراته او متصل باشد تا با حضرت صیالحه علیه وسلم و چون این شرط
 متحقق گردد در حفظ حاجت بخت و شفقت تواند شد افاده حافظ عبدالنبی نقل
 کردند که روزی یوم العطیل بود و در سبک شکره بی مردم بحضور حضرت ایشان
 حاضر بودند سخن در ذبیح شیعیه افتاد فرمودند که اهل قبله اند و بیجه ایشان در است
 باز فرمودند که در باب شیعیه چیزی ما را معلوم شده است که بحجاب آنحضرت صیالحه
 علیه وسلم سوال کرده شد از آنجانب امر شد که از مامل در حفظ امام کیفیت آن
 واضح میشود تا قل گوید که من در وقت لکلم باین کلمات چشم سر دیدم نوری از سینه
 مبارک ایشان ظاهر شد چنانچه آفتاب از ابر بر آید و شعاع آن تمام در دو لوار بارشنا
 میزد چنین آن نور منتشر گردید و تمام اهل مجلس در گرفت و همه را نور گردانید

در شیعیه و امام

و ما یومئذ
 نری

و ہا ہم می کشد و تمام قلعی و کدورتی در دل ما بود ہم را دلیل ساختن و این از قبلہ آرا
 قلبی بود بلکه مشاہدہ بود برای العین والحدیث علیہ السلام و لک انا حافظ عبد الباقی نقل
 کردند کہ شبی در واقعہ دیدم کہ در کوچہ بازار انبوی عظیم است و سوار برای بسیار میکردند
 چنانچہ پادشاہ برای شکار و غیرہ بر می آید و از وہا می میشود پس با یکی از ازان
 سواران پرسیدم کہ این از وہا چیست وی گفت کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 برای دیدن شاہ ولی اللہ شریف آورده اند پس از استماع این سخن ما را نہایت
 سرور و احتیاج حاصل شد کہ سبحان اللہ ما را دولت دیدار پر الوارثت و روزگار
 است و ما قدران نمی شناسیم بعد از ان شوق آمدہ بدیدار فانیض آثار آنحضرت صلی
 اللہ علیہ وسلم شرف شوم بزحمت پس در میان حال بیدار شدم انوارہ حضرت
 ایشان فرمودند کہ در عالم مثال توجہ واقع شد بمقابر خواجگان حشمت کہ در روز
 حشمت مدفون اندان قدر سخنان و نورانیہ دید شد کہ در میان نیاید کویا عماد
 شان عین صورت ذات است بعب بسیار روی نمود کہ این طہارات و عبادت
 اثری است در نورانیہ اما با این مشابہت لکن کویا این سخنان از جوہر نفس برآمد است
 بشرط طہارات و کل میر لاطنی کہ انوارہ حضرت ایشان فرمودند شبی در واقعہ دیدم
 کہ برای زیارت حضرت شیخ نظام الدین اویارتم کویا ایشان کفن نمودند و در کوچہ
 روی پروردند اسرار لئون سفید ماسن و فرمودند کہ غولی بخواہید در وقت بجا
 آمد کہ غول جوانی بصوتی کہ ایشانرا خوشتر آید از ما خود صورت نمی بندد اما امثالہ
 للامرہ الایا ایہا السانی اورکاسا و ما ولہا تا دو بیت بر خواندم بسیار
 مملو و خوشوقت شدند و سرت تمام در روی مبارک و ایشان مشہود

گشت در الوقت فہمیدہ شد کہ عرض ایشان التنت کہ گاہ گاہ اشعار باصواب
 خستہ باید بشنید افادہ حضرت ایشان فرمودند کہ غم مصیبت بران شد کہ کہ افند ای صبر
 باید کرد و دران میان طوام و غیرہ آنچه ہوازمہ شادی است بوفور برہہ تا ترسند
 سرانجام باید داد اما از اسباب ان سوای اطمینان قلبی بوعده الہی کہ بہ تیسیر ان فرمودہ
 بودند دیگر چیزی نبود چنانچہ نظر بر انصورت انداختہ بعضی از جوان استعدا دین علم
 مینمودند پس حتی سمانہ و تہائی بفضل خود چنانکہ دل میخواست ہم چنان تمام ان
 وعدہ نافرود و ہر وقتی کہ حاجتی ہمیشہ پیش آمد قبل ان قدری کہ ان ہم را کتابت
 کند بی تردد بی رسید کویا محاسبی ان ضروریات را شمرود و لغتین کتابت
 انرا فہمیدہ مینویستند تا آنکہ در روز فراغ کار غیر بعضی حاجات پیش آمدند و سرانجام
 انہا دران وقت عورت تیسرنداشت پس ہمازور یکصد روپیہ فوج شد و ان
 حاجات کتابت رسیدند و پیش ازین در این باب دور و یادیدہ بودم
 یکی آنکہ کویا من بجانہ برادر عزیز میان اہل النہ بر شیل سوار شدہ توجہ شدم ناگاہ
 بہ چہری بر من افتاد و از مرد فرغ کردن من تعجبت یکدشت ان چہیر را بر گزتم
 و دورتر بر تافتم و دید کہ کویا در این امر تامل و متفکر ناگاہ دینہ از اموال حضرت
 والد قدس سرہ ظاہر شدہ است و از انجا اسباب چرماندوشش و زلیو رسید
 آمدہ و از ان سبب استہاج تمام حاصل گشتہ افادہ حضرت ایشان فرمودند کہ ہمدان
 ایام روزی در واقعہ دیدم کویا برای ملاقات مردی عطا اللہ نام کہ س بقہ رشما بی
 بوی بود سوارہ رنم چون با وی ملاقات دست داد اسم اللہ قریب بصورت
 موکل اسم یا و اب کہ از سابق اورا دیدہ بودم در یافتیم پس حصول ملاقات

وی از پیش من بر خاسته جای برفت و مراد اعیان خان خود سید است و بر
 چیدگرت بنام عطا اللہ ندکرم تاکه حاضر شد و دو روپہ نقد نیاز ما آورد پس اونا
 از وی بکروپہ قبول کردم او بیان نموده دیگر را نیم نیاز کرد پس ہماوقت بخاطر
 کہ چیزی فتوح خواهد شد اما بدو دفعہ در تحصیل ان ملاوت اسم و نام را دینگی
 پس در چند مجلس بعدوی کہ در کمال ندکرده بودم بر خواندم دفعہ عم بدو دفعہ
 افادہ حضرت ایشان فرمودند کہ خواہ جیب کشمیری بخواب دید کہ لو باوی
 در صحراست کہ در اینجا اشجار رزدالو بسیار اند و در تہا وضو نماز استاده
 ناگاہ او از بی از غیب نشیند کہ بخت نماز تو وقت کیند و انتظار کشید کہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم تشریف می آرند پس دو ساعت تو وقت کرد و آخر نماز
 بیغی حضار نماز کرد بعد از ان نشیند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تشریف از
 داشتند و تنہا نماز عصر خواندند در الوقت ندامت تمام بر تحمل ادار صلوة داشت
 لا کلام بر وقت شرف اقتدار با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روی آورد بعد از ان
 چیدانہ رزدالو گرفت و بجانب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از اخلہ چار رزدالو
 برداشتہ اشارت فرمودند کہ بانزدون برسید و مرادوات خانہ خود داشتند
 و در ان ضمن ہمیدہ شد کہ میفرمایند برای دختر دوست محمد باید فرستاد حضرت
 ایشان فرمودند کہ رائی ندکور این واقعہ را با ذکر نموده و حسب ہمیدہ خود بیزان
 ہفت روپہ و چار عدد ماشیانی نیاز آورد و ما تبعیان محل کفتم و دلالت با حال
 خیر کردم و عرض ازین اشارت من بعد بطور پوست کہ ایما با عانت بود در کار
 خیر صیہ چار اشرفی پس انونیرنی ایکہ این تعمیر ہمتریب چار اشرفی فرستاد

وكان ذلك تعبير روياء قد جعلها ربي حقا افاده جوامع محمد بن كراهض الخواص اصحاب
 حضرت ايشان نقل کردند که روزي حضرت ايشان از قیلوه لصف المبارک
 شدند و اثر سرور و محبت بر شبره مبارک درخشان بود و بودند خواب دیدیم که
 بها و کفار رقیتم و مقابله کریم ولیکن تو در انجا شهید شدی و از ان سبب بسیار تمام
 مکدر خاطر راه یافت و کویا لاشه ترا بر چار پای گذاشته و برادر عزیز میان اسلانه
 نزدیک تو برای محافظت مقرر نموده خود در تکفین و تهنیت و مشغول شدیم و درین اثنا کویا
 اثنای نظام الدین نام در رسید و مبارکباد تهنیت فتح و نصرت داد که شما کاری
 بزرگ کردید که بها و کفار متوجه کشیدیم آری اما فلانی از انجا شهید شد ازین جهت
 حزن قوی لاتی کردید و در این حالت می بینم که حق تعالی ترا زنده ساخت پس حجت
 و خوری نمود حیات تو موجب استعاط کشد از نام بعد از ان بمجلی از تعبیر این حاکم
 ارشاد فرمودند که موت و حیات عبارت از فنا و بقاست و حضور نظام الدین
 کتابت از رقیه علمی است که موجب رواج دین باشد و الله اعلم افاده حضرت ایشان
 فرمودند که باری در بلده شاه جهان اباد مرض حکم بر تبه کمال رسید در ان ایام شبی
 در واقعه دیدیم که کویا در خانه عزیز از سادات وارد کشدم وی گفت که شمار بر تبه
 مرار بر اسرار امیر المومنین حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه ببرم کنم بگو باشد پس
 مرابوی مقبره برده در ان ایستاده شده گفت که درون این مکان بروید مرا
 کرد و خود داخل شد پس چون در ان مقبره درآمد تفحص نمودم که مرار شریف حضرت
 امیر کد ام است پس کویا ششخ جانب سردان مقبره اشارت کرد چون توبه انظر
 کردیم در انجا قبری ندیدیم لیکن روح مبارک ایشان نمودار شد و فرمود که ما شمارا

ذکر جناب امیر

مهمی

چیری تعلیم بایم که چون جایی جن ظاهر شود کویاران اشغال چمک مراد بیدارند پس در
 دفع ان باین وضع توبه باید نمود وان یک طریقتی نیست بود که تعلیم فرمودند و در وقت
 کویا چینی است که ازان طور توبه منجز میگردد و بعد ازان ازمین واقعه اوقات روی نمود
 پس در ان ایام هر که درین باب استمداد نمود بفضل الهی ازان آفت نجات یافت
 قریب صد کس بر حوض نمودند و شفا یافتند اناده فاطمه عبد البنی نقل کردند که بعد از ان ایام
 سپهرین بعثت چمک متلاش شد و مرض بروی شدت تمام غلبه نمود پس مفسط
 شده بجانب حضرت ایشان التماس کردم بحسب اقراح ما تو نذیری غنایت فرمودند
 پس شفا یافت باز بار دیگر باین مرض مبتلا گردید ما آنکه روزی دیدم که در وی جانی
 نمانده و لطن من روح از وی مفارقت نموده ازمین حسرت اضطرار سخت کلو که
 من شد تا که کرمان و اشک ریزان بحضور ^{حضرت} انست ظهور ایشان آمدم و طاقت
 اظهار انداشتم چون حالت ملاحظه فرمودند تمام نام بخاطر مبارک راه یافت
 باز تو نذیر نوشته غنایت فرمودند پس برکت ان بعد دو ساعت حسن و حرکت
 در وی ظاهر شد پس شفا بی کامل یافت اناده حضرت ایشان فرمودند که سبب
 عرس حضرت شیخ ابوالرضا محمد قدس سره که در مفرده شان مکه نام و سرودی و
 بردمان شوقی و وجدی بود در مسجد خویش بعثت نشسته بودم که یک پاره نوار در د
 و گفتند که آنچه در انجا ذوق و شوق و برکات توبه روح مبارک شان بودی
 شده این صورت گرفته که ارسال یافته و در همان اثنا لطف ناطقه ما سر بیان در
 تمام عالم ظاهر شد و واضح ساختند که ان نور تابع ازان منبع است از انجا که کول
 هم هست اناده حضرت ایشان فرمودند که یکبار چیری بی کیفیت از غیب ظاهر شد

و در صورت مثل گردید یکی بصورت نوری سیاه و آن در من حلول کرد چنانچه در تمام
 اعضا و اعضاء باطنی ایشان دست و پا سرایت کرد و تمام بدن ایشان متملی
 کشت و از روی جمعی و اطمینانی (تم روی) آورد دوم بصورت قطعه مایه و آن نیز من
 در مدافده بدست مبارک حضرت ایشان این عبارت مرقوم یافته شد که
 وقتی این فطر در بعضی خلوات صیغ شد و حواس پراکنده شدند در آن عت
 این دو بیت در خیال متملی شدند نیرسی و نقل بعد از آن بسته اولیہ جوش زد
 و غلبه آورد و ضعف را ایل کشت سه تری بارکول المدخری و نحتی و وصفی و
 و نیتی فی هواک دعاشی - اما ان تری لمن قد صابہ غلیل الهوی نیکم و نار الصابہ ^{انفاذ}
 حضرت ایشان فرمودند که خادم اسم المد و اب را مشاهده نمودم جوانی اسود ^{لکون}
 بلباس صنی و صوفیه که بروی ازاری است در دایمی هر گاه که با و ناب نداری
 نمود من تنفیت می گردید و کویا عین لفظ صحیح می شنید و در آن ساعت معلوم
 کردم که کدام اسم را با تکرار تها می خاص است و واضح شد که ایشان حاضر نمی شوند
 مگر در آن عتی که سیر قمر در موضع مسعود از فلک اتفاق افتد و با است که خادم
 اسم نادانی آدم را سماع می کنند اما انجائی در ایشان پیدائی شود الا بعد رسیدن
 قمر در موضع مسعود از فلک و معلوم شد که در دعوت اسم حاجت نیست بموقع او ^{ضاع}
 فلک سوا بی اوضاع قمر که آن کافی است انفاذه حواجه محمد این که از خواص اصحاب
 حضرت ایشان هستند در نوایدی که ایشان جمع کردند و آوردند که روزی مراقبه
 بجای حضرت ایشان ارشاد فرمودند که امروز در مراقبه برکات کثیره شامل حال
 ظاهر و باطن مشاهده انفاذ و در علوم و ایتهاران و نشر علوم و تصانیف خود و سستی

عظیم

عظیم معانیہ گردید الحمد للہ عیادک افادہ سیر و درنواید آوردند کہ روز دیگر تا وقت بعد از
 فرمودند کہ امروز محبت الہی راجل نشانہ شاہدہ کردیم کہ محیط جمع اطراف طائر
 و باطن است و استوائ این شاہدہ موجب و طائر المیان و و فوراً راحت گردید الحمد للہ
 عیاد نماز افادہ حضرت ایشان فرمودند کہ در واقعہ دیدیم کہ در مقامی حضرت والدہ ماجدہ
 قدس اللہ سرہم العزیز شریف میدانند بخدمت ایشان رفتیم و کاتب الحروف را
 فرمودند کہ گویا تو ہم در آن وقت حاضری پس حضرت والدہ لطیفی قصہ و حکایت
 میفرمایند کہ صورتی از قصہ ساختند و در وی صورت قلب بغایت براق ظاهر کرد
 و در آن قلب بیچی است موزون نہایت خوشنما پس ہر کہ بوی تو ہم شود از وی صفا
 و صفا استفادہ نماید پس ما کہیم کہ باین قباس ہر شخصے کہ لطیفہ انا در وی منقطع باشد
 خیاچی انانیتہ کبری در آن ظاهر شود ہر کہ بوی تو ہم می نمودہ باشد وی ہم بزرگان
 زکین کرد و گویا از آن قصہ مراد ہمین بودہ پس در آن ساعت از غایت کثرت
 بجا بر من غالب آمد و حضرت والدہ قدس سرہ نیز اشکبار چشم مبارک نمینند
 پس بعد از آن حال بیدار کردیم افادہ سست و خمین بعد لائف و المایہ حضرت
 ایشان اعتکاف اربعین قصد فرمودند در آن ایام فیض انتظام معارفی بس عظیمہ
 و حقایق نہایت رفیعہ از تحقیق احسام و نفوس املاک و ملائکہ و عقول و عوالم
 جان و ابدان ثمالیہ و اربعین حقایق لطائف بارزہ و کمانہ السانیہ و بیان کمالات
 نما و تقاہر یک و تفصیل کمالات السانیہ بحسب ان لطائف و از توضیح احکام
 توحید ذاتی و حقیقہ توحید وجودی و تفصیل حقایق طب ارشاد و قلب مدار
 در حال الغیب و از حکایت مقالات ملائکہ و از تفصیل مرارات حضرت

تجی اعظم که از اعظم معارف است در آن اوقات فیض سمات که افاضه فرمودند
 و آنها را در سبک تحریر لفظاً بخشیده داخل تفهیمات الهیه نمودند چه سابق بود
 که زبان را طاقت بیان آن نیست و بعد از آن ایام برکات ایام روزی این عالم
 که کاتب حروف است شرف اندوزی حضور سید شمس بزبان کرامت ترجمان
 خطاب فرمودند که این علوم ما از علم حدیث و غیره چنان معلوم میشود که در اولاد و مالی
 السابقی خوانند ما مذکوریم در اولاد تو و ایضاً روزی خطاب فرمودند که در بعضی اولاد
 السابیه لفظ از اقصای لفظ محسبیت در رعایت شغوانیه محادی برزده اولی
 از برزات تجی اعظم بلکه انمودند که ان برزوی باشد و در حقیقت توان لفظ محسب
 است و بقطعی میدارد و باین بشارت فخر که شکران از حوصله استعداد سیر
 نوار شها فرمودند و میراثی باین انباشین که این عقیدت کیش سجدت حضور
 مستند بود خطاب شرف ساخته فرمودند که در پروردگرم جمعه که ثالث عشر
 رمضان بود بعد نماز عصر قبل مغرب ساعت مرجه تکفیر شد میخواستیم که در آن
 وقت باین من اطلاق بخشیم اما سخی لطیف بود که آن شد که این امر را دوست
 نخواهد کرد پس این را موقوف داشته در باب ظهور تاثیر و حصول ثمرات دعائی
 که تبارکی مصنف شده و با اعتقاد الاین بحبل اللید بر روی تو سل وی اللد موموم
 گفته در حق معتصمان سوال نمودیم و در باب اجاب خصوصاً و عموماً در حق اولاد
 خویش و بعضی اصحاب دعا کردیم و از جمله خواج محمد امین و این خاکسار را منصوص
 فرمودند پس ازین بشارت عظیمه ارادتمندان فدویت نهادند و اعمیدهای قویه
 روی نمودند و بعد از آن ایام محبت فرجام شب اولی از او تار لیلی عشره آخره رمضان

مصنف

قریب

قریب نصف لیل حضرت ایشان در استراحت بودند فرمودند کہ در تمام دل خود را
 انجد ابی تمام یافتم و در همان حال معلوم شد کہ ساعت برکات و وقت قبول
 و اجابت است و همین مینویسید بیداری از خواب کردید پس در الوقت بیدار
 کہ ساعت صغیر است اطلاع دید از او است ندارد و وقت این امر را بر نمی
 نماید لهذا از آن امر عرض نموده بدعا مشغول شدم صباح آن ازین مینویسید ان
 حضور را شرف اطلاع بخشیدند سبحان الله کار محبوبان جدا از کار اهل عالم است
 اگر در خواب هم باشند خود بیدار فرموده از ایشان دعا طلب اند و سوال کنند پس از
 اجابت فرماید لکنه لذیذة من لم یقالم بیدار و وقت ارشاد این مینویسند کہ در لیل
 ایتم برکات معلوم می شوند پس لیلہ الثانیة من اولاد و مارحانط عبد البنی کہ از خواب
 حضرت ایشان ملهت بخاطر عبد الرحمن اند و از خواص اصحاب آنحضرت اند از
 ابتداء شب نشان ظهور برکات دادند و حاجه محمد امین را در ساعتی کہ خواب رفته
 بودند برکات و جذبات آن شب در گرفت و حاجتی عجیب روی نمود بیدار شده
 خطها گرفته باز استراحت نموده در عین خواب فیوض و جیمها اند و خشنه و خوش بود
 خوابهای بیداران خوش بود کارهای بیکارمان و نقل کردند کہ دیدیم در عین خواب
 گویم حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم حاضر اند و من کیفیت برکات شب قدر
 بیان می کنم و حضرت ایشان تصدیق فرمایند پس چون این ماجرا را بحجاب حضرت
 ایشان عرض داشتند فرمودند کہ حالت شما صادق است و حافظ عبد الرحمن
 از کیفیات آن شب نقل کردند کہ هیت بیگمستود شد و بود و آثار ارواح افلاک
 و نجوم ظهور نموده و نور حضرت تجلی اعظم در ضمن افلاک وقوع یافته و تولد امر

خیرانید واضح شد و وقت سحر ظهور روحانیات نقلت شده بود حضرت تعالیٰ عظم
روحانیت را با سعادت نسیم فرمود و گفتند که بدعا در حق اصحاب حضرت مشغول
شدم و خواهم محمد این را دیدم که فیض ایشان را احاطه کرده است گویا مسقّی انداز
دعای ما و فرود آید که چنان معلوم شده که شبی عظیم دیگریم باقی است پس تاریخ
سبت دهم رمضان بعد عصر حضرت ایشان مراقب نشسته بودند و استغراقی عظیم
داشتند و این خاک سرد و خواهم محمد این سجادت مواجبه مستعد بودند و دیگر باران در
حلقه جلوس میداشتند پس قریب بفریب سرببارک از مراقبه برداشته بزبان
فیض نرجان فرمودند که این شب آینده نیز مورد برکات است و این خاک را را به
تشارتی که فوق از قابلیت و بیات وی است نواختند پس آن شب که
سبت و نسیم بود چون درآمد از اعتباران الوار و برکات ظاهر و ماهر بودند و بذات
سارک خود اختیاران فرمودند و از فیض توبه آنحضرت هر یک از اصحاب بمقدار
استنداد و بیش از الوار و برکات آن شب خطی حاصل نمود و حافظ عبدالرحمن که
بجس استدعای این فقردران شب دعا در باب اولاد و اجاب این نیازمند
می نمودند در الوقت معاینه کردند که گویا نوری ازین فقیر ظاهر شد و صورت درخت
که دو شاخ دارد مثل گردید و همی آن نور در دو شاخ ظهور نمود باز یکی شده
استاد گرفت و در همان آنای صورت دیگر ظاهر گردید که یک سلسله است ممتدا
انقطاع الزمان و قیام قیامت و حلقه ای ان سلسله با هم پیوسته اند و در هر حلقه ^{فصلها}
متشعشع و در ضمن ان فهمیدند که این سلسله اولاد و غیره است و این فیلهای ^{ان}
شمانه آنها هستند و این فیلهای عظم است و در بعضی شان منبع ذات بخت

سینه

بوجاهتم

بوجه آنم موجود است و در آن وقت نیز معلوم کردند که در اتصال آن سلسله فیصله
 و صیاح آن باین شدت این فیقرانفا نرت بخشیدند و چون این قصه حضور حضرت
 ایشان مروض شد فرمودند که این حق است انشاء اللہ تعالیٰ هم در آن ایام مروض رام
 خواجہ محمد امین در مراقبہ صبحی بمواجه حضرت ایشان مراقب نشسته بودند کہ باین سبب
 ملهم شدند کہ تمبا و رکاعندی کہ کلام حق در وی نوشته شود و بهتر بنده کہ صورت ما
 در وی ظاهر شود و بجانب حضرت ایشان مروض داشتند و بتصدیق آن از اینجا
 بساچی گشتند و هم در آن بیابانی متبرکہ شبی بعد تجرد خواجہ محمد امین قصیدہ الطیب النعمانی
 مع سید العرب و العجم کہ تصنیف حضرت ایشان است بصوتی بلع چنانکہ کہ نامش
 متقیق است می خوانند از استماع الوقت حضرت ایشان بسیار خوش شد
 و چنان بزم جمع مجاوران استمانہ تجرد شریفه مجید گشت کہ ہم جمعیت حضور سہا یافتند
 عیا الصیاح آن خواجہ موصوف مورد عنایات بیدان شد و در لیلہ افترہ بعد تجرد خواجہ
 محمد امین حکم آنکہ خوشتران باشد کہ سر و لبران گفتہ اید در حدیث دیدان در
 ابیات مسنوی مولوی معنوی اشواق قلبیہ خود بجانب حضرت ایشان بصوتی بس حزن
 مروض داشتند وقت حضرت ایشان نہایت خوش شد و وجدیہ تمام روی نمود
 در آن حال برکت اشمال خواجہ مذکور را لوازشہای بس عظیم فرمودند و در آن ایام
 کرامت الیام انجہ بر این ضعیف از علوم و معارف ظاہر و باطنی افاضہ فرمودند
 شکران از صد و عدد بیرون و افزون است فله الحمد علی ذلک عد اکثر طبیا مبارکافیه
 بالحدیث ازین اربعین فیض آئین هر روز دل او فرود و پر شب روح را پمانہ طرب
 خلاصہ اعمار و زبیدہ روزگار جہہ سایان استمانہ مکتف منع الشرف آمدہ

بر فغلی خوانند

الحمد لله علی الآیه والشکر علی نعمه انفاذ خواجہ محمد امین ولی اللہی نقل کردند کہ روزی منو
 مولوی روم برای مطالعہ حضرت ایشان با نذرون محل سرای بردہ بودند وقت
 شام ان مراد اعیہ مطالعہ آن پیدا شد اما ظہیدن ان مناسب ندیدم پس ہما وقت
 نسخہ مذکورہ غنایت فرمودند و این مرحمت نمودن محض از راہ اشرف بر شوق
 ما بود اذادہ خواجہ محمد امین ولی اللہی نقل کردند کہ در بعضی ایام چنان اتفاق افتاد کہ کسی
 در محل سرای حضرت ایشان بعضی نوان را می ترسانید حضرت ایشان فرمودند
 کہ شبی بخاطر رسید کہ بزفاستہ وضو سافہ چیری بخت دفع ان خواندہ دم کردہ
 پس چون باین تہیہ بزفاستہ ہنوز وضو کردہ بودیم کہ چیری تیرہ و سیاہ ظاہر شد و رو
 بکیر نہاد کلونی بدست آوردہ دنبالہ او رفتی توی پیشش پیشش میرفت تا کہ بدروازہ
 رسید و آواز واکردہ در بکوشش آمد و لو بدر رفت چون دروازہ را تفحص کردہ
 بستہ بود بازار الوقت ان اسب سچس را توشش ندا و افادہ حضرت ایشان
 فرمودند کہ بر بابانی فتح نمودہ اند و یکبارگی اسما حسنی و آیات عظمی در اعیہ تیرہ را در
 کنار من نهادند کہ این عطیہ ما است در تصرف اما ہر آئی و کسی و دعای مشروط است
 بشروطی کہ در قاعدہ نمی کنی بلکہ قاعدہ ان انتظار عالم غیب است چنانکہ در حالت
 استی رہی باشد تا از عالم غیب بکدام آیت و رسم اشارہ می رود چنان آیت و اسم بطوری
 از احوار مشزرہ نزدیک اہل این فن تلاوت باید کرد افادہ حضرت ایشان فرمودند
 کہ چنان واضح ساختہ اند کہ برکات عظیمہ با ولاد ما و اصحاب ما شامل شدہ اند
 و معلوم میشود کہ این منی مثر بقای سلسلہ الی ما اشارہ تالیی باشد و حضرت
 والد قدس سرہ بار بار فرمودہ اند کہ سلسلہ ما تا بقیام قیامت خواهد ماند غالب کہ

ادعیہ

ادعای بقای نسل

اشرف نفس

اثر نفس شریف ایشان بهین وضع ظهور یابد افاذ حافظ عبد الرحمن نقل کردند که وقتی
 در واقعه دیدم که گویا حضرت ایشان متصل محراب مسجد نشسته اند و ما بشرف حضور
 مشرف هستیم پس لجوی ما متوجه شد و فرمودند اذلت طریقاً فعلت نعم
 وعلت وپهر دو دست مبارک با اشاره بیعت گشتا وند پس فی الحال در
 خود را بیان دستهای مبارک ایشان در آوردم و در آن حال بیدار شدم که ازین
 بیعت خصوص خاصه اراده فرموده اند زیرا که از سابق بشرف بیعت مشرفم
 پس در الوقت دیدم که صورت خوابه نقشبند قدس سره بر سر حضرت ایشان
 حاضر است و گویا حضرت ایشان در این داعیه مخلوب اند و غیر حال هویدا است
 و آن تغییر در من هم اثر بلوغ کرده پس در آن حال دهن مبارک خود را بر دهن بند
 نهاده مگر فرمودند از خرب خرب و در آن وقت بیخ ازین لفظ چنان مفهوم می شود
 که فرود بر این صورت را پس باین تصرف دیدم که انصورت درجه بدرجه پایین می آید
 و من اثر از ایشان کشیده فرمودی بر من و ایشان انعامیو مانند تا که از راه هم داخل شد
 تا اینکه رسید پس از آن هنگام بدتاست که تا ایشان تا حال در خود می بایم و الحمد لله
 العالمین افاذ حافظ عبد الرحمن نیز نقل کردند که روزی وقت نماز فجر که حضرت ایشان
 از صلوٰة فارغ شده براقبه نشسته بودند در مسجد رسیدیم دیدیم که حضرت ایشان
 خلاف معمول چشمهای مبارک و کرده نشسته اند و سجه بدست گرفته و الوار نغایت
 در شان از زمین بین و سایر اعضاء حضرت ایشان می جوشند چه گویم که لوردا
 الهی بود جسم در نهایت عظمت و قناعت که چون وجه تعریف و توصیف آن
 ممکن نیست با وجود آنکه بی اقام الوار را بی شد ختم و باصناف آنها آشنایی

بیدار شتم اما گاهی انقباض نور مشاهده کرده بودم از غایت امکان همین که یکبار نظر
 من بر ایشان افتاد باز طاقت نظر مکرر نماند در آن ساعت اندیشه کلویک شست
 که اگر همین صورت خواهد ماند ما را امکان حضوری نخواهد شد و چنان طاقت کثرت که
 دعای حضرت ایشان در حق هر که منبذول شود برکات کثیره بیدارد اگر مصداق وقت
 باشد یک دعا کافی است که مدعوله را برکات محوسه محیط میکند و اگر شخصی را
 سعادت از بیابری کرده توجیه در دل ایشان جادو چنانکه استخوان وی با طربار
 صدمه کثرت و مطلوب و مقصود او محفوظ خاطر شریف کثرت لامحاله این معنی
 در آن عالم سببی قوی است انجام مطالب وی میکند و هر که منظور نظر کیمیا اثرات
 باشد در اثرش باشد زرد کرد اما بشری که اولاد در کوشه دل فیض فسرل راه با
 باشد و با شغال طریقی مشغول و محبت اجباب مشغول و مشط افاضه و منبیا جزئی
 که سبب آن شرف قبول خاطر عالم باید گشته باشد و الله اعلم بالصواب افتاد حضرت
 ایشان و مودند که باری در شرف زمره و در ساحت دو انکشتی اتفاق افتاد
 و بدو کس از سوان حواله نمود آه بعد چندان بر دو مرضی شدید مرضی معالجه نمود و او کرده
 سودمند نمیداد بلکه روز بروز آزار آشته ادوی پذیرفت و سبب این معنی معلوم
 احوال روزی آن هر دو انکشتی پیش ما از آنها شکایت آغازیدند و کله از صد
 کز آمدند که ما را بی شرط طهارت استتعال می کنند و حرمت با باغی دارند و ما از
 معنی نجات قنادی هستیم و سبب مرضشان نیز همین است پس آن سوان را
 بخلع آنها امر کردم و از او شان گرفته با ضابط و پاکیزگی در شستم بعد از آن هر دو
 یافتند پس تا کلبه کلبه نمودیم و بشرط کردیم که بدون طهارت بر سر در انکشت

ندارند چون شرط بجا آوردند یکی اران هر دو قائم که بابت شرف تم بود مصالحو کرد
 و ساله پیش گرفت اما آنچه بابت زبرد بود و شکایت وی از دیگر زیاده
 نجاج وی بمصاحبه میل کرد و چنانچه چندی از خانه کم شد و بعد ایام محدود در حسب
 بعضی اصحاب درآمد و کویا رفیع باندن پیش متعلقان اندرون حرم بود بانمود
 با خود داشته شد و شخصی دیگر هم مثل این فاجعی ساخته و در استعمال آن احتیاط
 بجای آورده ان قائم نیز بابت شکایت وی کرد و چنان معلوم گشت که روحانیت
 گوئی که در شرف آن قائم ساخته می شود در ان موضوع میگرد و واضح شد که حکایت
 ان میل لطهارت است افاده شخصی میر افضل نام نقل کرد که زیارت حضرت سلطان
 المشایخ بسیار رسیدیم و نزدیک مرار شریف شان بی نشیتم یکبار ما را در محله
 خرقه عنایت فرمودند و تبرکی دیگر مرحمت نمودند پس ما عرض داشتیم که در طریق
 جنتیه یکبار بزرگ سوخت کنیم و فرمودند که پشاه ولی التمس پس از مردمان ارفا
 و نشان صاحب این نام استغفار نمود مردمان ما را نشان حضرت ایشان دادند
 و نیز خبر غزیری از مخدوم زاوای سهند که بهمین نام موصوم بود دادند پس ما را تردد
 واقع شد که یکبار کس ما را اشاره شده درین اثنا ان غیر سهندی ازین
 جهان در گذشت و باز از جانب سلطان المشایخ اشاره بطرف حضرت
 ایشان کشید پس ما قریب بباب حضرت ایشان شرف سوخت حاصل نمود
 و بمقصود حسب استعدا خود و اصل گشت افاده شده الف و مایه و سبع و بیست
 حضرت ایشان قصد اعکاف اربعین فرمودند و حقانی آگاه عرفان پناه شاه
 نورالدین از قصبه بدانه که اقامت گاه شان بود و این عبودیت گزین را که گاه

حروف است از موضع بیست که وطن وی است بجز بکر و لطف کشیده
 باستانه عرش شاه معکف منع اشرف جاخشیدند و خازن نورسین خواجہ
 محمد امین ولی اللہی خود ملازم این بیت اشرف بودند و خواجہ ابوالخیر شیرازی نیز
 مشرف بشرف ان اعکاف گشتند و عزیز دیکر الضیاء مستودعین سعادت شد
 پس چون وقت جلوس اعکاف حضرت ایشان برای رحلت بمرارت
 مزار پر اسرار از والد ماجد حضرت شیخ بزرگ قدس اللہ سرہ العزیز تشریف
 بردند و ساعتی بواجہ قبر مشوم شدہ ایستادند این عقیدت نهادیم در آن مقام
 شرف جنوری میداشت در آن ساعت در مجید صورت کریم حضرت شیخ
 بزرگ مرقم ای شد کہ گویا بجری است فی کیف و در آن بحر حجاب و آرا انوار
 نمودار است و چنان است کہ محض صوتی است جوہ یعنی نمودی است بی بود
 برہ است آن بحر فی کیف است و پس اولد اعلم بحقیقہ الحال پس در شب
 اول یامانی از اعکاف شاه زوالد در مشرہ دیدند کہ گویا حضرت شیخ بزرگ
 قدس سرہ قدسی کلان پر شیر برای حیافت متکلمین فرستادند پس حضرت
 ایشان اول از ان شیرینا شامیدند بعد از ان دیگران را عنایت فرمودند
 پس بر یک اشامیدہ سیر شد و بقیہ در قمع بماند پس حضرت ایشان
 خواجہ ابوالخیر را مرحمت نمودند کہ سیر شدہ بنوشند پس خواجہ مذکور رو
 و سیر شدہ و قدری باقی ماند باز تا کید فرمودند کہ تمام بنوشید اولام شام
 عند سیری آورده بار ما اتفق تمام را در کشید پس تعمیرش چنان طوری است
 کہ خواجہ موصوف در اول اعکاف شریک شدند چون دوسر روز برآمد مرض

متمم

با ایشان

باو شان عارض گشت لاچار مضطرب شده بر حاسته بخانه خود رفتند و بعد چند روز
 بفضل الهی شفا یافته باز آمده از مصنف رمضان فیض اندوز اعطاف شدند و در
 بعض شارات به تنفیض تشریف یافتند و در بابوی اعطاف شاه لور آمد
 فرمود که در عین ادای صلوة المغرب عالمی از عوالم شمال که لون ان ایض محلط حجرة است
 مشاهده کردم که در ان عالم حقایق اشیا و مایهتہ منجسها و صفایق عقاید حق و حقایق
 احکامی که به تبدل ملل و ادیان تبدل می شوند بغیر اعتبار صور خارجیه مشاهده افتاد و معلوم
 که در اینجا تکلیف متعلق به چیز نیست و گویا از مشاهده همان عالم بعضی برفع تکلیف
 قائل می شوند و رابع رمضان وقت ظهر خواص محمد امین نماز شمول بودند که شاه لور آمد
 مشاهده نمودند که یک نور است که بخوابد کورا حاطه کرده و بقوت همان نور جمع
 حرکات ایشان بجایکی و نوعی ظهور می نمایند و طن کاتب حروف است که ان نور
 رمت الهی است که بسبب سی ایشان در بعضی موارد حضرت ایشان
 و سر انجام اکثر خدمات انجمن مشمول شدند چنانچه کلمه حضرت ایشان که در بعضی
 اوقات خواص موصوف بان شرف خطاب یافتند که شمارا بی شبه جوارح خود می دانم
 بشارت ازین منبع میسر و الهی علم بالصواب و نیز در ان ایام سعادت و طام شاه
 عرفان پیدا گفتند که در یکی از صلوات مغرب بعضی اطلاق جمیده و شمایل جمیده حضرت
 ایشان منظور شدند و ازین جهت اطمینان و سرور در قلب دور تمجید قرار یافت
 من بعد در تمجیل آمد که حضرت مقدس مرتبه جامعیت میدارند شاید که استمداد
 از جناب ایشان در هر امر خیرتی چنان مفید نباشد باز در دول القاشد که استمداد
 از جناب معظم ایشان در هر امر فایده می آرد و در انجام هر مقصد که باشد اثری

می بخشد که توبه عالی بدان موصوف باشد یا نباشد باز عقب این معامله عالم
 ملائکه که بند بر عالم موکل اند تصور نشدند که فیما بین خود کلامی دارند و از ایشان صدای
 می آید مانند صدای بنگاه که از بید مسیح می شود بی آنکه کلمات آن مفهوم شوند پس
 کوشش خود را در او در شتم که بشوم ایا از انتظام عالم هم چیزی ذکر می کنند یا نه پس
 لفظ اصیل در کوشش افتاد و بس و شی حضرت ایشان بشاه موصوف توبه
 شده و نمودند که در شمال طریقی با بنی عظیم یافته می شود و این نظر دادم و مستقر
 می نماید و اگر مشق توبه کمال طالبان سلوک طریق میکرد و با شید طریقین را فایده باشد
 و در بعضی آن ایام فیض نظام این فدویت کیش که کاتب حروف است از خرا
 حال و نی جمعی قلب خود محصور گرامت کجور مروضه است جناب عالی کوش
 خاطر بان آوردند پس از ما وقت آثار جمعیت روی آوردند تا اینجی بود اتم
 حاصل شد و بعضی اسرار مبداء و حقایق مواد و طور حقیقه الحقایق بعضی صورت
 خصوصیت این زمان واضح شد و از جناب مقدس به بشارت اصابت و حقیقت
 آنها بشتر گشت و الحمد لله علی ذلک و تاریخ بیستم رمضان نوبه عصر خواهد بود
 بمواجه حضرت ایشان مراقب نشسته بودند که بر خواهد غیبی واقع شد در آن میان
 مشاهده نمودند که کویا غل تبادل نمودند پس شخصی ابرقی بدست گرفته آورد
 تا دست بپوشید پس حضرت وی بی نیت دامت برکاتهم ان شخص را یکسوز نموده
 ابرقی را بدست مبارک گرفته بود مقصدی اعمال نشدند بعد ازین معامله خواهد
 موصوف با فاقه آمدند باز غیبت روی آوردند یا مشاهده نمودند که حضرت
 ایشان پاران صلم را بزرگوار نمودند شخصی در آنوقت پانجا چهره پیش آمد

حضرت

الخفیه

حضرت ایشان فرمودند که در کتب معتبره حدیث منع نیامده است پس ما را
 بذكر فوق الحقیقه دون البه مشغول شدند و خود نفس نفس خویش بذكر هر چه
 تمامت بنهایت ارتفاع صوت مشغول شدند بمرتبه که کس را طاقت ذکر نماید و در
 سرخ کشته و از شدت ضربات محاسن شریف تاب بر که میرسد و همه حیران این حال
 شدند و کویا در آن اثنا شغل نماز در پیش آمده پس فرمودند که شما بیدار
 که این نماز چرا در پیش آمده برای آنکه در مرتبه که ما یتیم کیسه نمی تواند که برسد بعد از آن
 افاقه واقع شد پس چون از نماز مغرب فارغ شدند حضرت وی بیعت
 بی سابقه تقرب خواهم موصوف را بمسکف طلیده کلاه کبریا کعبه
 فرمودند و باین کرامت سرشان بده روه اعیان رسانیدند و بعد از فرمودند که
 الوار و برکات درین وقت ظاهرند معلوم نیست که الوار طهارت اند یا از برکات
 این میل هستند پس ان شب را که از بیابالی او تار شب اول بود ایا نمودند پس
 از مستفیضان صور خطی از رعیت قلبیه و اخراج حوصله خود انداخت و صبحی ارشاد
 فرمودند که در این شب الوار تجلی اعظم روح را احاطه کرده بود و از راه لطیفه روحیه برقا
 نیز بر پیش نموده چنان که قالب هم مان رنگ رنگین گشته و این صحنه حال سابق
 ازین کم ظهور یافته بود و حافظ عبدالرحمن از حال ان شب نشان دادند که ابواب
 مشغول شده بودند و دیده شد که طبقهای نور بر پیش می تابید و هر که ادبی تو صبی
 هم تجلی سمانه مبدار در رحمت کثیره احاطه کرده و در ثلث و عشرين رمضان ختم
 کتاب مشکوة که از مدتی در یوم هجده و سه شنبه مدارست میشد و عالی از الوار ان
 نشر میشت اتفاق افتاد و مردمان عمومی عجیب کردند در ان ساعت که حضرت

ایشان دعای میفرمودند و نوع کیفیت طاری شده بود و ما در برکات نزول
فرموده که زبان از بیان آن قاصر است و در آن روز مدارس فتح الرحمن فی ترجمه
القرآن کار تصانیف حضرت ایشان است شروع کردید و در آثای درس
تمت مشکوه ارشاد فرمودند که مردمان مخرات آنحضرت صلوات الله علیه و سلم
قدر میدادند که محدثین و مورخین در اوراق معدوده نوشتند و ما میگویم که اگر کسی
امعان نظر کند در هر حدیثی که کل باب که فرمودند و در حق هر کس که چیزی بربان
اعجاز بیان را نداند معجزه علییه باید زیرا که از مبدأ و مواد خبر دادند پیش شیخ که از علوم
نشات و مواظن شرفی یافته محقق می شود که اینقدر بخور از اسرار و احکام نشات
از مقدور شرف خارج است و بخورد مظانم علام العیوب نمی توان یافت و هم صحت
از حکمت بی و تشریح و سیاست است که ارشاد فرموده اند اگر همه عقول جمع عقلا
فحول جمع شوند از اینجای تعقل آن عاجز آید و یقین دارند که اظهار این مراتب حکمت
سوای از مجرای اهل علم حکیم که برای تهذیب جمهورانام از خواص دعوام معیشت باشد
مکن نیست و هر کلمه که در حق احدی از آنحضرت صادر شده در حقیقت که از اصل
خلق و خلق تا آخر کار وی احاطه فرموده خبر دادند که بی کم و کاست آثار آن از وی بطور
آمد و گویا آن کار خلقی است که بر قامت اشخاص دوخته اند و انقدر احاطه کمالات
استعدادات نفوس انسانیه بجز از صلیف اعظم لطیف جزا که نیاید و سن قسم
اگر ذوق صادق داشته باشد در هر امر ادراک اعجاز میکند و وقتی حضرت ایشان
فرمودند که در قوای علییه خود ناستی تمام بغوای علییه ضایب خمیه عیای صاحبها
الصلوات و التسلیمات می یابم ازین جهت هیچ کلمه و نکته از آنحضرت صحاح

علیه وسلم نمی یایم که از من بوقع بلیغ نمی افتد و سراسر آنرا کالمعانیه نمی بینم و فرمودند که
 بعضی مردمان دعوائی نفسی پیدا نمائند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حق حضرت
 امیرالمومنین کرم الله وجهه و جمع ائمه اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین میکنند و ما را
 می آید که از آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام درین باب فیض صادر شود و مرکز انصورت
 در خارج منتفی نشود و حال آنکه چیزی نیست که در حق کسی فرموده باشند که هم چنان
 بلا خلاف صورت وقوع نیافت و شب سبت و نیم رمضان که بیل و سبلی از بیلان
 قدیر بود حضرت ایشان بسبب کیا که فی الجمله مزاج شریف و عنصر لطیف عاری
 شده بود بجز مزاج تریح برای رفع مانع بر بستر قدیمی در آرگشیدند و اصحاب هر
 ایامی آن بیل کمر بستند و خواب محمد این تبارة قرآن در صلوة مشغول بودند تا که نصف
 آخر رسید پس جناب مقدس با وجود کیا مزاج بر ما ستمه وضو ساختند و در آن
 آنان بران غایت ترجمان بخوابه محمد این ارشاد فرمودند که شما همه برکات این
 بیل احراز نمودید پس خود بنفس نفیس در صلوة خاص صلوة قاعد مشغول شدند
 و دیگر معکفین آن استمانه و رسمی بیرون معکف شریف هر یک بکار خود مشغول
 که یکبار بهتر از یکا عظیم و شایسته تمام از معکف بیرون تشریف آورده در سجده
 و بطرف ملازمان که در آنوقت بشرف حضور بی شرف بودند کمال التفات توجه
 نموده بران غیب بیان خطاب فرمودند که در آنوقت حق سبحانه و بجا بفضل عظیم
 خویش در حق یاران حاضر و بشارت داده خصوصاً خوابه ابوالخیر درین بشارت
 شریک اند که معا و این یاران آن باشد که بعد طبع جلیاب بدن در تجلی اعظم
 منضمحل شوند بوضعی که انانیات خاصه ایشان معدوم مطلق شوند و همان انانیت

تجی اعظم جای انانیات ایشان کرد اما احتمال وقوع است یکی آنکه طهوران است
تجلی در آن بتوسط باشد دیگر آنکه بواسطه فردی که حامل آن بلاصافه شده و منزه
نموج ان تجی کشته بر شمال طهور قریب واسطه مرآه و اینکه موعود است از همین قسم
ایست و بعد احتمال تعیبات و شخصیات ایشان چنان شوند که گویا چیزی
بود که رفت و امید است اگر خدا بی تعالی خواهد در حق بعضی درجات دنیا سیر این
میع متحقق کرد اما در معاد البته البته متحقق شدنی است بلا تکلف طلب و جستجوی
این امر کنند یا نکنند که درین بشارت یاران بشیر اهل بدرند که چنانچه حصول
موعود در حق شان موقوف بر چیزی نمانده بود هم چنین حصول این مامول نیز موقوف
بر چیزی نیست و در حق این همه یاران حاضر وقوع این میع متحقق است اگر بعضی را
و لو بعد صین باشد از همه اقطان و غیران نیفات برسند و فرمودند که مواد نفوس
بر انواع خواهد بود چنانچه مواد سابقین نوعی باشد و مواد اصحاب الیمین نوع
علیه و هر یک ازین انواع اضاف لائمه و لائحه دارد و این مواد که بان مشرب شده
اعظم معاد آفراد انسانی است که فوق ان مواد بی نیست در الوقت این کار
معرضه شد که از سر شام خطره در دل این مستهام چند بار خطور کرده بود که بخا
کرامت ماب رسند عا و دعا نماید که قرب و اتصال و اتحاد باین نورم بسیار
و خودم تبصره درین باب دعا میکند ارشاد فرمودند که ان خاطر از راه صاف
همین بشارت بوده بعد از ان دستهای کرامت پیمای بر داشته دعا فرمودند
که حق سبحانه اما این میع را در حق یاران مبشر در این عالم هم ظاهر فرماید و در ان
جهان بوجه اتم طهور کشته و در ان حال نام حافظ عبدالرحمن بزمان مبارک

را نند

رانند که او شان اگر چه درین وقت درین مکان نیستند اما بمعنی حاضر اند و شریک
 این امر و این بنده عرض نموده فرزندم عبدالرحمن را مشمول آن دعا کرد و این
 و بعد از آن در حق بعضی دوستان صمیمی دعا و شرکت در آن بشارت استند عا
 نمود پس این انما سیر شریف اجابت یافت و دعا قبول شد و الحمد لله
 علی ذلک و در حق بعضی از دوستان که در آن ساعت حاضر نبودند هم دعا فرمودند
 که درین بشارت فخر و اعلیٰ باشند و بعد از آن بدان صفتشان فرمودند
 که در حق اولاد خویش بشارتی و لطفی می یابیم از فضل و بی ثوابی امید قوی است
 که آن لطف اتمه جلوه خواهد شد در ظاهر صورت تربیت در حق بعضی تحقق شود
 یا نه آن لطف کار خود خواهد کرد و مرئی خواهد شد در آن وقت عزیز می عرض کرد
 که درین بشارت هم باران حاضر و غایب و اهل شوند فرمودند اما منت است
 که خیانتی ظاهر شود هم چنان اطمینان باید کرد اگر بالا جمال اجمالاً و اگر با تفصیل تفصیلاً و خدا
 هم چنین کند که همه مخلصان را چه بلا واسطه و چه بواسطه باین کرامت مکرّم نماید بالجمله از غنا
 فرع این بشارت کیست بجز شریف لایق بود با تکلیف زایل گشت و در آن مین سعادت
 اکین بهجت و مسرت کو با از سر ای حضرت ایشان جوش می زد و بر سر بود
 کز میان حالتی که روی آورده بود در تقریر و تحریر نمی کند القصه شب مواع انیان بود
 که باین چنین بشارتی که از غایت عظمت و کرامت بین الارض و سما بکنده محض
 از کمال رحمت اتمانه بی شرط استعداد و نوازش یافتند و چنانچه صحابه کرام
 رضوان الله علیهم اجمعین بدان افضل الانبیا صلوات الله وسلامه علیه دروا
 بدر بیشتر شده بودند بی فضل بی علت او تعالی شانه بعد یک هزار و یکصد

و چند سال این فدویت کیشان نربان اکل الاولیا بشرف تشبیه با بل در
 شرف شدند باین منقبت کلاه خراگر بر عرش برین سائید بجا است و با
 کرامت اگر بر ملا یک مقربین نیارند سزایت کنون چون شه مرا برداشت از خاک
 سزد که بگذرانم سزای فلک و از ابتداء اربیل که وقت عشا بود دل این کمترین فرد
 بود در تحسین الوار و برکات افتاده بود حتی که در اشایی نماز تراویح بمساجد
 حضرت ایشان بنوعی از بی اختیار بی عرض نمود که خاطر مبارک را بوی این سراسر
 این شب موجه باید نمود و قبل ازین معنی این فدویت کرین را به بشارت و تشویب
 معلومات وی مکر افتخار و مبالغات بخشیده بودند و تجریر آنها تا کبید ما مور
 ساخته فرموده که تحریر نمودن کویا آنها را وجود دادن است و هم در آن شب
 مبارک یکی از فادمان سعادتمند در پیشه دیده که کویا حجه است شرقی مسجد
 شریف حضرت ایشان که رو بقبله دارد و مراقبه نور بی کوسینه و در آن قبله
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حجه مسجد که همان خلوة اعطکات بود کویا
 حضرت ایشان هستند و صحن مسجد و سببی تمام بی دارد و مردمان در آنجا بسیار جمع
 فیا پی وقت درس حدیث اجتماع میشد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 از آن قبله حضرت ایشان را ندا فرمودند باین کلمه که چون از وضو فارغ شده آید
 بیرون آیند پس کویا حضرت ایشان از اندرون حجه بیرون تشریف آورده
 در باب اوسط مسجد التیادند و بر لب حضرت ایشان حقایق آگاه شاه
 نور الله التیاده شدند و این فدویت کیش را نام برد که بر همین حضرت
 ایشان است پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم از آن قبله نور بیرون

تشریف

تشریف آورده پیش محراب سجد جلوس فرمودند دوران وقت مردمان هجوم نموده
 شرف پای بوس حاصل می نمایند رایگی گوید که ما هم دست یمن خود بر قدم مبارک
 آنحضرت صیالہ علیہ وسلم مارسانده بر روی خود مالیدیم و در آن شب از وقت
 بشارت کیفیت روی نموده بود که به بیان نبی آید و صبحی آن حافظ عبدالرحمن را از اجتماع
 این شروه عالی دست داد که حرکات مستانه میکردند و نظر بر که بر ایشان می افتاد همان
 رنگ منلون میشد و حضرت ایشان را هم از رعایت ذوق اشکها از چشم مبارک
 میخیت و تبارخ لبست و ششم صبحی وقت ارشاد فرمودند که چنان واضح شده که
 در بیل آتیه که لبست و نهم است در عین نصف اللیل وقت استجاب دعا که از آن نفع
 ابواب السموات می شود ظهور خواهد یافت و در وقت عصر امروز نیز همان کلمه بر زبان
 بیان رانند پس اخبار آن شب اتفاق افتاد و چون نصف اللیل رسید حضرت ایشان
 از خلوة برآمده در مسجد نشیند و بعد کیامت دستهای کرامت پیمای برداشته
 در حق جمیع و البسکان خواب چه بواسطه و چه بواسطه فیض بایب حاضرین و غایبین
 برای مقاصد ظاہریه و باطنیه و مطالب صوریه و معنویه دعا فرمودند و جمیع مدام که فیض
 اندوز حضور بودند این میکردند و تا زمان دراز باین امر طویل القدر مشغول بودند و بعد
 فروع ارشاد فرمودند و نجات الہی عیب حسب الاوقات اطوار مختلفه دلرند در وقت
 مناسب یک لطیفه می آید و در وقت دیگر موافق لطیفه اخری که جز لطیفه روحیه مبارک
 که از آثار مخصوصه ان النس و الفت است موافق ادراک ان نفوس سیر می آید و درین
 وقت تقوی و لروده مناسبت اولاً ان نفوس را برانی دیگر حسبت و جو کرده میشد اجزا
 معلوم گشت که موافق روح است پس بان لطیفه ادراکش واقع گسردید

و ثانیاً بتعمیم دعا فرمودند و در حق بعضی تخصیص و بتفضیض نام و لغین مطالب و هر
از شرف اندوزان حضور مقاصد خاصه خویش و دوستان و متعلقان خود عرض
میداشت و بعداً و ثوبه سر او از بی بی یافت و این فاکس را اجلاً و تفصیلاً برای
اجاب و اولاد خویش دیروزه همت و دعا نمود و بمنزل آن سیر افتخار باسمان
عزت نمود و از جناب ولی نعمت و اصحاب اهل قریب در حق فرزند عبدالرحمن و
عبدالرحیم فایقی لبشارتها یافت جناب حضرت بزبان کرامت بیان فرمودند که در
فایقی چیزی یافته می شود که انشاء تعالی ظاهر خواهد شد و در باب عبدالرحمن لبشارت
برکت لطیفه روحی صادر شد و در آن وقت خواجہ محمد امین ولی اللہی در حق خود کوا
حصول شرف استجاب دعا نمودند تا به ما خیریت ذات منبع کرامات و ترقی
درجات حضرت و الاستکان جناب عالمیان ماب خدمت کرده باشند
پس دست مبارک برداشته دعا فرمودند بعد از آن ارشاد نمودند که در لطیفه
روحی خواجہ برکت نامه است و استجاب دعایم از شرف برکات لطیفه روحیه است
انشاء تعالی اما آن برکات ظهور خواهند یافت پس ارشاد فرمودند که در
افراد سابقه بر لطیفه از لطایف موجود است اما در بعضی افراد یکی از آنها غالب
و ذوالسویع و ذوالبرکت می باشد و در بعضی دیگر لطیفه اخری و یکی از علامات
شناخت این منبع است که چون اثری از آثار لطیفه غالب در شخصی ظاهر شود
راحت تمام ولدت مالا کلام و میرا روی نماید از ظهور آثار لطایف اخری اینقدر
ارام نیاید اگر چه شرف و اعیازان آثار باشد با لحد تا زمان دراز همین مجلس
و عالی بود پس خود جناب حضرت هم نفس نفس خویش اجباب و مطالب

انهارا

آنها را پایا و فرموده دعای نمودند و حاضران را هم صبح مطلب در اول ماند که در آن باب
 در یوزه دعا کند و بنیل آنها س وی کرم نفرمودند از آن ساعت کینتی عجیب
 و حالتی فریب وارد شده بود که هر یک از حضار آن مجلس بقتن میدانست
 که در تمام عمر کای این چنین وقت میر نیاید و اتفاق چنان افتاده بود که قبل از آن
 شب وقت خواب محمد امین و خواجه ابوالخیر مطیع و وای بر آنجا ب مشغول شدند و در آن
 باب اهتمام تمام بکار بردند وقت شب جناب حضرت ایشان ارشاد فرمودند
 که سابق ازین مدتی دراز شد که یکبار در خانه پاجیری از طعام بدیر میر آمده بود
 و میان نور آمد منضد بی سر انجام بعضی کباب ان شده بودند تا بران نماز مغرب
 پیش از جماعت ادا کرده انرا سر انجام دادند پس نمازشان بجناب الهی بجل
 قبول رسیده بودیم چنین امروز عمل این هر دو عزیز قبول گشته بعد از آن فرمودند که کای
 عمل قلیل بود و می آید که در عرف از آن چند ان حسابی گیرند اما بدرجه اجابت و محل
 قبول مرتقی میشود و از ایداع عشره اخیره حقایق آگاه شاه نورالدین یقین یقین لید القدر
 که در روزه القدر جز آن آمده همین شب سابع عشرین ان رمضان را میداشتنند و چون
 شش بیل کشی کم باقی ماند شاه موصوف فرمودند که ان ساعت بسر آمد و ما
 عبدالرحمن را در مبادی ان شب اتفاق شد که بیده الابهتال است و اثر این کلمه در آن
 وقت ظاهر و با هر بود و حافظ مذکور در اکثر اوقات ان بار مشغول بودند و در وقت
 آیات ابهتال و تضرع تکراری نمودند و حالتی و کینتی عظیم میداشتنند و گفتند که درین
 قرارت آیات تضرع دعایی که میکردم از زبان همه یاران بود و چنان معلوم شد که
 شرف اجابت مشرف گشت و الحمد لله علی ذلک و نیز حافظ موصوف جدا

که چنان بوضوح پیوسته که برکات این ساعت تا مدت مدید ثنائی دارند اگر چه این
 ساعت منقضی شد اما از اثر دعای حضرت ولی نعمت در ظروف قلوب
 و استعدادات حضار آن مجلس باقی ماندند و شب سست و نیم نادر کفایت داشت که
 بحر شوق و وجد و انجذاب پیروز دیگر را کنجالش نبود و تقریبی فیض نمایی طیبه که در جوار آن
 مکان اتفاق افتاده بود نیز منبع آن کیفیت شده بودند بالجملة تمام شب همین رنگ
 گذشت در ثلث آخر وقت حضرت ایشان بجایت خوش بود از شوق و دوق
 سزایا املائی عظیم داشت و مستی و جوش از برین موی مبارک می تراوید و اثری
 عجیب در شرف آمدن حضور در گرفته بود در آن وقت نغمه سرامیت حافظ
 شیراز که ستار میانه دمی نام و نشان خواهد بود: سرما خاک ره پیر معان خواهد بود
 آغاز بیداران اولد پر کوز و کداز دل و جگر برب می باشی و هر کس از فدویان نی
 اختیار می خواست که خود را پروانه وار بران شمع الهی فدا سازد و هر کدام به پیج جدا
 در سر خود سینه خدایه داشت و در آن حال معاری بلند و اسراری بجایت از جنبه
 که از آن مطهر اعظم سر میزند فهم سامان نبود و در آن اثناء بر عرش اعیان می نازید
 و جوش و خروش بندید که از آن بحر مطلق موج میزد عقل و جوش حضور بیان را عرق
 سیسنی میکرد و ایند با جمله بیت از آن ایون که ساقی می در افکنده در بیان رانه
 مانند دستاره ارشاد فرمودند که درین اربعین یک حال چنان در گرفته بود
 که حال دیگر را کنجالش نگذاشت و آن حال طون لطیفه انا بود بلون خاص تجلی اعظم
 بلکه جمیع قوای حتی که قالب هم بهمان رنگ رنگین گشته و آن لون در جمع اجرا سلطی
 تمام نموده و از آن معنی زیاده ازین بیان نمی توان کرد و در آن وقت جوشش فرمودند

که برای

کہ برای یاران دعا می کنیم که در اینان این کیفیت دائم باشند و باطنشان از حواد
 زمان توقیر پذیرد پس دستهای گرامت پیمای برداشته دعا و مودت القصد بر لب
 ازین اوتار زبکی جدا داشت و کفیتی علاصده که گویا کیفیت یکی را با دیگری آمیخت
 دوران اعتکاف بحیث یعنی اسباب چیزی از تحریر معارف اتفاق افتاد اگر چه
 قصد انبیع از ابتدای مودت بود و ادوات تحریر مهیا نموده از آنجمله آنکه میفرمودند که او
 نقطه همه لطافت میگذرند نسبت طهارت و الوارن چنان اعطای می کنند
 دستی می بخشند که هر چند غم کرده می شود عبارتی که باید میسر نمی آید و در بسیاری اعتکا
 شی فرمودند که انتشار جن در عالم معلوم میشود و با خواهد افتاد پس محاسن چنان وقوع
 یافت که عالمی بیمار گردید و بسیاری ازین عالم انتقال نمودند اما از مخلصان و معتقدان
 حضرت ایشان در آن مرض مان جناب التما آورد و دستها در سلامت ماند
 و عزیز از مریدان حضرت ایشان در آن ایام بیماری صعب کشید حتی که از حیات
 امید منقطع کرده بود و حضرت ایشان بطرف وی خاطر گذاشته و ممتی مندول داشتند
 از یامین توجهات شتایافت و پسران ایام خسته فرحام حافظ عبد الرحمن باین فیتر
 که کاتب حروف است بشارتی دادند که فیض تجی اعظم که ارتقا سم رحمت
 شامله بحیث ابار این بنده ترول فرموده تا به ولایت شان گشته بود باین خاکسار
 در گرفته و محیط شده و منزل ان تجی که بواسطت حضرت ایشان تمار شده
 نازل گشته این فیتر امع الاولاد اعطای فرموده و فتح این سرور حق اولاد و مستفیدین
 انشا الله تعالی خواهد شد و گفتند که شبی وقت سحر خواب دیدم که مرا امر میفرمایند که
 همراه بشارت خان یا پیش ان بشارت خان که پادشاهان پیشین اورا بشارت

دادند برویش تا چارلی اسیار و دیدہ می روم و نمیدانم کہ وی کد ام است چون سید
 شدم تبیین واقعه اشارت بہمان اشارت یافتم و تکین حاصل شد پس
 این خاک را این اشارت بحباب حضرت ایشان عرض نمود فرمودند کہ راست
 درست است و مطابقی واقع پس این تصدیق را اشارت دیدگان داشت
 والمحمد علی النبی والکرم علی الابرار والصلوات والسلام علی افضل الانبیاء والہ
 افادہ در قبضہ تمک کہ بر سافت دو نثرل از دار الخلافہ شاہمان اباد جانب
 غرب واقع است یک ستورہ از مدت دراز بیماری صعب مبداشت و اطباء از
 از علاج وی عاجز آمدہ بودند مرضیہ مذکورہ جناب ایشان را در نقطہ بحضور خود مشاہدہ
 نمود کہ دست برداشتہ در فنی وی دعا حاصل شفا فرمودند و حضرت ایشان در
 شاہمان اباد تشریف مبداشتند پس از ہمان روز رو بصحت آورد و شکر
 کردار بہای لطف خداوندانہ حضرت ایشان می نمود الحمد للہ علی فضلہ فادہ سبحی
 حضرت ایشان برمان معارف بیان ارشاد فرمودند کہ انچہ کمالات نفس کلید
 تمامہ ان در نفس خیرہ نثرل می گتند ذرا کثر نفس بالاجمال می باشند و در بعضی
 انہا وسعت ان نفس کلید نیز یافتہ می شود پس ہرچہ در خارج وجود گرفتہ است
 ہمہ را ان نفس در خود می باید اقل نسبت کہ بوجد بعضی موجودات کہ اورانی نفس
 است این نفس را ابتہاج حاصل می شود کہ یا ان موجود کمال وی است پس از
 نمیدانم مقدمہ ارشاد نمودند کہ وقتی بوی صنعت تیر لطف است و در فانی
 این فن لائقہ و لائقہ کہ در صورت و صورت بر روی آمدند ملاحظہ رسیدند کہ در
 قدرت کی نیست کہ احصای ان تواند کرد بعد از ان ابتہاج دسور بوجدان فن

همین حیثیت که از قوه لفظی آمده و از کنون استواری برز و تحقق خارجی گرفته روی او
 و چنان غالب شد که طبیعت مغلوب آن گشت بعد از آن بطرف سر و طرف راست
 از این غیر منتفی الاز جاریافت و نظر آمد که آنچه در مدد متشاوره تملیح افکار صورت
 گرفته اگر یک کسی از اهل این فن یک فلسفیم تو اند بر روی کار آورد و سر این
 میخ همان بود که مذکور شد افاده در سنه یکبار و یکصد و پنجاه و هشت حضرت ولی
 اوام الله برکاتهم اعکاف اربعین فرمودند و بنده کاتب الحروف و عرفان بنیاد
 شاه لور آمد بنزیدیه فصل بی علت و جاذبه عنایت جاب و لایت از اوطان
 رسیده مشمول فیوض و برکات ان اربعین کرامت اکین گشتند و خواجہ محمد امین و
 الهی خود بحیث ملازمت شنب و روزی از مخصوصان این کرامت بودند پس
 بعد از ایام فیض ایام حضرت ایشان ارشاد فرمودند که در ساعتی که داخل معکف
 شدم حالتی عجیب روی نمود که حقیقت خود را دریافتم که در تجلی اعظمی از محملای قوه
 میآرد و ان حقیقت را باز او پرستی و کمالی صورتی و شیخی جدا گانه ادراک نمودم
 و آنکه این صورت و اشباح را که باعتبار ان نسب و کمالات حسب اوقات تکمیل دادند
 بالعکس ان حال متفاوت شود بان حقیقت چگونه مزاجتی نیست وی هم چنان
 بر اصمخال و استوارق خود است بعد از ان فرمودند که انوار عبادات و فیوض ارواح
 و برکات اسماء برمی خود کمالی علییده اند و در کمالات نفسیه و شیبی از بیالی اعکاف
 بزبان تعانی بان ارشاد فرمودند که شخص را کامل می گویند تا که در روی سه چیز
 جمع شوند اول آنکه مدنی النجبت باشد یعنی در کثرت وی مقدر بر ناس و ریاست
 مردم و تسخیر و تدبیر نظام و اصلاح معاد و معاشش عالم مودع باشد ثانی آنکه

بشخصی

گفت که صورہ مدنیہ کو باطل نفس اوست دوم آنکہ احوال و مقامات الہیہ از
اعظم بنفس او وارد و فالض باشد سیم آنکہ نظامی کہ عند اللہ و در ملائیکہ انتقاد
یافتہ است لطائف کانہ ویرا اطمینانی و ثبوتی و بروی کتبند یعنی از راه لطائف کانہ
در لطیفہ عقلیہ علم ان نظام مقرر شرح کرد و بوی ثبوتی حاصل شود و حصول ثبوت از خواص
لطائف کانہ است حتی کہ اگر کسی را بحسب لطائف بازہ حصول الہی حاصل باشد
و لطائف کانہ لو اکاہ نباشد قلی باقی ماند و ثبوت و اطمینان روی نماید پس این چنان
کامل اگر من عند اللہ معبوث ہم شود و بدعوت مامور کرد و نبی باشد والا کامل فقط و بی
کاملی ازین عالم نمرود مگر آنکہ اثر روی کہ طریقہ باندہی یا چیزی دیگر باشد باقی می ماند و در
حقیقت محل بقای آن موطنی باشد از موطن نفس کلبہ کہ بحسب آن معانی جمع صور
موجود است قبول می کند پس از ان موطن اثر مذکور در این عالم ہمیشہ ظهور می کند الی ماشا
اللہ تعالی و وقتی دیگر ارشاد فرمودند کہ نفس ناطقہ کامل چون بزر قبول و محبوبیت
ملائیکہ متورک و در آن نور را در عالم می گذارد و انرا بسط می نماید پس بعضی اشخاص
بلون ان تملون می شوند و بدین جهت رنگ قبول و محبوبیت ملائیکہ حاصل می نماید
و لون این قسم نور سفید است مایل بر روی یعنی چون در عالم شمال ان نور متمایل شود
باین رنگ صورت گیرد و لون نور پاداشت سفید محض است بہمان معنی و پاداشت
فرمودند کہ اگر نفس کامل لون تجلی اعظم غالب آید علیہ تمام و نفس مذکور ان لون را
در این عالم گذارد و چون بحسب سبب منقوۃ ذنوب عصاة کرد و روزی ارشاد کہ
وقتی ارواح اکابر طرق قدس اللہ سرار ہم ظاہر شدند و فرمودند کہ تو در این عالم
نمونہ مایان هستی پس باید کہ فتوح و مذور از طرف مایان میگرداند تا پیش دیگر ارشاد

فرمودند

فرمودند که وقتی ظاهر گشت که حضرت امیر المومنین عیاشی عمر فاروق رضی اللہ عنہ سری
عظیم نازل شده بود و در هر قرنی در شیخ مودع میشد و هم چنان محفوظ فی شخص
بعضی شخص منقل و ثعلب می نمود تا که در اینجا قرار یافته ظهور کرد و او را نشان نفس
خوشی فرمودند و ارشاد نمودند که ازین مقدمه تاویل حدیث شریف که ان اللہ

اصطفا من ذریۃ ابراهیم علیہ السلام اصطفا من ذریۃ اسمعیل
بنی کنانہ و اصطفا من بنی کنانہ قریش و اصطفا من قریش بنی ہاشم و اصطفا بنی من
بنی ہاشم تا ما جریم نفسا و جریم دارا او کما قال معلوم گشت که مراد از اینجا اصطفا
خاص سر حقیقت مصطفوی عیاشی صاحب الصلوۃ و التلیات بود که ان نور خاص ازین
راه ثعلب و تنقل می نمود پس مذکور شد در این حدیث از رکبند زانکه اصطفا جاب
ذریۃ اسمعیل علیہ السلام چگونه متحقق شود حال آنکه در هر قرن انبیا و ذریۃ حضرت
اسحاق علیہ السلام پیدا شدند ساقط گشت و روزی از ان ایام برکات
ایام بجا ب حضرت ایشان این نبیہ کاتب حروف سوال کرد از حال نبیہ اشخاص
که فی الجمله موفقی و نسبتی با خدا میدارند و وقتی از حال او پوی و غلطی روی نماید باز
بیک نگاه از ان نسبت آگاه می شوند و ان قبض به بسط مبدل میگردد و غضب
ان خطایی و جرمی از انها بوقوع می آید باز زمین ما بر روی میدهد و از مکر این چنین
حال دل شان ظهور ان نسبت را از مقدمات ظهور خطایی نهند و مجرد ظهور بسط
یقین بوقوع خطا روی می نماید و مطابق ان واقع شود سردر این امر حسیت و این
خبر مقدمه شرکونه می شود پس ارشاد فرمودند که گاهی نفس شهوی برورش
خودی آید و اولاً از روح انبساطی مقدس که در ایزد جهت معرفت حاصل است

استراق می نماید و از آن اسباط مسترق با کیدی یافته با استیغای مقصود خودی
 پس در حقیقت اسباط روحی مقدمه ذنب و جرم نمی باشد بلکه آن اسباط
 مسترق نفسی است که مقدمه ارتکاب خطا میگردد و شبی از آن شبهای
 فیض انبیا حضرت ایشان در تاویل آیه کریمه و بحمل عرش ربک فوهم یومید
 تا بنیدار شاد فرمودند که مراد از عرش عرش تکوین است یعنی حقیقی که مصدر
 و مطرفه تکوین است و حاملانش حقایق اربعه انواع انسان و بهائم و سباع
 و طیور اند که در حدیث نبوی بحسب تمثیل نشان در عالم شمال بوجه من الوجوه پدید
 میآیند پس تاویل آیه است که چون از نفس کلیه اوار و ظهور نمودند او را این
 منبع الشراحی و انبساطی روی نمود و این الشرح بحسب کثرت آن ظهور انام و احوال
 پذیرفت و چون کثرت بسبب قرب انقضای دوره ازین عالم مرتفع گشت
 آن حقایق توجیه را که حاملان عرش تکوین بودند بار از شرح نفس کلیه که منصف تکوین
 است یعنی بحسب انبساط که تبصافت از آن تغییر کرده شود دیدگشی ارشاد فرمودند
 که صدور و ظهور جمع موجودات از نقطه و آیه از راه تجلی اعظم واقع شده پس
 ازین جهت هم موجودات را توحیدی و انبساطی و اجزائی بوی تجلی اعظم و اصل
 حلیت و دلالت است و سر تکلیف و مواضع همین معنی است مثلاً شجره
 که همه اعضاء و اوراق و از بار و ثمار روی از راه یک قوه قیامه ظهور یافته پس
 در حلیت هم این اشیا انبساطی و اجزائی بوی ان قوه است چنانچه اگر علمی و لفظی
 یابند به ثنوی زبان کشانید و اظهار منت او نماید و اگر در حق او باشد تراکب
 با تشبیه قایل گردند مستوجب کمال و عقوبت شوند هم چنین تمام موجودات بمنزله

لطیفی

در حدیث

دخت است که افاده جمع افرادان از راه تجبیا اعظم است و چون در نوع انسان
 همراه افاضه وجود افاضه علم و اختیار و اراده و دیگر صفات کمال هم فرموده اند از
 جهت تکمیل این اجناس موع مکلف گشتند و از اشراک و تشبیه متوجّب غدا
 و عقاب آمدند و در شب اولی از او نوار عشره اخیره رمضان قریب نصف اللیل حضرت
 ایشان باین خاک راز شاد فرمودند که در این شب ظهور برکات معلوم میشود
 و فی الواقع که در آن لیل بعضی اقسام نور و انس و نشاط و در طاعات ظهور بوفور
 داشت و در لیل ثانی از او نوار وقت شروع نصف اخیر حضرت ایشان فرمادند
 و وضو ساختند در آن اشیا بزبان غیب بیان فرمودند که امتیاز این شب بظهور صکت
 معلوم میشود نه بظهور انوار بخلاف شب اول و تری که در آن ظهور انوار و توجّه بوی تجبیا
 اعظم بود پس مدت دراز مراقب نشسته سر بر آورده لبان کرامت ترجمان
 فرمودند که اوقات را خصوصیات است و این شب مخصوص است به میل بوی نقطه
 و هدایت ذات صرف که جامع است مروج و امکان ما و ان حقیقت در عالم اشیا
 نقطه سیاه تمثیل می شود نه بمیل بوی تجبیا اعظم پس این داعیه و میل مذکور منشرح
 و منفسر بهمان نقطه میگردد و اصمخلال جمیع حقایق در وی روی بوی نماید پس بشا و اولاده
 و این بنده خطاب فرمودند که شما در بوقت چه اوراک می نمانید ایشان انما س
 نمودند که شبیه این مین از نیم روز گذشته بمن روی نموده و حافظ عبد البقی از وقت
 عمر نشان ازین چنین ارمیده اند باز حضرت ایشان مراقبه فرمودند تا که سر رسید
 و از حال برکات شب بست و نیم ارشاد فرمودند که بظهور ملکوت و توجّه ارواح
 خصوصیت دارد و در آن وقت همه منتظران استکان فیض ایشان و اولاد این

عبودیت نشان را بدعا، تواختند الحمد علی ذلک و در لیل رابع و تریه در
نصف ارشاد فرمودند که این شب را اینیازی بجهت توجیه در ربط تجلی اعظم معلوم
می شود پس از اجازت فرمودند خود بذات مبارک در معکف منع اشرف بودند
و همه بجا درین عتبه علیه در حوالی استکان فیض اشیا چون مقدار ثلثین برآمد از خلوت
مبشرف تشریف آورده بجا کفان استکان ارشاد فرمودند که این شب بمشهور و مجهول
فوق عبادت خصوصیت میدارد و نه بطهور الوار و ملکوت و قهر عبارت از است
که هر موجودی را از موجودات که از مبدأ صادر شده لابد تمناز است بجهت صدور خود
از جانی که شیون پیدا آرند و از راه همان جهت حفظ حقیقه و وجود او مفاض می شود
و حفظ وی از جهت مکور همان قهر است که در برسل علیکم حفظه شرح و تمیل وی است
پس از آن باین خاک خطاب فرمودند که تو هم چیزی ازین قبیل ادراک می نما
این بنده عرض داشت که زیاده از نوعی انقیاد معلوم نیست فرمودند که این انقیاد
از طلال همان مشهد است که اینچنین دو صورت میدارد یکی طهور عظمت و دیگر
انقیاد و ارشاد فرمودند که فیما بفرق کل امر حکیم امر این عندما اشاره بهین قسم
بیل است و آن در تمام سال یکی باشد متعین خیا که متزلزلا لایک و الروح بیان
ان بیل است که بطهور الوار و طهور ملکوت تمناز باشد و کای هر دو جمع می شوند
خیالچه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در آن شب نزول قرآن واقع شد
و ارشاد فرمودند که هر دوره از ادوار فلکی نوعی از حفظ تقاضا می کند و تشییع
کلی می نماید پس آن حفظ که قهرمان است بصورت اواد همان نوع طهور می کنند
باکه آن دوره فقط میگرد چون دوره دیگر گردد و تقاضای نوع دیگر کند آن حفظ

بصورت افراد همان نوع جلوه کرده و این بنده عرض نمود که پس بیل را بلیته القدر
 توان گفت و همان است که بیان آن فیما بفرق کل امر حکم است فرمودند که از
 بلیته القدر توان گفت و امر ثانی خوب واضح نیست که خالص همان است یا این
 آن دارد و چون فریب سوزش دستها کرامت پیمای برداشته در حق جمع ^{مستجاب}
 جناب ولایت دعای خیر دنیا و آخرت فرمودند و هر یک را از حاضرین بدعا ^{مطاب}
 خاصه شان نوازش فرمودند و شب بست و نیم را نیز اجازت فرمودند و از لیل از شلو
 نمودند که درین شب زیاده از ملاوت نجات معلوم نمی شود و دیگر عا کفان ^{استان}
 نیز سکوتی و راحتی ادراک نمودند و خواجہ محمد امین گفتند که بعد از دراز ^{شب}
 رو بقبله نشسته بودم بپوشم اواری آمد که مردم بپلست سج محنت نمی کنند ^{درین}
 اما حضرت ایشان فرمودند که قلوب مردم بپلست بر شرف اقیاب است
 و الحمد لله بپادک کله افاد و بخانه خفایق اکاد شاه نور المد فرزند می تولد شده
 بودند فقیر کاتب حروف از ایشان پرسید که مولود مسود را چه نام مقرر فرمودند ^{گفتند}
 که برای تسمیه وی بجناب حضرت ایشان عرض داشت نمودیم هر چه ارشاد ^{فرمود}
 اما یقین است که بته المد مقرر خوانند فرمود این فقیر پرسید که این منی از کی معلوم کردید
 نقل کردند که روزی بخدمت حضرت ایشان نشسته بودم که با توجه شد و برای
 کرامت ترجمان فرمودند که عطا الله و بته المد چه خوب نامها هستند در آن وقت یقین
 دانستم که این بشارت بپای دهنده که ما را دو فرزند تولد خواهند شد و این مقدمه
 قبل از آن لبها بود که تزوج کنم بعد از آن بدنی تزوج صورت بست و بعد چند سال
 از آن پسری تولد شد و ویرا حضرت ایشان بطل الله موسوم فرمودند و این مولود

ان وزندانی است یقین است که بهیچ تقدیر و موید پس بعد از روز
 ازین ماجرا چون از آنجا ب سر او از نامه غایت شد نام مولود همان بیتہ اللہ ارفاق
 فرمودند افادہ در ایامی کہ حضرت ایشان در قریہ پہلیست تقریباً فاتحہ خالی صغیر
 خویش صیب اللہ قدس سرہ تشریف آورده بودند روزی بعد نماز عصر و مقرب
 تشریف بردند و بر مار منع اسرار بعد بزرگوار حضرت شیخ محمد قدس سرہ جلوس
 فرموده متوجہ ماندند پس از آنجا برخاستہ بمقام برکت نظام خویش تشریف
 آوردند و از نماز خوب فارغ شدند بندہ کا بجزوت مروض داشت کہ امروز
 تشریف بردن بمقرہ بنا بر تقریمی بود با اتفاقی ارشاد فرمودند کہ اولایح تعویب
 منظور بود اما چون انجا رسیدہ نش تقریمی منظور گشت یعنی در باب یعنی مطالب
 کہ متعلقان شیخ مرحوم میدانستند توجہ بقبر ایشان نمودند تا از طرف نشان
 در آن باب چه واضح شود پس ایشان چنان دانمودند کہ مقتضای حال ماحول نام
 بنا بر آن امام ان مطالب بنظر نمی آید پس این فقر عرض نمود کہ در میان نسبت
 این مرد و بزرگوار چیست ارشاد فرمودند کہ نسبت حضرت جدی بمنزلہ
 است بر حقیقت جامعہ و در نسبت شیخ مرحوم الوار فیض اعمال مداخلت میدانند
 افادہ حضرت ایشان ارشاد فرمودند کہ نسبت اہل اللہ کہ در روح ایشان
 بعد از موت مستقر می ماند کفیی است کہ بحسب اصل جیدہ از لطافت ایشان
 قوارہ صفت جوش میریزد حکم لطیفہ غالبہ غالب می باشد و حکم لطیفہ معلوم معلوم
 و نسبت حضرت ہمدن الوام من نسبت سریان حقیقہ الحقایق است در میان کل
 موجودات و در یک گوشہ از نفس ناطقہ ایشان حیرت است در تجلی اعظم و انوار

مراد از حضرت و ما پیری صغیر ماندند بعد از ان از آنجا

مخالفت بر او را بر آن شیخ صیب اللہ قدس سرہ جلوس

بہار ہمدان

بجٹ

حکم جو بہت است وور کہ شہ دیکر حقی تر از ان میل سوی اوست بحجت و ارشاد
فرمودند کہ دل بی اختیار بر ایت تیر ایشان منجذب می شود و سرس ان می تواند
نمود کہ این بندہ کاتب حروف بیاد می آورد کہ روزی حضرت شیخ بزرگ والد
ماجد حضرت ایشان نزدیک فریاد ام ایشان نشسته بودند در آنوقت ذکر کیا
علوم و معارف فرمودند و بعد ذرا ع ارشاد نمودند و بحضرت ایشان خطاب
کردند کہ این ہمہ ذکر بنا بران بود کہ ابوام شما با کفتمند کہ بشما خطاب نموده ذکر علم
و معارف باید کرد کہ از جواب و سوال ایشان نهایت اہتاج حاصل می شود و نیز
این سہ یاد میدارد کہ چون حضرت شیخ بزرگ قدس سرہ الویر بعد وفات جد الام
حضرت ایشان بحجت فاطمہ و شیخ ماتم زدگان در بہت شرف آوردند
وقتی کہ قدم کرامت زوم فرمودند اولاً بمقرہ رسیدند و این بیت خواندند
ای کل بی خار ما در خاک پنهان گشته دیگر امر اسوی خود در چنان اودہ در الوقت
بر حاضرین عجب و جدی و لگای غالب آمد پس در آن ساعت ہمہ را بیک جہرام
فرمودند و خود مراقت نشستند و بعد ذرا ع بزبان کرامت ترجمان فرمودند کہ روح
ایشان ظاہر شد و گفت کہ از غایت شوق می خواستم کہ ماہرین از قبر بر آیدہ استقبال
نمایم و این قدرت و قوت خدا تعالی بکرامت فرمودہ و چون این امر نصحت
سنۃ الہیہ درین جہت اختیار نکردم و اللہ اعلم اعادہ حضرت ایشان در روبرو بہت
کہ بختہ فاطمہ حال ضعیف آزرده بودند چون از اینجا قصد وطن فرمودند در اثناء
راہ ارشاد فرمودند کہ مردمان در حق بعضی اویا کہ می گویند فلانی صاحب ولایت
فلان جا است شرط صاحب این مقام است کہ بعد فنا و بقا و حصول نسبتی

از نسبتهای قوم محبت اشخص را در اشتغال برکات و دفع بلیات تاثیر
 عظیم باشد و دیگر آنکه محبت وی در عالم مثال تمثیل گردد بحیثیت تکریم
 نسبت این ان دیار و از آثار ان این است که غاشس دی نمودن باشد
 و ناصحوی تصور الحمد لیکه ان همه شروط در این زمان در این دیار و در ذات
 کرامی صفات عالی الیکه شرح عبدالسلام الله تعالی موجود اند افاده در شهر شعبان
 از شهر سنه پنجاه و نه بدرار و صد از بیست و شاد جهان ابا و حضرت ایشان
 تشریف بردند و این قصر برکات کرامت انتساب آنحضرت بود و از عشره
 ایزه شهر مذکور قصد اعکاف اربعین فرمودند در شب اول از اربعین از شاد
 نمودند که یک داخیه بر میزد که کفایت تحقق با سمار الله الحسنى بطریقی که در خود باقی
 می شود تحریر نموده آید پس امر ارتبه تحریر بخشیده در سبک تهنیبات الهیه منظم
 فرمودند و تاریخ نسبت و هم شهر مذکور بعد العصر حلقه مراقبه بود که خوانده محمد امین در میان
 دیدند که گویا شاه نور الله یک شیشه با خود دارند و از سینه مبارک حضرت
 ایشان یک ربلی که بان رشته مصور شده بان شیشه پیوسته و شب است ششم
 شهر مذکور شاه نور الله واقعه دیدند در ان بیان آنحضرت راجعاً الله علیه و سلم بصورت
 حضرت ایشان مشاهده نمودند بعد از ان واقعه گفتند که درین چه سر است که آنحضرت را
 علیه الصلوة والسلام بصورت حضرت ایشان می بینم گویا شنبه بایشان گفت
 که این صورت را جواب ان از روی شست که بیکه وی وان جهان بود که وقت
 چهار در دل شان از روی گذشته بود که درین اعکاف درود بسیار باید خواند
 تا باشد که آنحضرت راجعاً الله علیه و سلم بخواب دیده شود پس اشاره است

بالله

بالکے ہر گاہ حضرت ایشان را ہر روز دیدہ می شود و کارین از رو چہ را باید کرد کہ رویت
 حضرت ایشان کو یاعین رویت انجباب است ہمدان بیابانی شاہ موصوف
 در واقعہ دیدند کہ کو با مجلسی است عام و در ایام آنہ آورند پس شیخ اران میان
 مقصدی قسمت انہا شد و تقسیم نمود بوضعی کہ ہمہ را کفایت نکرده چندی را بداد
 و بسیاری را محروم گذاشت پس ایشان گفتند کہ قسمت نیک نکر دی از
 معجزہ آنحضرت است بیجا علیہ وسلم کہ برکت ظاہر میشود ہمہ انہ را جمع کرد پیش
 ما بیارید کہ ما قسمت کنیم کہ ان معجزہ نبی در ما است پس جمع کردہ پیش ایشان
 آوردند و ایشان قسمت کردند بہمان مقدار کہ وی دادہ بود ایشان ہم برومان
 بدادند چنانکہ ہمہ اہل مجلس را حصہ رسید و چیزی باقی ہم نماند باز کو با طعامی آوردند
 و اولاً بہمان شخص قسمت کرد بہمان وضع کہ بقیہ را رسید و بقیہ محروم ماندند باز
 ایشان بہمان سخن گفتند و انرا جمع کردہ خود برومان دادند کہ بہمان رسید و با
 ماند و ایشان گفتند کہ این معجزہ اران حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام فید بار
 ظاہر شدہ و بہمان در من موجود است و بہمانا کہ ہمہ این برکات و کرامات از ما
 صحبت و توجہ حضرت ایشان ظاہر شدہ ہمدان بیابانی شاہ مذکور شدی بجواب دیدند
 کہ کو با خواجہ بیرنگ حضرت خواجہ محمد باقی و حضرت خواجہ قطب الدین و حضرت
 شیخ نظام الدین اولیا قدس اللہ اسرارہم ہر سہ بزرگ یکجا مجمع اند و مجلس طعام
 و رازی و بابا عثمان کہ یکی از بزرگ زادگان کشمیر است و شیخ دیگر از اہل میر
 نیز شریک ان طعام شدند پس صاحب ان شاہ مؤانہ کتاب حضرت ایشان
 انہا س نمودند کہ در نسبتہا را این ہر سہ بزرگ چیزی فوق ہمہ است

حضرت ایشان ارشاد فرمودند که اری نسبت حضرت خواجہ محمد الباقی ان است
 که از راه لطیفه حقی و لطیفه روح ایشان از اصول نقطه ذات است و حضرت خواجہ
 قطب الدین را از لطیفه روح است و انس تمام دارند و در لطیفه روح حضرت
 سلطان المشایخ نمونہ تسبیح کلی اعظم مرعالم ریا فتمی شود باز شاه نور المد عرض
 داشتند کہ بہ مجرد نسبتہ کدام بزرگ از ایشان اقرب است فرمودند کہ در نسبت
 حضرت خواجہ بزرگ و خواجہ قطب الدین ابن بیغ زیادہ تر معلوم میشود ایشان التماس
 نمودند کہ ما بہر ہم چنین ادراک نمودیم کہ در نسبت ہر دو خواجہ مجرد تمام است و در نسبت
 حضرت خواجہ بزرگ یک سو شدن ازین علم نیز منہوم می شود و در نسبت حضرت
 سلطان المشایخ کو یا این عالم ہمہ ملحوظ است و ما را نسبت ان ہر دو خواجہ انکہ از
 تمام روی نمود بلکہ ایشان کو یا ما را کجود کشیدند و اللہ اعلم بالصواب و درین انعکاس
 چون این خاک رسین العشابین در خلوة خاص باری یافت و بشرف حضور شرف
 می گشت بارشاد یہ زراسرار عظیمہ می خواستند و باین نورش از جلد فرو بان
 جناب کرامت ماب قنارہ می آخند چنانکہ نسبت پنجم از رمضان بین العشابین
 این بندہ شرف آمد و حضور بود در احوال کہ تیان ہم اللہ از مقام خاص خویش شرف
 اطلاع بخشیدند و برمان حقایق بیان چنان ارشاد فرمودند کہ گاہی فردی از اولاد از
 متاخرہ متاخرہ مرتفع میگردد و در شان الہی کہ عبارتہ از اقتضای ذاتی و یکا است
 جمع اجناس و انواع عالم را کہ در مرتبہ ثبوت است و قیام است بذات صرف و
 تعالی و تقدس فانی شود و بہمان شان باقی کرد و چنانکہ حرف ان اقتضا و محض ان
 شان کرد کہ قیام ان بذات بکت است و نشات متاخرہ ہمہ معطل شوند چنانکہ

پیشہ

صحیح کرد و روی وظیفی نماید پس شخص باین معنی ابدی باشد و تمیل ان فرمودند ^{بمنش}
 که بزین فایده اند پس قیام ان نقش بر زمین است اگر چه حسب قوایل مستقر
 البته کثیره است اما این البته در قیام ان نمکین خلق نیکنده و دوران تالیع رسانده
 و امر در این امر محقق بوضع انجامید و این چیزی است که بزور اشخاص متعدد از راه
 عیا اندرّه معلوم می شود فالج مدعی بالانعم و بی ارشاد فرمودند که در برزه تکلی اعظم که
 بحسب احجاز شبه افلاک بروز فرموده فاصل در وجود و تعالی از زبان کو با از روی
 جوشش میزند و همین معنی است که تقدم معبر شود و وقتی از سان حقیقت بیان از
 فرمودند که چون قومی به نسبت منزلی از اینها و اولیا مجتبی و اعتقاد بی هم رسانند
 بر تبه که در این شرط محبت بدرجه معبودیت الکارند یا ولی خواص رسالت اعتقاد
 نمایند غیرت الهی جوشش میزند و بحق و الطال ان توبه می شود اگر چه بان مقرب ازین
 معنی تالیع رسد و بمقام وی خللی راه نیاید لیکن صورت ان عقاید باطله که متی پیدا کرد
 و چون کیفیت ان میباشکشته باشد ان غیرت الهی و بر احمق محو می نماید کماکان عقاید
 الضاری فی حق عبیه علیه السلام و اکنون غمناقی حق اصحاب النقیض که محبت را بر تبه
 عبادت رسانده اند و معتقد را بمنزله رسول اکرم الکا شتند غیرت الهی جوشش زده
 و همیشه نمحی نشان در ملکوت متحقق گشته اما خداوند که در ماسوت کی ظهور فرماید
 و همچنین است که اول قضا در ملکوت منعقد میگرد و بعد زمانی در ماسوت بروز
 می نماید و درین ضمن فرمودند که مفسرین را در تفسیر و اذناون ربک ترد و افتاده
 زیرا که تاوان در لغت بمعنی مشوره فی القلب و مقرر ساختن چیزی در دل قبل
 از اظهار آن آمده و این معنی در حق حق سبحانه و تعالی چگونه صورت بندد پس لا یأبأ

تاؤن را یعنی اؤن یعنی اعلم تاویل نموده اند و ظاهر پیش ما است که اشاره بسوی
 همان تحقق و تقریر است که اولاً در ملکوت می شود قبل از آنکه در ماکوت ظهور یابد و ما
 کتایه از زمین تقدیر و تقریر ملکوتی است پس بدون تاویل و حرف از ظاهر معنی درست
 کشت و وقتی بزبان اسرار ترجمان ارشاد فرمودند که شخصی از افراد تبیین عمر خود
 معلوم نمود که پنجاه و پنج خواهد بود پس یکبار ویرا مرضی صعب روی نمود در آن بیان
 مشاهده کرد که یک قالی است کهنه و پوسیده و از یک رشته از دم و اگر در
 و در و ذره و بر آن حس و شخص نموده از آن یک جزو صغیر ثبات براق که در وی
 میراث زهره بود بر آورده بر بالای کوشش آن شخص نهاد و بدین وجه قدری از عمر
 بران عمر مقرر افزود که تا قریب شصت رسید و این زیادتی از جهت زهره روی نمود
 بعد از آن بران قدر هم چیزی از جهت برکات بعضی ارواح باین وضع که ارواح کبره
 نفس این شخص را گویا ذکر خود وارد دادند زیاد کرد این که دو سه سال از شصت
 افزون کردید و یکبار ارشاد فرمودند که دایما یک الفتی خاص نسبت بجناب
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم دریافته می شود و متعلق آن حب و الفت جهت
 نواست آنحضرت است جمیع ملائیکه را پس بدین طریق گویا همه ملائیکه متوجه است
 دیگر ارشاد فرمودند که عیال الیقین چنان معلوم می شود که بملصاتی که درین عالم
 الفتی و انبساطی تمام است در آن مقام که بعد از انتقال ازین جهان مفری خواهد بود
 هم چنین اجتماع روی خواهد نمود و هر وضعی که خواهد اثبات الله تعالی در آن مقصد صدق
 با هم خواهیم پوست و شاید که درین عالم صورتی از اشباح این معنی ظاهر شود و دیگر
 ارشاد فرمودند که وقتی بر اهل کمال می آید که خیال و احادیث نفس وی حکم رویا

بهر اینه کند

پیدا میکند که هر یک را تعبیری و مسداتی می باشد زیرا که همه آنها قضایای مقدسه
 می باشند که در راه این کامل بصورت عادت نفس نموداری شوند بیت ان خیالاً
 که دام اولیاست: عکس مه زویان لیثان فداست: در روزی ارشاد
 فرمودند که یکبار مولوی روم را در واقعه دیدم کوتاه قد سفید رنگ خفیف اللحیه و
 وقتی شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن عربی را دیدم مروی از عرب اما طویل القامه
 تندرست برهنه مردمان پنجاب در روزی بوی بسیار را دیدم مروی سبزی و از
 قیافه وی یعنی اسلام ادراک نموده میشد و پیرانشیدم که قرآن خوب می خواند
 و بنا بر آن روزم رمضان حضرت ایشان ارشاد فرمودند که امروز اسم الله العزیز بر
 تلاوت کردم این یعنی تحریک کنیج نور در قلب نمود که معنای ان عزت بود
 که در مرتبه وجوب است و از راه تعین اسم العزیز ملون بلون ان نزول نموده
 بازار شاد فرمودند که کس را با صورتی شبیه اسماء شیبایی شود او را محافظت
 نمود و شترالطی که اصحاب فن دعوت قرار دادند حاجت نیست لیکن ملائکه سفید
 که موکل آسمانند مان امور اغیار کلی است چنانچه روزی اسم الله الوهاب را ملا
 نمودم در آنوقت ملائکه سفید مویله را دیدم در صورتی بارانی چنانچه معنی که گویا هوایا
 محو گشته بحسب مشرک مشاهده نمودم بعد از آن حال طعمای حاضر شد که در آن بیان
 گوشت هم بود دیدم که آن ملائکه از آن گوشت نفرتی دردم انداختند تا قریب
 دو نیم ماه از آن تنفر میداشتم و از بواعث خارجی بیخبری بود و در شب اول از
 اوتار که همان شب ختم قرآن بود ارشاد فرمودند که در وقت ختم برکات از قسمی
 که از اعمال ظاهره ناپسند می شوند بی ریب و شک محسوس میشدند و جمع همان

ذکر اسماء الله

مشمول آنها بودند و شب بیت سیوم ارشاد نمودند که درین شب نزول برکات
 از همان قسم معلوم میشود اما بان وفور و کثرت نیست که لیلۃ القدر توان گفت و شب
 بست و نفهم ترا ایضا فرمودند و پندیدنی از اصحاب حضرت ایشان مکلفین و غیره در تمام
 سجد صلوات و اول کار قیام نمودند و در آن اثنا شاه نورالدین را خواب در بر بود
 در آن حال ایشان را کیفیتی و در حدی روی نمود که حاضران آثار آن را مشاهده نمودند
 بعد از آنکه چون از ایشان استفسار راجع اتفاق افتاد گفتند که حقیقت توبه
 و استغفار واضح شد و صورت قبول انرا معاینه کردم و خود را بان تحقیق یافته
 در آن حال شوق تمام مناجات میکردم و از صلوات ان جویشی نمیدادم و نیز دیدم که
 گویا از حجه شریفه که خلوة خاص است چیزی از قسم فاکه بصورت بسیار بر می آید
 و در مسجد تودد بسیارند و جمع حاضرین از ان می خوانند و می گویند که این فیوض حضرت
 ایشان هستند که بست خادیمی خوشحال نام و ستاده اند بپسر حضرت ایشان
 وقت تهجد از خلوة بمسجد شریف آورده نشینند و دستهای کرامت پیمایی برداشته
 در حق حاضرین خصوصاً و در باب غائبین دعا فرمودند و باز بمسک شریف بردند
 پس هر یک از عاقدان استانه فیض ایشان بر در خلوة ایستاده شده التماس
 دعا و خاص در باره خویشند و دوستان میگرد و التماس وی از آنجا ببدول
 بپسر صاحب ان شب این بنده از کیفیت ان لیل استفسار نمودار شاد نمودند که
 برکات ملکیت نزول میداشتند و الوان طاعات روی نمودند و بودند و قریب فجر
 شاه نورالدین در واقع دیدند که شخصی میگوید که اکثر مردمان که بر صورت صلی و انقیاد
 اند و حفاظ هستند از مقدار سجده و شست پا نکرده کسی ناجی اند و باقی موقوف

و صورتی که کس را از فردی آن قیاب حضرت ایشان که مولوی محمد اعظم کشمیری
 و حافظ محمد تقیم کشمیری بودند دیدند که قابل می گوید که اینها هم از جمله پانزده کس نامی
 هستند و هامن عشرین رمضان وقت ضحای این خاک را بر در صلوٰة خاص رسیده
 منظر او آن نشسته بودند که بمقتضای رحمت آشنایی در حجره را وافر موده با نذر
 صلوٰة خاص طلبیدند و چون این فدویت نهاد داخل شد باز در وازه مضبوط سا^{ختند}
 وقتی که عقیدت گزین شرف مواجه دریافت و محصور فیض کجور نبشت حضرت
 ایشان خود مراقب شدند و در احوال استراحتی عظیم روی نمود و به پرتوه انجام
 بر این ضعیف کیفیت طاری گشت که در آن حالت سوای نقطه ذاتیه جامع حالات
 اسمیه و صفاتیه هیچ مانند و از غیر و غیره و عین و عینیه نامی و نشانی نیافت در آن
 اشا حافظ عبدالرحمن در مسجد تباروه احسن القصص بصورتی خرم مشغول شدند این
 محک الحاقدم زحار را بتلاطم آورد که ساعت ساعت بروج بروج میرد تا که حالت
 مذکور بایه است و بی فی الدیاء والاخرة قومی مسلمان و الحقی بالصالحین رسیده اند و
 تکرار می نمودند پس این معنی آن بحر موج را بشوریش آورد که به بیان راست نیاید
 و این مسکین را بطریقی خاص کفایتی عمده بخشید و بوجدی رسانید که تا بان حال
 فایز نشوند ادر آتش نتوانند سه ذوق این می نشنایند بجا نماندند و این همه
 حال و استعراق بر این منوال تا قریب یکپاس ماند و چون از آن جوشش پاره آ^{فت}
 روی نمود و دستهای کرامت پیمای برداشته دعای فرمودند خداوند گمان چه بود
 و بعد از فراغ این فقر در باب شاه زورانه و خواجہ محمد امین دعائی تاس نمود و باقی
 آن شرف گردید بالجدان فدویت گزین آن ساعت را حاصل تمام از عین دریا^{فت}

بلکہ خلاصہ عمر خود انکا نشہ شکر و حمد الہی بجا آورد و چون شب سید و تجلوتہ خاص باز
 یافت باستکشاف انحال جرات نمود مقتضایا کریمی کہ پرورش نموده است
 رفرمی از ان بیان فرمودند کہ لولا لوز غرت اقدس مشاہدہ افتاد و بمقابلہ ان
 صفت خویش بملاحظہ درآمد پسترن لوز ہمہ تمیاض کشت کما یکن فی المرآة پس جلالت
 ان کیفیت مستی بخشید ہمدان اشما این محوک خارجی پیدا کردید و شد ایچہ شد
 و از اعظم نعم الہی بر این عبد ضعف کی است کہ در این اعکاف تحصیل شرف
 اتصال سلسلہ قرآہ تمام قرآن عظیم تبارہ حصص تا با حضرت صلح اللہ علیہ وسلم از
 جناب حضرت ایشان دامت برکاتہم قرآہ و سماعاً موفی شد و در آثار ان
 بعض اسرار جلیہ تفسیر لہیات کرمات از زبان صفایق ترجمان استفادہ نمود
 و اثر مقدار حوصلہ فرمود بقید کتابت آوردہ تذکرہ الاوقات فلک النعمات
 ہمدان افادہ ہشت کرد ایند و از نفس صحبت منع برکت بر غوامض اصوار فاتحہ الکائنات
 علی جمیع علوم اتوان شرف اطلاع حاصل کردہ انرا تہذیباً بنعمہ ربہ الولی الریم علی سبیل ال
 والایجاد در ریقات پارہ سوداوت خود کہ بام حضرت دلجا نعمت دامت برکاتہم
 جمع ساختہ و بدریات الاسرار موسوم کرد ایندہ تحریر نمودہ و از جملہ اسرار درانیہ موجود
 این است کہ حضرت ایشان در تفسیر انہ کریمہ و بلا سبقت من ربک یقین بنعم الایہ
 ارشاد فرمودند کہ تدبیر تشریفی مقصود اطلاق عصاۃ میشود لیکن مصلحت کلیہ کہ فوق
 از مرتبہ است بر عایت بعضی جہات کہ در ان مصلحت برگشتہ مقصود بقا و امہال است
 پس این قضیہ شبیبان است کہ پادشاہی می خواہد کہ بر شخصی امضا غضب خود
 نماید اما لورا وعدہ کہ سانی بان شخصی کردہ مانع از ان امضای آید پس پادشاہ

تذکرہ الاوقات
 فلک النعمات

میفرماید

می نماید اگر سابقاً وعده نمی کرده ایم فی الحال ترا پاک می نمودیم و بگردن لطفی آیه من
 کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اصل سبب آیه رب لم اشتدنی اعمی و قد کنت
 بصیر و آیه تقدمت فی غفلة من هدفاً عنک عطارک فبصرک الیوم جدید
 که بطاهر در میان آنها ناقص می نماید چنان ارشاد فرمودند که اشتدنا و آیه انسان
 است که ملکیه او را بهمیه او احاطه کرده باشد نمبر له طایری که او را در قضیه از جدید که منفذ
 مثل سوراخ سوزن هم ندارد کرده باشند و همان است و دهری یعنی قاعد علوی که بحسب
 اصل حلیت در وی مقطور اند بمقتضای میب که لوی مبداء و اصل فطره نماید از
 میل لوی تعظیم او است تعظیم و این معنی ناشی میگردد از اعتقاد لصوص باری الضور با
 و اراده و از اعتقاد مجازاة بر اعمال پس کی که منکر ب مختار باشد یا با وجود اعتقاد
 وجود او در معطل داند دهری باشد پس این چنین کس چون ببرد حجاب همیشه
 بسبب ضعفی که در آن شاه او را روی نماید شفاف میگردد و آن ملکیه وی فی الجمله بروز
 می نماید و این میل مقطور متحرک متعدد اما آن موانع علییه و غلبه که به نسبت باری داشت
 او را از وصول مانع آیند و وحشی عظیم در نفس او جان می کند و با انواع عقوبات و تنبیهات
 متمثل و متشبه میشوند پس فبصرک الیوم صید اشاره بان اطلاق اجالی است که من
 و رار الحجاب او را روی نموده پس الوقت انقدر می داند که چیزی هست که ما را
 بدان وصول ممکن نیست و من کان فی هذه اعمی الابه اشاره بعدم علم تفضیح است
 حق و در آیه رب لم اشتدنی اعمی و کنت بصیر قال کذلک ایکن ما بانفتند
 و کذلک الیوم تنبیه اشاره لوی است که وی ان هنگام بکرت در ماند و در دنیا
 بعقلی که مورث بنیاست همه چیز را می بینم الحال پش است که بان آدرک

تفصیلی روی نبی نماید و نبی دانند که ان عقل معاشش بود که بدان بصیرت در امور دنیا
 روی نمودند عقل معاد که درین شاه شمر بصیرت باشد و الله اعلم بالصواب و در
 تفسیر و تلبیا لقمان الحکیمه ان شک الله من شک فانما نفسه ومن کفر فان الله عی
 جمیده چنین ارشاد فرمودند که چون انبار رحمت متضمن قول بود بیان ان ان شک واقع
 یعنی انبار حکمت همین قول ان شک الله بود و معنی شک است که حقانی و کمالات
 نفس ان امر به هر یک از قوای علییه و عملیه که در انسان و دلالت میکنند دانسته نظر
 انها با کمال مناسب نماید و تهنیجات خاصه هر یک را منسب سازد تا که بکمالات خود
 فایز شوند و همین فورا اشاره است و فی قوله تعالی ومن شک فانما شک لنفسه و اگر
 امر با نیارد خود از کمالات محروم مانند آنکه نقصانی بجهت ریاض عابد کرد زیرا که کمالا
 عالم امکان همه بالقوه اند و حصول انها مشروط بشرائط و کمالات واجبیه همه بالفعل
 و همین معنی است اشاره در قول تعالی شأنه و من کفر فان الله عی جمید پس ازین تحقیق
 معلوم گشت که حکمت مرکب است از علم مقدار کمال هر یک از قوای و از عمل که نظر
 انهاست تا منسب شوند و کمالات واصل کردند و در باقی سوره لقمن هر جا که ذکر
 وصیت لقمن آمده همه بیان جزئیات همین حکمت است بیه نسبت مبادی و پایه نسبت
 نفس خویش و بار نسبت افاق و در تفسیریه یا ایها الابی اما احانا لک ازواجک
 اللی الی قول و نبات فالاک الی ما جرن معک چنین ارشاد فرمودند که در تفسیر
 نبات اعم و نبات و نبات قال و حالات بهیچر کلمه است که زبان اجیه چون در
 کتاب رجلی شریف در بیابانها را بیح کوه خیال مهربی ان رجل نبی باشد کلمات و
 نسی که از قبیله وی باشد و قرابت با و دارد که آنجا مال حبیب وی می باشد پس بیجا

تباين لکاح آنها مشروط به وجه فرمود تا بقديم عمل صالح از آنها بوجود نیاید ان امر حسب نسبت
 سيد عالم از نهاد آنها سرترند و در تفسیر آیه سبحان الذي خلق الأزواج كلها چنین ارشاد
 فرمودند که در تقدیم تسبیح بر خلق جمیع مخلوقات اشاره بآن است که خالق مخلوقات
 متنوع لازم است که از جمیع تعقیبات مطلق باشد و از همه احوال منزه که نسبت او با جمیع
 تعقیبات و احوال مساوی بود زیرا که اگر تعقیبی خاص مقید باشد از روی همان صفا کرد
 که بان قید خصوصیتی و مناسبتی نماید داشته و صدور جمیع اشیا با تباين و اختلافی که در آنها ثابت
 و کاین است از همان مبدء تواند بود که نسبت او با همه یکسان باشد و این معنی بدون
 شریک و بی از جمیع کیفیات صورت نه بندد و در تفسیر آیه کریمه سبحان الذي بیده ملکوت
 کل شیء و الله ترخون چنین ارشاد فرمودند که شریعت هر نوع در ترمیمت و افاضه لازم و ^{حکام}
 وجود آن و ایصال وی بکمال طبیعی و کسبی او و انتظام جمیع احوال و اطوار وی علیده است بلکه
 شریعت بر فرد جدا و خاص است پس الصبال هر شیء از انواع و اشخاص بمیان کلام و
 و انتظام جمیع احوال وی از ابتدا افاضه وجود تا بلوغ کمال همین است بلکه یعنی پادشاهی
 ان شیء و ملکوت بمیان ملک است و این معنی مخصوص بمقرون عیب الاطلاق است
 که بذات خود مطلق و بصفات خویش منزه از جمیع کیفیات بود و نسبت او با همه ^{است}
 کانیات برابر باشد و در تاویل آیه کریمه تفسیر نه جلود و الذین یؤمنون بهم تم بلین جلود هم
 و قلوبهم ای ذکر الله چنین ارشاد فرمودند که درین آیه اشاره است بالک و جدا از احوال ابتدا
 و المیان و سکون از مقامات آنها که از خواص لطیفه روحیه است و ان از خواص لطیفه قلبیه در
 تفسیر آیه کریمه لمقت الله کرم من نعکم انکم اذ تدعون الا یان فیکفون چنین ارشاد فرمودند
 که چون در حقیقت بر انسان نقطه قدسیه مودع است که همان نقطه مقیضه حصول فطره کشته

از تو حید و عبادت اما از راه انماک شهوات و اتباع شیطان عیبان آن می وززند و بوی
 مخالفات و بی بی گیرند و همین است مفت ایشان بر نفس خود پس چون وقت
 کشف عطا خواهد شد همین معی را در مراتب حق خواهند دید پس همان مفت ایشان است
 که مفت حق خواهد بود در آن حال زیرا که همان گیر است بوی نامرضیات فقط قدسیه
 که بصورت جز کمال بوی تا که اشباح نامرضیات حق است برآمده و چون آن عالم
 در اشباح است از انجاست اگر خواهد بود و در تاویل آیه کریمه ثلثه من الاولین و قبل الاخرین
 که در باب سابقین وارد گشته من ارشاد فرمودند که این تقسیم مومنین بین السابقین و اصحاب
 الیمین که ورود یافته و در مقام دیگر فرموده منم ظالم لنفسه و منم مقصد و منم سابق بالجزا
 با بعد کمالی لطائف ثلثه بارزه است یعنی عقل و قلب و روح که در ثبوت افاضه بند
 همین لطائف با لامعانه مقصود افاضه با اعتبار کالات لطائف کامله که از کالات
 ولایت است پس السابقین ان طایفه هستند که افض باشند از مقامی که قضا انجا منعقد
 میگردد و بوی از وجوه سبوت ثبوت از امامت و صفات و حکمت و غیره که در حجت با لاف
 به تحریر آمده فهد الاضدان کان بالاصالة فوالنی والمحدث والمهم والافان افض بشهاد

قبله فومن تامل مولارکن من زمره اصحاب الیمین جمله السابقین وان افض بادی مناسبت

اولصرف تعلیه فوالضامن تامل مولار پس چون بطهوران حضرت صیبا علیه وسلم

تبدلی الی مقامی بر و فرمود همه مستوبین افاض این تبدلی گشته الا اندر من کمال و راتہ صلی الیه

علیه وسلم فانهم باضون بوراتہ علیه الصلوٰۃ والسلام من منع القضا رالذی هو من اعکام القنہ

الذی هو یقین کتب الاحجار لیمتہ للملا الاعیاء و هو فوق التبدلی المقابلی پس بنا بر این سر طایفه

سابقین ثلثه من الاولین و قبل من الاخرین گشته لیکن بعد بطهور تبدلی مقامی تقدیب لطائف

کامله

کا مذہبہ اتم بروی کار آمدہ و باب ولایت منفتح شد و باب نبوة متعلق کردید کا مذہب
 پس برکہ جمع لطائف بارزہ و کامندوی لاسیما جو بہت و انانیہ کبریٰ کمالات مجلی
 وی بالفعل قابل شد کہ جارہ الہی کردد و در طور و افاضہ جمع کمالات و مناصب الالہ
 ویرا بالفعل نبی دہند مگر اچہ مناسب مزاج و وقت باشد پس کاپی در عنون سابقین
 نشیند و کاپی در اصحاب الہمین و فی الحقیقہ اوارہم بجانہ است و در ہمہ است الالہ کردد
 بکرد و مثل اہیت ان عروف اقتصار ذاتی جو شس رند پس اتمثال این اجازیتہ را در
 معنی وظلی باشد و اللہ اعلم بالصواب افادہ حضرت ایشان ارشاد فرمودند کہ شہی در واقعہ
 دیدم کہ درین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ظاہرند باز چون تامل کردم خود را میں آنکتاب یافتم
 پس در آنکالت نظر افتاد بر اسلیہ ذبیہ رحمہا اللہ تعالیٰ کہ در گوشہ نمازی کہ ارد و بیادہ صالحہ
 بروی ہویت و تعلق از روح او با انہم فبای کلی در ذات وی صلی اللہ علیہ وسلم و بقای
 اکل بوی علیہ الصلوٰۃ والسلام در خودی یام و ازین معنی عجیبی آید کہ با وجود انہم اتحاد کتاب
 فخریہ بارصوٰۃ این تعلق چہیت ہمدان اما بخاطر آید کہ این تعلق مثل تعلق آنحضرت است
 صلی اللہ علیہ با زینب ریحہ عنہا کہ بسان ملا علیا حکم زوہا کہا بران مرتب شدہ و در معنی
 این است در آنحال واضح شد کہ در حق کل ما خلقت در او شہویہ و نبویہ بمقتضای ستر حقیقہ
 و جامعہ او بر جمع حقانی و جویہ و کونیہ را بی باشد بخلاف سایر ناس کہ اتناؤشان
 بمقتضای قوای بدنیہ است و واضح الحقیقت و در دینا استیجاب لذایز بومہ اول
 مذکور می کنند چون در عالم قہرقت بسبب عدم مطاوعت مادہ کہ مطیہ نفس عامہ
 او بود و در آنجا تعطیل روی می دید باز چون در موطنی اتمثال نماید کہ مخلط از مثال و جدا
 مطاوعت ان مادہ بسبب قاعدت موطن عود کند بلکہ بروہ اتم باشد زیرا کہ نفس ناطقہ

نقطه و صداینه است که منج جمیع احکام صورت انسانیه می تواند شد و این ماده که جامع است
در قوه ثانیه و صدیه امتناع ندارد از منج کلّی که صورت تقاضای آن کند پس در آنوقت
ان استیغای عیب الیه الاکل رجوع نماید بلکه در آن ان سران تمام حقیقت ویرا حاصل شود
اگر جانب شیون ربوتیه نظر کند با جمیع اینها خود را یابد و هم چنان و باقیها را مظاهر خویش ادراک
نماید و اگر در حقایق آن امکانیه بیست نفس خودش را در جمیع خیرات شاری یابد و بهم
قوای و حواس التذات مناسب آنها حاصل نماید با لجه رالطه ان مروج و وجه اختصاص و امتیاز
کلی با خود در آن عالم ظاهر گشت و بعد نقل این روایاتش در فرمودند که وی چهار امدت عالی بار
نصورت صالحات و البته فاضلات مستعمله با عبادات نظرا شده و ویرا بصفت طهاره بسیار
ستودند تا آنکه فرمودند که اکثر اجدان در خاطر طمان بی نمود که فرودن حضرت صیبا علیه السلام
در حق حضرت عائشه رضی الله عنها که جبرئیل در لحاف وی رضی الله عنها نزول بی فرماید و بر او
عائشه تبلیغ دینی می نماید و در غیر اینها چه وجه دارد موجب خصوصیت چیست تا آنکه
تروج مروج بر دوره مذکوره صورت گرفت الشبهه مرتفع گشت که بینه طهاره و نور انرا در خود با
در هیچ حال هر چند که چینی با طهاره داشته باشد فتوری ندیدم و وجه ان ظاهر شده که عکس طهارت
صلی ان عقیقه بی بود که در ان بین هم که دره حال از منافی طهاره را از داخله باز میباشند
و سران واضح گردید که هر چند که بینه طهاره منصف باشد چون احوال طاریه که صدان باشند
از طرف ثانی بی تواند از ان حال ان علت را معر کفیت خودش میگردانید مگر درین صورتهای
که جانب دیگر نیز نور طهارت و منصف بصفه لطافت باشد هیات خارجیه در نسیم
داخل می تواند شد پس سر اختصاص حضرت عائشه رضی الله عنها نزول جبرئیل در قرآنش نشان
همین معنی بوده است و الله اعلم انما دره شصت بعد از روضه در ماه شعبان چون رمضان المبارک

کم ميعاد

که میباد اعکاف بود و قریب رسید دوران ایام از بس که لشکر بارش بود بسبب طعیان و ریاضت
 جن و غیره که در نواحی باره و شاه جهان اباد واقع اند سپرد سفرها متعدد می نمود این بنده را که
 کاتب شرف است بملاحظه این امور نجابت اضطرار کلویگرت شد که اما در یقوت چگونگی سعاد
 حضور شرف مجاوزه آستانه منع المنور حاصل خواهد شد پس قضیه این صوبت و اضطرار
 بنجاب قدیمی حضرت ایشان موضوع شد از انجانب سراج از نامه باین عبارت عنایت شد
 که تمام سال در عین خیال می گذرد که در چله رمضان باد و ستان خالی گذرانیم و بیایم کسب
 خود را معاف نباید داشت خدا تعالی راه را سهل خواهد کرد ایند امید واری از فضل بی علت او
 همین داریم اینی پس وقتی که این کرامت نامه که بر سر طرش کند جذب قلوب بود شرف نزول
 ارزانی نمود دل فدویت منزل را چنان جوار ساخت و چندان در قلع انداخت که از غایت
 شوق و وله سر از پانچ شاخت و اندیشه صوبت راه بخاطر مرکز راه نیافت پس از زمان
 که ارقام طوف کعبه مقصود است نفس مبارک جلوه گری کرد و موافق ارقام قلم کرامت تمام
 می که کاشت طهور نمود باران که هر روز بلاناغمی بارید از زیر برشس بالیناد که محفوظ و مامون
 نرسد اید راه در ان مقام فیض نظام رسیده جین را از خاک آستان دغایت اشیا نور اکین ساحت
 و چون شرف تعقیل اقدام مبارک حاصل نموده بحیث خاطر در مواجهه شریعت شست همان
 مطر شده هر چه تمامه بارید کویا انتظار وصول بمنزل مامول میگردد پس یوم ثانی ان شرف
 اعکاف و مجاوزه عینه عایشه شریف یافت دوران ایام آنچه از فیوض حضور کرامت صلوات
 نصیب این بنده میشد بیان ان وادای شکر بران از حد و عد بیرون و اقرون دست به شکر
 فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار که اگر خار و کرکل همه پرورده است اکثر اوقات که در خلق
 خاص یاری یافت بارشاد و سرار بلند و معارف از جمله سراج از میفرمودند روزی نماز

فرموده کلمه بزبان فیض تر جان کلمه جاری نمودند که این فدویت کیش از حاصل تمام اعتکاف
 انگاشت که فلانی از بودن تو نهایت انس می یابم و راحت تمام حاصل می شود سه کنون
 چون شده مراد داشت از خاک سرد کرد بگذرانم سرد از فلک ... روزی این خاک رسو است
 حضور مستعد بود ارشاد فرمودند که بعضی اوقات ملائکه سفید نظیری امید مانند قطرات درازند
 اما بوضعی که نه محسوس یا بصیر فقط باشد و نه بویم و خیال بلکه بین بین هر دو توان گفت و مسامحه
 توان قایل شد که چشم دیده شود و حقایق آنها معلوم می گردد که چنانچه خشرات هوایی باشند
 که هوای لطیف مناسب بهم میرسد که استعدا و افاضه نفوس ضعیفه می یابد پس بما وقت نفوس
 مناسبه آن ماده مفاض بران می شود بان و بدان ارض هم چنین در عنصری که انجا هوا غالب باشد
 و دیگر عناصر مطلوب تیرگی لطیف و بعضی شریف در اوقات محموده و فرامات مبارکه
 مسوده اتفاق می افتد پس برای ماده نفوس نوریه مفاض می شود و آن ماده اگرچه تعنی و نور
 که بعد مطبوعان نفوس نمی تواند شد و قتلایش بگذرد لیکن شکل نوع خاص را قبول می کند
 بلکه اشکال نامشخصه بر میدارد و در پاره مثلث باشد خواه مسطح یا سطح و در وقت افاض
 آن نفوس هر شماره را که حکم می باشد این ملائکه از خود همان خوانند پس بعضی جوف و لفظ
 خصوصی دارند و موکل آنها باشند و بعضی بجزئی دیگر و بحسب اشراج احکام کواکب حقایق آنها نیز
 اضلاقی بهم میرساند و اقلام لا تعد و لا تحصى بطوری امیده که و نا یعلم خود ربک الا هو اشاره
 بهمان تواند بود و این قسم ملائکه را جزئی از علمی و تجلی معلوم می شود بلکه همین یک نورانی می باشد
 از قسم نور طهارت که از نور معنوی است و آن ملائکه که قسم جن اند قسم علیده اند و ایجاد آنها
 بمنزله ایجاد انسانی و حیوانی است و آنها که در اکنه مبرکه و ذکر طواف می کنند همان قسم اول اند
 و قسم دیگر در مرتبه ثبوت از جود و حروف قیامت ظهور می یابند که نور محض اند و همان را عقل

می نامند و این قسم از لوازمات عالم ایجاد داند مانند آنکه کسی که سازد پس لاچار است که ای
 ان تضمین ای بد منقطه و محور خواهد بود و حقایق کل احوال انسانی هم در امر تبه متور و متورند و بحکس
 این احوال نمی باشد که بوی تربیت نشاء از نشاءات مربوط بود و بوجه من الوجهه زیرا که در
 فریق از وسایل وجود و ایجاد می باشند دیگر ارشاد فرمودند که تسبیح از مذنیات الهیه ان
 می باشد که چون در حق شیخ داعیه مقدره در ضمن ملا ایضا منعقد شود که در هر صورت الهی خطا
 کرده آید پس ان هنگام از بعضی اجزا کثیفه هوایه ماده شفاف اتفاق پذیرفته هوالا صورت
 الهیه سرد و کویا ان حسد و تیب الهی نفس ناطقه وی حتی که چون کسی را در ان حدیث نظر نماید
 و نظری در ان فرض کند از راه هم ملا ایضا نماند میکند و تا بذات بخت و سبب این قسم
 اینجا بر ماده هوای است که ماده هوایا شریعت را زودتر قبول می کند و ارشاد فرمودند که ضا
 محض حضرت موسی علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام که قصه ان در توره مذکور است کویا تلیس بود
 که حق سبحان از تعلیم فرموده بود و برای استنسال و استظهار همین قسم تجلیات و این از اعظم مناسبات
 حضرت موسی بوده و الله اعلم شیئی بین انشا بین بنده کانت الحروف شرف حضور داشت که
 ارشاد فرمودند که نقطه تجلی ذات که برسان قوم جاری است اگر ان شهود نقطه ذات
 صرف که فوق اعتبار ثبوت و وجود است مراد داشته شود و ان خود دوام نذر دو کالبرق الی
 می باشد و اگر شهود تجلی اعظم فی ملاحظه اسما و صفات مراد داشته آید دوام این می تواند
 الا آنکه گاهی از ان ذمیل روی دیدار ارشاد فرمودند که در باطن یعنی از راه حرمت بان است
 است اما لطیفه سیر در وقت شهود و بر مقید بقیدی می سازد لیکن این تقدیر از جانب من
 لطیفه می خورد و سبب است که حقیقت در نهایت نازکی و باریکی است زیرا که همان نقطه صفر
 است که در نفس کلیه تدلی نموده و ارشاد فرمودند که ان تجلی اعظم این اجازت است را که نمونها

تجلی اعظم

ان تجلی لذمودع و در خطابی بحال عذار خود بسیار در بعضی این اجازت بعد بعضی تعلقات مبره شعاع
و شوند کسوت و لباس و بگردند پس این منجیب برودان تجلی به برزات مختلفه می شود و ارشاد
فرمودند که چون فردی از افراد و بخت حجرت و در این معنی با مقام خویش یابد همه علوم و معارف را
پس شست می اندازد و شتر و طاعت اظهار العلوم بفرموده شود که با حاجت شاد تو اکل نهایی استحق کرد
مگر آنکه جان تجلی اعظم علم را از راه این شخص اظهار فرماید پس در آن وقت سان وی بدان
عاری کرد روزی ارشاد فرمودند که در حدان تجلی اعظم که اگر انرا بروید تکرار کرده آید بعد است
چنان استیلا یافته که بسبب ان اکثر احکام و کیفیات قلبیه ضعیف گشته زیرا که ان احکام رنگ
و کیفیت با نقایصی کمزوری کیفی و سیرتلی یعنی نفسی انبیا می نماید و همین حال است در مقامات
و واقعات که غلبه ان حال انبیا را منافیست با اذلاله الذکر فی کیفیات القلبیه الضادیه
ارشاد فرمودند که در نظم ظهور حالات تجلی اعظم که بحسب جایز است افراد کمال می باشد تری
منظور افتاده است و این معنی از لوازم وجود بین نشاء است چنانچه مکتون کرده مستند است مرکز
و منطبقه و محور و نقاط را با لیت ابی واقع بهای مع الذکر پس اگر شبلی و کجانی از کمال است تجلی اعظم
بواسطه حجرت فردی کامل از قسم احوال یا علوم و قهی ظهور نمود پس اگر بعد از ان کاملی دیگر بود
آید لازم است که علم و معرفت یا بر وجه غیر ان از قسم کمالات باشد که از حقیقت این کامل تالی
جوش زده متفرع و مرتب بر حقیقه تجلیه کامل اول خواهد بود مثلاً حکمی که تجلی اعظم را باقتضای حجرت
حضرت موسی علی بنیاد علیه الصلوٰه و السلام ظهور فرمود ان بود که حضرت بجلی اعظم در کورنا سوتیه
بر فردی نمود و احکام خود را اظهار میفرمود باز چون حضرت عیسی علی بنیاد علیه الصلوٰه و السلام
وجود آمدند ان حقیقت مقدر نفس ناطقه ایشانرا منضم خود فرموده اظهار احکام خویش
نمود چون ایشان ازین عالم مرتفع شدند ناهلی غالب آمد فکان ماکان و بعد از ان چون دانست

باج کلمات قائم الانبیا علیہ الصلوٰۃ والسلام بطهور آمد ان حقیقه کمالیه الیه باوجود ظهور ان بر
نفس ناطقه کامله نقاب عبودیت بر روی خود گرفت بعد اوقات مبارک ایشان مصدر انوار برود ^{و آمد}

مرح البومین ملتعبان بنها بر رخ لایبغان و چون دوره نبوة مقتضی گشت و باب ولایت
منفتح شد هم چنین طبقه بعد طبقه حقیقت کمالیه بصورت مرتبه متفرقه بطهور آمد و این حکایت از اد
کمال است اما با وجود مجدد همان کمال اول رونق و نصارت می کردند کمال علیجده بطهور آید دیگر در
بیان اسرار اتمه کریمه بنیاد افتده چنان ارشاد فرمودند که هر یکی از انبیا سابق صلوة اله
و سلامه علی بنیا و علیهم السلام کمالی مخصوص بودند و در ان کمال ربوبی و ماصلی داشتند
پس زمان فیض تو امان وجود اکل الرسل قائم البین صیغ اله علیه و سلم رسید و نفس کمالیه که قلا
ان جمع نفوس موصوفه بکلمات خاصه بود با کمال شده و شمال خویش بصورت نفس ناطقه
مقدره آنحضرت منزل نمود پس ان جمع نفوس متضمنه رقابتی این نفس کامله در کشته
و هم کلمات الهیه اجماعیه در این نفس بود و نشد پس بالضرورت جمیع ارادی و ^{نصا}
فصدی و عمل بموجب همه آنها مامور شدند و چون هر یک از ان اشخاص کمال در ان کلمات در
سابقی زمان ناصیه پیدا کرده بود در این نفس تعقدس بود از ان ظهور نمود این معنی را بلفظ
اقتدار تغییر و موده شد و دیگر ارشاد فرمودند که در وقت اشراق روز چهارشنبه چهاردهم
رمضان المبارک در جره اعکاف غنودگی حاصل شد حضرت موسی علی بنیا و علیہ الصلوٰۃ
و السلام در طلب دیده شد بر قیل سواری اند اما عاری که بر ان سواری اند بر طور عاری ^{ملا}
نمیت مثل زمین چنبری است که نزدیک کردن او بستند و جمعی همراه ایشانند و بر همان
قیل شنیخ نشسته است گوشت را در روغن بریان می کنند چون این صورت مشاهده کردم
بخاطر من می کنند که هر قوم را رسید جدی است و شمار سخاوت بحسب رسم قوم ایشان

همین بود که طعام همراه ایشان بخت میبردند بعد از آن از فیصل فرارند و بسایه درختان نمودند و سفر در میان
 آوردند در آن اشاه وقتی که چیزی گوشت بریان کنند و تیار نمایند پیش ایشان می گذارند و قناد
 حضور ایشان بان دهان گوشت بریان برودمان میدهند من هم بخدمت ایشان رسیدم اتفاقات
 فرمودند و در صحنی که خود از آن می خوردند مرا اشاره کردند که بخورم بخورون شروع کردم بعد مجلس
 طعام مرا حظه پیدا شد که من زبان عربی میدانم نه عبرانی اگر حضرت موسی زبان عربی میدانشند
 طریقی افاده و استفادہ مضمون می توانستند والا عبرت آن فرمودند من زبان عربی کم میدانم بعد از آن گفتم
 که چیزی از تورات ایشان که در آنم بکن در ما مل شتم که تورات عبرانی است و من زبان عبرانی را نمیدانم
 باز بدل خود گفتم خوب در سه کلمه از همان زبان باید خواند تیمنا و تبرکا بعد از آن سخن تورات حاضر شد که
 عربی بود از آن سخن از قصه تولد شد حضرت اسماعیل و اسحاق برای حضرت ابراهیم علیه السلام چیزی
 خواندم بعد از آن شیخی از برابره آمد و شکایت مسلمانان که الحال بر بلاد هندوستان تسلط اند در میان نهاد
 باین تقوی فرمودند چون درین شهر رسیدم طرف مردم دیدند و بعضی بی باکیهای ایشان ذکر کردند قصه
 که در ملت مصطفوی فرق نوایت کصال مفصل اند بسیار پیدا شده اند این همه بی باکیهای از مردم است
 از آنجمله سه فرق در هندوستان بسیارند یکی فرق زیاد و مطالعه که قران را بر منی باطنه عمل می کنند چنانکه
 در قران عظیم قصه حضرت موسی علیه السلام در غرق شدن فرعون بر زبان ایشان مذکور است این فرقی
 که منی این دایره است که قوت بلکه نفس ظاهر شد و قوت بهمی را ملاک ساخت چون ایما رسیدم حضرت موسی
 علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام تسبیح کردند و فرق دوم شاعریه که می گویند بعد از حضرت صبا علیه السلام
 ضلیفه این اعم از حضرت عیاشی است بود بعد از آن بازده کسی دیگر با شتاب می کنند و درین تحریفها دارند بعد از آن
 بیدارم در اول دشم که یکوم فرق ثالثه قومی که در فروع علو دارند و مجتهد را یکی حاجی است و در نیت اند
 اما این فرق سوم را مذکور کرده بودم که بیدارم دیگر چون بیل تابی از او ما عشره اخروی بیل ثالثه و

رسید از شب با حال ربات راه از در فرود آمد که این قول
 طاعات صوفی دارد و نورانی است این همه از ضایع قوت
 اشکات این رمز نمودار شد و فرمودند که درین کلی اعظم تصور
 قیامه شرعی فقط

شان عشره
 در طاهرین
 یک ملت

دلش

داشت و مقتضای این کیفیت قبول طاعات بوده است بعد از آن وقت تفر
 بزبان اسرار بیان حاجی جاری شد که کل چون ازین دار انتقال می نمایند قصد همه
 عادت از ایشان مسلوب می شود پس همان تجیبا اعظم بدرنگی که مر می آید در
 سر بیان نموده و تصرف می نماید و پس دیگر در لیل اوسط از او بارین خاک ازین
 اعیان شرف اندوزی حضور داشت که یکایک ارشاد فرمودند که فتح ابواب
 السما و نزول ملائکه که در باب شب قدر وارد شده عبازه از ظهور قوه ثابله
 درین عالم و از تمیل عبادات و طاعات عالم در محل قبول است و این منب
 تحقیق دارد پس در الوقت این بنده الوار معنویه را محسوس یافت تا که چهره مبارک
 مشاهده میکرد که گویان الوار ثاب صاحب از البصار میشوند و عجب سکونی
 و آسایش بان می یافت و چون از نماز تراویح فارغ شدند خواجه محمد امین که امام جماعت
 بودند نقل کردند که سه دوکانه از تراویح باقی مانده بودند که مرا حال عجیب در گرفت
 چنانکه گاهی مثل آن کم روی داده بود و در آن ساعت چون بوی تولکاه کردم انرا
 از الوار مشحون یافتیم و حافظ نقل کردند که از آن ساعت قوت علمیه را در خود
 می یابیم و معرفت دو بالاکشته پس جمیع اصحاب فقیها اجبار شب شده نماز استغاث
 نمودند و خود حضرت ایشان نفس نفیس ساعتی دراز کشیده برخاستند
 و موضوعات اندرون تکلف مشغول شدند و این بنده حافظ جوهر در حجه
 نماز مشغول شد و در آن حال حافظ چه گفتند که این حجه را از الوار و فیوض مملو
 مال می یابیم و ازین منبع استغاث و استجاب می نمودند و در خاطر این بنده خطور کرد
 که اگر حضرت ایشان مراد فرمایند هم در نماز اجابت نیابم ناگاه چون علمیم بنام این

نبه اندا نمودند که فلانی بس زودتر بر در حجه رسیدیم و حضرت ایشان بد
 مبارک در را و او نموده درون خلوة خاص در مواجهه بجلوس ایشان نمودند
 و این قدر ارشاد فرمودند که یک نحو تجلی ظهوری یاد آرد چون ان حال استکشاف
 تفصیل را بر نیافت جرأت نه نمود و خاموش در مواجهه نشست و زمانی دراز
 نشرف حضور مشرف ماند تا که وقت سحر رسید چون زور شد و در خلوة خاص
 باریافت شرح ان کلمه را از جناب مقدس در یوزره کرد ارشاد فرمودند که یک
 کتاب برزه ثنائیه تجلی اعظم بروجه اتم و ارجح ظهور میداشت و شیخ محمد مراد حدیث
 که از مستفیضان جناب ولایت بود و در محراب مسجد خاص معکف بعد از آن
 بعضی علامات لیلۃ القدر در واقعه مشاهده نمود و تحقیق ان تعیین گشت و چون شب
 بست و نهم رسید و بیل حم القوان نیز همان بود مردمان کثیر از طلبا و علما و فقرا و ائمه
 جمع آمده و هجوم آوردند از دعا و جناب مقدس تبرک جستند و حضرت ایشان
 ان شب را اجازت فرمودند و اکثر ارادتمندان نیز از مجاورین استان قمیستان ایشان عظیم
 بشرف اجباران بیل مشرف شدند و آنحضرت دامت برکاتهم ارشاد فرمودند
 که درین شب انس و راحت بسیار از بسیار یافته می شود پس وقت تهجد و استغاثه
 کرامت پیمای برداشته بدعا و خیریت هر دو جهان و حصول مطالب ظاهری و باطنی
 هم را خواستند و چون شب بست و نهم رسید فرمودند که این بیل افراد تار است
 اجباران باید کرد پس خود بنفس نفیس اندرون حجه خاص مشغول شدند و جمع
 مجاورین حوالی خلوة خاص لطاعات و عبادات قیام نمودند و فریب سحر چون این
 بنده اندرون خلوة باریافت ارشاد فرمودند که امشب قوای روحانی ظهور نموده

بودند قوای مثالی و این لیل برکتی تمام داشت اما آثار طور قوای مثالی را هرگز
 بخلاف آثار قوای روحانی که دریافت آن مخصوص به بعضی می باشد و چون روز
 ارشاد فرمودند که قبل طلوع صبح غوطه روی آورد در آن بیان مشاهده افتاد که مجلس
 بس عالی که در ایجاب هم حاضرند و دیگر مردمان اجنبی نیز و گویا احوال آن مجلس بر
 عرض می نمایند پس اکثریاران خود را نادب و با خضوع یافتند و بعضی که خندان خضوع
 ندارند نیز از صورت انسانی بهره بیدارند و دیدیم که دو ما را بستند یکی از دم و دیگر
 بزنگ سبز و سفید اما هر دو ضعیف اللون پس آن حواجه ابوالخیر مان برد و ما را اشاره
 کرده می گوید که این برد و ما را فلان شخصی است و یکی را از اهل دنیا نام برد و گفت که چون
 بیرون خانه برمی آید این زنگ دآرد یعنی از دم و هر گاه اندرون خانه خود میرود سفید
 و سبز میشود و گویا از اهل آن مجلس شخصی است که گاه گاه پیش می آید چون روز
 عرض آن رسید عزیزان ما وی را میگوید که این هم شخصی است که چون در آسمان
 رکول در میان می آید سینه خود را می گوید و می گوید که بی بی این چنین کردند و انجمن کردند
 و هم از آن میان شخصی است که از آن مجلس بر فاسته بخت داشت مشغول شده چنانکه
 لوازان بگوشش میرسد پس این خاک را فرمودند که گویا تو کلمات او را گوش
 دخواست می گوئی که این چه بدکار است و چه بد وضعی است که این شخص اختیار کرده
 بعد از آن بیدار کردیم و ارشاد فرمودند امروز که شنبه یوم بیدار است وقت دوپه
 در خواب دیده شد که شخصی سوال می کند که علتی که موجب قیام قیامت است
 رسل باشد چیست فدایتعالی در آن ساعت علی عظیم در دل انداخته است
 و با وارز بند تقریر میکنم میگویم که وجود عدم متعاقب انداخته اند و این یکی از نقصا

که تفصیل آن وجود عالم است هم چنان اورا اقتضای خواهد بود که تفصیل آن عدم محض
 است پس وقتی بودنی است که عدم محض روی دهد و چنانکه چون افتاب نزدیک
 بطول رسد واجب است ظهور تابش صبح هم چنان چون عدم نزدیک رسید واجب است
 وجود قیامت یعنی عوادی ظهور کنند که قریب گردانند عالم را عدم محض و این است
 سبب قیامت و واجب است که برای مردمان داری باشد که هم با جمع طبع حلیا
 بدن نموده انجا روند یعنی عالم بزرگ بعد از آن داری باشد که قوای مثالیه در اجسام
 حلول کنند یعنی حشر و چون مردمان را در بزرگ حشر سعادتها و شقاوتها روی خواهد
 داد که نشانها افعال اختیاریه ایشان باشد واجب شد در حکمت حکیم حقیقی
 ترشح شدن این علم بر خلق ما حصه عظیمی از ایشان سوار شوند بسبب قهوه
 عاقله ایشان بر قوای سبیه و همیه و انکار قوه عاقله ایشان بان علم حق و چون برود
 قابلیت ظهور این علم ندارد واجب شد اختیار شخص که در اصل فطره رفیقه از وی نماند
 و آرد تجلی اعظم و رفیقه از وی نمانست و آرد بجای آن علم کمال در وی
 ترشح شود و قوه عاقله او ظاهر باشد بر قوه سبیه و همیه او برای ورود
 یکی آنکه نمانی ازین قوای در ترشح این علم بطور رسد دیگر آنکه صورت سعادت
 نوعیه کمال در وی ظاهر شود و باید که در طالع او غلبه بر او ان و قهر عالم و دست
 نهاده باشند برای آنکه تا علم را مقهور این علم بگرداند پس عنایت الهی این شخص را
 ذکر لطف خود ساخت و بر ایشان او علمی که مگر از عالم بزرگ حشر باشد انفا
 فرموده تا علوی و اعلائی که سعادت بران موقوف است تعلیم فرماید این است
 سبب رسل اناده قواجه محمد بن ولی الهی در قواید آورده اند که حافظ محمد ^{فصل}

امام سجد اکبر ابادی که از مجانب نبی حضرت ایشان است روزی ثنوی مولوی روم
 قدس سره می خواند قصه بلال مؤذن رضی الله عنه و مشاجرات او با زوجه اش عند
 الاقتصار که مستفیض است از بیان اغار نمود در اشای ان آثار و حد و لجا بر حضرت ایشان
 نمودار شد این بیغی نظیر کمال رتبه ممکن نبی حضرت موجب استواب حاضرین و غایبین
 کردید کتانی نموده کشف این سرانما س نمودم فرمودند بر لطیفه استینار خط بمقتضای
 تقام خویش می نماید و حالت وجد و شوق که مخصوص لطیفه قلب است در حال سماء
 داستان مذکور بر دل غالب آمد و با شماع قصه بلال رضی الله عنه خاصه شوق و رغبتی از
 قدیم داریم و هم در بعضی اجابان نسبت خاطر رجوع بلطفه قلبیه واقع می شود و آثار مقتضیه
 ان ظهور می نماید افاد در هنگامه احمد خان افغان که بر اهل بلده شاه جهان ابادی است
 اضطراب بود و همه کس بر نفس و احوال خود خائف یعنی مخلصان حضرت ایشان
 چنانچه خواج صیب کشمیری و عمران قصوری از کمال اندیش بنجاب کرامت تاس
 عرض نمودند که درین فتنه و فساد سباب خود کجا بریم حضرت ایشان تبصیح فرمودند
 که ما و همه مخلصان ما بلکه تمام اهل شهر درین شورش فتنه انشا الله تعالی محفوظ خواهیم ماند
 و خدا تعالی لطیفه پیدا خواهد کرد که اسن از جمع وجوه بطور خواهد آمد پس هم جان و آتش
 که افغان از لشکر سلطان شکست خورده از راهی که آمده بود بر رفت و شهر از صدمه
 ان محفوظ ماند افاده در ایامی که محمد شاه بر سر سلطنت قائم بود جمیع ارکان دولت
 لکار بی خود مشغول اما صورت فتنه نموداری بی داشت حضرت ایشان بعد الحمد
 کشمیری گفتند که صورت این دولت بریم خواهد خورد درین بیات مجموع تعبیر کلی
 خواهد شد و در جمعیت شمام ظلی راه خواهد یافت اما از فضل خدا تعالی امید است

کہ امرویی محفوظ ماند ما ہم داعی بالبحر در حق شماستیم پس غنیمت ازین ماجرا و زیر زین
 عالم انتقال نمود و بی امر در ملک افغان کشته شدند و بعد از ان پادشاه قضا کرد
 و نجیب هم وفات یافت تا کہ پیکس از ارکان قدیم با ہم ماند و خدماتی کہ بعد المجددین
 تعلق میداشتند در اول جلوس احمد شاه هم بدیکران مقوض گشتند و شیرازی هم
 کہ وی میداشت از ہم با شیدا ما بین تو جهات عالیہ خباب کرامت ماب با وجود
 عزل موزر ماند افادہ روزی خواہ محمد صالح سمرقندی دہ بیدی کہ با میر علمه فرخ سیرکی
 قرابتی دارد بخباب حضرت ایشان آندہ اداب نیاز مندی بجا آورده مروضدا
 کہ فرزندی دارم کہ دیر اندر حضرت کرده آم و علام این خباب ساخته ام و قصه اش
 انست کہ روزی شرف ملازمت حضرت حاصل کرده بودم دوران ایام مرا سیرکی
 متولد شدہ بود و قریب بست پنج روزہ چون از خدمت حضرت یافتہ بمانہ خود رفتم
 دیدم کہ ہمہ مردمان خانہ در کربہ دراری اند چون از احوال استفسار کردم گفت کہ طفل
 شیر را کدشته است نمی نوشد و حالتی بی صبح دارد چون لحاف از روی وی برداشتم
 دیدم کہ چشم با پی وی بر کشته است و نظر بر شفقت دوخته و صورت مرغ بر روی
 نمودار است در ان ساعت حال و بر این باب حضرت عرض داشتم حضرت
 قدری آب دم کرده عنایت فرمودند چون انرا در حلق وی چکانیدم بین کہ قطره
 بگلوش فورفت گویا تها لبش جان درآمد و شیرباری یافت و شیر نوشید
 پس از انوقت ویرانند حضرت کرده آم اکنون چارده سالہ شده ان شاء تعالی
 بخدمت رسیده شرف ملازمت حاصل خواهد نمود افادہ سہ شصت و یک
 لولائف و النامیہ کہ حضرت ایشان در ماه رمضان قصد اعکاف اربعین فرمودند

میرافادہ در وقت درق
 آندہ است

نده کاتجروت شیر از جاوید غایات جناب کرامت ماب که ظاهر از راه کتابت
 و باطن از روی توجهات شامل حال وی بودند بدتره فضل الهی در و ایل نصف اخیر شهر
 شعبان از وطن رسیده بشرف زمین بوسه ماسیه نشینان انجن ولایت مکن
 شرف گردید و در سلک متکلمان حوالی محکم منع الشرف که مصداق هم قوم
 لایستی طلبیم بودند سعادت انشاک یافت و کرامتی که درین ایام سعادت
 ایام نصیب خاک ارشد این بود که هر وقت از بیل و بهار که بی خواست بخلو و خاص
 باری یافت و با قاضی و ارشاد و معارف خاصه و سایر غامضه مختصر از انجناب
 شرف بخشند و انهار اندر که لیل الاوقات المبارکات بقصد کتابت در آورده
 سرمایه سعادت خود انکاشت جمع تمام ذوی الاقوام که شرف مجاوره در یافته بودند
 هر یک بحسب استعداد خود از فیض طاهر و باطن بهره اندوز گشتند خواهی بود این نقل
 کردند که وقت جلوس اعکاف ارشاد فرمودند که درین ایام در توبه شغل باطنی زیاد
 تر تصدق باید نمود که انشا الله تعالی در اندک سبب کثرت بسیار خواهد شد پس لیس لیس
 لامر وقتی توبه شده نشستم بجز توبه حالتی روی آورد که ما از ازار بود و تا مقدار کس
 و کسری نبوی غلبه داشت که طاقت چشم و اگر دن گذار گشت و بعضی اسرار که در آن
 ایام بر خواجیه موصوف واضح شد در قسم ثالث در بیان احوال شان مثبت گشتند
 و حقانی آگاه شاه نور آمد در آن ایام در واقعه حضرت شیخ محمد قدس الله سرهم ^{بای}
 دیدند که میفرمایند که با با عارف است که هر که ذره از وجود او عارف باشد
 و میتیا از محبت الهی و در هر قول و فعل وی تاثیر بود روزی از آن ایام برکت
 ایام وقتی صبحی بنده کاتجروت در خلوة خاص با ریافت در انحال جناب حضرت

در
 المبارکات

شرح حجر بهت

ایشان را دید که استغراقی عظیم دارند ساعتی در مواجهه شریف مشیت و بمقدار
 حوصله استند و خود از فیض خاص مینا گردیده بمقام خویش باز آمد چون بن العشاء
 شرف حضور حاصل شد ارشاد فرمودند که چون داخل خلوة شدم خواستم که توجه
 شوم به قلب ریافتم و نه روح را که بان توجهی نیامم مگر کیفیت اجالی جبریت حاضر بود
 همان توجه شستم اصمحابی قوی جبریت را در تجلی اعظم روی نمود و ارشاد فرمودند
 که در نفس کلیه که تجلی اعظم ظهور فرموده نمونه آن تجلی در بر نفس خسته که تنزلات
 آن نفس کلیه اندمود و ع شده و همان است جبریت و خواجه در ظهور نفس خسته
 تحلیلات طبعه واقع شدند که از معدنیه به نباتیه و از نباتیه به حیوانیه و از ان بال
 رسیده هم چنین تحلیلات کسبیه و ریاضیه واقع میشوند تا که جبریت با تجلی اعظم
 پیوند و دوران مضمحل شود و آن تجلی اعظم را ندای خود سازد یعنی این نمونه نقین
 خود را که درین نفس خسته وی را عارض شده بود از خود افشانده مطلق شغاف
 آن تجلی کرد اما مع نهد و بر این نفس که مثل رقیق و بی کشته بود در لطف نفس الامری
 باقی می ماند و همین علاقه راه مناسب تجلی اعظم با افراد امکانی است و از همین
 راه نزول سراج و نور مبین و علوم الهیه میشود بر انبیا و اکمل اولیا و همین رابطه است
 که بقرب الهی تعبیر کرده می شود و مثال این معنی است که نسیم چون موجود نشد
 در وی لطیفه و بنیه هست که ماده شعله می شود که صورت در آن مودوع است و همان است
 مثال جبریت که نمونه نور الوار است و شعله مثال نفس ناطقه و قیله و چراغ و لطیفه
 و بنیه ممبرله استعداد ارضیه و جدیه نسیم است که مستوجب افاضه نفس ناطقه
 شده پس تا که شب است و اهاب در پرده احتفا است خیار سراج معینی

کردیر است

که بر است براب و تاب خود است و ایازی تمام سیار و چون زورش دالوا
 بر آید و ظهور نمود صور آن سراج در آن تملایش کشت و از اشته وی کردید ضایحه او را
 بچگونه ایازی نماید اما با وجود این صور تملایش را بان شرح که منش یقین وی
 بود راجعی فی نفس الامر بانی است و ارشاد فرمودند که این چنین کامل را اگر نفس
 ناطقه و جمع قوای بسبب اضمحلال حرمت تملایش میکردند اما این نیست که قابل
 نعیم ضایحه نموده بلکه افاضه ان نعیم بر آنها بر وجه اتم و اکمل خواهد بود زیرا که الحال احاطه دو
 دیگر یافته اند که قبل از تملایش نبود و دیگر ارشاد فرمودند که حضرت سبح اعظم را با حجاب
 بهینه کل حسب اقتضای ظهورات مصلحت کایه نسبت مختلفه می باشند مانند
 نسبت دبی شمس با کواکب که کایه بر مثال متعادل است و وقتی محاق و زمانی
 ثلث دیات پس وسایع نظر مودت و مقتضای هر یک از این نسبت
 وجهات و نظرات علیحده است پس در بعضی اجزاء بهینه حسب ان نسبت
 که با وی است ظهور صورت تنوع لاهوت در ناسوت است و در بعضی عبادت
 محضه و بالعین مودت و الفت و بالعین ازین اجزای عظم را نسبتی است
 بی کیفیت و در این نسبت مذکور و سوار این جهات و نظرات مشهوره کویا
 نوا و از غیب حرف زوی جتی محض می رود و به تعینی و به سیرکی فالحص می شود
 و نور او چنان است که کویا چیزی نبود ناگهان احکام او ظهور می یابد و دانسته
 نمی شود که از کدام جهت آمدند و مقتضای ان معنی حرف تعبط است و اورا
 سر بر چیز و نکته نمی و سر کلام و همین است اصل حکمت و همین جهت است شخص
 بنصیح خاص متعین نمیشود و دیگر ارشاد که چون در حقیقه کامله آنحضرت صلی الله علیه و سلم

خوضی واقع می شود عجب عمومی ادراک کرده می آید که از کمال عموم وسعت جمیع
 حقایق را احاطه نموده گویا عنوان تمام حیطه القدس نشند و انافاتی که فی اینها
 اشاره بهین است بعد از آن در تدریق حقیقه چیرلیه معرفتی بیان فرمودند که نام
 از ادراک ان قاصرند و بنده کاتب الحروف از آنچه که از پرده فیض خاص
 بروی روشن شده بود عرض نمود که چنانچه هر فرد از افراد موجودات از راه آسما
 و صفات بر جمیع مراتب تزلزلات مرور نموده درین نشانه مشخص و متعین
 گردید پس این راه و سالب است موصول سالک را تا نباتات دیگر آنکه
 انابگری که درانی انا الاله اشاره بدان است و ان چیرلی که فوق از ثبوت
 و وجود است و این انانیات جزیه ظهور و انانیت همان نقطه فوق الوجود است
 همان حیثیت صرافه و همین است وجه خاص که توجیه بدان موصول نباتات صرف است
 بمعنی امیرش آسما و صفات چنانچه سلوک براد اول مقرر وصول با سماء و صفات
 پس توجه بوجه خاص که مصطلح قوم است همین است یا چیرلی دیگر است از
 فرمودند که این معرفت صحیح است اما آنچه مصطلح قوم است عبارت از مافطت
 صورتی است مقدس که بر لطیفه سرنازل می شود و این معرفت که ذکر نمودی غایب
 است و از شعبان معرفتی است که سابقا ذکر شد و هر کس بدان می نرسد
 و نیاز طریقت بر صحن سارف غامضه نمی باشد بعد از آن در تحقیق توجه بوجه خاص
 که مصطلح اکابر تشبیه است قدس الاله اسرار هم ارشاد فرمودند که چون نفس
 ناطقه از شهود حقیقه مجردی کیفیت می یابد صورتی مقدس و بی رنگ از انجا
 درو هم این شخص فایز میگردد و چنانچه این صورت حکایت ان مجردی کیفیت می باشد

صحیح

پس فطنت

فراکار نقشبنده

پس محافظت این صورت و عمیه توجیه است بوجه خاص و همین صورت است صورت
 توجیه و تاثیر و نسبت که کیفیت است از کیفیات متعدد و الا نه مجرد
 و بی کیفیت حرف این معنی را بر نمی تابد بلکه آنچه وی بالخاصه می بخشد منفی است
 بسط و از کلام یعنی شایع معلوم می شود که این توجیه نفس ناطقه لبوی ذات بزرگ
 و بی کیفیت حرف است و این صورت از فعل و هم مانده شده لهذا از محافظت
 آن دور پی ان افتادن منع می فرمایند و مردمان است که این توجیه ذات محبت نیست
 بلکه لبوی تحیا اعظم است که عبارت از ظهور ذات است در نفس کلیه و آن
 صورت از فعل و هم نیست بلکه فایض است از آنجا درویم زیرا که آن تحیا را بزرگ است
 است کی در اجزای تهی افلاک و صورتی که بدگر باو هم می افتد شبیه نور قرمز است
 و وی مد که رابا عالی سما می کشد و دیگر در اجزای تهی ملائیه است و صورت آن
 در مدارک شبیه صورت هوایی است بایل نبوی از حره و وی و هم را بوسط سما
 و ارض می برد و دیگر در شمال است و صورت آن درویم شبیه بدخشندگی است
 و مردان نیست که این کیفیات و صفات این برزات را ثابت است که آنها مقدس
 بلکه مراد است که صور آنها چون در بدر که تمثیل شوند فیض این معنی باقی باشد از آنها
 که با همین اطوار موضوع اند برای تمیل وی درین موطن پس فعل و هم را درین امر
 نیست روزی وقت ضعیفی این بنده بشرف حضور می شرف بود که عزیزی بحضور
 معارف کنج آورده عرض کرد که ما بوجدان خود می یابیم که بعد موت و بعد وقایع که در
 دران عالم پیش خواهد آمد فاریکی خارجی در صقیقه الحقیقی خواهد شد و باطل
 تمام روی خواهد آورد در وقت باره از شمس و میدان انجاب برین دره

که سر قول و پیرور یانت نموده مودض داشت که چون شیخ عالم اجمالی غیر نبی اکمل
 حقیقه تهورا در حقیقه الحقایق که نفس الامری است درمی یابد و بمقتضای عوایق
 قیامت حصول آن بالفعل در نمی یابد آن معنی را در دهن چنان تمثیل میشود که بعد
 این صورت ظهور خواهد یافت جناب حضرت این مثنی را بسیار تقویت نمود
 خود تفصیل ارشاد فرمودند که قول بعضی از صوفیان زمان را شنیدم که وی می گفت
 که بعد مرگ هم چنان خواهد بود که از دریا در کوزه آب آورده بودند چون کوزه شکست
 باران آب بدر با پیوست و در حقیقت تحقیق آن قول نیز همین است که چون نبی
 و بر وی بان اضمحلال می دارد و انرا بالقوه می یابد نه بالفعل و مانع از فعلیه همین حد
 می داند لاجرم کمان بی کند که بعد از این بدن این صورت ظاهر خواهد شد و حال
 آنکه تا بحقیق الحقایق قیامت دیگر هم هستند اگر اتم و اوسع اند که مانع دعایی اند هر آن
 وقت دیگر ارشاد فرمودند که آنکه بعضی می گویند که نفس ناطقه با وجود حدوث بعد خود
 ابدی خواهد شد نفس ناطقه را محاطه نفیبه اند کمان گردانند که ان جوهری است مستقل
 که تجرد او دانسته اند که نفس ناطقه نیست مگر بطور نفس کلیه و بیانی خاص از بیانات
 وی که باعتبار عقلی و تنزل بسبب کلی خاص این نام یافته پس اگر باعتبار حقیقه وی که
 کلیه است این حوت می گویند راست است لیکن وی از حدوث برتر است پس
 نموان گفت که حادث بود بعد از آن ابدی نشد و اگر این تصور را اراده می کنند
 این خود کذب محض است زیرا که طبیعت بطور چنانچه حدوث را قاضی می کند
 زوال اتم مقصود است بعد از آن معارفی بیان فرمودند که از حد ادراک اکثرنا
 بیرون اند زوری بحضور معارف کبوتر ذکر بعضی از اولیا سلف آمد که عده مقامات

بیشتر

پیش نشان حصول علم کدنی بود ارشاد فرمودند که از علم کدنی چندین مراتب دارد
 عمده آنها آنست که اطلاع بر ربله حادث باقیم حاصل شود یعنی معرفت کیفیت
 ظهور ابداع و خلق و تدبیر و تدلی است که کمالات اربعه الهیه اند و علم احکام این
 کمالات دیگر اطلاع بر کلام نفی است و آن عبارت از آنست که چون احکام
 نوع انسانیه بحسب قوای طبیعیه و عقلیه در خطره القدس تحقق گرفت حضرت
 تجی اعظم از انجمل احکامی که بجا اعتدال باشند یعنی مدارس ملائیکه از ادم
 و نوحی در دشبهاست که در آن تهذیب قوای علییه و علمیه شان میشود تا بحسب
 ان مناسبت با حضرت بمقدار اقتضای صورتی نوعیه پیدا کنند در ان مطن
 علی الوجه الکلی بقین فرمودند چنانچه بحسب قوای علمیه تسبیح کعبه نوع انسانی
 کمالاتی که در ک عقول باشند مع التشریح بانه بیس گذشته و مناسب همین است
 تهذیب قوای علمیه معین فرمود و این معنی نجومی از انجا در خطره القدس مثل گرفت
 و همان است کلام نفی دیگر اطلاع بر احکام شریع خاصه و ادراک سرانها است
 از مطن تشریح و اینها من لهما علما شعبه است از قسم اول و این صبر دره جاری
 الهیه است بحسب تدبیر خیر روزی ارشاد فرمودند که حضرت نوع علییه بنیاد
 و علییه الصلوة والسلام قریب موت خود بردمان فرمودند که ما شمارا بدو چیز
 امری کنیم و از دو چیز نبی کمی از شرک و دیگر از حسد با ظالم و امر میکنیم لکلمه لا اله الا
 الله و صده لا شرک که فنده کلمه لا حجاب بیننا و من الله یعنی این کلمه لظون
 کثیره می دارد مثل نفی معبودیه از غیر الله و هم چنین نفی معبودیه و مجبوتیه بلکه غایب
 تا که موجودیه نیز بس این کلمه مرفوع این محبت می شود و دیگری کم بسیمان الله

التشریح

و بجزه فائز کلمه ترفون بها یعنی اثبات حماید و کالائی که فیما بین خود بان تدرج می کنند
ویرا سببانه اما بوضی که مباین شود از جنس مخلوقات و تشریح باشد از مثلثه اثبات
و همین معرفت است که مقتضای نسبت مخلوق است با خالق پس این کلمه بحسب
دلالت خود بر این معنی و تشبیه و تمثال احوال است که مستوجب تربیت که تزیقی
نوعی است از ان کشته و همین سر رزق حیوان دون رزق انسان است زیرا که رزق
چاره بایه علف است و رزق ادبی که در تشبیه بجهت ترقی و یاد عقل و ادراک
و اثبات حماید و تشریح از حیوان اعلی و افضل است از وی خوب و شمارش که افضل از
علف است باز افضل انسان در ان بیغ پس ان کلمه سبب تزیقی ایشان کشته
و الله اعلم بوری ارشاد فرمودند که شیخ ابو علی سینا در بیان نفس ناطقه فنیده
گفته و سرول وی از محل ارفع یعنی از مقام تجرد و در حقیقت ناسوت و پدای نبی
ان درین مجلس ذکر کرده و در حکمت این معنی حیرت نموده و این از قصور معرفت و یاد
زیرا که در ظهور نشات مصلح کلیه منظور اند نه مصالح جزئی که به نسبت هر فرد و فرد باشد
پس حکمت درین منزل و تعلق حصول نشات کلیه انسانی است که منزل سادس است
و عبارة از ظهور جبریه است که نمونه تجلی اعظم است در نفس انسانی و انشاء
ان و حقوق وی بکار عیال و العکاس نظام عالم در ان نفس تا در این معنی جاری
همیشه ان نظم از وی ظهور یابد و این معانی بدون ان تعلق نمیکراند و از مقتضای
ظهور صورت نوعیه کلیه همین است که بعضی از ادو این کمال فایز شوند و همانند مقصود بالذات
از ان ظهور و دیگر ادو ناقص هم از ضروریات ظهور اند تا ان انتظام در انها متحقق میگردد
پس این حیرت محض از عدم معرفت اسرار تشریحات ناشی گشته و دیگر ارشاد

فرمودند که ابو عیسیٰ بر عبادتی که بر عبت حنت کشد بسیار نکار نموده و گفته که این از
 قسم تجارت است نه معدود و رکالات و این نیز از عدم اوراک حقیقت
 حنت است و عدم دریافت سر و عتوه اینها علیهم الصلوٰۃ والسلام لبوی ز
 بمحت و جهت از نماز زبیر که حنت و حقیقت یسجیات و تمیلات و کمالا
 و تهذیبات نفسیه مومن است چنانچه چشمه بار بشت نسیم و کافور و زنجبیل که برای
 مقربان و ابرار و رزقان مجید از آن فرآمده تمیلات کمالا نفسیه ایشانند بحسب
 اختلاف نفوس و تهذیب آنها و همین معنی اشاره در حدیث که الجمعه قنجان غرا^{سها}
 سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والحمد لله پس این ترغیبات انبیا علیهم السلام
 لبوی حنت و حقیقت ترغیب لبوی کمالا نفسیه است و عبت دران
 فی نفس الامر عبت و در ظهوران کمالا است عیا الوجه الامم والا کل و یکرا شاد
 فرمودند که ابو عیسیٰ و اتباع وی گمان کردند که در بیان مبادی و معاد آنچه احضار شرع و ا
 شدند محض مجاز و کنایات اند از معانی از بس که مخاطبین عرب امی بودند و فهم
 انمعانی و قیمة برایشان تعذیری داشت بنابراین شارع ان معانی را بطریق تمثیل
 و تصویرایشان بیان کرد و این گمان و بی خطاست بلکه تحقیق است که معانی و قیمة
 که در صورتشایه تمثیل شدند در کلام نفسیه ان معانی بهمان صورتشکال بیان فر
 مگذا و در مبادی که بیان موافق و آرو شده تحقیق است که در خطیة القدس نوع
 انسانی بجمع استعدادات و قوی و احکام خود تحقق پذیرفته و حسب انها فیوض رب
 الارباب را قبول نموده کمال و استعداد خویش بحقوق ربوبیت او را آورده و آنچه
 در مثال بصورت موافق مشیح گشته در کلام نفسیه که افاضه تربیت کمالیه نوع انسان

بحسب اقتضا استعدادات وی یقین دران موطن است بیان همان نشأت
 واقع شده و مثلاً در معاد که بیان حوض کوثر واقع شده در حقیقت لطفی و فیض
 عدید است از حضرت ربوبیت که در ضمن لغت انبیا علیہ السلام بر روی کارند
 همان فیض و مثال بصورت حوض کوثر متمثل گردیده پس باعتبار همان نسج و تمثیل در کلام
 نفیسی بیان آن واقع شده اینجا شارع علیه الصلوٰۃ والسلام صحیحه تعریف بمجاز و کنایه
 از حروف خود کرده همان حکایت نفس الامری است که خلق آورده روزی از شاد
 فرمودند که مثلہ تجدوا مثال که پیش صوفیه محقق گشته اند و تقریر است در دو دو
 معقول است یعنی اگر افاضه وجود بر پیشه که باشد از مفیض مجرد از زبان و معنای آن
 است که باعتبار آن ایجاد و ابقار در یک مرتبه است یعنی در انجا استعداد زمانی
 که آن ایجاد و ابقار از هم ممتاز باشند و این موجود مفاضل زمانی است که در روی لغات
 انات مخلوط می شود پس آن افاضه ایجاد می را که در واقع نیست با این شیء زمانی
 که بران نقیض دارد و اختلاط متحقق است پس ازین اصطلاح مجرد با زمانی مجرد و امثال
 صورت می بندد یعنی همان ایجاد در طرف زمان با انات متعاقبه صورت گرفته تجد
 امثال را داده دیگر آنکه در مقولاتی که حرکت دران واقع می شود تجد امثال باعتبار
 حرکت مجرد در انها اثبات نموده اند اما در جوهر ثابت نمی کنند زیرا که در ذات
 جوهر حرکت نیست بجهت آنکه حرکت را متحرکی و متحرک جسمی باید و این جوهر نفسی و غیر
 چیزی نیست لکن تحقیق الثبت که در مقوله جوهر نیز حرکت ثابت است و متحرک
 دران وجود است زیرا که کاپی بصورت انسانی که جوهر است متلبس می شود
 و وقتی بصورت فرشی و عیناً بقیاس همین است حرکت پس چون در

مثله تجدوا مثال

شیخ ابر که بنیة مجموعہ عالم است و شامل زمان و نقیصات وی است خوش
 نمایی و پیرا بنیة سویی افتاب که عمومی و آرد و دریایی بسبب آنکه حضرت وجود با همه
 و کمالات مقتضی آثار با یکدیگر که فوق زمان است بان صورت جلوه نموده پس قطع
 و بسبب در وی تحقق کشته نهادن صورت کلیه جامعین چیست بی تجد و امتثال پیدا کرده
 و چون ان وجود متلب بهمان حکم و بر ذره از موجودات متجلی است با ضرورت ان
 تحد و تخفی تحقق آرد و تری الجمال تجسها جانده وی ترم را بسحاب شب اول از او
 این خاک را وقت تجد جلوه خاص باز داشت بعد ساعتی از مراقبه ارشاد فرمود
 که در این شب معانی مناسبه عبادت و ذرائعیت یافته می شوند نه مناسب تجلی
 شب ثانی از ان یابی قریب سحر این خاک را که شرف مواجه داشت از حال و کفایت
 پس انتشار نمودارش و فرمودند که الوار عبادت فقط ادراک نموده می آید و شب
 گذشته که سبب و دویم بود میل سویی تجرد زیاده تر محسوس گشت اما عجب است که در
 او بار از برکات و تریح پیچ یافته نمی شود و در عالم مثال برای اضافه ناسخ خبری مثل
 برقی می درخشند معلوم نیست که بر کدام کس افتد و چه صورت گیرد شبی ارشاد
 فرمودند که فرد بشری از جهت وسایط تشریفات و در نهایت بعد است از مرتبه
 دانت مجرور و لیکن از راه جبریت که ظلم دانت الهی است در حقیقت ان
 در غایت قرب است و در رنگ قلوب انیکه در خاک مجاوی افتاب افتاده باشد
 که هر چند افتاب در محل ارفع است و در نهایت بلندی است اما در این قطع
 مراتبی خاک افتاده بهمان شعشان خود درخشان و تابان گشته و ارشاد فرمودند که
 مناخرات اولیا قدمت اسرارهم ان می باشد که چون از راه بهمان لطم الهی

الہی بیکسی نازل می شود و با نفس ناطقہ می آید و از ان جهت ان کلمات مجرب
 از ایشان جویشی می نرسد و از همان مفارقات نفوس ضعیفہ مقہور و معلوم
 می شوند و اعتقاد کمالات ایشان پیدا می کنند اگر این نمی بود هیچکس این بزرگی را
 نمی شناسد مگر جناب خیمہ علیا صاحبہا الصلوٰۃ و التسلیمات کہ در روی عبدی
 محیی است مع بند از انصیاد ان عالم متعالی است و این یکی از خصائص ابدات علیا
 علیہ الصلوٰۃ والسلام بشی از ان یابی مبرکہ وقت تہجد این بندہ در صلوٰۃ خاص
 بازیافت ارشاد فرمودند کہ عالم تجلی اعظم و اصمحلال جبرہت در ان تجوی عجیب
 طہوری باید کہ بعد از ان علم بہین کلمہ توان کرد کہ تحقق و تقرر است فقط و اصمحلال
 جبرہت الکی نمی توان گفت کہ این جبرہت یا خیر دیگر است با جزا او است
 بالجد از اعتبارات انانیتہ و ردیہ جزئیہ برآمده حکم عموم و کلیہ گرفته توان گفت کہ مستور
 تمام جہات عالم تقرر است بحیث لایستد مذہب شیئی دیگر نیز این خاکسار
 وقت تہجد شرف حضور مشرف بود ارشاد فرمودند کہ بعد اشغال ازین دار جان
 لطیفہ کہ بحسب قطرہ بر شنیچ بندہ میدارد بر روی کار می آید و احکام ہمان لطیفہ
 بروہ استقلال طہوری کنند و دیگر احوال کہ بتعالی لطائف دیگر بودند مستور
 میکردند و در ان موطن از راه ہمان لطیفہ کیفیت اصمحلال در حقیقتہ الحقایق صورتہ
 می کرد و در این نشاک کہ جبرہت وی با تجلی اعظم اتصال پیدا کردہ نایب
 این جبرہت در مدارک نورانی مقدسہ بی باشد دیگر ارشاد فرمودند کہ آنچه
 در بعضی احادیث وارد شدہ کہ مطربہ بود کہ زہرہ شدہ و عشاری بود کہ سہل
 کشتہ معیش جان واضح می شود کہ روح شان را بحسب اقتضای مناسبتی کہ بوجہ

محض

من لہ

من الوجوه وراوندوران کواکب محوسس ساخته پس این سبب از کمال انسانی
 که سیرتا بخیره القدس و لوقی بوی است از راه نقطه نور القدس که در حقیقه انسانی
 ودعیت نهادند و احکام همان نقطه را بجای البد تغییر کرده شد محروم مانده زیرا که ان
 کواکب را بخیره القدس راه نیست اگر هست نیز زه ویدراست از برزات تجلیا
 اعظم و انکه ارواح شهید در جوف طيور سبیری باشد الصور اعمال منجیه ایشان است
 که از ان راه تنجی و تله دی حاصل می نماید روزی ارشاد فرمودند که امروز وقت
 صبحی الشراعی تمام روی آورد مراقبه صبحی همان الشراح اتفاق افتاد چون از طبقه بر فاشته
 در طوة در آیدم در ان جا بعد ساعتی غنودی واقع شد در ان میان عالم را لغی صبه
 حضرت ایشان که قضا کرده بودند در تمام دیدم که کویا در جای است بسیار خوب
 و بایع دارد نجابت فاخر خانی در ایام عربی می باشد و کویا در ان مکان مخدومی
 شیخ صالح العین و زوج قدیم شان نیز هستند و پیش ایشان کودی است بسیار
 خوب صورت و در انوقت چنان معلوم شده که این طفل ورنده بی بی صالحی است که
 می سجانه در ان عالم بوی عطا فرموده عوض آنکه درین جهان نبود چون از حال ان مغفور
 نشان استفا رنوده شد گفت در ان ایام که مرا که خدا کرده بودند در انجا بسیار سردی
 بود شب و روز از جهت برداید امیکشیدم و از ان هنگام که در انجا رسیدیم ان ایام
 طوف شد و بسیار آرام است همین دو سه کلمه گفت و پس دو سه کس دیگر را
 نیز در انجا دیده شد یکی از کنیزکان را که رنگ پریش خوب کشته و لباس سفید
 دارد و کویا والده حقیقی مخدومی نیز در ان مکان هستند اما رویت شان اتفاق
 نافتاد و از ان وجود طفل معلوم گشت که چون خود پیش روی در دل ان مغفور بود با

دران عالم عطا فرمودند مقتضای حدیثی که چون بیغی از اهل جنت را خورشید زراعت
 پیدا خواهد شد همان ساعت تمبای خویش فایز خواهد گردید و سرور ظهور تمبای فرزند
 است که از مقتضیات صورت نوعیه انسانیه ظهور خواهد است و چون درین جهان
 کاهی عیبان ماده عانی می افتد ان اقتضا صورت نمیدوان موطن مقام عصیان
 ماده نسبت پس آنچه مقتضی وی است علی الوجه الاکل ظهور می یابد و همین معنی اشاره
 است آنچه در حدیث وارد شده که همه اهل جنت بر صورت رطل واحد خواهند بود
 یعنی اصلانی که بسبب عیبان ماده بود از میان خواهد برخواست و آنکه در باب سیدی
 ابراهیم رفیع الرحمن که در اوان رضاعت تفکر کردند وارد شده که برای شان دو صورت
 در جنت باشند تا مدت رضاعت را کمال رسانند نیز ایما است همان سکره
 وصول ان صورت نوعیه است کمال خود علی سبیل التذریج و الله اعلم بالصواب شی
 ارشاد فرمودند که معتزله منکر روتیه اند در افرة و وجدان و ذوق بر طبق احادیث
 نبویه بر صحبت رویه شایده اند زیرا که یکی از علوس حضرت تجی اعظم ان است
 که بار از صورت نوعیه انسانیه و حسب استعداد ان ظهور یافته و ان بمنزله حجر بهت ان
 صورت کلیه است و چون در افرة محل کمال ظهور احکام صورت نوعیه است و در ایجا
 ماده نیز مطاوع بیات نفسانیه بهره تمام تر خواهد بود چنانچه در بیغی احادیث وارد
 که در ذوق جنت بهر صورتی که یک باستان توجه خواهد نمود همان صورت خواهد بود
 و نفسی ناظر را بحرمت نظری است خاص و درین دار بسبب تمناع ماده انرا در
 هر دو ظهور نیست و در ان نشا و این تمناع نیست پس انکشاف نام اندات
 مقدس که رویه است به نسبت جمع افراد نوع انشان از راه همان برزه که بمنزله

جہت صورتہ کلیہ است وقوع خواهد یافت بہت النحاب حکم زہد جمع آورد
 وعدم تنوع مادہ از تلون بہتہ نفسیہ والداعلم وورشہ نسبت و منہم کہ دلیل حتم قرآن بود
 اکثر مخلصان با اختصاص حاضر شدہ و الی علوت خاص اجاد دلیل نمودند وقت تہجد
 جناب حضرت ایشان از خلوتہ بیرون تشریف آورده بدعا فریت دارین صحیح
 فدویان را بنواختند حافظ محمد افضل کشمیری کہ از مزیدان خاص اندوران ساعت
 ابیات قصیدہ اطیب النعم وغیرہ بصوتی بس خرم خواندہ وقت حاضرین را بہت
 خوش ساختند و بدین وسیلہ بدعا خاص سراواری یافتند و شب اخیر از رضا
 بین افشاہین کہ این خاک را شرف حضور شرف بود ارشاد فرمودند کہ در آنچه در
 حدیث اسلام آوردن وحشیہ کہ قابل امیر خرد بود و واروشدہ کہ اگر توانی خود را
 از حضور دور داری و از نظر ما غایب باشی نکتہ خوبی ہمیدہ شدہ یعنی کہ این معنی
 بہت ادراک عدم تناسب فطری وی بود بدات مقدس خویش نہ محض کرایہ
 طبعی باشی از قتل حضرت خرد ریح العنہ زیرا کہ اگر فالص من سبب بودی التہ از حاش
 ای معنی وارمیشہ چنانچہ در عیش و توی و یس لک من الامر شیخ و امثال ان واقع
 کہ الاسلام بحب ما قبلہ و نسبت کرہ طبعی با جناب بسیار بعید است و مصداق ان نکتہ
 است کہ در زمان حضرت خرد ریح العنہ ارتکاب شرب حمر از وی مقرر واقع شد
 و چند بار ویرا حد زدند و چون باز نیامد جلا نمودند و وقت تہجد کہ در حجرہ خاص با زیارت
 یہی محارفت و سراز کون و تشریح ارشاد فرمودند کہ ہر دو این امر و لاد رغیب العیب
 معین می شوند لہذا ان طوزید پرند و عیب سبیل التدریح این ہمہ کمالاتی کہ بالقوہ بودند
 بالفعل میکردند بزرگ غمچہ کہ اولاً ہمہ آنچه در کل ظاہر شدہ نسبت در صورتہ غمچی مندرج

و منبج باشد پس ازان درجه بدرجه در کل ظاهر و باهر میشود که تا مل قنص مضیه
 طاوس شود و در شبستان عدم نیز چراغانی است و ارشاد فرمودند که آنچه از اخبار
 شفاعت و رقیامت وارد شده همه تعبیر از ظهور فیض است از میان حجره است
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از هر که شفاعت ظهور خواهد یافت در حقیقت ابراهیم
 است که آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام عنوان جمیع ملائک اند و هر که از معرفت
 حجره است خبر نیست از شفاعت نمودن هم نصیب نیست و هر که وی قائم باین منصب
 است البته وی ازان سر با خبر است و در آنرا آن مجلس مرزا محمد را دیده است که یکی از
 متفان مقام برکات ایام بود بحضور آمده عرض کرد که شب است و منم از راه غفلت
 از دعای خاص محروم ماندم امیدوارم که یک فاتحه در حق این بنده خوانده آید پس
 حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد ازان ارشاد فرمودند که سعادت ادوی در دست
 است یکی آنکه ظاهری موافق شرع باشد و باطن با خدا و این را تفصیل بسیار است
 بر یک ازان بقدر استعداد خود را بگیرد و هر مقدار که کی را میرسد غنیمت است
 بالحمد ان عجب وقتی خوش بود که خوبی ان بیرون از شرح و افزون از بیان است
 الحمد لله رب العالمین و ما لنا لتهدی بولان هدانا الله فاد فاد حیون نقل فرمودند که
 شاه غلام حسین که عزیز است صوفی صادق القول پیش ما ذکر کرد که ما در روایدیم
 که کوپاشی بزرگ که سربازی اولوز است می گوید که در این زمان در اتمه محمدیه مثل
 شاه ولی الله چکس نیست افاده در سنه ثانی و ستمین از قرن ثانی عشر حضرت
 ایشان چون کسب قصد عاوه باربعین رمضان فرمودند این خاک را بنا بر حکم
 از راه و میدان غیب دان بران مطلع بودند و ان ارتحال حضرت قبله کاهی بود کواز

شفاعت

متفان

بگیر متعال که او آخر رمضان کلمه شند و دو روز هم سوال بر فقی اعیان میوستند
 و ازین معنی اضطراری و پریشانی که کمال جمیع متعلقان راه یافت بیانش نسبت
 صورت دوری از ان اشکان فیض اشیا که چون فرموده رخصت اعکاف در وطن
 بخشیدند که بدین سبب در این ایام استیجاب اوقات حضورشان و کتاب
 بعضی فووض خدمت ایشان دست داد و الاصرت و تاسف بر فوت ان
 از دل هرگز نمیرفت اگر چه در ان ایام فیض الیام توجهات بحسب باطن شب و روز
 منبذول بودند مع بد از معارف خاصه اعکافی این بنده را عموم کرم و شمول نعم محروم
 نه پسندید و از زبان قلم فیض رقم بخر خطاب مستطاب کرامت بخشید هر چند تحریر ان
 معارف غامضه بنا بر شرحی که در صدر رساله از تفسیر معارف قریب التناول رفته
 درین مقام مناسب نمی نمود لیکن حکم الهیه سوز مای عاشقی و انگاه صبر این محالی باشد
 ای جان بس سطره در حکایات اشکانات ان شرط از دست رفته و شهبه بر فام
 از ان قند بر آمده در بحر مایل غوامض مطلق العنان کشته تا بران بعضی از ان معارف
 بحسب مناسبت در لطائفات که قسم ثانی است تحریر نمود و پاره از ان در اینجا می
 نوبد تخدیشا بالنعمه و شکر الهی و مرسل را معنون ملاحظه معرفت کرده شد افاده
 قال الله تعالی الذین یعملون النور من حوله الاله بدان اسعد الله تعالی اراک تعالی
 الاشیا رکاهی چون نفس کلیه بدیشد حقیقتی بجهت منوجه تربیت نفس کلیه کثشت
 و ان طریقت رفیق است از رقابت دانت بخت و در اصطلاح ماسمی می شود بحسب اعم
 تربیت تجلی اعظم نفس کلیه را بوجه من الوجوه شبیه است تربیت نفس ناطقه بدن

بمال این دو را فراه

مخبر

حقیقت

فرد و احد را از اراد انان و الله المثل الاعلی پس اول اعتماد تجلی اعظم بر فواد نفس
 کلیه واقع شد مثل اعتماد نفس با طقه بروح هوایی که در قلب فرد واحد است
 از اراد انان پس این فواد نفس کلیه معبر بوشش است در کتاب الهی و اعتماد
 تجلی اعظم بر دل معبرست با ستوار الرحمن با علی الوشش استوی یکی از نعم الهی است
 که مشاهده عرش میسر گردانید و در اعالی ان اجزاء بهیة افلاک است و حاملان ان
 نفوس با طقه افلاک و زک این موطن مثل زک افق است و فرود تر از ان
 اجزاء بهیة ملائکه و اکابر نبی ادم است و جمله ان ارواح ملائکه و انبیاء و لون ان شبیه بلون هوا
 لطیف که سبب تور افق اب نورانی شده باشد و فرود تر از ان اجزاء بهیة که منش
 است با غشیه احکام نفوس و زک این موطن شبیه هوایی است کینی الحمد سرفی
 میبرد و فرود تر از نفوس دیگر که لایلم خود رنگ الامو چاکه سراب را دیده باشد که
 هوای متحرک می نماید پس اجزاء بهیة افلاک و اجزاء بهیة ملائکه و انبیاء و کابین عرش است
 و اجزاء منشیه عرش نفوس و اجزاء دیگر که احکام حریمت در ان بنایت تحقیق است
 و احکام ملکیه پر ظاهر این دو قسم را بمن جمله تعبیر زفته است اول اراد و متجدده و اول
 اجزاء در میان اعتماد بر جان بر عرش پیدا می شود و مفصل میگرد در میان عرش
 و جمله عرش خدا تعالی در شریع از توفیق اسما و صفات خود احکام و آثار این تجلی اعظم
 بیان فرموده است و امیات الصفات دو صفت است یکی صفت قهر بر کلیه
 مافی الکنون و موقوله تعالی و هو القاهر فوق عباده فذره و سمع و بصیرت اراده از زمین است
 است دیگر حضور حقایق مائیه از ذات بخت پیش تجلی و قدر از زمین بابت است

والله اعلم

والمد علم این خطیة القدس ظلم الہی است ضبط و ربط عالم مطلقا و منی اوم خصوصا
 بدون این ظلم ممکن نیست لول نفس کلیہ را بمنزلہ لوح کردانید کہ در وی ظهور کند ہر چه در
 مرتبہ عقل متحقق است پس اول ظهور این صورت ذات بحت شد و بواسطہ ان جمع
 صورتہا و استعداد کہ در مرتبہ عقل کاسن بودند بر روی کار آمدہ اند و این صورت الہیہ
 کہ معبر است نزدیک بابتی اعلم قدر کردہ است جمع اجزای نفس کلیہ را بر قالی شستخانہ
 کہ بمثال رشتہای نوزانی از وی بیرون می آیند و تا ہر جزو ہر نقطہ رسید و قدر کرد اورا
 از جهت باطن او و ظاہر او و ما قہر باطن پس شبیہ اوست در ظهور و وجود این نقطہ و از
 نا بود وجود آمدن و از عدم بوجود رسیدن و ہر چه ازین حاجت کوئی ہمہ یکی است اما قہر
 ظاہر الیس اقتضای اسباب است بمسببات و تالیف اسباب انہا و اجرای احکام
 انہا است در مسببات و مقارن ساختن اعراض با خدا و اراد الملک تعمیر رفتہ است
 بضم الیم خیا کہ از نکتہ اولی مملک تعمیر رفتہ است بکہ الیم اثا وہ شکر آمدن قابل
 ساعہ الحقیقہ امر منہدی شدہ اند جایی کہ گفتہ کہ حدوث شیخ حادث بدفن تا شہر
 قدرہ واجبہ فی واسطہ نمی تواند شد اعراض باشند با افعال عباد با غیر ان ما احسنہا
 من کلمہ باز ہر چه در ہر چه عالم در میان نفس کلیہ میگون و این چیزی است شد منبع
 اونیت الانفس جزئی شدن همان نفس کہ در غیر نفس کلیہ نمی توان یافت همان
 نفس کلیہ خودش نفس جزئی می شود چون نفس جزئیہ شد صورت الہیہ در و
 مندرج گشت و اندراج بیات عالم همان است اصل طالعنا ما الا انکہ ہمچان انکفا کرد
 بر توالہ وان تحقیقات از نمودارات عالیہ نفع نفس است و مدار کار و محل اعتبار
 فی الحقیقہ نیست الا حالہ نفع روح پس جمع احوال نفس شبیہ خوانند بود ما حوال

علوی و امیات سفلیہ موافق شیعہ کہ در وقت نفع روح مردہ است و نفع روح بلسان
 مکتوبات است از نفس خریہ شدن نفس کلیہ ابتدا طلسم الہی از زمین جا است
 کہ بتذب شدن خود کہ صورت الہیہ است فیدین نفس خریہ بحیث احتمال او بر جمیع
 صورتها کہ در نفس کلیہ است اجالا بسوی صورت الہیہ پس این انجذاب اصل
 طلسم الہی است اولاً اجازتہ فداک ہمہ بزنگ اقطاب مجتمع شدہ اند مثل کوئیم
 برای توجہ صورت الہیہ بسوی این اجازتہ صورت شجرہ بحقیقت مجرد است متعلق
 بسوی تعلقاً ما و صورت و شج اوراق است و اعضان است و از مار و مار است
 کہ بدین همان اوراق و غیرہ می توان گفت کہ شجرہ را دیدیم پس این نسبت کہ میان
 حقیقت مجردہ شجرہ و الاعیان و اوراق واقع است همان نسبت بینا و زمین
 صورت الہیہ مجردہ کہ در صلب نفس کلیہ پیدا شدہ است و در میان اجازتہ
 افلاک و ملائکہ و الوارثان پس اینها بمنزہ اعطان و اوراق اند و صورتہ مجردہ
 بمنزہ نفس شجرہ و لشد المثل الی علی مثلی دیگر کوئیم برای نسبت اجازتہ صورت
 الہیہ مجردہ صورت علیہ کہ از معلوم نحاط مای آید و مبداء مکشاف معلوم میکرد و دو
 دارد یک حیت عرض است از باب کیفیات کہ نفس ناطقہ متعلق شدہ است
 و مثل او مثل تصویر است کہ برای مکشاف بودن حال زید و عمر و با تصور بر صفی کا
 از الوان چندی سازد بحقیقت این صورت از مقولہ الوان است اورا باز دیدیم نسبت
 بحیث دیگر عین معلوم است و انجبت کہ ام است است کہ مابوضہ صورت
 باین نفس نظر نہ نمایم بلکہ التفات ما معذور باشد بان معلوم و باین اعتبار این
 صورت علیہ عین معلوم است ہم چنین اجازتہ را در حیت است بلکہ حیت عین

تعلق نفس شجرہ
 و اوراق
 و اعضان
 و اوراق
 و اعضان
 و اوراق
 و اعضان

صورت

صورت مجرده است و بخت دیگر غیر او پس این اجزاء بهت مختلف شدند بحسب اصل
جلیت اجزاء بهت افلاک نزدیک ترین اجزاء بحقیقت و رنگ آن نزدیک به نور
افتاب است بعد از آن اجزاء بهت جمعی از طلا و نقره و فاضل بی اوم که کل آن در معنی کل نزدیک
است که وقتی که خدا تعالی اراده ایجاد عالم کرد همان اراده بیساخته شرح شد یعنی چنانچه
که بنا بر عالم بر آن موقوف بود مانند آنکه اگر حکم خواهد که گره را متحرک کرد اند اراده نزدیک
او همان بعینه فین منطقه و قطبین او شد بلکه دور دیگر که بتدریج از منطقه ماقبلین تکثیر
شده اند نیز و همان بعینه نقطه مدار گره که حرکت گره بر آن جابر است و هم چنین اراده عالم
اراده جمعی جمعی از او بود که واسطه انتظام ایشان استانی اصل از وجود او بی تکمیل افلاک
الی محل کمال صورتهم و این اجزاء کل بنسبته هوایی که فانی شده است در نور و کربا معین دیگر
نور شده و همچنین در ترازین اجزاء کل اجزاء بسامع شده است و افراغ سنج
بابل بروشنی و اثر تر هوایی مثل شراب بالجملة این موجودی قیام شد بین بدی رب
الارباب اول او مثل افتاب و اثر او مثل شراب و این را در کتب الهیه علیین گویند
و بازار او موجود دیگر است که او را سبحین گویند اعادنا اللہ تعالیٰ منها که در جانب
مخالفت اعالی نفس کلیه متحقق شده است باز بین علیین ظهور دارد در عوالم شستی
و ظهور او را عبت گویند کاتبی ظهور می کنند در بقعه اراض که اعلام افلاک با او متوجه
می شوند و در اینجا انعقاد پیدا میکنند مثل بایر صا و صا بلحا که فلان رفه قدما می گفتند و چون
حیطه القدس منقطع شود در بقعه اراض نفوس این اجزاء بهت بین متعلق شدند
با بدن مناسب خود و جمیع قوی افاده نفوس ظاهر شوند و الله از بر قوت جدا گانه
این نفوس را حاصل آید و اقتضای بر لذت بحسب خود تصور کنند افاده حقیقت آن

چنانکه در وقت استیلا رستی همان استیلا سبب افاد و صورت جمیله در حس
 مشترک میگردود و در وقت استیلا رجوع صورت طعام و در وقت استیلا عطش
 صورت آب در حس مشترک مخلوق می شود و لیکن این عالم و آن عالم مختلف اند و درین
 مینماید که علم نسبت به بی ان تاثیر است از بیات نفوس بحسب ظهور قوه شمال و اعلا
 افلاک و عالم شهود را این عاجت نیست و گاهی بالاتر از ارض منقطع شود در موطنی
 از مواطن علم شمال و این نیز نیست است زیرا که بیشتر عبارت است از لطایح خطه
 القدس در موطنی که کارائی کند در شکل و تشلیح این است شرح ظلم الی والد اعلم
 بحقیقه الحال نسبت حریت تجلی اعظم بجه می ماند آفتاب در کبد سما شمعان عظیم
 ظهور و مودانیه را در مقابل او گذاشتند سخنی از او را می گاه نمود چنان تبادری شود
 که اگر اصل حریت در عالم نمی بودند همه عالم در بی می بود زیرا که اراده و اختیار از همین
 تجلی اعظم می جوشد و بس قنوعه باو غیر حریت نیست و همه عالم از احکام الی نفس
 و رباب موقه اسما و صفات و تدبیر مالارالد و ایام الد ربان بعد الموت و در باب
 نماز کفار و در باب حقوق الد علی عباده و حقوق العباد علی الد غافل می بودند
 زیرا که محلی ظهور این اشیا شعاعی است که در تجلی اعظم قائم است در حرکت برهن
 شده که اگر چراغ را در مقامی که میان رای و میان او بود متوسط واقع باشد و طلعتی
 در میان چراغ و رای متحقق باشد لاجرا شعله چراغ ضوفاً آنچه هست بطریقی آید
 علتش آنکه شعاع که محیط شعله چراغ است درین حالت بصورت شعله ظهور میکنند
 بهین شمال شعاع تجلی اعظم در نظر افنادکان باسفل السافلین در صورت عین
 تجلی اعظم ظهور می کند بیان کنیم که اصل حریت چراهدی شد تجلی اعظم در علوم

تشریح

مذکور

تجلی اعظم در عالم شهود و در عالم غیب

حرکت

و بعد اینه مناسبست در میان علم و معلوم شرط است بقدر مناسبست اورا
ادراک می کند لهذا اقداما حکما گفته اند که مدرک بعین مدرک است بالمله چون در
نفوس ناطقه ایشان جوهرست متشع بود مضطرب شدند بوی تو می تحب اعظم انرا
در اول حرکت ظلمه اشته بودند یانه مانند شیمی که از خاک افزیده شده بوی
مخل بمقتضی اصل فطرت کویند اند که چه چیز در اصل حلیت او حاصل بر حرکت است
و کدام چیز را قبله حرکت ساخته چون این حرکت ظاهر شد علوم مناسبه تحب اعظم
در روح و سر فواره زدن گرفت درین محل الوان مختلف ظهور می کند چندان از الوان
طبیعه که کویا مقتضی اصل این موطن است بیان کنیم صورت لوز صرف صورت شکران
شبی واحد در اشیا متوجه صورت قدر بر جمع اکوان در همه این الوان صورت سر
تا صورت تجلی اعظم بر می خورد اما از حلیت جوهرست الملاء می جو شد که این همه
صورت با صورت است می آید و می برد یعنی باین امری است مستمر که تیز را در سازه
او کند خود کای در عین کشاکش معنی باین الوان همه تا چیز شوند و حقیقت مجرده
می ماند و عند ذلک المکتف العطا و تم العطا رفت باید دانست که ملک نبی آدم حاصل
معنی او اختصاص است تصرف در شیء مالک اسپانست که اگر خواهد سوار شود و اگر خواهد
عاریت دهد و اگر خواهد نفوذ شود یا نه الهیاس مالک زمین و مالک بنده همان
است که تصرف کند و اینجایک اختصاص دیگر است که حسب اصل حلیت و مقتضی
صور الولوج واقع می شود و حکمت ارتباط بعضی عالم بعضی چنانکه شکر در پستان عقیب
بولد و زنده حلیت نوع است و مقتضی تدبیر الهی و ارتباط بعضی عام بعضی در مزاج
این رطوبتی که داشته بودند که اولاً بصورته حیض بر آمد و ثانیاً عذاجی شد و ثانیاً شکر

خالص برای ندای متولد پس ارتباط خاص را کما یبلفظ ملک و روان عظیم تو برود
 و قال تعالی باطلق کلام من ازواجکم پس خدا تعالی در اصل فطرت نوع را منقسم ساخت
 بذکر ذاتی و اندیش در ظاهر کرد و ایندوالات حاصل شدی منتجب با بدرون خصین
 و دعای خصیت در ذکر ظاهر کرد و ایندو در انبی منقسمی تا این همه مقتضی شود تا سلسل
 و تولد اولاد باریکی را بدیگری رعیت داد و حاجت یکی را بدیگری بسته کرد و ایندو
 بقیع السد امرکان مفعولاً این معنی را و هم چنین در کتب الهیه آمده است که صدای
 دواب را برای ادبی افرید و مضمون این خطاب بان عاید است ادم را عاقل
 و برآورنده صناعات افرید بوی که رکن سازد و امر کند کند و در کردن کار و در
 اندازند و شیر است از حیوانات این حیوانات را ملطفت و عنف علاج کند تا
 سخن کرد و ایندو برای حاجات خود هم چنین معنی و ما خلقت الانس و الجن الایعبدون
 همین است که صورت ایشان را بوی افرید که عبادت مقتضی نوع او باشد پس
 هرگاه او از نوع برسانست فراج خود باشند از قوت عاقله قوت سببیم
 و التفات با و باشما و طالب برای خالق آنها و تدلل پیش او عبادت کنند
 و از عبادت نگذرند این معنی بلفظ لام تغییر فرمود الایعبدون و در اینجا این نکته باید دانست
 که تشبیه هم بیان همین اختصاصات است که صدره نوعیه ان اختصاصات را تقاضا
 کرده است و در مرتبه کلام نفی خدا را تبارک و تعالی بصورت انبیه تمدنی فرمود
 و اختصاصات او را همه دانست و حسب اختصاصات او چه باغبانند بر منزل
 وجه باغبانند بر مدنی وجه تدبیر ملی و چه تهذیب نفس علماء و علماء همه احکام و جوی
 و حرمین و غیران و محاطات تعریف ذات خود بوی از استعارات جلیه و شبانان

فطریہ بہ مثل شد و این ہم حکم نوع انسان است باز بطور خودی از میان او آید
 که جبریت او مراقب باشد و غش او حکم نشات مراقبه او را مستور نکرده باشند
 ہم یکی از مقتضیات صورہ نوعیہ و حکم الہی از راه این جبریت جاری شدن دور
 عقل و قلب این شخص فوارہ صفت جوشش زدن باز از زبان و فعل اور بخشن و
 بردمان رسیدن و از میان قوی فلیکہ و تباہید ملائعہ و الہام ایشان تالفت داد
 در میان قوم و شریعی و ملی تا دہری ثابت کرد این ہم این کمال نشانیہای صورت
 نوعیہ است بالجہ اگر سطر تحقیق در کبری تشریح داخل تقدیر است و نمم اوست
 و حکم او داخل در حکم انواع است و نمم اوست آنچه کہ گفته است در جامعہ
 خویش موجی دارد خس پیدا کرد کہ این کشاکش با اوست مذہب و ہرمان است
 و مذہب محمدیان است کہ بر سطر ہمین تقدیر و تشریح و ہمین کل و جزئی از کلی اعظم
 اجباری بر جوشیدہ است و قصدی و ناشیری فوارہ زودہ است و این ہم عیای
 و تعلیلات تحقق است و این ہم ربط و ضبط ثابت و لہ الحجۃ البالغہ انا و جنس
 ایشان فرمودند کہ شبی علوم لائقہ و لائقہ از باب انکہ در ہر موجودی از موجودات
 سوارگان جوہر او عرضا فولاکان او فغلاما شارکت قوی متعددہ الیئہ و امکانیہ دان
 می شود و ان موجود صورت میکرو و افاضہ فرمودند و این ہم مثل شد بصورت بازار
 کہ حلقہ کثیر از وجہی دارند و ہر یک کباری مشغول است پس دیدم کہ شنبہ فعلی
 کرد و در صدور ان فعل مثلث قوہ شہوی و ریح قوہ غصیہ و ہمین قدر قوہ
 عقلی ترکیب یافت و ہمچنین ہمین لطافت از قلب او روح و غیرہ بقادر مختلفہ
 مراعات نمود و ہمین قسم قوای کواکب و افلاک با اندازہ کمی متفاوتہ مخرج

تا ان فعل صورت گرفت چنانچه معنوی با عاشقی مزاجی کرد و سنج گفت پس در ان
 سخن چه قدر قوه شهویه و ذلیل شد و قوت عقیده چه مقدار صرف گشت
 و تا نیز قلب بکدام اندازه و اثر لطیفه روح بچه شابه واقع شد بر همین قیاس
 و جمع حرکات و کمات ترکیب و امتزاج قوی و لطائف و میزان و مقدار
 هر یک مشاهده و معاینه میکردم و افاضه این علوم شبا به بود که گویا بارانی عظیم می
 بارود در حقیقه این اجسام نموده همان علوم اجماع قوی بودند که صرف برای مشاهده
 و معاینه انبغی صورت گرفته بودند و چنان معلوم شد که افاضه این قسم علوم بخردار و
 قرآن بعضی کواکب علویه نمی شود اما در میرا از مخلصان حضرت ایشان دخی بود
 و استطاعت ان نداشت که برسم قبیله خود سر او را سر و کند هر چند حضرت
 ایشان ترغیب و تحریص وی درین امر عیان می فرمودند که موافق وقت حال
 خود در خود را بایست ترویج نماید وی بخوف عار از عمده اقبال امر کرامی بر نیاید
 و در ان کار چند ان توقف نمود که خود ازین عالم انتقال کرد پس از وی مادر صبیبه
 بیشتری ساکن شد تا آنکه دختر مراد مرا هفت برآمد لیکن عقیقه وصاله بود و گاه
 بیکاه بزیارت حضرت ایشان می آمد بجاؤه قدیمه روزی در دو نماز ایشان بود
 از جناب الهی حضرت ایشان الهام شد که فلان دعا بای که کرد ما شنیدیم و پسندیم
 بلکه الفاظ ان دعا نیز بر قلب ایشان انفا شدند که می گفت من بیکم و کس دیگری
 ندارم انبغی نیک در حضرت ربوبیت در گرفت اما وی صلاحه ان ندارد که بی
 واسطه بر قلب وی الهام فرمایم شما بوی برسانید که کار ساری او بوجهی که مردن
 از عادت باشد خواهم کرد لیکن او را باید که قرآن یا مؤذذ و در او سخن قرآن تقصیر نکند

الحمد لله

پس حضرت ایشان باین بشارت و پیرامبر ساختند و چون تحقیق فرمودند باین
 کلمات و بی نهایت کرده بود انان در شهر شهبان از شهر سنه ثلث و ستمین
 بعد الالف و الیاء که میاد اعکاف اربعین برکات اکین جناب حضرت مولائی
 و بلجایی قریب رسید دل عقیدت منزل بحسب عاده مالوفه بجهت اوراک شرف
 مجاوره سعادت منع اشرف مضرب کرد و چون وصول بان مقصد استی از رکب
 امثال ابرطیل القدر انجناب با تیرام تمام ابار این مستهام دشوار افتاد حرق و تمان
 این بیغ جناب کرامت ماب نوفر ساند در جواب ان آزار نامه بدین عنوان غنا
 هو صحایق و معارف اکاه سجاده نشین اسلاف کرام عزیز الشدر میان محمد عاشق سلم
 الله تعالی واقاه از فیرونی المدغنی عنه بعد از سلام مطالبه نمایند الحمد لله علی المعافاة
 و الحمد لله من جنابه الکریم ان یغایکم بکما یتب بهجت اسایب ایشان رسیدند چون
 مشور بودند با آنکه درین اعکاف بی توانند رسید عالی عجمی بهم آمد نظر بانسب که
 ملاقات ایشان حاصل میشد اقیاض روی آورد و نظر بانکه مشوب اند برای کار
 افتاده ایشان در ان محل از مستحبات شمرده شده اند و در که بشدی بنیدر شیخ
 کاکت نما بی عالمی خوا می شدند بالمله تلانی این مفارقت صوریه ضروریه بخاطر
 که در این اعکاف در اوقاتی که با ایشان بالمشافه سخن از دقایق معرفت میرفت
 مخاطبه باصوره مثالیه ایشان کرده می شود بقدر مسرور در اوراق حیدانیه بخاطر افتد و
 شود تا بزرگ مکاتبه نوع مخاطبه بدیدر آید خصوصیات دیگر که انجا حضور و غیبت یکسان
 است در کفتم بی آید انرا حواله بصیرت ایشان کردم والسلام پس بدان
 این عاجزیم در وطن رجا را تلک المحالبات و توفضائمه العفایات اعکاف

والمستور

اربعین اختیار نمود پس در آن بیان آنچه از برکات و فیوض منویہ افادہ فرمودند چه
 بیان نماید که شکران از احاطہ تحریر و تفسیر سرون و اوارون است سہ کہ بر تن من زبان شود
 ہر موی بہ یک شکلو از ہزار توام کردیم اما آنچه از مخاطبات موجودہ بقید قلم اعجاز رقم
 آندہ بودند تحریر انہا این رسالہ را زیب و زینت می بخشد و ہر مقدمہ را لفظ مخاطبہ
 معنوی می سازد افادہ در بعض اوقات چنان صورت بست کہ در ملک عمان کہ بندر
 مشفق ساحل اوست عربی صالح تصف بصفات اہل المدینہ مکرکان سال
 ہست کہ در اصل از قبیلہ حمیر و از ملک یمن است و با فعل در عمان افادہ خدا تعالی
 نظر رحمتی خاص کان اوست و جمع او بجانب سایر علمای حدیث ادراک کردہ
 می شود کہ این عرب شافی سوسیت لورانی دیوید است لیکن حامل و غلت کرین و
 جرد افادہ و فی ازان اوقات الفاظ نمودند کہ ازین لغت در توہمی دیگر طور کردیم
 و این طور تا صد سال خواهد ماند پس چنان معلوم می شود کہ ان معنی از قبیل انوار و کمال است
 نسیمہ و طالیف بارزہ است کہ معنی بفتح باشند از شتم مہاروف و سرار لطائف
 کمانہ مخاطبہ متاخرین طلقہ احراریم کہ در زمین ماورالنہر بودند وقت تجد ہزار و یکبار می خوانند
 با خفی الطاف اورکینی بلطف اخی قیرم بر کی موافقت ایشان در اعکاف چند
 خواند شبی در شمار خواندن در یاد برامجانی الطاف خفیہ ظاہر شدند از اہل شنجہ کہ
 زراعت می کنند یا تجارت داران مگر کدران خود را بسدی برد لطف خفی در حق این
 شخص است کہ سی این شخص باج باشد و بمقصد خود رساند و در ضمن ان زراعت
 افسا و مصیبت است کہ بفر علم این شخص از وی دفع می کنند قال المدنی معقیات
 من بین بدیہ بھنونہ من امر المدینہ داران الہام می کنند طریق حق در اتفاق و حفظ و غیر

و از انجا

و از جمله جماعه چون ملاقات کنند لطف خفی از میان دل این جماعه می جوشد پس لطف
 می کنند و مبادله می نمایند و اگر در میل زن ایشان مجتبی بود از هم میباشند و از آن جمله کسی
 که دوست این شخص باشد نافع با او میرسد و در خاطر او مسؤل میگردد که بجهت دوست
 این شخص رسیده است و کسی که دشمن این شخص باشد مضار با او میرسد و در خاطر او
 مسؤل میگردد که بجهت دشمنی این شخص رسیده است توبه میکند و از دشمنی باز
 میگردد و باز بنظر آید که چون این شخصی تواند یا خفی الاطاف او را کنی سلطان کالیفی
 حقیقه این اسم کردن خود را کرده با وی نگردد و سب تحدیق نظر او از صلب نفس
 ناطقه این منبده چشمه جاری میگردد و از لطف خفی و پوست تمام منتشر میشود و در
 قلبی می باید و در آن قلب داخل می شود و نیز آنکه در نظام این قلب غلبی واقع شود می اطرب
 هر جا فیض هست بر نفس ملک شخص آن فیض استعداد حبیب و کبیری ملک است
 و الا فیض مبداء عام است و این کلمه را در نظر فیض که بر لطیفه از لطیف بر نفس باشد
 متسبی باید باشد مثل فیض مبداء مثل شعاع شمس است و مثل تفاوت استعداد
 مستفیضان در قبول اثر مثل تفاوت اجسام در قبول شعاع پس در قبول حرارت می کنند
 از شعاع شمس و آب می کنند ارض بیشتر از آب می پذیرد و مدید زیادتر از همه و در آن
 مرتبه استیة الثمین است که جسم محادی را می سوزد بشرط تعاکس صورت وضع خاص
 پس تب خاص که صفت مبداء است مستخدم به حقیقت ان مناسب جنبه
 است در میان این منبده و مبداء که بسبب یعنی اکساب بر روی کار آمده و حسب
 مبداء ظهور آن اثر است در منبده بوحی که کون عبد مستور گردد و تحت کون عالی و همین
 برچی که توجیه شود بمحوی ناطقه چون این کلمه معلوم شد حالا باید دانست که محادی تب اعظم

و نفس آدمی نقطه است و میل تجی اعظم و حس لوی همان نقطه است بمعنی که گفته شد
 پس اگر این نقطه براق و متشع باشد غباری و کدر و قی عارض اولت شد بر کثرت
 انشین است از تجی اعظم می گاه شعاع تجی اعظم میکند و قبول اثر از وی می نماید تا آنکه
 آثار خارقه در بعضی ماسات خود بطور میرسد اما کمال می خواهیم که شرح آن محاکاة کنیم
 پس اثر اول از آثار تجی اعظم در وی شناخت تجلی اعظم است و روی سمیت بان
 جهت آوردن و خود را با وسپرون و در وی تلاش است تا صحن چنانکه بعضی نفوس
 که قوی کواکب سیاره در آن قوی نیز افزیده اند نمودند و در بعضی فرض نمود
 مطلع شوند و بوجه من الوجوه نظرات ایشان بخودی افتد در ضمن آن نقطه بعضی علوم کواکب
 سیاره بران نفس نازل می شود و از آن و آسیانی در عالم می نماید همچنان این نفس نمود
 اندر میکرد و در مغز مطلع میکرد و نوعی از تیفظ بخودی اقمه کس و بعضی علوم تجی اعظم
 در آن می ریزد بعضی اعلی این علوم که ملک السموات و الارض و هو القاهر فوق عباده علم
 باین ابدیم و ما خلقهم و نیز از این علوم معرفه اشیا می که استعمال آن در بدن با
 تلاش این نقطه در تجی اعظم واضح تر و بار دنی تر میگردند و با از تلاش دورتری انداز
 و عالی از آن میکند و لهذا این اسرار و رزق آن عظیم در هر سوزنی مگر گفته شده که طبیعت
 حقوق این نقطه تجی اعظم این علوم را میدهد ^{معنی} و شتران باشد که سر و ابران گفته
 در حدیث دیگران : انما راجحی می بایست از صفات کمال همه حاصل بود
 مگر یک چیزی از خریات کمال که انما راجحی می بایست از صفات کمال همه حاصل بود
 و ان اوراق بنیه و فحم است پس تمام بلکه فوق تمام بودن انما راجحی حاصل ان نشد
 که انکمال چیزی نیز حاصل باشد البام و ستاد و کجا بنی آدم از صید و بلور و غیر آن

زعن
 بحر زین

نیز سازند و در مقابل شمشیر آن را بدارند مخروط شعاع جایی که یک نقطه عاید می‌کند
 صلت اوراق پیدا شد یا قوت را در هدایت خود انجم می‌بایست از لون شمشیر
 حاصل بود اما لورا کجایی دیگر است که بدون اجتماع اضواء مختلفه ظاهر نیست و آن نیز فرق
 و انعکاس و توجع صوب است پس از صلب یافتن از آن محبت شد که اضواء مختلفه
 پیدا کند و آن اضواء را خود سازد و در آنجا کمال شنی ظاهر نماید پس نقطه جسته اولاً
 مستقل شد بجانب فلاح که نکتد کار و در پی کاشتن آن افتاد روح کا و والآت
 قلبه را بی برسانید و زمین را میبایست و تخم کنجد را با انداختن و برکات ارض
 و سایر مقصود او گشت تا آنکه درجه بعد درجه نشاء نبات کامل شد فلاح آن را بدو
 و در هم شکست و خلاصه آن که گنجانست برداشت و باقی را از نظر اعتبار انداخت
 و این ولاده گنیمه است بعد از آن نقطه جسته مستقل شد بجانب و آن کنجد را خرید
 کرد و از حس و فاش کماک ساخت و با انواع ترتیب مزین نمود و صورت تخم را
 در هم شکست و درین برداشت و باقی را از نظر اعتبار انداخت و این ولاده ثلثه
 است و بعد از آن مشعلی شاه آرا بخیزد و مشعلها مختلفه المتقادیر ساخت و در قفا
 آن مشعلها روغن رنجیت و تسلید التشر بروی نیرنگ قطع و بس بر روی کار
 آورد و هنگامه او نور روشنی گشت شاه آن مشعلها را در یک بنام جمع گشت
 و اضواء آن همه متصادق گشت و بسبب اختلاف متقادیر فرقی و توجع در ضویر
 ظاهر گشت و این ولاده رابعه است انگاه با قوت را جلوه دادند صور سرج او با ضویر
 سفید جمع گشت و قله و کثره من الالوان و الاضواء خیزد آن کجلیات و شمشیرها ظاهر
 که در حساب نیاید یا قوت را مقصود اصیح ظهور کجلیات خود بود و اضواء مطهر خود

ساخت باقی به امور موده است و یاقوت تقدس ان شهاب را خطاب فرمود
 لولاک لا صلت الافلاک و لولاک لا اظرت ربوبی و فی حدیث العراج
 طریق علی السدرۃ الوان لا ادری ما هی و تلک الاسال نضرها للناس و لا یعتلمها
 الا المؤمنون فی طریق و بعض اوقات دیده شد که ارواح کمال از افراد بشر و هم ملائک
 و الوارثین خصوص اسمازی که در عالم شمال قائم است و الوارثین میروند که حکم کلی اعظم
 است از تکلیف قوی نسیم او را یعنی آدم هر چهار صفت مثل کواکب مشج شده اند و از
 هر کوی خط شعاع نفس این بنده نوبه شد و در عمق عمق این نفس در رفت و
 محبوب هر کوی یافت و در عنایت هر کوی دیدی طریقه در بعض اوقات نموداری از حاکم
 که بعد موت خواهد بود بطور رسید پس علم حصول که از جهت نواره صفت بر می آید
 بد اهل ان پدید دوران نماند الا جهت و علم حضوری او نبود از حیث
 مرآه بودن او تجلی اعظم را بلکه اشعاع نور تجلی اعظم بود زیرا که چیزی هست که مرآه تجلی
 اعظم است درین حالت طوره اصمعیالی بوجود آید که بگفت نیاید محاکم اگر کونم بسالک عالم
 که زید فاعل این ضم است باز دقیق نظر را کار فرمایم و گوئیم که این ضم جز با حشمت مستند
 بذات زید من حیث هی بلکه نفس ناطقه زید بگفتی شده بقوی نسیم و درین قوی نسیم
 حیلته و کسب حاصل شد قوه تصویر بر ماده حشمت و جزو این صورت که در ماده ظاهر شده
 بلا واسطه مستند بان استعداد خاص است که از قوه تصویر نیامده ایم و ان مقین است
 در قوی نسیم و ان قوی همه فیض نفس ناطقه فوق درین دو مقاله بخارج حال و تفصیل بنا
 عین اگر در ان ایمان بالغیب هم اشارت و جوهر را مستند کنیم بمسبب المد با زور مقام
 تدقیق نظر آمده گوئیم که مسبب المد را دو کمال است یک کمال از جهت ایجاد هر موجود

المرن

کہ است اینجا ترجیح پنج چیز بر جزو دیگر نیست و یک محمد و محلل و محسن حسن و متقی قبیح
 از جهت تمیز اشیا موجوده بعضی را از بعضی و از صفات واجب بر کمالی را مستندی
 تعین نامیم فراخ ان قول اجلی خواهد بود چون این مقدمه منقح شد باید دانست که ذات
 الہی در حقیقت مصداق ہر حکم است اما ہر حکمی را از صحتی چون اشیا متکثرہ بطور آمدند نمود
 نمود از حیث تدبیر و ضبط و ربط قال اللہ تعالی تم استوی علی الرئس پس احکام
 بید مختص شدند باین طور بمثل آنکہ کفیم و تمیل نفس ناطقہ و استعدادیک و جنی کہ
 و قوی نسیم ظاہر شدند و ہین مقصد را تعمیر میکنیم تجی اعظم شرعیاتنا شیخ و حکم
 واحد و کل لاواک الحال بشری و از احکام تجی اعظم کہ بواسطہ اجازت بہتہ برافاضل
 از او بشری بریزد و دانست کہ استعانت و عبادتہ مخصوص باشد مرتبہ تجی اعظم را و غیر
 معبود و مستعان سازند و تعظیمی کہ لایق مرتبہ تجی اعظم است بر یکی متوہن سازند
 لهذا جمع انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام برین مقدمہ اتفاق نمودند مخاطبہ در شرح علیین چنانکہ
 نفس بنائیم بر است از الوان و اشکال بکن تفاضل میکنند کہ در جسم تعلق این نفس
 اوراق و اعصاب کہ اظہار شوند ہمین تجی اعظم در حد ذات خود بر صرافتہ تراست
 لکن تفاضل کردہ است کہ برای او قلیفہ باشد در عالم لیس و را عالی بعد مہوم اصوار
 اجازت بہتہ افلاک طہور نمود و ورود تراران اجازت بہتہ ملائکہ عظمی کہ وجود ایشان موقوف
 علیہ نظام عالم افادہ است بعد از ان اجازت بہتہ افاضل نبی ادم از انبیا و کبار اولیا پس
 از ان اجازت بہتہ ضعیفہ کہ در غشاوہ از نفس ناطقہ و نسیم ملفوف اند و درین قسم
 کرانی است کہ بہ بیان راست نیاید و پس از ان نفوس بسیار کہ با کثرت و جوہ بال بعض
 و جوہ قوی بلکہ در ان ظاہر شدہ منجذب شدند باین حضرت قبل الجذاب ہن

پاره ای بسوی قضاطیس پس درین مقام اجمال بر رویی از ارواح اهل نجات قائم است
یعنی احوال برشته و صور اجمالیه آنها و نام این مقام در شرح علین است فی الجمله چون
باین مقام میرسد موضع خود ازین کتاب مسترقوم می شناسد مثلاً چون دیدن حجراست
اشخص خود عالم است بعلم حضوری همه از وی مستتر شده است و در عین این علم
حضوری علم حضوری نیز تخیل اعظم نیز در باره اثری در تخیل اعظم عادت شده
و علم حصولی که مانند داشتند تخیل شده همان علم حضوری یافت که خودش
نیز در وی حاضر شده ازین نیز یک سخت در شکفتن مانند بعد از آن در یاد و یادداشت
نازل ساختند و پرده از روی کار برداشتنند و است چنانکه شمس که در کعبه
رفعت و صورت سمی که در آینه منع است چون هر دو از خصوصیت فرود آمد
مانند نفع و صدایه مانند که هر دو در آن متحد باشند چون این اتحاد شکار شد چون
المدار بین جا مقام خودش واضح گشت محاطه در شرح اتباع بر عابد بود خود را آوردیم
خدا تعالی باید دانست که در هر نفس آدمی انجذابی نهاده اند بسوی تخیل اعظم بمقتضی
صورت نوعیه انسان پس از آن حال مضبوط شود بقدر انجذاب از یاد باید لیکن شاد
قوی سمیه مانع آمدند از اینکه انجذاب در یاد و آن حالت گشته شود چون بسیار
انتقال نماید قوی همیه او در شنیدن و مقتضی صورت نوعیه غالب آید مقتضی صورت نوعیه
مغلوب شود انگاه لطافت باین انجذاب و همین انجذاب توجه بصری را اعداد کند
در عالم مثال پس اگر این شخص تخیل اعظم را عیب و بر شحات است یعنی تیره
از الوان و اشکال و تصرف او در جمیع عالم و سر قدر و مانند آن اعتقاد کرده است
این علقه انجذاب توجه شود بحقیقت تخیل اعظم و رویه بصری در بازار مثال برود

کاربرد

کاراید و اگر از محصورانست در شرف از آنکجا آثار فایده از ایشان دید همیشه
 مثل عیب و عزیزان علاقه را انجذاب توجیه را مثل کرداند لکن همان صورت که پیدا
 و ابلاهی از جانب فوق بطور رسد از جهت لغت و لغت ملا عیبا و بر همین معنی
 قیاس باید کرد که از جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم در نفس لامر چشمه جاری
 شده است از علم و نفوس نبی اوم بقدر استعدادات خود از آن چشمه خورده اند و علم
 در مقامات مثل می شود با و بدین پس اگر این صورت مثل شود حوض کوثر پیدا آید و همین
 شرفی امروز هم برای است ممتد بر بار شهبوات امدار سعیت و لوق از شرفا کوفه
 مشابه بران قابض شود برای صورت انسانیه مثل سرود و جسم مراد و همین توجیه
 و صلوة و صوم نوری است معنوی در بیخ نباتات مثل نور چراغ و مانند آن میگردد
 اگر روز شرف مثل شود بصورت مشابه برای استعدادات صورت و عیب که قدر شرف است
 در افراد صورت از پیدا آید و از منافقان منطقی کرد و مخاطبه در شرح قوله تعالی الرحمن عیسا
 العرش استوی قوله تعالی و تری اللایکه حافین من حول العرش آنچه در نظر کشفی صریح
 می نماید است که مراد از عرش درین ایات عرش تکوینی ثبالی است تفضل
 این اجال آنکه عرش جسمانی و افلاک همه ارواح دارند و در ارواح ایشان نقطه
 که بخاوی تجیبا اعظم افتاده است و آن اجزاء است عرش و افلاک همان مستوی
 رحمان است و ملائکه تقربین هم ملهم اند با آنکه کرد این عرش ثبالی طواف کنند
 و حامل ان باشند از جهت فروزه انجذاب حقایق ایشان بجانب تجیبا اعظم
 و بسبب اغما و تجیبا اعظم بر عرش ثبالی است که هر چه است افلاک برای
 کشاده لوی ارواح ان افلاک پس چون حکم اجالی از تجیبا اعظم میریزد همین

عرش تکوینی تشخیص علم اجالی اوی کند بصورت خاصه و سبب حل جامع و شکر
 این عرش را نسبت که ایشان واجب الصدور اند و نظام جبر باشد اگر چون
 گره حرکت آید منطقه و محور و قطبین واجب است که بطور ایند مخاطبه حقیقت
 بهشت مثل عرض عام است خفای مملقه درین عرضی اتفاق پیدا کرده اند و از جهت
 یک نام برین هم جاری شده که بهشت است پس علیین را در جالبقا و جابنا
 یعنی بقوه از ارض که قوی ثابته در ان ظاهر باشد و عالم شمال صرف و عالم شمال مخرج
 با اعراض مثل امینوار و شفافیه ظهور است پس بهشت در هر یک ازین می تواند شد
 و آنچه حضرت صیبا علیه و سلم گفته اند که بهشت در دیوار قبله مسجد طاهر شد مجاز
 و استناره نیست اناده در سه برار صد و چهار و شصت چون شهر شعبان المعظم رسید
 و اوان خلوة اربعین حضرت ایشان نزدیک گردید این فاک را بنا بر اضطراری که
 دیر پیش آمده چون شرف مجاوره معکف منع اشرف حاصل نمی توانست
 نمود خواست که بجهت استفاضه فیوض هم در وطن بکوشد نشیند درین باب
 عرض داشت با جناب نمود از آنحضرت سر او از نامه عنایت نشان بدین عنوان
 صادر شد خفای و معارف آگاه سجاده نشین اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلم
 الدنوبی از فیروزی الدعی غه بوزار سلام محبت انظام مطالونه بنید الحمد لله علی العاقبه
 نامه شکیں شماره رسید منی بود بقصد اعکاف و استعداده و عا در فتح نواید الهی درین
 خلوة اصح الدنوبی مع احوالکم و فتح علیکم بالاعین رات و لا اوان سمعت و لاحظ
 علی قلب احد و انکم بذاته و جعل لکم نصیبا مما حص به کمل عبا و لله یصلین المخلصین
 المخلصین بر چه طلب همت و رباب فقط امثال سنت طریق است و الا

لیفیه

بحقیقت در آن وقت که لسان نبوة فرموده اللهم العنی جیسا مواجب الی من نفس الی
 پس دعا کارگزار و همت علیا با شری کرد و دو جهات عالیات دستگیر فرمود
 که شکر نیای آنها از مقدور بند خارج است بیت کبرتن من زبان شود هر موی یک
 شکر تو از هزار تو انم کرده و بعد از و راع خلوة شرف اطلاع اسرار ربین کرامت
 اکین این کمترین را مشرف فرمودند تجریر باره از آنها که متضمن یکی از مکاتیب صفاتی
 اسالیب بودند این رساله را زین سیازد غنایت فرمودند که صفاتی و معارف
 آگاه عزیزان قدر سجاده نشین اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلمه المدنی از فقیر ولی
 عفی عنه بعد از سلام محبت الیام مطالع نمایند الحمد لله تعالی علی العافیة الطاهرة و
 والمسول من المدنی که لکم ولادکم وجمع من یلوذکم کدام زبان منت حضرت
 اصدتہ بیان کرده شود که خلوت از بعینه محبت صوری و معنوی گذشت انکشاف
 حقیقه القدس باوان مختلفه و بیات متعددہ چندین نوبت متحقق شد و اشارت
 بعض مواجید بنده جمیلہ چندین دفعه صورت بست چون اینمخ سا بقا بیان کرده شد
 که تا بنه مفید کتابت آن گذشت معنی صوری در شش مجلد یک نوبت است و بتقد کلمه
 چند که با بقا نوشته مشغول می شود شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف میفرماید
 که امام جعفر صادق با دیگر ی از اکابر کیفیت که من تلاوت میکنم ای رانا الله ینشوم
 از از قابل ان صل من قابل و توجیه میکنند این کلمه را با الله خود مثل سجده موی میشود و این
 کلمات شلفه خود را بطریق نواره او ای کند این است ایچ شیخ الشیوخ فرمود بکن
 ایچ از ذوقا و صالا برین بنده ضعیف گذشت الت که نکشف شد محل کلام
 نفعی که مرول قران از آن حضرت بوده است یافت که باران صفت همیشه این معانی

در ضمن فوہرین اسلوب بیان بر اہل ارض میریزد زیرا کہ مخاطب بان نوع انسانست
 و این انکشاف از مرتبہ عقلیہ صرف تنزل فرمود و حال دوم را رنگین بزرگ خود ساخت
 و عالی غریب دست داد مثل القصال در قوم بصرف دانت سختمہ باین صفت
 کرد و شد اغلب طنز است کہ این بزرگ عین حالت را ارادہ فرمودہ باشد و فایز
 شہود را کہ ہی صوفی روتہ و لظری کوید انجالت را السبع نامیدہ است و اللہ اعلم بحقیقت
 الحال افادہ حضرت ایشان فرمودند سر عظیم کہ فی سجانہ اورا جلوہ ظہور می بخشد حفظ
 ان بالقیام قیامت مقصود او توایی می باشد پس شیخ را منکشف ساختند کہ اورا حافظ
 کتب الہیہ و جمع موارف نبویہ سایر انبیا علیہ السلام کردانیدند و وی با فعل در نوای
 عمان قیام می دارد و بعد از وی اسقام این مقام شخص کہ معلوم است خود شد و نشان
 کتب و موارف اگرہ درین زمان مطلوب نیست اما حفظ اہا خود مطلوب و مقصود است
 افادہ حضرت ایشان در کشف حقیقہ این حدیث کہ بر صبی و شتہ مدامی کند الاسجوا اللک
 القدرین و طار بر بنیانرا شبہہ بخاطر میرسد کہ نابیدہ ندارد ملک چه باشد اگر طلب تسبیح است
 ایشان خود ندارد ملک نمی شنوند و اگر اخبار را حضرت صبا الہ علیہ وسلم کشف این ندا
 فرمود پس مجرد اخبار را حضرت کہ تسبیح مطلوب است کفایت می کند و چنین ارشاد
 فرمودند حقیقہ و اجنبیہ جل مجددا سما و صفات کثیرہ دارد و حسب برایی و وضعی طلب
 و کرا و جانب افراد بشر متوجہ شد و قلاوہ تکلیف بکران و انجانان در کردن صورہ و طبع
 اولاد او را دان تا با افادہ باز چون نشاہ ملایکہ پیدا شد حکمتہ الہیہ انہا را متنوع و
 ساخت و بزبونی و وضعی را استعدادی خاص بہا و پس ہر یکی روی بجانب قبلہ
 غیب کردہ منتظر الیقادہ است کہ از جانب غیب چه اہام فرماید تا بحسب ازود

ہر ملکی را الہام می کنند الا انہ منقح است و او باشد و طلب می نمایند بان
 استعدا و الا در فطرت او بناستی بان نہادہ اند بالجملہ فرشتہ کہ در فطرۃ او میسما نہادہ
 بطلب ذکر این دو اسم و طلبی را کہ ممکن غیب است قویہ است با وادان
 این فرشتہ در دل خود برای کسب و مثل آنکہ اندہ را در محاد است کہ می گذارند و میان
 کوکب در ان آمینہ منقطع میشود تا حکم حلیت بروی متوفز کرد و ان حضرت نوح علیہ
 وسلم ازین سر عظیم کہ از قبیل ایات انجائی است خرداد و در ضمن ان میان فرمود
 مطلوبہ ذکر این دو اسم بروحی ابلیغ و اہل اللہ را فدای انجالی تجلیات صورتی معنویہ
 بر میگزیند و حقیقہ تجلی صورتی با داشت مجرد است در زمانہ و ہم تصور و التسمیہ
 کہ حکمت الہی تخصیص ان کرده و در ہر دو صورت نفس مجرد ان عارف بحقیقہ مجردی
 فعالہ اشما شود و رنگی مجرد از ان در وی منقطع کرد و قوای علمیہ و عملیہ او با تمنع مجرد
 مطاوع کند و در لطیف روح الہی و انجذابی پیدا شود و لطیفہ ستر آن حقیقہ مجردہ ضمن ان
 باسما و پردہ نا دیدہ در کرد و انصافی عجیب و جاتی شکر بر روی کار آید
 بالجملہ ہر تجلی صورتی و معنوی را مشارکت کہ این صورت خاص از وی بر آید عارف
 محقق را کا بہ ان مشارکت نہ بان صورتہ پس بعد تمیذ این مقدمہ باید دانست
 کہ حقیقہ فعالہ فی العالم بمثل سمش فی کید السماء ہر شد و از کوہ زہرہ شعاع او مخلوط
 با صورتہ و ہمیتہ کہ تجیر ان کمال تراہت و کمال صولت بر او اد بشرب و صف بود
 و لطف و احسان باشد جلوه کرشت و در ضمن ان اکا پندہ اند کہ این است
 اسم اللک القدوس و بر ہر فردی کہ در فطرۃ خود قوہ زہرہ مسود دارد این تجلی
 سنوی می ریزند و او را با این تجلی الہی و انجذابی میدہند و او را با این تجلی انجائی

مثال تخصیص ان و در وقت حقیقت
 سنوی (تجلی) با داشت مجرد از ان
 مثال تصور و التسمیہ کہ در انجالی است

و نایمی و فدائی روزی میکنند و از میان چشمان این شخص و از میان زبان او نور اللمک
 القدری برمی آید مثل برآیدن آب از معدن خود برای نواره داشت رد کردند با آنکه
 نوشته موکل بر این نوار صورتی است که در ساعت محموده که تجی اعظم بر عالم تافت
 در هر دوران ساعت در کمال سعادت بود و بیدار شد این سردر صند قلب او
 نبوده اند و وی ندامت می کند زیرا که صبح وقت طلوع زهره است از افاق عالم خواه
 پیش از طلوع باشد قبل از طلوع ان قبل از طلوع بالجد صولت این نوار وقت صبح است
 و الحمد لله اولاً و آخر اولاً و باطناً و ظاهراً نفاذ بدست خاص حضرت ایشان یافته شد که رلیت
 فی الواقع حقیقه انوش بصورت نور ساطع متشع جدا سریع من کل فلک و ملک مفر
 و بی مرسل و وی بهم نغمه شغوانی تزی و دقیقه السدی قلبی بولاً و فی طرح بی ذ
 انوار المتشع بمنزله ما یوقد النار با کطیبا ذ اوقعت فیہ الطب علیها مصفا علما
 بالحقیقه الجامعه المدبره کلیمه مافی الکلون و لا یمیزنا لک بین فلک النفاط فی صمد النور
 المتشع کلها من تجلیات الله تعالی و کلون بد الیج مصدر الالام عجمتی فی العالم و لولید
 الیجی الی علم صمد تعالی افاذ حواجه محمد بن نقل کردند که روزی حضرت ایشان ارشاد
 فرمودند که از میان سعد الدین که فرزند گرامی حضرت ایشانند امت کریمه بموقع شنبه
 والده اش برضو احواف طلال امیری سر کرده که در بیماری عظمی دیده بود و ما بر
 کریم فرزند متاثر شدیم در همین حال خواب گرفت و در واقع دیده شد که حضرت خوا
 بهاد الدین نقشند قدس سره بیاس عزیزان ما و انهد جای نشسته اند و در سلوی
 ایشان سعد الدین هم نشسته است و ایشان بسوی ما توجه شده بیفرمانید که تکلم
 این سیرایم تقریب این یعنی فرمودند در حق شفای این سپر حضور ما در باب عالم

اطفال دیگر عموماً دعایا بگردیم و از ارواح مشایخ نقشبندیہ وحیثہ و قادریہ استمداد
 نمودیم معلوم شد کہ این اکابر نظر غایتی با اولاد ما دارند و این واقعہ یکی از مصداق این
 ماجراست افاذہ الغیا فواجہ کورصل کردند کہ بعد واقعہ حافظ عبد الباقی قدس سرہ
 اکثر جلسات حضرت ایشان در حجرہ کہ حافظ جی می بودند اتفاق افتاد لہذا بود کہ بحسب
 اتفاق جلوس در این حجرہ خواهد بود بعد چندی ارشاد فرمودند کہ ارواح ملائکہ این حجرہ
 انجی دارند ازین جهت حافظ منجذب شد کہ پارہ در اینجا نشسته چیزی از او زیاد و طابقت
 او کرده شود بلکہ بدگرزیابی بیشتر الفت دارند اگر درین باب اندک تعافی واقع شود
 انس ایشان بوحشت می انجامد پس ناچار دو سه ساعت اینجا مشغول بودن بوضع
 کہ میل ایشان مقیض الت ضرورت است افاذہ در میان ہمہ اسرار ما برعینہ سند
 و بیان و خمس و سبتن حضرت ایشان ارشاد فرمودند کہ گاہی کشف حقیقی در صورت
 تماہیان مبع واقع می شود و وقتی در صورت حدیث نفس چنانچہ روی حدیث نفس
 روی نمود ہذا حالت کہ نقطہ بود مثل واقعہ ثانیہ ظاہر شد کہ گویا بر ساحل بحر فار
 ہما الشیادوم وقت نوب است ازین جهت بظاہر وحشی دارم اما در دل سرور
 والیب می یابم دران اثنا شیخ ظاہر شد از مردمان دیار مغرب جوان و سیر لہیہ
 چنان معلوم کردید کہ گویا قلب وقت وقت خود است پس با وی صحبت
 طویل واقع شد و برکات عطیہ روی آورد اما از قسم برکات نسبت اسماہ
 و اعالیہ و اشراں در خود یافتہ میشد بعد از چند گاہ حزب البحر کہ دعای است مشہور
 از طبقات شیخ ابوالحسن شاذلی اتفاق افتاد در الوقت صورت شیخ ابوالحسن
 شاذلی قدس سرہ کالبرق الخاطف قرآنی گشت زنگ شان سفید لبرخی

بابل و یک نزدیک بسکی بعد از آن اقامت کردند این بقیه را در مقام شیخ ابوالحسن شاذلی
 و تحیا که قبله محبت شیخ بود توجیه ساختند و نسبت شیخ متلیس کردند و بمقام
 شیخ بر آوردند و مقتضای التبیان و آن نسبت را سبوط نمودند در حرب البحر بمنزل
 کوه ساختند برای مشاهده وضع اعیان شریفه نبی و نبی ائمه : و نفی کانت فی
 عطای مدنی : پس کید فیه علوم بسیاری ازین کوه مشهود گشت پس بعد ازین واقعه
 حضرت ایشان شریعی بجنب سخن معارف عمیق و حقایق دقیقه بحر حرب البحر تحریر
 فرموده اند مسیح هر کس در آن میان اولاً موفقه کمال الهی که تدبیر است از جمله کمالات
 اربعه که ابراهیم و خسی و تدبیر و تدبیر است و معرفت لیه استجاب دعا که این حرب از جمله
 است بیان فرمودند و در این تحقیق اسم مبارک از اسرار الهیه یعنی المدد و قاد
 و علم ذکر فرمودند و اسباب مدون حقایق چهار فرار دادند قوی عنصیه و قوی فلکیه
 و بیات ثابله و بیات طلسم الهی که در آن مستوفی درین رساله در ضمن مخاطبات
 ارقام یافته و ثانیاً بیان تحیا که قبله محبت شیخ ابوالحسن شاذلی بود تحریر نمودند
 و در تمهید آن تحقیق اسم الهی که اصل آن تحیا الهی است در شمال که مکاف صقیه
 و اصبیه است و اجاره بسته افلاک و املاک و افاضل اوزاد الشایبه را بخود کشیده
 متلیس لباس شمال ساخته در نور خودمانی کردند اینده باقی بخود مبارز و تا دو بار
 غیبه در آنها زیرش نمود مشغول کردند پس بعضی از آنها جمله عشق تکوین اند که گفته
 فی هذه الرساله الضیاء بالمله من تحیا است که قبله محبت شیخ است و ثانیاً
 تحقیق تدبیر کل که همان تحیا بعضی اعتبار است و کمالات خود ذکر فرمودند بعد از آن
 نسبت شیخ بان تحیا از جمله استبهار معبره عند الصوفیه که نسبت التماس است بین

که ان عبارت از عانی نیست که شبیه کماله ششم چون اقطاب برآید و در مقابل او ارم
باشد و نقطه و نقطه او مردن گیرد و درین حالت اگر ششم را علم می بود این تلاش
شدن در علم او صورتی می و ستاد که از حول و قوه خود برآید است و از کمال
تعمیم سمش و وجود که اعتق و تاب دیدن او بنا آوردن چنانکه در حالت غشی می باشد
از خود ساعت ساعت نظر پوشیدن بعد از آن بیا کل کلمه که این نسبت است
و نفوس کمال و رفته اینها اصدات می کند شرح نمودند که عبارت از طلب عصمه و طلب
کرامت و طلب علوم الهیه و مقامات سینه و طلب تیسر در معاش و نمودار تطله
و بلایای آسمانی و طلب تسخیر عالم و دعا کرد مسکران است و این بیا کل کلمه که کانه
که ایهات جزئیات است هر یک را شرح نمودند که لایق اقطاب ارشاد باشد
بعد از آن بعضی شخصیات این بیا کل که از قوی که ابی که در نفس عارف بارونق
باشد لایق شوند بیان نمودند و اینها ذکر نمودند که شیخ از خود زهره است بعد از آن
انواع فهم معانی کتاب الله و سنت رسول که باهل الله مخصوص باشند و تحقیق بطون
قرآن مذکور ساختند بعد از آن معانی مقطعات کلام الله تفسیر کردند بعد از آن حقیقه
دعوه بلکه بیان نموده بسوی شر ایطان اشاره نمودند بعد از آن بعضی خواص حزب البحر
حضرت ایشان معلوم شده و طریق استعمال حزب مذکور ذکر نمودند بعد از آن اسناد
و عار مذکور را از خود با شیخ ابوالحسن شاذلی بعد از آن شرح کلمات حزب الجواز
ترجمت اللفظ و کلمات شرعیه متعلقه بانها و تفصیل آنچه این کلمات تضمن است
و نکات متعلقه بان از علم اشارات و حقایق و تمین معانی با عبارات احوال تصریفیه
تا مبین شود که کدام کلمه صلاحیه کدام مطلب دارد و تفصیل دادند و در خانه بعضی طرق

دعوت حزب العجم که بعضی مشایخ و کاتب و عتوه نوشتند تحریر فرمودند اما در ایام
فتنه صدر جنگ و محاربه او با سلطان که جمیع مملکت کرد و پیش مکن
کرامت نشین ویران شده بودند و حضرت ایشان بصورته تکلیف بعضی مخلصان
سه سلطان در شهر تشریف برده بودند و اکثر از شهر گشته بجا رفتند بود در آن
روزه ما باین خاک ارچین ارقام فرمودند که دو ملک در خواب بابا فضل کشمیری
که جوانی است صالح از دوستان فقیر تمثیل شدند و گفتند که فلانی درین حویلی
چرا وقت می کند ایک ما برای محافظت حویلی آیدیم بعد از آنکه گوئیم بدست مردمان
پادشاهی آمد آن دو ملک بعد از فرود نظر فقیر تمثیل شدند و گفتند ما حضرت
میشویم همان روز بعضی ما را فرمودیم که در حویلی باشند مدتی ایشان روزانه
می بودند و شبانه بعد تقصص معلوم شد که چیزی از اسباب خانه رفت از آن
قبیل بود که سال بسال تبدیل کرده می شود و اینهمه در ایام محافظه خاندان و فتور
حفظ ایشان واقع شده و سخن آن دو ملک رایت بر آمد در آن ایام که
صدر جنگ با سلطان محاربه داشت و این قبیله امتداد کشید و این منبع موجب
تغولیش عالمی شده بود و در و هم مردمان غلبه وی صورت نسبت حضرت
ایشان فرمودند که ملکی که برابر حرب موکل است روزی ظاهر شد و گفت که این
امرا اگر در حرب تفاعد نمایند ما ویران پاک خواهیم کرد پس همچنین متحقق شد
که ازین حرب کار و اجرت پس در مدتی قبیل صدر جنگ را حالتی غیب
پیش آمد که آله و ربای او افتاد هر چند کوشش پای او می بردند فاسد میشد
و محتاج بریدن میشدند ال ان قرض با سور حال و قول آن ملک صورت

گرفت

گرفت افاده در سه هفت و شست بود یکبار و یکصد خواب حضرت ایشان
 در ماه رمضان بر عاده موقوف اعتکاف اربعین فرمودند و چون این خاک را بخت
 ناموری با تمام مقام ابا کرام در تقصیر تحصیل شرف مجاوره معکف منع الشرف
 معذور بود و با هم خود را در وطن برای توفیق نجات الهیه فیوض توجهات سائیه
 در گوشه انداخته غایبات اسرار عکاف نشیبه التماس نمود انجذاب بمقتضای کرمهای حسیمه
 بر حمت بختی از ان اسرار عظیمه خاک را زانو خستند و بان نوازش سر افتخار
 ویرا با وج عرض عزت افاضت پس با برادان مکتوب فیض اسلوب بعینه
 رساله را زین مبارک و دویوندا مو حقایق و معارف اکلاه غیر القدر سجاده نشین
 اسلاف کرام شیخ محمد عاقلی سلمه انداز فقیر ولی المدعی عنده بعد سلام محبت التوا
 مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة و الرسول من الله تعالی ادا مهان و لکم مکتوب بخت
 اسلوب منی بود از شوق معلومی که در ایام اعتکاف مفاض شود لهذا کلمه خیز ازین با
 تخریری آید بر چند در اکثر اوقات وقت ظهور علوم خاطر محبت ضبط ان کلماته
 نمی برد از و بعد ان ساعت از لوح خاطر منجم میگردد لهذا اکثری غیر مضبوط می نماید
 و مالا یدرک کلمه لایترک کلمه باید دانست که تجی الی غالباً دارد میشود بر لطیف
 سز با بری از روح و استعداد سرور روح را در تجی مدغلی قویست که التجلی لا یکن
 الا قدر الحمیلی له لیکن در بعض اوقات طول ان در سر سوز شود مثل و مول را
 از مرآه و اشتغال اول ضروره مرتبه فقط پس بسیار است که تجی که مکان کند که این
 تجی متین نیست با استعداد قابل و غیر مقبض سس با جا متحقق نشد و این را برون
 صوفیه باین عباره تعبیر کنند تجی بکسر اللام تبدیلی کرد لبوی تجی که و کاهی استعداد

سرور و روشن و نمایان باشد و شومی مروع آن تجس و یقین او با حکام
 سز بر ظاهر شود در الوقت کونید که تجلی که ترقی کرد باز این تجس کاپی بصورت باشد
 و کاپی بی کیفیت و غالب در نفوس و کثیره خصوصاً در حالت یقظه همین است
 که بی کیفیت باشد و در بعضی اجناس این تجس از شمار خود بطریق تجس ظاهر شود
 و استعد و تجس از فرط شعاع الویه مستور گردد و در جمیع قوی این شخص سما
 ازان فروریزد و علوی که در قوه تخلیه و واهمه او مخزون بود با این قوی استعد از
 قریب او دانسته بجهت سوال سیلی و غیران همه نور تجس منور گردد و حتی از
 باطل نمیزد و ان همه حکم الهامات و مکاشفات پیدا کند چون این مقدمه
 کشت تجس که درین ایام مفاضل شده بیان کنیم بالوعی از بسط و تبیین علوی
 که قوی تجلیه و واهمه از قبول نمود بین الاحمال و التفصیل و الله یقول الحق و یهتد
 السبیل تجس اول و ادوی و واقع شد اثرش که عقل و سرور روح را حسی داد
 و جری فرود رفت بعد از حال طور او دانسته شد که حقیقت ان جذب تدلی
 کل بود جریست را و انجذاب جریست بسوی او و محو شدن جریست در شعاع
 او چون ازین حالت فی الحمله فاقه واقع شد بر قوه از تجلیه و واهمه خط خود قبول نمود
 از انجمله که حقیقت ایه خواست که نور خود را در عالم فرستد تا عالم مان نور شود
 کرد و قابل ان نور شد الا حدیثه جمع در بیان خیال و ویم از قوه منطبقه فلک اعظم
 از انجمله که نفس و بی بدیر کلبه مانی الکلون بود و این نور اعظم عرش زمان است
 و انجمله قوه بهم آمدند قوه مجرد مفاضل از تجس اعظم و قوه ملکیه مفاضل از طبیعت
 فلکیه و احدی جمع خیال و ویم و سبب اجتماع این سه قوه طبیعت این نور اعظم

مفاد

تفاضل که رسم کند صورت خود را در سر این محیا که مالفس ناظمه شبیه تجلی اعظم باشد
 و قوای نسبی شبیه قوه بلکه و بد که شبیه اهدیه الجمع بین الجمالی و الوهم همین مناسب است
 که رسم این تجلی شد در شاه این محیا که والده الاساره فی قوله صیغ الیه علیه و
 آن البد خلق اودم صیغ صورت و از انجمله است که اکای ابد که در باب سلطان وقت
 واضطراب او از جهت غلبه ارکان دولت بروی باید گفت که اشارتی از ملک
 رسیدن مضمون که در اینجا تمکب بایه فان نولو فعل حسبی الله لاله الامور علیه
 توکلت و هو اب العرش العظیم نافع خواهد بود در اورش و بعد صلوة الرام تلاوة
 ان باید کرد در ضمن این خاطر معلوم شد که جماعه از عباد الله ما میرانند با انکه در باب
 تسلط او دعا کنند و از انجمله است که در جواب شیخی که سوال کرده بود نسبت
 تو از نسبتهای قوم کدام نسبت مناسب است باید گفت اینجاست نسبت
 تمجیدی اعظم نمونه خود را درین نفس رسم کرده است و تقار او مطلوب است از
 جهت نمونه بودن لا غیر و با تسبیح فواید دیگر در عالم خواهد که داشت در ضمن این خاطر
 روشن گشت که این را نسبت گفتن و مناسب او از نسبتهای قوم حبتن طبع
 خام است کیس که دانست دانست و کیس که ندانست ندانست و از انجمله است
 که این نور اعظم را طرف کفیتی است که هر ذوقی از علوم ذوق الازل که در اینجا
 یاد آمد و هم درین نور مرئی شد بمنزله مرآة مخلوطه اما نه با منبع که از طرف صورت با
 بلکه این نور همان حقیقه کرد و در جهان رنگ برآید و در ضمن این نیز نگه داشته
 که جمهور اهل المدر علوم ذوق الازل ازین نور اعظم نیز ذوق استعدا و کامن ذوق
 الازل دارند اگر چه این مرآة از نظر ایشان غایب میشود میدانند که نظر ایشان

بلا واسطه مرآة برحقابی از لیه افتاد تجی دوم لطیفه قلب تا بشیری واقع شد
 و جبرتی در گرفت بعد از کمال تاثیر در نور تدبیری کل تلاشی کشت و اضمحلالی عجیب
 پیدا کرد چون از آن حالت افاقه بهم رسید علوم چند مناسب مقام و رتبه تجله و و اتم
 کل کرد از آن تجله الست که مینقص این تجی تدبیری کل است باعتبار خاص و ان اعتبار
 قیام تدبیری کل باشد در وسط قوه منطوقه فلک اعظم مشابه قلب از قوی شخص
 انسانی زیرا که نفس کل بداهه کلیه باقی الکلون است و نقطه هست از نقاط قوه
 منطوقه او رئیس جمع نقاط تواند بود قوه مجردة که تجی اعظمش می گویم همان نقطه را
 عرش خود ساخته است همین مناسبت حاصل شد بر آنکه این تجی بر محاذات
 قلب واقع شد و از آن تجله الست که بعضی علوم در او وار سابقه فالص شد نه بعد از
 در او در متاخره با سس کمره پوشیدند بسبب استداد منفاض شد نسبت او
 بسته چه نسبت افاضل بشر و چه نسبت ملائیکه امری بود شیخ در دورات
 سابقه و ان بحقیقه از ولایت صغری است بعضی شیخ متاخره را در سبزه حقیف
 این نسبت بعد نوعی از فنا و بقا مستحق شد و لابد چون بعد این کمالات بود انجا رو
 و حسنی را پیدا و راک نمودند مثل جابل و حکیم که هر دو در حقی را یافتند جابل بر تفریح او را
 و از راک و شماران درخت نظر را مقصور ساخت و حکم از تاشا قوه نایبه و غازی و توری
 ماده منجذبه بواسطه این هر دو اطراف درخت خطا برداشت هر دو همان درخت را
 دیدند اما نوعی از تسامح توان گفت ان یک دختری و با دیگر را دید و اندر درخت دیگر کسان
 بینما باین اعتبار عزیزان کمان کردند که ولایت علیا و ولایت نبوه چیری دیگر است غیر
 شبتی که باریان در ولایت صغری کسب می کنند چون فیضان علوم بر مسطر دوره واقع شد

الغالب

راستار است منع شد که همان نسبت است نه غیران لیکن بسبب آنچه تفریر کردیم بر
 عزیزان باجلیه و طینه منقسم گشت و همچنان چون بعضی سایل ذوق الازل برین عزیزان
 ملود نمودند بسبب مناسب دوره دانستند که این سایل غیر سایل فالصیغ من قبل است
 و بی فی الحقیقت بی و از انجلا است که در ملت انبیا و طریق او بیا مراد فقط علوم الازل
 مراد قرب همین تبدیلی کل است و انجلا دران و طایفه اندران و حقیقتش است
 که نور تبدیلی کل در بعضی نفوس ادراک میفرماید که قابل ذوق در حیطه القدس است
 لاجرم باعمال و توجهات شمیمه مزین بسیار در زمره زمره بان محل رفیع برسانند و هم المقبول
 و دیگر انرا بنویسند و مقلد ایشان میگرددند تا بسجای آنکه مناسب ایشان
 باشد نایز شوند هم اصحاب همین اعمال و ادکار و توجهات شمیمه همانست عمده ذوق
 الازل و معارف ربط حادث باقیم اگر باشد فیها و اگر نباشد فیها تجلی سیوم که در وقت
 تلاوة قران عظیم واقع شد لطیفه عقل را جنت پیش آمد و انجلا بی متحقق گشت بعد از
 افاقه علوم چند صورت نسبت از انجلا است که مراد این تجلی از مقام خاص است
 و ان تحیق نظر تبدیلی کل در صورت انسانی و استعداد جیب او را داد که جمیع او را دران
 متحقق باشند و حوادث ظاهری که ان او را پیش می آید و علاج ان حوادث و تدبیر
 بر صلاح این وان مسامت با اکثر مسامت بانفع هر دو جامع بودند در سه قوه خاکه
 در تجلی اول تفریر کردیم لهذا شانی عظیم پیش آمد و هر دو با هم در میسند و قله دگره
 درین سر براده صورتی عجیب ظاهر شد آیات قران همه شرارهای این هم اندر است
 تا زمان و زمانیان هستند حق مکمل است و آیات قران ماری لیکن ترجمان لسان
 العیب حضرت خاتم الرسل است که این سه قوه در وی مکمل و متوازن بود و دیگران

ریزه خواران فان نعمت او نید و از انجمله است که نبوة و نزول و ان محض تعلیم علم است
 مدبر السموات و الارض چنانکه صورتی را از صور جوهریه معدوم می سازد و صورتی دیگر را
 کاین میگرداند همچنان در ملکوت اشباح شریع تکلیفیه بصورة روحیه ثم الوهمه ثم الحیالیه
 تصور میگرداند و طبقات ملائکه از عیار مرتبه ملکیه تا اسفل مراتب ملکیه همه بان رنگ
 نیکین می شوند و مناسب ان علم میگردند پس اگر جامی الکفار شریع کرد تا ویل نمود انرا نیز
 انچه حق است بر خد قصد احاطه می داشتند باشد ما خود است مثل رطوب که موسم
 باران رسید و از عنان سماء ارض بیخامه رطوبت شد و او خود کجانب میدانند که موسم
 قبط است در نهایت حراره و پیش این اعتماد فاسد هیچ نفس نذیر و تازی
 لوازم است با غمی او اید و امراض عفونه او دم بدم متصاعف میگردند و لیکن بنا
 اثر الکلام و الحمد له اولاً و اخر و ظاهراً و باطناً انا درسته شامن و ستمین بعد الف و المایه
 که حضرت ایشان بانه مبارک رمضان اعکاف فرمودند از بسکه این قدوسیت
 کزین عبودیت این سبب عوائفی که پیش آمدند از تحصیل شرف مجاوره عاجز بودیم
 عیم بحجاب این نور الطاف قدیم را از ان فیض عظیم محروم نمسندید پس وارد است
 خاصه اعکافیه را که شرح و بیان بیاکل کلیه تدلی کل بود در ضمن سا طوحه تحریر فرموده
 بنامیت ان این خاک را رسوا زاری بخشید پس انهارا درین اوراق می نویسد
 و این رساله را بدین زمین میسازد و در حقیقه تجی و اثبات ان بر قاعده حکمت
 و بر قاعده کلام عقلاً و نقلاً اما بیان حقیقت ان پس بدانکه تجی عبارت از موجودیت
 که نموز باشد از واجب و معبر فطای باشد بعضی حال او را و شرط تجی است
 که فیجا محبوب شود تجی بواسطه این تجی خواه نسبت به فاعلیه باشد چنانکه گویند

عالم

خدا گفت که ای بشر ظهور او باین تجلی خیا که در حدیث نام گفتند که خدا بود
 دوست خود بین گفتن گذاشت یا باین مفعولیه باشد آنکه راست ربی فی المنام
 و از توسط تجلی باین القاف بصفیه و بین واجب را شیخ خواهی ثبوت ضروری
 و دوام ترک اصالح مرزید را بشرط کتابه تفهم پس دوام ترک اصالح ثابت است
 اید را بشرط القاف او بکتابه همچنین امر حادثه مثل امبارزید امروز و امانه لا امروز
 ثابت است فی را بواسطه تعلق تدریج قدیمه او الیوم و این واسطه در قیام و صفت است
 بموصوف نه واسطه در ثبوت مثل عرض حیاء بواسطه فهم موجب حیاء عرض رحم
 بواسطه فهم موجب رحم تفصیل این اجمال آنکه در میان مجرد و محیل ناسبت هست که یکی
 شارح و تفسیر آن دیگر تواند شد مثل تجلی که انشراح میکند حس مشترک امر از جزو شجر و چون
 حقیقت واجب را تصور کنیم تا بروی حکم اثبات نیامد لابد او را در رد که ماصوربت
 نیامد می شود که بسبب آن صوره حکم ما راست می آید و مثل صورت جسم که فرد است از
 افراد تجویز اشکال و الوان و کما لخط اوراق و اعصاب که خاک و مفسر صوره نوعیه شجره خاصه
 است همچنین واجب تعالی را در طبیعت خیال مطلق که حامل ان فلک الافلاک است
 نمونه است و ان تجلی مطلق او است که طبیعت خیال مطلق از داده است بی شرط دیگر
 و نمونه است در خیالات نبی آدم که فالین شده است بشرط استعدادات خاصه
 ایشان و نمونه است در جسم انروی که حکم عامه انجا مقصود است حکم ان نشاء پس
 ان تجلی خود مخلوق است و حاکی است از واجب تعالی و مفسر بعضی کمال او است این
 است حقیقت تجلی اما اثبات او برای تکلیف پس بحد وجه تواند بود یکی آنکه در حد
 صحیح آمده است که آنحضرت صیاد علیه وسلم در خواب دیدند رب الوت را و باین

رویه می توان گفت راست زنی و محمد بن سیرین اثبات کرده است بدیهه حق ما در مقام
نام پس صورت مرتبه در مقام مخلوقی است که کثافت واجب تواند و تجس او است
ویم آنکه ضایع عالی و مورد فلما بحیا ربه لعل و شک نیست که آن حادث شد بعد از آنکه نمود
و فایکی شد که باید واجب را واسم تجس برای آن تفرقت سیوم آنکه در احادیث صحیح است
شد که ضایع عالی را در عوصات باشکال بسیار بینند بقدر استعداد تجس که بعضی مقدار
استعداد فاسد باشد و بعضی کسب استعداد صحیح او جارم آنکه در بحث کلام مقرر کرده اند
که این الفاظ با کلام قدیمی نسبتی دارد که علاوه انانی توان گفت ثبوت و سماع انانی
توان گفت سمعت و کلماته صور ان می توان گفت کثرت و بتدریج برین بان الفاظی
توان گفت نزلت آیه که او کذا و صوت بان وجه کلام قدیم راه یافت پس در کلام قدیم
و این الفاظ مرتب بر مرتب خاص لامحاله را می هست که بان راه حکمی منسب شد
با و یکسوم آنکه در بحث صفات فعلیه وارد داده اند که فدای تعالی منصف است بصفت
قدیم کی از آنها قدره است و قدره چون متعلق شود بخیری انجا حادث تعلق قدره باشد
نه قدره و قدره حسب ان تعلقهای نامهای مختلف گیرد و هر جا مضموم دیگر پیدا کرد اجا و انا
و تصویر و رزق از زمین ثابت است پس فدای تعالی منصف باشد میان صفات
حادثه یونانی و بواسطه تعلق قدره از حیالی توان برد با که میان قدره قدیمه و میلان امانت و
و غیر اینجی است خاص که بان نسبت اینها تجس قدیم آمدند و نمونه از وی شدند اما
بزرگترین حکمت پس شک نیست که در میان لغمه و نفس مجرده بناستجی است
خاص که نسبت ان می توان گفت انامریض و انانی الدار و سایر آنچه از خواص نسبه را
پشم اثبات کنند و گویند ضربتی در اینی الی غیر ذلک و در میان جسم شجره و اشکال و اعضا

وادبیان صورتی نوعیه شجره نسبتی است که بی توان گشت رایت النخل و النخل قطعت
 النخل الی غیر ذلک پس در بیان مجرد و غیر مجرد نسبت هست که بان مناسبت حکم یکی بر
 دیگری منسب شود و چون فلک الافلاک بل جمیع افلاک قوه تمجید دارند واجب آمد که
 اول چیزی که در تمجید ایشان فالصی شود صورتی واجب باشد و حاصل این مناسبت از
 امتداد خیالی افضل و ابی جمع موجودات خیالی باشد و تمذیب نفوس شریه تا آنجا
 که شبیه باین امتداد خیالی باشد مثلاً جله فدای نفوس است باین خطیره طعم چون طعم
 اعظم و وجهی است یکی مندرجات بحسب مجرد و دیگر آنکه خودش از ملکوت است بمنزله
 غضب عن اللحم و العظم طلسم الی اند پس ملکوت بواسطه این تجلی بمرآت مرتبط شد
 و نفوس ذکیه با مطیبه منجذب شد و معالی جبروت را تحمل گشت مانند تحمل با در
 که بر دریا گذرد در طوبت دریا را پس تدریجاً عالم بواسطه این نفوس سیال شد و حست
 و علین بواسطه این تجلی منظم گشت و نفی که در غایت ذکا و صفا باشد استهسته
 عین ان امتداد خیالی گشت و در ان غوط خوردین غوط خوردن استعداد ظهور صورت
 و جوب است در وی مثل آینه که صورت آفتاب را قبول نماید بعد صیقل و تصفیه سطح
 کمال عبارت است از غلبه کون الحق بر کون الحق و این غلبه بر دو قسم است غلبه صفات
 و غلبه ذات مثال غلبه صفات است که در خانه مشعلها روشن کردند تا آنکه ان خانه
 از نور تمییز شود و ان خانه را کوا استیادنا هر یکی را فیضی از نور خانه رسید و بان صورت
 کچه زاموت نور و لیکن از رقیه بقدر حلقه قائم و کچه را نور مخلوط بلون زجاجه که بران کوه
 نصب ساخته اند و مثال غلبه ذات است که روح شیخی از بدن او منفک شود و ان
 روح بمنزله نور چراغ عین مشعلها گردد و تسلانی و مضمحل در ان و شرط غلبه صفات نسبتی است

که در نفس عارف مشغول شود از قبیل نسبت عبادات یا اولیایه یا پاداشت با توحید چون این
 شاه بر هم خورد ازین نسبتهای جزوی قلبی حاصل کرد که نورسیت شبیه نور خارج
 از کوه خانه یا حادثه است که درین نفس خارج کرد از جوارح بدیر السموات و الارض و با
 ان افعال عمده از خانه رقصت بر زمین منتشر شود و شرط غلبه ذات سه چیز است حجرت
 که صورت تجلی اعظم است در راه نفس و سنه الدجاری شده است با آنکه چون
 شخصی را خوانند که غلبه ذات مشرف سازند از حجرت او شعاعی در لطیفه قلبیه
 او میریزند و ان شعاع جنبس میگردد قوی علیه و علیه این شخص با ان همه برین مرصفت
 الهی جاری شود و یک نقطه جتیه که در اول است و او موی عالم فیضان نفس معتدله قدسیه را
 از وسط خطیره القدس نقطه جتیه بمنزله خط شعاع که از چراغ بری آید و ان نقطه در جمع سالها
 توی این شخص می نماید و ان توی تقوی او بخیر و تعب او از شر می نماید و سنه بران جاری
 که این نقطه جتیه نور بی محیط بشخص پیدا میگردد کما جاری الحدیث اللهم اجعل من عنینی
 نوراً و عن یاری نوراً و حی نوراً سیم اصمخال جوهر نفس ناطقه در نور تدلی کل و این
 یعنی موقوف بر نامه نسبتهای مغیره قوم خصوصاً نسبت انجا و پاداشت و نور عبادت و جوارح
 ساختن این نفس در مهات بر چیزهای بسیار که تفصیل ان از مقدور بشر نیست انجا
 آدنی بقیه از بنایا نور نفس با نفع وصول باین اصمخال تواند شد معرورون دیده اکرم بود
 بسیار است چون تعابیت الهی ازین سه جهت نور اعظم این نفس را احاطه کرد و برق سخا
 ذات مراد بعد از وی و کرة بعد از وی جوهر نفس را در هم شکست قابلیت غلبه ذات بهم رسید
 بعد انفلکاک بنیه عنصریه در سطح نور تکلیف شود بمنزله چراغی که درین خانه روشن کنند
 و ان نور در ضمن اوار مشعلها کم شود عدلاً و وجود لجه سه خود از درون و بیرون طوره کرد

ج
 و نوری لورا

دیوان

زیان: چو سایه محوشم کان دو کو چراغ امتحان حضرت الهی که جامه است میان ملکوت
 و جبروت و در حاق و سطر این دو مقام واقع است جبروت بمنزله صورت او است
 و ملکوت بمنزله ماده لوشیه است امر او نوم و خیال نبی آدم هر دو بقوه مدرکه حاکم است
 بروم و خیال و هدیه جمع است در میان هر دو بین حضرت نظریت خاص بصورت نوعیه
 انسان چون صورته نوعیه انسان ایما مثل شد عقل و خیال و نوم برشته بر روی کار آمدند
 و امتراجی عجیب بیان این سه قوی افتاد پس از آن حضرت جامه کلمه چند بجانب صورت
 نوعیه انسان جدا شد هر کلمه مقدار امتراجی از مراجعات این سه قوی که انجیا بکون الا بقدر
 التبیان که هر کلمه با آنچه مناسبت تریو باستعداد او و احاطه نمود و متقی آن کرد اسما را برعینه او رسید
 ازین منبع برآمد ساطع هر کس از اسما را برعین او برسیه تریو است از انتر آری که در قلب
 کاملی و دلیت نهاده اند شرح این احوال و کشف این مقال آنکه هر کمالی چون پروانه صفت
 در جو بهر نار خود را متلاشی ساخت قبیل متلاشی شدن جالی بروی فرود آمد و علی کرمان
 حال گرفت و انحال و آن علم اقرب اشیا بوده با آنکه متلاشی ان همه احوال و علوم را جمع کردند
 اسما را برعین برآمد مانند انکیخ را در دیک نهاده اند و زیر ان اش از خستند تا آنکه
 هوا گشت و از دیک بریده رفت از احوال آب مثل جوشش زدن و در دیک آواز
 کردن و پرسب شدن و نطقهای آواز هم پاشیدن افش حالات است هوا گشتن
 و لهذا واجب شد که این اسما نسبتی باشد نزدیک تریو و تعیدی باشد خاکی اطلاق
 و نشانی باشد نمودار بی نشانی سطر ظهور ندی کل بوضی واقع شده است بوم و خیال
 هر دو کو با در وسط این هر دو جایی که جمع امدیه هر دو مقام باشد متجیا کشته لند با یک کل
 تبدیل کل که مبر با سمایی باشد و آنچه متوارد او نام بشر است حکم نوع متطابق است

در سطر هشتم شرح
 جهل اسما و چند

پس اول میا کل کلبه قدره تبدیلی کل است بر هر شیء و ملکوت هر شیء را بدست گرفتن
 و در هر یکی تصرف مناسب او کردن و اصل درین مسئله آنست که بدین موافق کردنی
 شیء است بجز مطلق بقیض اسباب و لبط آن و قبض و لبط نمی باشد الا بقدر طبیعت
 شیء لهذا ملکوت هر شیء دیگر آید یکی با رب کل شیء و دایره و رازقه و راجحه و این اشاره
 برای پی که برکت را با طبیعت شجریه واقع است اسم او باعتبار طبیعت ربوبیت است
 و باعتبار برکت عبودیت دیگر برنج هر طریقی مستقیم بودن این مرتبه که از مقتضای طبیعت نوعیه و شخصیه او
 نمی گذرد و بر طبعی واقع می شود که در آن فرد محفوظ با آن اسباب هیچ چیز اولی و اقی باشد
 از این واقع شده با الله محمود بی کل فعاله و با جمیع الفعال و المنعی جمع حلقه طلقه بر رب است
 ازین موقفه دیگر آنکه تبدیلی کل مطهر مجرد متعلق شخص کل شد یعنی آنکه این مجرد بشرط شخص
 و بر طبق وی از مبدی المبادی کما فی فیض است و این مجرد صورت بعد از المبادی است
 فرق در میان عموم و لبط مبدی المبادی و این مجرد مثل فرق در میان کلی طبیعی با صورته و غیر
 کلی طبیعی که در ذهن ما تمثیل شده پس باعتبار طبعه تبدیلی کل مجرد محض را و طبعه مجرد محض
 مبدی المبادی را در تبدیلی کل شانی پیدا شد و ان شان عنده اوست بر همه و تعالی
 او از همه با الاله الا لانه الرفع جلاله و یا قریب المتعالی فوق کل شیء علو ارتقاء تعبیر است
 از ان شان چهارم آنکه تبدیلی کل الطوار شیء دار و محب استعدادات جزئیة مثل نسبت
 که در نشات سافل پیدا شده نسبت تبدیلی کل باعتبار احوال خاصه و احوال جزئیة مثل
 نسبت موم است با تا مثل تمذه از وی و بی در همه باقی است و تحول و تبدیل همه در و
 اثر کرده با و احد الباقی اول شیء و او را داریم لا فاعول و لا زوال بلکه و لغایه شری است
 ازین نکته پنجم آنکه چون اوام بشر اولاً آنچه نزدیک خود است از حیاتی خاصه ادراک

نمود

نمود ای قصیدات وید و صمات صدوت و شین صفت مرئی شد بعد از آن بالتر
 کرد ای ان عیب و دهر نرید و این فیع منتقن علیه جمع او ام شبر است باین اعتبار اسما
 اشتقاق نمودند مثل با صمد من غیر شبه فلان شیء کفوه بدانیه و لا امکان بوصفه با کبریا انت اله
 الدی لا تنهیدی القول بوصف عظمت و مثل لم یلد ولم یولد شسم افعال الی باعتبار اخصا
 تدبیر در آن حاله درین فعل بسیار است هر جنس را نامی بعین کردن از جمله کثر اعداد
 و بر نمودن ایشان و از جمله استجابیه سوال سایل و اعاده مستفید یا قناره الطبش
 التبدی است الدی لا یطاق انتقامه یا بدل بالکل جبار عند بقهر غیر سلطان یا رحم کل
 صیغ و مکروب و عیاشه و مواد با عیاشی عند کل کبریه و معاوی عند کل شدت و محیی عند کل
 دعوه در جای عین تقطع جلی یا جو او انت الدی لا ینب سائله و طالبه منم که صور
 ثابله اشیا بالطبع پیش تبدیلی کل حاضر است و لجه الفار صوره عنصریه روح بهمان صور
 ثابله تعلق شد پیدا کند و باز خواست اعمالی که در جوهر روح متشبع شده از زمان صوره
 واقع شود تغییرین که بمجد و دیان واقع می شود یا مبدی با انفاه اذ ابر الخلاق لدعوته من فی
 ابدیان العباد کس لقوم خاصا لیسئله و رعبته شتم حضور حقایی امکانیه پیش روی کل
 از آن جهت که مصیقه حقیقت حقایی است بلا شرط یا با شرط و تبیر ازین نکته لعلام العیوب
 است یا لعلام العیوب فلا یقوت شیء من حفظه عیب القیاس های کل بسیار
 موفه تبدیلی کل کسب قوی او نام و خیالات بشر در ملکوت متشبع گشت و الوتبی عن البحر
 الکبیر ساکنه الله جای شده است بلکه چون جوهریت شیء منبسط شود از وی
 نایش کرد و در قوی علمیه و عملیه بشخص افتد این اشو بر منهای بعضی اسما الی خواهد
 بود و ظهور این اشو بر منهای اسما تعلق شخص است بان اسما الی و عمده موفه او

کتاب یا از فایده

به پروردگار عالم همان اسما خوانند بود اگر چه شناخت او بهم برسد ساطع شود تا اثر
 عظام بنید و به می باشد یکی آنکه در هر شخص دقیقه است از کواکب سیاره که عناصر
 علوی اوست و حقیقت هر کوی منوب است با سبب ازین اسما چنانکه بر نوع از موا
 منوب بی باشد بکوی پس چون مسیح یک اسم را تلاوت می کند دقیقه کوی با دقیقه
 تنالی که بازاران رسم است بحرکتی می آید اگر اسم باشد مذکر یعنی تجرد از لوث همی خود نفس
 ناطقه او با تهرانی آید و اگر این اسم مذکر یعنی رفیعی باشد که در شمس و مشتری یافته اند ان
 دقیقه بطوری آید و همچنین یعنی مقبول و محبوب بودن و هم چنین معنی علم و معنی معرفت معانی
 و معنی تلاوت و قدر الی غیر ذلک و اگر برای شیخ می خواند و در وقت خواندن سلسله
 بوصف ملائکه که الهام ایشان در قلوب نبی ادم شیخ میگردود و ان معنی مراد و در خاطر
 مستحضر بسیار و مهمت بی نبود که در شخص مطلوب تاثیر کند لابد بمبره الهام بجای
 او سیلان می نماید و رفیق را از رفیقای ان شخص مطلوب می جابند مثل سکوت آواز دقیقه
 در مشیخ با باز ماندن آواز همه شراره و شونی وی با یکی گای این رفیق و نهایت صفت
 از مسیح یا از شیخ که تسبیح برای اوست پس تلاوت اسم بان رفیق با شود و ان رفیق هم
 این تلاوت فایده مراد و حکم این تلاوت و معنی که نفس را حاصل شود از تلاوت حکم طلسم
 است ساطع و در ادبی لطائف بسیار است و هر لطیف مقامی دارد و هر مقامی علمی و معرفتی
 متسع خود میگرداند و این اشتیاق شبیه است با الهامات قلبیه که در ذوات الناس
 نهاده اند و خطره القدس جناب نفوس دیکه است مانند قضاطیس اجزای حدید را
 با بی سبب واجب شد که در هر زمانی معنی بجای خطره القدس باقی هم خوش
 میل نمایند و در آثار این حرکت از سفل نفوق و این خروج از قوه لفعیل علوی در عبور

منقح شود مثل الصلاح آتش در میان آهن و سنجک و غالب در این علوم حکم سنان
لطیف است که از میان لطائف بطور و قوه موصوف است و هر گشته که در فاطر ایشان
منقح می شود مستی میدهد و ذوقی می نماید و ارشادت مستی حرفهای پست و بلند
از ایشان سر بر میزند اگر از ابر شرح عنان دل و زبان ایشان با عدال خواهد بود و اگر گشته
مبانیها خواهد بود و تعبیرهای مستفیج جمعی را چه نسبت مرئی شد و شعشان وی بر عقول
ایشان صولت نمود گفت که خرابی در فلان موجود است و بجلول و اشراک افتادند اگر
عدال شرح تهذیب ایشان می فرمود می گفتند صوره حق است در راه نفس و این
تعبیرت بی ادبانه باری مانند و جسی را نفس رجائی مرئی شد که محل یقین صورت است
و این مع دو ذوق شده اند او ایمل حکما باسم حیوی و صوره تعبیر نمودند و او آخر که صوفیه اند
توصیه و انکا و قابل شدند اگر توفیق باری ایشان میشد نفس رجائی صادر اول می گفتند
و الفاظ شیوه بیان نمی آوردند افاغ و غیره از اهل صلاح و علم از خدمت حضرت ایشان
مستفید و طایفه از علم حدیث از جناب ایشان سندروده و در اعمال و او را دعوی دارد
و بقدر محنت خلق از مرتب آثار و ثمرات الهامیت درینولا در حزب البحر از شیخی
ایشان تلقی کرده و او آن اشغال آن با شرط و آداب گرفته نقل کرد که بعد حصول اجازه
از جناب حضرت صوم و دارنده روز بروز و الترام نمود و جلای و جالی را ترک کرده خوا
این حزب مشغول گشتم لیکن هیچ اثری نداشتند و ثمره که ازین عمل مرفست بود بطور نیاید
بسیار مخزون و اندوختن گشتم بلکه مقتضای بشریه فوری در حسن ظن نسبت حضرت
ایشان در دل احساس می نمودم و این منی موجب زیاده تکدی گشته ناچار بجا
ایشان التجا بروم و عرض نمایم مطلب پیش آوردم فرمودند علاج این نایابی جرایب

که از سر نو این در و را با حفظ همان شروط و آداب باید خواند تا بعد از این چه ظاهر شود تا نقل
می گوید که بموجب امر شریف باز تا سه روز خلوة التزام نمود و شبهای خلوة را برای
این وظیفه موقت با ختم تا سه شب مواظبت آن بشرط متهودگی کرده که در جمیع شب
سیوم با تمام رسید چیرگی از انکار و قبول نمودار شد اعزاز دل شکستگی و خاطر خستگی در
خود مشاهده می نمودم درین اثنا خوابم نبود و در آن خواب می بینم که حضرت ایشان در
مکانی هستند من و عزیز می دیگر حاضریم حضرت ایشان بجانب من خطاب فرمودند
که ما شرح صدری داریم و سبب شرح صدراست که روزی شاه ترخان قدس سره
حضرت بزرگوار را را دعوت کرده بودند و گفته و ستاده اند که پیر ما را نیز همراه بیاورید حضرت
والد فقیر را با خود همراه گرفتند بدعوت حضرت شاه حاضر شدند درین اثنا شاه
ترخان بجانب والد بزرگوار خطاب فرمودند که برای این سپردنای کنسند حضرت
والد دست برداشتند و بدعا مشغول گشتند حضرت شاه آئین میفرمودند و کلمات

و دعا این بود اللهم اعطنا لوالدنا و شرح صدری الدنیا و السلام ما عند الموت و مع موت

بعد الموت و فرودشایی الجنة تا نقل می گوید که این کلمات را محفوظ می داشتم و در سه
کلمه دیگر بود که حافظ مساعده حفظ آن نموده و بعد ازین واقعه الهیاتی و سروری
بر دل وارد شده و انبساطی و بهجتی حاصل وقت کردید که در تنهایی فخر حسن الطن
مرتفع گشت و مراتب عقیدت و اعلاص را را یاد کرد ایند افاده خواجده محمد امین از حضرت
ایشان روایت کردند که شام روز جمادی الثانی شب پنجمین در رویای مشاهده نمودم
که گویا در مسجدی ایتم مسجد جامع و بسیار باشد یا مسجد بکم ابرابادی ناگاه می گویند
که اینجا صورت کریمه حضرت خاتم النبیین کاظمین شود جمعی مشتاق ظهور جلوه انصورت

السلامه

ایستاده اند و ما پیرار روی مشاهده حال با کمال بطرفی که نمودند متوجه شدیم می بینم که
 در یک آئینه صورت شریفه آنحضرت صیاله علیه وسلم تدبیر ظاهر شدن گرفت
 تا آنکه تمام نمودار کردید درین میان ان آئینه برآمده در خارج جلوه گرفت و ما بالجا و
 از انجانب درخواستیم که برای ترویج علم حدیث همت قویه عالیه در کار است فرمودند
 خواهد شد باز عرض داشتیم که ترویج این علم شریف بردست ما و اولاد ما و احوان ما
 باشد و درین باب نیز مدوی در کار است قبول فرمایند نمودند که هم چنین می شود که بعد از
 انصورت کریمه با ستار آورد و با جانب مسجد برای نماز روان شدیم فی الحال اولاد
 که صورت مطهره آنحضرت صیاله علیه وسلم باز جلوه میفرمایند باز متوجه انطرف شدیم
 دیدیم که این رتبه همان صورت درون آئینه متجلی شدن گرفت تا آنکه تمام صورت
 در همان آئینه مشهود گشت درین اثنا جوانی را بپوشاننده ساله حاضر ساختند فارا
 جانب ارشاد می شود بجانب ما که این جوان را لباس فرقه می باید نمود و حسب ارشاد
 روای خود را بالای ان جوان پوشانیدیم از انجانب نیز لباس فرقه بر روی ظاهر
 میکردید و ان جوان معلوم شد که کمیت معنی تا دوست گرانوار همیشه یک باشد
 افاده نوری این خاک را بجز پر نور در خلوة خاص شرف اندوزی می داشت و از
 خباب بارشاد اسرار غامضه خاصه مستعد بود در ان اثنا فرمودند که استوار بعضی نفوس
 در عالم بزرگ مقتضی ان می باشد که بقیه اراهنای می باید که درین عالم محفوظ ماند گوا
 خارجه منافی ان می باشند پس چنان ادراک نموده می آید که کتاب سبحان نوری
 رحمه الله پیش بعضی از اربابان اغنی نویسی که قوی روجه بر اها غالب آمدند بعض
 الهام و قایم بر هر امر معنی می آوند کتاب مذکور محفوظ است و از انجا می آید بعضی

متبانی ما فواید سید افاده قد يكون الامر في الكلوت مطويًا عورة مخوتًا عيب سره
 تمنح صاحب الوقت فكيف استتاره عنه وسكون مطويًا عيب غره ان ثلثت الشئ
 ويكون للوارث والموور شبهة بعد من لوارمه وجه ولا تعد مهان ومن فيه في الحق ومحل
 من اللوارث قطعاً وبدع من يوتها مع ثبوت الشئ وشرك الكلف لكن يكون رجل من عداد
 اللار الاعيا في حرمه الي اخر اللار الايت ويكون انما الشارة الحكمة ليمر كل بنفس عما
 به ويحل كل وجه مستقلاً بنفسه في حكم عيب احد هانته في عيب الاخر انه باطل وللمتلي نده المساء
 كحايه اجمع الناس روحانيون في عليه من علالي في الكلوت تبعي موطن الخيل في ارم السيد اجماع
 للدين باولاده واحفاده وشي الهم صاحب الوقت وقال بدر الرجل اسارني فضا وسعي باحني حزا
 بلسين فخر ابر دري بنا عين قال صاحب الوقت معا واليدان يفعل نده المدعكم وانتم اهل كولي
 ان سلبية والاشرفية والمكارم الجميلة وان احد سعي كم كسيت بتر سعيه كم وقد سمعت لكم اين
 في الاولي والاخرى فوجه الى السب طار الروحانيين وقالوا ايها السيد السديتن فباية الحال فقد
 التوت في الحال عقل السيد كما اهل كرم واهل فضل ولا يدعكم من ثبوت كالفصل كباوود لا
 ممن فضل كباكم ذوارقه فكان الامر في الكلوت مطويًا عورة مخوتًا عيب سره مجازي اهل
 فكشف المستور واستخرج المعمور وابرار تبين من الشين والبان العبت من السين فقام صاحب
 الوقت وقال فهل كان بنا تقوي وهل فعلت ذلك بقدرتي قال لا ولكنه كالجار ان تدير الاله
 وكل سيرة لا طلق لقال فما ذنب اذن وما الغيب عيب فكنت السب وقال انتم امانا افقد
 صدق تمت الحكاية ولا حول ولا قوة الا بالله افاده حقاقي اگاه ميرالوحيد بيرة مير علم السب بولو
 قد سره كوايشان از اكارب شيخ نقشبند بود نقل كردند كه باري در رمضان در شاه
 جهان اباد بودم پيش كمي از مشايخ صوفيه اظهار تحف با دراك لبنة الفدر كردم وان

در نقشبنديه

عزیزان منی نجابت تلف شده گفت ما را این زمان که پیش آمده ام کای امر ایانتم تو کجا خوا
 یافت پس از جواب انور نهایت تکمیل شدم با یوس کشته بخدمت حضرت ایشان
 آمدم و از کیفیت بیده القدر استفا کردم حضرت ایشان فرمودند که آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم علی الارضیاء فرمودند که در بیده القدر این دعا بسیار باید خواند که اللهم انی اسالک العفو والاعفای
 والمعافی الی الدن والبار والاکرام و بوضع این را ادا نمودند که گویا بارشاد می نمایند و بشارت
 می دهند باز عرض کردم که کدام وقتی باشد فرمودند که در اواخر عشره اخیره باید جست پس
 شب سبت و هفتم که بیده الحبه بود در رسد غازی الدین خان بقصد اجبار بیل ششم در این ا
 بزیرین نورانی یافتم چون سر بجانب آسمان بالا کردم مشاهده نمودم که بالای سبیل با نور
 جلالی داشت و نوری عظیم ظهور کرد که همه اطراف و جویات نور شد پس ازین مشاهده
 در دل سروری بی نهایت یافتم و همی قوی احساس نمودم پس بزحمت و بدعا مشغول
 شدم و آن نور تا نیم ساعت مشهود بود بعد از آن آهسته آهسته روی یافتن می آورد
 تا که همه مستور شد با وجود آن سروری و همی که داشتم فاسل بود تا آنکه اذان صبح گفته شد
 و از غایت ذوق که در مناجات و تعالی داشتم معلوم نشد که آن شب کی گذشت
 پس صبحی آن بخدمت حضرت ایشان آمده این ماجرا عرض کردم فرمودند که بیده القدر بود
 باز در رمضان دیگر آن روی این یعنی حضرت ایشان فرمودند که با ما باشید پس در خدمت
 عالی ایشان ماندم و بیکت صحبت باز شب قدر را یافتم و الحمد لله رب العالمین
 انما در وقت ابدانیه که در عهد عزیر الدین عالمگیر روی آورده بود هر چه از آن غیب بیان
 فرموده بودند بی تفاوت بقیر و ظمیر بطور رسید اولاً آنکه چون احمد شاه ابدالی از سرد
 یکدیگر و بارز همیت خورده رفته بود بارهای فرمودند که ویرا درین دیار غلبه شدی است

دعا و شنب قدر

ہر چند عین وقت ان گروہ نمی شود باز چون در عهد سلطنت عزیز الدین عالمگیر بعد فتنہ
 صفدر حنب مکر قصد بند و ستان نمود و بر دریای الگت رسید و اوازہ اندام او
 در امر سلطانی افتاد بہادر خان بلوچ بنیاب حضرت ایشان از مال و حال خود در
 بنگامہ استکشاف نمود و پیر اشارہ سلاطینی مال و جان و ابرو بخشیدند و در آن وقت
 عرض کرد کہ حال ابدالی چیست صیح فرمودند کہ درین ملک غلبہ کلی وی خوانند شدہ بازو
 عرض نمود کہ پس حال ابن ارکان سلطنت چہ خواهد شد ارشاد فرمودند کہ از حال
 اینہا صیح نپرسند کہ لیکن شمارا التہ سلامت خواهد بود پس وقتی کہ ابدالی قریب رسید
 ارکان سلطنت بر دست و پا کم کردند و صیح تدبیران توانستند بنیاب حضرت ایشان
 پادشاہ و وزیر رجوع کردند و چارہ کاران در خواست نمودند حضرت ایشان پادشاہ
 عالمگیر فرمودند کہ شمارا درین فتنہ سلامت خواهد بود و بعد اللک وزیر میانہ ارشاد
 نمودند کہ ہرگز حنب نباید کرد و جان شمارا ما در ضمن خود گرفتیم اگر چہ عہدہ مال و متاع شمارا
 نیکیم اما بجان محفوظ خواہید ماند پس چون شاہ در بانی نزدیک دار الخلافہ رسید
 پادشاہ و وزیر سوای الگت با وی بازند صیح چارہ ندیدند پس ارشاد ہر آئندہ ملازمت
 شاہ کردند شاہ عالمگیر را قیوم و توقیر نما آوردہ بر تخت نشاندہ سلطنت را با و سلم
 داشت و نفس مبارک حضرت ایشان بطور آند و عماد اللک را با وجود انکہ ہمہ اسباب
 بپاک و جلای وی مصمم شدہ بودند از بہت ادای کہ نسبت شاہ کردہ بودند و ہمہ کس
 در سعایت وی قصوری نکردند جہ مال و متاع او گرفتہ خان بخشے او نمودہ وزارت ہندو
 بومی بجال داشت اینچہ حضرت ایشان در فی اوتب ان غیب تر جان فرمودہ بودند
 بی تفاوت بقر و قیصر جلوه گرفتند و بہادر خان ہم معرفت وزیر شاہ کہ شاہ و لہجگان

مانند

تمام دہشت تلازمت نمود از جان و مال و آبروی خود سلامت ماند بیکہ پش شاہ
 از رفقای عماد الملک اعتباری کہ بہادر خان کیے را بہر شد باقی ہر قدر کہ بجاہ و حشمت
 بیشتر بود و در قید و ضرب بیشتر شدند و از مواد فاسدہ و دہم و دمانیر کہ در مزاج
 جمع شدہ بود ہمہ را تفتیہ کلی ہم رسیدیم در آن حکامہ باین خاک رسوز از نامہ ارشاد
 فرمودہ بودند کہ افواہ السنت کہ افواج درانیہ بطرف بارہ میرود ازین جہت توش شاہ
 خاطر شد نہ خدین غالب السنت کہ بطرف پہلست دبدانہ کار یگانہ داشتہ باشند با علم
 از فضل الہی امید قوی داریم کہ فدای تعالی شمارا و ما را از جمیع آفات دآرد و انمین از
 دلی جو شد ہر چند بحسب ظاہر توشی می آید انتہی پس بچمان کہ لرشا شدہ بود
 طہور نمود کہ افواج درانیہ سبقت چہار کردہ از قریہ پہلست رسیدہ تا تحت و تاراج
 کردہ برو قریہ مذکورہ ہمہ وجہ سلامت ماندند ہم چنین قبضہ بدانہ ہمہ جہات محفوظ
 ماند و در بندہ شاہ جهان ابا و محلہ کنگ نزد کہ مکن حضرت ایشانست ہم از جہت
 دست مدعاریان ہم از جہت مصادره کہ بر سر خانہای شہر مقرر شدہ بود محفوظ
 ماند و اویتی نہ رسید فائدہ ذلک جدا کثیرا و ایما سر بردا افادہ در ایامی کہ فوج دکن افواج
 ابدالی را از فوجی لاسور شکت دادہ از بند و ستان بدر کرد و در تدارک ان از اطر
 تا فیروبی نمود ازین جہت مشہور شد کہ احد ابدالی برد این خاک را بختاب حضرت
 ایشان عرض داشت کہ وہ خادمان حضور دین باب چہ میفرمایند حضرت ایشان
 ارشاد فرمودند کہ انچہ معلوم شدہ السنت کہ احد شاہ درانی باز در نیک می آید و
 کفار را بر اندازد و دیر اباد جو دین اورا رطلم برای مین کار کند اشدہ اند پس این خبر
 از چہ منظر ظاہر بنیان و رافقت پرستیدی نمود اما آخر انچہ بیان واقع شد باز چون

افواج و کهن ملک خود را حجت کردند و مان این دیار را الطمان حاصل کردید و در آن
ایام در مکتوبی که بنام این عقیدت کزین صدر و یافته بود ارشاد فرمودند که منبری آید
که فتنه عظیمه پیدا شود و عالمی زیر و زیر کرد و دین طوی است کی را که تسلیم و رضا ارشاد فرمود
ساز و پس در الوقت این امر بمعبدی نمود پس بعد از آن ایام کفار دهن اوف لهن
جمع شده باز هجوم آوردند و با نجیب الدوله اخوان جنگ پیش کردند تا که مدت ماه
کسری زیاد و در فوجی باره سادات هنگام حرب قیام ماند در آن ایام عالمی کشته شدند
و تمام ملک باره و لو اچی ان عارت کردند در آن هنگام حضرت ایشان نجیب الدوله
رقوبه باین عبارت نوشتند که در حق این ابر الیما بدین دعا خیر کرده می آید و از سر و شش
غیبی نوید فتح شنیده می آید پس این کفار هر چند سعیها کردند بر مکانی که نجیب الدوله برای
جنگ معیا کرده قیام شده بود هرگز دست نیافتند و چون دریا و کنگ عبور کرده در
وی داخل شده عارت پیش رفتند تا که آن شجاع الدوله از ملک پورب
رسیده ملک افغانان کردار ایا خایب و فاسر بر گشتند و از غایت اضطراب دریا
نزارا غرق شدند و هزار کشته گشتند و بار که بر نجیب خان پورش می نمودند سردار
کفار کشته می شدند و هر چند وزیر و امیر ملک نکوناران جمع شدند هیچ پیشرفت
و در آن ایام کباب جنگ سلین و کفار رو کفار بود این فاکسار با ستانه بوی حضرت
ایشان مشرف شده بود روزی بزبان غیب بیان ارشاد فرمودند که او اسط
دیجی بود دیدم که این وزیر از زمین من که از بدی نهاده بودند و بهمان سبب دعا در حق
ایشان کرده میشد بر آوروند از انوقت ان علاقہ دعا منقطع کردید پس بوعی از
اجتباری این معنی را بارانی که حاضر بودند اظهار نموده شد کفتم الحال هر که از عزیزان کما

دارد انرا برگیرد و نگاهدارد و ما تا اکنون نگاهداشته بودیم الحال از ان باز بر آیدم و در
 ایام ارشاد فرمودند که ابدالی بطرف باریه توجه خواهد شد و همه رعیلیهارا با خود گرفته
 از مرثیا خواهد جنگد سید در انروز آمدن وی محقق نشده بود پس ناگهان ابدالی
 عبور جن کرده فوج مرثیه را که بمقابل او رفته بودند بسیاری کشته و بقیه را شکست
 فاش داد و داخل سهارنپور گردید پس وزیر و مرثیه تاب مقاومت او نیاوردند
 پشاهمان اباد رسیده استمداد جنگ نمودند پس شاه در ایام همه رعیلیهارا همراه گرفته
 نوجب شاه جهان اباد گردید و در ان ایام وزیر شجاعت عزیز می ارشاد فتح سبزه
 بحضور حضرت ایشان رسیده تضرع و التماس نموده استکشاف مال و حال خوش و شاه
 در ایامی که حضرت ایشان پی برده بوی فرمودند که شاه غالب خواهد آمد و فوج کفار
 شکست خواهد خورد و شما هم تنها شده بجای که ما بین غرب و جنوب هست خواه
 افتاد و سانی ازین که شمارا در ضمن پانها ده بودند بهمان علاقه دل بوی شما توجه بود
 و در موطن کثیره دعا در حق شما کرده میشد اکنون از ضمن ما بر آوردند و بدان سبب
 ان توجه نماند و دعایم بر چی که سابقا کرده میشد الحال نمی نمود پس وزیر ازین جواب
 مایوس شده باز گشت و بعد سه روز ازین ماجرا شاه ابدالی در نوای شهر ندر رسید
 و رعیلیهارا پیش کرده با وزیر و فوج مرثیه جنگ انداخت هر که عطیه افتاد در ان
 میان رای رئیس فوج کفار کشته شد و همه فوج بهر میت خورده روی بفرز نهاد در ان
 حصص و حصص هزاران هزار کفار ببارانها رشتافتند و وزیر ازینها جدا افتاده بجای
 که حضرت ایشان بزبان عیب بیان خبر داده بودند روی بگریز نهاد و بعد از ان سفال
 در این شهر آمده قتال و غارت پیش نهاد عالی کشته شد و جهانی غارت

کہید تا کہ صدمہ مجملہ حضرت ایشان ہم رسید و امریکہ سابقاً در کلمہ طوبی کیسے راست
 کہ تسلیم و رضا را شمار خود سازد ایشان را بی بدان فرمودہ بودند و بعضی از مرز نشانیان
 از او دریافتہ متحقق کرید با ما در ان دفعہ طوبی خاص الہی کہ وہو طوبی العالمین نصیب
 مجموعین می باشد در حق انجناب پچہدین مورخہ کوشش فالحمد لہ رب العالمین
 پس از انجا اشغال فرمودند بشہر اندرون شہر شاہ شریف آوردند در ان مکان
 فرمودند کہ اکنون نمایندہ نموده می آید کہ بر شہر کتبہ نظریح تجدیدی می دآرد و جبہ در ان اطراف
 انتشار می سازند و هجوم آمدورفت می نمایند تا کہ در ان محلہ بودیم این معنی را شاید
 بہت مصلح مستورد داشتہ بودند افادہ در سنہ ثلث و سبعم بعد الالف
 والایہ در رفتہ در اینہ کتب استعارہ فدویت کیشان این دیار حضرت ایشان
 از وطن بالوف مع الصابیل ہجرت فرمودہ در قصبہ بدخانہ بمقتضی سعادت از لیلہ ایل
 انجا کسب رعایہ فیضی اسباب و مصالح این نثار کہ با قامت انہا کمال ورثہ انبیا مآوردند
 رصل اقامت انداختند و باین کرامت عقیقت کریمان انجا را خواستند و بانہا
 امتیاز پایہ تفاخر او شان را بلند ساختہ پس چون ماہ مبارک رمضان در رسید
 موافق معمول قدیم اعتکاف اربعین فرمودند و از سابق عادت ان بود کہ اگر ان
 خاک اردان ایام شریفہ بشرت محاورہ شرف میشہ در حلوۃ خاص بار یافتہ
 بارشاد و اسرار وارده وان اوقات نماز خطاباً میکردید چون کسب قسمت از ان
 شرف محروم می گشت انجناب یا فادہ ان واردات کما با ان فدوی خود را شرف
 انیاز می بخشیدند پس درین بارین نیز از سکہ بان سعادت مستور شد کہ عم
 انحضرت این خود کرم را محروم نہ پسندید و تجریر بارہ از فوج اعتکافیہ و غنایت

د آرنند

ان سراواز کردانید پس الحال تبصیر انها این رساله را زین بسیار و در هر
 معنوی بلفظ وارده میگردد انفاذ نسبت معتبره در میان صوفیه نسبت اتصال است
 یعنی سرمتشاهده محفوظ باشد و روح با تجارب و انس چون در هر دو جزو این نسبت
 خوض واقع شده اکایی اند که بر یکی ازین دو جزو عکس عالم کبری دایمی دارد اما مشاهده
 شکر مکیه دارد و مجردت و انس و روح تکیه عالم ملائکه دارد و باز این دو عالم با بی عظم
 فتح کردند درین اوراق شجره از ان مرقوم میگردد و انفاذ اکایی اند که بهشت دو نوع است
 و اطلاق لفظ بهشت بزرگ و درین بطریق تکلیک است برای امور مشترکه درین دو
 نوع یک نوع همیشه که انرا با اعمال توان یافت و ملک الجنة الی و سموها بما کنتم قائلین
 سر در وجود ان توجیه نفس است بحسب تدبیر الی بعد از مردن عالم مثال پس
 اعمال مندرجه در نفس و ملکات متشجره در ان بصورت مشابه ظهور می نماید و بحث این
 بهشت از جای دیگر از کتب باید فوائست نوع دیگر در میان عناصر حایه است
 در نهایت اعتدال هوا و مناسب لطافه آنجه نباتات و حیوان جمعی را از ازااد
 که در طایع تولد ایشان سعادته با سهولت و عدم کوشش غالب است مانند حال خود
 و صمدی و نور از بروج و زهره مسوده از کواکب پس محروم مردن کیفیت این عالم
 که تاریخ حیات دنیا بود برهم خورد و نفس او غیرین زینکی باقی میماند در همین حالت
 فیض الهی تسکین را در کار او کند و چندان از تسکین لب ریزان در کس است
 ان کیفیت شود از جمع حرکات و کلمات بازماند و تسکین کیفیتی است شبیه مایه
 شویخ و ایام نمود حرکت عینفکر کرده باشد و قلی سید عارضش شده در میان
 حالت تشریفاتی از پنج با کلاب و نباتات انجیمه چندان نوشتاشند که همه قلی بر ط

نعمانند

کرد و دست کیفیت است و تسکین شود و این کیفیت چیرگی است از کیفیات این عالم
 مثل حرارت و برودت و صورتاریکی که خانی صورتها با سباب است و در اصل ان
 کیفیت از عوت و جدی و زهره و مشتری سبیل سبیل سبیل از همین کیفیت بر نفس
 افاضه می نماید و آنچه در طالع نزع از اجزای سیمه متاثر شده است نوعی از تکمیل که نه تقدیر و تمیز
 باشد کامل می سازد و صورت بشریه که در دست همان را برای او در قبال مخلوق می سازند
 چنانکه وی نمیداند که من روح صرغم از بدن جدا شده و بخوردن و آشامیدن احتیاج ندارم
 بلکه خود را زنده خیال می کند و در همین جا تا که تغییر از ان رفته در اول حال ملوک ارض در
 بعضی نواحی معتدله ان مواضع ساخته بودند برای اتفاق قسطنطینش باری صورت از انجا
 افراد حسیه بشریه را از راه فرموده سکن این ارفاح گردانید غالباً در بلاد جنوبی از جزایر هندوستان
 که هوای آن بلاد همیشه معتدل می باشد فراهم بود بجهت استیلائی زهره و مشتری و بجهت
 امور دیگر از احوال ارضیه روزی ایشان از طعام و شراب مثالی صبح و شام ایشان
 می دهند و برای این معنی جمعی را مومل ساخته اند از قبیل ملائکه عنصرین و از قبیل اولین
 و بطریق ندرت جمعی از آدمیان که متوجه بجهت طبعی نه مرده اند با ایشان می رسند در میانها
 اقامت می نمایند چون درین بهشت گذار واقع شد دیده آمد که هزاران هزار روح اجناس
 بیچس متوض و دیگری نیست بچس و دیگر را نمی پرسد که تو کیستی و از کجا آمده ای
 است و قصص گذشته یاد نیست و مرض نیست و فحاط و براق و شحال نیست محض
 تسکین است و تسکین است لا غیر از کجا می باشد که فردا چه خواهیم کرد و روز گذشته
 چه کردیم و طعام و شراب برای ما از کجا می آرند و از زندگان مرتفعات ما کدام مردم اند و عرض
 ایشان در آوردن چیست اصلاً این معنی در قبال ایشان نمی گذرد و اگر خواهند که حدیث

در دست روح در
 در دست روح در

و لفظ اولی است و لفظ

غرض است

نفس کنند تکین مانع اتفاقات ایشان میکرد و سبب استحقاق این تنمات اعمال ایشان
 بلکه شکل فلکی وقت تولد ایشان که نوع معاملات و مناظرات را تقاضا کرده بود همان
 معامله صورت بگیرد و چنانکه می خواهم که صورت سرود و کل سازیم منظور نظر ما همان صورت
 است لا غیر که از طین باشد یا موم یا خشت همچنان همان معامله و مناظرات مثل
 بی شود از بر ماده که باشد و در بعضی افراد محتمل که در دارالمجن کشیده اند و تحصیل این تنمات
 موثر می باشد زیرا که این محتملها صورت بهمیه راست میگردانند همچنان طهارت را موثر
 دیدیم عمل دیگر را وصل ندیدیم پس جمعی در آن موطن پادشاه اند چه در تاج دارند و قوی
 همراه ایشانست و جمعی صاحب خانه اند زوجه و خادم از جنس مزاج خویش دارند
 درین مواضع معتدله اجتماعات دارند و طعام و شراب تمجیل یا مستحق می خوردند و می آشامیدند
 افتاده گاهی آمد که در جماعات بنی آدم طایفه هستند که مزاج ایشان قریب بهمین فرقی
 آورده است و طایفه الانس نام ایشانست در میان خلق کاین و باین باشند
 غالب بر ایشان تکین است از زن و فرزند و مال و همسین و لطف همیشه و پور
 و غیر این بنی مینه دارند که مقتضای طالع نام ایشان است و این نقش است که گاهی
 بر این ماده باشد و گاهی بر ماده دیگر در تفحص اسباب و تفکر افتند و ایشان
 بحسب حینه خوالگان و وضعی خاص هستند بار خدایا مگر آنکه تفسیر قاسم از آن باز دارد
 از جمله آن اوضاع است که طلب زنی کنند که موافق مزاج ایشان باشد و پیش
 از جماع غسل کنند و هنوز نموی ایشان تر باشد که از جماع فارغ شوند و باز غسل کنند
 این جماع را محالست مزاج خود ندانند و اغذیه ایشان منصف باشد چندان صفت
 تکین از نده غیر نفع سبک بر معده از غیر حیوان خوشبو خوش شکل شیرین

میل
 دارد

یا شیرین تر شدن سواقی از مریخ سفید یا شک سفید انجینه و کلاب در وی ریخته
 یا بلنیه نبات نعفس شک سفید در وی انجینه و کلاب در وی ریخته و یا از قسم خاک
 زمان و نفع و غیره و هر چه شرط ایشان است که خواب ایشان رسد شبانه
 روز باشد و طوام ایشان ربع موده هدای تعالی برای ایشان اسباب را میباید
 از اینست که نمی دانند و ایشان تابع خویش خاطر باشند رسوم قوم را معتبرند از
 سخن ایشان بجز و میفروغ اکثر بود اصحاب منازل باشند یا ملوک زمین چندان
 فکر در خاطر ایشان نکنند می شود معنی را حسب طالع منحوس یا زنده در انجمه موده روزگار
 ایشان می کشند و طالیف بحسب البام جیانی از قوی فلیک سحر ایشان می کردند
 باین اعتبار صورت ریاست ایشان قیام می کرد و دارد اکاهی آمد که موجب این قسم است
 در عالم خبر است از انجمه تحقیق نظر کردن بکاتب صحیح صادق و از انجمه نسیم خوش
 معتدل و از انجمه نوم غیر مستقل که بسبب بخار لطیف اغذیه لطیفه یا اب زلال پشینه
 آید و از انجمه تقرب بملایکه مقربین عنصرین و اثر پذیرفتن از ایشان و از انجمه کف از
 حدیث نفس زمان در از و کف از خصوصیتها و وجدانها و مانند آن دارد اکاهی آمد
 که ملایکه الانس در اکثر حرکات و خیالات خود و خواطر مقتضای قوی قلبک روند
 مطلقا خاطر نکاح افتد بسبب شیخ زنی که در طالع او باشد بهمان صورت خیال شیخ
 سازد و اگر خاطر نمایی عبارتی گذرد همان مکان که در طالع او مقرر است در خیال
 او شیخ شود و اگر خاطر لباس افتد همان لباس که مقتضی طالع ایشان است در خاطر
 ایشان شیخ گردد عیب هذا القیاس چون شیخ حسن باشد خیال او معتبر بود و اگر
 حضرت الجبال خوانند و آن خیال بمنزله نمایی باشند قابل تعبیر و لایق اعتماد و آلوده

شیخی

بهر طایفه

فقیر حکایتی عجیب اور دند کہ در صغر سن ہمراہ دقران قبیلہ خود بلعبا بازی میکردند
 در اوقات ہمیشہ دو بچہ برای لعبت خود میآختند و در خارج همان صورت
 واقع شد کہ در حالت کمال سن همان دو فرزند پیدا شدند و زنی را از قوم خود
 نام بردند کہ پیوستہ بختی میبخت بر شکل سوما کرتہ پوشیدہ و وی در اول سن
 بیوہ شد و تمام عمر لکل سوما زندگانی نمود و حکایتی دیگر نیز آوردند کہ چون کسی از
 فرزندان من بیمار میشود در تین من غاریش ناموش پیدا می شود و من میباشناختم کہ
 کسی از اولاد من بیمار خواهد شد و چون وقت می آید کہ زن کسی از فرزندان حامل شود
 من خود را می بینم کہ پسریاد ضرزادہ آم همان صفت زن فرزند من می آید فقیر در سفر
 بود در عین هوای نماز راہ میرفتم چون باز آمدم اہل خانہ نقل کردند کہ والدہ فقیر ضیاء
 فلق کردند و در آفتاب گرم نشستند تا آنکہ مردمان بہار تعلق ایشان را بایہ بردند
 چون حساب کردم ہمان روزہ بای من در راہ بودم و از کرنی آفتاب ضرر بسیاری
 کشیدہ بودم سر حکایت اول الطباع مفیصات فلیکہ است در خاطر در ضمن سخن
 لعبت و شرکایت ثانی اراض است در عالم بی چیز یی باشد کہ قبل از وجود او
 اورا راجع نباشد معنی بعضی اجزای عالم کہ صورتی کہ مسابہ واقع است قبول می کند
 چون تدبیر بولد مناسب دارد کہ پرورش او از انجا بودہ است در مرتبہ اراض
 ناموشی در انجا متصور شد و سر دو حکایت دیگر خود را بہرست نقل می کنند کہ سکنہ
 استعلا م حال خود از جانب غیب بصورتی بر آمد و دو کلب را دید کہ حبث میکنند
 یکی غالب آمدان دیگر را برند و بر شاخ درخت نشست عنقریب بازی آمد
 داورا کشت دانست کہ بر اعدا متصور خواهد شد و بعد از ان عنقریب از عالم

انتقال خواهد نمود و نیز نقل می کنند که پادشاه روم بجانب نوشیروان خضر
 به فرستادار میان کشاکش هست که آنچه درین حد است پیش از شکستن هر دو
 نوشیروان کوزر چهره حال کرد و بی الصبح بقصد استلام حقیقت حال در
 بازار برآمدن زن را دید یکی ثوبه نازیده و دوم ثوبه دیده لیکن فرزنددار و سوم
 دیده و فرزند آن آورده دانست که در حق سه مرتبه درواری است یکی ناسفته دیگر
 نیم سفته سوم تمام سفته شد درین حکایت آنست که چون این شخص متوجه جانب
 غیب می شود از غیب برای او الهام می کنند لیکن بعضی الهام غیر تکیه بجای می باشد
 و بعضی الهام تکیه بجای دارد مثلاً نظر بر چیزی افتد و از آن چیز بفرست انتقال
 کند همراه خود و در آن گاهی اندک که یک موطن از موطن ملکوت موطن ملائکه عنصرت
 کلام ایشان بطریق عجیب است چنانکه در مجلس مالک یک سخن گویند و شخصی در میان
 ساکت نشسته باشد رو بجانب دیگری کرده و نگاری دیگر مشغول شده ناگاه
 یک کلمه گوید یا اشارتی حقیقت بدست و چشم نماید که مدعا بسبب قراین عالیه
 و قابلیه از آن کلمه و از آن اشاره فهمیده شود و اگر این کلمه و این اشاره تنها باشد
 هیچ فهمیده نشود همچنین این ملائکه اشاره بسیار بقلب شیخ میریزند گاهی در خیال این
 شخص فی الفور کلمه بجای آن الفا یا اشارتی مورد محب است و او وقت مثل
 می شود و این مثل انقدر شناسایی باشد که خود این شخص شناسد بلکه بی شک
 بداند که ملک این کلمه بعین گفته با این اشاره بعین نموده است و این تحقیق عجیب
 که نظر حکمی بان راه داده است و الا جواهر فی طبین از جانب ملائکه این را نمیدانند
 شبی گوشت خورده بودم ملکی ازین ملائکه از پس پشت من پریده میزد و با اشارت

بجای

می نماید که این شخص می کشد یعنی اسما را برین را با وجود کوشش خوردن پرانی
 خواند و بجز کفتن او وحشتی در خاطر افتاد نشی می خواستم که سر به بالین نهم و خواب
 روم بلکی از جانب راست هفت کرد که در مسجد این قباحت شد ندانستم که ا
 بپست در آن تمام اصرام واقع شد بعد از آن تحقیقی پیوست که اشاره با صلوات کرد
 بود اژدگای آید که چنانکه طایفه انسان یک قدم نزدیک تراند بلکه همچنان جمعی از شی
 اوم یک قدم نزدیکترند بیام و ایشان طایفه هستند که برورش بدن خود را خوردن
 و شیراشامیدن مشغول اند مصلح ممت ایشان غیر استعاره ذات جسم چیزی نیست
 و جمعی یک قدم بسباع نزدیکترند و ایشان طایفه هستند که کبد و غلبه بر اقران مشغول
 اند مصلح ممت ایشان غیر افکار خود بینی و خود پسندی چیزی نیست و جمعی یک قدم
 نزدیکترند بحشرات الارض و ایشان طایفه هستند که در باوید ما باشند و شکا حیوانا
 و حیثه کنند و قد من وسیها اشارت باین جمع است و جمعی یک قدم بشیاطین
 نزدیکترند و ایشان طایفه هستند که معایج مکتب اندکیت به پشت کار ایشان
 همین است مانند مردم غم فروش و فرار از این طایفه بود کف از مکاسب
 نزدیکه خود باید که چند پشت بگذرد تا با عدال صورتی نوعی انسان رجوع کنند و ارد
 آگاهی آید که چنانکه پشت برزخ که سعادت طالع مسبب است واضح گشت و
 مجازا که باعمال حکایت باز بسته است مکتوف شد همچنان دوزخ برزخ که طالع
 مسبب است و دوزخ مجازا که باعمال و ملکات باز بسته است در عالم واقع است
 اما چون تراکتف حقایق بطریق ذوق می باشد نه بطریق خبرتدیر عیب ان معارف
 اند و موقوف داشت و آمده آگاهی آید چنانکه انجاء که حال ایشان واضح شد سبب

س
حطیف

قوت سعادت در شستی داخل می شوند و در مرفق بنیه تمکن میکردند همچنان جمعی از
عباد که ذکر خدا تعالی عیب الدوام گویند و ایشان را بلایکه موکل و معظم شعایر اند
کار و بار واقع شود و در دل ایشان از آن ملائکه فی و اسح کاشاده است و در دل
ملائکه از ایشان را همی افتاده بعد انتقال از دنیا این جماعه را چشمی نورانی دهند
و در سجده الحوام با کعبه یا مدینه فرمایند بگذارند و از آگاهی آمد که اصعب امراض نفسانه
با عیار بر سواد آنها با عیار جزایوم القیامیه خفد و شهوة خفته است عقد عبارت
از آنست که چون بمقتضای غضب پیدا شود و اجرای آن مقدور نباشد نفس امارا
بجو در کشد و با عیار ظاهرگان لم یکن سازد با آن معصوب علیه موالت کند
و مشاوشش زندگانی نماید تا آنکه استوار فرصت کند و انتقام خود در کشد
و شهوة خفته عبارت از آنست که مقتضای شهوتی پیدا شود و نفس در طلب
امضای آن افتد و آن مقدور نباشد نفس امارا بخود کشد و گان لم یکن
سازد و در رنگ صالین بر آید و نماز و روزه کند و در مسجد نشیند و تلاوت کتاب
اللہ پیش گیرد و در مجلس و اعطارد و در جلیه ممکن از آنچه بر طرف مقابل شهوة
باشد تمک نماید تا آنکه فرصت یابد شهوة براند این برود و در معاد او شد ضرر خواهد
رساید و در دنیا علاج این بر دو اصعب معالجات است دارد و در وقت میت

روح کریمه المحترت صیبا اللہ علیه وسلم که طریقه من است آگاهی آمد که افدین شرح
ابیا صلوات اللہ علیهم دو قسم اند جمعی بجز و تعلیه قرار گرفته اند و این جماعه عامه
المؤمنین اند و جمعی بشهادة عقل تلقی نموده اند باینجه که در هر حکم از احکام شرع و در
چیز که از معاد و ملکوت و شرع وارد نشده همیشه شناسند که مطابق مصلحت است

وروانی سنه الهی العالم وی دانند که شریعت مطابقی صورته نوعیه انسان
 دارد شده کل مولود یولد علی الفطره بهمان صیغه صورته نوعیه است و این جامع
 خواص موافقین باشند و نادوران از امت شریعت را قبول می کنند بشماوده طبع
 و عقل هر دو باین معنی که طبیعت بشری او قطع نظر از عقل و تعلیم همان مامورات را
 می خواهد و از منہیات متنفر می باشد و قول خدای تعالی امن کان عیباً نبیة من ربہ
 وسیلوۃ شایده و کلمہ او خیا الیم فعل الخیرات اشاره بهین جامع است و ایشان
 احض الخواص اند خدای تعالی بر تو منت می بندد که ترا از قسم ثالث او برده است در
 اول از طالع من سمش و زهره و عطارد و دعوت واقع است وقت خواندن حزب
 البجرون گفتم یا عیا یا عظیم یا علم یا علم زهره گفت عیا برای من است و آن مجید
 خدای تبارک و تعالی و سمش گفت عظیم برای من است و تجید منت خدای عزوجل را
 و عطارد گفت عیلم برای من است و تجید منت خدای تبارک و تعالی را و حیرت
 گفت حکم برای من است و تجید منت برای خدای تعالی بعد از آن بر فقه که بی خواندم بر کی
 ازین چهار پایه یاد و وی یکی از بنیادین می گفت بحسب مناسبت طبیعت خویش
 دارد الگای اند که سمش از منویات ذات الهیه است در عالم ملکوت و نار از منویات
 عقل است در عالم ارض و مجوس که می گفتند که این هر دو قبیله نوحه کاسب خدای
 تعالی است بغیر صنع نبی آدم راست می گفتند لیکن چون صورت عالم برکش
 ولویت تبدلی کل بصورته مشیخه اجمالی برشته ملا عیبا و از ادب نبی آدم آمد آن قبله منوخ
 کشت الحال سمش کو بی است از کواکب و نار حضرت از عناصر وارد الگای اند
 این فرزندان که لطف الهی ایشانرا عطا کرده است همه سوار اند نوعی از ملکیت

در ایشان خواهد ظهور کرد لیکن تدبیر غیب تقاضای کند که در شخص دیگر پیدا شوند که
در مکّه و مدینه سالها احبار علوم دین نمایند و بهایا وطن اختیار کنند از طرف ما
و رنسب ایشان ممکن نباشد زیرا که ادبی زاده بوطن ما و در سلطان طبعی دارد استقلال
جماعه که والده ایشان ممکن باشد بسزیننی بالطبع مستحیل است مگر بسبب قسرتا
دارد اکاهی اند که جبروت عبارت است از صورت الهی تبارک و تعالی در عالم مثال
باین معنی که از عالم مثال صورتی سازند که محاکاة کند مجرد محض را و این محاکات کاهی
بجلائات قیوم خواب باشد و کاهی مانند علاقه منسوب کوکب یا ان کوکب مثلاً
تکاج و کت و مرد اسط برکت نشسته محاکاة شمس می کند همچنان در عالم مثال
کیفیتی پیدا شود که محاکاة مجرد محض کند و اصل در جبروت صورت دنییه حق است در نقطه
معینه از حال عرش که بیک وجه در حال عرش است و بیک وجه محقق ذات الهیه است
عبدان در هر کالی صورت الهیه نبوده اند در میان خیال و دم او در میان عین نفس که
بان نفس کلبه نقیده و نفس جزیه کشته صورت دنییه عرش بمنزله جوهر است تا به
و صورتی در میان حال خواه فلک باشد خواه ملک خواه آدی بمنزله شعاع ان جوهر
در علم الهمان همه روشنی که عبارت از جوهر و شعاع محیط اوست شیء واحد شد
و بان وحده پیش مبار فیاض الیسا و طبیعت کل و ماه باقی است و عین اولد سبت
و غیره و دروغی الیسا در عین وجود اواد کانیه فاسده متحقق می شود فردی مقدر
که تا او مادی ماند و ان فرد از ملکوت محسوب میگرد و اواد کانیه فاسده از عالم شهادت
من بن فرشت و دم نیافا لاصاً سافا الشارین و فردی دیگر از ان هم مقدس تر که
ابدأ و از لا موجود است و این از جبروت محسوب است در یک وجود سه وجود است

وجود شهادی و وجود ملکوتی و وجود جبروتی مثل همین اعتبار یک شخص قائم شد که جبروت
 عبارت از دست و در وسط عالم معلق الیاد و درین شخص واحد جبروتی است متصل
 بالفعل غیره منفصل بالفعل که نصیب هر کایلی است از جبروت و این همه جز از تقویہ را بازی
 صورتی داده است چنانکه ده وعده راجع کرده اند و آن همه را یک وجه دیگر پوشیده
 است که آن عشره است باین وجهه صورتی حسنه داده که محاذی واجب تعالی است
 مثل او نسبت واجب تعالی مثل بدن است به نسبت روح فدایی تعالی این جبروت را
 هر چند فی الجمله معلق بعالم شهادت و مثال داشت برای خود اصداغ فرمود اینجا دو کانی
 در میان صورتها که بسبب تعدد مراتب متعدده شده برانداختند اینهمه کثیر را درین شخص
 قدسی مندرج از عالم مندرج ساخت تعدد مضمحل شداری ما بقوه باقی است همین صورت
 جبروت را سه نمایش است نمایش اول مباران اجبار بهیه افلاک است و باین
 اعتبار سیج بریزدان است و نور سفیدی و لون او ابیض شمال بیاض صج صادق و ثانی
 مباران اجبار بهیه ملا ربیب از ملائکه و لون او شفاف بزرگ مایل بسفیدی و ثالث
 اجبار بهیه بنی ادم که اضوار ایشان متعکس شده مانند تعکس صور شمس در
 سمات وقت غروب آفتاب و لون او مانند لون هوا که فی الجمله مایل بسفیدی
 دارد و اکایی اند چنانکه آفتاب در صدقات خود شعاع دارد و آفتاب موجود باشد
 اینهمچنین از دانت شعاعی برآمده است و تا آخر عالم فرورخته چون این شعاع در لفظ
 معینه از خیال عرش افتاد آن اصل تبدیلی کل شد چون سمات و ارض و مواجید و لغوی
 فلک و ملا ربیب و افاضل ادرین پیدا شدند همان شعاع رنجیه سنوی بیالورش شد
 و چون تعدد من وجه داشت و تعدد من وجه در علوم بنی ادم سه نمایش ظاهر نمود

بزرگ بزوان و ان دو دیگر پیدا شد بیک اعتبار آنهم دوام بدوام حق است و بیک
 چیز است و بیک اعتبار متعدد است بود خلق سموات و ارض تمامی عالم پیدا شد
 و ارد اکاهی آمد که جودت بیک اعتبار مشابه دارد بجلی از پور که بر شکل کره ساخته شده
 بر شخصی که در روی بی نکر و نظرات و تاملات کرده نفوذ می نماید و هر شخصی که در روی بی نکر
 اولاً روی خود را می بیند و نفوذ نظر تا آخر که محفوظ می باشد بکس روی خودش
 و ارد اکاهی آمد یک جهت که در کالی پیدا شود منت او بر تمام عالم ثابت است
 که حق را برای خلق نزدیک ساخته است و ارد اکاهی آمد که معرفت طلسم الهی باین ^{صفت}
 که لیه و انیه او واضح شود و دقائق و رقائی و نمایشهای اولی هر کرد و خصوصاً این نمایش
 که مثل کوه بلور بسیار کریم مودن است بخدمت دوره معرفت طلسم الهی بنور این معلوم
 که بعد از ان آثار قیامت می آید یا دوره دیگر شروع می گردد و ارد اکاهی آمد چنانکه در مراتب
 ترقیات کنون معدن مقصود شده بصورته بنایه و نبات بصورته حیوانیه و حیوان بصورته
 انسانیه همچنان در مراتب تشریح طل پیش تملی اعظم کی قبل از دیگر التیاد و معدن زول
 فیض شده بر وضع خاص و این فیض مده تناخره کشت پس مده مجوسیه و دعوه بده با حول
 بروا تم و با طلاق و ملکات محموده باز قلیب از اعباد و صد و مده یهودیه و دعوه بده بده بود
 و اوضاع مقدره در تدریس منزل و سیاست مدینه و اعلا مده حقه و مده نصرانیه و دعوه بود حکمت
 و تندیب نفس و فیانی الکرول چون این همه طل و رحیق و انیس پیش تملی اعظم التیاد
 معدن زول شریف محمدی شده خلاصه بروا تم از مده مجوسیه اختیار نمودند و سلاله از اوضاع و مده
 مده یهودیه اصراف نمودند و فیانی الکرول را بیضی داده اند و با عدل نژادیک ساخته
 برگزیدند مجوسان همه مده محمدی شده و بر افضل انبیا که عدل او را در نهایت منزل کشت

ذلك تقدير الوزير الحكيم افاده در آن ایام که شاه و دراپی و خیب الدوله با فواج کفار و
 مغالبه میباشند و فوجی از آن ملوکان در شاهجهان اباد سلطه بود و عماد الملک وزیر
 شهنشاهی را که بنام سلطنت بر تخت نشاند بود قیام میباشست و شاه را از محسنان
 ملوکان در میان توپخانه و کثرتشان تیری روی داده بود در آن روز حکیم ابو الوکان
 کشمیری که از فدویان جناب حضرت ایشانت در استکشاف مال کار جناب کرامت
 آتب عرض نمود جناب حضرت در جواب ان چنان ارشاد فرمودند که آنچه بخاطر فقیر
 رنجته اندالت که سرکنیا شاه در مصالح ملک دستگیر افتادند چپ و راست دین
 کارگشا و بخت تاثیر و ما نیافتن چندگاه بسبب وبال علمی است که بر مسلمانان شده کرده
 من بعد تاثیر جدید از طرف ملایکه عالییه منصوب بر تخت دینی و وزیر سالی دلی عظیم
 و کفار نزول بنده بعد از ان شاه تملایه شود و کار سلطنت بر شهنشاهی و گرفتار
 در تعیین شخص طاریا روی ساطره داشتند بلفظ دیگر غیر متعارف یعنی فرعون
 باز بر تخت خواهم نشاند ازین کلمه مفهوم میشود که بقدر اصلاح منظور نظر است و شهنشاهی
 مهور از اولاد ملوک باشد خصوصا که کبریا و اراکیم گشته اند این پس همچنان
 روی نمود که کفار نکون را با وجود کثرت عدو و عدو که الوف الوف بجمع بودند و
 حرب بی شمار بهم آورده وقتی که غازیان دین و دهر بر آن شجاعت امین مقابل شدند
 در اندک قتال دست و پا کم کرده نبره میت خورده رو بگریز نهادند کاهنم تر مستغفرا
 فرت من سوره و درین فرار هزاران هزار بار ابوار شناختند تا که همه سرداران
 ان کافران بکهنم پیوستند و بقیه السیف از جهت غارت و اسر دلی عظیم دیدند
 و انرا که بر تخت نشاند بودند باز بخوس گردید و وزیر کرمیه در قلبیات حب حزبه

و شاه با وجود این فتح انچه در غوب خاطر او بود بران دست نیافته باز بواسطت خود باز
 بعد از ان شاه عالم عالی گوهر پادشاه عالمگیر شہید در نوای ملک پورب
 برکت سلطنت جلوس نموده بطرف شہمان آباد که تھکاه موروثی است
 توجہ کردید و ہمدران ایام نواب زینت الملک والدہ شاہ عالمی کہ بحباب حضرت
 ایشان در باب ظلم و استبداد مت عرضی نوشت در جواب ان ارقام فرمودند
 کہ الحق ظلمی کہ برود و ان رفت نشان گذشتہ شرار مای ان از انی مانی رسیدہ
 امید قوی است کہ عدل الہی و شارت و من قتل مطلوباً فقد جلتا بولہ سلطاناً
 فلا یرت فی الفصل از کان مضموراً متحقو کردانذ فقیر بدعوات شمول است و باستجاء
 فرزند و دشمن غیب مراد افادہ فرمودہ است بلکہ تدبیریکہ صاحب امر را در دست
 تہ چارہ لای بی باید کرد و تدبیریکہ بعد ہفت ہشت سال مطلوب خواهد بود نیز در گوش
 ہوش و میدہ انت البر وقت و شتہ خواهد شد و ہمدران ایام کہ تقابلہ عاکر مسین
 شوج کفار ملعونین بود حضرت ایشان ارشاد فرمودند کہ شب شنبہ ۲۳ ربیع الثانی
 در واقعہ دیدہ شد کہ گویا از جهت تعویق فتح مسین بر شرکین فکر مندی بخاطر ہست
 و ذکر مشورہ مقدمہ جنگ مدت کشیدہ نفقہ درین باب عالی بہ ہم بلغو طات حضرت
 سلطان نظام الدین حاضر است از برای مال کشادیم سر صفحہ این مضمون برآمد کہ
 اکھرت صیبا اللہ علیہ وسلم چون بجابت پدر شریف فرزند کیے بگوش مبارک
 رسید کہ فلان کا فرضہ کشتن حضرت ہی نماید بواب فرمودند کہ حق تعالی اورا برین
 سلسلہ کوامد کرد و اگر او مواجہہ شود من اورا خواہم کشت بعد از ان فرمودند کہ بتعیر این رویا
 خود واضح است اما بحسب وجدان و جاہت اعتبار اوار انت کہ امر کتبت ملائمت

در اعجاز

وارد

در اعجابی موطن ملکوت تا حال مقرر بود الحال بلا را عیب نمرود فرمود و اولی علی بن
 نبول این داعیه نمودند افاد حضرت ایشان همدان ایام باری باین خاکسار سراسر از زمان
 عنایت نمودند و در آن میان ارشاد فرمودند که سیف مشهور شده است سیف
 اول بر کفار لاسیما مرثیه و حبت اغلب که ایشان وی و کتبی بنیید که گاهی مانند آن
 ندیده اند و بخاطر مردم هم نبرد سیف ثانی بر شبیه رشی در هندوستان است از
 دل و کتبت چیرمی بلیند و حجت ایشان منشئت شود و کان لم یکن شوند سیف
 ثالث بر شخصین از اهل رای غالباً مذہبی روانی بی غل و غش نی اصد و اعلال ایشان
 کشاده کرد و اصلها ثابت و فرعها فی السماء فقیراً تا یم بالامرا اعمال این سیوف شسته
 ساخته اند و در باطن داعیه و ملکی بحبت امصار این غریبه سماویہ نهادند و اندو اندی علی
 بالقول و کلیل افاده در سنه اربع و سبعین بعد الالف و الحماة در شهر مبارک رمضان که
 جناب حضرت ایشان مدالہ ظلم و رقصہ بدمانہ اعتکاف فرمودند در آن میان آنچه از
 حقانی الهیہ و کونیه و موارد اسرار شرعیہ و مقلد لایح شده بودند پاره را از آن کعب
 اقتراح و التماس این فدومیت کرین شرف شوید بخشیدہ باین عقیدت این عنایت
 فرمودند پس تذکراتک الحالات و التما و تیک الواردات تجریر انها این سال را
 زیب و زینت می بخشد و هر مقدمه را بطایفه معنون میکند و اندو اندی التوفیق لایک
 نفس منطبقه شخص اگر صورت مبارک قبول کرد پس شخص اگر مثل حوض آب است
 که صورت آفتاب بوقت نصف النهار در وسط وی منقطع شده و با حول آن با
 پرگشته همچنان اول ظهور شمس حقیقت در نفس شخص اگر است و بشالوہ او انچه
 شمس در جمیع نفوس افلاک و اطلاک و نفوس قدسیہ ایشانہ ظاہر شده است

لا یموت و شمعیت سماویہ لکلم بر قدر فطرۃ الانسان واقع شد و در فطرۃ الانسان معرفت
بموجود محض نبوده اند چون آدمی را بر فطرۃ خود گذارند خارج نمی کند و از خارج با و راجعات
و با و را بر ماده و مدہ تجاوز نماید پس دعوتہ شرع مقصور است بر همین تجلی که در خارج واقع
و ما در این تجلی با اسم ما و را با الو را بگویند به دلالت علی کیفیت مخصوص گشت و همین تجلی حاج

نور است مجاہد النور کشف لا حفت سحاب و جہہ ما انہی الیہ لجرہ من خلفہ ترقی نفس
السانی باعتبار گردش احوال جریب این تجلی تصور نیست اما ترقی نفس السانی باعتبار فهم
و تعقل بموجود محض رسید لیکن بواسطہ عینک همین تجلی نہ بود و اسط ان خاک کہ توحیدیکہ قرآن عظیم
بیان فرمودہ است توحید عبادت است اما غیر ہمچنان معرفت باری سبحانہ کہ در قرآن عظیم
بین شد معرفتہ همین تجلی است لا یراقوام خواستند کہ معرفت را بموجود محض منطقی سازند
وان توحید را بر توحید وجود یا توحید واجب الوجود یا توحید خلق منطقی سازند در جہل ابد
مانند سہ برکہ دوران از ترا دو مرتبہ از چنین صید است او مجبور تر لای خیا کہ صورت نشان
با و رس کہ در زمین ما حاضر شود دو دمہ دارد بیک وجه بندہ و خدا الوجود خارجی کہ نفس
نفس ناظر است نمبر لئون اسرار محسوسہ و بویہ و بیک وجود ذہنی انسان و فرس است
حقیقت انسان و فرس قطع نظر از این مدرک و از ان مدرک بہین صوتہ بر آید است
وان دون صورتہ خارجیہ است ہمچنان درین صورت جلیبہ قمیہ کہ نفس منطوق فلک
اعظم قبول کرده است دو دمہ موجود است بیک وجه کمال نفس منطوق فلک است
و بیک وجه وجود بہ اول است عارف را ازین تجلی دونوع معرفت منشعب میشود
صوفی و حکیم میل دارند بوحی کہ مانند وجود ذہنی است و ملائکہ بہ علویہ بہ سفلیہ و نفوس
انسانیہ و حرکت القلابیہ خود ہمچنان در معرفت تصویر خود کہ متغیر بر حرکت القلابیہ

مایل اند لطیف نجد و هذا الوجود الخارجی نظر شریعت نیز مایل است بهین وجود خارجی بر طبق
 ماریا و ملائکه علویہ و سفیله و نفوس قدسیہ اینسانیت قدر لایکه در حدیث آمده است
 که مردم تسلیم خواهند کرد تا آنجا که گویند که خلق الله الخلق فمن خلق الله و در روایتی آمده است
 که شیطان و وسوسه خواهد انداخت خلق الله خلق فمن خلق الله چون حال با تجارسد باید که
 ازین مقادله خاطر را بازدارد و این حدیث باعتبار علم اشارت دال است بر آنکه چون
 حل و عیا تجلی کند برای بنده در خیال مطلق یا مقید باید که این بنده بان متوجه نشود که این تجلی
 در کدام موطن است و مقطع اشارت این تجلی کدام حقیقت است از حیاتی جبروت
 و جبری تجلی کدام استخوان و تجلی شده است که شغل باین نگر طلاوت می برد و طیف
 وقت نیست چنانکه بنده کتاب توحید بصغر کتاب می باشد عینک را ملاحظه می کند
 که از چه ساخته چگونگی ساخته و چگونه ساخته اند همچنان این عارف متوجه بدات
 کجاست شود و تجلی را بمنزله عینک خود سازد و در تفتیش احوال تجلی نمانند لایکه در نظم
 قرآن عظیم که الله نور السموات و الارض نکتة الیهیت باریک یعنی الله که ذات صرف است
 با تجلیات خویش و بالذات ان جبروت خویش نور آسمان و زمین هست یعنی این نور تجلی
 بنان حقیقت و هدایت است گفتند نور السموات و الارض هو المدزیرا که در خارج اولی
 المدود بود از ان نور السموات و الارض کشت پس ترتیب خارجی را بر نایت کردند
 مثل لوزه کاشکوه فیها مصباح یعنی مثل این تجلی الهی که نور السموات و الارض است
 مثل فبیده است روشن که لشعاع خود طاق را فرزند همچنان این نقطه بسیطه که در وسط
 شخص اگر ظاهر شده تمام سموات و ارض را فرود گرفته است لشعاع خود المصباح فی
 زجاجه گفتند کاشکوه فیها زجاجه مصباح زیرا که سخن در بیان نسبت این نور بود

باسماوات وارض و تسخیر کردن این نوزده افطار سماوات وارض را با شوق و تلاش
 ذکر المصباح فی زجابه تمه کلام است و فل در بیان تسخیر ندارد و لاکه این شخص معین که
 زید است با عز و تو بر تو است یک طبقه لم است و عظم و طبقه دیگر نسیم یعنی روح
 هوایی که حامل قوی است و طبقه سیوم روحانیه است که از قوی سیارات بهم آمده
 و در سطح نفس مطبوعه عالم شش کشته چون نفس کل بصوره این نفس جزیه بر آمده
 بتعالی این روحانیه ظهور نمود پس چون این فرد از او در شریک و طبقه لم و عظم متلاشی
 کرد و نسیم و روحانیه فلیکه باقی ماند اگر نسیم قبول حکم روحانیه فلیکه با حسن وجه نمود در عالم
 برزخ جنت رحمت غیر مکتوبه با اعمال بلکه بجهت سعاده و کواکب ظهور نماید و مبدار صورت او کند
 در این نفس لجام شمال چنانکه شما این بحث در اعلاکات سابقی نوشته شد و اگر نسیم
 قبول حکم روحانیه با حسن وجه نمود در عالم برزخ جنت اعمال پیش آید و ملک الحمت
 الی او رتبه نمود با کتم تعالون ملکات راسته و اعالی که شیخ ملکات است بیشتر تمثل نمود
 کو با عجب الذب در حدیث شریف شمالی است که ضرب کرده شد برای بقیانه
 نسیم که حامل قوی ثلث اصلیه انسان تواند بود یعنی عقل و قلب و نفس اگر بعضی اجزاء
 بدن لجمی و عظمی باقی است و خیال نفس با و چسبیده است و در مشربان جزو اصل
 تکوین جسد انسان در مواد خواهد شد و اگر باقی نیست بهر جزوی که چسبیده است
 همان جزو اصل تکوین جسد مادی خواهد شد غرض از تعلق نفس با بدن لجمی
 تصدیق شاه است زیرا که شاه تقاضای کند تمثل ملکات و اعمال که در جوهر نفس
 فورفته است مثل درختی است که شاخهای او بریده باشند و اصل تنه باقی است
 و وقت بریح قوی نایبه او برکت می آید و مبط همان نفس باقی که بوده است جمع

امواج دروی

اجزای او ظهور قوی خواهد بود لایکه ملت مجیه راعیا صاحبها الصلوات والتکلیات
 مثل مرغی تصور کن که آب باران بیال او رسد و او امر بعد ساعتی از خود نفس کند
 یا مثل دریا تصور کن که باد لای مخالف صورت اهداش نماید بعد ساعتی طبیعت
 آب ان همه امواج را مثل شیشه سازد همچنان فقها و متکلمین و صوفیه چون در ملت مجیه
 سخن گفتند تحقیقها آوردند که مقتضای افکار خود ایشان بود نه مقیض اصل ملت
 بعد از ان تقلید هر فرقه شیخ خود را ان سکامه را دو بالا ساخت آب بارانی بر مرغی
 رسیده است یا امواج بسیار از سبب ریاح ثولد شده است اصل ملت در صدر
 افشاندن ان رطوبات است و بر هم زدن ان امواج ان افشاندن را او ان بر هم زدن
 بحسب ظاهر بنام من ضعیف نسبت اندمصر مصلحت را اتمی بر اموی چینی بسته اند درین
 دور مراد عمل بر موطاست و پرکار ساختن تحریکات و گفتن با آنچه از ظاهر حدیث نزدیک
 دانند و لغت عرب می تراود و دست بازداشتن از افکار رویه دانشمندان و همچنین
 را وحی درین زمانه ریختن مکاشفات صوفیه و اشغال و او را و ایشان است در زمان
 زفا رباع و سه کز لوریا و پویتیکی و لکی پر زرد و دوشکیکی : انقدر بس بود جمالی را عاقل
 زند لا و با بی راه و ننگ سی ایقامه التي وعدت لی خداوند که درین مجامعات عنینم چه
 پیشش آید فردا کنم شک انیز که خون عاشقان ریزد من و ساقی بهم سازیم و بنیاد
 بر اندازیم ای مصلحت کلیه که ازین نکته نقطه بسیطه برای اصلاح عالم بصفت شعاع نور بریزد
 در هر زمان شکل دیگر دارد و زبکی دیگر چنانکه شعاع آفتاب در جسم صیقل و جسم کدر و نا
 السبت و باقی المجمع طبقات مختلف دارد همچون شعاع آفتاب حفت در عالم طبقات
 مختلف دارد و تحقیق شیخ ابوالحسن اشعری فری است و ما زل از شعاع آفتاب حقیقت

دکتر علی
ربیعنی جا

لیکن عالم شبہات متزلزل و مرجع و غیر ایشان پر شده بود و قوم بان شبہات
 اطمینان حاصل کرده بودند این شعاع در میان ایشان نوع و موارضات فرود گشت که
 اطمینان را بر هم زد و تحقیق فضا که قبل جمع احادیث بدان بودند تیرقی است و نازل از
 شعاع حقیقت لیکن در میان مسلمین احادیث بدان جمع نشده بود اگر قوی این جامع
 پدید می‌شد نلز و روزه چه قسم میکردند و قضایا چه قسم فیعل نمودند و درع ایشان و تقوی
 ایشان در کدام مکیل متین می‌شد اشارات و وحدت صوفیه تیرقی بود و نازل از
 شعاع حقیقت لیکن مردی که بین اگر نگردد تو نم گنند قی شوی خود بان اصل او را کرده باشند
 چون در بار حقیقت امواج خود را در هم شکست صورت دیگر ظهور نمود و فرود چون بان شکست
 سی‌کان داشتی: موسی و فرعون و ازنداشتی لایکه در حدیث شریف آمده است
 الا بنار و علات ابوم و اقد و اما تم شیخ پیر و احد مصلحت کلیه است فرود آمده از نظر
 بسط و علات شیخ است و احوال که شعاع بران افتد برین قیاس مجددان دین محمدی
 نوعلات اند دین منقول از حضرت سرور اینا علیه الصلوات و التسلیمات پیران است
 و اوضاع مختلفه عالم که متعین نمود و سالیب بیان شریعت مجید و کف قوم از شبها
 زانیه تواند بود علات شیخ لایکه خدا تعالی در بعثت رسل از اول کتب اراده کرده است
 صلاح عالم و اصل اصلاح عالم حاصل می‌شود با تبار علوم حضار غیب بشهادت لیکن
 در بعضی احوال شبہات قوم که ناشی از افکار رویه ظلمانی می‌باشند سبب القیام
 نفوس ایشان مر علوم حقه غیبیه می‌کنند ازین جهت رد شبہات ایشان مطلوب
 بالعرض گشت و واجب در مثل این حالت در هم شکستن اطمینان قوم است بشبها
 رویه خویش خواهد مینماید باشد خواهد بمقتضات خطابه لهدا در قران عظیم مخاصمه

تعمیر

این معصوم
 در حدیث
 در حدیث

بعض مقدمات خطایه چنانکه خراجه را که الملائکه نبات الید میگفتند مخاضیه کرده شد
 الیم الکروله الاینی حالانکه اگر نقص کرده شود بتبئیه از بدین ورجلین و گفته اید که نبودن
 بدین ورجلین در شایه غیب است انشون لکم البدین والرجلین ولا تنشون له البدین
 والرجلین متوجه شود بر همین مقدمات قیاس باید کرد و اصلاح عالم که بنا بر انبیا علیهم السلام
 مجددین ملت را نصب یافته اند اگر بسنوع سخن فرق نماند در هم شکسته شود و ایشان
 برد آن منوع قادر نباشند لاجرا بظاہر شریعت رجوع نمایند مطلب حاصل شود
 و همچنان فقیه چون فقیه برای قوم مرتب سازد هر چند در وی استثنائات و تحریکات
 که مرضی نیست در آمده باشد اصل تدبیر با رکان اسلام و اصل اجتناب از کبایه
 و نوب و اصل مفصل قضایا حاصل است بهمان قدر اکتفای نمایند و حل تمیز در مرضی
 و مرضی موقوف بر مجرد و دیگر میگردد سخن مجددین در تبری از حلقه و غلط فکریه
 چون سخن انبیاست علیهم السلام مصرع بر سخن وقتی و هرگز مکلفی دارد و همچنان صوفی
 چون طایفه برای قوم مرتب سازد هر چند باجای بعضی مکاشفات را با مقامات سکون
 مشبه سازد و بعضی اشارات را که از غلط ذکر زمین با مقام متولد می شود و بعض
 معارف و مدته وجود و تشریحات خمس که از غلط نظر حکمی با دوام ذکر و انصراف سمیت
 بجانب غیب متولد می شود در اصل سلوک داخل گرداند اصل سلوک توجه
 الی الله و اصل مقامات در ضمن این تعلیقات حاصل است لایحه اتصال که معارف
 انرا مقصد میکنند انس و سرور و انجذاب روح است یا کشف سر و معرفت باورد
 وقتی از اوقات اگر سر از کار خود بازماند انس در روح باقی بماند نفس سترق
 می کند چیزی ازین انس اگر عجب در وی غالب است غشخ خواهد گفت و اگر

علی غالب نیست در هر چیز از لذات حسیه سروری و آنچه خواهد یافت می در
 سبزه که در اوراق شجر می بیند و در انصوات نوز و نه که می شود و در دست بود که
 مشاهده می کند آنچه و سروری جدا جدا او را که می نماید و اگر شبهه خفیه نیز درین
 اشیراق شریک شد و بدین صوره اماره و لده نام خواهد داد و این است سبب اشتغال
 بعض عارفین بعض اشیا را مذکوره لایق تفتیش کنندگان از تقاسیم و وجودی است
 کرده اند و مرتبی قرار داده اند گفته نوع للانواع انسان است و بالاتر از وی حیوان است
 و بالاتر از وی مایمی است و بالاتر از وی جسم است و بالاتر از وی جوهر هر چه است
 در همین سلسله داخل است و آنچه مقیض انبساط وجود است در مابوی عالیه خیران
 راه است نالیش از آن مذکور کنیم ای حیوان جنس عالیت تحت انسان حیوان است
 و نور است و روس و سباع و بهائم و سباع طیر و حمامه و عصافور و دیگر دلب و در آن
 حیوانات و قسیم و در حیوانات بحریم همین تفصیل است یعنی نور است و روس است
 باز نور جنس است شامل کاوا و ایل و کاو و کشتی و کاو میشس و ابل و بز و ایل و بز و کشتی
 و جان و آب و کورن همه شایع دارند و تفرار کنند و ذات الصفت باشند و کل
 این و لینی بر یک اینی صبر کنند و روس جنس است شامل آب و خرابی و خوردگی
 همه شایع ندارند و اقرار کنند و ذات انجا فر باشند و سباع بهائم جنس است
 شامل شیر و یوز و کرک و سیاه گوش و سباع طیر جنس است شامل بلذی و مفر
 و بالشی و مداده و حمام هر چه بد بر و عیب کند و عصافور هر چه امتصاص کند و صیفر زنده
 دیگر است که غذا را در حیوانات و قسیم و دیگر و هر چه زمین کافه بماند و روس
 و در آن و یک همه در آن داخل است و لظ هر چه مایمی العاشش باشد بعض شیره

یکی و بعضی شبیه بحام و بعضی شبیه لعصفور و بعضی شبیه بان جنس که حیوانات فرشته را
 غذا کنند غراب آنچه مخلوط باشد همچون نبات هم اقسام است الجبر و آنچه در آن ماند
 از آن قسم که شکوفه ندارد جنس است و تنفیع و سقوط و آنچه بان شبیه باشد جنس
 و آنچه بر زمین پهن شود مانند مالش جنس و آنچه استدرتند خود جنس علی بن اقیاس
 و در هر دو جنس مخلوطی پیدا شده است هر جنس را ازین اخبار رب النوع
 علیهمه است و مخلوط ملونست که رب النوع ندارد و در تربیت او باشد انحضرت
 صلی الله علیه و سلم سوامیه من الصلت را تقریر کرده اند شور رجل و نور عند رجل عنیه
 والنسب الاخری و لیث مرصد پس باعتبار رب النوع این اشیا را واحدی باید داد
 نوع باید گفت ما جنس واحد اجمال این وصده چنانکه عزیزان می کنند و چیزی ندارد و آنکه
 در تفاسیم وجود دو اصل مستقل است یکی مخالات جنس اعیان و مراد ما محتملی است
 که بعد نظر بخواص می تواند موجود شده تحمل صرف غیر مستعد وقوع این همه محتملات در
 باطن وجود مبلط باشد و ما هیات برآمد و برای هر ماده چنانکه تقریر کردیم رب النوع
 ایستاد و حمل عرش تکوین نمود و دوم محتملات مستعد الوقوع قوی کواکب این نسبت
 که محتمل اول اصل مستقل باشد و محتمل ثانی از قبیل تمیز اضاف از یکدیگر چنانکه آئینه با
 مجادی آئینه دیگر بگذارد هر چه درین آئینه باشد در آن آئینه ظاهر میشود و هر چه در آن آئینه
 باشد درین آئینه با نغالی باطن همچنان معامله در میان این ما هیات و ماکل مستعد
 قوی کواکب محقق شده است مثلا سباع بطراز میان ایشان چیزی منوب است
 لشمس و چیزی منوب است بر یخ و چیزی منوب است بر بره ای غیر دلگ تا آنکه
 در میان اولاد انسان هم اصل ماکل قوی کواکب متاصل است لایه شقی

میل تو به بمبار و اضمحلال در همین نقطه بسیط محسوس شد بعد از آن دیده شد که خصوصیت
 این فرد را حذف نموده فردی کلی از قومی کوکب ساختند و آن فرد در سطح نوز که کردار کرد
 میداشت منضم شد افاد و ریایی که شاه عالم از طرف پنه می آمد و نجیب الدوله را
 با فوج حث مقابله بود حضرت ایشان با این فاکر سرسوز نامه عنایت نمودند با این
 عبارت بیت کازلف تست کشانی اما عاشقان به مصلحت با همی برابر
 چنین سبب اند: عجب جرایبی واقع شده در فوج مسلمانان هم آمدند و در بیان ایشان
 مناقشه افتاد فقیر در بیان ایشان حکم ساخته و تمام اهل سموات و ارضین منظر است
 که این حکم چه حکمی و مایه اجرا حکم کردیم که صوبه وسیع و اکبر آباد از آن فلان باشد حکم که جهاد
 کرده است و کفار را ازین سرزمین دفع نمود بنویسیم فی الدین الحسنه و الاجر الاخرة فرد از حدود
 بنیه تا لواجی الا با د تا ما لوه تا ما روار تا کجاست از آن فلان باشد حکم که ابا و ابا و ابا
 بودند و در سر نوشت ایشان سلطنت توارث نهاده اند و هنوز آن سلطنت منور
 نگشته بر طوائف ملائکه و ارواح دیگریم گفته است حسنت زین عدل که تو کردی من اهل
 حکم کاف و لیک هم الطابون سفک گفت حسنت ملک گفت نه و قضا گفت کیر و قدر
 گفت ده: اقول قوی بد و استغفر الله من جمع ما که الله الحمد لله رب العالمین افاده شده
 دو شبانه ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ در واقعه دیده شد که کوبا از خانه خود لب ملالی
 برآیدم و حضرت والده مکره قدس سره را دنبال گرفته اصلا راضی بانستقال فقیر از نامه نشیند
 هر چند با ایشان تسبیح نموده می نمود که بخش و طلال باعث برآمدن از خانه بنیت از پراک
 این کار دیوانگانه است اما چه روزی بکند آری که از خانه بیرون بکند بریم درین آماج غیری
 از حضرات حثت ابناء شیخ عبدالعزیز و ابناء شیخ کنگوه رس الله سرار هم و حضرت

شیخ محمد و شیخ عبدالمتقدس سره نیز بخندند که باز بجانه باید رفت و جای دیگر انتقال
 نباید نمود بهر ایشان عذر کردم که طبیعت ما از آن قبل نیست که بسبب رنجیدگی ترک
 خانه نماید چنانچه اقبال این حرکات از بی عین صادر میشود ما را مثل آن مکان نباید کرد لیکن
 معذرته مینماید باز کردانیدند و بجانه رسانیدند و در حضور بزرگان چشت دیدند
 که سرود میشود محمد این گفت که در اینجا محل سرود نیست و با چغیری در باب شیخ و جوارش
 در آن مجلس توانسیم گفت که ادب آن بزرگان از نفع باند است و تقریر جوارش
 بزبان جاری شده در همین اختلاف فکر یافت بآن اغره بر خاطر گذشت خواه
 عبدالحکیم را گفتیم که این وقت از خانه سرانجام ضیافت ایشان میشود از بازار آنها باید
 قریب چهار صد نان کوپا فرمایش کردم و بسیار شدیم باید دانست که طور این واقعه در آن
 ایام بود که حضرت ایشان از وطن بسبب فتنه ابدالیه هجرت فرمودند و در بدمانه اقامت
 نمودند بعد از آن ایام موسم عرس حضرت شیخ بزرگ عبدالرحیم قدس سره رسیده
 بخاطر خواه عبدالحکیم مذکور کوپا الهامی شد که چهار صد نان از بازار فریده بزار شریفشان
 برده بفقرا قسمت نمودند خواه محمد این نقل کردند که در مشرفه دیده ام که جناب ولی
 مظلوم فریاد بنده تجریری از مقامات و کمالات خاصه خود و بنده از اقدام باین امر عظیم
 القدر استعظا مانده خود را فاسد دیده مودند است که از کدام باب باید نوشت و نمودند
 بولیس عرض نمودم اگر امر باشد مثل مقامات حضرت سید آدم نبوری بولیس فرمودند
 انهم بولیس و عنین این حکایات فهمیده شد که کسخی از مقامی دیگر است دیدم لطف
 خاص نقضای مکان خلوتی بی نماید چنانچه طرفی متوجه شدند و غلام راعض عقب
 خود همراه بروند تا در جایی که از مردم کناره بود استاد شدند و روی مبارک را مضامین

مقام

نفسہ الکریمہ کو بایں پوشند و بجا سب دیوار متوجہ شدہ میفرمانند بولیں کہ عیوض الخیر
 صلی اللہ علیہ وسلم ہرزبانی کیسے پیدا می شود مراد از انکس در وقت نفس نفس
 خود را بیدارند علام و است که از مقام مجدیہ دورہ ارشاد می نمایند لیکن مراد ایشان
 بتولیع کلام فہمیدہ شد کہ مقامی فوق مجدیہ معنایہ بود و همچنین چندین بار در یک روز
 مشاہدہ لطف و محبتہ خاص در حق خود باین ارشاد رات رات اتفاق آواد
 واللہ اعلم بحقیقہ الحال آواد باری حضرت ایشان بعد اعکاف عشرہ تحریر فرمودند کہ ہر
 قدر میں این واردات از قبیل مکاشفات نبود کہ شرح ان توان کرد بلکہ از قبیل مآلات
 کہ بحر مرتوان گفت و مجمل است کہ خارجہ در بیضی حوادث کون مستی آورد و شرح
 ان مستی خیران مستی توان گفت بحدیث و ربایات گفتا کردہ شد نقطہ کہ با و وارد
 این حرف از فقیر خاک رس کہ ظل عالم قدس است افکار و قبول اوہ مدار و باطنش
 از خویش اینہ صفت زنی : ظلم حیرت آمود است تکلیف و حصول او نہ شعاع آفتاب
 از راد این روزن ہی ریزونہ بخیران نکتہ توان سبت مضمون وصول او بہ حجاب اسرار خود
 ز خایب ز سطح بحر می پوشند وجود او نمود او شہود او حصول اوہ والسلام اولاد حکیم ابوالوفا
 کہ یکی از معتقدان راسخ الارادہ حضرت ایشانست نقل کرد کہ پیش از حصول سخاوت
 ارادہ باستانہ کرامہ در مقام و پیدہ شد کہ دو دروازہ کلان ہستند متصل الاصلاح بہما
 بیک دروازہ نشان می دهند کہ از ان حضرت موسی کلمہ است صلوات اللہ وسلام
 علیہ وان مسدود است و دروازہ دوم را شامعہ میارزند کہ از ان انحضرت است
 صلی اللہ علیہ وسلم و از انکس اوہ اند چون گفتا شد دیدم کہ حضرت ایشان
 درون دروازہ اندازانبار زیادتی اعتقاد و روح این عتبہ علیہ دلستین شد و الحمد للہ

علاذکر

عیادتک افادہ باری حضرت ایشان بہ نیاز کل خان کہ از طرف نجیب الدولہ بہادرند
 چند از پرکناات می درشت و بجناب حضرت ایشان ویرار سوختی و اعتقاد می بود ارقام
 فرمودند کہ شکایت نامیان شملکہ درین پرکناات ہستند در ملکوت مذکور است از
 تدارک باید کرد اگر چه بعد چندی تکین ان ہم خواہد شد وی این معنی تعارف احوال است
 پس بسیاری بریناد کہ بعضی رعایا از پرکناات زیاد شنجیع از نامیان او پیش نجیب الدولہ
 بروہمان معنی سبب مواخذہ و بموجب عزل او از خدمات گشت افادہ حکیم ابو الوفا
 یکبار کاغذی مہ جو کہ بارہ از ان جاری بود بہ نیاز کل خان داد تا از نجیب الدولہ دستخط
 اجراء بقیہ ان گماند چوں بعد چندی کاغذ مذکور طلب کرد خان بوضو و تملاس بسیار کرد
 نیافت بر گاہ دانست کہ کم شد جواب داد کہ پیش ما نیست شاید شمار برود باشد
 وی حیران ماند کہ چه باید کرد از سند بود کم شد مضطرب شدہ این ماجرا را بجناب حضرت
 ایشان عرض نمود و اضطرار خود ظاہر کرد حضرت ایشان ہا لوقت دست مبارک برداشتند
 علی گروہ و شک زدند بہ از ان نیاز کل خان را ارقام فرمودند کہ ان کاغذ را ایک شخص
 کیند پس فائدہ کو با رحمت و جوی بسیار نمود و نیافت ہمدین حیرت بود کہ شنجیع گفت
 کہ یک کاغذ در اینجا افادہ بود ما انرا برداشتیم چون طلبیدند ہمان کاغذ بود کہ انرا می جستند
 افادہ باری حضرت ایشان بطرف مخدوم محمد معین تہمتی کہ یکی از علما می کبار صوفی مشرب
 بود و از معتقدان راسخ العقیدہ حضرت ایشان بزبان قلم کرامت رقم ارشاد فرمود
 و بزور اجل شان تنبہ نمودند کہ مریض ما ہی درین ایام میریکہ وقت نواختن کوس
 دولت است است کہ خود را برستی کہ از شیخ ابوالقاسم قدس سرہ گرفته اند بر
 و از تفصیل اسرار توحید و التذاب بہ بزرگیہای ان خود را کشیدہ در توجہ عظیم اعظم

کہ بوقت شیخ اکبر بحقیقہ مجریہ معتبر مشہور مستوفی باید شد و درین ساعت برہن کلمہ
 مجملہ اختصار رفت والسلام پس بعد وصول این مکتوب بخبر خدی مای نیکہ شد
 کہ مخدوم مذکور تحت رحلت بجان برست و معنی ان کلمہ فرمودہ بر حکیمان واضح
 افادہ حضرت ایشان ارشاد فرمودند ملا علی کہ نظر در آمدند نسبت ایشان بہ
 بیتہ مجموعیہ یقین و تسکین و تقسیم است و اینها نشان محض داعیہ الہیہ و الہام فوقانی
 می باشد بی ایریشن با حسن تشابہ و خواہش طبعیہ افادہ محمد جواد نقل کرد کہ از جانب
 حضرت ایشان صحیح بخاری استفادہ میگردم قدری قلیلی از ان مانده بود کہ رمضان پیش
 آمد و بعد القضاہی ماہ صیام مارا قصد وطن بود روزی وضو میکیا بنیدم کہ با طحطور کرد کہ چند
 جزو از بخاری مانده اگر درین ایام صیام تمام میشد چہ پوشش می بود اما از اظہار این امینہ
 حیا نمودم ناگاہ حضرت ایشان سر مبارک برداشتہ فرمودند کہ بخاری خود را در رمضان
 تمام کنیہ پس بسبق شروع شد و قدری قدری خواندن اتفاق می افتاد چون اوراق را
 شمار کردم معلوم شد کہ ازین مقدار در سن در رمضان تمام نخواہد شد بدل گفتم اگر وقت
 دیگر ہم بی شود زود فلغ کرد و باز ما وقت شویہ شدہ فرمودند کہ اوراق بسیار مانده باشند
 وقت دیگر تیری خواندہ باشید پس ازین قسم خطرات پیش حضرت ایشان
 بسیار منقل کردیم و ما دم شدم افادہ شیخ عبدالعزیز صاحب کہ تلف الصدق حضرت
 ایشان نقل فرمودند کہ باری در رمضان از جایی یکصد روپیہ فوج شدہ بود
 حضرت ایشان خواستند کہ از او کار سازی انام و ساکنین صورت فرمایند
 و از اندرون محل خرج ان بجای دیگر مطلوب شد حضرت ایشان ارشاد فرمودند
 کہ چون حق سبحانہ را بیازانید انیکم و بواسطہ ان چیزی عطا می شود انرا بر اہل و عیال

خویش صفت می کنم و وقتی که بیا و باب بی خوابم و بدان جهت فوتی می آمد مرا بر فورا و کما
 خرج می نمایم و این عطیه از همان قبیل است قصه پر غم و رطبت غمناک است که حضرت
 ایشان بزبان غیب ترجمان ایرشاد فرمودند که شخصی از افراد و کنایه از دانت مع
 کمالات خویش فرمودند عین عمر خود معلوم نمود که نجاه و نوح خواهد بود پس یکبار ویرا
 مرضی صعب روی نمود و در آن میان مشاهده کرد که یک قالی است لکنه و بوسیده
 و از یک رشته از هم و کرده و زره و زره و میرا تحبس و تقصص نموده از آن یک جزو
 صیر لجامه براق که در وی مرآت را مره بود بر آورده بر بالای گوشش اشخص نهاده
 و بدین وجه قدری از عمر بران عمر مقرر فرمود که تا شبست رسید و این زیادتی از جهت
 زمره بود بعد از آن بران قدری هم چیزی از جهت برکات بعض ارواح باین وضع که
 ارواح مذکوره نفس این شخص را گویا و کرد خود قرار دادند زیاد کرد ایند و یکدو سال
 از شخصت او در آن کردید پس بعد از آن شرف جوان هر دو سال گذشت و سن
 شریف حضرت ایشان به شصت و یک رسید در واقعه دیدند که آنحضرت صلعم در مسجد
 ایشان که در شاهجهان اباد است تشریف آوردند و ثبات خود از بدن مبارک
 خلع فرموده بر خاک سه بار غلطیدند بعد از آن در آنجا یک مسجد عالی نو تیار شده و هم
 ایام حضرت شاه اهل الدبشی وقت تهجد شده بودند از عیب او از شنیدند گویا
 که کسی می گوید که احسان الله را واقعه شد پس از یمنی متوحش شدند و سحنت
 تئویس داشتند که معلوم گشت که مراد اسم صفت بود پس حضرت ایشان
 باه شهبان سینه مذکوره بجاده مهووه در قصبه بدانند اعکاف از بعین نشند و را
 بیان ریاضی مشتاق اجیاء فرمودند چون هشتم رمضان رسید در بارز و در وی عارض

قصه رحلت

کردید چنانچه بطلاقت ساخت پس بفرزته استعلاج خلوة را موقوف نمودند
 پس بعد معالجه ان دژروا بکشت باز خلوة اختیار فرمودند بار دیگر مرض معاودت
 نمود باز از علاج درود منع کشت اما اشتها با قسط کردید بلکه مطلق ماند هدران لثنا
 صلابه برقم معده پیداشد و قفس عارض کشت و صورت سوراقتیه روی نمود
 و در پی مداوة ان افتادند پس گاهی در ان عارضه کفنی ظاهر میشد باز در چند روز
 عود می کند از مشاهده این حال بر جمع فدویت کشت ان فوجی و اضطرالی عظیم مستول
 کردید پس عیرری از عقیده تمدان انکباب که در کتب مهارتی تمام داشت ارشاه
 جهان اباد رسیده بهالجه پرداخت در ان ایام روزی ارشاد فرمودند که امشب
 از ایات تراجم و تحاصم رسباب علی فتح نمودند دیدم که در میان تحطعات و مقدمات
 حیات را تراجم واقع شده و تحاصم وقوع یافته شبیه تحاصمی که فیما بین ملاعیسی با
 و این تحاصم تا مدت نصف شب بود بعد از ان اسباب بقیه در تحاصم غالب آمدند
 قصایا بقار با فعل نازل شده اگر چه مدت بقاصم معلوم شده اما اذن باظهار ان نیست
 بعد از ان ارشاد فرمودند که بعد از انتقال ازین عالم در میان اطلاق رؤیه و تمیبه هم
 تحاصم واقع میشود پس گاهی یک فرقی افنای دیگری بالکلیه میکنند و فنی یکی اجمال حکم دیگر
 را سد نماید یا افنای ثلث یا ربع ان تحاصم و تراجم صورتی که کیفیت پیدا میشود قصایا بقار
 همان کیفیت نازل می شود و ان صورتی که کیفیت مستقر و مقام ان شخص بی باشد و آنچه در قران
 مجید واقع شده که تحاصم اهل النار اشاره همین تحاصم اطلاق است و تمیل و تشعشع ان
 دهنده ان امام ام المردین والده حضرت صاحبزاده ما فرمودند در جواب دیدم که گویا
 مکانی است عالی و در انجا ما نشسته ایم و شقیق بلند بالاریش سیاه که لباس سبز بسته

در بردار در بروی ما جالس است و عزیز می دیکر که بصورت صلیما رو در همان مکان
 در جای نشست می آرد و گویا در آن اثنا فرزند عزیز عبد الله و آمده الیاده شد پس
 الشخص که در مواجه بودند بطرف وی نظر کرده گفت که این از عالم برفت والا نه این
 پیرا خود تربیت میگرد پس ما این حرف تلخ شنیده نهایت تفت شده گفتم که
 هر چه می گوئی آیا خانه ما را برآ و میدی و ما را از اب میبازی و میی گوید چرا جواب
 نداد پیشد و چرا برآ و خواست رفت ما بر خد امثال این سخنان شدت و عفت میگویم
 وی همچنان بر قول خود مصر است آخر آن شخص دیگر گفت که قطع نظر ازین اطفال و این
 مردمان از وین را نظر باید کرد باز وی گفت وین را چه ضرر است این عزیزان را چون
 در آن عالم میروند ده چند صفت با بقا روین می باشد پس مدین آنها گوید حضرت
 ایشان تشریف آوردند و بطرف همان شخص اول توجه شده نزدیک وی نشستند
 و با او بیاسطه سخن آغاز کردند پس همان شخص دیگر گویا با گوید که انون که حضرت ایشان
 با او ملاقات کردند چیز سومی مصالحی خواهد شد پس ازین جواب چون بیدار شدم نهاد
 تو بس من روی آورد و درین رویار حضرت ایشان عرض کردم و تعبیر این در جواب
 نمودم حضرت ایشان در آن وقت سلوک فرموده روز دیگر فرمودند که ملائکه ملکوت
 و ملائکه که توکل حیات و موت را در طارایع قرار یافته است پس تعبیر این معنی لغوی
 بعد از آن تعبیری ارشاد کردند که موت صلی بخند و جوی باشد بعضی افراد و کل را همین
 انتقال است فقط گویا اشاره فرمودند بلکه بعضی کل و رتبه جناب ختمه را بکم کمال و در
 بعد انتقال ازین و ارجیاتی بود شبیه جناب دنیا و تو جوی میدهند بجا فطری بعضی امور این
 عالم چنانچه بهین معنی در همان ایام وقتی بصافه فرموده ما از شاد فرمودند که بسیت و بیچ سال

برای تربیت شما را داده اند پس چون مرض اشد گرفت بحسب استدعا
 بعضی خدمت ایشان ششم و بی بی بیرون شامچان آباد بهشت فرمودند در آنجا
 جمیع المباحات شدند و هر یک موافق ادراک خود تدبیری بیان کردند و آنکه مقدر بود
 بعل آوردند اما فایده معتد بها بر هیچ مرتب نمیشد در ایام مرض رفت قلب
 بر حضرت ایشان چنان غلبه میداشت که اگر حرف و کلمه ارباب رفاق بر زبان حقانی
 ترجمان گذشتی گریه انیمائی مستولی میشد و خود را برور ضبط نموده سخن را تمام میفرمود
 و مصداق قول شاعر که در مناجات کوفه سه کرامت کن دل نازک چو ششم
 که گریه می بخند با شد ازیم : مشاهده میرفت و این حال در تمام اهل مجلس سرایت
 می کرد و بعد از آن ایام حضرت ایشان میفرمودند که حضرت خواجہ بیمار الدین نقشبند
 قدس المدسره الویر اکثر اوقات در نظر ما مثل می شوند و هر گاه که اسباب دست
 میگیرم یا چیزی از رسم طعام پیش ما آرند می بینم که ایشان حاضرند و در آن باب
 اهتمام می فرمایند و بعد از آن ایام محمد بیگ نام شخصی از اقلان آمد که مرید انتخاب بود
 شبی با بھای حضرت ایشان عمر سیکر دوران حال ویرانفت گرفت و در آن میان دید
 که حضرت امیر المومنین عیسا کرم الله وجهه نزدیک سر ایشان ایستاده اند و میفرمایند
 که روانه شوید همان خطبه بدار شد و بجا نیدست عرض کرد که ما چنین دیدیم حضرت ایشان
 فرمودند که اری تشریف آورده بودند و بعد از آن ایام زوزری حال مزاج مبارک
 ایشان نهایت متغیر شد چنانچه دست و پا سرد شدند و نبض نایاب گردید
 و نفس بجای تندی و سرعت نمود دوران وقت هم رافلق واضطراب کلور گشت
 و حکیم هم با یوس شده گریه کنان برخاست و دوران حال حضرت ایشان همه حاضر

تین میآوند و میفرمودند که از قدرت الہی نا امید نباید شد و باشد کہ
ازین حال آفاق بخشد و دوران وقت برین بندہ حالہ اضطراب را ملاحظہ فرمود
ارشاد نمودند کہ بدالستی کہ ظل کیستہ دماغی کردنی کزستی و لوی بیاران از
نهایت قلق اتناس نمودند کہ این شامت کناگان ماست ازب کہ حضرت ایشان
پشت پناہ بایند این تصدیع ذات ملکی صفات مواذہ آن است این حرف
استماع نموده فرمودند کہ این امور از لوازم عالم بشریہ می باشد ہزارشاد فرمودند کہ
ارمی گاہی سار کہ خاکچی با مصاحب مجلس ہم واجب مواذہ یکی از دیگر می شود کہ
در حدیث نبوی عی صاحبہ الصلوات والتلیات وارد شدہ کہ ما بال ماش
لا یسون الوضوء فیلس عی صلواتی لست ارشاد ہم حاضرین در نہایت تعجب
انداوند کہ در چنین حال کلام باین چنین موفت عامہ مقدور بشریت و در الوقت
ہمین فرزند حضرت ایشان میان محمد صاحب غایہ اضطراب میباشند و مردمان
ایشان را اشکات می نمودند حضرت ایشان باین بندہ خاک ار توجہ شدہ ارشاد
فرمودند کہ چہ کنید کہ درین امر مرد بارست برہیک ازین پنج برادران است عزیز
ہوشمند پس ازین کلام ارشاد و نظام ارشاد ہمیدند کہ ایما باین مینے است کہ بعد ازین
ہر پنج برادرستی امخلافت اند پس بعد ازین ماجرا مزاج کرامت استراج انکباب آفاق
گرفت و در آنوقت روزی بشیح عبد الوہید کہ خلف الصدق طاہر و باطن حضرت
ایشانند و ضمن بعضی تقریبات فرمودند کہ حضرت قبلہ گاہ ما چون ازین عالم انتقال
نمودند عمر ما مثل ہن عمر شما بود و میان اہل الدینی برادر خورد پس رفیع الدین فرمودند
پس ما بر مرار شریف الشراذفات توجہ بروانہ شان می کشیم پس ^{حقیقت} _{راہ}

براکشاده شد پس ازین حکایات تنبیه بر قرب ارتحال خویش فرمودند باز در این
اوقات فرصت روزی فرزند آن کرامی را به بشارت فخری خوانستند و شیخ عبد الوهید
صاحب خطاب نموده فرمودند که فرزندم شیخ محمد را نسبتی مع الله مانند نسبت شاه
حسین فلان که معلم فرمودند و از خاطر برقت خواهد شد و نام تو در طواریح حجج الله است
و نام رفیع الدین ابو العجیب یعنی شیخ فخری را باشد که هر چه از زبان او بر آید صورت واقع
گردد و نام عبد القادر عین الحق که حجج الله را مال با نوعی دیگر اعانت نماید پس شیخ عبد الوهید عرض
نمودند که ایام اودایت خواهد بود فرمودند می فهمید که حجج الله جارح الهی می باشد در امام مراد
تعلی الحمد در مرگ از ایشان آثار این بشارت ظاهر و باهر است و چون سخن محرم است
و سبعین بعد از آنک و الایة رسید که از عمر شریف سال شصت و دویم شروع شده بود
وقت صبح روز شنبه میرا جان جهان که از شایسته شیخ خرقه نقشبندی احمدیه اند ما یاران
خویش بعبادت آمدند و خلوت ساختند که بخرید کس از مخصوصان که این بنده هم طفیلی
بود دیگری بود پس حلقه مراقبه شد و قریب نیم پاس هم بمان صحبت ماند بعد از آن چون
مجلس مراقبه منقطع شد و در آن حضرت خواستند از آنوقت حال مراجع شریف
متبکشت پس از آن انا فانا آثار اشغال طور نمودند تا که وقت ظهر بمان روز طایر روح
پاک شان بعالق قدس بران نمود و برقی اعیان پیوست نسیم ان مادی زمانه رخ اندر
نقاب کرد و زین شیوه فامان جهان را حجاب کرد و در روزگار عزیز بد است این چنین بین
صغیر غمی که دل و دیده آب کرده بر کس که ناله های جگریش مانشیند شب را تمام روز
قیامت حساب کرده خود فضل بریزد و بیارن واق دادید خود داده خورده و جگر با کباب
کرده بیچله کیفیت این مصیبت چگونه شرح دهد و غم این ماتم چه سان جان نماید که در عید

وقایع

اصحاح

من ایضا

من یمن بقضای و کم لیس علی بلای فلیطلب راسوای و لیخرج من تحت سمای دل اند
 خون ساخته و زبان را طاقت حرکت کند البته شبی که فرود ابران حضرت ایشان ازین جهان
 بروند رضوان اشغال فرمودند با افضل المذکی از طغاری و مخصوصان انبیا اند ما تجد
 ی خوانند و ران میان بمالده دیدند که در مقبره شیخ بزرگ حضرت شیخ عبدالرحیم قدس
 سره مزار اند و در آنجا نشسته قرانی خوانند ایشان پرسیدند که این سیوی
 مزار کسیت مردمان گفتند که حضرت نظام الدین در اینجا مدفون شدند ایشان گفتند که
 نزار حضرت نظام الدین اولیا بیرون شهر است گفتندی در اینجا مدفون شدند پس معاینه
 ایشان را قلی تمام روی داد چون روز شد وقت ظهر این واقعه جا نگاه روی نمود و در
 همانجا که معاینه کرده بودند مزار منع اواز حضرت ایشان صورت گرفت و نیز روزی که این
 ارتحال واقع شد عیبری از عمالیان که ویرا حضرت ایشان ملاقات اتفاق بیفتاد و بود
 در نام دید که گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام در مکانی نشسته اند و این عزیزم
 در اینجا نشسته ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام از اینجا برخاسته نظری تشریف
 بردند رایی پرسید که کجا تشریف بردند مردمان گفتند که شاه ولی الله می آید برای
 استقبال شان تشریف می برند همچنین همان است شیخ دیگر سالی که بر سه منزل راه بود
 نجواب دید که پیوتره البیت کلان بران فرش بجایی گسترده اند و در آنجا حضرت ایشان
 لباس نهایت فاخر نجابت زینا پوشیده نشسته اند و این رایی نیز گفتند ایشان
 ایستاده ناگاه کواری آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آنجا رسید و مروج نجابت
 مکلف مثل جمله فریب ان پیوتره فرود آوردند پس آنحضرت صلح روی مبارک
 از آن جمله بر آورد بطرف حضرت ایشان توجه شدند و میفرمایند که ما برای ایشان

آیدم و فرزند پسین حضرت ایشان شیخ محمد صاحب فرمودند که روز دوم از انتقال
 حضرت ایشان در نظر ما مثل شده فرمودند که وقتی که انتقال واقع شد ما را با عالم ملوک
 و غیره از عوالم که یک را از آنها اطلاع نیست وارد کردند از وقت انتقال تا تمام شب
 و دو پاس روز بر گزارانظر شما توجی و از حال شما خبری نبود الحال تبریت شما
 متوجه هستیم و بعد از چند ساعت دیدم که در قضایای این علم متوجه اند کویا که یک در دیوان
 سلطنت خود نشسته در امر و نهی و کیر و دار مشغول می شود و بعد از آن روز جوانی طالب علمی
 بخواب دید که کویا حضرت ایشان پیرانی امیراللون پوشیده نشسته اند و میان محمد صاحب
 و دیگر فدا از واقعه ای غنی و اضطراری بیدارند حضرت ایشان میفرمایند که چرا اضطراب
 می کنید شما کجا آن موت می کنید از آثار آن در ما چیست اگر انقطاع روح از بدن بیدارید
 بپسند که ما خود حاضر شدیم و اگر انتقال مکان می گوئید با کرا بود از آن مکان انتقال
 کردیم چنانکه از زمانه انتقال نمودیم و در روز سوم که مجلس عالی بود همه مشایخ و علمای
 شهر حاضر شیخ محمد صاحب در آن میان نقطه مشاهده فرمودند که می غیر از عالم اعیان
 در صحن مسجدی که در آن مجلس بود حاضر اند و چنان انبوه دارند که از غایت هجوم نصف
 بدن اعدا ایشان و سیر دیده میشود بعضی پروپاره جوان کیم و شیم و قدری ضعیف و کف
 و بعضی را دستارهای کربس و فرقی بر سرستان موی و تک بسته و در آن اما آنحضرت
 معلوم همچنان موی بر سر و تک نیلگون بسته در مجلس شریف آوردند و حضرت ایشان نیز
 حاضر شدند شیخ موصوف فرمودند که ما در آن وقت اضطراب کرده کفتم که یا حضرت
 ما را بکه سپردند فرمودند که چرا اضطراب می کنید که فلان باین خاک را خود که مولف این رساله
 است اشاره فرمودند و بیان اهل المدینه برادر خود حضرت ایشانند حاضر اند باز کفتم

در

کہ دست با کفہ پائینا سپارند پس حضرت ایشان دست با ہر پنج برادر بست فلانی
 یعنی خاک را خود دادند پس بعد الفضا کی امر فاتحہ ہمہ اصحاب انجناب بموجب اشارہ
 کہ از کلام کرامت نظام ہمیدہ بودند دستار خلافت و سجاوہ نشینی بر سر جمع حاضران
 بستند و مقصدی این امر جلیل القدر بندہ مولف را کردند و باین خدمت عظمی این کفر
 سعادت کبری بخشیدند فلہذا علی ذلک مدالوئی گرمہ و لیلیائی نمہ روزی حضرت
 میان محمد صاحب نقل فرمودند کہ مادر خواب دیدم کہ کوپاورش اجمان اباد ہستم می گویند کہ
 حضرت صاحب را واقف شد ازین خبر مرا فلقی گرفتہ بطرف دی و روانہ روان شدیم و ہم
 کہ از طرف جنازہ حضرت ایشان بی آمد و فلقی انبوه کرمان و مالان ہمراہ می آیند پس جایی
 کوپا برای غسل خرد و آوردند پس غسل دادہ فلقی بجایت مکلف بہ کفن پوشانیدہ
 در آن اشکوپا یک ورشتہ از آسمان نازل شدہ پیام رسانید کہ فدای تقالی دوست
 شمارا باز زندگی بخشید تا ایچہ کی اوصیت کردی باشہ بکنید پس کوپا حضرت ایشان
 زندہ شدہ نشستند و بہ بانک بلند مروان را میفرمایند کہ فدای تقالی ما را کہ دستاوردہ
 تا مروان را از اخلاق قبیمہ منع کنیم و از حصال بد پاک کنیم و همچنین اخلاق رویہ را تفسیح بفرمایند
 و زجر نمایانند کوپا بطرف کی نظر اشائمانہ بالتفات میفرمایند و کوپا ہام بطرفی بگوشہ
 نشستہ منتظیم کہ اگر قدری ازین وعظ و نصیحت سکوت فرمائید از احوال شغل خود عرض
 دارم ہمدین حال بیدار شدیم اتفاق بیفتاد و بعد از مشاہدہ اینحال در چند روز اتفاق
 شاہجان اباد افتاد و دوازدم ماہ رجب شدہ برای زیارت فرار پر اسرار حضرت
 ایشان ہمہ حاضرانہ و حاجتی از اصحاب و مخصوصان انجناب کہ بندہ عقیدت کنش
 بیرون میان بود و مقررہ رسیدند در انجا طائی عجیب رویداد کہ ہمہ کہ و مراد صدی

عظیم در کف و ناموسی و شوری و لگای بر خاست که کس ندیده باشد از آن میان
 جوانی صالح را که فطرت صافی داشت طرفه عالی پیش آمد که اول رخصت کرد و حاضران
 نمود بعد از آن بطرفی سفارت از طرف حضرت ایشان بیخام مواعظ رسانید
 بعد از آن چون مغلوب تر شد خود را کم کرده و از سفارزه گذشته بمرتب خارج انجمن
 رسیده ناطق کلمات انحضرت شد و نمونه از حالت ان الله یطو عیال ان عود را
 بسته انجمن نمودار کرد بدین خواهم گفت و جواب سایان هم داد و آنچه سابق
 از آن در عالم تمام مری شده بود منداق ان مشاهده افتاد قریب پنج چهارست
 حال برین سوال بود بعد از آن جوان را افاق روی داد پس و بر او چون از آن کیفیت
 حال پرسیده شد گفت که اول چون تاری پنج ایة شروع کرد و گویا از جانب پشت ما
 یکصد رسید و از جانب قبر شریف یک جاذبه آمده مرا بخود کشیدیم که بر شتی شد
 و صورت مبارک بمنزل طلوع نمودار کردید پس از آن یک نوری مشع مثل شعاع
 آفتاب در نظر ما آمد و ان طلسم سورت در آن شعشان منقحی گشت اما ایمن و تود
 خیال بود که گویا نشسته اند پس آنچه از جانب درین اقامت از زبان بی اختیار جاری
 غیر است بسوی خود در آن حال چنان بی شناختم که گویا که تضر اند که چون بمین امور افتاد
 کرده شود توج ازین سو بردارند پس چون ان اتمام شد ان نور منقحی گشت مرا افاق
 بالجله در آن ساعت بسوی اوها و جوابها بمیان آمد و افا و ما فرمودند و کس را در آن وقت
 هم پرسید که سالی ازین هم که را این طور ظهور اتفاق افتاده یا نه فرمودند نه مخصوص است
 نه خوانده آید که ان العیوبی بلکه امن لیشار الحال بعضی تا ریجهای رطت انجمن
 فدویت کیشان موزون ساخته اند نگاهشته بی آید عزیزی از کلام الهی یافته کم نمی

الادی و مولوی محمد صدیق اعظم کشمیری کفتمہ سے چوتبہ گاہ ضلایق پیادہ محل رائدہ ازین خرابہ
 دنیا کجنت موعودہ سال رحلت ان شاہ عارفان اُلقت: جنید عصر رفت از
 جهان نذا فرمود: ^{شاید} ایضا قبلہ سالکان و مؤزمین، کعبہ ربهوان غیر رجال، راسخ العلم و
 کامل عارفان: کوه تکمین و کان مجد و حلال، افقہ الخلق در فروع و اصول: اعلم الناس
 در رام و حلال به شہ ولی الہدائتہ در وصفش، عقل فعال رست ناطقہ لال: یاد فرمود
 موطن اصیبا: کرو منزل بارگاہ وصال: اہل جنت رسال رحلت او، از ملائک نمودہ اند
 سوال: کفتم روح الامین پی تاریخ: بود ماہ سما فضل و کمال، مولوی محمد و ایم بریلوی نوشتہ
 شاہ ولی السراج اہل فضل: چون کجنت رفت ان فرزند توبہ بہ تمارخیش تامل ساق
 کفتم رضوان شاہ دارالخلد کو ^{اشہد} مولوی حضور الہ کشمیری بتعمیہ کفتمہ بحر و فان شاہ ولی
 کز حق بر خلق رحمت بود: بدار شاہ در نہای دین: سومی فلذ برین چوری نمودہ بی دل
 سگ سال او کفتمہ: مائنی وارث نبوت بود: خواہد چہا کشمیری منطوم ساخته
 یاد کار سلف امام خلف: دلبر بود قیام و سجود: دل دوستش بصیقل ارشاد و زنگ
 زانیہ پای خلق زود و عاقبت نفس مرجع الاحرار: شدہ رافع بر حجت موعودہ مال
 سال وصال شیخ اہل: از عزیزان یکی کوال نمودہ من بالہام حق یا کفتمہ: ان ولی نقشبند
 ثانی بود: یحییٰ خان کشمیری منظم آورده شاہ عارفان برحق: ان راہ نامی شاعر
 دین: ان صدر نشین نرم ارشاد، وان صاف ضمیر صدق و امین: در راہ سلوک
 بود ایم نیر لگا و مقام تکمین: از منقہ او حدیث تفسیر: در مدرس دہر داشت بزر
 معلوم کرد عقل کلی: اندازہ علم او تجمین، انوس نہار حیف ہیات: مرکز روش
 اسکان بر کین: رفت از زینب لوی عقیبی: ان پاک نہاد عاقبت بین: در بستر

خاک آرمیده در خشت لخموده بالین: ای حریخ ستمگر حجابوی: فاکت بر سر چه کرده این
 زمین واقو کدورت از راه بر خاک ولایت هست نمکین: کر شقف فلک فتمه عجب نیست
 طیفان کرده است اشک غمین: ان مجتهد زمانه در خلد: تا کشت انیس آل با سینه
 از بهر وصال او زلفت: تاریخ طلب نمودت حسین: ناگاه ز غیب آمد او از: اولود اناام
 اعظم دین: با دار حمت بروح پاکش: امین امین ثم امین: الضیاء در دنیا رفت از دنیا
 فانی شاه اهل دل: ولی برحق و پیر طریقت مرشد کامل: کمال فضل و دانش منحصر
 در دانش: مانده در جهان دیگر نشان: هر قابل: زمانش می نمود انوس بر روی
 ز درقم تحسین: بتحقیق ان ولی المدبوره شاه اهل دل: الضیاء که تسمیه بر آورده: قبل
 زمانه شاه ولی المداک خلق: از وی علوم دین کجسان کتاب کرد: جامه در اجناس
 جو اصلاح طمانداشت: او کار شرع راست حکم صواب کرد: پیوسته داشت میل
 طبیعت سوی معاود: از عالم معاش از ان اجناس کرد: چون روح پاک او شده ظایر
 بروح قدس: رضوان بهشت را فرقی باب کرد: تا کرد ترک دور مهر و روز عراوه
 از بهر ضبط سال دلم بیخ تاب کرد: که از حسن تمیز چون کشت بر عقل: بشیخ نه می
 و شبیه حجاب کرده عدد دور از عدد شیخ نه محرم و شبنم با بد کرد: حافظ محمد میقم
 منظوم نموده ۱۲۰۰ میهات است و باران بای بای: کان شه عرفان و کج علم دین: است
 نهان در خاک و اندر ماتش: خاک بر سر کرد و خف: انیس امین: از واقش عالمی دل پاک کرد
 جللی نیست و نمکین و فرین: بر مردان و علما ماتش می: شد قیامت قیام اندر
 خرن و دین: بای بای کربت و دوا حسرت: آمد از هر کو بکوشش اندر چنین: شد جهان
 ز بر زمین واقو: فر عالم شد از عالم بالیقین: نسبت فر از صبر در مانی در: این حریخ

بدانم اچینے آتنا صراحتاً و ایام ربنا و دخل بنا فی الصابریں رسال تاریخ و سائنس
 از فرد مسائل کرم کو تا حقیقت این : کروا فوسس بکفت از برسال : انما ب
 دین شدہ زیر زمین : مولوی محمد صدیقی این رابعی فوسس لستہ سے ان راجعہ شارع عرفان و
 شرکہ جویش سافت چون خلد برین : تاریخ وصال اوزالقت حتم : فرمود شد انما ب
 دین زیر زمین : تاریخ و دیگر تیرہ ان ولی الہدایہ ملک دین : بود وانش بحر فیض سرمدی
 سال تاریخ وصال او بکفت دماقی از بارگاہ انبروی : از سر دنیا و اہل ان گذشتہ افتاب
 شرع دین احمدیہ : تاریخ و دیگر از خواہ رحمت المد تمنا سے ان شاہ ولی کہ در سخن لاتی بود
 در علم کلام محبت باطقی بود : پیوست برحمت حق شد و تاریخ : در علم حدیث این ولی
 بود : نیش محمد فاروق کشمیری کہ در رشید انجناب مالہ چند در و امیر و حسن کوزا کنیز خود را
 سوزون ساخته نیز بکارش می آید سوزی کہ این فرزند قضا بر زبان فتاویہ سخت آتیش
 بجان من ناتوان فتاویہ : در چشم روزگار قیامت پدید شدہ : بر فرق اہل در و دیگر آسمان
 چون شمع لب کہ شعله آہم بلند شدہ : مشت شرع بر زعم قدوسیان فتاویہ : قطرات غم زودیدہ
 کو با این حکیدہ : چون کوہ بر شہم بروی جہان فتاویہ : این تند و باغم کہ فرورخت ترک و تازہ
 یارب چه شعله بود کہ در باغ جانی فتاویہ : بنیادی دل شکستہ و کوه الم لبرہ : این بارغم کہ از چوہا
 اندر جہان فتاویہ : یعنی کہ خاکبای شدہ دین نپاہ من : حبت و ورکش ازین خاکدان کہنہ
 کشی شکست کہ طوفان مقبیاہ : ہر خاک رنجیت اب عزیزان مقبیاہ : این صد زخم خوردہ
 درین وشت ناپدیدہ : اوارہ کشت کوه و بیابان مقبیاہ : این برق خانہ نور متاع شکیب
 بر باد و دانش سوراہ مقبیاہ : دارم نبرک وشتہ قانون زیر زبان : فرماوآہ و مالہ و افغان
 مقبیاہ : و احراکہ ان مدین شدہ ہر ہر خاک : یاران زمینید جامہ صبر و شکیب :

ہیں تاریخ را اور

ان شہنشاہ دین زمین و آسمان
 ان سرور و سرور ازین بر آسمان شک
 سوزی جہان جہان شدہ با ان مقبیاہ
 برین زود است حرمت مقبیاہ

آه آن زمان که مهر خورش در نقاب شد : دلہای عمکشان معصیت کباب شد : یارب معصی میب
 آورد رو باہ کر صدہ اشس ثنائی طاقت خراب شد : زمین داغ تازہ ابلہ دل کہ سستہ بودہ
 وریا شکست و برج پاکس جاب شد : زمین اشک لالہ کون کہ لبوا کاشتم دہای نون
 پشیدہ و دریا سراسر شد : در خون نشست تا کہ این چرخ نیکونہ : در ماتمش دو چشم میجا پرا
 اصحاب از کربہ ندانم چہ روی دادہ از آہ نالہ ام کہ دل سنگ آب شد : این آہ دردناک
 بگردون رسیدہ است : سیلاب خون زودیدہ بچگون رسیدہ است : آہ آن زمان کہ بر سر کوش
 گذر کنیم بمرخانقاہ و مسجد پاکت نظر کنیم : چون ابرو بہار چشم گرفتشان : بر خاک ستانہ تودیدہ
 ترکیم : غایب جو جای خاص تو ہم ز خود زدیم : چاکای زخم بسینہ و چاکای سیر کنیم : از خون دل بلوغ زار
 رقم کشم : و زاب دیدہ زشس زار کہ کنیم : چون غنایب زشس از آہ اشیں : روی زار
 تازہ بخون جگد کنیم : در زیر مقدمت نشستم خدا شوم : این قصہ در زار کہ نکتہ کنیم : کاشش این زمانہ
 نیامدی در جهان دین : بر باد دادی سر و سامان جان دین : یاد آن زمانہ کہ ز بوی تو بہار
 میداد محلمان ترانہ تازہ ان مدد کہ خاک شرفش لفتض خاص : بود است خاک دیدہ ارباب
 ایقارہ : بر خاک عم نشسته و از موج بویا : مردم کشید خجکین بر دل فکارہ : حراب مسجد از غم
 ابروی تو خمیہ باز است چشم حلقہ و زانہ انتظار : از فیض درس و لطف اشارت خاص تو
 سامع گرفت شاہ مقصود و در کنار : عالی رفیق صحبت تو فطرت بلندہ : روشن زفا
 در کہ تو چشم اعتبار : باز آنچه خاکبای ترا تو تبا کنیم ز شبانت بہنت و در دیدہ جا کنیم : اگر کہ
 بی تو و از دید چشم تر شوز نہ باشد بر کد از تو مشت کہ شوز : اشقت زلف سنبل و او حوت
 روی کل بدن سرو تو سخرام نیاید بر شوز : ز کس شکفت و دیدہ باوام شد سفیدہ زان
 چشم میر خاں نیاید خبر شوز : راست زبرہ انجمن ہم اسمان : ان ماہ و نفوز شد جلودہ کہ شوز

مشان

مشاق شوئی خون زول خویش می خورند و روی میروش کردی گذر خورند ^{شکفت}
 سبز دمیید و صبا و زید شاید نیم صبح کردوش فرمودند سرو و سمن بدیده بر نم نشسته
 در باغ انظار چشم نشسته اند ای شان عالم از تو رفیع المکان بیاه جای تو در ^{نشست}
 برین جا و دان بیاه در انظار چشم اییدم سفید شمع چون نور دیده در نظم ناکهان بیانه
 زمان چشم مست تو جان و دل قرار کرد سر نوظاقت و تاب و توان بیاه ساع کشان
 در دخت و انظار بر شک بخودی زده میای جان بیار اصحاب در و جان ^{طلب}
 از برای تو ای عیب زمانه و کتب زمان بیاه از مطلع امید چو خورشید خاوری ^{کیان}
 غم و پر تو شان بیاه حشمان خون نمشان همه جان خون کرستند از هر آنکه بی تو حاد بر
 زینند منته خورشید که انت از بروج کان گذشت: او هر شکاف تو بر آسمان گذشت
 این داغ سینه بوز که بر دل ترار سینه تنهانه بر تو بر همه اهل جهان گذشت: ای تیرگی جان
 که بدل جا گرفته است: بیرون چوناله از نفس استخوان گذشت: این ماتم غریب که رو
 داده از قتلد نشیند که بر همه دوستان گذشت: سیلاب موج خیز شکم بر طرف
 در سنگ رفته کرد جواب روان گذشت: تیری صفت زمانه نیا سو و دام و می: آن زمان
 که سرو تو زین بوستان گذشت: این چرخ انکار همان ببردت: چه بر صیدم که خنده زنده برق ^{افتست}
 افاده شجیع از مسلمان فرام برین گفت که تاز از اصوات فرامیر لند می یابی بیانه ^{صن}
 او مفهوم میشد اگر حسن ان نعمات بی داشتی بر سماع ان ایتمه انکار نمیکدی
 واقرا از روی غمی توانستی کفتم سلسله سخن را بیا نیدی فالاجوا س خود را
 صح کن و بفهم اگر می توانی تمیذاری حسن ان دارم و بیشتر از بسیاری گذشت
 ان می یایم اگر خد رو زری بران مداومت نیایم تیرسم که در ان لذت ^{زوروم}

واز جمع فسخالی با زمانم لیکن مانع از آن دو چیز است شرعی و طبیعی اما مانع شرعی
 آنست که هر چند در حدیثات خود عموم و اطلاق دارم کریم مطلق بگویم بی علت
 خود تمیض شرع غرابو شایبند است من در آن نهادم که موافق شرع باشد و از
 مخالف شرع الفی و نفی مراد آن الفت و نفوت نمی گذرد که مثل این چیزها
 مشمول شوم اما مانع طبیعی آنست که شرافت نفس من تجویز نمیکند که در مجالس مسند
 نشینم یا از اماره و وزان غیر محرم شوم یا زنی که غیر شریفه باشد در عقد نکاح ام
 شرافت نفس که عبارت از اعراض نفس است حکم اصل حلیت از اوضاع
 جسمانی من است از قبل این حرکتها و اگر در آن دست داری نکته دیگر وقتی ترازان
 نیز گویم چنانکه نفس من شرافت و آرد جان جامن که خاصه جامن است نیز شرافت
 و آرد و شرافت او آنست که باطل مانع می شود از آنکه قطع شود در جان جامن نفوس
 غیر تجبیا اعظم جان جامن و راصل فطره برای آن او برود شده است که در وی نفس
 تجبیا اعظم قطع کرد و مثل الطاع نفوس قائم در موم و بر تیه غیر تجبیا اعظم است
 از الطاع نفوس او جان جامن آبا میکند و الفی و نفی دارو و این تیر است
 که میراث یافته ایم از ارسید البشر و شفع یوم الحشر علیه الصلوات و السلمات

قال صیبا الله علیه وسلم الا ان المدخلی الحدی حیللا و باسعی لمن اتخذه الله تعالی
 حیللا ان یتجد بحجر المدخلیا او كما قال افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعضی نوسا
 که جامعی تمام میدارد استعدادی می دهند که اوجیع اعمال خیر که تمام عالیان عمل آورد
 و می آرند بجناب الهی تقرب حاصل نمایند آنکه ان عمل از وی صدور یابد و نفس
 آنست که او را بر عملی خیر که در ازل عالم عمل آورد استجابی و داعیه هم میرسد

پس اولاً اور صورت علمی ان عمل روی می نماید بعد از آن نفس الشخص عامل یک
 نحو خلق بحیث ان عمل می افتد پس بدون عمل دیگر این نفس کامل سکون نیابد
 و بدان توفیق بجای سببانی نماید بغیر آنکه فعل آرد و اگر دوام این حال نباشد
 اما سعی این بی حصول می انجامد گوید و قوله تعالی فبهدایم اقتده اشارتی است
 معنی است افاده حضرت ایشان فرمودند که در حدیث شریف وارد شده است
 ما افان علی امتی الشهوة الخفیة بعض روایات حدیث تیشل کردند امر با آنکه
 روی صبح کند بر نیت روزه بعد از آن تا خورد طعام زید از جهت رغبت ان طعام
 روزه بشکند آنچه در فهم این فقیری آید است که این حدیث اشاره می کند بشکند
 عیقه از علم طایف نفس پس از امراض نفس یکی است که مزاج طبعی انسان
 که غلبه عقل است بر قلب و غلبه قلب بر نفس بر هم شود و نفس بر قلب غلبه
 می کند و از اینکار سازد و همچنین قلب بر عقل و مریض که ازین معجز است و در
 از وصی است که نفس بینه ظاهر نکند مصادقه و مخالفت خود را تا قلب و عقل ملکه
 شهوة خود را خورد و کان لم یکن سازد بعد از آن و کوسه و سینه بوی عقل و است
 آسته او را بنده است خود تمهید سازد پس مزاج عمل نکرده و از میان عقل غایب
 بتجسس کرد و بموافقت نفس و از عقل می داند و چهل مرکب پیش آید و فلو
 سلیم بر هم خورد و همچنین نفس و کوسه و سینه قلب و از میان چهره قلب خارجی
 بنحس کرد و کویا مقتضای حلیت اوست و از صلب او بر آید و درین صورت
 بدو اذات شکل شد و حق باطل اشتباه یافت این است شهوة خفیة که در حدیث
 بان اشاره رفته اند خواهی بود این در رسم عادت خود آوردند که کتاب حضرت

ایشان پرسیدند دوم که حضرت ذکر علیه السلام وقت وعادتها و ثوابها و ثوابها و ثوابها
 شده بود انا بشرک بعلام اسمیه یحیی بازچه محل استبعا بود که سوال فرمود قال رب
انی کون لی علام الح و با حضرت ابراهیم علیه السلام در وقت ظهور ملائکه و بیشتر
 ایشان نفرزند فرمود البشر کونی عیا ان میخ اکبر حضرت ایشان فرمود بر علی
 که از بده فیاض تر شرح می شود اول عوران بر لطایف کانه است مثل شروع
 و وقت استراق در ای حاله هر چند در حقیقت ان علوم شبه می ماند ولیکن بدر وقت
 از ان کیفیت حال مشبه می شود تا وقتی که بر پیش ان بر قلب شود چون قبل ان
 بهره ندش عین کلی حاصل کرد و بده و شبه رایل شد زیرا که معنی الطمان الست که نکات
 باز ه از ان وارد میشی توند و بیا رین گردند و همین مراد است از کلمه ولکن لطفین
 قلبی به ایضا خواج مکر اوروند که حضرت ایشان تقریب تعلیم و کثرتی و اثبات
 یک از اصحاب فرمودند که توجه بجانب حقیقت داده که میخ به الله و بدر السموات
و الارض و عانی مخلوقات در زراق مزدقات اوست راست باید نمود افاده
 ایضا اوروند که حضرت ایشان فرمودند که پیش ما محقق است که چون سالک
توجه بوی بده خود راست کرد و او را نصف فاط السموات و الارض شناخت شود
 او اگاه شد و اول صورتی که بر وی نکشف شود صورت عرش تکوینی که صورت شایی عرش
 اعظم است خواهد بود و بطبیعت خود تنبه می شود و الوان و الوار و النشبه می بدر بر ادب
 حال انکه عرش تکوینی از مجموعات است و لسته الوان و الوار مخصوص حالی است
 اما نصی که بدان تغیر توان کرد غیر از این بسیست که نور سفید مانند نور زهره بیان کند افاده
 ایضا اوروند که حضرت ایشان تقریب فصایل در و فرمودند از انکه الست

بسیار
بسیار

کتابخانه

که خواننده در دو آرزوی دنیا محتوی بی ماند و صلی در بر و نه بینا فاده آتیا آوردند
 که حضرت ایشان تقوی و کز سببه اولیته فرمودند که انچه فیض از ارواح نهایت
 معبست هر کسی را ممکن نیست و استفاده از اموات بر استفاده احیاء توان کرد
 کدام چیزی که ازین کس موافق جز روحی می افتد مناسبه و موافقه همان یک جز
 استعانته تواند نمود و رای کلام و کلام نیست و تعلیم و تعلم اگر فیض از افراد هستند که هم
 نسبت شیخ از ارواح مستفید شوند لیکن پس از استفاده حقیقه تجسّم صوری
 شیخ با داشت مجرد است و جز آنه خیال بصورت است که حکمت این محبت نشاء مثال
 تخصیص آن فرموده و حقیقت تجسّم معنوی شیخ با داشت مجرد است در ترانه و هم بصورت
 و الله معنوی و همیه که حکمت الهیه تخصیص آن کرده و در هر دو صورت نفس مجردی است
 بحقیقت مجرده فاعل اشنا شود و رنگی مجرد از آن در روی منطع کرد و مثال الطبع لبوس
 عام در جسم شمع و قوی علمیه و علمیه این مرد این معنی مجرد مطاوعه کند و در لطیفه روح ایست
 و انچه ابلی پیدا شود و لطیفه سر بان حقیقه مجرد و ضمن آن لباسها و پیرده آید و در کوفه
 و القبال عجب و حاتی شکوف بر روی کار آید چون نغیثش عظیم یکبار هم سبب تخصیص
 بر تجسّم بان صورتیالیه و همیه که لباس او شده است سه چیز خواهد بود یکی رنگ و سبب
 که با وجود کثرت آن سطوة و صفة از آن خود در فرود دیده است هر رنگی حسب شاه مثال صورتی
 وارد مختص بان از جهت تفاوتی عوالم دیگر است و فطری این عارف که اقتضا صورتی
 خاص می نماید بلکه در آن صورتی خاص تخصیص می باشد مثل تحصیل فعل جنس خود را
 بیوم قوی افلاک که در عالم نیست اند مختصی و دیگران منقسم میاز و مثل تعبیر صفت
 در میان افراد نوع بخواجه که صفت بان قیام باشد و اگر بر یکی را مثالی محسوب نمائیم

گویم چون رایی در راه لطافت سر لوح از تخصیصات بالو جمع می شود یکی آنکه صورت
 آن رایی صورت و رس و کافنی باشد بلکه ممتاز است از صورتی که در دیگر نیز که
 آینه را پیش روی او گذارند و دیگر آنکه راهی محذب صورت محذب بید و در راه مقوه
 صورت مقوه سیم آنکه صفایته و صدارانیه هم در ظهور صورت تاثیر دارد و نیز معلوم است
 که چون یک عینک سرخ چشم خود کرد مری مخلوط بزرگ سخی برآید و اگر عینک سبز
 مری مخلوط بزرگ سخی ظاهر شود و اگر وسط کنبی شیشه های مختلفه الالوان نصب کنند
 در هر وقتی که عین شمس مخادی شیشه شعاع او مخلوط بهمان رنگ در جوف خانه درآید
 با نخله بر حسب صوری و معنوی را مکاری است که این صورت حاصل از وی برآید عارف
 محقق را کار با همان مکار است نه بهمان صورت گانه فاسده که در یک ساعت چو شتر
 و در ساعت دیگر فرو می نشیند و نزدیک عارف محقق تجلی صوری چون می چو شد
 و باز فرو می نشیند مکاران منکشف میکرد و تجلی معنوی آن هم همان اوست نیز معلوم
 می شود چون تجلی معنوی می چو شد و تجلی نشیند مکاران منکشف میکرد و تجلی صوری که
 هم همان اوست نیز معین میشود افاده و آنکه گان صفات نفس ناطقه یقین میداند
 کدام صفات محموده و اخلاق فاضله که اساس جمیع است و روح جمیع صفات و کل
 کردن آنها را آن غیر حصول آن صفت میرسد زرا آن نفس است و عدم تاثیر او را شاید
 و الا پس اگر کمالی در قوه عقلیه با عملیه پیدا شود مستقل و مستقر و ممکن نمیکرد و نفس
 زرین نباشد مثل غیر زرین مثل آب است هر نفسی که بر روی آب کشندی آید و در
 مثل نفس زرین مثل جروح است هر نفسی که بر روی آب کشندی آید و در
 باقی دستری بماند برسان حضرت رحمت العالمین صیبا علیه وسلم گذشته است

با علی عظام افضل واوسع من الصبر و حضرت و بی نازل شده و بشر الصابرین الالبه
 قال عمر بن الخطاب علیه السلام العلو ان ولدت العاوة جوی بنس این پیام برهد ^{بشک}
 و طلسم از حد و ارق بر آید و بر احوال قدس در حدیجرات و اعل مانند بر خیمه عارف
 بی شماسه که چون انحضرت صیبا علیه وسلم قسم ثانی در باره از کلمات ارشاد
 سمات باید دانست که کلمات قدسیه حضرت ایشان که در میان خواص سراسر
 از حقایق لاهوتیه و جبروتیه و معارف لطائف السائیه و حکم احکام شرعیه واقع شده
 درجه اکثری از ان بازان بلند تر است که دست خیم و اوزارک بر اهل ووق و وجدان
 بدان ای برسد پس ایراد انهادین رساله که بنام ان بر تقیم افاده کافه اهل حضور
 و علوم است سووی ندارد و اگر صاحب استعدادی شوق اختراع ان و فانی و آرد باید که
 از کتاب نفیحات الہی و حجه بالوہ و غیر کثرت و لمحات و معانی و الطائف القدس
 و فیوض الحرمین و غیره از مصنوعات کرامت آیات طلب نماید اما بعضی انفاس
 نفیض مضمین و فانی و اداب مبدأ سلوک و وسط و انتہا که در ارشاد مستفیضان
 جناب ولایت تحریر یا تقریر اصد و ریافته بودند تجر انبار و ایتیه باللفظ لاه و اهل بالمعنی
 این رساله را تبیین و مزین می سازد و اللہ تعالی ہوا ولی و الموفی افاده بعد صورتی در
 ارشد و قرشد اگر چه مضمیر با فافه نیست اما استفاضه را محل می باشد زیرا که افاضه
 در صورت بعد بوجه کلی صادر میشود و اہل انہا را که نافع است ان است کہ بوجه جرتی
 باشد مع ہذا اگر وقت دوری مضیق کی استفاضه خواهد طریش است
 کہ در وقتی از اوقات فناء دل و اعتدال ہوا و مکانی فانی از شور و غیب و صوت
 ارقد کہ خواهد نماز کرد پس ہما نجا نشسته صورتہ شعیب کہ از وی نفیض می جوید

قسم بی در باره کلمات ارشاد

عموم

مجمع همت و دفع خطرات ملاحظه نماید تا آنکه صورتش در تنجید او قرار گیرد پس همین
 وضع ملازمت نماید تا که همه معلومات کوای ذات مستفیض و صورتی مفیض و تنقی
 شوند و این حالت در اول روز یا ثانی و ثالث حاصل می شود و آن صورتی است در
 حواس و کسب است در بدن چنانچه از حالت فصد نده این صورت روی میدهد
 وقتی که این معنی حاصل گشت اورا مناسبی برون حاست بنفیس پیدا شد و روح
 قلب وی صافی گردید پس بعد از آن صورت است و استخاضه از وی ان ملاحظه را
 ترک نموده ذکر را لازم کرد و خواه اسم ذات خواه نفسی و ثبات اما بضر بات قوی
 و جمع همت اگر چه جس نباشد و ملاحظه نماید که ان الله محبوبه وان لا محبوب سواد
 تا آنکه محبت تمام بدن سرایت کند و اضطراب در نفس پیدا شود چنانچه عارض میشود
 عاشق مفرط را هرگاه برای تجای محبوب آید و اورا نماید در آن وقت خفتن قلب
 و اضطراب نفس روی نماید و مطلوب همین کیفیت است چون این معنی حاصل
 ترک ذکر آرد و شوق مدکور که حاصل ذکر است ملاحظه نماید اما ممکن نیست که عاشق
 مفرط اختصار شوق و شوق و اضطراب فقط نماید باین مفرط اختصار نوع فقط کت
 بی آنکه با وی حضور شیی دیگر باشد وقتی که این حال حاصل گشت پس هر روز یک
 ساعت یا دو ساعت توجه باشد اول بملاحظه صورتی مفیض بپسندد که بعد از آن
 باختصار کیفیت مهوود و بقیه اوقات از ذکر و شوق غافل نماند و از کثرت کلام محتر باشد
 سه تا در زمینی با آنچه داری التمس به هرگز شود حقیقت وقت تو نشانی نماید و است
 که مردم در حلیت یکسان نیستند بعضی از ایشان در برده و طره متحج بحجاب دوم می باشد
 علاج این طبعه است که توجیه الی الله در حق ایشان مخلوط بود هم می باید کرد مثلاً اگر چه

که دل خود را بطبی از فضا خالص فرض کن و بران کل صورت سفید نهاده و بران کلمه المد محیط
 جلی ندیب نوشته و در اخصار این صوره جهمی کنند و دوریت اگر وقت الفار
 این شعل تب ایشان مرشد توجه کند و امر القوه قویه مصادمه نماید یا مثلا گوید که لفظ لارا از
 ناف بر از وان نوری است بر صورت فضا خالص و امر تمام الدماغ میکش و بار بر
 بین و امر ابواب باز رسا یعنی اشباع با بی الا المد را و این دایره فضا را میدان که محیط
 و دل وسیع تودران است و ازین دایره شعاع بر قلب و سپنه تومی ریزد و کمال شعل است
 که مرکز و دایره محیط دایره یکی کرد و بر شعل شمس یا قمر یا مثلا گوید که چون متقابل من نشینی از
 چشمان من نوری سفید بر می آید و در زمین منتشر میشود و کس نمیداند تو توجده ان نور شود و علی
 به القیاس و العاقل تکفیه الاشارة لغا اکثر اشخاص که رغبت راه خدا دارند استعداد
 برینا بد که بحضور مجرد الکلیف کرده شود و یاد و ام محبت و سبک خاطر بمعنی ذکر مطلق بطرح پیش
 دارند جفا و متاراجاره ایشان ان است که ملاک امر در حق ایشان مقدار ذکر باید
 شلا گویند که در میل و نهار چهار هزار بار تهلیل می گفته باشد دو سه ماه همین مقدار از ایشان
 اتقایی باید کرد چون دل ایشان بندگفتن آرام گرفت نگاه ملاحظه خوب و نیت شوقیه بر
 شرط کنند چون این نیز مستور شد ذکر خضیه اموزند مامل کردم که اضطراب اکثر الکافان از
 است که ایشان اگر استطاعت فهم معی مجرد شوقی و توحید دارند اما بحسب حال طبیعت بلوغ
 ایشان در کس سلیبات آماده ان را در نمی پذیرد و ازین سبب عقده در حال ایشان
 می افتد و انواع سلوک و طمات از ایشان سر میزند و با جمله دانسته شد که خداوند
 را با ملوک قیاس توان کرد و انا و جه تمام از سینه می باید بر آورد و به توجیه بیرون و صوت
 نبوی امر مجرد مقدس منزه شود باید شد طریقتش است که در غلبات جمعیت

و کمپوشدن خاطر زنی و اثبات بلکه با اثبات و قوط مشغول باید کردید چون این نصب نصب
 کرد و دوم از براف محوس باید داشت و محافظت از معنی که نصب نصب است می
 باید نمود تا الوقت که طبیعت کفایت کند چون طلال آید باید که است و بوی اثبات بود
 میل باید کرد چون باز نصب نصب شود باز دم زیر ناف محوس کرده محافظتش باید کرد
 افاده بوی امر نمره شود می باید شد و باید دانست که علم حضوری که عبارت از شعور
 محض است با نمره مجرد بر نمی تابد که علم العلم بدان محیط شود که چون بعلم العالم ایم از وی اعراض
 کرده باشیم یا محمول و موضوع کرده علمی بوی پیوند که چون از وی روی کرد آئینه باشیم
 حیدر است که علمی حضوری نمی را جدا باید کرد و دل از نفوس گویند که علم حصولی از آن خرد
 خلاص باید کرد و این بدان وضع که انرا باید فهمید همیشه چیست انگاه باید شناخت
 که این انرا یکجا برساند و اصل او چیست بعد از احکام این علم حصولی نیز کتاب حکم
 می صورت باید نمود ما شک نداریم که در چنین وقت علم حصولی نمره نبر حاصل
 خواهد شد و چون عند علم العلم تو به مجرد باید چاره است که علم العلم را باید که است
 و علم صورت بردست باید گرفت و یقین باید دانست که تجردی سمانه را در جا اند
 درجه ادبی انکه تجرد از زبان و مکان است و محض این تجرد هو الله در باره او می توان
 گفت حاصل انکه سی بلوغ تجلیص مدرک از قیود تلفظ و احساس و تمیل و توهم بر
 باید کرد انشا الله تعالی صورته می کرد و خاطر را خفا بنا باید کرد و یاس را در خود جای
 نباید داد افاده بسای بود که حضور مجرد حاصل میشود بر غم زاعم و حال انکه فی نفس الامر
 مجرد نیست برای این برانی مقرر کرده ایم که ارض کثیف است و اب لطیف و منی
 لطف وی قدم تلون و عدم تعالی اثری از تبریح و تسلیس که بروی ارنده و هو اللفظ

و عدم

از وی

از وی و معنی الطیفه بلوغ اقیع الغایه در این بر دو صفت وجع و عطش و غضب
 و سایر صفات نفسیه الطیف است از هوا و معنی الطیفه او عدم تاثیر و انفعال
 از تدیس و تبریع و اقبال ان و قدم مطروقه در شئی و صورته السانیه کلمه قطع الطراز
 اوضاع و اشکال مخصوصه ایشان بلکه امر مجرد و سبب جوهری الطیف است از آنها
 و معنی الطیفه او عدم تخصیص وی بخصوص شیئی و استوار نسبت وی با جمیع افراد
 مع الوحده و کونها شباهت من الاشیا را الحارجه قارحیا و احد و دانت مجرده حضرت
 فی الطیف ازین و معنی ان صفت ان عدم حلول ان در چیزی از چیزی با وجود
 نسبت وی با جمیع ممکنات بحسب وجود عین ان شیئی و احد هم چنین بتبریع ان امر
 ملاحظه باید نمود و امر وجدانی خویش را قیاس باید کرد بهر یک ازین تا نباشد که
 غیر موجود باشد افاده یقین باید کرد که ادبی فی الحقیقه عبارت از صورته شخصیه است که
 امر النفس ناطقه نامند و الضورت هر کس را معلوم میشود بدقتها و لطافتها امری که نزد
 می افکنیم حیل الشئ است که بر کیفیات لازمه ان افکنیم تا بتبدیل ان بتبدیل جوهر نفس
 میر آید و احض و از هم نفس است که حکمت گویند کس بود که ان وسیع بود
 بود که حکمت ان تنگ بود علم و ادراک و جمیع صفات نفسیه همه تفصیل است
 است به حکمت ترا بکنده بگیا برود این شفقت خانه را به ازین نزدیکان خواه با بتبدیل
 است یقین کنیم تا علم ضرورته تمثیلی گردد و بیاد می قبل و عیا و شیء است و غضب
 و التذات بلذات متنوعه و الخدای فاطر لوی مرادی از مرادات سفلیه این همه شکسته
 و ما بود که در چون این را بدالسیم یقین می کنیم که بتبدیل حکمت متحقق شد اگر این صلاح
 متحقق شود تجلی الهی شام آید و اگر شام بود ان صلاح آید البته البته بنیر اکثر است

الطیف

فنا نیست تا آن نمی باشد که مردی بس کرد و زیاده ازین اقبال و مال دارند غرض ازین
تفصیل است که نشا ط و همت خود را در فدا کم باید کرد و بیک نیک تامل باید نمود
تا بدین حاصل شود که همت چیست و فلان چنان بود سه ای برادر تو همین است
باقی تو استخوان در شیشه کر کل است اندیشه تو گلشنی و روید خار تو همه گلشنی است
باید بیدارون مثل عاشقی مجنون مغرور که زبانش خشک شده و شمشاد خشک
اگر طعمی پیش او آرند لذت آن در نیابد و اگر شرابی بدو دهند ملاوت و لذت
ان اختیار نواند با وجود سلامت حواس و دین و نشا ط و لیکن انحصار آن در یکی
و با جلد مردی اگر یک در خود تفحص کند لابد بداند که دل او را بر سو میل است و آن
میل منقوده تمام همت اوست اما چون همت بی کرد و بیک جهت راجع
بنا بود که ادبی طعام نذیر و شراب لذیذ و فسطاط نذیر می خورد و در خود لذت
انها در نمی یابد زیرا که همت چون یک جانب رفت عینیت او او را کاست
حواس نیز روند اگر ادبی در خود بعد تفحص کند که کلام کند یا نظر او پیش اندازد
و با جا بدو شد در خود استخوان و شوق آن نمی یابد نه برای آنکه بهوش و بی حس است
بلکه بواسطه استعمال قوه مستی و شدا قه باری تقدس فضلا عن الحد و العصب
و غیر سمان المملکات الدنیه و هم چنان شوق و اراده و هر چیزی که از خیریات همت
است کم کرد و مرد یک روی و بیک جهت ماند با و دارم که چه گفت که نشا ط
علامان خود را مضمون و معنی نامیده بود و این دلالت می کند بر فنا و قوه مستی و
در شرف مرد از خویش با کلویه بدر رفت نگاه خدا بجای شود تیسرا شام نشا ط
و اگر حتی از جهات باقی است تیسرا شامی مجال است سه کی در صحن کاچی

قبله جریده: اصاع العزمی طلب المحال افاده عوشت اعظم شیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ
 ازین حالت بشارت را ده تغییر می یابند و امیر سید کمال رضی اللہ عنہ تمیل می نماید
 بکوزه که تابع می دروی باقی است لایق ان سیت که در سمران لغوت نهند
 و خواجہ نقشبند رضی اللہ عنہ از او جویدی نامند شعر عبارت است: و هنک واحد
 و کل الی ذاک الجبال لیسیر: جمع اوقات بیاداشت باها و ما یوما و لیلایا عد
 اوقایا بوصف محبت نامه و تجرید کامل بستی که غفلت و محبت غیر اوجمی از وجود
 دخل مانند همه سیت کردند مشغول باید بودن سبب آن خود آتش توان زویا و لی باید
 کداحت: کرد مانع عشق داری اینقدر تا کردنی است: حضرت حق سبحانه مورد جمع
 بر طلب نتواند شد تا بکد: خون نشوند و هم خاک کسان کردند و برستی و آسگی که
 در خود می باید بکنیم عدم نرود پر امون این سعادت عظمی توان رسید اگر حرق این
 عادت مستمره در باره یکی از او واقع شود ان خود مستثنی است و از حساب
 بیرون و طیفه است که بر داده رضا باید داد و یاد سوال مقامات انیده باید
 نمود از جو آدریم بر کرم افاده قلت طعام و دوام پیام اگر مزاج تند آید از سر و فنی مزاج
 باید آورد چنان شود که نشاط طبعی بدر رود که کار با و باز بسته است تخیلات
 تشبیه تشبیه اگر چه در او را ک حقایق الهیه یا امور عادیه بود ان قهار تحت ان
 و شام شدن از ان و انجذاب بسوی ان مانع کار و بار است این قضیه را بیک
 تامل نموده باید فهمید اگر معنی اصمعی ال موجودات تحت امری بسط و صدای چنان
 از زمین و یار و فوق و تحت زور آورد که کنایش انفکاک از ان مانند بوس
 میل باید کرد بوصف محبت نامه و جمع محبت و انس و سایر سبیل و اگر

بمقدار جوشش نریزد بلکه بجز آن نباشد که تصور و تعقل این معنی از واجب باشد
 نزد یک عقل از سایر تصورات بهتر است که بنی تعلقات و محاسن و در
 نوعیست قوی که زیاد و بران در عرصه جوشش نیافت باشد مشغول با برود
 تا آن عین که سلطان این معنی ظاهر شود و جلوه نماید و خندان بر خود سخت بنمایند
 که حواس برانگیز شوند و نشاط که بندوی امر است که گویند سلوک کسرود
 که کار بادست ترقب صحت مزاج و سلامت حواس و وجود نشاط و جمیع
 خاطر و خصوصیت باید شود و وقتی از اوقات نشاط است حکم سنای با
 خواننده زمین پس دست با دوام دست زمین پس گوش با وضو
 فیروز یعنی اوقات نشاط و وقتی گفته بود و امر با تیری دیده بود و ای دوست
 تویی دیده بنیای من به هم قوت و شوائب و در انبیا من به ستم تو هم تو دل غمزد
 و امر ز دل غمزد شکبای من افاده سالك چون غلت اختیار کند باید که بروقت
 باشد من فصل آمد و رحمة با صحاب کهن عبرت باید گرفت چگونه صدق است
 پیش گرفتند فواصل الرب مهم حسب ارادتم اینه کریمه و اذ اعترتم تموم و العین
 من دون الله فاولی الکهن بشرکم کریم من رحمة و یکی لکم من ربکم مرفقا و باید
 دانست که ادبی را یکی عقل معاش است که امور معاشیه او بد و انشطام می یابند
 دیگر عقل معاد است که بوی امور معاد خود سر انجام میدهد از خوف و توکل و تسلیم
 و الحث علی اعمال الخیر و عقلی دیگر است مقدس که تصرف می کند بان معرفت
 لا یخرد رجه هر یک ازین عقول ممتاز از یکدیگر باید فهمید که این معرفت مفصل نیست
 است پس ادبی چون ترک آرد عقل معاش را کار با عقل معاد می افتد و در آن

در خصوص اولی باید کرد

الف

الفت اهل وولد و مال و جاه بزرع او شود الا انک حب کمال و احادیث نفس او
 باقی می ماند و چون از عقل معاد هم غفلت گرفت باقی ماند بعقل الهی در آن هنگام
 هیچ خطره و حدیث نفس و انگیزه او نماند شد پس ترقی بوی لیس صورتی
 محض بی تابع سپید آید و ترک عقل معاش و معاد و بعد معرفت و امتیاز برود و در
 غفلت و تبدل چندان غیبت و در این معنی استقامت نبوی و اثبات ملاحظ
 نبی این هر دو باید حست و جهد باید نمود تا معلوم شود که عقل معاش حست و مقصدا
 ان چه و در چه چیز تصرف می نماید و وزن مدركات ان چه باشد و هم چنین عقل معاد
 چه چیز است و فی ای شیء تصرف انانی دانی که رای برانی غیر رای شوری است
 چون رای برانی ضعیف میگردد رای شوری غالب می آید و بالعکس و مردی که
 رای برانی را که مبدالعکار برانیه است می شناسد و عمل می آرد پس توجیه سوی
 استرال علوم برانیه می نماید و از احوال فک معرفت این معنی حاصل میشود و اناد چون سبک
 اختیار نماید و پیرایمت باید کاشت و زوری از سینه بدر باید آورد که وقتی بست آید
 که انجا درک و درک یکی گشته زحمت تعادل توجیه و توجیه الیه بر خاسته حیره جاریه
 دست دهد و اضمحلال کلی روی نماید الفاه بروق الیه بر این مشت فاشا کتافن
 کرده جفت کرک و از باشد حاصل و تقان ماء درین هنگام قسمه الک بقصبه
 امیری مجامیدی مانند که هم اسباب حرب میا کرده و احوالش نصرت بر خاسته
 و تعادل و تعادل بین الفریقین در میان افتاده و در این وقت ویران زوری تازه از
 سینه بدر آوردن باید و بر جان خویش بازیدن و الا این تبه قنال و جمع رجال نوافه
 معاد الدین و لک پس جیه الت که هنگام تلاطم امواج صحبت و فنا و کوشش

عنان توجہ بالکلیہ بوی اتکا و مدرک و ادوات و مدرک معروف ساختن و از
 نیز تک خیال مروانہ و شش بدر آمدن کیف لا و الموجودات کلبا سترک
 فی الوجود المطلق الذی ہو مفهوم استرعی و ندان من احیاء البدیهیات البیس ان
 بازار بنا المفهوم حقیقہ لولما صح الاستراع البیس ان ملک الحقیقہ ہی الوعدہ قصوی
 لا تعد و لا تكثر فیها الا بالاشبه الیوم و الخیال و الاعتبار تا یکی استہ و ہم و خیال باشیم
 و از حقیقہ الحقایق موم نشیم و احسنه و و او پناه اگر این جلیاب نادانی را شتی
 نیکیم و درین وعدہ کہ ابی قابل و سائتہ مدرک و مدرک غوطہ نخوریم حتی لایمی
 عین و لا اتر جانکہ لوام جلیتہ انسان و عشرہ روشش و امثال ان نزدیک
 مالا شی محض است ہم چنان لابل اوضح و اضرع من ذلک این دوی و من و لوی کہ
 محض از جهالت بر فاستہ در جنب حقیقہ قصوی و وعدہ کبری لای شی محض و بس
 صورت و عدم محبت است سبحان اللہ خیالی راہ ما فرزند و سامان ما سب میکند
 از رجوع حال آنکہ نوزان ظاہر و شعسان ان لکاد بد سب بالابصار و ظلمتہ جهالت
 منکوب و مخدول و سفید وعدہ قصوی بران حملہ بی کند و سرکش بی خواهد بردوا
 ان نماید و بی بی کز و و حکم الفوی متعلق لکل حبیش با عادت نفس مای امیر و
 باید و بی کہ عادت نفس کہ من و لوی ترا شد چه قدر وقع دارد و بی مقدار روز
 آرد الا قبح اللہ ہذا العبت و ہذا الستمیث اگر ازین تا لکار یا بنیار کہ بلار استحقاق
 مجاونت و سروری بر خاستہ تقاعد کنیم امین و اصغف خلق اللہ باشیم سبحان
 اللہ عادت نفس ہمیشہ کریان کیر ما بودہ است و ما را از وصول بمنیۃ اللہ باز
 داشتہ و امروز بی خواهد کہ ما را بروی شاہ و عدت چل کند کہ عدو او را مستاد

سیر
 استحقاق

کرده

کرده و نمی گذارد که از پس بلا بیب خویش بدر آید تا در نهایت شر و ستم
 ما را از غم این محالیت مردن خویش اسهل و آهون می نماید جزوی زینم و تجربه
 خویش بشما فیم این روشنائی غیر معلوم نیست قبح الحسب چه بلا باشد که ما را
 باین بلا مبتلا تواند کرد در خانه و همان کنیم که و ما کرد و جزوی در تجربه خویش هم و تجربه
 در سینه این ملحد و اله کنیم که و بگردن ما باز محالیت کشیم و نه این مردود و گرفتارمانند
 و شاه و مده و هم چنانکه جلال و کمال او را می زید بر تحت نشیند و مشای
 کند من و تو گرفتار شدیم چه پاک بی غرض اندر میان سلامت است
 کسی که از خود دست نشست و معدوم انگاشت و ابرو برد که خدا با او من با او
 بهتر گشت ایچنان که بودی که نه تیر علم با میر رسید و نه تعلق فرما و اصل میشد
 از جوعد مال و وجود موه و لافله و لایحه و پیر این عادت چه بنوازند و چه محبت او
 در دلش جا کند مانعی که در غلبات جمعیت از مشی کشتن مسائمه و مقابله
 می کند همین حدیث نفس است چون از خود دست نشینیم و معاد است کردیم
 و بیخ جز نزدیک من انقض و اعدی از نفس خویش نه براند که شوق شاه و نه
 بر ما غالب گشته و ما را از خود برود و کریان ما گرفته گاهی بر زمین و گاهی بر آسمان
 پرتاب کرد و این حدیث نفس چه قدر باشد عقل تصدیق نمی کند که دینی نزدیک
 صحت عزم مانع تواند کرد و یاد در صدر خواهد در آمد سه همین ترسم که حافظ بخو کرد و
 که شوری سخت در سردارم نشست نه شاه راه بخودی را همی در کار نیست
 سه می باید از وجود خود نظر پوشید و رفت به قلم طبعان کرد و بر رطب و
 یالچ که بود کیفیت به حاصل همه کلام آنکه این سفره چون سفرهای دیگر است

بل ہوا عظم شانا و ارجوع الی قطع المواد است و نقص الما لوفات و بعدہ اول صل
 الی الوضوۃ الی لا یمازفہا شای من شوق افادہ کی را کہ توجیہ منکشف شد
 و در حفاظت اسہ چیز واجب است یکی تجرید نفس از مرتبہ یعنی کہ کمال باشد
 یا بجاہ یا باحد من الناس و حصول این مینے مداومت بر نفس و اثبات با ملاحظہ
 قطع تعلق است و درین تفحص از مالوفات ضرورت است تا بہ چیزی کہ دل خود را
 متعلق یا بد بقصد اولی ثقی ان نماید و فقہ در این مسد است حالت توجیہ کہ حتی
 سبب کرامت میفرماید بر بی است تا صلب نفس و اصل قوام ان بوی ^{نفس}
 میگرد و انکار ان اگر چه مقدور بشریت اما نفس را اعراض اند مشقت
 باز مال وی تبدیل ان باشد او نفس باید کرد تا استعداد صورتہ بقا حاصل آید پس
 ان مثل شیخ است کہ تحویل ما رہوا ارادہ نماید پس حیلہ نفس تبدیل برود
 وی است بجزارہ عینا سبیل التجرید حی منیع ذلک الصواب التمام پس ما ہوا
 منقلب میگرد و ہم چنین مرید را حیلہ است کہ اعراض متشبهہ از مال نفس را کہ
 تشنگات کہ خفیہ اند بالوائ حب الہی مبتدل سازد و این مینے اگر چه سیر است
 اما کی را کہ توجیہ روی نمود و سبب جذب از زمین و شمال وی احاطہ کرد و سیر
 غایتہ بسیر دوم محافظت نفس است از غفلت نگذار و تا غافل شود طرفہ عین
 عن ذکر المدبل عن ذکر انعم الدال زیرا کہ مرد چنانچہ می میرد بعوت میگرد و کا
 نمودن بعنوان و شام موت است و ثباتش پس چون با دوام ذکر فانی شود
 با حضور دائم ثبات با بد و فقہ درین مسد است کہ مینے ذکر است کہ بعد فماریتیا
 ای میگرد و پس اگر ذکر ثبات باشد کہ مستوجب بسرد نفس او گردد و کلی الہی تم

بوت

مستوجب و کامل ظهور مقرر باید پس آثار حقایق بر نفس و روینا و غیره
 ظاهری شوند سیوم می افطنت آن است از انکار از مسائل شرح که بینی
 از علم کثیر بعد التوحید است که سر آن هنوز بروی نکشف تا اخته اند و نه درین
 است که مبارزه عیا اولیا را المد بالکار موجب فذلان است که قلم اصول کمال
 است افاضه ب اتفاق می افتد که سالک را میل ب مزج علوم به توجیه بدقایق شریه
 یا حکیه واقع می شود و این از انکار است اورا و نیز مزج نبی است توجیه بلطاف
 صوت یا صورت بحاصل می آید و نه از زمین الا اولی سبب این همه آنکه میل طبیعی این در
 در شریا و دقایق حکیه با صوت و صورت فانی شده باشد چون انکار بر جوهر نفس
 واقع شود این انکار در صورت این اشیا بر آید و کار صاحب حال فاسد کرد
 فساد الابر می برده که واقع لا و صد البرائی سماه شیخ الشیخ فاسقا و قال مولانا
 اروپ کاشش کروی و کدشتی و مخا و فغ للعرفانی فی المیزج باللطائف الشریه و الجمالیه
 فسد الامر غیر محتوی از تماشا می بود؛ عشق بود هرزه سودا می بود؛ و غلک ان
 فنتت غلک ایها الکل و جدت فیک تردعا و امرعا جالی الدقایق الکیه
 او الشویه الدقیقه و غلک تجرد او وقع عندک مضمون بریح ایتج فیک به و کانت از
 ذات به و الحین فلیک به فهدا الذی اضدرک عنده وین ایام قلت صحبت بانام
 دوست باز داشتن از کثره کلام و اتساع از شریخ خواندن و حکمت خواندن مرده
 است و صیابیت باز استغفار ازین معنی باریک که مفرز از انواعی و مقارب اند
 واجب تدبیر و المد بصیج السلاسه و العافیة اوده فمارتس و صفار نفس باکیده
 متلازم اند زیرا که فمار عبارت است از القها جهت مخلوقیت و جنب

فیک

جهت فانیه بدون صفائی که کنایت است از بودن نفس مجرد از علایق حسیه
تا آنکه مراتبی گردد که صور علوم از مبادی عالیه در آن منبسط شود از قبیل محالات و انزاد
و کذا العکس کل ذلک لان کلامها لا محققان الا بما سببه شدیده بین هذا العبد
المدع و اصل و صفاته لیکن صوفیه علیه بطرفیق در اینجا ورق کردند در رنگ آنکه چون فرمود
اثر کند باره اش و علم هر چه صورتی در اینجا باقی است اگر چه از کدورات مجرد گشته
و در مرتبه تا بیری لطیف تر پیدا کرده و چون فرمایند مروج سازند اولاً صورتی حمزیه
لصوره علیه بدل می شود و آن لم تبدل که در آنها بعضی استعدایند هذا القیاس سالک
اولاً اگر تجربه از علایق حسیه حاصل آمد و آن لم تبدل قبح نفس الذبی هو فی سنجها قیوضاً
النفس و از علایقش آنکه حب جاه در وی باقی باشد و لطیفه انا بر جای خود
زیرا که یقین و قیود بنده و و کاین اثبات کرده و باعث آن گشته که دعوی الوهیه
در حب جاه خمره اوست از سرزند و تمام صفا مستند فاست زیرا که الطباع
موفق نسبتی که بین العبد و رب واقع است از اتم مهمات و در اس کثوفات
تواند بود و آن مستنوع فناء لطیفه اناست و اینجاست که است و آن آنکه چون علم
مقدس علم فعلی است نه انفعالی پس هر چیزی که از عالم مقدس بر بنده انا
می شود از تم صور علیه مستنوع حقیقت ان می رود و اگر سالک را اولاً شکستی
در جوهر نفس پیدا پدید آید و رنگ آنکه سیرا بمنابع حدید بشکند و قطعات
حسب از ذوات که ترشان کنند هم چنان به نیک توجه لطایف سه را بشکند
و لطیف قلب را بوجه افعال چندان نابود کند که حاصل خود که صفت کونین است
راجع گردد و این مزاج مستحذث از هم شکسته چنانکه صورتی مزاجیه سیر بر بعد جرق و ذوق

بصورة

تصویر از صفه عود کند و عیناً بقیاس لطیفه روح و غیراً که این هم وجود و اعتبار
 نفس ناطقه اند شکرند و یا صول خود راجع گردند و هم چنان لطیفه انما که گویا علقه صوریه
 نفس ناطقه است و شعبه است از نجیب حضرت ذات و زرنگ که حیالی از
 دریا بر خیزد و بعد مخلوط گردید و چنانچه جناب پیرا مخلوط گردید و این لطیفه را فی
 نفس مزاجی نیست و زرنگ که زمین را آب مخلوط کنند بی حدوث مزاج پس
 این لطیفه بجزرت حق عاید گردد و فمدا هو انهار و انما یسبح الصفا بر زیر که چون
 ارضی گشت سماوی صفت و میترشد مقدس سبیل لاجرم الطباع صور معلوم
 مقدسه در آن متحقق میگردد و پس حاصل آنکه فرق در میان قمار و صفار مائل است
 بفرق در میان مرید و مراد که از هر یک بدیگری وابسته است افاضه قمار بر دو نوع
 می باشد یکی شغابی و دوم حجابی نوع اول که شغابی است عبارة از الصباغ نفس
 ناطقه سالک است بحقیقت ذات الصباغ قویاً با مانده تجلیات و
 نوع قمار مختص بر صباغ است که صورت مزاجیه وی شدید باشد که منقرض شود و الا
 تجلیات مکوره و الا یجذب قوی که بر همه قوای و دوائی و بی غالب اید و تا وصول
 بر حد کمال هم چنان غالب و قاهر ماند و نوع ثانی که حجابی است نیز مرید و وجهی باشد
 که حجاب یا از جانب فانی است بانیکه فانی او در موطن علم متحقق گردونه حال
 و باونی حواش منفر گردد و با جذب او قبل از فنا تمام گردد و قاهر آید یا حجاب
 در بعضی فیه است بانیکه فانی او در آسبی باشد از آسمان او سمانه نه وزدا
 وی تعالی افاضه تا بیکت مامل گردد و موانع قمار شغابی چند چیز ما فیم یکی آنکه مرد را در
 از ادوات سفلیه باقی مانده باشد و لاجرم بمقداران نفس ناطقه بگردن خود جذب

در چنین حال و رسیدن حاجاتی بود دیگر آنکه محبت مرد با خلط مزاج و ماده خون آنست
 باشد وی بر چند انعکاس از جمیع موقوفات و زرد تجریدی عدد اختلاط مزاج
 بود فاش شفا می نمودند اکلام خود را در بعضی افادین مشروط نموده ایم سبب
 مزاج و وفور نشاط دیگر آنکه باریک طبع مجبول شود ملاذ خیالیه و تشبیه و نکته
 فیهی و لطیف کوی اظیب و الذی باشد بزودیک وی از سایر لذات و بالجملة سبب
 روح باشد و دقیقه فهم تجلی وی بر حسب دقیقه های وی باشد شفا می نمود صفا
 اری محمود است اما باریک طبعی نیز آن است و جزو عادات مردم محمود است
 دیگر یادداشت دایم حاصلش بود یا یادداشت صیف داشته باشد و این تحسیا
 همان یادداشت است در ثانی حال فاذا صفت صفت النبی دیگر آنکه قبل از آنکه
 بخورد غذائی شود و این سده سخت باریک است مقصود آنکه مرد او را و حال
 مستغرق میشود و چشم او محیط بحال تواند تا آنکه در آن مهارت پیدا کند نگاه خود
 نکند و حال را در حسب خود مناسبتی یابد و از فوق آن دیگر و انکاد با وی دیگر بوزد
 و او را از جایش بر باید و امر تحسیا تمام آید و مقصود از جان این مواعج بحکام آن
 است که منبر از آن محرز باشد بزرگان گفته اند که سالک را کوشش
 و روشش باید تا کلام خود برسد بجهت این سبب را از علم روشش انقدر آرد
 داند که معلوم نیست که دیگری را بگوید باشد افاده باید دانست که با او
 با حس است معلوم حرفه او را بیه خرم نیکند و فریب است که از علم فیتی سبب
 بیشتر چون ازین حالت ترقی نماید نوعان بان علوم حاصل آید و موافقت بر آن
 محبوب و لذت نماید و تدقیقات و سررطوبتی نماید آنها را بر همه چیز اخصیاری

می کند و نزدیک است که جازم شود که احساس چیزی نیست آنچه کمال است
 همین عقل است هم چنین سلاک ظهور می نماید برایشان چیزی در حق پس مثلاً
 ان نمی نمایند محبت تالیف بحسوس یا تنویم یا تمیل یا دراک وان یادی حتی اری
 است که سالک در وی مستغرق می شود من حیث لایدری نه لکنه اورا از اطراف
 و جوانب مدارک و علوم احاطه می نماید و این منجی باطل محض هرگز متبسم است اری
 یادی حتی و علمی که تمیل او را حاصل کرده و راول امرگای متشکل می شوند
 پس در بیوت سالک تبحر آمارتی و علامتی میگرد و تا بوی معرفت حتی از باطل حاصل
 کند و ان اماره نزدیک ما بجز نفس است از همه علوم دون حب الیه سبحانه مرة
 بعد از وی و ذوق از آنها پس باطل محو میگردد و حتی محکم می شود و به تجرد تمام و غلبه محبت
 از ویادی یا بدو این اماره برای علوم است اما خواص و اهل فطنه را پس بینه
 اضمحلالی در وجود اقیه و استراق در وی از غیر احاطه او را که جبرتی است و در
 نزدشان اظهر من الشمس است افاده سالک را کاهی تشویش روی می نماید
 و این منجی شم ریاس و ضیق قلب و غمی میگرد و که انرا موجب نیست پس غروا حل
 می ماند لاچار واجب است تخصص از موجب تشویش و انواع وی و معالجات آنها
 پس تحقیق است که ظهور تشویش برود و جوی باشد زیرا که ما قبل فنا فی السما
 یا بعد فنا و مراد از فنا در اینجا تلون نفس نا طه سالک را چون الله پس و اول
 که تشویش قبل از فنا باشد اکثریه است که برین نوع است کاهی از فساد محبت
 و شوق بی خیزد کیفیتش است که ملاک امور سلوک بهار نشاط سالک
 و زوات حتی سبحانه است و سبب عروج همین اری باشد و از انحصار ان فی دا

یا اری

اندھا حاصل میگردد پس چون بعضی سالکین ریاضات شاقه بر خودی کریند و
 عطش و مغز پریش می آرنند و نفس از مالومات او یک مرتبه حبس میکنند
 این معنی نوری انبیا علی خاستش می شود و قدری شوقی که پیش ازین میدانستند
 بسبب توجس به توحش و غم متقلب میگردد و او را شوری باین اطلاق بود
 و سبب آن می باشد و علائمش از جگر عنان اوست در مشتهیات مباحه و تر
 حبس و ریاضت از بانی که آن نشاط نمود نماید پس تحصیل شوق تبرک از نفسی و اہیات
 از جهت توحید محبت ابر سر کرد و محافظت نشاط و الفار ان لازم و اندوختن
 از او است حتی سجاہ منحصر گرداند پس غائی کرد و کاتی سبب است که نفس
 و ظمائیہ ان باقی ماند و در جوہر سالک فی الخلد زکام باشد ازین جهت نفس خود را
 میل مخصوص شہوتہ مخصوصہ نمی یابد اما او را ظمائی اجالی از قبل غلظت نفس عالم خود
 ظاہر شود و او را باین وقتہ تعطن باشد پس جبران دسر کروان باقی میماند و بروی
 غم و یاس از جهت ان ظمئت غالب میگردد و او را ازین خبره و علائمش که
 نفس است یا تنزکیہ یا تصفیہ پس کی که در شیت مزاج است او با فکر کہ الحق است
 پنجم اموری که در روی مدله و فناء رجاہ و نقادی باشد حتی کہ بر نفس شاق اہ و از ان
 و انقباضی ہم رسد و آنکہ صیف المزاج است پس حسن در حق وی تصفیہ است
 زیرا کہ ظمئت وی صیف است قریب است کہ بدوام ذکر و خلوت مع شر الطمان
 کرد و کاتی توحش بسبب حین است کہ در طبیعت سالک کاین است چون
 مول سافت و بعد طریقی ملاحظہ می نماید ایس میگردد و نفس وی تبرک مالومات
 مسامحہ نمی نماید ازین جهت او را توحش و غم نمود میگردد و علائمش ترغیبات بلنہ

اورا سترند

و مواعید بازمه بنیل مقصود و استماع حکایات رجا و استخوان حالات است تا بر
 سکو کجاست نماید و بران جرات و زرد و کاپی بسبب آنت است که سالتک ملبس
 روم و انا و نیت لایقی و دیگر اشیا مفرد باشد و نفوس کوئیه در بروج زمین او
 ہونا ہونا ممکن میگردند و اوراد و ازین یعنی شعوری نہ و چون این مرض بسر حد کمال
 رسد سالتک اجمالا سادوی می شود و ان نفوش را تفصیلا اوراک نمی نماید بسبب
 ترکیب شوق و محبت و روی علاقتش بکشت و عدم صحبت احدی و جمع ہمت بر
 ذکر و ایم و خلوت است تا قلیل ان نفوس شود و چون بالکلیہ نفع شوند فنا حاصل شود
 و فی سجانہ بتی کرد و بعد از ان اورا بیخ چیز ضرر رساند و کاپی بخت افکار یکا است
 کہ شیطان بدیش بی کرده مثل افکاری کہ بوی یاس از وصول طبیعت را مایل
 سازد یا قبح در بعضی امور مفیض آرد مثل ان مثل اندازات شیطان است در
 تمام علاقتش جمع ہمت بوی کمال و رفض این خیالات و جرم بہ شاعت و
 بیخ آنت و در شبانی کہ ظہور ثوبیس بعد فنا باشد پس لابد بسبب بقایای نفس
 است کہ اول بالکلیہ زوال نفس متحقق شدہ باشد ہم چنان فنا حاصل شدہ پس
 بعد فنا اورا یک نوع ترتیبی پیدا شد و مستحکم کرد پس غایب او عظیم شد و علاج
 او مشکل کرد و صاحب این مرض دایم شوش الحال بی باشد چون بروی
 نفس غالب آید کجبت دنیا و فی امری نماید و چون اورا از طرف فقر و موت
 اولاد و اول بن الاقران مصایب فرو گیرند حال او صافی میگردد و در حالت
 اولی تکمل می شود بسبب محبتی و شوقی کہ دروست و در حالت ثانیہ کجبت
 می ماند بسبب یعنی نفس کہ در اوست پس اورا در بیخ حال راجعی نیست علاقت

است

است که امیر سید کمال قدس سره بان اشارت فرموده اند و انشاء اللہ تعالیٰ توفیق
 مذکور خواهد شد و حاصل آنست که انتظار انجذاب خاطر و میلان بروج از روی باید
 کرد چون این بین یافته شد تجرید از رسوم و اموال و اولاد و غیر ذلک مأمور باید شد
 تا آنکه او را هیچ چیز علقه نماند پس تحصیل محبت نامہ امر باید فرمود پس چشم کسی
 که در روی مدینه توفیق بخشی که احتمال آن بروی غیب باشد تکلیف باید کرد و در محفل
 به تقویہ محبت و تصویر شاعت مالوت و صده عن ذکر اللہ جل جلالہ باید صحبت افادہ
 حضرت امیر سید کمال قدس سره تمثیل می نمودند و میفرمودند که تا کوزه وجود از نم
 تعلقات خشک نشدہ است قابل آن نیست که او را در حمد ان تصرف نمایند
 از آن کوزه گویا سکنه بر می آید علاج آنها آنست که باز آرد کنند و با کل دیگر بیاورند
 شاید این بار خالص و پاکیزہ بر آید بالجمله کسی که یکبار توجیہ مستغرق شد اگر در فنا
 ناقص باشد ویرایک نوع مرتب پیدا شد دیگر ویرا حمد ان تصرف که عبارت از
 فحاست توان آورد و الا بعد رجوع بطبیعت با تصادم مصایب قویہ ظاہرہ و باطنہ
 مالا و ولداً بالجمله عود گاہی باعث رجوع می افتد ^{بیت} افتادہ سأطلب بعد الدار عنکم لتفروا
 و تکب عنای الدروع تجرید بعد نیست که بعد رجوع تمام باز شوقی از سر پیدا شود
 و این بار بعد اعتراف بجز و حضور حضرت و اب راسی کرامت و باید اطباء گویند
 که نزول المار در چشم ما تکامل نشدہ باشد علاء چشم عین خطاست و علامت
 تکامل عدم یافت با عدم شوق یافت و عدم تاسف بر عدم شوق یافت بعد از آن
 ممکن که باز راه از سر گرفته شود و افادہ مذکور حتی سینه با درایی که اگر اضمحلال جمع
 تقریرات در وجود او تعالیٰ بجای شرح وی نهند موافق نشیند و اگر حضور امر خود

بطریق حصول صوره بجای شرح او نهند می شنید مدرک اینها نه حس ظاهر است
 و حس باطن و نه قلب که منبع اخلاق است و صاحب اعمال مثلا خوف و با
 محبت و صلابت فی امرالدنیا که امری دیگر است ایضا و اتم از آنها پس
 پس باطن است که عارف باطن سرچون حس باطن با قلب او متوشش باشد
 بحسب طبیعت که حق غروریل آدمی را هم چنین افزیده است که قلب او بدین اصبعی
 الرحمن باشد گوید که من متوشش شده ام این قدر است که چون قلب مجموع باشد
 بدان ماند که شاه کاری می کند و خدیوی قمانیت وی کند و کار ملک سرانجام
 گیرد و چون قلب متوشش باشد بدان ماند که کاری میکنند و امری میفرمایند و
 سخن او بجمع قبول استماع نمی کنند لیکن حال شاه هر حال متوشش است شکایت
 اگر کند از قلب کند از نفس ناطقه هر حال دل را محکم باید داشت تا افاده نماید
 که احوال نبی آدم بن اصبعی الرحمن اندکی اصبع جلال و دیگر اصبع جمال لابد مقتضای
 آن هر دو جلوه گر باید شد این وحشتها را از موات باید شمرد و هر وحشتی این دیگر
 در فعل دارد باور کنی تجربه کن سگها گویند سگ فعل شود در تمام صبره آری شود
 و لیک بخون جگر شود : اگر نامل را کار فرمایند و ریابد که وحشت مطلق طبع دیگر
 و وحشتی که از انکاس اسما جلایه است دیگر این وحشت استی است وحشت
 نرگ و وحشت مزاج جلافت اولی همین که قطع طمع کردند و خود را مرده انگاشتند
 وحشت اولی روی در عدم خواهد کرد انگاه اگر وحشتی خواهد بود از قبیل ثانی خواهد
 بود سگ و گاو و خفه شکل فی ادب : سویی او می غیر او را می طلب
 افاده چون بد استی که طلق استی : فارغی که مردی و گزریستی : چون فعل فی

مشهور گشت که وی بین جمال است و بر فعل وی جمال دیگر چه ماند جز آنکه هر چه از
 حد اتم است کند جمال جلایی دیگر و جمال جمالی دیگر چون بر فعل از و اب حقیقی می آید
 بهیست تاندره بخراصمه ال در رویه نم و کم شدن و حیران ماندن در اثناء و اما کار
 نیست کرستین به دیگر است و خندیدن به دیگر چون جلوه ای جلایی از دیگر
 خاطر می دماند و یک سوی آرنده اینها را اسباب و صل توان گفت نه و اعش
 و حش اب نیل است و بطنی خون نموده قوم موی رانه خون لود آب بود
 افاده پیام نیل و سبق باطنی خویش مشغول بودن امان اللیل و اطراف افکار با
 که است اگر وقتی خطرات هجوم کنند این ذکر باید کرد سبحان الله و بحمد سبحان الله
 در دل فرزند برومی که شب بر دل گویند و جان الله در دل نهند و بحمد را بر
 حق سبحانه که فوق الوش ساکن است ضرب کنند سبحان الله تکریم است از
 صفات محدث و مجده اثبات نماید که مناسب حضرت و عجب باشند در میان
 باین ذکر فصل ندم توانم گویند تا آنکه الشرح در خود بیند و اگر بود این ذکر و اعظم را
 که فوق الوش ساکن است تجلی کند بوحی که در آن تجلی عیب واقع شود سخت
 مفید است در نفی یاس و رفع آندوه و الشرح خاطر حقیقت این نور سخت عجب
 است بالجملة حقیقی است الهیه از عالم مثال دور نیست که شیخ ابوالرغیب المدینه
 از عرش تکوین همان مراد داشته باشد زیرا که کتب بدون مخالطه مثال تواند
 افاده شجاع را در حرب توان دانست و مومن را که صابر و شکار صفت است
 در وقت هجوم مصیبت و انام هر بی سر و پا خیال از میان واقعا دور سر خود می برد
 فی الحدیث انما البصر عند الصدقة الاوایی و مراد از جمله محض ترک جنع

و فرغ است بلکه خوش بودن بوی که اگر این معیبت را در حق وی نمیکردند
 ذاین غم را بدش نمی رسانیدند و لابد جزاران بوی کی برسد دلش بر مرده
 فرغ میکرد و اگر رسید کو با آب سبزه خشک را رسید و با زلال عطران
 صادی را بر دروازه را عینت داشت بوی استخوانت توان حبت و رفی
 بوی از حبت دقیقه الافزاده کشف و کرامات و علوم و مکاشفات همه
 عادی و یخ اند صبح می آیند و شام می روند آنچه مردان ازین مرزعه سر بار می
 گیرند و در کور و مابعدان با ایشان باشد همین یاد داشت است و این
 نه ان یاد داشت که شجره است از علم حصولی و استحضار همان ایمان بالغیب است
 که در ابتدا اسلامی کسب کرده باشد بلکه یاد داشتی که بود انکار جوهر نفس و
 احتمال در توجیه حاصل آید حضور بی است نه حصولی و نیز می توان گفت
 که هر دو دست در ان یاد داشت کم باید کرد سه بهر صفت که بیشتر شود مکن جدیدی
 که خویش را بر کوی ان نگار گشته ^{افاده} علم ان اصل الیاده الاخریه طیته اشیا
 اصدان بکون العقل ممثلیا بالتصدیق بان السعادة تحصر فی المعبودة الناقصة
 بطاهر الان باطنه و بموقفة اسباب حصول نداء المعبودة و مقدماتها و مابینها ان
 بکون القلب و اعمه نافذة و غم قوی اذ اقصه شیء لم یضعف عنه ولم یتلکا و نه
 نتی بر نفی ذروه سنانه و مالها ان بکون النفس متفاده القلب فی جلیتها فاذا
 وجدت نده الاشیاء نزل من العقل حاطرقی و استوفی فی القلب و تلقاه القلب
 با اوج السدقایی فیمن الهمة و الخیرتیه فتولد نهایک را بر قوی توجیه الی النفس
 فباخذ تملایبها و لبعربها و لعلها فعد ذلك محصل مقام النویة و مقام الارادة

وهما بمنزلة النواة اللطيفة في الارض الطيبة فاذا اشتعل النبد بدوام العبودية طابرا وبالمنها
 خلص منها لوز يكون بمنزلة المار في اصل الشجرة ثورق بسبب النواة وتقوم هذا الذي قلنا
 حقيقة السلك وارض السالك وان كانت كثيرة جدا تنحصر في اربعة انواع ان لا يكون
 العقل مملئا بالايان والمعرفة وان لا يكون القلب ذا غرمنية في اصل حبه وان لا يكون
 النفس مقبرة تحت حكم القلب وان يكون استعماله بالعبودية قلبا لا يسمع ولا يفتي من
 حوء فانسيد من تنخص عن مرضه وعرف بسبه وعالج نفسه فالكان تصوير في الايام والمعرفة
 عالج به مذكر مقدمات تصح عنده الايام والمعرفة وان كان نحت في قلبه عالج بمقدت
 بسبب غرمنية وان كانت صفوة في نفسه عالج برأحيات قوية وان كان قلبه الاستعمال
 بالعبودية اكثر من الطاعات ومن الراض التي كثر وقوعها وتعلم بلار ان يقبل السالك
 الى طريقه القوم اعيى الدنيا في درجهم ثم بدفع الهوا حس الطبيعة عنها فيعوض في بحر
 ويقعد غارب الهوي وابصر كان لم يكن فط عرفت طريقته ثم بعد بره من الزمان بزجره
 زاجر الهوي فيقوده الى الحق ويرجو حيث كان وكذا يعني حمارا تزود الى يد اماره والي ذ
 افرى وحسن ما يعالج به هذا المرض ان يلزم الحما سبة كل يوم مرة او مرتين فينفرد سنسبه
 وتوفنا روليع ما قدر له ثم تذكر الموت وحضرة بين عينه وربما ينفعه ان يستلني كنية الموت
 وتصور التكاك الاهل والال منه وقول اما قلبه سر او اما لبانه جبال الاله الا الله يوي
 بذلك ان لا نافع له في معادله استعماله بره طابرا وباطنا حتى يجد في قلبه اشرا ما دق في
 اثر جارا وكذا يفعل كل يوم مرة او مرتين وبقوه ايضا ان يوفنا روليع ما قدر له ثم توجه
 الى بعض الصوفية السبعين برهم طابرا وباطنا ويستشرف في قلبه اوباد خضوعا ويوي
 بمشاة ذلك معالج مرضه الذي اعراه فلا بد ان يفتح الله على لسانه اوفي صحته ما ي

فإذا حسن ذلك رجع من ساعة إلى الخلة وقبل عيب الذكر ونفقه الضمان
يتغل كل يوم بمطالعة كتاب من كتب القوم مثل الخوارف والاصيار وتصحيح نسبة
في اول مطالعة ويرجع إلى الله تعالى بقلبه فاذا وجد كلمة مشوقته راجعة اعادة مرات

وتبرك المطالعة فهذه هي الاسباب المهمة التي توجبها والحمد لله تعالى اولاً واحراً
ولما هو باطننا اناه حضرت ايشان فرمودند که سالک سبیل حقیقت را چیزی را
پیش می آید یعنی از آنها مقامات اند که گذر بران از ضروریات سلوک است
و یعنی احوال اند که صور و اشباح مقامات اند که حصول آنها شرط سلوک نیست که
عبره بعبور مقامات است نه بطور احوال مثلاً در الطوارف ان طفولیت و شباب
و کهنه و شیخوخته و کبریک از مقامات است اما قوه غضب و شوق در شباب از احوال
است که در بعضی این امور ظهور میکنند و در بعضی نه پس اول این این راه استعمال است
با ذکر ساینه و قلبیه و این بمنزله الف با تا است در حق خوانندگان نه محسوب در مقامات
پس از ان دوام تلقی قلب بحق سبحانه است بوصف محبت و عایشش توجیه محبت
است که عبارت از قطع گفت است از ماوای حق سبحانه و این تقاضی است که
بدون حصول آن هیچ کاری نمی کشاید و در این محل احوال شکوف و واقعات صالحه
و غلبه خوف و جادانس و هیت و تجب و استیجاب یعنی را پیش می آید و بعضی را
و مقام ثانی توجیه الهی است و ان عبارت از انکشاف تدبیر غیبی و مدانی است
که هر حادثه یومیه از اجاب و امانه و غیره تفصیل است اما روتیه صدور احوال از انعام
و ایلام و منع و عطا و سیر تاثیر و تخریبی که در خود یا غیر خود بین از حق سبحانه دانند بوضو
شهود و غلبه از احوال است و از انما این مقام تنویض و توکل است بعد حصول

نظیر

این مقام عدم رویه صدور این افعال از مبادر حقیقی صورت نقصان سلوک
 تشکیک را تدبیر نسبت باز در مصادر حرکات و سکونات صور و اشباع و اشباع
 اکنون اگر وقت تمام شود و تفصیل حرکات از اشکال بنید چه زبان دارد تمام
 ثالث توجیه صفاتی است و ان عبارت از انکشاف اضمحلال جمع موجودات است
 وجود واحد و ظهور این مبنی بر دو وضع است با هم را در ضابطه یا ضاراً هر چه و اگر این
 تمام اضمحلال از انبساط سالک است درستی قی سبانه و نفوذ نظر او از انما بوی است
 اول تعالی و صفات عالیه او همین است فنا و انکه سالک را شور بخود نماند یا شور این
 بی شوری نماند در حقیقت نیست است نه فنا انکه هر صفتی از حسن و کمال و اضداد
 انها صفات حق بنید ظاهر شده در مجلا و مرات النفس از احوال است و صور بعضی
 تفصیل ان ظاهر شود و در بعضی نه و تمام رابع توجیه داتی است و ان عبارت از وجدان
 هستی صرف است بی ملاحظه اضمحلال شیء از انشیا درو علم حضوری بسیط که در
 بالکسر و مدرک بافتح و ادراک هم انجا یکی باشند بی تمام و تمام جری است و در
 با تبه و شور حقیقه الحقایق و در اینجا است که ضاراً در ضابطه بنید و مقام خامس یاد است
 است که صوفیه امران فهم داشته اند و ان عبارت از وجدان همان هستی صرف بشهودی
 است که علم حصولی و حضوری هر دو تفسیر ان تواند شد با نین که امری واحد بسیط است
 که اگر او را حصولی گویند و لبا شد و اگر حضوری یا مانند نیز می است و این یاد است
 فی الحقیقت تعلق قطعی از حضرت وجود است که در کمال این ذره بحسب انقضاء
 است و او شن مجلی شده و چون با او شن دایره شن وسیع پیدا کرد و روشن
 تر شد و نفس ناطقه در ان مضمحل گشته عین شعشکان وی کردید همان بقا است

این یاد است

قوم فعلیک بر فانه الکبریت الاحمر پس این سیت سیرایت می کند در محبت
 سالک و علوم و یی جمیع مشببات او و این سیرایت مبداء و ارق عادت
 می شود و مقام سادش التنت که نقطه وجودیه که در حقیقت الشایه نمودار است
 محبت است و لئرا جریمت گویند کشف ذات حق مع جمیع کمالات الهیه
 کرد و تفصیلش التنت که ان مرکب از اجزای کثیره است چون صوره حبریه
 و نسیمه و نفییه و روحیه و عینه و نقطه وجودیه و هر یک را ازین صور احکام و خواص
 مبداء کانه است که ان صوره مینه منشا ظهور ان همان خواص و احکام کشته پس
 صرف حقیقت وجود را احکام فاصه اند که منشا ظهور ان همان صرف وجود کشته
 می امیرش جزو دیگر لیکن بسبب غلبه احکام و خواص طبقات اخیری احکام وی محو
 و محقق گردیده پس بعد فاما تم جمیع طبقات مضمحل شده همان نقطه وجودیه با حکام
 خود مستقل کشته بمنزله مراتب آمده مرادات الی را بطریق الی کما س کشف
 هم اسما و صفات و تزییات می گردد و در رنگ حوضه ممیله از ما و را که از سما
 مع ما فیها من النجوم و الکوکب عکس پذیرفته طایفی جمیع نجوم و کوکب ان کشته
 مقام سابع تدلی الی است بمعنی کمالات خود بصورت نفس ناطقه سالک
 و تجلیاتی سبانه کاهی بصورتی می شود که پیش ازین تجلی محقق نبود بلکه تحقیق ان
 در همان وقت ظهور تجلی گردیده چنانچه صوره ناریه در وادی مقدس برای حضرت
 موسی علی بنیا و علیه الصلوٰة والسلام دو وقتی تجلی بصورتی بروز میفرماید که
 از ان هم موجود بود اما اکنون بعد تجلی الی او را تحقیق دیگر پیدا شده مقدس
 و تدلی کشته از جمله تزییات الهیه منوی بر حقیقت الشایه کاستوار ازین علی

رحمان

این است بیان
نفسکانه

عرشه و در این مقام تقرب فی الخلق بالحق متحقق میگردد و همین مسرت در
 تبریح کف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وزن برگ کف الوفی از نامه و انضا سر
 لطافه صیغه که در آن تبلیل مثبت باشد بر سجالات و توب همین است زیرا که
 اسم الله تبلی است از تزییات الهیه در عالم الفاظ پس رحمان در حقیقت
 مرتدی الی رب است نه صوره بشریه یا فطریه را و من بعد ما تدق صفاته
 و ما کتمه اخفی لری و ارجل - این است بیان مقامات هفت گانه که راه سلوک
 اکابر اولیا الهی است هرگز اذوق و دستگیری کند باین راه رود و با انجام رساند
 در یکی ماند باد و طول عمر و جذب او منتهی شود و بخلق افتد بر صغیر حقیر الی الله
 من الجور بعد الکوروب باشد که اینها همه ظاهر شوند لیکن بوصف صفت و اجزا
 و این سبب اراده از ربه است همگی را در آن در خیانت با لیل شاعر
 گو یا باین مقامات سبب اشاره کرده اینجا که گفته سه هفت شهر عشق را عطار
 تا هنوز اندر خم یک کوچه ایام - دیگر آنکه اینجا گفته است و ان الت که هر که در
 اتمد اعمال چون شروع در سلوک نکرده بود قوی الهیه باشد در مجاری عبادت
 و عظیم الشهاقر و مسلط التراج بود آثار و احوال او جمله در رنگ شهادت و برزگی
 و تسلط خواهند بود و اگر در بدافرة آنها نداشت اشغال این آثار را بجا خواهد آورد
 و بعد الوفی نعم المولی و نعم النصیر افاده بعد حصول بذات در ضمن انا و حصول یادداشت
 بی کیفیت و اکای مجرد یعنی مردم اطاعت اقامت در این مرتبه و اقامت
 توجه بدین وضع نمی باشد سلوک این فریق تمام نمی شود مگر با کمال ملصق نشود
 ایشان تبلی عظیم و تحلی نماید در آن و تبلی عظیم همواره از حقیقتی است

الهی

ای که صورت علیّه عرش عظیم است که بعد توجّه وی بوی ذات تعالی بحسب جمع
 استعدادات عالم ازان ذات حاصل شده و در عالم مثال نبوی ظهور و نمود
 و همان تبدیلی است اصل جمع تبدیلات که در حقیقه القدس و دیگر موانع
 عالیّه ظاهر شدند و آنانکه طاقت ان معنی میدارند نیز محتاج توجّه باین تبدیلی اند تا
 ربط میان ایشان و مستمذین ایشان باشد و تحصیل این معنی را بیحسبی
 رقیب از تحدیق بقلب کیسه که ایشان از این تبدیلی شده باشند همان معنی که در افاد
 سابقه مذکور گشت و خود را دران دادن و نکلیم است در وی کما شق و بکسیت
 افاده سالک را از وظایف ظاهره با وجود خلق قلب بجلال و کبریا حضرت حق سبحانه
 نیز صدمی لازم گرفتن از ضروریات است زیرا که مرد کامل است که طبقه تقسیم
 و نسیم هر یکی را حقیقی رساند چشم و جان احساس کرده آید که بمذوب خالص
 و در ارجاز چندان وقتی و عطیته نسبت سالک خالص نسبت آری کمالی
 که ویرانی نهد هست ان چیزی دیگر است و در الکتب و در ارجاز هر دو بحسب
 این کمال منوی اند اولاً لکب بقوی النسبه و لا یجاری علیه حین ثبات علی
 افاضیل النسبه چنانکه عارفی در مصاف غزاة با افاضال سهرنگ است
 و نیز در وقت قسمت غنایم عرفان او چیزی هست که برای جزا را در آن خواسته
 بلکه مطلوب لذت است و جللی لطایف که شمارناست و لطیف است
 که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم استعنوا بالعدوه و الروقه و شتی من الدلجه
 چون متحد بر خرد و هفت رکعت خواند یا نه یا یازده سوره یس یا واقعه یا یوسف
 بخواند بعد از ان دعا کند از دعوات ماثوره با نچه مناسب وقت او باشد

و قسبت
 و باید که امتداد وقت و عاقل قرآنه سوره ملک یا قریب ان باشد و حسن
 از فضل و عا غیر سوب مطالعه باید کرد بعد از ان تفکر و تعلق قلب مشغول کرد
 تا وقتی که تواند ثانی بجز است و بعد از ان صد بار تملیل و صد بار سبحان الله و کبره
 بعد از ان تعلق قلب بچی سبانه مشغول کرد و تا بلند شدن افتاب پس انگاه
 و رکعت خواند و نزدیک گرم شدن افتاب چهار رکعت ثمانت بود است
 صد بار تملیل فوق الحیفه و دون الجبر پس انگاه سوره ملک تا اصدی از سبانه
 بعد از ان بر سر فرانش رود و معوات خوانده و در دست دم کرده تمام وجود را
 مسح کند افاده در همه حال در توجیه حضرت حق نور تجویز نباید کرد و وسیع حال خود را مستحیی
 از شواهد و از علم بالمد نباید داشت که این علامت حرمان است و همیشه در
 تفسیر لازم باید گرفت اگر چه درس دیگر هم باشد و در رعیت لطافات برین
 و مایه خود را مافات نباید داشت اگر چه بسجود قلب که مخ عبادات است
 بوده باشد زیرا که عاشق هر حال مشتاق است افاده بیخ بر چند رخ از وصال من کم
 تا بی شک بود از شوق لبست غبالی است مستقی را میان جزار بانی به شکست
 که شایکی بود از پی آبی به صفت سعادت مند ان است مردم را شغل باطن
 نیز نماید و باید داد و اگر وقتی عدم که عبارت از رغبت است میر آید این با از اعظم
 اسباب توجه باید دانست افاده کیفیت که حاصل می شود سالک را از توجه بخوا
 جناب الهی و دوام در زرش ان نفس وی بدان متلون میگرد و انرا نسبت
 و سکنه نامند و نسبت اقام و انواع است اما جمهور اهل الله خالی نبوده یکی از
 اقام بچکانه و بر قسم را اثری است خاص و منبی علیی که عبارت از حضرتی است

بیان نسبت بچکانه

انحراف

از حضرت البیه که نفس ناطقه سالک بحب حیده متوجه بدان کشته علس
 پذیر احکام و کمالات ان میکرد و در رنگ آنکه چون مقابل کتی اورا بسوی شمال
 پس کواکب شمالیه و روی منطع می شوند باز چون گردانیده شود جانب جنوب
 پس منعکس میگردد در ان کواکب جنوبیه یکی از نسب پیکان نسبت اضمحلال
 بوجودات است در وجود واحد و اندراج جمع در روی و تقوم همه روی و اثر ان
 نسبت که افاقی است قلت تعرض بسوی فوق میان فیوض و اثر انفس ان استعدا
 انکشاف مرتبه اطلاق و طبع حلیاب خصوصیت است و منبع ان کمال ابع
 و خلق است از کمالات البیه که عبارت است از ایجاد اشیا بر موده که اول ان
 قلم اعیان است پستروج بعد عرش بود از ان مایس از ان مرتبه خلق است دیگر
 نسبت احسان و ان حالتی است مرکب از دوستی یکی مطالعه الواری که ناشی از
 طهارات و اذکار میگردد و دوم طبع بوصف خضوع و تقییم بسوی حقیقت البیه که
 در عالم مثال منعقد شده و ان عبارت از تدلی الیه است که بس استعدا و توجه
 عرش عظیم بصورت علمیه وی متدلی کشته و منبع ان همان تدلی الیه است و اثر ان
 بحسب جزا اول فونشتن خطرات است و یافتن جمعیت و آرام دل و دیده
 الوارحاله و رسیدن و نفس این شخص چنانکه حدیث اللهم اجعل فی بصری یورانی
 سمعی نور ابران دلالت دارد و حدیث واعل خطابا یی بالمار و البیع و البر
 بدان اشاره می کند و اثر ان بحسب خبریانی استعدا و رویه حضرت حق است در
 معلو چنانکه حدیث انکم مسترون بکم کما ترون القمر لیلۃ البدر فان استطعتم ان لا
 اعی صلوۃ قبل طلوع شمس و قبل غروبها بران دلالت دارد و بحقیقت ان بحسب

حتی سجانه که امروز بروی مصطفی میشود و کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 اذ اصیبا احدکم فان اصابته ^{بعد} و بین القبلة همان است که روز قیامت انرا نشان
 خواهد کرد و دیگر اثران استعداد فنا و تباست سیوم نسبت از خلط و رسک ارواح است
 و ان عبارت از ظهور انس و الشراح و تجرد اربیات و نسبه و اختیار هیات بلکه
 است و اثر وی رویه واقعات کثیره و مبشرات صادقه و ظهور برکات عظیمه و اذ
 دعوات است و رویه ناس و رنانات خود شبانی را که دلالت می کنند
 بر حماست امرویی و منع ان حیطه القدس است چهارم نسبت عشق است
 اعنی توفیق و فلق و این را فتورند و داخل ان لب است و ان لب عباده از میل
 اصله لطیفه و توداست لبوی منع خود که ذات بحت است و فتور یعنی از انها
 و همه هستند و برنی طبیعی و پاره عادی و چون مرکب می شود از اوام و غیره عالی
 رسالک را و غالب میکند بروی انرا عشق می گویند و انکه لب است همان
 محبت و اینه و اهل ان اقل قلیل اند و مع این نسبت همان مرتبه و اینه است چنان
 که بسبب توجه لبوی صورت علمته مثالیه که بالاند کورش شد شبح و شمال و یک نفس
 ناطقه الگ نزول می کند بمنزله بر که در وی ایی است صافی و دوران منور شمس
 منقطع گشته بم حیان و نفس ناطقه الگ شمال تدلی ایی که در حقیقت شخص
 اگر عبارته از عرش عظیم مع مایه باست بحیطه القدس ظهور فرموده است و مبلغ
 شده کشف جمیع کمالات الهیه آمده و اثران معرفت نامه و الکناه و حقایق است
 و منع ای همان ذات ایی است بحسب استیباب جمیع کمالات و بعضی
 مردمان که در اصل طریقه سنی النفس می باشند پس در ایشان این معنی متحقق

و الکناه

نمی شود

رباعیات خواجہ
محمد امین صاحب

نبی شود مکر در ضمن بیات و ہمہ افادہ حضرت ایشان رباعی چند در میان بعضی قواعد
سلوک نظم فرموده بحسب التماس خواجہ محمد امین ولی الہی زبیر ہر رباعی در شاری
بان قاعدہ فرمودہ نمودند بیانی علی کہ نہ ما خود ز شکوۃ بنی است : والد کہ سیرا
از ان تشنہ می است : جایی کہ بود جلوه حق حاکم وقت : مانع شدن حکم خرد بولہی
درین رباعی اشارہ کردہ شد بانکہ علومی کہ ماضیان شرع محمدی نیست عیاشا
الصلوۃ والسلام نام فریضہ است و اشغال باہین منافی سلوک است رباعی
دانی چہ بود پنج قوم ای دلدار شعلہ ل تو ظاہر و باطن با بار : این را شوی از درس
عوارف عارف : وان فن در یاد بگیر از ازان : درین رباعی اشارہ کردہ شد
بانکہ اصل کار درین راہ ظاہر و باطن است ظاہر بوزنح اوقات بر طاعت
و باطن دوام تعلق قلب بحق و اگر کیے اول را می نواید از کتاب عوارف بہرست
خصوصاً پنج شخص باب کہ درین مسد واقع است و اگر کیے ثانی را می نواید بہرست
صحت احرار بیان یافتہ نبی شود رباعی در مذہب ماہست ز اسباب غرور : ذکر
کہ بود عاقل از الوار حضور : در حاشیہ نفی تلو از خلق نفور : در جانب اثبات
برو کوی غفور : شرط یا تیر ذکر حضور و تعظیم است و نفور شدن از خلق و اثبات
محبت حضرت حق بیایستی و دلہ شرط طریقی افتاد است : بی مست شدن
کار کیے نکشاد است : در ذکر خفی جہر تکرار کردن : شرط است در استاد علم
یاد است : حضرت والد قدس سرہ تمیل جہر مفوظ شرط میکردند کہ جمع ہست
و ظہور ولہ بدون ان نمی شود و ما خواہی کہ می صرف محبت پوشی : باید کہ تبدیل
علانی کو شیعہ : دل راز خیالات جہان صرف کنی ، چشم از صورت جملہ عالم پوشی

اشاره است بکفایت و نظیر قدم و زید و تبدیل بی در عشق تو از جمله همان
 بگذشتیم: در بر چه بجز یاد تو را نکند ششم: مقصود من بنده بجز وصل تو نیست: از در
 از دل و جان بگذشتیم: اشارت است به ارادت و ارشاد و ارشاد و ارشاد و ارشاد
 ریاضی و ایم دل من پیش تو حاضر باشد چشم بر رخ خوب تو با طرب باشد در زنده با
 شک جلی است و صریح: کروی در خطره طار باشد: اشاره است به دوام
 یادداشت ریاضی دانی چه بود سهل کثیر البرکات: در مشرب اهل دل وجود خدا
 تحصیل علوم هست بسی مانع: در نفی خواطر و در شد جهات: عدم غیبت را گویند
 فی سبیلان ماکوی و وجود عدم بلکه غیبت را گویند و تحصیل ان در غم قوی و است
 فشاندن همه چیز از دل است بیغ خوش آنکه با او روضون زین است: زیرا که طهارت
 را اصول دینی است: تنویر دل و لغی خواطر خواهی: اقوای در پیه حصول این است
 در جمع و تنویر دل و از راه خطرات تجدید طهارت فایده دارد و بیغ تحصیل عدم اگر بنا
 کردن: باید نظر اصل فمایت حستن: این و اعضا را در اوایی به این: در حکمت
 اهل دل خواهی دیدن: یعنی نظر قبول این طائفه کیمای عجیب است در تحصیل عدم و از
 خطرات پریشان ریاضی آنکه زادنا س بیسی رستند: بالجه الوار قدم پیوستند
 فیض قدس از همت ایشان میجو: در و از فیض قدس ایشان هستند: یعنی توجیه
 با روح طیبه شایع در تهذیب روح و سر نفع بلوغ و آرد بیغ اندات که از قید
 جهت بیرون است: هر چه در آن دانت شایانی دارد: از حیث اسما و صفت
 بیرون است: هر چند ز تعین سمت بیرون است ایضا هر چه در آن شد مظهر آن
 یا عجیب: ظاهر شده از صورتش اما عجیب: در روح دل ارشاد کیمی صورت

پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب ایضا قوی بکفایت اعرف بوصف : یعنی سواد
 اسما و صفت بشیخ که ازین قوم قدم پیش نهاد : گشته است باین صورت
 ذہنی مشنوف : در این سر رباعی ارشاد شد : تحقق تو بود بوجه خاص که حضرت
 خواجہ نعمت بنده قدس سرہ بان ارشاد کردند و ان پرورشش کردن صورت
 ذہنی حضرت حق است کہ در بدر کہ او متمثل می شود مانند تمثیل تجلی صورتی در تجلی
 در چہری را چہار وجود است مکتوبی و ملفوظی و صورتہ ذہنی و وجود فارسی خاک
 تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبی نزدیک اہل دعوت ثابت است ہم چنین تاثیر محاسن
 این وجود ذہنی نزدیک نفس بندہ ثابت شدہ رباعی ای دوست تو کی دیدہ و
 بنیائی من بشوایی و دانایی و گویائی من : عشق تو دم تو دل غمخیز من : و اندر
 دل غمخیزہ شکوایی من : اشارت است بتوحید حق تعالی ^{افادہ شدہ} اگر خواہم کہ لطیف
 قلب کسی را بکنایم و انرا بیدار سازیم چاہہ جانبدار و بیدار ساختن او عشق
 صیف است کہ در باجا در اقبال سروری دور او بار و حشمتی پیدای شود و بعضی
 ادائیگی معشوق و بیات او متعلق قلب کردہ شہوتہ جماع و تقبیل و سماع اغانی
 و در گرفتن و جد سماع قول و اعط و مانند ان و ہر بندہ و اگر خواہم کہ از لطیفہ قلب روح
 نقل کنیم چاہہ نقل او بر کماشتن نسبت طہارتہ و مناجات است بروی بالنسبہ
 اولیہ اول با کنار وضو غسل و استعمال ایچہ در معات نوشتہ شدہ و ثانی
 سجرات طویلہ بحضور دل و اطراح بر باب المد و تقویدہ بر ان و ثالث با کنار
 ورود خواندن و در گرفتن و لابل الیزات و قضاید مدحیہ با وجود طہارتہ و تعظیم
 و خلوتہ و غیظ دل بجناب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اگر خواہم لطیفہ عقل با

کرده

دعوت

بخبائیم و انرا بیدار سائیم چاره او بر کماشتن مراقبات و افکار است و جهت
 قویه مایه توجیه شدن شیخ محی الدین بن عربی فرموده که شیخ من درین عمل کرمه است
 چون بپورخ مویش توجیه شد از آنجا این سبق گرفتیم و اگر واسم از لطیفه عقل بسر نقل
 کنیم چاره ان اکثر مراقبه است با وجود ملطیف سربا اعراض از جمع ماسوی قولاً و عملاً
 و این عملی است بجا است صعب و اگر میسر شود نشستن و خاستن با عنبریا که توجیه
 سر مکه داشته باشد تا وقتی از اوقات این شعله در وی درگیرد مانند در گرفتن شعله
 چراغی در فیه چراغ دیگر و چاره بیدار ساختن لطیفه خفیه ملاحظه لا موجود الا اللہ با انما
 اعراض از ماسوی و جمع ممت باین معنی و اگر میسر بیدار کردن ان محصور است در صحبت
 و نشستن با عنبریا که این نوع ملکه داشته باشد تا در رنگ در گرفتن شعله چراغی بپورخ
 دیگر در نفس طالب خوض کند و اشتغال بمرطالیت با رسته با کسب
 و توجهات نیست بلکه ظهور امری است که در اصل تعین او نبوده بودند این مسائل
 بر حقیقه تعلیمات چند ادا کرده شد بحری است عظیم الفوائد طویل العواید و شاه
 علم الصلوات جل مجد و دیگر با توفیق شرح ان دیده اند علی کمال شد قدیر افاده
 حضرت ایشان ارشاد فرمودند که بعد تکمیل حج است چون کسی خواهد که توران بر
 قابیه ریزد و جوارح و اعضا برنگ ان رنگین شوند چاره ان اکثر صلوات و ذکر
 بانی است بشرطی که در ان وقت از توجیه بحر است غافل نباشد تا ان سرور
 انبیا سرایت نماید افاده حضرت ایشان فرمودند که نقطه لاموت را خاصیتی است
 که وی بدن مفرد است و ان است که بلو وجود استوار در مغز است خود کایا
 حرکت میفرماید و متحرک ننه و متحرک و متحرک ایبه انجا یکی است مع بد حرکت

در نفس الامر واقع است و در موطن حکمی جدا آرد و این بیغ در غیر این نقطه
یا قه نمی شود و بالجملة رفیقہ ازین نقطه متحرک میشود و در نشات طبقہ بعد از بیغ نمود
می نماید و در سبیل فردی از او استوار می نماید بعد از آن عروج می کند طبقہ بعد
طبقہ تا آنکه بمقوغت خود میرسد درین مستوا احکام عجیبہ پیدا میشوند از آن جمله است
که طبقات دیگر ساعت ساعت عبودیت ان نقطه می آرند و بنا بر این وقتی
ملیان حال اظهار می کنند و باین اعتبار این نقطه بر خود جوش و فروش میزند
و همین است تو حید او را از آن جمله است که در عالم بیگس فرو شده و حکایت
کنند از نقطه لاهوت نیست که یک کس دلان فردا است و وحدت دین
نوعی است و نه صفتی است و نه شئی بلکه بوضع دیگر است از قبیل انشایی
است که ماه در غدیری منعکس شود بعد از آن ان اب معدوم کرد و غدیر است
دیگر نمایی شود و همان صورہ در وی منعکس کرد و این بیگس را نیز احکام خاصہ است
که از آنجست یعنی او را از بعضی امتیاز دارند و ان نقطه را در همه یک حکم است و از آن
جمله است که این فرقی محبت ذاتی دارند و حقیقت محبت ذاتیہ میان این
ست بوی مقوغت خود افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که اگر وجود کل
و سبیل خود الهی اند نمی بود هیچ کس الہد نیکیقت و از آن کس مبارک است
مردم نیست و تحقیق این کلام است که نفس جزئیہ همان نفس قلیہ است که
در کلبہ خود عین نفس جزئیہ کرد و در یک حالتہم بر کلبہ باشد و هم بر جزئیہ
هم بر چه در نفس کلبہ مندرج است که تفصیل ان تمام موجودات است و نفس
مردم موجود است اما عین تفاوت درجات ظهور او ظاهر که نسبت ثنائی

شکل عالم که در وقت نزول نفس کلیه بصورت نفس جزیه می باشد اتفاق می افتد
 و تجلی اعظم نوعی از سطوت و قدرت نفس کلیه ظهور فرموده که در تمام ان ساری
 و نفس کلیه بان مثلی گردیده پس در بعضی نفوس جزیه ظهور ان تجلی همان طریقی
 قدر وسطه است اما فی الجمله بون احکام این نفس جزیه متلون شد لیکن نگاه
 بان تجلی اعظم که در مرتبه کلیه است میدارد پس این الوان قدری قدری روی
 بی آرند و امن وی ازین الوان پاک میگردد تا که تطابق تام بان تجلی اعظم که
 نفس کلیه است حاصل میشود بوسیله که انادی اما این میشود حتی که تمام انادی تجلی
 باشد پس بعد از ظهور ان در این نفس جزیه علم و ادراک ان تجلی بوجه من الوجوه
 در جمیع نفوس ساری میگردد پس همین سبب بحکس نیست که لفظ الله که نام ذات
 نفس همیشه همان تجلی است بزبان آرد و ذهن او بمسای ان نکرواید چیزی
 فهمد فاده حضرت ایشان فرمودند که ارواح مردمان از زبان ادم علیه السلام تا این
 همه در خطرة القدس مجتمع اند و فاصیت اجتماع ایشان این است که علوم غایب
 سهل شدند و آنکه الحال بحکس نظری آید که انقدر علم باشد از سبب اجل طلبه
 ایشان است که از خطرة القدس گیرند مثل این چون مثل اینها مستوده است
 تمام و کامل که روی در روی بوجه نیک منقطع گردد و بعضی ناقص که بجز روشنایی و بر
 دروی ظاهر شود پس چون ان آئینه بارها مقابل آفتاب که آرند شعشعانی و بر
 ارض مفاض می شود بواسطه این مرایا اما از یک این مرایا فی الجمله درین روشنی
 می شود و تا بیری میکنند و سبب کثرت مواضع بر ذلک هم اجتماع ایشان است
 و سبب شیوع علم تواریخ این اجتماع است و سبب اختلاف طریق و مذا

یعنی است اناده حوام محمد این بفقیر کات الحروف ارقام نه نمودند که عزیز بی حساب
 حضرت ایشان سوال نمود که وجه یقین عرفا بر عقلی معارف و صدایه از روی عقل ^{مشکف}
 نمی شود که چیت جناب وی لغت دامت برکاتهم ارشاد فرمودند که در اصطلاح
 وجه یقین ظاهر است که در حقیقت انسان نقطه ودیعت است که ما ان را حجت است
 می گویم که حکایت ازوات وارد از همان نقطه امیری مجرد مثل برق بر می آید و در محلیه
 معارف حکمت صورتی می نماید و صورت شرح خیال منشرح و منفسر میگردد و معارف
 در این مع شبنمی ماند جبهه گوید که این علم و معرفت من از خدا گرفته ام انعامه نیز حوام ^{موصوف}
 نگارش نمودند که عزیز بی سوال کرد منی بیت مولوی روم ^س ان یکی ماوراء استنشا
 جان اوباجان استنشا است جفت : مشکل می شود زیرا که بعضی اینها بر عدم استنشا ما خود
 شدند فکیت اولیا پس حضرت ایشان جوابش بدین وجه ارشاد فرمودند که کایا ^{ملین}
 دو قسم اند یکی اولیا و عامه که چون بود سلوک بر تبه فخر رسند و بعد فنا صورت بقای این ^ک
 واقع شود در حالت ابتدایه که متبدی سلوک شده بودند پس ایشان درین حال بر
 همزه حوام خوانند بود و عامه لا محاله از ترک اذاب و سین زایده ما خود نیستند و همین است
 یعنی سبحان اوباجان استنشا است جفت : یعنی بسبب استراق و روضه و دید کثرت
 در روضت و انکشاف این خفای وقت بقاوی ماسکونی دهند بر طور سکون
 حوام که بالطبع طالب فوق نبود زیرا که تعمیر و اراده بوحی تقوی حاصل نموده بود در حالت
 انبیا همان ملکات نفسانیه ان رنگ دیگر گرفته عود خوانند نمود بر طلاف استنشا ^{انبا}
 انبیا که مانند شعله نار است که همواره طالب فوق می باشد ایشان را
 در نهایی چون صلحت بقا پوشتا شد هر چند بر صورت اولی که ابتدا سالک این

علاوه صورت انبا

سپرده بودند بقای ایشان خواهد بود اما طلب فوق از ایشان اصلاً مرتفع نیست
پس استداد ایشان مقتضی مواضع برتر ترک ادب است لهذا بر عدم استناد اگر چه
زواید باشد ما خود می توانیم قائل بحکم المصیبه علیه وسلم ان روح القدس
فی ریحی ان لف الاموت حتی تتکمل رزقها الا فالجوا فی الطلب درین حدیث
است معرفت و قیقه از علم سلوک و انالست که ادبی و راستبار تو به ای الهی
نمودند میکردند و وی بحقیقت فتنی است در طریقت بر چند باعتبار شریعت
سنی باشد بعد از آن ترقی می کند توحید پس همه حرکات عالم را مستندی بنید نفع
و احد مثل استناد حرکات غیبی همه بازی با سنادی که در راستر شده است
و وی درین حالت جهری است در طریقت بعد از آن هر دو صفت در آن مجمع می شود
و روتیکی از دیگری مانع نمی آید و در این حالت متوسط شد در قدر و جزو قابل شده
بین الامرین و رجوع نمود بر مرتبه عوام اهل سنت و سنی گشت در طریقت بعد از آن اورا با
و یکی پوشانند و در نظر اوست می کنند اسباب را هر چند که این اسباب
توحید اوست بلکه بر چند اسباب بیشتر توحید او زیاده تر اما با اینهمه اجمال فی الطلب
پیش می آید و چنانکه از قلمات سان و یکا و مجاری احوال وی مستفاد می شود
که ازین همه وارسته است و حالت اولی حال اولیا است و حالت ثانیه مقام
بورا است ایشان کل اولیا بان مشرف می شوند هم چنین در اول حالت ادبی بر
ذکر می گوید که دل او عین ذکر نشد و است بعد از آن ترقی می کند و دل او عین ذکر
و از ذکر زبانی مستغنی می شود بلکه امرای می تواند کرد بعد از آن تفرقه واقعه می شود در
زبان وی و دل وی زبان و بی کلام ما س تعلم است و دل او عین ذکر است

نسخه
مرح

و این حال اولیا است بعد از آن اورا بایچه دیگری پوشانند و غیبت بی و مندی که
 و اورا در مقام ذاکران میگذارند و این مقام انبیا است و لهذا حضرت انبیا با وجود
 کمال خود او رجوع ناس بودند و از ایشان و اعدایشان نمی بینی که مولانا جلال الدین
 روی قدس سره بیوراید به ترک استقامت او مسمت است : نه همین گفتن که عارض
 حالت است : لکن با ناورده استثنای گفت : جان او با جان استثنای
 و شک نیست که آنحضرت صیبا علیه وسلم با کمال معنی استثنای منصف بودند
 مع هذا مواضع کرده شد ایشان را بر ترک استثنای و خیر و رومی نیاید و بعد از آن
 نازل شد و لا تقولن شیءا لى فاعل ذلك عدا الا ان یشاء الله و حضرت سلیمان
 علیه السلام لامحاله بحقیقت استثنای منصف بودند مع هذا بر ترک فطرت استثنای مواضع
 واقع شد و حضرت موسی علیه الصلوة والسلام با آنهمه جلالت گفتند انا علم پس
 برین کلمه غتاب کرده شد با جمله طوایر انبیا و ورثه ایشان بابل می باشند بقصد الی الله
 بعد از آنکه از سیر فی الله و بالمدینه فرج حاصل کرده اند و سر این همه آنت که سالک را
 بقایمیدند مگر بصورت اصل صلیت او پس انبیا و ورثه ایشان در اصل صلیت
 بو معنی مخلوق می شوند که قوه ملکیه ایشان قوی تر باشد و قوه بهیمیه ایشان با وجود قوه خود
 منضع بضع ملکیه و قوا شراری و بی بود نمیرد شعله شرع که بالطبع بابل بعلو است و بعد از قوا
 صورتی که ایشان را میدهند همان میل بعلو و انصاع قوه بهیمیه بضع قوه ملکیه خواهد بود و کلا
 بر ایشان و همین است و همه جمع در میان اقوال مختلفه ای که سلوک خواهد بخشند بطریق
 تمیز فرمودند موسی اندر درخت آتش دیدم ستر میشد آن درخت از نار :
 شهوة و حرص مرد صاحب دل : این چنین دان و این چنین الکانه و بوقع اتباع

خواه نشیند گفته اند که غضب فانی و باقی باشد است از غضب عامی و سیدی
 عبدالقادر قدس سره میفرماید که بعد حصول فنا و لها مجاهده دیگر پیش می آید و کسر
 نفس و بیکار لازم می شود پس هر یکی از ایشان مان بمقامی فرود آمده است و اختلاف
 الاقوال لا اختلاف الاحوال و این مسئله یکی از غوامض علم سلوک است فتمت برتر شد
 افاده بجناب حضرت ایشان سیاهی سوال کرد که در واقع دیدیم که اسم الله بصورت
 جیبی بر من فرود آمده و بمن احاطه کرده ارشاد فرمودند که این اسم مبارک تکیه است
 از نذریات الهی در نشا الفاط و کلمات و انرا اشانی است عظیم در عالم مثال
 و این واقعه از نمایش بعضی تحقیقات مثالبه ان است دیگر سوال کرد که در واقع دیدیم
 که نفس ماطفه من مثال اب سیلان می نماید ارشاد فرمودند که چون خطرة خارجیه منشی
 می شوند نفس ماطفه بعلوم حضوری خود که از صلب تحقق او می برآید مستقل می شود سیلان
 اب نمایش این علم حضوری است دیگر سوال کرد که در واقع خود را خدا میدانم ارشاد
 فرمودند که این اعتبار سیر فانی است در اول حال حق در نظیر الک متجی می شود
 بصورت اشیا خارجی و اخراج هر آنست که بصورت این شخص ظاهر شود و اگر در خود بیند
 باین معنی که فرق کند در میان ظاهر و مظهر اگر چه علم اجمالی باشد این سیرانی است
 و اگر حق را در حق بیند باین معنی که ان چیز را که در عالم میدید یا در نفس خود میدید
 بی ملاحظه چیزی دیگر بیند و اند این تجلی ذاتی است به نسبت عوام اقوام لغاده
 حضرت ایشان ارشاد فرمودند که چون قومی بر چیزی ادعیه و غرام مد اوست نمایند
 و مدتی بدان توب بجا جویند نهی که چون ازین و از منقل شدند همراه خود برند و لکن
 کمال خویش اعتقاد نمایند و مبراستی ان انرا منظور دارند و هم چنین عصر بعد عصر

قوام کثیره بدان اشتغال فرزند پس برین وضع دُور و قرون برآید در الفاظ
 ان ادعیه و عزائم نورانی پیدا میشود و پس اگر کسی بوسیله ان الفاظ استعمار
 جو دالهی نماید برکات و آثار ان ظاهر و باهر نماید و اگر معانی همان ادعیه عبارت
 دیگر اداناید مع اثری نیابد و این سری است از اسرار الهیه در این معنی سیفی را حضور
 نیست بلکه هر دعایی که بدان وضع عمل آید که کار سیفی نماید مثلاً دلائل الخیرات که درین
 زمان در دیار عرب مروان بدان اشتغال میدارند اگر کسی در مطلبی خاص بدان
 استعمار جو دالهی نماید بشرطی که نفس لوم فی الجمله معنی و تاثیر دشته باشد
 پس بفتح ان شخص باب این معنی را هر که بدان عمل قیام نماید امر و سید انجام مرام
 و مقاصد خود باید که هرگز از تاثیر کلفت کند ^{بسیار} فایده چند از روایات خواج محمد امین
 ولی الهی که در ظلال مجالس حضور آمدس حضرت ایشان استفاده نموده در ضبط
 عبارت آورده بودند بنظراً الامام شاه احمد تعالی درین اوراق ایرادی باشد
 اعاده ارتقا فرمودند که چون تجلی اعظم اقتضای طور خود کرد و خواست که خود را بمن
 جلوه آرد و انسان را بخود شناسا گرداند تا بوی تقوی جویند پس سر را فرموده
 توفیق خود کرد در ضمن بعضی اشیا که دلالت کنند ان اشیا بنی آدم را بوی
 حضرت اول پس تا میده شدن اشیا را شمار آمد خیا که قرآن و کعبه دینی و عبادت
 عبارت از ان است و داعیه انشای این شمارم بدین شمایل اول در ملا اشیا
 یعنی شکر و حقیقت هر فرد ازین افراد در ان موطن تمسک گرفته و حلل ان در
 عالم بشهادة ظهور نمود و ما همان تمیلات اشیا را در ملا اشیا حقایق ان اشیا
 میدانیم بر خلاف بعضی متأخرین نقلتند به که اصطلاح ایشان برین حقایق از

ای نفس کلمه میدهد و الله اعلم بعد از آن فرمودند که اختلاف مدارکات
 با اختلاف فیوضات الهیه است و ادراک هر کس موافق افاضه الهی است
 و اخبار هر شخص موافق ادراک اوست افاده ارشاد فرمودند که تحقیق عصمت
 انبیا علیهم السلام متنبی بر وجه چند است از آنجمله آنکه حلیت نفس تا طقه این
 کرام بصفتی واقع شده که میل خالیس در رایل اصلا در وی مقطوع نشده و از
 آنجمله امرال و جی است برایشان و اعلام حسن حسن و قبح قبح و اکامائیدن
 بر آستان صبر و استهجان شرنا طلب کاری نمایند خیر از جناب الهی
 و پناه جوینده بوی غراسه از شر از آنجمله آنکه اگر بالفرض داعیه ارتکاب امری
 که موجب زلت باشد از نفس ایشان منجس سرد و دفع ان با هزار برائی
 میفرمایند تا ان بر مان صاحب شود در میان ان امر و در میان ایشان کما صرح
 فی حسن القصص بقوله تعالی و لقد علمت به دئم بها و لانا ان رای بر مان ربه
 افاده ارشاد فرمودند که توجه ملائکه ساقل یا سب نجیا اعظم بواسطت ملا
 ایضا است و در ضمن انها و این قسم ملائکه دیدن توجه بخواه ناس برارند
 و از لطایف عالییه و ادراک کیفیات ان تا بخر لند انجذاب ملا ساقل اکثر
 با و از عبادات و طاعات که ثمره تهذیب لطایف ساقله است با بطع حاصل
 است ازین جهت هر جا که حلقه در پی بند با تلاوه قران یا نمازهای بسیار
 گذارده شود توجه ایشان بان مکان بیشتر خواهد بود و این انجذاب ایشان کسبی است
 مانند انجذاب کس بیوی شعاع افاده روری سخن در عبرت ارواح مشایخ گذشت
 که بعضی طالبان حق فی توسل بدلیقه یکی ازین طایفه پیدا کرد و بار قصد استفاده

الایرانی

از عریبی دیگر با آوردن جانب غیر اول عیالی و نا خوشنودی مشاهده
می افتد و پیش چسبندگی و نمودن اثر بقایای این عالم است که در تجلید مرید
صورت غیب و غضب قمشل میگردد و لولا از ارواح طیبه دران عالم مستحق
کینتی هستند که التفات باین امور مرکز ندارند اگر بعد از صمغلال رسوم و بقایای
این عالم کی تو به شود و چه مانع صحیح در ادراک نمی نماید چنانکه خود ما از موده ایم
که مگر بعضی ارواح طیبه تو به نشده با استقلال کلی دران روح در آمد کردیم
و باز تو به بجانب روح شریفه عزیز و یک واقع شد نیافتیم که تو به این مانع فیض
تو به ان باشد پس سدره فیوض خرقود و نمی خویش تواند بود اگر اصلاح
ازین فواید میر آید راه استفانها بر جمع هیات فصوح خواهد بود اناناده نفس ناطقه
که با ارواح نجیبه متعلق شد انفاک و بی اصلا متصور نیست هر چند که نسبت شد
اراض و اصمغلال بدن ضعیف می شود اما بر تبه که تعلق نفس ناطقه با کفیل از و
زایل شود و نیز بدین تکلیل اجزا رسیده بر تبه مفارقت بدن میرساند بعد مفارقت
از بدن بتدریج تعلق بدن با کفیل از وی بر می فرود اناناده و نمودند که حضرت شیخ
فرید الدین گنج شکر قدس سره میفرمودند که چون عقل و علم و عشق در کیس جمع
شود لاتی خلافت است و من ازین هر سه چیز را در نظام الدین یافتیم فرمودند
که مایان این سه چیز بخت را نیز داخل میکرد اینم که جامع این چهار چیز قابل خلافت
وارث است بر وجه اتم فی چون صاحب بخت مقصد با شدیم غیر از وی
بدولت استفاده فایز کردند فیض او اکثر است از غیر او و مادرت در از طریق
اوقایم و منتظم خواهد بود اناناده ارشاد فرمودند که علم بر دو نوع است علم باطن

بتدریج

و علم با حکام المدعالم بالمدعارت و لایة عرفانی است و عالم با حکام لایة
 عارف و لایة احسانی و لایة احسانی است که از بهی حدیث و تمکین با این
 قابل اند و حصول این ولایت منوط بصمت است از همه معاصی و اعتصام بکتاب
 و سنت و اتقان خدوا و امر و اجتناب از نواهی و کمال را مشایخ و عظم و عرفان و درود
 بر جمع مالوی و در اشت نبوت عبارت ازین ولایة است که صاحب این ولایت
 اتباع و اقتدار را شاید و مردم متابعت او از برای این باشند ولایت عرفانی عبارت
 از انکشاف و قدرت ذات و تنزل ان در کثرات است که نشان آن خبر است
 پس وی هر چه در اقامت ارکان اسلامی می نماید و بند کرد فکر اجتماعی و در
 با این همه از کتاب مخطورات بحمل که محفوظ نباشد پس متابعت کی که ولایت
 عرفانی دارد و نیالی است از ولایت احسانی موجب زبان تابان اوست و با
 دوری ایشان است از طریق صواب و قطع این هر دو ولایت عرفانی و احسانی
 و ارث کامل نبوت است تا بان زبان وی البته سلامت منزل رسند و صاحب
 ولایت احسانی فقط دون اوست و صاحب ولایت عرفانی فقط هر چند که شد
 لطیف نفس لو بعض کمالات را قبول نموده و با دوات الهی را پی پیدا کرده اما ارشاد را
 نمی شناسد و اتباع و اقتدای بی نمی باید افاده معروض داشتیم که مبتدیان که مشغول ذکر
 شوند اسم ذات باشد یا نفی و اثبات ایاد و رثامی نامیم همان کیفیت دل را
 مشغول ذکر دارند یا ترک نمایند ارشاد فرمودند که ترک مشغولی او کار و رثامی صلوة
 اولی است و توجه با دای ارکان صلوة و تکذات و سجاب ان ام است بطاهر
 و باطن و اگر کسی با وجود ان بدل مشغول شغل معبود باند هیچ نقصان و خلل و رثامی ظاری

نکرده افاده صوفی بیک خان مروی از مردم کابل شرف استان حضرت ایشان
 دریافته زلیلی طویل نشست از وی پرسیدند که کدام یکی ازین طالبه علمه است
 و ارید میر سیف الدین نام بزنی را که در کابل بودند و بیک واسطه نسبت ایشان
 بحضرت خواجہ خاوند محمود الاموری متصل میشود نشان داد و توضیح نمود که انتساب
 بی تبعی که مراعات حقوق ان نشود میان آنان کرد حضرت ایشان برای تسکین او فرمودند
 که همین قدر انتساب کنایت بکنند عهدنا بحفظ وان لم بحفظ حاصلش آنکه بداند
 این عزیزان دست زدند و عهد بیت کردن با ایشان امری است معتمد علیہ اگر چه
 رعایت حقوق ان عهد و پیمان کما بیننی طور زنکند و نیز در مخاطبه صوفی بیک خان
 مذکور کردند که نسبت نقشبندیہ در مداراتی باب شریعت است از غلبه کثرت نسبت
 اکابر دیگر که ملای نسبتهای ایشان در غلبه بیشتر است و رعایت خلوت
 نزدیک ایشان زیاده تر و نسبت قدیم نقشبندیہ در نوبت در وفاندان بی
 افرونی و نقصان یافته میشود یکی فاندان خواجہ خاوند محمود و دیگر فاندان میر ابو العلی
 از وضع اصیحا تغییر داده اند بر خلاف عزیزان دیگر که منت بعض تعییرات
 افاده مسروض در ستم که در حدیث شریف وارد شده که هر گاه حق سجانه و نماز
 دوست وار و بنده را امر نشود حضرت جبرئیل را که من فلان را دوست میدارم
 تو هم او را دوست دارد و در جمیع ملک و ملکوت منادی کن تا همه روحانیان
 و جسمانیان بدوستی تنده من آماده شوند و از سیاق حدیث مستفاد میشود که اس
 در ملا اعیان نام او مذکور میگردد و ایام ضیق است یا تاویل دیگر دارد ارشاد فرمودند
 که ذکر فرمودی از افراد محبوبین در ملا اعیان بتعین اولی الامر نیست بلکه انیرتبه انبیا علیهم

السلام وکمل اولیاست و مراد اینجاست مثل اعمال صالحه و ملکات مقبوله است در ظاهر
اعلی که مصدر این شخص شده و حقیقت ان ملکات و اعمال مرضی حق سبحانه و تعالی
و وی تعالی راضی شد و همین رضائندی او سبحانه را بجهت محبت کرده اند و این است
سبب دوستی روحانیان و جسمانیان نیست انکس غالباً و الله اعلم با فاده مقرب

تقریر معنی حدیث شریف من رانی فی المنام فقد رانی فان الشیطان لا یتمثل لی
ارثا و فرمودند که نزدیک ما دیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر دو نوع است
یکی رویای الهیه است و دوم رویای ملکیه رویای الهیه آنکه روح بنی آدم چون رانی
بود و مناسبت کلی با عالم قدس پیدا کند ازین جهت قابل الطباع روح کریمه صلی الله
علیه و سلم شود و این چنین رویا مقبیه نشاءت علیه و کرامات عجیبه در حق رانی
که می باشد و پس بذرت بود و رویای ملکیه آنکه بنیده بسبب کمال محبت که
نسبت بنیاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارد صورت همان محبت را مثل
تسبوره وی علیه افضل الصلوات و التسلیمات مشاهده می نماید یا به تلمیح در رو
و سلام بر حضرت عظیم و اکرام حضرت وی علیه الصلوة و السلام مخاطبت نموده
همان عظیم و بکریم او تمثل گرفته بصورت محبوب عالم صلی الله علیه و سلم در نظرش جلوه
شود و ضمن همین تقریر تمثیل فرمودند که زنی از فواحش که عمری بخیرالی گذرانیده بود شبی
در خواب دید که کوبیده می گوید بان زن خطاب می نماید که خود را آماده دار زیرا که آنکس
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بنو شریف می آرند چون بیدار شد انبیا می نام
در خود یافته ورقی و تفرقی از اعمال قبیه خود در دل محوسس نموده همه اسباب نیامی
از خانه خود دور کرد و او را بی مزار شکسته و بطهارت و لطافت نمیشی شده و جان

مشرف لونی

شست شوئی و آلوده باشنا تمام روز را شب آورده چون نجاب زنت
 تشریف روتیه جمال جهان ارای انجباب صیاح علیہ وسلم مشرف گشته
 بعد از آن تا شش ماه بزلت و درین مدت باستقامت تمام کمر بندگی بر بسته و با ^{توان}
 اعمال مرضیه توفیق یافته بدرجه مقربین فائز گردید و این رواییم از قبیل روایای ^{لحم}
 بوده است ذلک فضل الله یوتیه من یشاء ووالد ذوالفضل التعلیم افاده ارشاد
 فرمودند که نسبت پیری و مری و در حقیقت نسبت پیری و پیری است
 رعایت این نسبت و محافظت این رابطه لازم است هم چنانکه اگر از پسر
 زنتی واقع شود که موجب رنجش کی خاطر پدر کرد و رابطه فرزندی را خلل نکند
 و پدر از چیت عیان او را غیر فرزند نمیداند هر چند که خلاف مرضیه پدر رود ان ^{نسبت}
 باقی است هم چنان اگر از مرد زنتی صادر شود باید که شیخ بدان مرتبه کار رساند
 که حجاب شود در میان وی و در میان مطلوب وی یعنی مریدان را چون فرزندان
 دانسته از زلات نشان تجاوز باید کرد و در جمیع امور آنها مثل معالجه پدر یا فرزند
 منظور باید داشت تا قلیه بمیان نیاید و کسی را که حفظ این مراتب نیست او را ^{نشاید}
 در این کار مبادرت نمود که قابلیت این کار ندارد و از قولی امور طالبان که فرزندان
 منوی اند انچنان کسی را اقرار لازم است درین ضمن حکایت کردند که یکی از بزرگان
 که رابطه سعیت با نموده و اخلاص بلیغ داشت بمقتضای تفسیر دقتی از اوقات
 عثمان نفس از دست داده مصدر زنتی گردید که مستوجب حد شرعی شد چنانچه
 باعضای حد و نحو مبادرت فرمودیم ولیکن ان نسبت که در میان ما و او بود
 اصلا خلل پذیر نشد و خاطر از وی باز نگرفتیم بلکه در اینوقت شدت حاجت

افاده در مقدم
 پسر را با مریدان
 و مریدان را با پسران
 چه تواند کرد

او باعث مزید ملاحظت و مخالفت کشته بیشتر اگر محتاج بود این هنگام محتاج
 تر نمود و حالش در این حال زیاده تر متقیق اصلاح و ترمیم شد و هم متصل این مقدمه
 از ارباب حضرت قدس سره مذکور فرمودند که بسبب صدور اطوار بعضی ناپایم از
 بعض اصحاب خود اظهار طلال کردند چون حیدر و زبیر بن نافع و غیره سر آمد روزی با
 حاضرین خطاب فرمودند که طلال من نسبت بطلالی نه باعث بران است که فریاد
 از مقصود و مراد خود دور افتد بلکه قصد من اصلاح اوست تا اکاپی یافته از من ابراهیم
 این چنین کردار اجتناب و زرد یعنی طلال این طائفه باید که نفسانی نباشد و بدان
 حد که حجاب شود و بیان مرید مراد او که حق سبحانه و تعالی باشد و العباد بانه
 منها و دلالت حدیث شریف هم برین مایض است که ورود یافته اللهم انی اکتب
عندک عبدانی کلصینه فانما انا بشر فای المؤمنین اذین اوتیتهم لیس لیس فاعلموا
صلوة و زکوة و قرآن و تقویة بها البک یوم القيمة افاده فرمودند سعادت دینی
منقذ نام متعدد است سعادت نفسانی و ان دوام نشاط قلب و انبساط طاهر
و عدم تلویش باطن است سعادت دیگر صحت بدن و عافیت و تندرستی ظاهر
سعادت دیگر انجام اسباب معاش بوجهی که مقاسات نشد اید شوش حال
نگردد و در امثال و اقوان گذران با ابر و شود و سعادت دیگر وجود اولاد است
برای ابقای سلسله نسب و دیگر آنکه فنی از مال و ملک و جاه و چشم که
توز و تعلیم ظاهری بدان مراد است چون استیجاب این همه سعادت جمیعاً غیر ممکن
است پس هر سعادت که ازین اقسام نصیب آید غنیمت بردارد و تقیام و طاعت
مدد پیاس سعادت بخش حقیقی اقدام نماید ادا سعادت میلی بوی حقیقت

که در دل آدمی پیدا شود و نام آن محبت و ایته رست منشا ران انجذاب هستی خاص
 است هستی مطلق و همین شوق و انجذاب باعث اتصال وجود مقید بان وجود
 مطلق می شود و چون این دو جزو کل بهم پیوستند و مرتبه اتصال متحقق شد آن حالات
 که در مرتبه اطلاق بود در این مقید بحسب اقتضای وقت و حال مبلوہ فرمود و انجذاب
 و سمت و بی نشانی انانیه مطلقه در تکلیف انانیه مقیده کار و باری دیگر پیدا کرد
 و حالتی علیحدہ و زکی افز بر روی کار آورد و شهود این حالت موجب آن میگردد
 که همه عالم را در خود می بیند و چون کار ازین حد بالاتر گذشت و محو کلی دست داد
 عبارت داشت که شد و از عالم بالکلیه و هول و زریه و محقق حقیقه الحقایق
 بتجی مانند در این حالت نمی توان گفت که عارف است یا ولی که سه ایجاب است که
 برتر زبان است سه گاه خورشید و کپی دریا شوی تکای کوی قاف و که غفانوی
 تون این باشی نه ان در ذات خویش ای برون از و همه در پیشش ای
 ز بونی نفس با چنین صور هم منزه هم شبه جزه سر افاده ارشاد فرمودند که
 طبقات نامس در اثبات دلایل ثبوت طاق متعدد دارند جمهور علما طهور
 معجزات و کرامات ما اقوی دلایل در شته اند که صدوران از غیر انبیا مجال است
 و امام رازی در اثبات نبوت آنحضرت صیبا علیه وسلم طایفه دیگر بیان نموده
 حاصلش است که رحمت عامه الهی بعد از آن متداوله برای هدایت عموم خلایق
 ظاهر شد و تمام علم که از ظلمات جهل و ضلال نمایی شده بود و در زبان قشره جمع
 علوم انبیا علیهم السلام محو گشته نسیا میگردید و داعیه الهی مقیض لطف
 طوائف امام کردید پس خدای تعالی آنحضرت را صیبا علیه وسلم که رحمت ^{لما}

است ارسال فرمود و تمام مشرق و غرب از توران نیز اعظم مطهراتم منور گردیدند
 و اعلام اسلام در همه اطراف واقفان عالم بقهر و استیلا نصب استحت پس وجود
 آنچه علمه غایبه نبوت است اول دلائل باشد بر صدق دعوی آنحضرت صیبا
 علیه و سلم و نزدیک مادیها که بر اثبات نبوت وی صیبا علیه و سلم اطراف
 باشد غیر از شریعت مطهره نمی تواند بود زیرا که از روی وجدان معلوم است که برای
 تکمیل نوع انسان قطع نظر از او در خاصه همین کتاب و سنت در کار بود پس اگر کسی
 حق سبحانی و تعالی فرست سلیه عطا فرماید نی شبه دریا بد این را که اکمال نوع آدم در
 همین دو اصل است و بدون آن هدایت عام متصور نه پس ابلاغ آنحضرت صلی علیه و سلم
 توان و سنت را بوی است اعظم دلائل نبوت است صیبا علیه و سلم اولاد فرمودند
 حق سبحانی و تعالی قسبی از علوم عقاید حقه که بفضل خویش الهام فرموده و بوجدان
 نماینده چون نیک تامل کنیم موافق ندیدیم شاعری یا پیغم بان معنی که ان علوم و
 مجرده را اگر بعمارتی که خاص پستد عام قریب باشد خواهیم که اد کنیم همان ندید
 اشاعره باشد بلا فرق پس ندیدیم ایشان اوفق است بقل و نقل و ویدان
 و منطبق است بر کتاب و سنت افاده ارشاد فرمودند که حکمت در شفاعت
 انبیا و اولیا بر برای کافرانام بوجدان چنین ظاهر شده که چون عصاه ناس منسوب
 عقاب و عذاب شوند داعیه الهیه اقتضای رحمت و شفا را استقام معاص اولیای
 و صلاح ایشان از عذاب جهنم و نیزان فرماید و صورت ان داعیه اولاد را حجاز
 بهتیه انبیا و اولیا منقطع گردد پس این انکسار و الطباع در حجاز بهتیه این کرام
 سب انکسار شفاعت در ماندگان شینه عصیان کردند و اول کسی که فتح این

نماید قائم البنین خواهد بود و صیبه الله علیه و سلم ثم سایر الالبانیا ثم کل الالویا ثم یوم سلم
 در افاده ارشاد فرمودند که کل اولیا را هم حیرت می باشد اما نه ان حیرتی که قلوب و
 اضطراب آرزو باشد و معرفت خود داشته باشند بلکه حیرت ایشان از
 جهت ورود کیفیات عظیمه است بر احوال ایشان که خارج از ادراک عقل
 و قلب است و بواسطه سرور روح پر توان کیفیات بجانب قلب و عقل نفوذ می
 نماید و عارف از تعبیران عاجز آید پس بحیرت در ماند و گاهی همین عجز از تعبیر
 عقل تعلق و اضطراب تعبیر کند لکن این تعلق منافی لذت و راحت و وجدان نیست
 بلکه موجب زیاده است کما قال الحافظ الشیرازی قدس سره به بلی
 بر کلی خوش رنگ در مقام شوق و ندران برک و نوا خوش ناله های زار
 داشت ، گفتش در عین وصل این ناله و فریاد چیست ، گفت ما با جلوه شوق در
 این کار داشت افاده ارشاد فرمودند که حضرت دالد بزرگوار و عم کرامی مقداراً
 قدس سره در مسکن و اضطراب که مبطل اهل وجدان است گفت گوئی
 داشتند حضرت ایشان ماضی قلی را در همه حال بحال روندگان این را لازم
 میدانستند و این لافکاک این کیفیت در نشانی ازین طایفه بحال می شمرند
 و حضرت عم بزرگوار قدس سره بر طلائف ان تسکین و آرام را سعادت و ای
 این زمره مقرر داشتند و میفرمودند که عارف بعد وصول همیشه در سکون
 و راحت است و بیافت مطلوب از تعلق و اضطراب محفوظ صل اشکال اختلاف
 مذکور و تطبیق تباین مسلتین بدنیجه یافته شد که در او حضرت ایشان ما از
 لفظ تعلق و اضطراب معنی شوق و کیفیت اشتیاق تواند بود که این معنی یعنی

شوق صفت ذاتی این عزیزان عالیشان است زیرا که کمال لطیفه قلبیه مربوط
 بکمال این صفت است پس انفاک کیفیت حقیقت شوق از آن لطیفه لابد
 سلولست چه در این عالم و چه در آن عالم از یاد شوق لازم حال این کرام است و
 مراد حضرت عم بزرگوار کلمه تکین غالباً اضمحلال قیود بشری و بردام از طالب کوان
 و خلاصی اتم از تنگنای عالم و غلبه حکم لطیفه روحیه که انشراح است از لوازم اوست
 و اتحاد و اتصال با حقیقت الهیاتی دیگر یکی با حضرت بزرگ و ابدی و پس
 لامحالہ این احوال موجب تکین و آرام و لذت و راحت ابدی است و قلق و اضطراب
 با اصطلاح ایشان بنی از بعد و مہجوری و نایافت و دوری مقصود است نہ
 حال شوق فلا اختلاف فی الحقیقت افادہ روزی یکی از حاضران این بیت شہیرا
 کہ منسوب است بجناب حضرت محبوب صمدیت سیدنا الشیخ ابو الرضا محمد قدس
 سرہ خواند کہ سعدنا اند میری چاندنی رانا۔ بکی بوجہ پیتم مانا۔ تفریح این بیت
 بدین وجه فرمودند کہ مراد از روز مرتبہ ظهور است و مراد از شب بطون تشبہ روز عالم
 شہادت و تمیل شب عالم غیب است و تاریکی روز بر خلاف قیاس است
 از عدم ظهور کالات خفیہ الہیہ است و در عالم شہادت و استماران کالات
 تاریکی نسبت یافته و روشنائی شب اشارت است بوجہ حقایق الہیہ عالم
 غیب و غایۃ ظهور انہا در آن عالم و نہایت بطون انہا درین عالم است
 کہ وجہ انچہ مہجور و ظلمت شدہ و الہ اعلم بحقیقۃ الحال افادہ فرمودند کہ حصول نسبت
 ما موقوف بر دوام صحبت و شرط انتظار و کمال محبت است و نسبت جامع
 بین النسبات است کلمہ افادہ ارشاد فرمودند کہ رسالہ حضرت شیخ تاج الدین

سینه‌ی قدس سره که در میان اشغال و طریق سلوک و آداب نفس‌بندی است
 در پیش حضرت والد قدس سره در اوان خردسالی گذرانیده بودیم با این
 تعلق آن اشغال و اعمال با تحسان و محبتی در دل تمکن است که بدین اشغال نیست
 با آنکه حق سبحانه و تعالی او کار و اشغال و اعمال اکثر مشایخ طاق مشهوره را اطلاق
 بخشیده تا مایل دل و محبت خاطر بیشتر بجانب این اشغال نفس‌بندی است
 افاده ارشاد فرمودند که نسبت اولیه با افراد با اثر ترتیب روح است و اصحاب
 این نسبت اقسام متعدده دارند از جمله جمعی از اولیایان هستند که فیض ترتیب از
 روحانیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرالشان را حاصل شد و ترقی خویش را تمام منحصر
 در همین مرتبه یقین کرده اند و رجوع بیک از کمالین که در ظاهر ترتیب ایشان نباید معیار
 دانسته اند کجماں آنکه شیخ کل و منتهای سلسل جمع مشایخ حضرت است صلی
 الله علیه و سلم پس کسی که بدون واسطه از آنحضرت فیض یاب شد حاجت ترتیب
 دیگری نباشد و سبب این بیغ عدم ادراک حقیقه کار است زیرا که مفيض هر چند با
 کمالات است اما استفاضه این نسبت بدون وساطت قوه لطیفه روحیه نیست
 پس لابد استفاضه آن کمالات خواهد بود که بهمان لطیفه مناسبت دارند و نیز استفاضه
 روحی بر روح لطیفی می باشد که در آن انتقال از نسبت به نسبت با اختیار و اراده نمی
 تواند شد پس این شخص برای استفاضه نسبتی دیگر که الفاظ لطیف اثری نماید
 محتاج است بوی تکمیل در شری ظاهر افاده تعویب تمثیل تا شریعت فرمودند که یکی
 از ابناء ملوک با هر طایفه از فقرا و مسالیمه و غیران صحبت میدادست روزی مشایخ
 و کلی بست گرفته با حضان مجلس تروض نمود که اگر تحقق تا شریعت را صیاب بودی

مناسب بود که اوراق سبز که مجاور این گل بودند هم رنگ و بوی او قبول کردند و چون
 در آن مجلس حاضر بود آن برگ و گل گرفته ریزه ریزه کرده با هم کوفت خنایچه یکدست
 شدند و بجز سوسن و سبزه از میان برخواست و یک رنگ گشتند و یک بوی و امراد پریش
 شاد بر او نهاد و مکرر در یافت که این جواب سخن اوست و بجانب جوی خطا
 کرد که اری اماند شتفه و وقت تمام اناوار شاد فرمودند که هنگام زیارت کعبه مؤذنون
 توبه اوی کیفیت سجای در آن بقعه شریفه ادراک نموده شد و لیکن عقل از اثبات
 بیخ حیات در آن خانه که بنی همه از سنگ و حشت است با می نمود تا بنا تمام شدیم
 و اعلان توبه را کار فرمودیم چنین ظاهر شد که چون از اتمه از بنا بر این مکان رفیع الشان
 الی الان پیوسته ملاعبه بصفت تعلیم و توفیر بوی نمجده بند و الطباع و العکاس
 پرتوه ان هم در ملا سافل تاثیر قوی نموده و همه ملایکه ارضیه را توجیه و منجذ لطف
 این مقام گردانیده و فوج فوج شان جمع جواب از اعاط کرده اند و همان تاثیر نوس
 روحانیان و انجذاب آنهاست که بصورت حیات در نظر و همدان معایه افتاده
 بود انا ده سخن در ذکر بعضی رجال مومنین که برسان بعضی اهل کشف بصحایه مودت
 افتاده بود مثل ابو سعید خدری و ابو الرضا رزمی فرمودند هر چند وجود آنها و امتداد آنها
 شان استبعاد عقلی ندارد اما اینست و فی امت شان صحابه که شرف صحبت
 آنحضرت صیبه الیه وسلم ادراک نموده اند و صحابه ایشان نقل مستقیم
 ثابت است در این عزیزان قبایس نبی توان کرد و صانیت مکاشفه ارباب کشف
 هم از اغالیب مطلقا لازم نیست خصوصا در هنگام تصادم استاه انار بر کاست
 غیبیه الهیه که نایب از محض اسما و صفات حق است سبحانه و آثار قوی فلیکه که

ادراک

رجال معمر

آعالمیط

نیل

که ناشی از ارواح افلاک است سحت نادر است که تیز در میان این دو مرتبه که می آید
 و این سه وقتی وارد که هر کس نوران تیرسد با جمله کاپی بافتنای قوی افلاک نهایت
 و عظمت مقام قوی ازین اوم و غیره مطلوب می شود و اقتضای قوی مدوره با اقتضای
 آن نفس ان نور اقتضای پذیرد پس لابد منفع کرد و از او نفس ان نور بجانب وضع
 نای و اختیار رسمی بر خود که متضمن قبول اکثر نام بود و سبب انجذاب قلوب و باعث شهرت
 ان شود نزدیک خاص و عام و شهره بعضی اجازت بر که وسایر تبرکات نیز بر همین معنی
 محمول است که تاثیر برکات فلکی در این اشیاء واقع شده است و موجب انتساب آنها
 بجناب عالی گردیده افاد ارتقا و فرمودند که شیخ عبدالرحمن ابنی قدس سره زیارت
 روضه شریف حضرت خواجہ معین الدین قدس سره رفته و توجیه تربت مبارک ایشان
 نشست و از جانب حضرت خواجہ عنایتیافت و اگر آنها شبیه از جمله این بود که حضرت
 خواجہ خطاب فرمودند که تو در ما فانی شدی و منای تو در ما تحقق پذیرفت و محبت ما
 در ظاهر و باطن تو نفوذ نمود پس اکنون میان ما تو را دو لگا کی کلی واقع شد و بی
 تو هستی است و دوام تو بدوام ما و امثال این التفاتی دیدار هستی مرا و این کلمات
 ذوق ایات در آن وقت تویضا و اذتن کی از خاک اران حضور بود بدان نسبت
 خاصه و الحمد لله نعمه افاد ارتقا و فرمودند که طایفه از مجذوبین هستند که بصفت مجذوب
 اختصاص یافتند اما انانی حق ان بصفت بود بحال منحصر در ششم محبوبیت مہانی
 میدانند و اختیار وضع زبان و بلیس بلیاس توان بی مانند بقیاس انکه رسم و
 عاودہ مردم غالباً انتساب محبوبیت لطائف است پس چون دانستند
 که ایشان محبوب شدند باید که بطاهریم چنان لباس پوشند و وضعی پیش گیرند

که عاده مجوبات ظاهره است و الباقی حق این مرتبه عیا الوجود الکمال و این تشبیهی پندارنده
 حال آنکه قیاس مع الفوق است مجوسیت حقیقی یا بر مجوسیت مجازی فرود آوردن
 خطای محض و غلط صرف است و لیکن سبب فواید این است که نفوس این عالم
 مجول بر سفلایه می باشد ازین جهت تخلص بجای ادراک حقایق عالیه مجوده شده
 میسرت و غوامض عالم اطلاق را جز در صریح عالم نفی نشاء نمند نمی توانست
 و حکم صلیت اصیحا خود گرفتار این تعلیقات مانده از مجرد و اطلاق بید افتاده اند و کی
 ازین مجازیب را در تمام دیده شده که اوضاع و هیات خود را نسبت میکرد و باران
 حق سبحانه و تعالی و لیکن بدین الفاظ تعمیر می شود که عالم کبریم چنین خواست و مراد از عالم کبر
 حق سبحانه میباشند و این کلام نیز منی از گرفتاری در تشبیهات است که خدا را از
 در تمثیل یا و نشاء ظاهری توانست یاد کرد و فرمودند که در هنگام عبور در احمد آباد بر قریب
 سهواک که مجذوبی مشهور بود گذر افتاد (تبع وی) همه تشبیهین به آب بودند و درین
 تشبیه اقمه ابوی داشتند نقل کردند که وقتی در احمد آباد قحط شد پیدا افتاد و خاص و عام
 رجوع بموایب سهواک آوردند و وی با استعجاب بر آمد هنگام وقوع در موضع استنفا
 بوضعی که مناسب آب نبود روی با سماں کرده و سنجک بدست گرفته و جانب سماں
 خطاب نمود که اگر امروز باران نشود این لباس سهواک را از خود خلع کنم و این باران را
 بدین سنجک ریزه ریزه کنم می گفتند که همدان روز باران بشد و مردم از قحط بجات
 یافتند و الله اعلم افا در ضمن تقریر استعدادت نفوس که تفصیل آن در معانی
 مشروح ساقند استکشاف حقیقه نفسیه و استعداد شریف نبی که حضرت
 ایشان انما اس رفت ارشاد فرمودند که ان استعدادات و نفوس که در معانی

مجموعه کتب

مضبوط شد و در این نفس و استعدادات و لکن تعریف اجمالی فهمانیده اند
 که نفس عالی است و همه ضعیفه اما صفت غیر تکمل و رافع علوم الهیه و الخالیف بازو
 در مرتبه اصطلاح و الخالیف کانه در حد تکاوب اند و ما بین این دو مرتبه درجه ثالث است
 که مستعد استفاضه علوم حق است از نور بیس کلیه و معارف حقایق مجرد مع انوار
 بینها یعنی طرف اصطلاحیه افضد علوم شریع است بی اختلاط علوم باطنیه و جانب تکاویف
 قابل علوم باطنیه است بی امتزاج علوم شریع افاد ارشاد و در مودنه که حکمت در سلسله
 انبیا علیهم السلام از کلام حقایق و معارف و عدم تکلم ایشان در این علوم است
 که ادعیا فهم امام حامل آن اسرار نبی توانست شد و تصدیق غیر درک از محال است
 عقل و فهم بود و مخالفت و تصدیق و انبیاء و انبیاء سب ضلالت آبدی نشان میشد
 لهذا این کرام که رحمت خاص و عام بوده اند بان کلمات ناطق نشد و تکلیف
 بالا لایق نداده اند و علوی که قریب تصدیق عقل و ادراک و فهم و درین نوع ازین
 بود میان فرمودند تا کی راه سلامت طبع باشد انکار نیاید و طبیعت و عقل منقاد
 شوند و هم چنین و ارشاد ایشان نیز در اظهار اسرار تکلم نوازش معارف قدم استوار
 و متابعت انبیا علیهم السلام دارند و اصلا از ایشان لفظی که مزه الاقدام باشد سر نزنند
 و تکلم حقایق نشوند الا پیش برمان فدا خویش و در بعض احوال که خالی از وجود مکان
 بود و درین ضمن بجانب نفس شریف خود اشاره فرمودند که اگر تا چهل سال کس
 نیاید که فهم سخن با کند سخن از آن باب نگیریم و همیشه بمقتضای استعداد و مخاطبین
 گفت و گوی اسرار مبرض بیان می آید و سوای مخصوصین از آن بیان بهره مند میشوند
 و هر که مخاطبه مابا دست بشاره مذکور که جوهر استعداد او قابل است و هر که لایق است

استماع این سخنان است بفضل انبوی امیدواریش زیاده است بعد از آن این است
 خواندند که کفکوی طوی از آئینه می خرد عیسا نکر باشد سیف فان ما انفس و کوار
 انا و راتای تویر معنی این حدیث شریف نبوی عیسا مصدره الصلوة والسلام که
 از عباس بن مرداس این ماجه و بیعتی روایت کرده اند که ان رسول الله صیبا المر
 علیه وسلم دعا لامة عشية عرفه بالمعزة فاجيب انما قد عفوت لهم ما ظالموا
 اعدا للظالم ثم قال اي رب ان شئت اعطيت المظلوم من الجنة وغفرت
 الظالم قلم بيب عشية فلما اصب بالبروتة فاعاد الدعاء راجيب الي ما سال قال
 رسول الله صیبا المر علیه وسلم او قال تبسم فقال له ابو بكر وعمر باي انت وامي ان
 بده ساعة ما كنت تصحك فيها فوالذي اضحك اضحك الله منك قال ان عدو
 الميس لما علم ان المدعو قبل قد استجاب دعای وعرف لامي اعدا الرب فاجل ثبوت
 عیسا را که و بدعو بالویل والنور و اها صیبا کی ما رایت من جرعة من افاده فرمودند که
 عنایت و شفقت حضرت صیبا المر علیه وسلم بر امت سبب اینهاست همت قوی
 از قلب مبارک وی علیه الصلوة والسلام شد و دعای که متضمن مغفرت عامه
 و از اجمع ملایح اهل زلفت و عصیان بود موضوع درگاه الهی و گشتند جل جلاله
 و از حضرت ربوبیه بمقابلت همت شریفه حضرت صیبا المر علیه وسلم در بایر
 جوش زده سیاهی دلونب و معایج کافه عصات را محو کرد و ایند الا بعض اشخاص
 که استعداوت آنها در اصل فطرت از قبول این عنایت الهی بود و شدت موافقت
 خصوصیت استعداوت ایشان را از ستمه و ایره این مغفرت محوم و شدت
 نمودن با ندم من و لک افاده فرمودند سعادت بزرگی رغبتی درین راه مربوط

تعلیقہ کی از باب تحقیق است و ظہور کمالات و حصول آثار نسبت و میزان بر
ان اصلا صورت نہ بند پس ہرکہ در متابعت استوار قدم است کتو کار و
و ظہور آثار ادا قوی و احکام خواهد بود و فکر و رویت طبیعت و جملان و ہن درین ^{میدان}
لکار نمی آید افادہ فرمودند ہر اثابت انبیا علیہم السلام و التلیات علوم شریع
است کہ محتاج الہیہ خاص و عام است و دعوت عامہ ایشان بطرف ہن علوم
است پس قوت حفظ و انتقال اسناد این علم فی شک موجب برکات عظیمہ
و فصایل غمیز است و بعد تضحیح و تجوید و سلسلہ اسناد کتب حدیث و قرآن عظیم
برکات جزئیہ و فوائد جلیلیہ و اطمینان صورت و تبلیغ و ہر و ہر ہر شمار در خود شاہدہ نمودیم و الحمد
علاوہ ذلک افادہ ارشاد فرمودند کہ طالبان از متوجہین ہستند کہ زبان ایشان مطابقت
و بیان حالات ایشان نکرد و فرقہ را از اولیا کمال حق تعالی قدرت ان فرمودہ دور
تولیف و توصیف کمالات خویش بہ شرح و بسطی کہ قسط فرمایند و قمر نولسند و ہن عزیز
کہ سربان حقیقہ الحقایق را در خود کلیات را در ان حقیقت متین بی بینند پس ہر
کو تہ از خود کو پیدا ہر چہ تعبیر نمایند از خود نمایند و ہن طالبانند کہ منت ایشان نمود
جمع ضلالتی است و ہن فرقہ اند کہ وسایط جو الہی اند اگر وساطت ایشان در میان
بودی مع اللہ کو معرفت اللہ را ہن یافتی بل ہیکل اسنامہ تا ہن اسم اعظم شدی و
تو بہ ایشان در کار نبودی مع سالک شرف انشا و انشا اب سبوی تجلی اعظم
فایز کشتی حق سبحانہ تعالی برائی جنت جمہور ضلالتی اجاز بہتہ این کبار ادرات صورت
تجلی خود کہ معبر اسم اللہ است کروانیدہ و بودن اجاز بہتہ ایشان مرایای ان تجلی
الغاکس ان صورت ساخت در شما بر کافہ امام و اطاع ان صورت در لغوس

ایشان موجب انجذاب حقیقت ان اسم کو دید پس ازین راه نوری عظیم بر جمیع
 قدر و منزلت این مقربان از موصلا از هر کم عوصله بیرون است و وصف و لغت
 ایشان از غیر طاقت عالمیان ازون از حضرت خواجہ بزرگ خواجہ نقشبند قدس سره
 منقول است کہ روزی بکاروان سرائی منزل ساختند و عزیزی را دیدند کہ از
 تمام بزرگ و در پیش ایشان گذشت و فرمودند وی از دوستان است اما ما را شنا
 خت و وجه شناختن آنست کہ بابی نشانیم دار شیخ احمد قاشی در تفسیر اثر کریم طاهر
 شیرب لا مقام لکم الایة نقل فرمودند کہ اشارتی لطیف باین معنی کرده است یعنی مراد
 از اہل شیرب انحضرت صیالہ علیہ وسلم و وارثان او باشند و لا مقام اشارت
 مقام نبی ہنثانی ایشان است کہ شیخ نشان گوئی نشانی ایشان نتواند گذشت
 افادہ ارشاد فرمودند کہ چالی او بی از خطرات نفس اوست کہ از درون او
 جوشد و مانع راہ او بی شود و از جہان خطرات این است کہ کس را نسبت بویز
 از اولیا من فاسی پیدا شد و ممکن در اول و بی یافت تارفتہ رفتہ موجب طرد
 او کردید از باب وصول بدرجہ قبول و بی از افاضل عصر الحاکمیت کردند کہ نکام سفر
 مبارک حجاز و شہری با وی ملاقات شد و وی یکی از بزرگان سلسلہ نقشبندیہ
 بیعت کرده بود لیکن ان عزیزمندان علم ظاہری نہ داشت و در تفسیر معارف و بیان
 حقایق خصوصاً کلام شیخ بی الدین ابن العربی قدس سرہ کہ موقوف بہت بر علم
 و افسان ایشان جاری نشد و این دو فاضل از عدم قدرۃ برسان غوامض معارف
 در ترو واقفانہ و علم او بعد علم ان بزرگ ظل عظیم و کار او افکنده تا از بزرگ است
 نسبت باطنی ان عزیز محروم ماند بایستی کہ این خطۃ راہ او نزوی و منف عمیقہ

اولی

اوشدی و از علوم باطنه او و کمالات معنویه ان عزیز مستفید شدی و نسبت خود را
با وی درست کردی انا و خوف سیفی است از بیوف الهی که سل ان مخصوص برای
رفع دشمنان است پس غافل منقطن این تازی نماید احوال و اوقات خود را و بیشتر
میزاید اوضاع و اطوار خویش را اگر مطایع مرتجع الهی و مطابق فرمان حق یابد باید که ^{تفتیش} ^{بهر}
نژاد خوف را درین وقت بخورد کند بد دوست بدامن رجا زده انرا محکم کرد که
نفع وی بالفعل با اعتصام رجا غالب است و اگر مخالف و مباین امر حق و رضای او ^{سجده}
داند پس السب و الفح بحال او خوف است و تک جشیت در این حالت
ویران فاع است که نامرضیات الهی و دشمنان معنوی اند که بجز این شمشیر و فعی نمی شوند و
این اعدا که اهم طریق سلوک است مطمح مطمح نظر داشته تا استقبال آنها بروی
کار نیار و این سبب را از دست نکند و افاذ در معنی حدیث شریف الدین اسحق
المومن و حسنه الکافرین افاذه فرمودند که نبی اوم سر کرده اند که روی انکه دنیا برای
ایشان زندان است و عقی روضه رضوان است و این حکم عامه مسلمین است
و فرقه انکه دنیا جنت آنها و آخرت زندان آنهاست و این فرقه کافران اند و مخالفه
سپوم نامند که این جهان و ان جهان برای ایشان رضوان در رضوان و جنت در جنت
است و این زمره غیر الوی و اند و حکم نذره اند و شارع صلوات الله و سلامه علیه
از حال ایشان خبر داده که بطریق ایجا و اجمال و این عزیزان عرفا باشد اند که بشا به سیران
حقیقت و اصدقه مطلقه در جمع موجودات هم درین جهان آسمانی شدند و منقش کرم صل
محض غنایت خویش غشاده بقود کونی از بصیرت ایشان ایل گردانید پس
همان نوعی و الای موعوده فرمودند که یعنی بندگان الهی هستند که حق تعالی ایشان نعمتی

اسلام

که در بیان او از اوست بهر تحقیق حاصل شود ایشان را
در دنیا شرف است و زود انا و آرزو

داده و اطلاع بر آن نعمت نیافتند و حکمت الهی بنا بر مصلحتی حقیقت آن نعمت را در وار
 دنیا از ایشان مستور داشته که عواید ایشان قابل انعام بود اما قابل رویه ان انعام در
 جهان بود چون ازین عالم انتقال کنند لابد خصیفت امرایی پرده بشا هده نمایند و بعضی
 نبدگان هستند که نعم مطلق و اکر امه ایشان را نعم ساخته و علم و شهودان نعمت نیز
 کرامت و مودت با موصوب کریمه اما نعمت ربیک قدرت شکست با ارند و قدر نعم عمل
 ذکره بشناسند انا دارشاد و فرمودند که توبه الی الله بر قسم است یکی بندگزیانی و دوم
 بندگ قلبی و سیموم توبه صرف بذات مجرده و این ایضا اقسام سه گانه توبه است افاده
 در علاج از آله زلایل باطن سالک ارشاد فرمودند باید دید اگر صاحب مقام قلب است
 او را باید اکتفا بنده بر خیمات و کلیات خصال ذمیمه دانش مطلع ساخت و قیام
 امر باید فهمید و بعضی اشغال و اذکار که مناسب حال او بود تعلیم باید نمود تا مندر شود
 وان زلایل از وی با کمال از وی مرتفع گردد و اگر کز زنده است از مقام قلب کاتب
 روح و سر وی را از خا باید کرد و تروض بحال وی هیچ وجه نباید نمود که چون او بمقام رسا
 خود واصل شود لابد این اوصاف در وی کواهد نماید صاحب سر و روح محتاج وقت
 مجالس نیست که خود بخود تبدیل اطلاق لوی شود و تهنیب او با سانی میر آید
 افاده فرمودند عطار زمان مفرد دارند که حصر عقلی دل بیک ناجبی دون جهت افز
 از فاد عقل است بلکه نظریه بظرف دل بیتی و نظریه و دیگرش بجانب
 دیگر از بلوغ فهم و دانایی است عا شاکه این دو بینی غول راه ایشان شد و این
 خطاب ایشان را از طریق صواب دور انداخت زیرا که عقل قلب بجات متعدد
 جز بسیاری تشویش و تفرقه چیزی نیست بی آید و در وی سوا بی پریشانی در

نایدہ نمی بخشند خصوصاً در سلوک و تصوف تا این کس یکدل و یک روی و یک سوی
 بشود و صرف محبت بمقصد واحد ندارد و باید دانست که بظاہر کسی خود کمر بستہ و اوقات
 خویش ضایع نمود ازین قسم مردم توقع چیزی نباید داشت که گرفتار راه غلط شد تا افاغ
 فرمودند غیر تہات شیخ روزگار که مذکور نشان خاص و عام است معقول می شود زیرا کہ
 این مخالفہ ثوران تقایب نفس اغیرت نامیدہ اند اگر چه از اکابر سلف ازین باب
 چیزی منقول است لیکن در حق ایشان چیزی نتوان گفت کہ ہزاران اوصاف محمود
 با ایشان بود و کار نگاروند کہ درین زمان وقوع ان واقعات ان بس عیسرت رفت
 در عزیزان این عهد است کہ صرف ہم ایشان در غیر تہات مع بافتند و فدا ترسید و
 درویشی مناسب ندارد یقین باید کرد کہ منت از این امر جز غلبہ نفسانیست تا افاغ
 فرمودند در رویشی اگر میل سلطنت و عنبت حکومت سر برزند و این رغبت
 بالہام حق ظاہر نماید کہ برای اعلا رکلمتہ الہیہ بوده است قبول نماید کرد و سخن او را متبر
 نماید و است کہ نفون تسویل نفس و شیطان شدہ است زیرا کہ وجود سلطنت
 در اولیا این است بالہام حق و انتظام ادبیت صورت نیافتہ کرد در حضرت امام
 ہدی کہ از زمان ہدی می شوند کہ قیم این ہر دو امر بالہام الہی خوانند بود و غیر ایشان
 ہر کہ مدعی این معنی شود حکم بطلان او باید کرد کہ میل او از سرفشائیت است کہ مع اصل
 ندارد افادہ فرمودند تفضیل عالم بر عابد در صورتی درشت آید کہ ملازم ادابی جمع
 فرائض صلوة و صوم و زکوٰۃ و حج و موکدات سنن و اداب بود و از محرمات و مکروہات
 و مشتبہات پرهیز کند و از ارکان کتاب کبایر و اجاز در صفایر مشروط باشد پس
 این عالم البتہ فاضل است از عابد و اگر یکی ازین چیز از عالم فوت شود ویر از علما

توان شمرد و اسم عالم بر روی منطبق نمی شود که عالم بی عمل و پال عالم است و عابدی که علم او بفرایض و ارکان اسلام و ضروریات دین بود و میرا پیر از عبادت توان شمرد که عمل بی علم و کسب شیطان است و عبادت جاهل عین ضلالت است افاده عریضی خدمت حضرت ایشان ذکر کرد که زیارت عبات بزرگان و قبور ایشان بیروم و در بعضی نماز است و راحت و سکون و آرام در خود و آرامی بی نیام اولاد در روضه شریفه حضرت سلطان نظام الدین قدس سره که اثر راحتی و وحشتی یافته می شود سبب آنرا نمی دانم اما می دانم که بندگی حضرت افاده و بربندی و برین سرگناه که در آنست حضرت ایشان فرمودند که بعضی کالمین که ارواح ایشان از قبود بشری خلاص شده و از لایس مقصیات حسابی پاک گشته اند و در ایشان بوی ذات بخت و ذی نشانی صرف است و کسی که زیارت قبور ایشان رود البته که بحال او هیچ تغیر لاتی نشود مثل شیخ که داخل آنجا نشود و آنجا طرف که می کرد خود را بسید و بغیر خودش چیزی نمی بینی آید حضرت سلطان المشایخ قدس سره از جمله این طالبانند و بعضی اهل ولایت که ارواح ایشان از آن قبود نجات یافته اند و در ایشان با کمال بجا سبب مرتبه اطلاق نیست ازین جهت انفات ایشان بخوبی از آنها مناسب است بوی زیارت کننده واقع می شود و تا ایشان انفات این ستم در خود حاصل می نماید افاده در شرح حکمت مشروعبیه عبادات مثل صلوة و صوم و زکوة و تلاوة قرآن و غیر آن این طواریت را فرمودند که خدا تعالی بر عباد خود صحتی است و بتوحید و نفی شرک و ادای عبادات آن حق ادای می شود و این کلامی است مرموز به جهت صبیح عبارت زیاده ازین توان بیان کرد حاصلش آنست که در روح ادوی لطیفه بغایت باریک و دلچسب نهاده اند که منجرب است بجا سبب عظیم مانند آنجا

مقتضای

مدیدی است مقتضی این لطیفه کای در غواش سرور روح می باشد پس سر
 در روح هم مجذب می شود با جذب او چنانکه چوب مانند کشتن شاخ میگرد و در ح
 لولسن و کاهی بی غواش میل میکند و این بیغ مخصوص با اهل کمال است بهر تقدیر این
 جذب اولان عبادت شده است و عبادت مکمل و مریب جذب می باشد
 و ایام عوالتی ان جذب و عوارف اوی باشند پس تقاضای این لطیفه را کئی
 الی تغییر کرده شد زیرا که قی لطیف است که نمونه ذات قی است در لطائف سر
 افاده ارشاد و فرمودند اومی قبل انکشاف تمام عین ثابته خود مقلد راه سلوک
 و گرفتار کشاکش تقلید و رحمت بایستها و مرادات است به کوشش حال اوست
 چون توفیق عنایت الهیه بشود عین خود فایز گردید از مصیقتی تقلید و زحمتهای دیگر فراغ
 یافت و مشاهده عین عبارت از معرفت طور خاص است از احوال حضرت خود
 که بتناجیم رحمت الهیه مطهره ان باین شخص عطا نمودند و بعد و ضوع این سر عظیم القدر
 و تحقق این مقام خود را و ارادات خود منقیمی باید در سطوت حضرت وجود و این راه
 انبساطی و سردی احاطی نماید که دیگر مقتضیات طبیعیه و ارادات نشیه او را از
 نرساند و تشریح ندهند زیرا که احکام و ماجریات او را جمع است بوجوب افاده
 ارشاد و فرمودند که کشف بیغ معارف عظیمه مکرر واقع می شود موجب و فوریت
 و سرور میگرد و وجود این انبساط بر تحریر ان ناچار می آرد هر چند که انرا بار بار نوشته
 باشیم و مکرر بیان نموده باشیم لیکن حال او چون باردیگر صوره کشود خاطر را بشاطی
 آرد و بی اختیار تحریر ان مطلوب می افتد و ان انکشاف جریمت است و شرح
 الی و علاقه علم خود پوی و اغنا و جیش بروی دون علم لطیفه انا که با این علم احتلاطی
 کند

و شاهد شدن آنکه بعد دو دو مورث قلب این علم بوی تجی اعظم خواهد بود و یاد
 از قلب علم بوی تجی اعظم است که تا حال این عارف عالم او بود و او معلوم
 بعد ازین او عالم است و این معلوم یعنی انکیس از جمله شیون و احوار او کرد و پس معلوم
 شود تعلیم ذات نفس خودش علم حضور یا پس در این صورت نماز ممکن تحقیق است
 و حادث رو بعد آورد باقی ماند الاقدم واجب و سفر منقضی شد و فطره جنبه نعل
 خود پیوسته اناده است و فرمودند که حق تعالی با محاسب خود معامله دارد و گاهی اراده
 او جل شانه متعلق القای محنتی بر اهل محنتی میکند و لیکن منصب مجبوتیه چون تحمل بار
 مشقت نیست لهذا بوی از ملاحظت در تحمل آن بار او را تجرد و نه ثابت از طبع و سوره
 دل گوید که چنانچه از بعضی مقربین منقول است که ما مورثه ترک عبادت و ادبکم
 فطرت سلیم حکمت این امر دریافته و احکام حق ربوبیت و مراتب عبودیت
 سنجیده و نظام کارخانه صدق و قدم را همبیده مناجات کردند و اندام از ترک
 عبادت و ریعبودیت معذور دار که راحت من در بندگی تو است پس بقیام
 و طایف عبادت و ریاضات بذوق و نشاط اقدام نمود و نیز آن نبی رسو از آنجا معلوم
 که در او از امر ترک عبادت رفع تکلیف نبود بلکه اراده دفع کلفت او بود و مجاهدات
 و ریاضات تا همین مشقت عین راحت دست او کرد و دوم چنین فرمودن محبوب
 عالم صلی الله علیه و سلم عرض بی زبانی بطیار که بچهلها ذیبالی افر الخدیث بلوغ است
 بر آنکه ترک ترفه و تنعم اختیاری باشد و عرض بطیار و سببها من الله تعالی نوعی از انواع
 لطفت و العوام و تخمیر است در حق ان محبوب رب الامام علیه الصلوٰه والسلام هر چند
 که مقدور و مکتوب در باب انحضرت فقیر بود و لا غیر خواستند که این بقیع با اختیار خود ترجیح دهند

ناقصای مجوییه بوجود آید و شقت عین لطف کسرد و والد اعلم افاد و در سیریه کریمه
 بدبر الامر من السماء الارض ثم یوج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه از افادات سایه
 حضرت ایشان محفوظ ماند این است که ارشاد فرمودند که آیات کلیه را اقتصار است
 است در تدبیر او و در متعاقبه یعنی بعد ختم دوره چوی فتح دوره دیگر مراد است در جمیع احکام
 و آثار و اوضاع و اطوار مقتضای ان دوره از برزیه مثالیه تجی اعظم که توشش در عالم
 مثال است و مثلاً و مدار اوضاع و اطوار او در مقتضای مصلحت کلیه و فتنه
 بعد و فتنه بوی عالم شهادت انتقال می نماید و این عالم تمام بابتش از تک ان احکام
 و آثار رنگین شود و مایعاتی این دوره است مقتضات وی ازین سلسله متجاوز
 نخواهد شد و چون مدت بقای او با تمام رسید وقت فتنه متحقق گردید جمیع ان رسوم و عادات
 متعینه و بی جمع شوند و بهمه اجتماعیه عالم مثال بوی مبداء خود عروج کنند و بعد رجوع آنها بآل
 الاصول ان موطن را نبی انزال احکام دوره جدیدیه مطلوب افتد و هم چنین می رود الی ان
 المد تعالی و این انزال احکام را بلفظ تدبیر الامر من السماء تعبیر کردند و رجوع ان و پیوستن
 بمبار خودش را کلمه تم یوج الیه مبین ساختند و والد اعلم افاد التماس نمودم از رفیق
 قول که در افواه مذکور است از احب المد عبدالم لیره ذنب ارشاد فرمودند که
 در اصول کتب احادیث این حدیث بعینه ثابت نشده لیکن شاہان یافعی
 فعل المد اطلع علی اهل بدر فقال اعلموا اناسیم فقد عرفت انکم و معنی او در زمان طائفه
 از صوفیه پیدای شوند که با وجود ارتکاب معاصی حق تعالی بفضل خود کما ان ایشان
 عفو فرماید و موفق با اعمال نیک گردانند: بالجمله و حق یعنی او را در شمول رحمت
 الیه بسبب غفوان ذنوب بدون توبه هم می شود و این مادر است و بعضی را توفیق توبه

و ندیم نمای می نماید و از اجناس تندس پاک و صاف می گرداند و از جهت ندرت
 این مینع شرح انرا اعتبار نموده و توضیح با شمال این سخنان نموده تقارن این مدکور بر سبیل
 تمثیل ارشاد فرمودند که ما شیخ معصوم را در مقام دیدیم که ترکیب کتابی است از کلمات
 شیخ با مشهور شده بجانب آسمان طور نمودن نظر کردن وی لطرف آسمان مضمون
 که اشاره او بجانب قدر البت است یعنی هر چه از قسم گناه بروی گذشته بقدر الهی
 و نفس وی ملوث این معارج مع تناثر و شلوث ساخت از اینها مفهوم شده که
 بعضی نفوس باشند که گناه در ایشان مع اثر ندارد و ضرر نمیرساند همین جهت مذکور
 گو که اقل قلیل باشند افاده روبروی عرض کرده بودم که مشاهده صورت کریمه آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در رویا و جوی که می بین منبسط کرده اند مشکل می نماید زیرا که صورت رب
 در مقام منیت الا صورت شمایل پس انرا بر صورت شهادیه قیاس کردن مع الحاق
 است ارشاد فرمودند بعضی از نفوس قویه را خدا تعالی قدرت داده است
 که صورت جسمانی خود را بقوت رابطه محکم که بان صورت پدید دارند محافظت می
 نمایند و بدین صورت در نظر آری نموداری شوند پس لامحاله روح مطهره آنجناب
 صلی الله علیه و سلم بهمان رابطه قویه در تمثیل و شکل صورت جمیده شهادیه اقوی و الماخ
 است فلا استناد فی رویت صلی الله علیه و سلم بک الصورة الا صلیة و الله اعلم
 افاد مع حدیث شریف کتبی روایت کرده است عن عائشة رضی الله عنها قال
 دخل علی سابل مرة و عندي رسول الله صلی الله علیه و سلم قامت له لیس ثم دعوت
 فنظرت الیه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اما تریدین ان لا بد لک منک شیخ
 و لا یخفی علیک قلت نعم قال مهلا یا عائشة و لا تخفی فی وجهی الله علیک حين افاده

فرمودند که بر یکی از اولاد ابی را شریعتی است فاصه نفس او را حضرت صیبا علیه
 علیه و سلم اینجانبان شریعت مختصه نفس مطهره خود را داده کردند و از جمله خصوصیات
 شریعت وی صیبا علیه و سلم عدم جمع است در دولت خانه او و تنبیه است
 بر مقتضای خصوصیت شریعت فاصه خود بر اهل بیت را و ارشاد بدانکه در این امر از
 التزام موافقت طور خاصه وی صیبا علیه و سلم تعافل نکنند و طمع از جمع بردارند و حاشا
 از خرج نگیرند و الله اعلم افاذ در تخصیص عشره مبشره ریح الله تعالی عنهم بشارت جنت
 در مقام واحد و آن واحدین ارشاد فرمودند که خصوصیت بشارت این کرام بدرام سلام
 در مقام واحد یکم و بدان آنچه ظاهر شد انصاف ایشان است به خصلت پسندیده
 جماد بر واحدین اکابر که در غیر ایشان و بدان آنها باین حیث با اتفاق معدوم است
 یکی شرافت نیست دوم تجرد اولیه بیوم استقامت بر موافقت و مخالفت و لغز
 انحضرت صیبا علیه و سلم از ابتداء اسلام تا وفات حضرت خیر الامم بعد وفا
 نیز هر چند اعاذ این صفات در سایر صحابه واقع است اما وجود هیته اجماعیه در دولت
 کربیات عشره مطهره سبب تفضیل و تخصیص و بشارت ایشان شده است والله اعلم
 تمت مرویات خواجہ محمد امین فصل افاذ و محبت این فقیر ملک زدنست بکتاب و سنت
 در اعتقاد و عمل و پیوسته بدگر هر دو مشغول شدن و هر روز حصه از هر دو خواندن و اگر طاعت
 خواندن ندارد ترجمه و رقی از هر دو شنیدن در عقابیه مذہب قدما را اہل سنت از یہ
 کردن و هر روز حصه از هر دو خواندن و اگر طاعت خواندن ندارد و از تفصیل و تفتیش آنچه
 سلف تفتیش آن کردند اعراض نمودن و تکیکات معقولیان عام التفات
 نکردن و در فروع پیروی علماء می بین که جامع باشند میان فقہ و حدیث کردن

نہ خورجہ محبت
 فصل

و دنیا تفویضات فقه را بر کتاب و سنه عرض نمودن آنچه موافق باشد در غیر قبول
 آوردن و الا کالای بد برایش خاندادون امته رایج وقت از عرض مجتهد است
 بر کتاب و سنه استثناء حاصل نیست و سخن منقشه فها که تعلیه عالمی را دست
 او بر ساخته تبع سنه را ترک کرده اند نشین و بدین ان التفات نکردن و وقت
 خدا حجتن به دینی انبان وصیت دیگر در معروف خیاچی بخاطر این خضر ریخته است
 که در فیض و کباب و زوب و شایر اسلام بعت امر معروف و نهی منکر مبلغ ان حدیث
 است و بس و عفت در ان سخن نیست و وصیت دیگران است که دست در دست
 مشایخ این زمان هرگز نباید داد و وصیت ایشان نباید کرد و نعلو عام ضرور نباید بود و اگر
 زیرا که اکثر علوم بسبب علم است و امور سیریه را بحقیقت اخباری نیست و کرامات پور
 این زمان همه الاما شالمد تعالی طلسمات و شیرجات را کرامات دانسته اند تفصیل
 این اجال الکه اشهر اصناف حرق اشرف خواطر است و انکشاف واقعات
 آینده و اشرف و کشف را طریقی بسیار است از انجمله باب ضمیر از علوم نجوم و رمل
 پنداری که حکم در نجوم موقوف است بر تئوریه بویست و رمل را از آنچه در کار است مابخره
 کرده ایم که ما هر در فن نجوم چون دانست که الحال کدام دقیقه است از ذوقاتی روز از انجا
 ذهن او منتقل میشود لطایح و هم بویست و مواضع کواکب در خاطرش صورت بی
 بندد که با صفت تئوریه بویست مقابل او استاده است و هم چنین ما هر در فن رمل گاهی در
 خود معین می کند که فلان انکشت را الجیان قرار دادم و فلان انکشت را فلان شکل و در
 صورت بی بندد که ازین اشکال کدام تولد میشود تا آنکه رایج پیش لو محاضری شود
 و از انجمله باب که بمانند با نواعها و ان فن بنایت منشرح است تارة با حصار حن و تارة

باید که در باب یک در ان باب شامل و از بد صحت باشد

و در سخن ایشان باید بود و در سیرا در موضوعات را کسند

ما صفت اضلاف کرده باشند امر معروف و نهی منکر مبلغ خط

بغیر از وزارت بجمہ باب طلسم کہ توای کو اکب را در صورتی سندی کنند و از ان اسراف
 حاصل می شود و اعمال حوک کہ بعض ملاحظات جوکیہ را فاصبتی تمام است در استخراج
 و کشف من اراد تحقیق ذلک فیلرجع الی کتب ہندہ الفنون و ہمت بستن بر کاری
 و شکل مہیب بر آمدن و دل بر کیہ داشتن و طالب را سخر کردن ہمہ از فنون بیخ است
 چہ ملاحظہ ہستند کہ باین کار میرسانند صلاح و فحور و سعادت و شقاوت و مقبول
 بودن یا مردود بودن در اینجا فرقی پیدا نمی کنند و ہم چنین وجد و شوق و قلق و سراسیمہ
 این حالت در حاضران مشاران حدۃ قوتہ ہمیہ او قوی تر و صدا و زیادہ تر از ہی این اعمال
 و این احوال بہت ہی صالحان ہم می کنند بہت ہی از نیات نیک و انقدر انہا را از کرامات
 نمیکند اند کمالی بی و بسیاری از سادہ لوحان را دیدہ ایم کہ چون این اعمال را از شیخی فراگرفتہ
 از اعین کرامات میدانند چارہ کار آنکہ کتب حدیث مثل صحیح بخاری و مسلم و سنن
 ابوداؤد و ترمذی و کتب فقہ حنفیہ و شافعیہ را بخواند و عمل بر ظاہر سنت پیش کرد اگر حق
 سبحانہ در دل او شوقی صادق کرامت فرماید طلب ان راہ غالب شود کتاب عوارف را
 از اداب نماز و روزہ و اذکار و مہموری اوقات پیش کرد و رسائل نقشبندیہ را در
 طریق پیدا کردن یادداشت و این بزرگان این ہر دو باب را در ہی روشن نوشته اند کہ احتیاج
 بتلقین صحیح مرشد نماند چون کیفیت نورعبادت و نسبت یادداشت حاصل شد بران
 مواظبت نماید اگر درین فرصت غمیزی را یابد کہ صحبت او نفع جذب است و تاثیر
 صحبت او در مردمان در می گیرد با وی صحبت دارد تا آنکہ حالت مطلوبہ ملکہ سرد و بوار
 بگوشہ بنشیند و بدان ملکہ مشغول باشد درین زمانہ ہی کس نیست اللہ ما شاء
 اللہ تعالی کہ من جمیع الوجوہ کمال داشته باشد اگر از یک وجہ کمال دارد از وجہ

نظر

دیگر عاطل است پس همان کمال را باید حاصل کرد و از چیزهای دیگر باید پوشیدند اما صاف
دوع مائده نسبتهای صوفیه غنیمت گبری است و رسوم ایشان هیچ نمی ارزد این شخص بر سبب
کران خواهد بود اما کارهای فرمودند بر حسب آن باید گفت و بر گفته زید و عمر و تفریح نمی باید
کرد و نسبت دیگر باید دانست که میان ما و اهل زمان اختلاف است صوفی منش
گویند که اصل مطلوب فنا و بقا و استتلاک و اصلاح و مراعاته معاش و اقامت طاعت
بدینیه که شرح بدان وارد شده برای است که همه کس آن اصل را نمی تواند یا آورد و اما
بدرک کلمه لا تبرک کلمه و مسلمان گویند که غیر از آنچه شرح بدان وارد شده چیزی مطلوب
نیست و مایه گویم مطلوب باعتبار صورت نوعی است انسان بخیر است و شارع بیان آن
اصول فرموده برای غایت تفصیل این اجمال آنکه نوع انسان بوجوهی مخلوق شده که جامع است
میان قوت حکمیته ملکیه و همیه و سعادت وی در تقویة ملکیه است و تفاوت وی در تقویة
همیه و بوجوهی مخلوق شده که نفس وی رنگها را اعمال و اعلاق قبول کند و در هر خود مرد آرد و
موت امر مستحب زدنش است که بدن وی کیمیات ندارد بر میارود و با خود مستحب سازد
و لهذا تجوی و غیر آن متبادر و بوجوهی مخلوق شده می تواند حقوق بحیثیه القدس و تلقی الهام
را بیا کند و آنچه در حکم الهام است از تلقی سرور و بهجت اگر نبشته آن ملائکه ملائمتی در شش باشد
و تلقی صنیق و وحشت اگر نبشته ایشان منافسی گشت نموده بود با همه چون نوع انسان بوجوهی
واقع شده بود که اگر ایشان را با ایشان که دارند امراض نفسانیه کمتر آرد و در الم رساند حضرت
قی سبانه بعض فضل در کم خود کار سازی ایشان کرد و برای ایشان راه نجات تعیین نموده
ترجمان سان غیب که حضرت پیغمبر است از ایشان بدیشای و مستلوا نمانت تمام شود
در بوجوهی که اول مقتضی ایجاد ایشان بود و دیگر بار دست ایشان گرفته باشد پس صورت

نوعیه

نزدیکان حال شرع را از مبداء فیاض در بیره رده و حکم ان لازم است جمع افراد نوع را حکم سر یا
 صورت نوعی در ایشان و خصوصیت افراد را در انجا دخلی نیست و فدا و بقا و استهلاک و غیر اینها
 مطلوب اند با عمار خصوصیت افراد زیرا که بعض افراد در رعایت تجرد مخلوق می شوند و در امتیاز
 اینها بر برتری ایشان دلالت می نماید و ان حکم را میسر نیست بلکه ان حال این افراد از جهت
 خصوصیت فواید تقاضای ان کرده و کلام شرع هرگز بر ان معانی محمول نیست نه صبر کجا و نه اشاره
 آری قوی این مطالب را از کلام شرع همیشه اند مثل آنکه چه قصه بسیار و مجنون شود و هر سخنی را بر
 که شد خود عمل نماید و از دعوت ایشان انتظار گویند بالجمله افراد در مقدمات السلام و استهلاک
 و مشول شدن هر کس و ناکس بان دای مصالح است در ملت مصطفویه خدا رحم کند کسی را که
 سی در حال آنها کند و کسب بیغی استعدا و میب داشته باشد هر چند این سخن بر بسیاری از پیروان
 زمان دشوار خواهد بود اما اگر کاری فرموده اند بر حسب ان می گویم مرا باز بیدم و کار نیست و
 دیگر آنکه در حق اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعتقاد نیک باید داشت و زبان را بر زبان
 ایشان جاری نباید ساخت در این مسدود و صفت خطا کرده اند قومی که ان می کنند که ایشان
 با هم سینه صاف بودند و هرگز مشاجرات میان ایشان نگذاشته و این وهم صرف است زیرا که
 عقل مستفیض نمی توان کرد قومی چون این چیزها بشان منسوب دیدند زبان لظمن و لظمن کشانند
 و در وادی هلاک افتادند بر این فیکره اگر چه صاحب معصوم بودند و از بعضی عوام ایشان بکن
 که چیزی بوجود آمده باشد که اگر از دیگران مثل ان بوجود آید مورد وطن و خرج کرد اما ما میوم بگفتن ان
 از مساوی ایشان و ممنوع از جرح و طعن ایشان تعبیر برای مصلحت و ان مصلحت ان است
 که اگر قبح یا ب جرح در ایشان شود روایت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم منقطع گردد
 در انقطاع روایت بر هم خوردن ملت است و چون روایت از پریمی برداشته شود

ذکر اعتقاد اصحاب
 و لظمن ان ذکر کشید
 اشاع شریه

اکثر احادیث مستفیض باشند و تکلیف است بجهت تقایم کرد و در هیچ بعین در آن نقل ظل نکنند
 این فقیر از روح بر فوج آنحضرت صلیا علیه و سلم سوال کرد که حضرت چه میفرمایند در باب شب
 که مدعی محبت اهل بیت اند و صحابه را بدی گویند آنحضرت صلیا علیه و سلم نبوی از کلام روای
 اتفاق نمودند که مذمب ایشان باطل است و لطلان مذمب ایشان از لفظ امام معلومی شود و
 از آن حالت افاقه داد در لفظ امام تامل کردم معلوم شد که امام با مطلق ایشان معصوم تفریح
 الطاعه منسوب الخلق است و دوی باطنی در حق امام تجویزی نمایند پس در حقیقت ختم نبوة مذمب
 کوزبان آنحضرت صلیا علیه و سلم قائم الانبیاء گفته باشند و چنانکه در حق اصحاب اعتقاد
 نیک باید داشت هم چنان در حق اهل بیت معتقد باید بود و صالحین ایشان را برید لطمه کفین
 باید کرد فد جعل الله لعل شیخ قدر این فقیر را معلوم شده است که ایما اثنا عشریة علیه السلام
 نسبتی بودند از نسبتها در راه تصوف مفارک القراض ایشان پیدا شد اما عقیده و شرع را
 بجز از حدیث پیغمبر صلیا علیه و سلم نتوان گفت قطبیت ایشان امری است باطنی تکلیف
 شرعی کار ندارد و نفس در شکر هر یکی بر متاخر با عبارتهای قطبیت است و در مورد امامت که
 می گفتند راجع بهمان است که بعضی خاص یاران خود را بران مطلع می ساختند پس از زمان
 قومی تمنی کردند و قول ایشان را بر محلی دیگر فرود آوردند و الله المستعان و صیت دیگر طریقی تعلیم
 علم چنانکه تجربه محقق شد است که نخست رسائل منقره صرف و خود درس گویند رسیده
 از هر یکی با چهار چهار بقدر ذهن طالب بعد از آن کتابی از تاریخ یا حکمت علی که بزبان عربی یا
 آموزند و در آن میان بر طریقی بمنه کتب لغت و بر آوردن مشکلی از جای آن مطلع سازند چون
 قدرت بزبان عربی یافت موطا بروایت یکی بن یکی مصمودی خوانند و مرکز آنرا معطن
 نگذارند که اصل علم حدیث است و خواندن آن فیفسها دارد و ما را استماع جمع آن مسلسل است

پدران قرآن عظیم درس گویند بان صفت که صرف قرآن بخواند تو تفسیر و ترجمه گوید و بر آن
 شکی باشد در نویادیشان نزول متوقف شود و کتب نماید بعد از آن از در کس تفسیر
 بطلبین لا بقدر درس بخواند درین طریق فیضیاست پدران در یک وقت کتب قدیمه
 می خوانده باشد از صحن و غیر آنها و کتب فقه و عقاید و سلوک و در یک وقت دانشمندی
 مثل شرح سلا و قطبی و غیران الی ماشاء الله و اگر می آید که شکوه را یک روز بخواند
 و روز دیگر قطبی بقدر آنکه روز اول خوانده است بخواند چنانی مانع است وصیت دیگر مادم غریبیم
 که در دیار هند و کشان ابا و با نوبت افتاد اند و غریبیت نسبت و غریبیت سان هر دو
 فریاست که ما را بسید اولین و آخرین و افضل انبیا و المرسلین و فخر موجودات علیه و علیها
 الصلوات و التسلیمات نزدیک میکرد اند شکر این نعمت عظمی است که بقدر امکان
 عادات در روم عرب اول که نشر آن حضرت است صلی الله علیه و سلم از دست بدیم
 در روم عم و مور و در میان خود نگداریم اخرج النبوی عن ابی عثمان التیمی قال انا انما نسلم من
 الخطاب رضی الله عنه و حتی باوز بجان مع غننه بن فرقد انا بعد فاتر زود دارند داد استخوان و اتقوا
 الخفاف و اتقوا السراويلات و علیکم بلباس ائیم اسماعیل و اباکم و اتقوا زری العجم و علیکم بالعمامة
 فانها حرام العرب و متعهد و او ائتوا شوا و ائتوا شوا و ائتوا شوا و ائتوا شوا و ائتوا شوا و ائتوا شوا
 او از موالا عرض و فی روایت و انروا عیبا طور الجبل مروا یعنی چون عرب برای جهاد با طراف عجم
 منتشر شدند عمر رضی الله تعالی عنه پرسیدند که رسم عجم را اختیار کنند در رسم عرب را ترک
 نمایند پس بیان نامه نوشتند که از ار بنبید و چادر پوشید و فعل پوشید و بکبارید
 موز کار او بکبارید و ابارا و لازم کیند لباس پدر خود اسماعیل را و خود را دور دارید رسم
 و پیشه لازم کیند نشستن در انساب بر انبیا انساب حرام عرب است و بر رسم قوم و در

شرح

مشهد عم

لباس باشند و سخت گذران باشند و کهنه پوشی خویشند و متادل نسید شتران را یعنی بگریز
 و رام سازید و نسبت کرده سولد شود بر سپان و تیراندازید نبشها کی از عادات شنیعه
 نمودن است که چون شوهر زنی ببرد کند از آن شوهر دیگر کند و این عادات اصلا در عرب
 بود قبل آنحضرت و در زمان آنحضرت و نه بعد آنحضرت صیحه الله علیه وسلم صدای تعالی
 دعت کند بر آنکس که این عادت شنیعه بافتلایش سازد و اگر ممکن نباشد که از عموم
 ناس مرتفع شود در میان قوم خود اماست این عادت عرب باید کرد و اگر این نیز ممکن نباشد
 این عادت راقع باید دانست و بیل دشمنان باید بود که ادنی مراتب نبی منکرین است
 دیگر از عادات شنیعه ما مردم الشنت که هر بسیاری مین کنند آنحضرت صیحه الله علیه وسلم
 که شرف مادرین دنیا با آنحضرت منتهی میشود به اهل بیت خود که بهترین مردم اند و دوازده
 اذیه دیش مقرر فرموده اند و آن پانصد درم است دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسراف است
 در اوج و در کم بسید در آن تفر کردن آنچه آنحضرت صیحه الله علیه وسلم در شاد و بها مقرر فرموده اند
 دوشادی است دلیمه و غنیمه این هر دو را باید گرفت و غیران را باید گذارشت یا اتمام
 در انعام ان نباید کرد و دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسراف است در نامها و سیم و چهارم
 و شش ماهی و فائده سالیانه و این را در عرب اول وجود نمود معلی است الشنت که غیر تزنیه
 و آریان میت ناسه روز و الحام ایشان یک شب از روز رسیج نباشد بعد سه روز و
 قبیل جمع نشوند و طیبی بیابان دن ریشیت استعمال کنند و اگر زوجه است بعد از تقضا
 عده قطع امداد نمایند سجد از مایه است که لبان عرب و صرف و نحو و کتب ادب
 مناسبست پیدا کند و حدیث و قران را ادراک نماید استعمال کتب فارسیه و هندیه
 و علم شود مغفول و آنچه فرورده پیدا کرده اند و ملاحظه تاریخها و ما جرات ملوک و مشا جرات

در هر چه

اصحاب همه فضالت در فضالت است و اگر رسم زمانه مقتضی اشتغال بان کسرود
 این قدر خود ضرور است که این علم را در یاد داشتند و از آن متنفر باشند و استغفار و توبه
 کنند و ما را لایب است که بجهنم محرمین رویم و روی خود در برابر ان استاها با ایم سعادت
 ما این است و شهادت در اعراض ازین وصیت در حدیث آمده است که من ادرا
 نکم عیسی بن مریم فلفوره نبی السلام این فقیر از روی تمام دارد که اگر ایام حضرت روح
 در یاد اول کسی که تبلیغ اسلام کند من باشم اگر من انرا نه دریافتم هر کسی را که از اولاد یا
 این فقیر زمان بخت نشان اکفرت در یاد حرص تمام کند در تمام تبلیغ اسلام ناکتیه اثر
 از کتاب مجید ما باشیم والسلام علی من اتبع الهدی فصل فی تمیز اللین افاد در حدیث
 متواتر آمده است فیرون القرون قرنی تم الذین یلوونهم الحدیث و سر در تفصیل صحابه بر
 هر که بعد از ایشان آمد است که ایشان واسطه اند در میان پیغامبر و این جامعه متاخره
 از جهت غایب اسلام بواسطه ایشان و رسیدن علم بسبب ایشان بفهم اگر می توانی فهمید
 که امر ملت مشابهت تمام دارد بدیواری که هر خشت فوقانی متفرع است بر خشت تحتانی
 و واسطه استقامت است تا آنکه کار باس رسد هم چنین بر قرن متاخر مستند
 پذیر قرن مقدم است در شراج اسلام و علوم و هدایت و شرح تا آنکه امر مقتضی کسرود
 لصاحب شریع که از جانب خدای تعالی شریعت را بواسطه آورده نمی بینی که امروز کافری
 چون بی خواهد مسلمان شود چه قدر حرکات غیبه می بایدش کرد که از میان اهل کفر و رسم
 کفر برآید او اهل اسلام یاد کرد و بان متعلق و متحقق کرد و خدای تعالی رحمت نامه نازل کرد
 انما یدر ابوا و اجداد و اسانده و مشایخ تا که در حجر ترسبت خود ما را برورش دادند اول
 کلمه که بار ساینده کلام اسلام بود و اول رسیده که با نمودند رسم اسلام بود آن نمونه

دشوار از سر مابرداشتند رب ارحمها کما ریبانی صبر اورحمت دیگر اوقتی و اتم از ان
 اصول ایشان کرد اما در ایشان را هم چنین در جز خود تربیت کرده از مویست خلاص کرد
 و هم چنین و هم چنین تا آنکه صلوات تمامه و نیات کامله تحفه جناب عالی انحضرت صیغ الیه
 وسلم کرد و بعد هر مسلمانی که باین ملت فخر پرده مند کردند علما و عملاً این چنین باید دانست
 و این چنین منت را بر جان خود باید نهاد تا بر با و طهارتی و باطنی کرده باشم و از حقوق ایشان
 دور شویم و الحمد لله رب العالمین افاده حد او اجماع حکم علمی حد او اجماع العلم علمی انکس
 سر تو صید کنی عظیم است از ارکان ولایت خاصه اما چون از حد تجاوز کرد قوه بهمیه
 با او یار شد و او عضال گشت که بدست دهر کشد و احکام رب و مرلوب را هم
 اینست و قاعده قضای الاشیاء تا بنه را بر انداخت افاده او کس از روح کمال و معرفت
 لغرف ایشان در خواطر بی ادم علمی است شریف اما چون از حد تجاوز کرد قوت
 بهمیه با او یار شد هم قابل شد با شرک در عبادت و استقامت مقصود است افاده نوع
 و انما شبهات اصلی است عظیم از اصول تهذیب نفس اما چون از حد تجاوز کرد نوعی
 از و کس شد خوبی گشت که او را بنام ورعی خوانند و باین غلط منور می شود افاده
 چون علمی از سیدار فیاض و ورید لا بد است از انجا از استعداد نام این نفس زیرا که
 التجلی لایکون الا کسب استعداد التجلی او چون استعداد تام بود مکن که این علم منحت خیال
 باشد انما کس افاد و اشتباه هم رسید کیفیت انقضای فی ذلک قضا در این اشتباه
 است که شنبه باشد که او را تمکین تمام از دید اند علوم متضاده او را متوشش می کند
 مزاج اوسطی است برای محب تمیز مشتی که در عالم پیش آمد این علم را برای او عرض
 باید کرد و وی صورت حال را بسجد و بر جوهر شفاف خود مقابل سازد و از انجا

ابان

و علم است شریف اما چون از حد تجاوز کرد قوت بهمیه با او یار شد هم قابل شد با شرک

شعری

شربی برآید و این شریقیع احد المثلین نماید لا علاج له الا انک انده و در قوائید
 ثابت شده است که انشا ر سودا در بدن آدمی حالتی از تعطیل جوایس بهم میرساند
 پس روی در خواب است حال انکه در نقطه است و تنهاست حال انکه در خواب است
 است بر مثل این شخص حوادث مستقبه و جنایای نیرنگشف میکند و روی از آن
 اجاری کند و او را در عوت مجذوب گویند و بحقیقت نام او مجنون است او را در جرید
 اولیا الذکر نیست اگر چه عوام از روی خوارق بنند و اعتقاد عظیم بهم رسانند گاهی
 اسباب سماویه اجماع کنند بر صورت حادثه از حوادث و در ملکوت تمایلی از آن
 منتفی گردد و از آن تمثال منعکس رود و اضواء در نفوس اهل معارف از او دانسان
 اگر این انعکاس بر قلب افتاد بصورت غم و هتیه برآید و اگر بر عقل افتاد در صورت
 مکاشفه و واقعه گاهی این شخص تفصیل داند و گاهی نداند بر تقدیر این نکته را با یاران بگوید
 و ایشان در مکانات و جایزیند و حمل کنند بر تاثیر مهت و از باب خرق نظام
 اسباب شمارند و بحقیقت اینجا صح نبود الا قبول انعکاس اضواء آن مثل در عالم ملکوت
 بمنزله رویا و این اشتباه بسیار از مقامات نوبان افتاده است افاده و گاهی
 کلیه که بمنزله ورس قلوب کام تنک میزند و شبه اصلا کرد نمی گردد و در تشریح حادثه از
 حوادث منته در ملک مهت لبته است و از غله نامه ظهور او در عالم شهادت
 جزوی از هزار جزو بشرط خود تحقق شده است پس واجب می گردد بر طبیعت کلبه
 اقامت این جزو پس داعیه مهت بستن یا کاری کردن در قلب شنیع از مستعدین ایجاد
 می نماید بقیع الله امر اکان معمولاً در صورت بیان داعیه این شخص سکان صفت و اعدا
 می کنند می گویند که این کار من کردم و اهل دل از روی اغراض نظری کنند و تعویج الکافی پیش نمی آید

نسخه
مقامات

بر طلب

زیرا که این شخص الفاجی می کند این شخص مقامات سلیمان بی رسد و یکی را بعد می گیرند و بعد
اعلاطم و محققیت اینجا جزوی از هزار جزو بدست این مرد سرانجام شده است و در صورت
اولی یک جزو هم بود اذ او احوال نفسانیه مثل وجود زهد و قناعت هم ترکیب دو اصل بود
مزاج طبعیت که مقتضایات نفسانیه شده و جمع همت بر طالب بس همان مزاج مقتضی طبع
طبعیت است اگر مرد سالکی بود در عشق نشاء و رغبت بمطهرات و مثل ان صورت
و اگر سلوک پیش گرفت ان هم برای خدا و در راه خدا مصروف می شود و ایند لغت
از طلق هیچ سالی را هر مقام نمی شود تا آنکه حلق شود و مزاج او مسلط شود و وجدیم نمیرد تا آنکه
تجاری بدماغ نرسد با اصل این احوال بر دو قسم اند قسیمی انما که غالب برسان احکام مزاج است
و تهذیب نفس منطقه باین احوال برای ضرورت حکم تطبیق نشاء است و قسیمی انما که
غالب بریشان بیات نفس منطقه است و نیز مزاج بان وجه حکم ضرورت مطابق نشاء
است و نیز در میان دو قسم یکی از عوامی علوم است که غیر اهل تکلیف را میسر میشود اذ او
دعای بی بی ادم بخیره اقدس مرتفع میشود و چندین بار هم خورد و قطع و بس نور نموده
شعاع تجلی اعظم می پیوند و نیز طایفه علویه که انتانتارشان بجهت تکلیف نوع انسان است
ان دعای اربع قولی میشوند و استماع ایشان فرع باب خود می نماید از ترکیب این
دو اصل تا شیر پیدا میکند و در راض فرود می آید بالعام و احوال و تقرب تصرف می رود تا آنکه ان
دعا محقق شود اگر نظام اسباب را ملاحظه کنیم منجم نشده و اگر نظام ارتقاء ادعیه باین دو صیغه
و نزول این بارض ملاحظه کنیم این نیز منجم نشده حالان حوادث که عقب دعا مخلوق شده
دو قسم شوند قسیمی انست که در خیره اقدس بصورت کفایت دعا تمثیل نیست در اینجا
رعایت احکام نشاء غالب تر است و قسیمی انست که در ملکوت انعقاد و شعاع ان

است

ادبش از این

ان پیش از آنست که در خارج دیده و شنوده می شود و رعایت احکام سباب استجاب در آن
 قسم غالب تر است اگر چه صورت عاده بحسب عفت ساس غزاتی ندارد و بنحال بی مثل ذ
 بنا بحال که عند الله عظیم و بنا لاین عند الله جامع لغرض اناده هر خرق عادی و هر واقعه عیبیه که از اینها صلوات
 الله و علیهم بطور میرسد در تفرعات منوط است بلطفه از لطایف نفس او یا تقوی از قوی قلبه
 که در وجود او تیره شده اند یا تیارید ملائعی که بمنزله ابشار متصل بسوی او می ریزد یا اقتضای
 خصوصیت وقت و چون باین اسباب نظر کرده می شود عوارق عادات عادات می شوند مثلا
 در قوی محوسبیا که رستم بر بیدار دو کانی که رستم می کشد دیگری از افاضات سنی تواند برداشت
 و نمی تواند کشید از هزاران یکی پیدا شود باین قوت پہلوانی و باین شجاعت و باین وزرش زور از آن
 که کار رستم کند هم چنین افعال نفییه مثل فرست و فطانت و شجاعت و غیر آن یکی از هزاران بعد
 قرون متداوله در قرانات مسوده که مثل ان نهایت غرام دست پیدا می شود که دیگر از اقل افعال
 و اول احوال وی بازمانده و حضرت صدیق باین معنی اشاره نموده جای که در خطاب آنحضرت
 انما س عودک سل الله ان یطعمهم فان الله نای عودک ^{کجود} الا جائنه در لفظ عودک اشارتی لطیف است
 باین مضمون چون این مسله حورشه اشکالی بهم رسید که خرق عادت در حقیقت عادت است
 و معجزه در حقیقت معجزه صفا که باین قوه نفسانیه مرسیده اند که بنیام بران رسیده است پس
 بنده چگونه باشد در صل این اشکال کویم در اصل و جوب انبیاء و مرسل الیهم مرسلین را امری صبا
 است چنانکه واجب شد بر میت که علت خورد و واجب شد بر سگ که گوشت تناول کند
 و واجب شد بر طفل که شیر از پستان مادر بکشد همچنان واجب شد که بنیام بر ارشاد کند و واجب
 که مرسل الیهم منقاد او شوند این همه کلیات است که اصل صورت نوعیه انها را کل کرده است
 لیکن لطف الهی آنست که در مخاطبه افراد نبی ادم منزل و باید از نسبت بنواص صورت نوعیه

ولایمی را از لوازم عرف و عادات که در مقامات بنی ادم شایع شده و از مسلمات گفته
بگیرد و ثابت کند از تمام اقصای خاص نوع چنانکه طاعت حق ابدانه باعتبار اصل جوهر است
و در محاطه از متوسط ساختن با تمام فدای تعالی هم چنین منوط ساخت اثبات نبوت نبی
بظهور معجزات که دلالت می کنند بر شرف نفس ایشان و بر حقوق نفوس ایشان بلا اشیا و این
فاصله اینست که اصل نبوت ایشان را داده است پس در مبارک عوام نشست که اگر
پادشاهی شنیع را وزیر خود سازد علامت ظاهراً وزارت است که برای او عاده مستمره
فودرا حق کند که این دلالت مایه است بر صدق دعوی وزارت وی این علم حق بان علم مالوف
دریم اینست و یکی بجای دیگری نشست یقیناً السلام اکان معولاً چنانکه این نسبت از اولاد انسانی
که متعین و خوب انبیاد است بالجهان که از طرف پادشاهان باغنا ما روند و هم چنین در هر
سده از شریعت سری را بشی منوط ساخته اند و شرط صحبت منوط ساختن دلالت
این حوادث است بر شرف نفس و حقوق بلا اشیا علماء و مرضی بودن عند الله و کتفاض
علوم حق صفا معلقه با حکام و جریان کلام فیه بمنزله جریان جوی بوی نفس این پیغام بر لبها
سحر و طلسم از صفوات بر آید نه و احوال قدسیه در حد معجزات داخل مانند هر چه عارف می شناسد
که چون آنحضرت صیبه علیه وسلم در فتح مکه مصابیح کعبه را گرفته ایستادند و جفا از یاد دیدند
قریش که در باب ایادی آنحضرت صیبه علیه وسلم سی بلخ داشتند و سینها ایشان
بعد از آن بر بود دیدند که همه جمع شده ایستاده اند فرمودند چه می گویند گفتند می گوئیم که انت
ان کریم فرمودند شاید اراده می کنند قصه بوسع را گفتند اری فرمودند من هم می گویم
لا اشریب علیکم الیوم نفیوا الیوم این کلمه گفتن همان بود و غل و صد از دلها رفت همان
غرض تحفه جلوه پیدایش در باب لطف و صفا که خرق عادت باشد بلا شک و اصل

ملحق

این فرق

این خرق عادت قوه زهره بود که از میان نفس انحضرت جوش زد و قوی زهره را که در تن
ایشان کافر بود در میان آورد و در با هم لطف توایج نمودند و لطف انجلی و روحی و روحی و روحی
بطور رسیدیم چنین و سب بن عمر قصد کشتن انحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و انحضرت او را
بر بعضی امور عینه مطلع ساختند در ضمن این مطلع ساختن لطف قوه زهره از نفس حضرت بر آمد
و نفس و سب شتر صفت رسید و در غایت را الکی بوخت و هم چنین قصه تمامه بر زمانه
و قصه زوجه ابی سفیان اینها هم قوه زهره است که از نفس صاحب دولتی بر آمد و موس
دیگان می رسد قوی گانه ایشان را در میان بی آورد و طلسمی لطف نمودی رسد همچین در بر قوه
میر خیه مزوجه بدو چنان از قوه شمس از نفس انحضرت جوش زد و هم چنین در فتح مک
میر خیه چنان با چارچینان از قوه شمس مرفوع شده از نفس انحضرت صلی الله
علیه و سلم بر جوشید و غایب را سر خود گردانید و در غیب انحضرت صلی الله علیه و سلم با
یک ماه منتشر گردانید و هم چنین روز جمعه اوداع قوه مشتری با قوه سمیه و قوه زهره زرد
و قوه زحل و عطارد در هم آمیخت من کلاواحد منها جزوا احد تا آنکه هر سه یک چیز شد در عالم قوه
تسیری و تالیفی و فرمائی و تشریفی منتشر گردانید جاہل نکوید که این معجزه نامیستند وقتی معجز
باشند که تشویق که مثل این طالع داشته باشد از وی مثل این کارها نباید و ایس و الکی
افاده شریف از مستحسان فرامیر من گفت که تو از اصوات فرامیر لثت می یابی یا نه و عرض
او مفهوم میشد یعنی اگر حسن ان ثنات میباشی بر سماع ان این همه الفارغی کردی
و اگر از از وی نمی توانستی کفتم سلسله سخن را چنان بیدی مالا جواس خود را جمع کن و بضمم اگر
می توانی فهمیداری حسن ان دارم و بیشتر از بسیاری لذت ان می یابم اگر چند روز از ان
مدامت نیام می ترسم که در ان لذت فروروم و از جمیع اشغال بازمانم لیکن مانع از ان در

افاده در رد فرامیر

شرعی و طبعی اما مانع شرعی است که هر چند در صدقات خود و اطلاق کرم مطلق بکرم بی علت خود قبض شرع ملاحظه کنید و لذت من در آن نهاد که موافق شرع باشد و از مخالفت شرع الهی و تعویق مراد ادا آن الفت و نفوس نمی گذارد که مثل این چیزها مشغول شوم اما مانع طبعی است که شرافت نفس من بجز نمی کند که در مجالس متبذره نشینم یا از امارد در زمان غیر متحرکه شوم یا زنی که غیر شریفه باشد در عقد نکاح ارم شرافت نفس که عبارت از اوضاع نفس است بحکم اصل صلیت از اوضاع حسیه مانع من است از مثل این کهنه و اگر در آن درست داند نکته دیگر دقیق تر از آن نیز گویم چنانکه نفس من شرافت دارد جان جانمن که خلاصه جانمن نیز شرافت دارد و شرافت او است که با بطع مانع می شود از آنکه مطیع شود در جان جانمن در اصل فطرت برای آن از بدیهه شده است که در روی نقش تجسیم اعظم منبسط گردد مثل الطباع نفوس قائم در موم و بر روی غیر تجسیم اعظم است از الطباع نفوس او جان جانمن ابایی کند و الهی و لغوی دارد و این سری است که میراث یافته ایم از ارسطو و شرفیوم لمحض علیہ الصلوٰت و التسلیٰات قال صلیا علیہ وسلم الا انما نقایا اجدنی ضلیلا و ما بی لمن اجدہ اللہ نقایا ضلیلا ان شیخ غیر اللہ ضلیلا او کما قال افاده بعض صفات محموده با غیر محموده مشتمه می شود و بر نادانان شکل میگرد و چنانکه در بعضی مواد صین با علم با صین مشتمه میگرد و لهذا موضع مد کرمه می شود غیر از الموضع هم چنین در نظر بسیاری از نادانان نفوس با علو است مملط و ملبس میگرد و علو است صفت نفس زکیه است که مثل میل عنصر کثیر خود میل می کند بعضی ان مناسب شریفه که در اصل صلیت او نهاده اند لیکن وقت آن نیامده است که با فعل در آن نفس متحقق گردد پس نفس بان میل می کند با بطع و در طلب ان می افتد و خود قوی عقلیه و عملیه خود را بر تحصیل ان می کارد و لا

نفس زکیه اعظم منبسط جانمان

اظهار آن

از کار بانا مطلب فایز کرد و در تالیس مبدت ازان هست که او بی دراصل فطرت ماوت بود
 نیاری از ظلمت نفس وی که شبیه به بخار بود ای باشد بقوی عقیده وی متضاد میکرد و در
 و خرم او را موسی میزند و عقل را بر تیره میکند و درین حالت هر مقصدی که در نظر او اندازد
 عداوت با مناسب دین و استکان مومنان او محقق شد از فضا و تمام میکرد و لیکن
 نه قوی او را انقضای کند و نه دراصل جلیت ان در نفس او دعوت نهاده اند و نه اعمال
 قوی عطیه و علمیه در تحصیل ان بمطالب از وی بطور برسد پس فرق در تالیس و علمیه
 از جناب متوجه پیدای شود در علومست استعداد مناسب اوست بمطلب و اجال
 ان مطلب در نفس وی و دعوت نهاده اند و تفصیل او متوسط یک کدشته اند و اعمال قوی بر
 ان متحقق میکرد و در اخر امر بان مطلب فایز میکرد و در تالیس استعداد مناسبست
 و نه در طلب او بی می کند و نه در استعداد و اجال و دعوت نهاده اند و نه اخر کار بان فایز
 فایز شد و اگر مطلب دیگر بر پیش او حاضر شود طلب ان نیز کند مثل امور مردی فای است
 چنانکه در عرف و عاده فیر ان فیر که نه عقل ما شس دارد و نه شجاعت و نه کفایت
 اگر طلب سلطنت و در مانع او اشیانه سازد از باب چون شمارند و اگر شایسته براده باطل
 و شجاعت و مالیت و تودوسی در تحصیل سلطنت کند انرا از علومست شمارند چون این
 مقدمه متفق شد باید دانست که مرضی الہی در حق هر کس است که از امور دینیه و دنیاویہ
 انرا طلب کند که قوی او بان مناسبست و در فکر و تالیس انما دن مرضی الہی است
 استقامت نفس بی باید طلبید و ان در بر عننی از امانات نفس موجود است قال الہی
 صلی الہ علیہ وسلم استقیموا اولین کھوا اکثر افراد بی آدم مستعد استند که قوه ہمہ و سببہ خود را
 مقید بشرع کنند و با لوازم طهارت و عبادت و مناجات متور شوند و انکه بقامات توحید

قسم ثالث
العلم

وفاکت برسد ایشان را بخرابین مطلب مقدوسی کردن و تشریح نیافت تسلیم
شدن مانع کار و بار ایشان است و اگر سالک خود تعین استعداد خود نتواند می باید که
همیش تمکن رود و استغفار کند و لکن تقدیر العزیز الحکیم قسم ثالث در احوال و اقوال
بزرگانی که حضرت ایشان نسبتی و قرابتی دارند در این قسم اولاً بزرگترین جلیلی که حال
بسیر و صغیر حضرت ایشانند شروع زنته اگر چه قصد بنده کاتب الحروف آنست که اگر توفیق
الی رفیق شود در ذکر ما شرم مرد و جناب مع ذکر بعضی اصحاب رساله مستطه تربیت دهد اما در این
رساله هم که مبنی است بر ذکر بزرگان این فاندان عالی ایشان که این بنده بشرف ادراک
سعادت خدمت شان مشرف گشته بزرگبار از حالات کرامت آیات و کلمات
معرفیه کلمات ذخیره اند و سعادت دو جهانی گشت تا اگر ثانیاً الحال تا بسمه الی با مضامین
ان عزمیت موفقی گردد مصداق هوالمک ما کرته بتصویح فوائد بود الا نه بکم مالاید کرس
کلمه لایترک کلمه بالکلیه از ان دولت محروم نماند و چون این قسم موضوع برای ذکر بزرگانی
است که حضرت ایشان نسبتی و قرابتی دارند قاعده الاقرب فالاقرب می خواست که ذکر
احوال کرامت اشمال هر دو بر او آید جناب تقسیم باید لیکن اقول لا امر ولی الامر عالی از حکمتی
و سیری نیست در شیخین مقدم کرده است ذکر باره احوال کرامت اشمال و اقوال ذی المقامات الباقی
و الکلمات الظاهره صاحب استغاثات العظیمه و الزیاضات الکثیره و العارف الجلیله
الرسوخ فی الشریعه و الطریقه و الحقیقه الجامع للعلوم الظاهره و الباطنه ذی العون
الصادقه و الهمم النافذه العارف بالله حضرت شیخ عبید الدام المدظلّال ارشاد هم
که حال کبیر حضرت ایشانند و قبله گاهی بنده کاتب حروف افاده این فقره از لفظ
سمع می دارد که قبل از آنکه خدمت ایشان متولد شوند و الله ما جده ایشان قبله از باب

اسرار اولادان

النسب

مؤلف

موفت و شہود کعبہ اہمحاب فوق و وجود مہر کامل اللہ الصمد حضرت شیخ محمد قدس اللہ
 سرہ الویرتی سبحانہ را تجلی صورتی در مشرہ دیدند کہ طغیانی را انکشت گرفته آورده
 می فرماید می خواہی کہ ترا این فرزند دوم ایشان عرض داشتند کہ خداوند بخت
 ہر جا کہ ارادہ نمائی ریاضت نماید پس بعد ازین مشرہ عنوتی خدمت ایشان قبول
 شدند و در کف حمایت والد بزرگوار تربیت یافتند افاضہ و تیری از خادمان حضرت
 جدی قدس اللہ سرہ نقل میکند کہ در ابتدا تحصیل علم خدمت ایشان چندان تقید
 نمیداشتند روزی بانجناب حضرت مرشدی قدس سرہ شکایت عدم تہیادہ
 کردم فرمودند کہ فلانی ترا چه غم است کہ این فرزند از خواہد شد اینچہ خواہد شد پس
 نفس مبارک آنحضرت ہمزور فرمود کہ خدمت ایشان خود بزبان شریف نقل فرمودند
 کہ تا کہ در تحصیل علم بشرح ملا رسیدہ بودم از عربیہ و ترکیب عبارت مراجع خبر نمودم
 چون حضور حضرت قبلہ گاہی سبق می خواندم لاچار بمقدار سبق ضبط کردہ می بردم اما از
 اعواب و علیہش سخن ہی نبود تا ہم خان روزی ضبط میکردم در آن رسیدند و انرا
 مرا بران خطا مطلع ساختہ بعنواب دلالت نمودند و برودہ ان از جهت ترکیب
 اطلالی بخشیدند پس چون انروز سبق را پیش حضرت قبلہ گاہی بردم و عبارتی صحیح
 بر خواندم از راه امتحان پرسیدند کہ این عبارت را باین وجہ چرا تواندی وجہ انرا چون کجا
 ایشان عرض داشتیم از نہایت فرح باہر از آمدند پس همان وقت ان فرج مطالعہ ما
 کہ از انروز فہم ما کثاہ شد و بمطالوہ طبیعت رعیت نمود کہ با اوقات تمام شب
 مطالعہ میکردم و جمیع طلبہ علم کہ در قرارتہ شریک مابل غالب ازین بودند ہم را در سقم
 جمیع کتب متداولہ تحصیل نمودند افاضہ خدمت ایشان بعد تحصیل علوم با شغال

بیان اعواب کلمت تا مدہ کوی از زبان ما بر می آید ہمہ انرا

فالمشخخ بہرائی و را با غلط

طریقی مشغول شدند و از بهیات کشیدند و ریاضات شامه پیش گرفتند پس با گذار
 طریقت و اسرار حقیقت فایز گشتند و بحضور والد مرشد حقیقی خود صاحب لقمه
 و اهل حل و عقد گردیدند و کارخانه درس و تدریس ایشان تعلق گرفت و بعد از حلت
 والد ماجد صاحب سجاده شده بر سر مدارشاد گشتند و جمیع اصحاب کار کرده
 والد با ایشان رجوع آوردند و از خدمت ایشان استفاده طاهره و باطنی نمودند و نظم
 و توفیر فادمانه بجای آوردند و خدمت ایشان در رضا جوئی فقا و طلبا دقیقه فرونگدا
 و بر فاده علوم و اعاضه اسرار گریستند و در استقامت قدیمی راسخ و مرتبه رفیع یافتند
 و بعد احکام و تویه جمیع امور عیال و امور القوم باز گریستند و باستانه فیض شایسته
 مرشد مرشد شیخ بزرگ امام الطایفه قطب الحقیقت حضرت شیخ عبدالرحیم قدس
 سره الویز در دلی رسیده شیخی را کیونهاده تجدید معیت نموده راه طلب از سر گرفتند
 و تا یکسال در خدمت آن رستان کرامت ایشان فیوض اندوختند تا آنکه بکم نمرگان
 الله بود در ایضی تا که کان الله اذ جراه حضرت شیخ بزرگ قدس سره اجازت
 ارشاد بلا واسطه عنایت نمودند و مثال باین عنوان نوشته مرحمت فرمودند بسم الله
 الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا الصراط المستقیم ووفقنا العروج الی معارج المنبع القوم
 والصلوة علی رسول محمد صاحب الخلق الطیبیم والیه واصحاب الهدات ابی النعمان المقیم اما بعد فقوال
 العبد الضعیف التحیف الراجی الی رحمته الحمد للرب المعین عبدالرحیم بن وحیبه الحق والدین
 غفر الله له ولوالدیه و احسن الیهما والله لا انفتحت المشیح عبدالمدین محزن الحقایق والمعارف
 الشیح محمد قدس سره اشغال الطریقیه القادریه و الجیشیه و انفتحت بندیه و المداریه زاد الله
 لاهلهم شرفا و غاوار است فیہ آثار الغفار و البقار و الوزراء و اسرارها فاجزیه الارشاد

الطالبین والساکنین الی اللہ والہدیۃ خرقۃ الشیخ قدس اللہ سرہ ارحم کما اجازنی
 والہدیۃ الشیخ الطرق المدکور من صبحہ وکانما صبحی ویدی کیدی فمن بالیغہ کانما بالیغی وایضا
 اجزیۃ المدرس التفسیر والحدیث اللہم ارزقنی ایامی وایامہ الاستقامۃ الی سجادہ الی
 واجل الاثرۃ خیرا من الاولی بونک وجرنتہ بنیک والہ واصحابہ اجمعین برحمتک
 یا ررحم الراجحین قال اللہ تعالیٰ قل انکم یحیون اللہ فایعوبی بحکم اللہ ویعزکم ذنوبکم للہم
 وفقہ لاکتب وترضی وتردیک ہرخاص بہ ستخط مبارک لوشنتہ کہ اللہم ارزقہ الا
 واجلہ صاحب الکرامت افادہ حضرت ایشان فرمودند کہ یعنی اولیا صاحب دلائل
 جایی می باشند یعنی ہمت ویرا جالب منافع وواقع مضار بہ نسبت اہل ان دیار
 این بیخ را در عالم مثال مشج و مثل می سازند و در وسط افاضہ برکات دران دیار می
 گردانند و تا صیہ مردمان ان نواہی را بدست تسخیری سپارند و تا صبح ویرا بقبول وکام
 ویرا مخدول میفرمایند و این بیخہ و شک فدای تعالیٰ بحال کبیر من سلم اللہ تعالیٰ
 غایت فرمودہ تاکہ ہمہ اعیان و غریبا و امیر و فقیر میان دو اب معتقد ایشانند و در انجام
 مطالب خود توجہ دعا و توفیق خدمت ایشان رجوع بی دارند و بقدم فیض توأم شان
 استفادہ برکات بی نمایند و کثایس عقدا بی خویش و البتہ کلید توجیہات و
 ایشان بی یابند و خدمت ایشان نیز بہت مصالح دیگران کلفت خود اختیار
 میفرمایند و در انجام مطالب متعلقان و رفاه حال غریبان بی اختیار زرد سیم بدل بی
 نمایند و در راحت دینی و دنیوی جمع مخلصان قلبا و قابلا سعی میفرمایند چو در سخا
 خود جبا ایشان است مال و متاع و نیاز در چشم ایشان قدری و دینی نیست
 پارہ فرمودند کہ کای سیم و زرد در مقام بصورت نجاست بی بینم کہ گویا ثبات

در اوج سہانہ خدمت ایشان را قبول عام و تقویہ شجوا و علم
 کرامت و توجہ و حفظ

من یادست من نجاست الوده شده و از غایت نورت موی بر اندام می فیروز دران عشق
 معلوم می شود که روزی فتوح خواهد شد و هم چنان دفعی می یابد پس واضح شد که این تناع در حقیقت
 جز نجاست نیست و مذمت ایشان را حق سبحانه و تعالی بجا بس جودت کرامت فرموده که از نجاست
 و عظمت کی را در مواجیه شریف ایشان سوای تعظیم و اجبال دیگر مجال نیست و بر کس نی مجابا
 محصور ایشان سخن نمی گوید و حرفی نمی زند اما فاده حضرت ایشان فرمودند که همت شان بهر چیزی
 که بته میگردد مراد از وی تکلف نمی کند فی الواقع که تصرفات انانی بی از مذمت ایشان
 بهر زیانستند و بطرف اری که فاطمی کارند هر چند در نظر مردم معب الحصول نماید حسب المراد صورت
 وقوع گیرد اگر دران کار بجلی از اعمال مثل خم خواب و غیره توجه نمایند کم باشد که تکلف کند چنانچه
 یکبار شیخ از بجزان و ابی باره بدعا میری بعد وفات او بدون رضای قبایل و عسایر وی ترویج
 کرد همه قماش از نقد و جنس که دران خانه یافت بزرگ دستی به بردی حرمی و بی ناموس
 وی از هر زیاده کرد پس دران باب کسان ان صیه مذمت ایشان اتجا آوردند و در سوختن
 خود اظهار نمودند چنانکه کمال شان دل کرامت منزل ایشان سوخت و چون تندی ان سولب
 شرعاً پس ایشان ثابت شد خاطر اربان طرف کاشتند و بعد چندی او شان را تیب دادند
 که خاطر معذاریت الله تعالی انتقام خواهد شد پس بسیاری بر نیاید که بمابین ان متجدد دران
 وی و خصوصتی افتاد تا آنکه کار تقابل و مجاربه کشید و وی دران میان کشته شده و شده شده
 چنان اتفاق افتاد که و البیان صیه از از خانه وی مومنه سبب فاکلی بوضعی که آورده بود بردند
 بنهی که از ان تشفی خاطر شان حاصل گردید افاده بارها و موده شد و تجربه رسیده که خلاف
 مرضی حضرت ایشان را دسپرد البته محمول شد و کار او نیز در بر کشت چنانچه شیخ را که از
 اصحاب و ادماء ایشان بود با لایحه بشرا که خود منازعت اتفاق افتاد دران باب طریقت

ایشان

ایشان را حکم فرمودند و ان مخلص ایشان سباحت تمام ایشان را بخار خود برد و انفضال ان
تقدیر است دعا نمود خدمت ایشان فرمودند که فلانی ما نزد دست میدارم خیر خواهی تو در ان بی نیم
کسان معامله را از دست دیگری تفصیل نمایی وی عرض کرد که این بی بی میخ دارد فرمودند که سببش
که از مزاج شما من ادراک بی نیایم که آنچه ما مفصل خواهم کرد بدان راضی خواهید شد و این بیغ موجب
گزند شماست مایمی خواهم که ازین جهت شما ایدارسد وی انما س نمود که اگر فادان حضور تمام خانه
با بختند ما را قبول است و هرگز از فرموده عدول نکنیم باز مگر همان حرف فرمودند و از طرف
همان جواب شنیدند اخرا فرمودند که اختیار شما است ما اطلاع دادیم باقی شما را ایند پس بعد
البناء والی آنچه از روی مصلحت شرعیست دانستند در ان باب حکم فرمودند و همه اعیان باره که در ان
مجلس حاضر بودند و طرفین بدان امر راضی شدند پس ان مجلس منقح گشت بعد اثر باران مخلص
در ان باب گفت و نمودن مزاج و پیرامون ساختن چون خدمت ایشان ان بیغ را در ان
نمودند فرمودند که آنچه ما از سابق اندیشه آن بی در شتم وی کفم همان امر بطور آمد ما شا السکان پسر
مرتی بر نیاید که ان مصلکه بر هم خورد و فیما بین ما فائدت و در ان میان ان غیر مع پسر خود در حق
خوش گشته شد و هم چنین یکی از مخلصان خدمت ایشان خلاف بیغ مبارک ایشان براه ما
رفت از وی بسیار تقبض خاطر شدند پس چندی بر نیاید که کار وی نهایت بر هم شد متوجه
زخمی گشت چنانچه مرده دارد و بر برداشتن و بعد افاقت او را اسیر کردند و بی سلس و معلول
داشتند بعد از ان وی توبه و انابت نمود پس بحال او شفقت فرمودند و فوجی گذاشتند باز
کار وی رفتی گرفت بعد از ان او را بمجری طالبی ناتی رسیده کرده جان گشت ازین جهت نتوانست
گفت بدل مبارک ایشان رسید پس ازین ماجرا بر نیاید که ان ظالم بوجی ملاک شد که از جان
مردمان بس بید بود و این بیغ مورث تیبی که ان کرید و باید دانست که خدمت ایشان

چون نسبت بکیه انقباض خاطر روی آورد عادت شریف ان نیست که در حق وی بدعای نفس
 را بی نمایند بلکه از درونی سکوت بی زمانید و از مذکور بود حضور منع می نمایند لیکن همین دل بر گرفتن
 شان از وی موجب وبال لوی شود اما حضرت ایشان بارها فرمودند که ایشان نهایت زبده
 الای هستند فی الواقع که فی سبانه دانت بمع کالات ایشان را عقل معاش هم مثل عقل معاد
 بکمال عطا فرموده که با وجود آنکه از خواص در مقام نبوی نبایت تنفری دارند حتی الامکان اشغال ان
 این امور را حواله دیگران بی زمانید لیکن تدریس را می اندیشند همان اصوب و اولی می باشد اناده
 در ریاضات و طاعات درین زمان یاد کاری مشایخ متقدمین اند قریب چهل سال برآمده
 که با وجود ضعف و کفایت بجز در ایام بنیه افطار نیفرمانید انهم بقطره لای و قیام لیل چه در سفر و چه در
 حضر در حال صحت و سقم هرگز قوت نمی شود و در ضبط و معموری اوقات کرامیه تقییدی دارند که
 احسن از ان صورت نه نمید که وقت ایشان با در درس کتاب الله و حدیث رسول و غیره
 صرف می شود یا در او را دو وظایف و اوقات مراقبه بر هرگز فوری نیست و در بیالس عام
 عاده شریف صلوات در انجن است که با وجود مجوم عام بر امور مذکورده اهتمام تمام میدارند و انجا
 مطالب و حاجات مردمان هم در ضمن ان ادا می زمانید و اکثر اوقات ساکت و خاموش
 می باشند و اگر حاجت می افتد بر سخن ضروری اقتصاری نمایند و گاه گاه در رس تصوف
 مثل خصوص شیخ اکبر و سنوی مولوی روم میفرمانید و در معارف مذاق و حدیث وجود متحقق
 می دارند چنانکه توجیه شهودی را با توجیه وجودی مخالفی نماند و از صوفیان حلاف شرع
 نفرتی عظیم می دارند و در سنه ثلث و اربعین بعد الالف والایه بمراقبه حضرت ایشان
 برای حج تشریف بردند نه ماه در مکه معظمه و چهار ماه در مدینه منوره اقامت نموده دو حج گزاره
 در سنه خمس و اربعین بعد الالف والایه بوطن تشریف آوردند بالجد و جود با وجود ایشان

بیشتر

ایست ز ریات الی افاده محمدوی شاه اهل الله شهم الله برادر خورد حضرت ایشان
 که در کجالات شان خواهد آمد فرمودند که خدمت ایشان را در مقابل دیدیم که از پیشانی ایشان بن
 الحامین نوری ساطع شده در هویت دانت الی غرق گردید بان است که هویت دانت در پیشانی
 شان هویدار گشته در آن حال در این هر دو امر تردد مانند دو ساعت این را مشاهده نمودم
 بعد از آن از نظر من مخفی نشدند افاده حقایق آگاه شاه نور الله از قصه بدانند که از چندت آقا
 گاه ایشان است بطرف بنده کاتب الحروف نوشتند که قریب وقت صبح در نیم خواب بودم
 که برودت هوا خواست که چادر بر خود کشم پس درین اثنا که خواسته بودم چادر بپارم اما از کجا علی دین
 امر دزدک شد دیدم که خدمت ایشان رهایی بر من انداختند چنانکه صبح برودت مانند کرمی
 و باران خسبیدم و تا صبح کرم ماندم و در آن وقت افاضه فرمودند نسبت عشق و حید امیر یوحی که آن حاضر
 مشور ماند و از ما بیخ و مستقبل زهول شود و اتفاق شد که بیخ صوفی ابن الحال این است که تلذذ عجیب
 عیا الصباغ ان غایت نامه خدمت ایشان بمن رسید افاده سیر شاه موصوف نقل فرمودند
 که چون بوی کتب متوسط از خدمت ایشان تحصیل نموده قصه شاه جهان اباد کردم شب هنگام بنده
 ایشان قصه غم خود اظهار نمودم فرمودند بهتر است و گفتند که سوره واقعه را بعد مغرب و عشاء بخوان
 باشنمانش الله تعالی در وفا تو خواهد کشید در آن وقت بقیه دانستم که این را محض از راه و جدا
 فرمودند و الا در آن ساعت هیچ توفیقی نبودند مگر روزی مخطور پس انرا اختیار کردم اکنون که مدت
 سی و چند سال شده که گاهی بفاقد تلبان شام و الحمد لله عیب ذلک افاده فرمودم عبد الرحمن زرقه
 الله مقام الاحسان و اذاته طراوة الوفان شب بلیت و یکم شه دی قصه سنده الف و مایه
 وسیع و عسین در مشیره دید که گویا مکانی است که در آنجا خدمت ایشان و بنده کاتب الود
 و فرزند مکر میروند و ویرا خدمت ایشان فرمودند که پیشش پیشش رود پس بمیدان

وسیع رسیدند که در اینجا عظیم بسیار بر پا کرده اند و می گویند که در اینجا آنحضرت صلی الله علیه
و سلم هستند و چون پیش تر رفتند کویا فیکس بر دروازه نشستند پس خدمت
ایشان از آنها اذن دخول امکان نداشتند و بواسطه آن مکرراً اذن دادند پس از برون نمودن
شدند و اینجا مجلسی است عظیم و مردمان کثیر در اینجا جمع اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر منبر
خطبه می خوانند محاسن شریف سیاه است و بر چهره مبارک فی سکنها هستند و چادر را بر
اصطیاع برودشها انداختند پس خدمت ایشان پیش شده تعظیم تمام سلام کردند پس
آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطبه را که اشته از منبر فرود آورده دو سه قدم پیشتر آمدند و خدمت
ایشان بکمال انقیاد و خضوع سر بر قدمهای مبارک ان سرور نهادند و آنحضرت صلی الله علیه
و سلم ایشان را گرفته بغل گیر شدند بعد از آن باز بر منبر برآمده مشغول خطبه شدند و چون از خطبه
فراغ شده از منبر فرود آمدند رای کویا که در پایی بنام این فقیر را که کاتب الحروف است است
بغل گیری مشرف ساخته و رای شرف قدم بوس حاصل کرد پس چون در مجلس جلوس
فرمودند یک خوابی آوردند و بران خوان یک دستار سفید بنامیت کلان و یک جامه فرغ کنه
مخولس سفید پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خدمت ایشان را از فرمودند که این دستار
بر سر خود بپوشید پس ایشان ایستاده شده ان دستار را بر سر خود بستند بعد از آن بر
ان ردا مرتفع از فرمودند انرا هم بپوشیدند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که این
دستار من است و این ردا مرتفع ابراهیم رای گفت که چون مادر اینجا ایستاده بودم آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بر بست مبارک خود ما را بجانب خدمت ایشان اشاره فرمودند
در ان وقت محاط آمد که شاید ما را بقدم بوس خدمت ایشان اشاره فرمایند پس
بعد از آن مجلس قدم بوس خدمت ایشان کردم اما ترد و محاط مانند که ایا بهین قدم بوس

انقیاد

الشارع

اشاره بود باین معیت ایشان پس بعد از آن از آن مجلس برآیدند و مردمان از هر طرف
 هجوم آوردند و چهری می طلبیدند چنانچه کس را علت پادشاهی عنایت شود و از وی کو
 و خدمتکاران سلطان انعام در خواست می نمایند باید دانست که حکم حدیث شریف که من
 رأی فقد رای الحق ولم یبق من البرة الا المشرکات قبل باری بول الله و ما المشرکات قال الله
 الصالح برک المومن او نری که این اشغال بیشتره را از اعظم مناقب توان شمرد افاده خدمت
 ایشان فرمودند که یکبار برویه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مقام شرف ششم که در شیرازی
 بسیار عنایت فرمودند پس از آن قدری کثیر گرفته بدان خود انداختم چنانکه از عنایت کثرت
 از اطراف دهن بیرون می رخنیت و از آن ذوق تمام می خوردم و باقی را توان بر سر گرفته دره تا
 قسمت کردم افاده دیگر خدمت ایشان فرمودند که باری در واقع دیدیم که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم طهر مبارک خود را بر سر من مستند ساخته و سر مبارک می فرموده تمام بار خود را بر
 انداخته بخاطر جمع نشسته و مادران حالت از عنایت ادب سر اجتناب نمیدادم و ذوق
 هر چه تا تر میباشتم افاده دیگر خدمت ایشان فرمودند که یکبار در واقع دیدیم که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم شریف شریف میدارند و کوبانند در دهن مبارک آنجا بستم پس بعد از آن ایام
 خال من شیخ محمد میرالحق مارالعلیقت و عطف و تکبیر مردم کردند بفروردت استه عار ایشانرا
 از مشکوة و تنبیه الخافین مردمان را و عطف کتم معلوم شد که تیر آن واقعه همین بوده افاده دیگر خدمت
 ایشان فرمودند که در واقع دیدیم که کویا مکانی است در نهایت علو و مردمان بی کونیه که این
 مقام آنحضرت است صلی الله علیه و سلم پس اندرون از فرتم دیدیم که دو چار پاتی کسترده اند
 و هر یکی از آنها سر و کاس مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمودار است کویا نمونه است
 که بر آن ساخته اند و چار پاتی که دیگر است خالی است و در آن مکان عمده العارفین شاه

ولی اللہ را نیز دریافتیم پس مردمان ما را تهنیت و مبارکباد گفتند بعد از آن متنبہ شدم افادہ خدمت ایشان در رمضان بیست و شش و اربعین بقصد اعکاف و سجده نشسته بودند و با آساف نمودند کہ بیستم ملائکہ را کہ در میان مردمان کہ در حلقہ ذکر نشسته اند درمی آیند وارد درختی می نمایند معلوم می شود کہ امشب لیلة القدر است در واقع کہ در آن شب نورانی و انشعابی عجیب بود افادہ دیگر خدمت ایشان در رمضان فرمودند کہ درین ماه بعضی آثار لیلة القدر در سیر و ہم معلوم شد و اللہ اعلم افادہ دیگر خدمت ایشان باری در ماه مبارک رمضان در ششم اربعہ اعکاف نمودند فرمودند کہ چون شب سبت و نهم وقت تہجد برخاستم و وضو ساختہ نماز ایستادم ناگاہ در آن ساعت حقیقت خود را ساجد یافتیم و مسجد را نیز ساجد دیدم در آن حال معلوم شد کہ امشب لیلة القدر است افادہ دیگر کہ خدمت ایشان در رمضان سہدسین بعد از اربع و الاثر با اعکاف عشرہ نشسته بودند فرمودند کہ از یابی او تا چون شب سبت و نهم آمد در صلوٰۃ تراویح بودم ناگاہ بروم ایامی رسید کہ لیلة القدر امشب است اما در وقت چیری از آثار آن بطور نہ ہوسست بعد از آن چون از نماز و آوردن خارج شدم خوابم در روبرو تا کہ وقت تہجد رسید پس بیک ناگاہ چشمم واکر دید دیدم کہ حجاب برخاستہ است لبرعت تمام از اینجا جسته بعضی یاران را از نوم بیدار کردم و از اندرون مسجد بیرون آمدہ در صحن آن ایستادہ شدم بر برجی کہ لگاہ انداختم ہمیشہ را در لوزدات و بی قلابی مضمحل یافتیم و این معنی را عیاناً نہ علامت شاہدہ کردم بعد از آن حال وضو ساختم و نماز تہجد گذاردم و دعا خواستم و نماز این وقت این معنی جلوه کرد پس چون ساعتی بر این برآمد و بعضی اوراد مشغول شدم ان آثار مخفی افادہ خدمت ایشان فرمودند کہ یکبار شیخ فوج جمع نموده بر قرۃ با پہلیت تاحت آورد و مواشیہ انجائی کردہ بر بعضی از برادران بہت استخلاصی الحام پیش اورفتند بعد از آن

بعد از آن خبر شهر گشت که آن ظالم آنها را که رفته بودند میقد ساخت و فردا با فوج کران آمده
 باز تاخت خواهد آورد ازین فروختن اثریم اهل قریه مضطرب گشته این قصه بحضور حضرت
 مرشدی قبله کاهی مروض داشتند پس حضرت قبله کاهی وقت عشا فرمودند که برای
 دفع این بلیه ما پان نمار استخاره خوانده تم خواجا خوانند پس ما بر فاستم و وضو سافته
 شروع نماز کردیم در اشار صلوة دیدیم که گرد بر کرد تمام قریه شوریه است محکم و حین است که لورا
 بیح طرف مدفلی و منقذی نیست بعد فراغ از صلوة این واقعه را جناب حضرت قبله کاهی عرض
 نمودیم فرمودند که خاطر جمع شد معلوم کردیم که حفظی سبانه شامل حال این قریه است پس
 صاحب ان همه برادران که رفته بودند سالم و غانم باز آمدند و ان ظالم باز دست نیافت افاده
 خدمت ایشان فرمودند که یک بار با عکاف نشسته بودم چون سبت و نهم رمضان شد
 منظر روتیه حال شدند و از بعضی مطامع در تحقیق ان طن غالب می داشتند همان روز وقت
 عصر برای حاجی از معکف بیرون آمدیم عصری پیش ما آمد گفت که اگر امروز طلال نیست
 نظر خواهد آمد پس این صورت را با بیان بیان کردیم مردم هر چند تیس کردند و تقصص بسیار
 بردند و در ان باب کعبیای بلینه تقدیم رسانیدند روتیه متحقق نگردید و از سحر با خبر طلال
 هم رسید افاده و بیان ایام که فوج علیه تقابل سادات بر آمده قریه پلست آمده و
 زود فوج سادات نیز نزدیک همین قریه بجانب دیگر خیمه میزدند و در نگاه سودا این
 قریه مغرور شد ازین معنی نجوف نهیب و عدت اضطراب عظیم در خواطر مردم راه یافت
 که ازین بلیه کبری چگونه نجات خواهد شد خدمت ایشان خدمت فرمودند که روزی در مسجد
 نشسته بودم که جالوز موسی بر در مسجد آمده مقابل ما نشست و بمن توجه شده دوسه
 کت بگفت که دفع شد دفع شد معلوم شد که بدفع است ازین قریه فرمید پس بفضل

در
 طلال

اللہ سبحانہ ہم چنان بظہور آمد کہ باوجود آنکہ حرب و موکہ قریب آبادی اتفاق افتاد و عالی
 نقل رسید و ملکی تجارت رفت این قریب بحیثیہ دوجہ محمول مانند افادہ خدمت ایشان
 فرمودند کہ در وی دہشتم کہ بعد نصف اللیل وقت ان مقرر بود شبی ظلم در ر بود و ان
 وقت از دست برفت چون بیدار شدم دیدم کہ ارواح هجوم نمود مانند و چند ان ارواح
 می دارند کہ بر من امکان تنبہ می کنند پس بر خاستم و بان وظیفہ مشغول شدم و ہم چنان
 مردم مانند تا کہ از قرارہ مقررہ آن فلح شدم افادہ خدمت ایشان فرمودند کہ شبی
 کلمہ لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم می خواندیم ناگاہ اہتاب نور حقیقت این کلمہ کہ
 بحیا تعالیٰ حق است سبحانہ بصورہ گردبادی ظاہر شد میدیدم کہ چون ان نور جوش میزد
 طلعت بندار نفس و اذ مغنی میکرد و چون اہتاب ان فی الجہد می نشست ان طلعت
 بسان دود صغیر نمودی میگرفت باز چون آن شعلہ جوش می آورد صورت
 دغایہ تا بود و نمودم بی گشت و درین حال دل از غایت استواب انرا می جست
 و نمی یافت از وقت ہمہ تاج در نماش ارہم کیفیت ماندم افادہ روزی خدمت
 ایشان بزیارت مرقد امام ناصر الدین رضی اللہ عنہ در قبضہ صون بہت شریف بودند
 و نزدیک قبر نورشان نشسته ساعتی متوجہ شدند چون از انجا بر خاستند فرمودند کہ
 روح مبارک ایشان بمنازلہ آفتاب است کہ در اب افند و شعاع ان با طراف و جواب
 منعکس کرد و افادہ خدمت ایشان را باری مرض شدید عارض شد در ان ایام
 می فرمودند کہ ارواح چند ان از دحام می دارند و انچنان بمانحط گشتند کہ در روہن و دست
 و نعل ہمہ ارواح را یافتہ می شود ظاہر موکل اعمال و اوراد بستند پس شب و روز ہمانان
 البست و پادش آن کلام افادہ در میان ایام مرض چون از ان شدت فی الجہد

افادہ

افاقست آمد فرمودند کی هست که چیزی سرود کند گویند ه خاطر شد و موافق آرسود
 گفت در آن اثنا باین فقیر فرمودند که از عالم ناکوت انقطاع کلی شده که کو یا این عالم
 خیالی بود که برفت یا خوابی بود که فراموش کردید و در وقت دیگر این فقیر آتاس نمود
 که چون از عالم ناکوت انقطاع روی آورده حال نسبت صیت فرمودند نسبت
 چه منی هم اوست فقیر آتاس کرد که آری من مراد است پس جویش زدند و فرمودند
 نه هم اوست نه هم از دست بلکه یک چیز است فقط یعنی وحدت صرف است
 و بس افاده خدمت ایشان در آن ایام که حج تشریف برده بودند در ماه رمضان بکه
 موطن شب پیاده پا عمره بجای آوردند و لیالی شریفه را باین طاقت بجای فرمودند و
 عشره اخیره در مسجد الحرام در مواجهه بیت المد با عسکاف نشسته و در آن ایام که در
 حرمین شریفین مجاور بودند اکثر اوقات مطابق حدیث مهور میداشتمند چنانچه در آن
 مدت جمیع صحیح است و مسند داری و موطن ایام مالک و شقایق قایم عیاض را به تدبیر
 تلاوت نمودند و خیمه قرآن بسیار کردند افاده خدمت ایشان فرمودند که در عرفات در
 حق همه مخلصان چنانکه مرید حضرت قبله کای با قدس سره بودند و چه انانکه با مارا بطبعه
 هر یک را جدا جدا نموده دعا کرده شد از فضل حق سبحانه امید است که این دعا درجه
 اجابت یافته باشد و نیز برای اکثر باران طواف بیت المد و نماز در مسجد الحرام و
 نبوی عیاض صاب الصلوات والتسلیات ادا نموده اند از کرم الهی رجا و اثنی است
 که شمره ان فایز شوند افاده خدمت ایشان در آن ایام که بکه موطن بودند شب طواف
 بیت المد بسیار از بسیار میکردند و میفرمودند که اکثر اوقات که طواف می کنم ^{حقیقت}
 کو برامی بینم که با موجود است و بوی من بدان و چون بجا بود دست می مالم و تقبل میکنم

می بینم که همان حقیقت دست مای کبیر و خود می کشد و چون بترم سینه خود را ملحق
می سازم در پی یایم که حقیقت مادر حقیقت کعبه در پوست و مضمی کشد افاده
خدمت ایشان چون ببدنه سوره رسیدند و زبانت مرقد مقدس مشرف گشته
فرمودند که اکثر اوقات که بواجبه شریفه استاده می شوم می بینم که حجاب از میان بر خاسته
است و خود را در جبهه کریمه می یایم و انجانب راحیه اله علیه وسلم می بینم که از غایت
شفقت در البینه اسرار کجینه خویش می آرند و چنانچه اطفال را از و نور شفقت بجهت
بر خود می گیرند همین معامله می فرمایند افاده خدمت ایشان فرمودند در آن ایام که بدنه
سوره بودم بعضی اوقات بواجبه شریفه انحضرت صیبا اله علیه وسلم شفاعت و دعا
در حق یاران کرده میشد و در آن حال حقیقت بعضی یاران برابر خود می یافتیم و شخصی را از
آمان می دیدیم که محبوب است و کویا از بواجبه شریفه بجانب پشت من مخفی میکرد و چندان
این صورت روی نمود ازین بیغ خاطر سردی کشت هر چند تامل کرده میشد سر آن
واضح نمی گردید او را چون بوطن رسیده شد معلوم شد که آن شخص در ایام مرتکب
بغیبه نمایی گردیده بود پس معلوم شد که سر مجتوبه او همان بوده افاده خدمت ایشان
از انبیا رسولک خویش باین بنده کاتب الحروف چنین حکایت فرمودند که اول
حضرت والدی در شدی قدس سره ما را شغل تصور نقش اسم ذات بر قلب صوبه
و ضرب اسم مذکور بروی با فروج و دخول نفس مع ملاحظه آن نقش ارشاد فرموده
بودند چون حسب الامر آنرا انعام نمودم و و اام ان شغل حاصل شد اباح کیفیت روی
نه نمود بعد از آن شغل نفی اثبات بوضع که معمول اکابر نقشبندی است قدس الله سرهم
ارشاد فرمودند بجز در ارشاد صورت نفی روی نمود بعد چندان گاه ما را در اعکاف نشانند

دافع شد
انبار سلوک

و خودم اعکاف نمودند و بارها بر من توجّه فرمودند در آن ایام صورت اثبات در
 نور محیط جلوه کرد و در اعکاف ^{و دیگر} شغل اسم ذات با اسم تکلم اولاً تقدیم اسم تکلم
 و ثانیاً بالعکس بوضعی که اسم تکلم زیر اسم ذات معلوب باشد یعنی بجای اسم
 تکلم اسم ذات تعبیر کرده آید و ملاحظه آن زیر یافت ارشاد فرمودند کسب آن
 مذکور پیش گرفته تا که مفاد آن روی نمود اگر چه طبیعت معلوب آن کیفیت نشد اما این
 همه کیفیات دل بهستی مرت تعلقی گرفت بعد از آن ارشاد فرمودند که بزرگی و بود
 که بی آن نمی شود یعنی بی ملاحظه همه اوست فتح میسر نمی آید پس بان مشغول شدم اکثر اوقات
 چنان می شد که با وجود وجود فتح بصورت وجود همه اشیا از نظر غایب می بود و فرمودند که
 نزدیک من است که ملاحظه این معنی با نفعی و اثبات بهتر است و این را آرزو داشته
 فرمودند که چون خدمت حضرت شیخ بزرگ حضرت شیخ عبدالرحیم قدس الله سره رسیدم
 رسیدم شغل اول المدخره باطن المد محیط ارشاد فرمودند بفضل الهی تمام
 این همه اشغال ظاهر شد و فرمودند که اشغال طرق دیگر همین طریق اجازت رسیدند
 و بس بعد حضرت نیزم چنین فرمودند و بقیه کاتب الحروف ارشاد نمودند
 که اشغال طرق دیگر هم عیاشی مافی الرساته الحشیة چند چیز و زعمی باید آورد تا
 کسی را تعلیم نمایی سرعت تاثیر باشد و فرمودند که از اعمال علی سوره فرمل که تا جهل
 و یک شب جهل و بکیرتة بعد غسل یک پا استیاده و بجای پای دیگر عصا در نعل گرفته
 عمل آوردم و سنا اجازتش از طرف حضرت شیخ بزرگ قدس سره رسیده بود
 و ایشان را از شاه از زانی که در دعوت حاکم بودند و عمل سوره یسین که هر روز مفت
 بار و در دست و از طرق متعدده اجازت رسیده و آثار آن مشاهده نموده شد

و ختم کلان آن هر روز مختار مرتبه است و فرمودند که اسم باید بحدی بجایب بالجزا
 چند ختم باشد بطی کرده شده و برکات آن یافته و فرمودند که نقش در پای اسم
 یا باسط تا مختار روز نوشته ام و آن اسم خوانده و شرابط آن بجا آورده بوضعی که اجازت
 رسیده بود و خدمت ایشان دُعا و جزئیاتی که مشهور بدعا رسیفی است هر روز
 سه وقت اشراق و ظهر و عشاء و زود میدارند بالجمله این اشغال و اعمال و غیره همه را مفصل
 بیان فرمودند و به بنده کاتب الحروف اجازت بخشیدند و الحمد لله علی ذلک افاده
 خدمت ایشان فرمودند که در ایام سلوک بسایمی بود که وجودات همه اشیا را از نظر محقق
 می شد و بعد لحظه نمودی میگرفت باز مردم می گشت اکثر اوقات در همین کیفیت بگذشت
 افاده خدمت ایشان باری با عکاف بودند فرمودند که درین ایام مدت سه شبان روز
 چنان گذشتند که خود را چون می جستم نمی یافتم الا بعد تقصیر نام چیزی یافته میشد افاده
 ایشان فرمودند که شبی از خواب بیدار شدم دیدم که دست من از جانب سر بر اویران است
 و از آن در جاری کشیدنی اختیار حرکت و جدی می کند و بسبب آن حرکت قدری
 قدری عرض و طول می شود و کلان تر می گردد و از او باشد شده چندان کلان و بالیده
 که عرض تمام آن حوره که در آن خواب می کردم تنگ نمود بعد از آن بتدریج ذکر از وی کم میکرد
 و بمقدار آن حرکتش سکون می یافت و وجود او خورد تر میشد تا آنکه بحال اصلی خود
 باز آمد افاده خدمت ایشان فرمودند که یکبار بار بعدی نشسته بودم و در آن وقت بر در
 بسته در آن ایام وقتی از خواب بیدار شدم دیدم که حجاب حیدران حوره از میان بر خاسته
 است چنانکه همه مردمان بنظر می آیند و در آن حال با خود گفتم که طوت اختیار نموده
 از مردمان تنها نشسته بودی اکنون آنهم بر افتاد و طوت تمام طوت شد در آن

اشامرا بکجابی که نشسته بودم لطافت دل پس در هر ذره خود تمام عالم را یافتیم پس خود
 نظر کردم خود را از هر ذره از ذرات عالم تمام یافتیم و همه عالم را در هر جزو از مراتب وجود خود
 دیدیم خصوصیت الفاظ این قصه از زمین کاتب حروف رفته اما مطلب هم چنین بود افاده
 خدمت ایشان باری باربعین نشسته بودند حالتی شکوف روی نمود که قیام تمام عالم نمود
 یافتند و حقیقت خود را فیوم همه ذرات عالم دیدند و این حالت را پیش والد بزرگوار
 خویش مروض داشتند ایشان استماع نموده فرمودند که همین است تجی دانت افاده
 خدمت ایشان فرمودند که در نظر خسته تی حق سبحانه و تعالی چه چیزی آید و این دید و خدمت است
 و اگر گاهی وجود ایشان نموداری شود در رنگ آن است که گیس را در خواب چیزی می بیند
 معبازان در نقطه وجود آن صور نماید را ملاحظه می کنند پس در عین این لحاظ درمی یابند که
 از تحقق خارجی خطی و نصیبی نیست شهود کثرت در خدمت هم چنین می باشد افاده
 خدمت ایشان فرمودند که باقران عظیم الفی عجب حاصل شده و استی غیب پیدا شده
 گیس را در سماع نجات دلکش آن ذوق و ایستاد روی نه نماید که ما را در استماع قرآن اگر
 نام روز و شب در آن گذرد هرگز سیری نیست و حقیقت خود را با حقیقت قرآن اتحاد
 یافته می شود و آنکه یکبار در ماه رمضان در مدرسه قرآن عظیم در خدمت ایشان این بنده
 کاتب الحروف شرف اندوزی استفاده می داشت در آن اثنا خدمت ایشان با
 نیز توجیه شده دو سه بار این آیه را گذار فرمودند که فقروالی الله الی لکم من ربکم پس همین
 کلمه که با تم شوق سلوک راه خدا گردید و از همان وقت انجبابی در خود یافت افاده
 خدمت ایشان فرمودند که اول طریقت ذکر است خواه لسانی باشد خواه قلبی و سائر
 در این وقت سواری تلفظ از ذکر خطی نیست و از دیگران هم امتیاز ندارد جز با آنکه این شخص

تلفظ بکر است و دیگران ببینند بعد از آن است که دل ذکر بندگ را آرام گیرد و از آن
لفظ عظمی ولدائی و انسانی باید حتی که از وی منقطع کرد و مقام و ملول شود پس از آن بود
که شوق مکرر پیدائی شود و آرزوی که پیش ازین بکر می یافت اکنون بدان قرار نمیکرد و در
بوی اطمینان نمی پذیرد پس اجمالاً چیزی را دور می یابد بمنزله خیالی ضعیف و چون در حدان ^{معنی}
قوی تر می گردد بر نه حضور و شهود میرسد بعد از آن در آن بشهود باطنی ادراک می
نماید و بتدریج این امر وسیع پیدائی کند و در آن وقت معنی بود هر جا نصب العین می گردد
و هنوز انانیت سالک بر جای باشد اما ضعیف بمنزله خیالی پس تر شهودان معنی
غالب تر می شود تا آنکه بدرجه رسد که بی تکلف مخاطب بایست توان کرد و این حال نیز
انانیت باقی است لیکن اینجا شهود تمام حاصل می شود بعد در آن شهود انانیت سالک
مضمحل می گردد و حقیقت همه اوست واضح می شود و ادراک فطری ماند بی بدرک ستر
هستی صرف تجسیمی نماید که در آن مقام انانیت و هویمه ناچیز و متلاشی شوند و حقیقت
هستی صرف و وجود کجاست ماند و بس و این هنگام توجیه حقیقی روی نماید اما در وقت
ایشان فرمودند که بصیرت قلب چون در بصیرت است می کند سالک می گوید که فکر
پیش می بینم و هم خیال ان بصیرت در کوشش و دست و سایر حوارج ساری می گردد
پس تا بر آن اگر کسی گوید که خدا را بدست خویش مثلای بینم و چیزی می دارد اما در وقت
ایشان فرمودند که در طریق طلبیه نقش بندیه چون شغل نفی و اثبات بوضعی مقرر ایشان
که لا از زمان کشیده از جانب سینه راست بالا بزنند و الا الله را از بالا بردن گویند
و در ریش می نمایند اما بی نیز بدین وضع ظهور می کند که کیفیت نفی از تحت ظهور نموده
با نفوق همه را حاطه نماید و ظهور هستی حق از فوق استیلا یافته حقیقت سالک را درونی کرد

که با این

که گویا چیزی است از ظاهر باطن می رود و در یاد داشت هیچ که از درون قلب هم
 ذات را متمدن الصوت چنانچه که مانند آواز آید میسر برآید گفته همان صورت را متمدن
 می نمایند چنانکه در شجره حمید و اجیه قرار یافته اکاهی نیز بدین صورت روی می نماید که از
 باطن روی بظاہر بدن و جانب فوق دارد چنانچه شیخ مشایخ با حضرت سید ادم نبوی
 قدس سره نیز بیان معنی اشاره فرمودند که ظهور نسبت جذب ایشان هم بر بدن ظاهر اما از باطن
 نفوذ می کشد الخ و سرش است که چون از ابتدا خیال سالک بهین وضع خوبی گیرد بکام زنا
 غنطن عبیدی می ظهور و ظهور او تعالی هم بران طور روی می نماید و اکاهی که از ورزش
 نفعی و اثبات پدید می شود معنی از پیش سالک نمی گذارد که اینجا بعد نفعی نام ظهور روی او
 تعالی بخلاف اکاهی که از شغل اسم ذات حاصل میگردد که هستی سالک را متلون بلون
 حق می گرداند پس درین صورت قالی از قالی ای امانیت وی نیست و لهذا صاحب
 اسم ذات را تا بیشتر توجیه بیشتر است که از خواص قالی ای امانیت است بخلاف صاحب
 نفعی و اثبات که با قاضی مطلق است افاده روزی این بقدر خدمت ایشان از شغل
 المد سمع البصیر المد علم که در طریقه علیه قادریم مقرر است استفسار میگردد و را نشا و ذکر آن
 فرمودند که نزد ما آن است که حق سبحانه تعالی بصورت هر صفت که تجلی فرموده در آن هر صورت
 بجمع صفات خویش متجلی گشته زیرا که همان ذات است که بان صورت برآمده و آن ذات
 جامع جمع صفات است مثلا در صفت علم جامع صفات ظهور فرموده هم چنین در بصیر
 و سمع و غیر ذلک صاحب لغات بسیار خوش گفته که الحقیقت کالکرة برجا که است
 اینی حاق وسط او باشد پس اگر بر یک یک صفت کجایی نمکشف شود در ضمن آن صفات
 جمع صفات حاصل می شود صاحب کلشن راز میگوید گفته دل یک قطره را اگر بر کجا

برون آید از وصف جبر صافی و اتصال این اشغال برای همین معنی متور شده اند و فرمودند که چون ان ذات
 بی کیفیت است و از جمع قبود و تعینات مطلق و جمیع اطوار ظاهر هم چنین صفات او مطلق و بی کیفیت
 و تعینات لائقه و لائقه ظهور نموده هم چنان بر سبزی خود هستند مثلا صفت کبر تعینات بی
 شمار در بر روی بصارت بوضعی علمه و بطوری جدا و اندازه بین برآمده مع بنا بر سبزی خود
 درین آثار دور آوازی بگوئش مبارک ایشان رسید فرمودند بی بنید که این صورت
 بی یک تعینی خاص میباشد که اطلاق و بی کیفی با اوست و در همین یک آن هزاران و برای
 و در هر گوش همان تعین خود سر بیان نموده مع ذلک بر صفت خود است و مقید هیچ یک بی
 بل جایی که هیچ گوش موجود نیست میزان خود موجود است افاده یک بار فاضل از خدمت ایشان
 پرسید که معنی خواب حافظه حضوری که می خورای از و غایب شو حافظه چه معنی دارد فرمود
 که در حدیث وارد شده الاحسان ان لا یجده کما تک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک
 معنی احسان حضوری است در عبادت که بر تبه رویت و معاینه رسیده باشد و اگر حضور
 باین صورته میرسد نباید عدم غیبت که تحفظ ایمان بر رویت اوست تعالی مرعیه را اختیار باید کرد
 بلکه این معنی مومل بان کیفیت بی شود چنانچه حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که احفظ الله
 تحده تجابک مشواست باین معنی پس ان فاضل تلقی بقول نمود دیگر سوال کرد که صوفیه که اشغال
 می فرمایند همین تلفظ لفظ الله است یا غیر آن پس ازین وصول بذات نوره وی تعالی
 چه طور صورت بند فرمودند که نمیدانیم اسم را عین مسیح گفته اند و در حدیث وارد شده
 که انا عندن عبیدی پس چون کسی بان اعتقاد اشغال باین اسم مبارک پیش کرد البتہ
 وصول بذات نوره وی تعالی چه طور صورت بند فرمودند که نمیدانیم اسم را عین مسیح گفته
 و در حدیث وارد شده که انا عندن عبیدی بی پس چون کسی بان اعتقاد اشغال باین

آنک

المبارک

باین اسم مبارک پیش کرد البته مضمون و حصول بذات متعالی کرد پس این را تلقی نیز بقول خود افاد
 عزیز می از خدمت ایشان سوال کرد که معنی و اثبات نزدیک لیل تصوف چیست فرمودند که
 لاوجود الا الله باز فرمودند که مذہب صوفیہ صافیہ جہر متوسط است یعنی در ظاهر فقیہی باشد که در اثبات
 احکام شرع ہمہ افعال را بخود مستند دارد و در باطن خیر می باشد یعنی در نظر بصیرت او ہمہ افعال و مع
 حرکات و سکناات مستند بذات حق باشد که الله فلقم لا تعلمون افاده خدمت ایشان و
 که راه نسبت طریقت علیہ است و راه طاعات و اعمال ^{فایده} فبا اول بکفیات علیہ و تجلیات
 الہی می رساند و ثانی بالحوار و برکات و این اضرابین عالم مناسبت بیشتر دارد و کویا از اشیا
 برینی است قلاف اول و در بعضی اشخاص مناسبت با اول یافته می شود و کویا از ثانی او را خود
 اطلاع نیست و در بعضی مناسبت ثانی است و از اول هیچ اکایی نه افاد خدمت ایشان فرمود
 که وقتی واضح شد که انامیع ضمیر تکلم است که در لفظ اعرف که در حدیث قدسی حاجیت ان ^{است}
 واقع شده مضمون است در جمع ماس بل در همه اشیا همان است که هنوز فرموده و همین است
 حب خود و اظهار کمال خود در جمع موجودات بل حتی که یکی را با دیگری باشد که همین سبب است
 که یک انانیت است که در هر دو شیء ظاهر است پس در حقیقت حب کمال خود است
 چون این سرفست روی نمود و بزاران این تعدد مطابقت نظر ترفع کرد و دید و همان یک انامطلق بی
 نسبت و اعتبارات باقی ماند افاده خدمت ایشان فرمودند که اسما الہیہ اعتبارات ذات
 او تعالی هستند اما نفس الامری در رنگ آنکه در اب مثلا یک اعتبار تبرید است که مصداق
 برد است و دیگر نظیر و دیگر از الہ تشبیه که نشا از اسرار اسماء شسته شده فرمودند که حق
 سبحانہ بر مقام و نشا هر علمی از علوم اطلاع بخشیده اگر فی سجاانہ خواسته بیان ان نموده آید
 افاده خدمت ایشان در تحقیق قول صوفیہ که العلم هو الجیل فرمودند که علم را دو جهت است

انا تعلمون
 بر

کتبش بر نسبت ذات عالم دبان حیثیت ان حضوری است و جهت دیگر نسبت
 آنچه خارج از ذات وی است و بان حیثیت کسبی و حصولی است و باین جهت مقتضی
 دوگانگی داشته است میان عالم و معلوم و در عرف علم همین جهت معروف است
 پس در ادراک حقیقت الحقایق تا علم حصولی در کار است انکشاف توحید کما حقہ رقیب
 نمی نماید و چون از ان علم روی گرداند و کار علم حضوری افتاد توحید نکشف نشد پس علم
 توحید جعل از علم حصولی است افاده خدمت ایشان فرمودند که حضور و صدمت بر دلوغ است
 یکی بصورت معانی و علوم که در وی تیزه و لطافت و روحانیت غالب است و دوم بصورت اعمال
 که در ان حکم کون غلبه دارد پس کسی که مغلوب توحید در صورت اول شده تصرفات او را
 چندان قوی و بعد از وفات او چندان بقای معلوم نمی شود و انکس که فناء در توحید در صورت
 ثانی پیدا کرده تصرفات او با قوت و بعد از موت او باقی بنظری امینہ و الله اعلم افاده
 ایشان روز عرس مخدوم جمال الدین قدس سره در موضع پہلا و ده ہزار تفر شریف
 ایشان رفتند و اینجا از دعا بی بسیار بود و مردمان کثیرمجوم آورده فراوانشان را تفصیل میکردند
 خدمت ایشان انجا قدری توقف نموده از بقبر و برآید بیرون ان نشستند و فرمودند تا شہ
 در قید حیات بی باشد هر چند یاد حق بی کند و در ان ترقیات بی نماید اما بسبب علاقه
 جسمانیہ از بشریہ ماصوتیہ طلیح او را بالکل بیسیریت و چون ازین عالم اشغال نمود ان شکام
 از بشریہ بالکلہ نجات حاصل می شود و صفت لاهوت غالب میکردند انجا مسجود عالم
 می شود افادہ خدمت ایشان فرمودند کہ تمام عالم در علم الہی ثابت است و در حقیقت او را
 جز وجود علمی بشر نیست الا انکہ در اینجا تفصیل است کہ بمشایی واضح می شود مثلاً ما در خیال
 خود ہم بکیرحت کلان را صورت ندیم و آنچه در ان ہم قابلیت غصون و از مار و اوراق و

تلاوت

نهار است بر رابعی سبیل الاندراج و حقیقه الاندراج تصور میکنم بازیم در خیال خویش ان
 غصون و غیره را مرتبه بعد از فری ظهور می بخشیم تا که تمام شجر مرتب می شود پس هر دو مرتبه ان
 شجر خلی که یکی اجال ان است که در درجه تم بود و دیگری تفصیل او که کب ان قابلیت ظهور یافت
 جز در خیال جایی دیگر نیست پس حقایق عالم رابعی اوله الاول صور معلومه نامیده اند و علی
 اوله الثانی وجود خارجی ان داشته اند و الحال کلیها فی العلم پس الکی فی کونیه الایمان الثابتة
 باسمت راتی الوجود بجا است و انکی می گویند که عالم را وجود خارجی است نیز در
 است پس هر کرا یعنی مذکور مشهود شده است متبینه خود را محض مضمحل و مستهلک می یابید
 چنانچه بزرگی فرمود که چهل سال است که خود را می جویم و نمی یابم اناده قدمت ایشان فرمودند
 که روزی قرآن شنیدیم چون این آیه رسید که ولاندر احوالنا انکم یب النجار الایة الی ان مخلقه نمودار
 شدند نور این مسدود ظهور نمود و نور انفاط علی هه هو بیدار دید و نور حقیقه کونه کلام الله متمیز روشن
 و نور صفتی حق که در ان مبین بود بجا مکشف گشت پسر مه را در حقیقه یک نور یافتیم
 و اینها تنوع همان یک نور مشهود شدند بعد از ان چون آیه نور سببکه الله نور السموات
 و الارض الایة می در بر روی و اطمینانی یعنی ان حاصل شد و معلوم کردید که ان صورت که روی
 نموده بود ظهور می بین آیه بوده که بر قرآنه ان سبقت نموده و از مدتی در مبعث ان تردیدی بی ماند
 از ان باز قلی بالکلیه را بیل گشت و انهم مدعی ذلک افاده قدمت ایشان فرمودند که یکبار
 حافظی آیه کریمه الله نور السموات و الارض مثل نوره کشفة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
 الراجیه کانهما کوب دبی یوقد من شجرة مبارکة زینتیه لاشرفیه و لا غریبه لیه و زینتیه بالحق
 و یولم تمسکته بار نور بی نوری خوانند بمجوسماع ان ظاهر شد که مشکوة عبارت از عالم است
 و ملکوت است و زجاجة تعبیر از حضرت صفات و نور حضرت ذات است یعنی ظهور

ذات در عالم فی توسط صفات نیست و بعد حصول این معرفت آنچه کالمحسوس گشت
 افاده خدمت ایشان فرمودند که قرآن عظیم هم بیان توحید است اما بر زبان وضع کرده است
 ظهور فرموده است در ملا بس غیر و غیرت وقتی سبحانه کاهی خود را بلفظ غایب بفر
 میفرمایند و وقتی بصیغه کلم و زمانی بکتاب و این ارشاد است باین که در غیبت در کلام
 و کلم همان ذات واحد حقیقی است افاده خدمت ایشان از حافظی شنیدند که می
 خواند پس کلمه شیخ و موسی البصیر فرمودند آری کیسه که بر سمع و بصیر که در عالم موجود است
 سمع و بصیر باشد مثل ارکیت زیرا چه بر که سوای او است سمعی و بصیری که بوی مختص است
 می شنود می بیند افاده خدمت ایشان فرمودند که هر جا تقید است او را بوی تجرد است
 و سرش است که در مرتبه اطلاق حالات بسیارند و هر قدر که بی کرد دایره حالات
 بحسب ان تقید تقینی بی پذیرد پس مقید را آن حالات در حال تقید حاصل نمی شوند در
 باصل حلیت خود طالب کمال است و مطلق را کالاتی که در مراتب تقید ظاهر میشوند مستحکم
 زیرا که مطلق هر مقید را کمال خودی ندارد افاده روری پیش خدمت ایشان این
 آیه مذکور شد و بشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا ان الله وانا اليه راجعون اوليك
 عليهم الصلوات من ربهم ورحمة واوليك هم المتهدون فرمودند بفرجه انما لله همه حوادث و مصا
 از و تعالی دارند رفته نه علامت بلکه چون توجیه بسیار در وقت ابتلاء که بوی مبتلایان
 مشاهده در ان مصایب و الام ندبی بی باشد که فوق همه لذتهاست چنانچه مجنون
 که چون بسیا کافر از شکست وی رقص کرد و از غایت لذت تو اجد نمود و کویا در لفظ
 اوليك عليهم الصلوات من ربهم ورحمة اشاره باین است و چون این دانش و در بیان
 قوت بی کردستی خود را و لوازم او را نیز مستند باو بی باید بفرجه اوست که با دنیا طوفا

پس ابتدا

پس ابتدا و خلاصی شرک از همین است و اگر چه در العالم نیز همین معامله است لیکن از بس
 که در وقت انعام اکثری را غفلت می باشد و در وقت مصیبت بی اختیار
 بوی او تعالی توجه می افتد در آن حال حصول آن دولت آسان می گردد و افاده
 خدمت ایشان در تالیل این سوره که الم نزل الی الذی صاح ابراهیم الایة و الوکال الذی
 مرعیاً قرینه الایة سیم و افعال ابراهیم رب اربا کیفیت یحیی الموتی الایة که بعد قول عرض
 قایل الاکراه فی الدین قد بین الرشد من العی واقع شدند چنان فرمودند که چون در
 این سابقه ایثار و بین رشداً زعی ذکر فرمودند بجهت تنبیه بران مدعا این سوره قصه را که
 صور ظهور رشداً اند بوضع دلایل قوت از غی که انکار یا ترددها طرد و عدم الطمان است
 دارد فرمود تا بصیرت کمال بان بینه حاصل شود و متن رشداً زعی با کمال وجوه صوره
 بند افاده خدمت ایشان در بیان این آیه که لیس یصریحاً طعام و احد فادع لنا ربک
 یخرج لنا ما نبت الارض الایة فرمودند که چون خلقت آدمی از ارض است پس
 بحسب نسبت طبیعی و نسبت المم که از زمین پیدا شوند غالب می باشد لهذا از کجا
 که از آسمان فرود آمده بود هر گاه حکم طبیعت آرمی بر اینها مستوی بود اراض کرده بوی
 اطعم ارضه بابل گشتند و نزول طعام آسمانی بحسب رغبت حضرت موسی علی بنیاده
 الصلوة والسلام بود که بر طبیعت ایشان حکم روحانیه غلبه داشت و بزرگ ملکوت
 شلون گشته انرا بحسب تناسب ازان عالم کشیده بودند و اندام علم بالصواب افاده
 خدمت ایشان فرمودند که وجود عالم بمنزله اعداد است که محاسب در دهن خود
 یک عدد را در دیگری ضرب نموده اعداد و عشرات و مات والوف الامال نهایتاً له
 ی از اید و احکام صادق نفس الامریه خاصه بر مرتبه در دهن وی متحقق می شوند و هر

ارضی

تیمبر عن الاخر حکم خاص خود در اینجا مفور و مفور است بحیث لا مرتبه فیہ و حال
 انکہ این جمله اعداد و احکام آنها را خارج از زمین و بی نامی و نشانی نیست پس
 ہم چنین صور این عالم را علم الہی تکرر بخشیدہ و ہر ذرات آن با حکای و خواصی کہ محض
 صادق و راست اند در آن موطن تمثیل است و بوی از وجود خارجی ندارد و صدق
 احکام وی با عدم تحقق خارجیش ثنائی ندارد افادہ خدمت ایشان فرمودند کہ
 بزرگان شغل خلوت خاص مقرر نموده اند و ان عبارت است از آنکہ در شغل آنها
 در خلوت نشینند و خیال خود را در تفویض ہر چہ مرغوب است سرودہ نام ہر قدر کہ
 تواند در تمثیل صور دور دور رود تا کہ ہم ہرم و رزم تا صورتی بند پس در آن
 حالت ملاحظہ نماید کہ این ہمہ کار خانہ مرتب نیست مگر خیال وی همان یک حال است
 کہ باین صور کثیرہ برآیدہ دور خارج از آن صور نامی و نشانی نیست و این کثرت
 عالم را بر همین قیاس بلحاظ آمد پس تکرار این شغل فایده اضمحلال کثرت و بطور
 توجید بخش افادہ خدمت ایشان فرمودند کہ درایۃ المد نور السموات والارض
 مثل نوره مشکوۃ فیہا مصباح الایۃ بیان اسباب و الطوار بطور ہستی است و تا
 کہ جمیع مراتب کثرات است و گاہی بر سالک کیفیت طاری می شود کہ با چراغ در
 تاریکی آمد پس بگرداندن چراغ ہم ظلمت معدوم میگردد و ہم چنین بطور حق ہم این
 کثرت از نظر سالک عنایت می شوند و سوای نور ہستی او تعالی نمی ماند و فرمود
 نسبت با کثرات نسبت بودہ است یا نمود کہ در حقیقت نمود یک بودہ است
 اما بوی کہ این بود نمودی نیست همان است بود حقیقی افادہ خدمت ایشان
 فرمودند کہ وجود حق مالا مال است سوای وجود حق نیست و اینکہ عدم می گویند

ہمہ ہستی

چیزی نیست همین وجود که از حالی بجای میگردد مردمان از وی مفهوم عدم می تراشند
 بقیصر من نمود که شاعری گفته سه هر چه که غیر اوست مانند عدم : رسمی دارد وی
 سبائی نیست : فرمودند حق و است است در فهمیده باینست است افاده خدمت
 ایشان فرمودند که چنانچه صفات الهی از علم سمع و بصر و قدرت در انسان ظهور
 نموده هم چنین صفت تخلق و تکوین ظاهر گشته چنانکه این بیخ در خیال و اندیشه روشن
 است که مردم در اینجا ایجاد و اقدام است افاده در ایام مرض روزی بوی یکی از
 نملصان متوجه شده فرمودند که چنانچه خیال ما و شما صورت گرفته و صور خیال نمودار
 شدند هم چنین وجودات بایان جمیع صور علییه حضرت حق آند افاده خدمت ایشان
 روزی از زبان این فقیر اشعار مرزا بیدل استماع فرمودند از بکه مضمون توجید را
 باوازرین بسته بود بسیار خوش کردند و گاه گاه فرمایش میکردند و محطوط میشدند
 ای کل جینی میرت عریانی خود باش : این هاشم زینین که تو داری بر اوست :
 زین پیش غبار من موهوم بگیرد : دستتی که بخود حلقه کم در گراوست : تمثال
 بیز اثر شخص چه دارد : خوش باش که خود را تو نمودن نهراوست افاده بیدل است
 که توید این اوراق باینجا رسیده بود که عاده و لغزش جان کوب رحلت خدمت
 ایشان وقوع یافت محل قصه اش است که در شهر شعبان در شهر سوره خدمت
 و دو صد الالف و المایه از ائمه ارشده افره خدمت ایشان مجاهده زاید الوصف
 بر خود اترام نمودند که حتی الامکان دبی بارام راضی بودند تمام روز را براقبه و راه رادی
 گذرانیدند و شب را بسامع قرآن که فرزند محمد فاتی جعل الله تعالی کاسمه فاتی
 العلم والعمل اول محراب می خواند اهتمام تمام می داشتند و چون عشره افره رمضان

رسید به نیت اعتکاف در مسجد اقامت فرمودند شب طیبیت و منعم که ختم قرآن است
 افتاد نهایت بشاشت نموده زبان بشکر الهی گشودند و فرمودند که الحمد لله سبحان
 ابن اُمنیت بفضل او تعالی با عرس و جوه سراج یافت پس از بیل طیبیت و نهم رخصت
 پاره کسل نمایم کرامت امیر ایشان لاتی شد اما در وظایف طاعات متواضع
 صورتی واقع نشد پس بیل ثانی که شب عبود از اعتکاف فارغ شده باید زود
 محل تشریف برده بعد دفن متواضع از اندون محل برآمدند چون از نماز عشا فارغ شدند
 بعد ساعتی حرارت غلبه نمود که تا که وقت صبح بشفقت و کلفت از جره مسجده
 نماز فرادا نمودند لیکن طاقت جلوس مراقبه بر مصالحی آورده مراحت بجه نموده
 و این فقیر را امر فرمودند که بمصارت نماز عید آدانی چون این فقیر بسبب خزن تنهایی
 در آن باب تعلل دیدند تا کیه آید فرمودند که شوارملت است الله ما بخارفته ادا
 باید کرد القصه از آن روزیو ما فیوما مرض شدت گرفت سوای آنکه نماز پنج گانه نشسته
 می گذاردند هیچ طاقت نماند همدان ایام روزی این فقیر عرض کرد که درین اربعین
 خدمت ایشان بر نفس نهایت اجتهاد فوق طاقت اختیار نمودند فرمودند
 که چه باید کرد اوقات عینت بودند در آن اثنا ششجه استند عاشق طریقت کرد با
 غلبه صنف جلوه کرده و بر اشغل طلبی ارشاد فرمودند همدان روزی ما دینی فرمودند
 که بیماری غلبه کرد و علاج فایده نمی کند مداوات ترک باید کرد مزاج را بطبیعت باید
 گذشت و بخدا باید سپرد پس دو از دهم شهر سوال که بیله الحمد بود چون نماز مغرب
 ادا فرمودند بعد ساعتی ازین سوی توبه ایشان انقطاع پذیرفت و بالکلیه توبه عالم
 قدس شدند پس بایان ثلث اجر که بکم حدیث صادق مصدوق علیه الصلوة

والسلام

والسلام اذا كان ثلث الليل الاخر نزل ربنا تبارك وتعالى الي السماء الدنيا و
 تبدل الي بود و مصداق حدیث قدسی اذا ثانی بمشی اینته هروله روی نمود و روح
 پرفوح ایشان از تعلق حسیض تا کون مطلق شده عروج فرموده بوصول زقی ایسا
 فایز کردید و نور نور پیوسته عالم را در نظر خاک نشینان این جهان تار یک گردانید و از
 مصیبت کبری شد آنچه شد در وقت غسل این فقیر الیتاده مشاهده میکند که الوار
 چهره مبارک چنان درخشان بودند که مشبته میشد که شعاع آفتاب تافته با الوار حسین
 تابان گشته پس برابر فرار بر اسرار والد بزرگوار آورده شدند در هم انداخته و سخته
 حضرت ایشان چون برای تونیت و تیا مصیبت زدگان از وطن کرامت مکن
 تشریف آوردند در مقبره جلوس فرمودند بعد مراقبه و توجه ارشاد نمودند که درین برود
 بقریفی بس عجب و غریب است در یکی کیفیت شهود روشن است و الوار محل
 و در دیگری شهود محل و الوار غالب و مفضل برود با هم گویا تین و شرح میکند بگردد
 و حاجی میایند شاه اهل الله جو فرمودند که هر گاه نزدیک قبر ایشان می نشینم چنان
 ادراک می نمایم که گویا موت در ایشان سراپت کرده است چنانچه در وقت حیات
 متوجه انجام مرام خلق الله بودند درین حال بلا تفاوت هم چنان توجهشان محسوس شود
 چون حضرت ایشان قصه مدت مدوت و امتداد خدمت ایشان استماع نمودند
 فرمودند که ایام بیماری و وفات ایشان بمرت مرض و رحلت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بروایه مطابق افتاد و در این معنی اقتدار نسبت سینه میر باهد و لسه الحمد
 حضرت ایشان فرمودند که هر گاه ایشان را میدیدم از ادراک فرقی و عظیمی که حق سبحان
 کرامت فرموده بودی خستیار این اینه بیاد می آید و لسه العزه و رسول و للمؤمنین و لکن

المناقین لا یفتنون افاده باید دانست که یکی از خلفا خدمت ایشان ارشاد
 مرتبت هدایت نصیحت شاه محمد معصوم اند که از اصحاب شیخ بزرگ حضرت
 صدیقی قدس سره بودند و مدتی فیوض و برکات از حضور فیض کتور انجمن می آید
 بعد از آن حال سان که استفاضه از خدمت ایشان بستند و مجاہدت پیش گرفتند
 و بس ابر نیات در صیاری و عمرانات بر آوردند و نصایب و کمالات حاصل کردند
 پس خدمت ایشان قابل اجارت دیدند وقت توجیه بوی حرمین شرف خلافت
 مشرف گردانیدند راسخ قدم اند در شریعت مستقیم الاحوال اند در طریقت اما
 بنفس خویش را در شیخی نیداختند و باین کار و بار نپرداختند الحال در قریه کله که از قری
 نواجی میرد آره است بیرون آبادانی زاویه ساخته از کمال قناعت بفرغت تمام
 بانروا پرداخته اند می گفتند که در اوان سلوک وقتی انوار لطایف ظاهر شدند مانند
 شعاع آفتاب که از راه کوه بجان می افتد بانوان مخلصه سرخ و زرد و غیره تماشای
 و توری سبزه مشاهده افناد بنایت لطیف و نهایت شریف و بهر آن استادیم
 که ما را ابلا بی برند کاتب شمارفته رفته بمقایم رفیع رسیدیم در انجا پیش حضرت خواج
 بابا شهابی مرا استاده کردند پس ایشان لکاهی بمن فرمودند دیدم که رشته نورانی
 از هر دو چشم ایشان بر آمد و بمن توجیه شد پس ارشاد فرمودند که این رشته را در دل
 خود بگیر پس هر یک سران رشته را بر قلب خود نهادم و سر دیگر آن را ایشان بر قلب
 مبارک خویش نهادند بعد از آن غیبت روی آورد که بخود شدم دیگر گفتند که
 وقتی نور لطیفه قلبیه ثابته شمع ظاهر شد که بصیوان همه احوال باطن بدن بنظر آمدند دیگر
 گفتند که لطیفه که مقام ان مابین دو لبر و است بابل یک جانب بانها نزدیک است

نزار و دیگر لطایف است وقتی نوری از وی برآید و تمام مسجد را که در آن بودم بر کرد
 پس از آن هم تجاوز نموده تا بد نظر همه را مملو ساخت و مرا بخود کرد و یکبار روز اجتماع بازار بود مادر
 مسجد که محاذی آن بود نشسته که یک قوی و تاثیر از همان لطیف برآید و تمام اهل شوق را سخن
 و مغلوب ساخت چنانکه اگر دست خود بلند می کردم تمام بازار بان دستهای خویش بلند
 می افتاد هم چنین هر چه میکردم تمام همان فعل میکردند اما باین بیغی هیچس شور نمیداشت
 دیگر گفتند وقتی مشاهده افتاد که نوری از عرس تا بلطفی که مقام در تارک سر دست
 فالین وزیران است و با هم متصل است دیگر گفتند که یکبار در جرحه مسکن بودم دیدم

که سقف آن از میان دور شد و بصورت شماره دژی سبانه تجلی فرمود و کلمات گزافه

بهر
 امرات

فاجیت آن حرف منی لکلم نمود و معانی و سرار آن بیان فرمود و با مثال این کلمات بسیار

کلام کرد که برخی از کلمات معارف سمات و حالات کرامت آیات

قدوه ارباب محو فنا نموده اصحاب صحو و لقا العارف بالمدانشیح حبیب الله قدس سره

که حال صبر حضرت ایشان بودند و عم بنده کاتب الحروف جامع بودند میان علوم شریعت

و طریقت و حقیقت و متصف بجمع ادوات کمال آثار صفت شجاعت از ابتداء عظم

شباب ایشان ظهوری نمود در فنون تیراندازی و بر قندازی مبارقی تمام میداشتند مگر

با کفار که مقابله اتفاق افتاد و بیک تیرانها را بچشم فرستادند و در صفت خط استعجاب

در شسته و تقوی و طهارت جسی ایشان بود که من المهدالی الله در عننت و عصمت

می بودند در همان پیدا شدند و ثواب یافتند و در گذشته و مساحت عفو و علم بر تیر

میداشتند که در دیگری تصور نمیشد از کتانی و بی ادبی و شوخی اتباع و ضدام بوضعی

از تبر و شکفته روی در گذر میفرمودند که بنده گمان آن معامله قرین جیرت میشدند

دست
 حمت

بالجهد در این امر متعلق با مذاق حضرت غفور عظیم بل تحقق باین دو اسم بزرگوار بودند کویا رو
بود مجسم بی امیرش نفس بمانا که خاتم این مقام اعتقاد نموده بی آید و در صفت انبیاء
و تسلیم لارادة اله کوی مسابقت از ارباب این کمال ر بودند که چه را امکان مسابقت
نکند اشتد نیستی و نفی وجود از ستر پای ایشان تر لوش میگرد پای میگرد بالجهت حاصل
اربعه که عبارت از طهارت و خضوع و سمانت و عدالت است و مدار بر اینهاست
در ذات شریف ایشان بر وجه کمال بودند در عمر بارده سالگی قرآن مجید حفظ نموده و
خواندند بعد از آن تحصیل علوم مشغول شدند بعض کتب پیش حضرت والد ماجد حضرت شیخ
محمد قدس الله سره خواندند و اکثری بر برادر کتان خود حضرت شیخ عبد الله سلیم الله تعالی
قرابت نمودند و تمهت تحصیل پیش حضرت شیخ بزرگ شاه عبد الرحیم قدس الله سره
الوزیر حاصل کردند و نیز از خدمت والد بزرگوار مشغول طاعت افتد نموده پیش ایشان
سلوک میگردند بعد از آنکه والد شریف ایشان ازین جهان رحلت فرمودند بحضرت
امام الطریق قطب الحقیقت شیخ بزرگ حضرت شاه عبد الرحیم قدس الله سره
سعادت اندر گشته ان اشغال بخدمت پیش گرفتند تا که بر تبه کمال و تکمیل رسیدند
و حضرت شیخ بزرگ با جازت شرف فرموده حال بدین عوال نوشته عنایت نمودند
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا الی هانا الصراط المستقیم والصلوة علی رسول محمد آدی
المنیع القیوم وصاحب الخلق العظیم و علی الوصیاء هدیة طریقی الوصول الی الله الرحمن
الرحیم ابان بعد فیقول الفیقر الحقیق عبد الرحیم بن وجه الحی والد بن الهلوی غفر الله لوالدیه و ان
ایهما والیه ان الولد الصالح النقی النقی حبیب السد بن بیع الحقایق والمعارف شیخ محمد
الیهنی قدس سره لازم صحیحی و تعلم منی علم القیوم والحديث والنسوف وبقیة اشغال

مثال

الإفادة

الطریقه العلیه القادریه والچیثیه والنقشبندیه کثر المد طالبها واصل المدس الکبیر ^{تبت}
 فیه اسرارها والوارثا واثارها فاستخرجت المدسجانه الامازة الارشاد طایبی ووصول المدسکلی
 الکلین الی المدفامرئی والهمنی سجانہ وتعالی ان اجره الابلال والارشاد فاجزیه الارشاد
 الطالبین والکمال الکلین اجازة طاهرة عامه بمحضین المشایخ العظام والعلما الکرام ^{نظرا}
 ذوی الاقلام کما اجازنی مشایخ الطرق المذكوره قدس المدسرارهم ویده کبیدی فمن بالیه
 فکانما بالین ومن بالین فکانما بالین النبی علیه وعلی الواصله افضل الصلوات واكمل التیمات
 ورسال المدلاجله الاستقامه والسداد علی الطریقه المستقیمه والاثبات ولدوام علی
 الطریقه النعمیه والیضاجزیه التعلیم علم التفسیر الحدیث والنصوف وبالمداتوفیق الرضی
 والمدسرب العالمین امین وهذا تفصیل اسامی المشایخ قدس المدسرارهم ولعبدارکم
 اجازت ارشادیا فتند در وطن آده بر سندها بیت نشسته بافاده علوم ظاهر و ^{مضمون}
 اسرار باطن مشغول گشتند بدوام مدرس قران و حدیث تفسیر می نمودند و همیشه در مجاهده
 و ریاضت تا اخر عمر بودند لیچ اربعیات خلوت بر آوردند و چند اربعین خلوت کشیدند
 که با وجود بارعام سکوت محض میداشتند و بکار خود مشغول می بودند عالمی از فیض صحبت
 ایشان نوز باطن حاصل نموده سلوک هر کس که توجیهی بمنزول میداشتند لابد در وی ^{حسب}
 استدانش بر کیمی طاهر شد شبی بر این بنده کاتب الووف نیز مجده تمام توجیه فرمودند
 و این فقیر بار بار صلفه مراقبه ایشان سعادت جلوس حاصل نمود امیدوار است که حکم
 هم قوم لایسنفی جلیبهم از برکت ان موم نواید ماند و در اسرار احکام شریعت و عقاید
 اهل سنت روحی و بصیرتی و تحقیقی میداشتند و در وجدان معارف وارث الانبیاء بودند
 توجیه وجودی ما بوجهی که نذهب محققین است اعتماد میداشتند اما غالب بر ایشان

مشرّب توحید شهودی چون ذکر ارکان و احکام شریعت بیان می آید اسرار آنها کج
 التحقیق بیان می نمودند و در امثال این امور این فقیر را اکثر اوقات بکتاب محو
 می نمودند و تجریران اشارت می نمودند و بدان اغماصه اشعه افاده صفاتی آگاه
 شاه نورالدنقل کردند که در آن ایام که ابتدا در هنگام تحصیل ما بود باری خدمت ایشان
 از اعطاف اربین برآمدند روز عبید بود فرین آمده اصلاح میکرد در آن وقت ما رسیدیم
 و سلام کردیم در آن حال ایشان بطرف من نگاه می کردند بچو آن نگاه دیدم که با درین
 کبری بود که داشت و در آن ساعت زیاده ازین معلوم نکردم پس بعد از مدت هشت
 نه سال این مقدمه را یکی از خادمان ایشان کفتم وی بخدمت ایشان اظهار کرد قسم
 کرده فرمودند که فلانی منت ما را یاد داشته است بعد ازین ما را روزی بخدمت ایشان
 نشسته بودم فرمودند که فلان کس از تو چیزی نقل میکند انما س کردیم که راست می گفت
 فرمودند که معلوم شد که ای مقدمه شما را یاد داشت پس مهربانی و الطاف من در دل داشته
 افاده ایشان فرمودند که در مبادی حال که بمبارت حضرت شیخ بزرگ شاه عبدالم
 رضی الله تعالی عنه می بودم و سلوک می نمودم روزی بتیمی در بازار رفته بودم در آن
 وقت دیده بصیرتم و اگر دید ناگاه نظر بر رونده افتاد دیدم که جمیع حرکات وی بوی مستند
 بینند فعلی نا عمل حقیقی است که در آن صورت ظهور نموده چون سابق ارزان گاهی
 مثل این صورت روی نه نموده بود از آن بیخ استراب دست داد و تعجب روی بود
 از آنوقت گاهی صورت کا ظاهر میشد و گاهی مخفی می گشت و درین احوال من متعجب
 ان صورت می ماند هم در آن ایام که روزی سلطان فرج شیر بر سر سلطنت جلوس
 نموده داخل دارالخلافت میشد و سید عبدالنصان وزیر اعظم از قلم بجهت استقبال

مخصوص

که این
 و اگر نشسته و رضی کرد که بر آید

۱۰۰

برآید از دعای عظیم صورت گرفت و صاحب زادگان بمقتضای ضوئین کجبت
 تا شازخانه برآید بودند و بابا ایشان بودم پس در آن هنگام که هزاران هزار مردم مجمع
 بودند صورتی عجیب روی نمود که جلد خلایق بمنزله یک بر فعل واحد را دیدم که یک حقیقت
 فعلیه است که در هر یک جالب صورتی دیگر طوره کری نموده است بعد از آن بتدریج آن ادراک
 ملکه گشت افاده ایشان فرمودند که یکبار امامت نازع شامیکردم چون بر کوع رفته
 دیدم که سر من غایب شد هم چنان این صورت در سجده مشاهده کردم باز چون بتمام
 رکعت ثانیه بر خاستم سر خود را بحال اصیلا یافتم باز چون بر کوع و سجود رسیدم حالت
 لوی روی نمود ازین کیفیات قهها میکردم از آن برورد و وجود خود را معلوم یافتم و فنا
 کلی حاصل گردید افاده ایشان فرمودند که باری باربعین نشسته بودم ناگه انظم روی
 خود افتاد دیدم که در من نوری بزرگ ذهب پیدا شد که بدان حقیقت همه اشیای
 در رنگ چراغی که بوی اشیائی که در تاریکی باشند منبری ایند پس بدان نور حقانی جمع
 اشیای دیدم و این صورت تا بدو پاس روز نمودار بود بعد از آن چنان کیفیت شد
 که گویا پرده چشم ما بسته ازین ماجرا اضطراب تمام و قلق مالا کلام پیدا شد و تمام
 شب هم بدان حالت گذشت روز دیگر اشراق بازان کیفیت مقصوده عاید گشت
 پس در تمام اشقای اشیای افتادم اول نظر بر شیئی که در صحن مسجد بود افتاد دیدم که
 فیض الهی از جانب منخ او پیدا میشد و در شخ و برگ گردیده ارتفاع می کرد در رنگ
 زمین و در آتش بازی که از روی شرار با بر می ایند و بر مایه مخصوصه مناسبه بلند
 می شوند و در آن وقت حقیقت تجد اتمثال واضح گشت و معلوم گردید که مراد از ملکوت
 السموات والارض همین وجودات نورانیه است که همه اشیاء را در عالمی که فوق از بنا
 است

تا بنید و هم چنان بدان نوزید چیز از چوب سنگ درین نظر میکردم و خود نوز
 و گویا خود ظلماتی می دیدم و در ضمن آن اسما الهیه که اصول الاصول هم رسیا هستند
 مثلا اسم مبارک البیتین که الاصل ^{نصل} خود فید است مشاهده میکردم و در آن وقت
 وجود خود را می یافتم که مانند نواره دریا و محبت است که گویا از آن بحر می جوشد
 و در همان بحر می افتد و شب و روز در سیر آفاق می بودم چون بفضل الله سبحانه
 این سیر تفصیل می گشت رجوع بسیر النفس افتاد پس دیدم که اول از راه پایا به یک
 خود در آدم و بدان نوز اول حقیقت جزو جزو را جدا جدا مشاهده نمودم و مقام هر جزو
 که در عالم موجود است وجود خود را ادراک کردم تا که بسیر اس خود رسیدم پس
 ما بین اینها چنین نوری دینی رنگ پیدا یافتم که بر مثال خوب نی است دراز که با سمان
 متصل شده و هر چه که می خواهد اقلای می کند و فرو می گیرد گویا همان است حس مشترک
 و ادراک از وی بی خیزد و دیدم که همه حواس ظاهره و باطنه چون سَمْع و لَبَر و حَافِظَه و خَیَال
 غیر اینها جزو اینها حیرت هستند مقدار یک انگشت بالوان مختلفه بعضی اصغر و بعضی اعم در
 عصبه که این قوی مودوع اند فیض الهی بصوره این زبانها ظاهر میشود بزرگ روغنی که چون
 بر سر قلب می رسد شکسته نمودار می شود و معاینه شده که این فیض از هر دو جانب
 پشت رفته می آید و یکایب روی التباب می نماید در آن وقت واضح ساخته
 که از جهت همین سرشار علیه الصلوة والسلام از ضرب علیا الوجه نبی فرموده بود از آن
 ظاهر شد که از زیر شان چه جانب مضتمه صنوبر به قلبه نوری سبز رنگ ریزش
 می نماید و از آنجا چنان ارتشاع و امتشاری پذیرد که همه آفاق را فرو می گیرد و باین نوز
 معاینه کرده شد که محاذی نامت جانب بسیار چتری هست و در واقع زمره همان است

عالم

از وی

از روی مقدار سببها را گشت نوری شود و از بله است و در وی بی جمله کدر نمی آید
 و البته این سببها در دنیا ریش است بآن مرتبه که کویا کالات همه عالم در وی محصور است
 و چنان واضح گردید که نفس همین است و این لطیف چون بدین لطیف می آید و تمامه وجه
 میگردد و همین سبب مورد لایسغ ارضی و آسمانی و لکن سبب قلب عبیدی المؤمن
 می شود و بعد از آنکه البته ان سببها تمام میزد و ظاهر شد که از لطیفه که مقام آن بالا
 صاحب همین است ز جری و تو می بران نفس قوی گشت و مجرد ظهور این معنی البته
 ان روشنست و با لکبه منتفی گردیده و معلوم شد که ان لطیفه زاجره روح است دیگر
 منگفت گردید که ما مت قلبیه مضمونه بالای حاجب با لطیفه است پس نودا
 بر شکل صنوبری که نوک سر او سیاه است و ان معلق می ماند و این صفت صنوبری را بان
 لطیفه علاقه است بآن رشته رقیق باریک نوزانی و کیفیت ان لطیفه آنست که
 بربک قرار است کاهی فشار خود را در لطیفه سمیه و وقتی در تجربه و هم چنان در لطیفه
 تمیزه و او همه و حافظ می اندازد و سبب ان در این سواس و قوی ادراک پدید می شود
 و مکتوف گشت که لطیفه در آنکه در حقیقت قلب است همان است و وجه تسمیه او
 قلب قلب است بچو اس ظاهره و قوی باطنه بعد از ان در تارک سر لطیفه مقدار
 دال خود که کیفیت دارد و نمودار گردید که از وی خطوط نوزانی در رنگ انداد است
 شایع شمس بر می آیند و همه اشیا را احاطه می کنند و از عرش گذشته بذات مقدس
 می رسند و در ان وقت که عرش عظیم مجدد است و روی ناچیز محض میگردد و او را
 نیست عروج روی هم ازین طریق می شود و نوع روح که مدلول لغت فیه روی است
 نیز ازین راه است و دیدیم که حقیقت انکه در ان لطیفه مودع بود از همان طریق که کرد

در ذات مضمحل گشت و هر وقت که می خواستم عروج از آن راه میکردم پس اضطرار
 نمود و ذات الاهی بر وجه اکل و اتم متحقق گردید که باز نمودند و معلوم گردانیدند که در
 امانت که در کرمه بود و الامانات الی اهلها وارد گشت و اشارت همین بر وجه امانت
 است بذات او تعالی که از آن راه می شود و مراد از امانت است که درایت انا عرفنا الامانیة

عیال السموات والارض والجمال فابین ان نخلها و اشخص منها و حملها الانسان انه كان ظلوماً
 جهولاً و اوقع شده همین امانت است که امر در مرتبه انسانیه امانت نهاده اند و معنی
 كان ظلوماً جهولاً است که ظلمی است که آن امانت را از آن خود فهمید و جهولی بحیث است
 که ندانست که این منی در وی بحر امانت پیش گشت افاده ایشان فرمودند که روزی
 در واقعه دیدم که چیزی است بر مثال منی که اطفال از پرچها نیاب بر شکل آبی مبارزه
 و آن نسبت چیزی که بالوان عجیب و رنگها غریبه اند پیش می اندازد و ما را تا شای
 بسیار لذت می نماید و از دیدن انها تنهایی کم و بلندی شوم بعد از آن از وی مراد الاهی
 گرفت پس یکی را از انها گرفته مامل کردم دیدم که بر کها رکنه اند که یکدیگر کوکها کوکها
 دارند و روی دیگر همان بر ک ساده است پس از وی بسیار متشکر گردیدم و آن نسبت
 پاره پاره نمودم و چون آن پارچه را از یکدیگر جدا کردم از اندرون آن یک انگشت برآید
 بعد از آن تبنه گشتم چون در تعبیر آن واقعه مامل کردم مشکف ساختم که آن شکل نسبت
 عبارت از نفس بود که مقام آن برابر ناف است و آن الوان مختلفه که می نمود خطرات
 و کجا بودند که پیش لطیفه که محاذی قلب جانب است مثل آینه است می اندازد
 و الهام فرمودند که علاج آن دفع آن حجج است پس چون آنرا اختیار کردم چون بد
 برآید از جای که مقام نفس است غوغای بلند شد که ولو بلا نلک رفت و سوسه گشت

ایضا رطلوماً و جهولاً

میرزا

هم چنان چند روز این شور و غوغای شبنم نوباران آسرا از جای دی برکندم و دیدم که ریشهای
 بیخ او مانند ریشهای پیاز از هر طرف برمی آیند و معلوم گشت که آن غرق مبول متولد
 دی و خواشهای کون و قلفات او بودند چون همه غرق او کندیده شدند آرام حال
 گشت و اطمینان روی نمود و الحمد لله علی ذلک افاده ایشان فرمودند لول بار که بر من تو
 تیار شد و خود را مانند دایره هستی نمی یافتم بعد از آن چون از امنیت نانی گردیدستی
 او را سمانه در خود در زنگ باوی در پوست که اشکان لوی میدند و همه آثار لوی مستند
 می باشند اوزاک نموده می آید افاده ایشان فرمودند که بعد نما آنا نفس حکم لفاق بنده
 می کند و صاحب این مقام نفس خود را از غیر خود متمایز می یابد و در این مقام یعنی حدیث
 عیاض الصلوة و التلبیات که لایون احدکم حتی یحس لاضیة یحس نفس متحقق
 افاده ایشان فرمودند که وقتی بر سالک می آید که توجه حقیقت او بوی عالم ارواح می
 شود در آن زمان ارواح انبیا صلوات الله علیهم وعلی آله و سلم ارواح اولیاء
 رضوان الله علیهم باو متوجه میگردند و این فیض باروای اگا بر طرف قدس الله سرار هم
 در عالم محاطه رویا هجرت داشته و قیما یافته صورت بعضی مشاهده کرده و قریب بعضی را
 زیارت نموده چنانکه بیکبار دیدیم که حضرت سید آدم نور می قدس الله سره در مسجد
 میان در جنوبی آن نشسته اند و حضرت قبله گاهی در صحن مسجد مهران آنا شنیخ قدر
 تاشه نیاز آورد پس حضرت قبله گاهی محبت ساختن شربت را اشاره فرمودند
 و ما شربت تیار کرده و صاف نموده حاضر کردم حضرت قبله گاهی پیاله را از دست
 ما گرفته خود باوب تمام پیش حضرت سید بردند او شان تعلیم حضرت قبله گاهی را
 با با گفتند و پیاله را گرفته سیر پاش میدند و بقیه را بیکباران قسمت فرمودند حضرت

مانند لفظ در بیان

فیضاً

شیخ بیع الدین شاه دارا قدس سره دیدم کم ایستاده اند و صورت نورانیه میدارند
 و دستار بر سر ایشان سفید است و بالا بند سیاه و برای زیارت هزار مرتبه حضرت
 مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد شهبندی قدس سره شوق هر چه تا قریب داشتیم و ما این
 بیخ قلعی قوی در خود می یافتیم بلکه قریب بود که احرام زیارت بر بندیم و مسافت که اختیار نمودیم
 درین اثنا در واقع دیدیم که گویا حضرت مجدد در جرحه من تشریف میدارند و بی فرمانند که
 فیض من همه جا است ازان بازان قلعی تسکین یافت اگر چه در آن روز بایم صورت
 مبارک ایشان معاینه نکردم و ارواح جمیع انبیا و صلوات الله علیهم در صورت مایمان ^{مشاه}
 نمودم دیدم که همه شجره در آن صورت مایمان پرست و در همه جا الوت الوت مایمی پیدا
 بر بعضی از آنها تمام شکل مایمی ظاهر است و بر بعضی صورت ناقصه و بعضی ضایع هستند که
 یک مایمی کلان است و در وی بی مایمی مندرج آنها همه بجا است همان حوت اعظم
 زنده پس در آن وقت مایمی خوانیم که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و صل علی جمیع انبیا
 و المرسلین و چون نطق وصل علی جمیع الانبیاء و المرسلین بر زبان من جاری میگردد می بینم
 که سری ازین کلمه پیدای شود و در همه ان مایمان داخل میگردد و بسبب ان همه را سرور
 و اهتزاز حاصل می شود چنانچه بادی در شکل شیر و غیره که از توب می آزند داخل میشوند
 و در اجنبش می پدید پس معلوم کردم که این صور ارواح انبیا صلوات الله علیهم هستند
 و نکته امر صلوة جمیع انبیا در یافتن و سر شیخ ارواح ایشان بصورت مایمی از کلام مولوی
 روم قدس سره می توان دریافت آنجا که فرموده سه هر که دیدان بحر اوما می پرست
 هر که دید الله را الهی است و فرموده سه هر که جزای می پرست را بش سیر شد
 و آنکه بی روزی است زورش در شد و یکبار شیخ تربیت که یکی از مخلصان بود

استماعاً

استدعا توجہ کر د چون در خلوت نشستم و خواستم کہ توجہ کنم دیدم کہ صاحب الطریقہ
حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ الیتادہ اند سفید زنبک با صورت نوزانی میانہ قد
محکم بدن پس بچو د مشاہدہ صورت غیبت پر شیخ مد کور غلبہ کرد چنانکہ ویرا اصنام علم
نورماندورین اثنا شنیخ لطایق حجرہ دست دراز کرد و از حرکت ان بافاقت آمد
و گفت کہ از مدت از روی این صحن غیبت و سجودی می داشتیم باری این وقت
میسر آمد و یکبار خود را دیدم کہ بر سوا جنازہ وار پیروتم تا کہ در بلبلہ اجمیر مقبرہ حضرت خوا
معین الدین چشتی قدس سرہ رسیدم و زیارت قبر شریف ایشان کردم از ان مزار
پیر الوار را از سنگ سفید دیدم و احاطہ ان مقبرہ را دور ریافتم پس چون از خادمان
انجا کیفیت ان مقام استفا کرده آمدیم چنان شان دادند کہ مشاہدہ کرده بودم کہ در
جای درمی ایم دیدم کہ در ہر زینہ اش نقویر حضرت پیر دستگیر و حضرت خواجہ معین الدین
قدس سرہ پدید است ادب کردم و پای خود را با قیاطی نہادم افادہ ایشان فرمودند
کہ شبی در واقفہ ام المومنین حضرت فدیکہ کبری رضی اللہ عنہا را دیدم کہ گویا چارپای
کنزہ است و بر ایشان نشینند و لباس سفید می دارند اما بطور زمانی کہ زوج
شان زندہ باشند و متصل ان چارپائی دیگر است و بر ان کس دیگر از ارواح ظاہر
نشینند و لباس فی الجملہ رنگین می دارند اما بوضع نوان بی شوی و عمر شان از عمر حضرت
فدیکہ کبری کمتر معلوم میشود پس در ان وقت گویا سحت محبوب میشود و از غایت
ادب و فرط خجالت خود را ملامت ہرچہ تا مثر میکنم کہ در حضور ارواح ظاہرات آمدن
کمال بی ادبی است باز گویا در همان حال در دل انفا شدہ کہ تو فرزند ایشان هستی
فرزند ان را پیش امہات و ودہات آمدن باکی نیست افادہ ایشان فرمودند

که وقتی یکبار مجلس بود و ما زبرد یوار روضه شیخ ابوالفتح و شیخ ابوالفضل شسته بودیم
 ناکله دیدیم که نوری مثل برق از هر دو ظاهر شد و بقوت تمام درین نفوذ کرد و چنانچه مرا
 سخت مضطرب ساخت قرینت که برجم و رقص کنم و نوه زخم اما همان لحظه صورت حضرت
 قبله گامی مرشدی نمودار کردید و مرا تسکین بخشید پس اگر چه بطاهر از من هیچ نبرد
 واضطراب ظاهر شد اما دیدیم که حقیقت من بی رقصه واضطراب عظیم می کند و این
 حال تا قریب یک ساعت نجوی بود پس چون در ظاهر من حرکت و جنبش بیانش
 ان نود در تک و دشمنه از راه هر دو چشم من برآمد و مقابل من دو شیخ نشسته بودند
 که هر دو سبای در قرض مع ضایع بودند ان هر دو شعله را در آنها او کت پس هر دو بر حسیب
 و وجهی و رقیع عظیم کردند افاده ایشان فرمودند که فرق در میان توحید و شهودی آنچه
 این فیرا فهمیدند اظهار می نمایند که توحید و وجودی است که فی الحقیقت وجود ما را
 دانت حق را نیست آنچه وجود است براتر نزدات حق راست چنانچه عرفا تحقیق کردند
 و این مسئله حق است اما این از روی علم ندانی است این خود در شهودی آید الا
 ما شارالمد از روی عرفان فهمیده اند کاتب حروف می گویند یعنی توحید و وجودی و توحید
 شهودی آنچه این فیرا فهمیدند اظهار می نمایند که توحید و وجودی مسئله حقایق است
 و بیان نفس الامر است قطع نظر از عرفان عاریت که در واقع وجود خواه و جوی باشد
 خواه امکانی خارجی باشد یا ذهنی و نمی باشد یا خیالی همه با انواع و اقسام ثابت است
 و دانت حق را بی شرکت غیرش غیر موجود نیست زیرا که موجودی و وجودی باشد
 و چیزی را با و سبحانه نیستیم هم نیست زیرا که این یعنی هم نوعی تحقیق می خواهد تا بان منشأ
 اشترای غنی باشد و ان در با کواچی دانت الهی مقصود است و این مقدمه است

افاده در مقدمه توحید
 و وجودی و شهودی

فی توحیدی

حق و مطابق نفس الامر و از قبیل احوال نیست که بسبب تعلق دارد بلکه تا کی راز حق علم
ذاتی خود عطا نمی فرماید ان را در نمی یابد و از قبیل یافت است از قبیل دیدنیت و بیان
نفس الامر است نه آنکه مردمان این چنین می بینند که از قبیل است امور شهودی باشد قوله
قدس سره و آنچه طلبا از روی مشاهده می بینند بسبب دیگر است چو کند صور اکوان در
منو خیال بسبب تلبیس اشغالی یافته است و بسبب نورانیت ذکر ما ذکر که بان رنگین
شده است ان نفوس را متلون نمود انیت می نگردد و این در وقت سیر افاق است
اما چون طالب این مقام در گذرد از نفوس فیالیه و هول و زرد صورت نفس در خیال
رنگین می یابد و از صورت خیالی نفس را سهل نمیشود الا ماشاء الله زیرا که خیال در صلبه
نفس است کاتب حروف گوید یعنی توحید شهودی که از قبیل احوال است و بیان حالت
از حالات بردو نوع بود یکی انست که در وقت سیر افاق پیش می آید و ان عبارت
از دیدن نفوس اکوان است منور نور ذکر اگر سالک در مرتبه یاد کرد است یا نور مذکور
اگر بلکه توبه و یاد داشت یا نور مذکور اگر بلکه توبه و یاد داشت او را حاصل شده و بسبب
انست که نفس این سالک چون بان نور متلون شده و بمنزله عین مرآتیه اکوان را
کر دیده پس بان نفس بر هر چیز که نظری اندازد ان چیز را همان یک نور منوری بیند
و این را شهود واحد تعالی می دانند و این هم وجهی دارد اما تفرقه در نور ذکر و ذکر نفاست یعنی
است و نوعی دیگر ان است که طالب را در وقت سیر نفس پیش می آید و ان عبارت
است از دیدن نفس بهتیه بساطت متلون نور یاد داشت یعنی چون سالک از توبه
باکوان در گذرد ان وقت توبه او منحصر در نفس او می باشد و از اکوان در هول روی
می نیاید پس در ان حال نور در نظر او رفته یک شیء و صلابتی صفت که ان نفس را

متویر ہو رہی مشہود میگردد و ازین مشہود نفس اور ازہول نمی شود زیرا کہ خیال نفس را
تلازم است و این مشہود کار خیال است بکنا سموت منہ قدس سرہ قولہ قدس سرہ
این است بمعنی قول حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ الیومیر کہ اهل اللہ بعد از فنا و بقا
ایچہ می بینند در خودی بینند و ایچہ می شناسند در خودی شناسند حیرت ایشان
در وجود خود است انتہی و اشارہ باین دو لفظ بی بینند و می شناسند و باین دو مرتبہ
فارقہ است کابت مروف کوید بمعنی لفظ بی بینند اشارت توجید مشہود است
کہ تعلق بید و مشہود دارد و لفظ بی شناسند اشارت توجید وجودی است کہ تعلق
معرفت دارد این معرفت نیز جز معرفت وجود تحقق حصہ خاص کہ نصیب این مطہران
کہ نفس سالک است شدہ میر نمی آید یعنی چون بی شناسند کہ تحقق وجود مادہ حقیقت
مرقی است سبحانہ از ان مابیت پس تحقق جمیع ممکنات ہم وی سبحانہ و عرض
ازین کلام است کہ توجید وجودی بیان حقیقت نفس الامر است قطع نظر از کثرت
مکاشف و مشہود شاید و توجید مشہودی از قبیل باین حالات است کہ سالک را
روی می نماید افادہ ایشان فرمودند کہ اکثر اہل مشہود مشاہدہ حق را در عوالم می کنند
میدان در عالم ملکوت کو کہ در وجود نورانیہ باشد در عوالم ارواح و عالم ملکوت و ہم چنین
در عالم جبروت و پیش علاقہ می است باین عوالم تا کہ السلیح کلی کا تملیح الجبہ
جلد نما از محبت این وجودات کہ همان دست سبب ارتباط باین عوالم روی نہ نماید
ازین مشہود بر نمی آید و چون بفضل الہی از ان بر آید مشہود نفس پیش آید و چون بکم
بی غایت اوتھالی از محبت وجود خود بر ائبہ منسج کردد الگاہ بیزنگی و بی نشانی
مشرف کردد بکن چون او را باز کردند پس در وقت سیر من الحج ای الحلق

لشہودی

شهودتی فی النفس رجوع می کند و لهذا گفته شده که از صورت خیالی نفس در طول نمی شود
 لهذا از سیرگی خیالی نمی باشد و شاید که از نظایرت که در قول حضرت بزرگ واقع شده
 که برت ایشان در وجود خود است و اشارت بهین سیرگی است و الله اعلم افاضات آن
 فرمودند تا که وجود علی هم باقی است نهایی اکل تم نسبت و چون بساط وجود علی که عبارت
 از قوت عرفانی است در نه چید فنا حقیقی که تعبیر از آن بموت کرده اید میسر نیاید و این معنی
 بود اکل جز در صدیقی اگر رضی الله عنه در دیگری معلوم می شود و اشارت بهین معنی است آنچه
 در فضایل ایشان در بعضی احادیث آمده که قال النبی صلی الله علیه وسلم من سره ان یطالی
 میت پیش علی و ج الارض یلظر الی ابن حنفیه او کما قال و در حق دیگری این لفظ معلوم
 که وارد شده افاضه ایشان فرمودند که روزی در مقام قرب تامل واقع هر چند نظر دور
 دور رفت کی از اولیا باعتبار این جهت خاص فوق حضرت مرتضی علیا کرم الله وجهه دیده
 و درین جهت دیگری فضیلت بر ایشان نظر نیاید ایشان بر مرکز اعلا ران قیمت هستند
 و لهذا بعد از عرفان ایشان واقع شدند افاضه ایشان فرمودند که قول اکابر است قد
 اسرارهم که من عرف الله کل لسانه و قول بعضی دیگر که من عرف الله لسانه و هر دو قول
 صحیح و صادق اند زیرا که طول ایشان در معرفتی است که در مرتبه اسما و صفات باشد که
 چون اطوار ظهور اسمایی مکشف می شوند و علوم و اسرار آنها روی می نمایند بر علم رحمت
 می شمارد و بالضرورت با چهاران مبادرت می کند و کل لسان در معرفت ذات سلج
 است که بی نشان و سیرک است و بان سیرک که خارج است از احاطه علم و ادراک
 مسامت و متقابل می شود و خیالی میگرد و از آن نه تعبیر تواند نه بیان و همین معنی دارد قول
 سعدی شیبازی قدس سره که آن را که فرشته خبرش باز نیاید افاضه ایشان فرمودند

که شیخ سوال کرد که چون حق سبحانه و تعالی در وقت و همه جا حاضر است و او را مکانی نیست مطلقاً
 عن یکنون له مکاناً خاصاً پس نکته در عروج فوق النورس در موعده چه خواهد بود کفتم که نورس
 در اینها هم از عالم عین است و او سبحانه در مرتبه و جوی خود که کمال انسان عبارت از قرب
 و وصول بان مرتبه است و چون تا که در مقام چینی است او را وصول همچون فرعی و دنیا
 بیش نیست و چون خروج از عالم که عروج فوق النورس باشد خارجی و نفس الامری تحقیق
 قرب خارجی و وصول حقیقی به همچون مسیر آید و چون استعدا و این مقام عالی مخصوص باین سرور بود
 صیبا علیه وسلم در آن جناب این بی صورت نسبت افاده در حضور ایشان ذکر حدیث
 بیان صیبا قلی و ابی لاسقف الکل لوم یابنه مره و ابی علماء و عرفاء در ترمذین ذکر کرده اند واقع شده فرمودند
 که سر در عرض عین است که قلب مقدس آنحضرت را صیبا علیه وسلم مشاهده داشت
 بحث موعده جمع الشیون و النسب و الاعتبارات که عیب مطلق است مسیر بود آن درجه
 مخصوص است بان جناب و انرا استناراً فائلاً لازم است پس با وجود نبوت بشریه مشایخ
 بزرگه که لبرق الحافظ باشد و بر آن تجلی و استنار روی نماید ممکن نیست و آنکه تجلی دائم
 باشد بدون اعتبار نسبت و صفات نیست پس عین کناسیت از همان استنار است
 و همین سبب اجتناب بود بدو علم استنار افاد ایشان در تاویل آیه کریمه و من احسن دنیا من ام
 وجه الله و هو محسن و ابعثت له ابراهیم جفا فرمودند که ازین اسلام مراد حقیقت است و
 تفصیلش در حدیث وارد شده که لایون احدکم حتی یکون هواه تجاللات جت به
 و اختیار کردن این جزو الترام احکام شریعت که مراد از مثبت تله ابراهیم حقیقت است و نیز
 این اسلام در ای احسان است که همان است محاصره و باشغال و کتاب حاصل میشود
 و اسلام حقیقی که ثمره طریقت است بعد تنهیب نفس بر ریاضات شاقه و جذب الیه است

درفت در ضمن طریقت حاصل میشود تحقیقش است که شریعت عبارت است
 از بیان احکام که در قرآن مجید و احادیث و تفاسیر و شروح و کتب ادب که تفصیل عملیات
 و اذکار و اعمال صالحه و افکار و فضایل شک و صبر و غیره از منجیات و بیان ملکات
 که زایل اند و طریقت است که آنچه بسپار شده او را تملیک نفس خود سازد بسبب
 ریاضات و تحت نفوذ خود آرد و تا مالک نشود بحقیقت نرسیده است و حدیث
 لا یومن احدکم حتی یکون هواه مغالما حبیب به بیان مرتبه حقیقت است و مقدمه قابل را حدیث
 شریف شایده است من اعمال ای کسی جلب التیجات و دفع المہلکات بما علم بان

علم من الشریعۃ فالمراد به منہ الطریقت و رتہ اللہ تعالیٰ ای یقطعا اللہ ما ای علم الموقنہ من
 لدنہ لم یعلم من اللہ راستہ افادہ ایشان فرمودند کہ سرور در دوشرع است کہ او بی مرتب
 است از عالم خلق و امر چون مرتبه روح بود کہ بعالم امر تعلق دارد مشاہدہ تقدیر الہی اورا
 حاصل مشہور بود و در حکم ان مشہور و فانی الحال نیز بوقت غلبہ حکم روح و چون بہ بشریہ درآمد کہ خلق تعلق
 دارد و اختیار و ارادات ظهور نمود مشاہدہ قدر مخفی گشت و احکام معاش و معاویہ پیدا شد
 و ضرورتی بر وی نمود کہ افعال ہر دو اورا باید کرد و تزیب بود کہ درین مینے استقلال و استبداد را بی کہ
 منشا انانیت است روی نماید پس اللہ تعالیٰ شرع نازل فرمود و او امر و او ای در امور معاش
 و معاویہ نمود و او ای در ان افعال برای خود یافتند و خود را در احکام اللہ در وہد و ارادات خود را
 یک سو داشته و تصرفات کالیست بی پدی انفال کرد و در احکام الہی اورا فاعا حاصل شود
 و فنا کہ مقصود است و حقیقت بندگی است در ہر حال اورا حاصل باشد پس ہر کہ ترکب
 خلاف شرع است و تابع نفس خود از فانی بہہ است و اللہ اعلم افادہ ایشان در مینے حدیث
 کہ قل یسئل اللہ علیہ وسلم دعوتی ما ترکتکم فانما اہلک من کما ان قیلکم کثرہ سوا الہم

واملاً فم یبیا انبیا تم فرمودند که اسلام القیاد است مشرعی الله بر غیر فضولی و چون مشایخ

صلوات الله علیه و سلامه بکم قل نه سبیلی ادعوا الی الله عیباً بصیرة پروردگارت با بصیرت

متدارافع است پس سوال و تحقیق و تدقیق بخ فضولی که مورث بلائی است نخواهد بود اعادة

ایشان در بیع حدیث که وان ذکر فی فی طار ذکر فی فی طار فرمونه میفرمودند که قی سبانه میفرماید

کیسه که از تاشروی در نفوس جمله ذکر نامیدای شود وی هرگاه ذکر کند همه ذکر نفوس وی متعلق

شوند پس او را ذکر می کنیم در طایفه یعنی او را محبوب کردالم بوجهی که همه عالم از طایفه و انس و غیرهم

محب وی مملو شوند چنانچه در حدیث وارد شده اذ احب الله عبدی اذ یحب الله عبدی جبریل عیاً قود

الی قول

میا التعلیه و سلم فیوضع له القول فی الارض افاده ایشان فرمودند که زیادتی در ایمان

محب کسیت ثابت است چنانچه کریمه لبرداد و ایمان مع ایما هم ظاهر ابران ولایت وارد

و مقتضای آن احادیثی که در آن باب وارد اند نیز عیب ظاهرین است و از روی کشف

و وجدان الفایم من هم تحقق شده و در حدیثی که وارد شده که ایمان یک کس کایان

ربما منکم خواهد هم اشارت بر آن می کند یعنی جماعه کثیر با ایمان یک کس متون خوانندگشت

و ایمان هر یک از آن جماعت جزو ایمان خواهد بود پس ایمان وی بسبب کثرت اجرائش

بمنزله ایمان سبعین رحل خواهد شد و از همین است که یک کس بمنزله امت نازل می شود

چنانچه در شان حضرت ابراهیم عیاً نبیا و علیه الصلوة و السلام وارد شده که ان امته فایما

و در خطاب اکھرت صیاً الله علیه و سلم یا ایها الرسل واقع شده بود و اگر از دیداد

کیفیت هم متحمل است اما ظاهر از روی احادیث و تفیماً از روی کشف و وجدان همان

اول است افاده ایشان فرمودند که در بعضی احادیث وارد شده است که چون کسی

می میرد حق سبحانه از ورشکمان بی پرسد و طال انکه او عالم تر است بوی بانیکس با خلق

چه معامله داشت اگر نیک معامله بود با وی هم چنان کنید و اگر بد معامله بود با او همان سلوک
 درزید اگر چه فی نفسه در وی دیگر صفات حمیده باشند او کما قال و سروران است
 که تمام شریعت در حقیقت همین معامله است یا با حق است یا با خلق اما در حق الله است
 بر غضب سبقت یافته است و در حق الخلق سلطان الحکم الحکم استیلا آورد با جمله ^{ملک} بجا
 با هر که بروی اطلاق صلی آمده خواه قبل باشد خواه بوضع دیگر موجب وبال و نکال است
 و بر جن که هنوز مرتبه عقلیه باشد اطلاق صلی واقع شده چنانچه ضای تعالی میفرماید ^{است} علمنا
 نطقه فی قرار کلین ثم قلنا النطقه الاقمه پس از اینجای حکم استفاط عمل مستطبی شود که ممنوع
 بنسبه دلداد باشد و در حکم بهم بیان الرب بخلاف غول که از اله منی است و هنوز حکم لطفه
 که بعد قرار در هم باشد و بروی جعل اطلاق یافته مکرر است و حکم بیان نیافته تا هم
 او واجب الاقرن باشد معناه بعضی جا مکرر گفته اند و الساعلم بالصواب افاده ایشان
 در معنی سبب مولوی روم قدس سره که سه من زقران نور ابرداشتم استخوان پیش
 مکان انداختم فرمودند که قران دو قسم است دارد شده بعضی آیات ان محکات اند
 و بعضی متشابهاست پس محکات که بمن ام الکتاب بنسبه فرستد و متشابهاست
 که انزال آنها محض برای امتحان و اجبار است بنسبه استخوان است پس انما که از استخوان
 فی العلم هستند محکات را برای تبعیه و عمل اختیاری کنند و انما که ربع فی الغلب
 دارند و بنسبه مکان هستند در پی متشابهاست افاده اند پس در این بیت ترفیع
 بان معنی فرمودند افاده ایشان فرمودند که از ضای تعالی محبت تمام و حضور دوام باید خوا
 افاده ایشان فرمودند که یکبار عزیزی بزرگی صالحی که صاحب ارشاد بود پیش با شیخ
 از اشغال طریقت بیان کرد مرا طوران خوش آمد قصد کردم که انرا عمل آرم و در تمام

چون از مجلس برخاسته خواستم که اندرون خانه روم در دروازه رسیده بودم که بطرف
 اهام این انیت که با طفال لک آلاما قد قیل الرسل و در دل میفکاردند پیش از آن معلوم
 که آنچه از طور سلوک معمول بزرگان است در حق میان همان مرضی است از آن وقت
 قصد آن شغل از خاطر ما بر رفت و یکم شب انویریم در واقع دیدیم گفت و ما گفت که دیدیم
 که با شما هر دو برادر سوخته در راهی میروند و با بر زمین التیاده آم و بمن التفات نمی کنند هر چند
 او از پی کنیم قدری متوقف شده نگاه کشیدند و بوی ما متوجه کردید معلوم شد که آنچه
 راه شماست همان بجاست افاده ایشان فرمودند یکبار این مکتوب بحضرت ایشان لای
 که قدوه او اصلین زبده العارین حضرت میان شاه ولی الله جو از فقیر حسیب الله بعد از سلام
 مطالبه فرمایند قصد فقر بود که برسد اما بسبب بعضی ترتیبات الهی که از الطاف حقیه است
 نمی توانم رسید و یک از دو جانب حضرت قدس سره استاری معلوم شده است آنچه
 مکالمات و مشاجرات فیما بین ایشان و فلانی زفته بود ظاهر کارانی و تمیحا شده است و
 از آنجا است که عفو فرمایند و دعا و توبه فرمایند که ظالم شود اگر چه حال طبیعت ایشان را
 نخواهد بود اما از حالت گذشته اثری باقی است والسلام علی من اتبع الهدی افاده ایشان
 نقل فرمودند که حضرت شیخ بزرگ شیخ عبد الرحیم راقده سره در یک مجلس با عصمت
 سهار پوری که از سر آمد علماء آن دیار بود اتفاق ملاقات افتاد و ظاهر امر لطیفه تصرف
 که بیعت و اراده و مجاهده است که مره ان مکاشفه می باشد اتفاقاً و ندانست پس
 حضرت شیخ مذکور خطاب نموده فرمودند که شما کی مرید شیخه مرید گفت که ای این طریقه
 از شرع ثابت می شود که التزم ای باید نمود حضرت شیخ فرمودند که حج شرعی سه چیز اند
 کتاب و سنت و اجماع و قول مجتهد نیز محبت است و این امر همه اینها ثابت است

بزرگ شمیر

میر گفت

میگفت که چگونه است این رایان باید که فرمودند اما کتاب السنن که فی سبانه میفرماید
 یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا بیه لعلکم تفلحون در این است
 مراد از ابتجار وسیله چیت میرانچه مفسرین از عمل صالحه و غیره ذکر کرده اند میان که فرمودند
 که این معنی مراد نمی تواند شد زیرا که ایمان را دینیت چرا که خطاب با مومنان است که عمل صالحه
 در تقوی که عبارة از ایثار و امر و اجتناب از نهایی است داخل است هم مراد نمی تواند شد
 که قاعده عطف معایرة رای می خواهد و ترتیب ذکر اقتضای کند که ان پیغمبری است که بعد
 تقوی باشد پس از ان جهاد که متر فلاح است و ان پیغمبرین ارادت و معیت بر شد است
 بعد از ان جهاد در یافتن فلاح که عبارت از وصول به ذات است حاصل شود پس بر
 رد بدل بسیار قبول کرد و اعتراف نمود فرمودند اما حدیث است که ان حضرت صیبا اله
 علیه وسلم فرمودند صیبا بی را که کیف اعجتبتموننا فقال با حقیقه ایمانک قال است
 یسلی و اطاعت نهاری تپی استوی عندی و جهاد بدر را در ابیت اهل الجنة نیز آوردن اهل و
 بعد بون و گامی الطالی عشش الرحمن باز رافعال اجبت فانه و کما قال پس ازین شد
 معلوم میشود که شجر و جمیع که شجره از جهاد است متر کلیه و کلیه و کشف نیات است و
 با تمام ان هم معلوم گردید و طریق تصوف همین است و اما اجماع پس اوف اوف علما
 صحاح و فان من زمن ابی صیبا اله علیه وسلم ای یومنا بنا این طریقه اختیار نموده اند و هم خود را
 بران مقصود داشته اند و اما قول مجتهد است که مشهور است امام اعظم رضی الله عنه فرموده
 لولا استئمان لملک سمان و در حق شیخ فرید الدین عطار شهابی کوتیه میگفت که عالم
 ثقه بودند فرمودند که او شان گفتند که این دو سال همان بودند که امام درین مدت
 از خدمت امام جعفر صادق رضی الله عنه استفاضه راه باطن نمودند پس بر معروف شد

دو سه

چاپاب متضمن مسائل عقاید و فقه عبادات و اذکار و نصاب و حکم ضروریه نوشته شد که
 نهایت مفید است و در علوم ضاعی چون نجوم و ریل الطلای کامل دانند و در طب و سنی
 رساله‌های شامل در مجزای قانون بیغی مسائل ضروریه که از مصنف مانده بودند زیاده کرده
 رساله در حد خود تمام و دواتی ساخته اما با وجود حدانت درین فن بمقتضای بی پروائی بحال
 و ملاوات مرضی هر وقت کم می برد آتشند تا که روزی واقعه دیدند که کوبا ویری بزرگ
 بر نیل سواریه در دست قضی طولانی دارد آمد و با ایشان گفت که برای تینت شما آمده ام
 و بشارت آورده ام که خدا تعالی از علاج شما شفا یافت یا گفت که رسول علیه الصلوٰه و السلام
 شفا یافت ازین معنی ایشان را نهایت ذمت و اتمت حاصل شد از آن وقت خادمان را
 اجازت دادند که هر وقت که کسی مرضی باید آینه مرا اطلاع دهید در هر حال که باشیم و میروند
 که معلوم نیست که معالجه کدام کس در جمیع قبولیت یافت دوران ایام ملاوات بکند و فقیرم
 اتفاق افتاده بود شاید بمقتضای حدیث قدسی مرضت فلم تعد فی الحدیث نسبت
 شان این معنی ظهور نمود و در انشا و شروع بیع ابیان اند نظم نهایت دل پذیر و شریک از نگاه
 و ذرافت بنامت بین و بی نظیر می نویسند و قصیده فارسیه نظم فرمودند مشتمل بر بیان
 بسیاری از معجزات و دیگر رساله عقاید منظوم نوشته و در عریب دوازده سالگی
 بمقام حضرت والد بزرگوار قدس سره سمیت نموده شعری از اشغال طریقت اصد نمودند
 و از بسکه فطرتی صافی داشتند باندک توهمی مورد بکات طریقت و مطمح اشعاع اوار
 گردیدند در بیان اسرار و ولایت طور تکمیل متحققین را با طور صوفیه جمع میفرمایند و رساله
 معنون بفرمودند از مضامین ایشان است که در آن بی معارف طریقت و اسرار ^{حقیقت}
 بیان نمودند و در شریعت قدیمی راسخ دلرند و در اخلاق نهایت قنانت در توکل

مرتبہ رفیع یافتہ اند و در عدم اتفات نیز فرقات اہل دنیا باہر بس منع و عقل مواش
ہم چون عقل معاد بر کمال و کفایت و عدالت و در زانت تدبیر فی لیلہ ما این ہمہ اوصاف
کمال عدم نظر ما بین امور و ہمہ کمالات را کان لم یکن شمر دن کو یا جیبا ایشان است
افادہ حضرت ایشان نزدیک قصہ غرلول و ستار خلافت بر سر ایشان بستند و اجا
ارشا و وصیت دادند و چنانچہ حضرت شیخ بزرگ قدس سرہ ساخذ و فرمودند
چنانچہ فرقیہ با از حضرت والدہ قدس سرہ رسیدہ بودم چنان با ایشان داوم باید کہ یاران
ایشان را بجای حضرت بزرگ قدس سرہ دانند اکنون واقعات و کلماتی چہ
کہ بلفظ از ایشان مقول اند مقول کلک نیار سلک میکردند افادہ طریقہ کمال موقوف
بر این حصال است ترکیہ و تصفیہ و تجلیہ و تجلیہ اما ترکیہ پس عبارت است از راستن
و پراستن ظاہر اعمال و افعال خود را بہ پیرایہ شریعت مصطفویہ کما قال اللہ تبارک
و تعالی و کلم فی رسول اللہ اسوۃ حسنۃ لمن کان یرو اللہ و الیوم الا فرسہ ظلال پیر کی
رہ کردید بہ کہ ہرگز بمنزل نخواہد رسیدہ و تصفیہ اشارت بطہا بجا و کردن و پاک
و پاکیزہ ساختن دل از صفات ذمیہ و منفعت گردانیدنش باوصاف کریمہ چنان
رباعین حضرت شیخ ابوسعید ابی الیوردی قدس سرہ العزیز درین باب کافی و دوائی است
نوامی کہ شود دل تو چون آینہ ۳۰ دہ پیر بردن کن از درون کینہ ۳۱ حاصل وائل و غضب
ذرفوع و غیبت و بخل و شد و ریا و کبر و کینہ ۳۲ نوامی کہ شوی بمنزل قرب مقیم ۳۳ نہ غم
خوشی و با تعلیم ۳۴ صبر و شکر و قناعت و حکم یقین ۳۵ تفویض توکل و رضا و تسلیم ۳۶
قلب و ذاکب از لوث زراہل مطہر و مصفا باشد شایان لعان الوزر حقیقت
الحقائی تو اند کردید و تجلیہ کنایت از ظاہری ساختن و روفتن دل است از حسد

اختیار فرمودند نهایت استقامت در زیدند و با اهل دنیا هرگز اتیانیداشتند بلکه
 طریقه الیکبر مع الیکبرین توضع پیش میکردند افاده حضرت ایشان فرمودند که خدمت
 شیخ صلاح الدین ذکر کردند در آخر مرض موت که روزی شیخ صدر العالم یعنی ابن العمیر ایشان
 آمدند و گفتند که امشب در واقعه دیدیم که حضرت شیخ عبدالرحیم قدس سره میفرمایند که
 پیش شیخ صلاح الدین برو و از منی تو کل سوال کن نکته در تخصیص این سوال و مسؤل عنه
 معلوم نیست شیخ صلاح الدین گفته نکته در تخصیص است که امشب ما فاقه داشتیم
 و از هر که فرض طلبیدیم میبشتد و امروز هم چنان بر فاقه ایم مع تبادل نهایت قوی است
 و از فردی فراقه است بلکه بان خوفوت و مبعج است او کما قال افاده حضرت
 شیخ حبیب الله قدس سره نقل فرمودند که نزد شیخ صلاح الدین قدس سره یکبار شاه فرزند
 الوالد که ابن العمیر ایشان باشند گفته بودند که موت من قریب رسیده است ابا معلوم نیست
 که قضای آن بر من است یا معلق پس بعد از ایام ایشان را مرض شدید عارض شد در آنجا
 زبانی من شد و فریاد عالم گفته فرستادند که الحال واضح شد که بالفعل قضای آن معلق است بر دعای
 مرشد من و یقین است که البته درین باب دعایی خوانند فرمود پس شدت مرض بدو اقیع رسید
 غیبی که امید حیات منقطع گردید و مردمان درین تجمیر و تکفین نهادند در آن وقت حضرت شیخ بزرگ
 شیخ عبدالرحیم قدس سره را هم دعا فرمودند پس همان ساعت گویا روح معاودت نمود
 و شهابی کامل حاصل گردید افاده دید حضرت شیخ حبیب الله نقل فرمودند که نزد شیخ صلاح
 الدین قدس سره نقل کردند که روزی بخاری را برای بعضی کار باطلید بودم وی کار را موقوف گفت
 من ترسبیت نداد و سر انجام نمود چون آنرا ملاحظه کردم و حسب دلخواه نیافتم بسیار ناخوش شدم
 و از غایت رنجش و ناخوشی ویرانم که ابا تو کور بودی که این چنین کردی پس همین گفتن من

این کلمه و کوشیدن و بی پس او او بلا کردن گرفت که اکنون چه کنم و کجا روم که ما هیچ نظری آید ما
 ازین ماجرا حیران شدم و انوس کردم که چگونه و این حرف از زبان من چرا برآید و او را عذر خواهم
 اناده قدمت ایشان به عالم سرودیم فی الجمله سری میداشتند از لغات شنیدیم که در مرض موت
 که از نهایت ضعف و کافت دست و پایی کردش از یک پیلو به پیلو دیگر استعانت قوی
 از مردمان منور خود کونید مشوی بصوت فرین سبر آید در احوال ایشان ترا و بعدی در گرفت
 چنانچه چستی ندهند و راست بر فاسته پس بر فردوم ازین ماجرا ازین عالم انتقال نمودند هم
 الدرر منه واستودر بعینه احوال کرامت شمال و کلمات معرفت سمات جامع اوصاف کمال منظر
 ذی الجلال قدوه ارباب انبیا زبده توان حضرت اله حضرت شاه اهل الله سید الله
 که برادر خود یعنی حضرت ایشانند افاده قبل از ولادت ایشان روزی حضرت شیخ
 بزرگ شیخ عبد الرحیم قدس سر و حضرت ایشان را بنام اهل الله بنا فرمودند خادمان و هم عمر
 نمودند که نام مبارک ایشان ولی الله است و حضرت باین نام ندا میفرمایند فرمودند که عمر
 است که برادر ایشان تولد شود این نام وی است که زبان من بان جاری شده است پس
 بعد چندی ایشان تولد شدند و باین نام سبب گشتند و الهی کا اسم اهل الله هستند که از ایام صبی
 در تقوی و طهاره و علم و فضل ثوفا یافتند فطرتی صافی و طبعی پس عالی و ذمینی ناقص
 و برای تمایب و فیهی و قیاب و زکامی روشن مثل آفتاب می دارند جمع کتب متداول
 بر حضرت ایشان کند امید فراغ حاصل نمودند در وجودت فهم و وقت نظر بر لب
 عالی دارند و در مناظره علوم طبی نهایت دشوار پسند برای قدمت کتاب الله رساله
 لغات القرآن مشتمل بر شرح عربی و فارسی و بعضی توهمات ضروریه بعضی آیات مختصر و کاف
 که طالب علم را وقت تلاوت حاجت مراجعت تفسیر نماید تالیف فرمودند در

و قصد نمود که بدینت ایشان استغفار نماید اما بسبب سفری که در اطراف و کهن در پیش آمد
 این منی صورت نه نسبت افاده ایشان نقل فرمودند که میرا پوشید که یکی از مردان
 قاص حضرت شیخ بزرگ شیخ عبدالرحیم قدس سره بودند روزی بنامه ایشان رفتم مرا اندر
 خانه خود بردند و آن را نمودند دیدم مصنفاست بسیریح چیز از اساس البیت
 نیست کوای یک چارپای و یک تخت و یک سبزه آب و یک دولایی که حضرت
 قبله کاهی اوشان راده بودند تجرید تمام و تقوید کامل می داشتند پس من گفتند که
 من همیشه میانه تمام استند عار دعا از من در باب تولد فرزند بمانه من میکردند و در این امر
 بجد بودند بالضرور دعا کردم اجابت ان هم معلوم شده است انشاء الله تعالی فرزند خواهد
 اما ما نخواهم بود پس چون زوجه ایشان حامله شد و ایام تولد نزدیک رسیدند ایشان
 ازین عالم رحلت نمودند بعد از آن فرزند متولد شد افاده در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه
 و نه از هجرت در شهر شعبان ایشان بنیت ازین قصد اعکاف نمودند همان شب مادر
 حرارت پیدا شد و در روز چهارم این امر کس نفی نمودند از چون مرض غلبه کرد بالضرور
 از خلوت برآمدند پس مرض اشتداد گرفت تا که تمام رمضان درازار گذشت هر چند معالجه
 میکردند فایده ممتد بهمانی بخشید او را بخدمت برادر گلان خود حضرت شیخ عبید الله التلمیسی
 کردند که این مرض را صحادویه نفع نمی بخشد و معلوم شد که بدون دعا و توجه شریف رفع نخواهد
 پس حسب الاستدعا خدمت ایشان در آن باب دعا فرمودند شب هنگام در آن
 دیدند که دوسه او با شش میخند می خوانند که مسجیدی را منهدم سازند و آنرا از
 اساس براندازند آنها را بجز بیع منع فرمودند پس از تویح ایشان در آن وقت
 اذان کار باز ماندند پس بی الصبح انمژده شفا دادند پس هم چنان واقع شد که مقرر

شفاوردی

شکاروی نمودیج مرض نماند بعد از آن چون ماه جمادی الاخره رسید باز مرض معاودت کرد
 باز تعیف ظاهر شد همدان استاد نبلی بر سر جانب پشت پید کردید و طبعانی نمود تا که است
 شهر طور قبل صبح دو شب ازین جهان رحلت فرموده برین دنیا پیوسته روم اندر
 واسعه عهدهی دارت جهت تاریخ وفات یافت ذکر قبیل از احوال فصیل شمال صاحب
 علم البقین و العرفان البین مخدومی حضرت شیخ صلاح الدین قدس سره که برادر علالی
 حضرت ایشان و در سن کلان تر از ایشان بودند و والد ایشان از اولاد خواجم بودند
 قال اند که از ابا بر اهل دیسا بودند و از ذریه خواجم بودند و چشتی قدس سره در فن طبابت
 قدسی تالیف دستی رس داشتند عالمی از امراض و علل معالجات ایشان شفا
 یافت و در صنعت تیر اندازی از سر اندام اهل زمان خود بودند گویند که یکبار از مسافت
 دور و دراز برد ختی خشک که بسیار سب و محکم بود که شاخ زدند که در آن درخت برادر
 پس کسبت آنکه این امر شهرت نکرد زیرا که اراده سرب بودند آن تکه را از هر دو طرف
 تراشیده صاف نمودند و گاهی بر زوده چنان بکلیدی و چستی تیرشان منیرد که پرش
 از غایت تنگی فانه کنجایش نیافته تراشیده شده بی افتاد و تیر تا کوه فارغ می شد
 و کسب صنایع فطرت ربی مجابده و ریاضت راه باطن بر ایشان و اشده بودند
 مذاق توجیه شهودی میباشتمند و از ملاحظه زبان نهایت ناخوش بودند از زبان
 اسرار بیان حضرت شیخ حبیب الدین قدس سره بنده کاتب اللودت سماع بی دارد که
 میفرمودند که ایشان از روح حضرت خواجم بزرگ خواجم نقشند قدس سره مستفید
 و فیض یاب بودند که حضرت خواجم در واقعه بر ایشان توجه فرموده و تا بشری انداخته بود
 و گاه گاهی نوعی همت را کار میفرمودند چنانکه گاه طور سپایان داشتند و از وقتی که طریقه فقر

محبت ماسوی المد که مع مطلوبی بموی بخردات حضرت می چون در خاطرش قرار کرد
 و هر چه از ضرورت کارگاه بشریت نگاه مامل کند بوی قدر لایب ری راغب و قابل
 نکود و بعد درین قال من حرص قانع نیست بیدل و نه را سبب معاش و آنچه ما در
 داریم کثیری در کار نیست و تحصیل این مقام بمان بدوام ذکر ما دم اللذات و مورث
 اللام است و بگلیه در آیه دانت حضرت قی سبحانه و تعالی است بصفت تعظیم و محبت
 هر چه تا متر مقدم در کرد و حصول این دولت یا کباحت صاحب قلبی دست دید که از ان
 انساب و فالوش این زره و ارم تابان و درخشان کرد و یا بد اوست در مع لزوم
 که طریقه رسم دانت و نعی و اثبات است حاصل شود و محبت الهی در باره نه زمانا بلی
 که توبه نماید بلاستی استعدا کشتی قوی و انجذاب می محکم بدیش ریزد که خواه نخواه با بطوع اذلا
 الاکراه سر از کریان حضور تواند برداشت و ذلک فضل العدیومیه من لک ارا فاده است و
 چهاردم از رمضان المبارک جوابی اتفاق افتاد که یاد در محلی از محافل مؤثره و فخریه
 از منازل مطهره اربع بعضی حضرات طریقه مجمع اند و در رسد النوم فی باب المسجند که می زمانه
 و مکالمه می نمایند از الامروجه توبه باین نیازمند فرموده گفتند که توبه آنچه دانی بگویی در ای که در
 بوی منتس کردم که با وجود حضور این منابع العلوم و الاحکام و منابع القول و الاطام مار چه یاد که
 درین مسله غامضه زبان تحقیق کشایم و لسان تدقیق آرایم بس نیست که بتائید نعم الهی و نهای
 تائیدات لافسای درین مجلس مقدس راه یافتیم و به بساط تقرب قوی که لایستی طبعم
 در حق شان واقع است مقایم کنیم فرمودند به باک هر کس بقدر ادراک آنچه می داند می گوید
 و هر کرامی خواهد می جوید لاجرم مودع در شتم که نزدیک این فقیر محقق است که بی اختیار
 غلغله الباب اگر نام از خارج از مسجد است بس مکرده و الا فلا ازین سخن بکنان ازین و بین کردن

کویانی نفس

کویا فی نفس الامر جواب مسلمین بوده است در ان اشارتیه مدعا ازین کلمات بوده است
 بی فہمیم کہ مراد از نوم فی باب المسجد عظمیٰ است کہ کسب تعاضای بشری نبی آدم را در طریقتش
 لا چاری است چنانکہ از حدیث انہ لیجان عیاقلی و از اثر تافی حنظلہ واضح می کرد پس اگر
 غفلت بختی است کہ مانع از حضور جالی و صفای قلب نکشته فلان باس بہ توان شمر و زیار کہ
 انقدر از نوع بشر تمتع الانعکاک است و آنچه تمتع الانعکاک باشد وجودش در حکم عدم است
 و اگر بوضع است کہ بعد از افاقت از نوم غفلت و پس از تنفیذ لذت نفس الطیرۃ مع اثری
 از نور و صفای دل کہ در سابقہ الحال بسبب حضور حاصل بود باقی مانده و فوراً اجنبی محض
 و بگمانہ صرف می باید و در آمدن در نسبت خویش محض از امور شناختہ می پذیرد پس
 در واقع برابر و اختیار لا چایکرا بیت نیز بی حکم توان فرمود و در وظیفہ سابقین سالکین
 بکراتی تحری نشان باید داد و افادہ الی قدر است انوار با عجبہ زرقا و بعد و ایام من بر کاتر و
 نمونہ ربک محمدس کافی فی مجلس نامس علیہم سببا الصالحین حوالیہ حیاض و انہا رکحوف
 باشی و از مار اذ نور و بیت بان نہاک شجرۃ مویب علیہ السلام الی تجی علیہ الرب تبارک
 و تعالی و ہما لان تجی علیہا فانطلقت الیہا فاذا ہی شجرۃ التمر التہی لیت بتفسیر عظیم
 و لا حدیثہ صبرۃ خضرۃ اورد قبا فی غایت الکمال و الصارتہ اعضا ہا فی نہایت الجمال اذ انظر الیہا
 حصل حضور تعالی اکل حضور و لہر شبتہ سر بان الواجب فی الممکنات و معنی ہم ابلغ نمود
 لا مکن ان تحصیل فی ہذا عالم لکن بیس نہاک نار و شعلتہ الانور فی نور و طور عیاق
 فوطبت ان ہما من بلوغ العبد و الحمد علیہ ذلک فیخطب الی ان المراد و باندر فی اللہ
 ہو النور الذی تانس بہ مویب علیہ السلام و قال سابقکم منها بقبس اواجدا النار
 ہی ای سابقکم من ذلک النور بعد ایتہ تامہ تحصیل ہما ما محتاج الیہ من قیس لو ماد

العلم افاذ روزی در مجلس عیسی سبیل الکتابیه ذکر بعضی اقاویل ملاصده وقت و زمان
 زمان که بر اصول قواعد دین متین ما ایراد شکوک و شبهات می کنند میرفت اندر
 میان بر زبان این فیکر بگذشت که در باب اثبات عموم رسالت رسول الله الثقلین
 علیه الصلوات و التحیات غیر از دلایل اقصا فیه صحیحی شایان الزام و قاطع صورت
 خصام یافته نمی شود و سخن دین باب لسانی پذیرفت نوعی که در حکام مناظره جهت
 اثبات قول و پرورش کلام خود کو با طرف مخالف گرفتیم شب خواب چنان نمودند
 که دو ملک از فلک فرود آمدند بر اسپان یکدیگر سوارانند جوانان خوش روی و خوش
 لباس و در کین من میشی در الشیاد اند و من می خواهم که از دست آنها بگریزم
 الجیل خود را بر نامم و از پیشگاه نظشان بکوشم مخفی شده بگذرم ناگاه یکی از آن دو
 اسپ خود را جهاند از سر و دامنش فوجی بازوی را گرفت و برداشته پیش رویش
 زمین نهاد بقی که تا شیر گرفتنش و الم دو انگشتش تا سه روز محوس میکردم بعد از آن
 بطرف بالای رفتند یکی عقب دیگری گای راست در هوا بجایب غلامی تاختند
 و گای بطرف ظاهره در جوشما چرخهای زدند تا بجای رسیدند که عمارتی قدیم انبیا و کوشک
 وسیع الفضا بنظر درآمد گویا اثری از انام و تیرگی از تبرکات مثل قدم شریف یا غیر
 ذلک انجام موجود است در کناره از آن مکان مراد آوردند و درین تمام سیر و طیران
 سرزنشها میکردند و معانه نامی فرمودند که تو باشی که کاغذ بلوی بپیرانی تو باشی که بازیم
 تنگ بازوی ترا لایق است که باین چیزها مشغول گردی ترا سر او راست که باین
 ملای قلهی باشی و من موزرتهای کم و ازین منکرات انکار می و زرم که گای در عالم
 طفولیت و ایام صبا هم کاغذ بلوی تباریده ام تا باوان شباب و زمان ارشد ادوار رسد

سیر

اما هر سخن در او شش می گنند و غیر از تشنیع و تعریح حرفی نمی زنند لاجرم کفتم الثابت من الذ
 کن لادیت که اگر کرده ام یا کرده ام باز بده کم یا نه باز بد دآم اینک توبه می کنم و استغفار می
 نمایم که بار دیگر باین امر مرتکب نشوم گفتند خوب وضو کن وضو کردم دو رکعت نماز بگذار
 نماز که کردم استغفار بخوان استغفار خواندم فرمودند برو همانا که این حرف گفتند بیدار شدم و
 آدم در تعبیر این خواب و تاویل این قصاب و خطاب تردیدی نجا طو جا گرفت و اصل از آنی
 بدل راه یافت از چنان مضموم کردید که مبنای این معانی همان العاشس بوده است در باطل
 اقامیل باطل مشبهات امیر بنا لاترغ قلوبنا بعد از بدینا و هب لنا من لدنک رحمه انک
 انت الواب افاده شبی خوابی دیدم که کویا روح این کس را مجرد از بدن او است الحمد لله
 عالی بردند تا که نسبت منقح کردید و از آن نفوق الحیل الاعظم تعبیر می می توان نمود انجا
 مجرد محض محسوس گشت و با این همه سیر حجت علو منقطع گشت در همان اثنا در عین مجرد محسوس
 محسوس گشت محسوس محسوس مگر چنانچه در کلاب مثل سنج العکبوت رقیب می افتد
 متلافی گشت حیرت شد که این چیست بعد از زمانی ان طبقه گذر منقطع کردید باز مجرد محسوس
 از مجرد اول که موجب تباط و الهیان قلب بود میر آمد انجا چنان فهمانیدند که بعد از انسخ
 بدن روح تراد و صیحه چاه که می تا این مقام تو ایم رساینه و چنان مدک میشد که ان مجرد
 گذر در حق این کس همان باشد که اولاد در عاقبت بنمایند و بفرمانیه که این نبود شما است
 و مومن از روی روی در کشند که این معبود ما نمی تواند بود بعد از ان بر روی دست شرف
 نمایند و الداعلم افاده در شب است و یکم از ماه رمضان در عین صلوة الروح سیر عالم ارواح
 واقع شد چنان معلوم کردید که ارواح را بعد از انسخ از قوا لب خود ما انا فانا و زمانا و زمانا جلیا
 قوی و اضمحلالی محکم در پیرامون تشخصات جزیره راه می یابد بوضعی که نمک در آب بی

مشکل که در اول

المجید

چستی و قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین بخیار کاکلی قدس سرہ ہمارے ہاں مشہور و مشہور
 کو با محلی است عظیم و مجلی است بس فحیم کہ این ہر دو بزرگ در انجا تشریف دارند
 وغالباً سو دہم در میان است و بزرگتری از حصار کیفیت وجد و شوق و ذوق مستولی است
 یکی ازین شیخین بر کمارہ آن مجلس سیادہ و دیگری بر طرف مقابل و محادی وی یافتیم در ان
 اتنا از توجہ و جہ این خطرات بر این بقیر توجہ حالت طاری کردہ بی اختیار ان کردادہ ان
 می ہمیدم و علطان و پیمان از یک جانب مجلس تا بجانب دیگرش می رفتیم چون
 قریب ہر یک نشانی می رسیدم نسبتی قوی مثل تند باوی از نسبت در مجاہدیت ہم
 میرسید کہ از قوہ تحریر تا بطرف دیگری حرکت میکردیم و عیانہ القیاس از ان وقت
 باز مثل تند باوی از نسبت درمی یافتیم کہ سبب ان تا بجانب اول می شناختیم و در ان
 بیان از اوزاری شنیدیم کہ می فرماید نسبت او نسبت ہمین معنی دلد و پس اگر شرح ان
 قدر مشترک کنیم کہ از نسبت ہر دو بزرگ درمی یافتیم ان است کہ محض اسم ذات
 بود بکنیفی کہ اسم عین مسیح کردیدہ کلہ الدر اعین اللہ میدیدیم و ازین کوتاہ بدان شود در عین اللہ
 می کردیم و در میان نسبت قافیہ از ہر واحد بعد از اشتراک در این قدر فرقی نہایت
 غامض کہ در پیمانش بیان تحریر عاجز و ان توفیر قاصر است در ان وقت مذکور شد

فالحمد للہ الذی ہدانا لهذا و ما کنا لنہدی لولا ان ہدانا اللہ افادہ شہی بجواب دیدم کہ آیا پای امام
 شافعی را ریح اللہ عنہ بریدہ بطریق تبرک در سبوی آب داشته اند و تا حال تفرق و تفرج
 بروی عارض نگشتہ و سرانیدہ بزبان ہندی می سراید کہ چار روز بعد از تواقش بنی طور رسید
 کہ مجتہدان دین علما شرح متین نیز در نسبت مع اللہ قدیمی راسخ داشتند کہ کسک
 شان بردش ساکان طریقت باشد بیانہ یعنی ہر کسی کہ چار روز در دنیا با خدا باشد

بعد از صلح بدن روح او پذیرای حیات ابدی و سرمدی میگردد خواه کمال وی بر طریقه انقیاد
 و ابر باشد خواه بر وضع اهل سلوک ذوی الافکار هر چند این اقرب طرق است
 لیکن آن کس که قال من قال سه شماره قلندر سر در زمین نمایی که در از دور تخم ره در
 پارسای در راه پارسای است که بکثرت مداومت بر اعمال صالحه نوری بر ظاهر
 و سروی در ظاهر پیدا یابد و صفای قلب و جلای قالب میسر گردد که مماثل و مشابه
 با لوز ذکر و آثار فکر و اندام فاعده چنان بوضع پیوسته که بهایم و ظهور را حضرت
 علام الغیوب علم ما کیون را به از نوع بنی انسان که است فرموده اما علی سبیل
 الاجمال بلا اطلاق بر اسباب و لمیات آن و چندان که کهن سال باشند و طویل العمر گردند
 در این کمال از دبا و نیدیرند چنانکه روزی در عالم منام غرابی را دیدیم که چند هزار سال عمر
 دارد و از راه صفت حسنی بدن بر پشت غرابی دیگر سوار است و بعضی در
 از وی حصول مرادات و مطالب خود را متطالع می کنند کفتم طرف ما جوابی است
 که آن ن از حیوان استکشاف علوم نماید افضل از مفصول استفاده نماید فرماید
 پس من غیر از رجال و اناث و اعالی و ادانی استجاب تخم کردند و استواب غایت
 نمودند که مسلم اثبات و بدیهی تحقیق است که حیوانات باسراف و قایل مستفید
 و قیابا انیده را عیا و به الکمال از بنی آدم میدانند عیا المحض نوع غراب کاسیا
 طویل العمرند که درین باب افضل و اکمل از جمیع ما عدا خود است پس این دروش
 نیز بعضی از مقدمات متوقره را سوال نموده دوی از بودن آن جواب گفت چون
 بار دیگر از تعیین مدت حصول و تقریر زبان و حصول استفسار واقع شد گفت اما عیا
 نه التفصیل فلا تعلم الا قلیلا فانتهت من النام و انتهت به المرام و الله اعلم عند

طریقہ فیکون کلمہ من الاتباد لالتبعض والانیافیه شی من الاحادیث وما نقل ان موسیٰ علیہ السلام
علق حشیش عصاة واراد ان تحطیت فانما هو استفاد من قصص الیہود والاند علم بالصواب
اناد روری حد وبقول شرف روتہ جمال باکمال حضرت ذوالجلال مشرف کستم کو یا حشیش است
مخوف بدو شکل بدورہ یک کز قدری زیادہ طوبانی بقدر قامت النبی بر مثال گوید چونی
کہ در جاد می اندازند از بلور براق یا زجاج شفاف کہ ظاہر شس حاکی باطن است و باطنش
تمثلی از الازر بلا کیفیت و چوکی بر نمودی مانند حرج کلال کردنش وارد وضعی کہ نور شس کن
وقایم است و کولہ ان و نرو کرد ان ہر گاہ بصیرت بظاہر شس افتد حالت فنا فی الہدوی
آورد ہر گاہ تامل باطنش باشد بقابلہ طاری کردد بکوشش ہوش خیال گفتند کہ ببردش
نظام تشبہ اندرونی مقام تہذیب و دورانش موجب بقای عالم ہر گاہ کہ ساکن خواہد بود
غیر اند سمانہ ہمہ در کم عدم خواہد رفت و کل من علیہا فان و معنی وجہ ربک ذوالجلال واکرم
بر منہ طور جلوه کر خواہد گشت از اینجا واضح می شود کہ کارخانہ وجود طرفہ اضلانی دلدرد یک طرفش
نقدش صرف و تہذیب محض کہ لکنہ الامام و لا تکتب بہ الاوام و بالعرض بعد از تصفیہ
اگر ادراک ملکوتی بدکارہہ یا بدو تعلق پذیرد بواسطہ مقام تشبہ است کہ کو یا حاکی ان تواند
بود و طرف دیگرش تکلیف و کلمہ حرف کہ کو یا صح کونہ تہذیب بت ربلی و رہای بندت
و فیما بینہا مقامات مختلفہ شبہی تہذیبی و شبہی بکشہ بزرگ حسب استداد خود بہر مقامی کہ
ترقی نماید دانت او سمانہ و تعالی را همان وضع درمی یابد پس مراد از مشبہ و تہذیب
مصیب و معذور و کلام علی ما خلق علیہ مجبور الا تشبہا یا باہ العقل و النقل و بشکلیت
فی الفروع والاصل افادہ تشبہی حقیقت مجذوب با حقیقت سالک قرین دیدم
کو یا سالک تبطل ترمیش می آید و پای مجذوب را بوسہ میدہد و مجذوب را بقدرہ

و احوال دریافت نموده و پیرای سالک انشا و گفت که ساعت تراست لیکن
 با وجود این تکیم دست دینار کرد و دستار از رخس فرو آورد و این فقر در آن وقت ازین واقعه
 چنان فهمید که سالک آنست که با وجود استیلائی نسبتش از قوای عقیده ان چنان واقع
 که از تشیع الوار الهیه کلال و ملال و در بصر تصویرش واقع نمی شود بلکه سبیل وصول و طریق
 سلوک این همان قوه مدکه ریش تواند بود کجای مجذوب که بار کاکت و راست
 قوای ادراکیه نسبتش قوی و مستوی کرد که در مبادی خلقت قوه علمی ضعیف گشته اند
 نه آنکه نسبتش قوی است و سالک را در نهاد جبلت ادراک قوی نهاده اند نه آنکه نسبتش
 ضعیف است پس سالک جامع کمالات ظاهری و باطنی است و مجذوب صاحب
 باطن صرف اما قباچی که در بعضی اشخاص سالکین خوف است همان صبر جاه و عواش
 ثروت پس فلع عایم کما یت از ازله آن است و فرو آوردن دستار اشاره بدفع آن
 افاده تشبی در خواب جم غفیری از قمار و خمر و زورید باشد بعضی سپه روی و بعضی سپه پادشاه
 است و خواب خاک نلت لغاوه از مطالعه احوال شان ظلمتی بر قلب مستوی گشت
 چنانچه مبادی عیش تیرگی بر حاشیه بصیر طاری میکند برای از ازله این قوت مشغول بنار شرم
 معنی اثر طلبانیه ان تمامه مرتفع نمی گشت از این فهمیده میشود که در کتاب مواج ذکر تجارت
 بر ارواح اموات تشبیه حال حیات طبع کفیات می نماید شرب سکرات درین عالم
 بعد از زوال بدن ظلمتی شدید می آرد که خاکه در گشت از خود اندی ای سخت می یابد چنانچه
 اثر آن درین عالم محسوس می شود و امتناع ندارد که با وجود این تعدیت با ذوق و یکیم مغرب
 کرد و افاده تشبی از بیایی رمضان المبارک که در حقیقت مطلع التورع سعادت و مطهر
 آثار فخر اقبال بود در عالم تمام تشرف طازمت ارواح خواجہ بزرگ حضرت خواجہ حسین ^{الدین}

وساعت ساعت سجیل بایه بیکر دو هین شان الفکاک عوارض حسبانیه عیب الی الی
 و ایناطی ملحق بانها می شود تا آنکه غیر از جزو لایق می و نقطه بسیطه از انانیه صنوی در غیر وجود بانی
 نمی ماند گویا در بیای مطلقه کواکب در تیه تابان و درخشان از دور می نمایند و هر توجع عالم تجرد
 دارند و آثار بقیه حسبانیه را از آن می نمایند اندران میان شرف ملازمت روح بر فوق
 حضرت قبله گاه قدس الله سرار هم دست داد همان وضع که بجز از امر بسیط که از ترا
 عالم کون و فساد بر اصل دور تر است چیزی دیگر محسوس نمی شود مگر همان لمعان که در غایت
 صفا و برینت ازین صفت خود است و قریب بدان رسیده که این قدر هم که آثار شش
 دارند بگذارند و بفرمانت اصیای ملحق گشته داخل انانیت گبری کردند و مهران میان
 صغیره است که بروح حافظ علیهم السلام یعنی نشان می دهند همان صفت سابقه و ارواح
 بایه که لافند و لایق بودند باسم و رسم آنها اظہار دست نداد و السلام عیا من ابع الہدی
 افاده شبی از بیای متعالی رمضان المبارک همیشه از سر در مراقبه بودم ناگاه لطیفه قبی
 بطن اندر آمد که نمون علویب در این وقت مفتوح گشته بر کوی که کرده شود فوراً بگویش
 فایز کردی دل بقلی آمد غیر از چه امری حاضر شد که پرسیده شود و آنچه از ان سوال واقع شد
 و بگویش تمنا شد این بوده است سوال اعمال جوارح را چه نمره و حضور صرف حضرت
 حق را چه بهره جواب حضور صرف شمر جمعیت و سرور قلب و ظهور دست سجاده بود از السلاخ
 احباد و اعمال جوارح موثر در تزیینهای خارجی چون تور و فقور و انار و اشجار سوال از نداء
 و ملل کدام نثار است جواب دیگر تو جالی الله باشد همه چیز است و توجه الی الله را صورت
 بستند بکرمت او بی بجایب مقدم خود بروی وسیله خویش در جانی که شکم بر زمین افتاده
 باشد سوال و عوانت را در این زمان چرا سرعت تاثیر نیست جواب قوت روح بسبب

ترتب انفسار دوره نمائده است والد علم براده سوال شمارگشت دکرامت از اهل سلوک
 چاره یز او جو دست جواب غالب درین زمان توب الی الله بسبب ذکر طبع است و عبود
 بر مقامات باطنه کسری واقع میشود این آثار ثمره قنانت و کثرت ذکر است سوال احوال احقر
 جواب ذکر فطرت سوال احوال افوی محمد عاشق چیست جواب تبری از محاسن مصنی
 متبرق ظاهر نمودند باین شکل کفتم بح نفیبه ام جواب آمد استقامت افاده در وقت
 زه غره صبی که از حیاتش یاس تمام بود و انتظار انتظاش عارض بر عام و خاص مشایره
 افاد که نوشته از آسمان نزول فرمود و اند نشن با سردی و لایا محوس نظر بود متعین گشت و لو که
 ملکات فیض الامر کی از دو امر صورت بند با حجت از مرض با عرض صورتش چنین بوده است
 که روی از ایرک بزرگ سبز کاپی براق هر چه تا نظر روشن و دو وجب کسری کم عرضش پنج
 انگشت کی طافش شکل ربع و پیمانیش مدور بر این شکل مصوره افاده شبی از خواب چون
 چشم کشادم کو بی پیش روی خود برانی در فشان دیدم که با چشمها میزند و این معنی از جانب
 ان بخاطم درد آوند که مبدای فیاض را در پی آم یعنی حکمتی از فیض و سلطه که درین است در دوازه است
 جهت سلوک ارباب طلب در اسی است برای افاضه کیفیت حضور کو با تاثیر ان کو کب
 مخصوص این معنی بوده است و حال آنکه اهل نجوم نسبت این امر مستبزی کرده اند و ان دیگری
 بود از ان باز خیدانی که تلاشیدم نیافتم افاده ردی چنان مشهود گشت که حضرت هو با کیفیت
 تشریف آوردند و ساعتی مقارن این فیر میکردند تا آنکه داخل سینه گشتند و در آن
 بدل درآمدند خیدانی که عین انا کردیدند در ان وقت احوال شمه جمع بودند یعنی غیبت حضور
 و انانیت و بعد از آنکه متبینه گشتم راجعی در دل و آرام در سینه یافتیم که هیچ زبانی از عهد بیان
 کیفیت ان توان برآید و الله اشاره بوی قلندر قدس سره عین قال فی وصیه کهنه

باری جو کہ نوری کیساں کینہاں کچی نیچے ان جا رہا محبوب بیت الحیب ماوا لعیل بہ و لعل صبر
افادہ روری قبل صبح در جامع شاہ جہانی نوری دیدہ شد کویا مثل عمودی از آسمان
نازمین ثابت و قائم است و احباس آنہ از قبیل درکات و مفومات بود بل از قبل
موسسات و مبرسات اثر از ان شیدہ بودہ است با جزار ہوا کیست کہ قریب مباحہ یا اما
بذمہ تراکم می کرد و نوران از بہت تشع و لمعان بود بلکہ بکافی دیگر خارج ازین وان برہند
اوراکش از ماسہ بجر بود اما کویا بلا مقابلہ و مجادات ہم توانش دریافت نمود پس از انجا
واضح میگردد کہ ہر گاہ درین عالم ادراک نوری لذت حاصل شدہ است و مقابلہ تواند
بود بعد از رفع کدورات بشریہ اولی و آخری است کہ نور بخت حضرت واجب الوجود بہمان
چشم سرفایز کردیم و صبح تمیز و تمکن و اتصال سماع از عین بری برئی و دیگر عوارض رویت
صمانی موجود و بعد از انقضای این معاملہ چنان بخاطر در دادند کہ مراد از اند نور السموات
والارض مثل این نور خواهد بود کہ بقای این عالم بسبب همین نور است نہ انکہ مملکتات
از اختیار باید کرد کہ اند نور السموات والارض و موجد ہما کفہ اند بلکہ ہنوز حضرت حق درین
عالم در لباس ہمین نور خاص باشد کہ اتم و اکمل از جمیع افراد نور است افادہ روری بوسہ
شیخ سعدی رحمت اللہ علیہ را سیر میکردم چون بر این ابیات گذشتم باقتضای وقت پسند
و مکرر بان مترنم گشتم ہ دویم بگرد روزی کباب کہ می گفت کونیدہ بار بایست
در دنیا کہ بی مال بی روزگار، بروید کل و بشکند نو بہار نہ بی تیروی ماہ اردوی بہشت
بیاید کہ ما خاک ہاشیم و خشت ہ تا کبان بلا بقہ خیال می بینم کہ دل بشوی مترنم است
چون اضحاکم و کوشش ہوش نہادم این بیت بود ہ چون بدانستی کہ ظل کیستی
فارغی گر مردی و کرستی و متعاقب بخاطر در دادند کہ خسر از مرگ و تالم از موت

شایان

شایان کیست که حقیقت خود را از عوارض حسیان جدا و تمیز نشناسد تا نزدیک نقدان
 انهم دالم بر چه تمام باشد روی نمایدش اما آنکه هستی خود را ظل هستی رب العالمین داند
 و خود خود را پنداره از وجود حضرت ارحم الراحمین بیند او را از موت چه غم و از موت چه الم
 که بر چه این بی و ابتلا و توفیق و تفریق هست بر کسوة رست لایش راه از راه و متبلس راه
 دشوار و العلم عند الملك القهار افاده اکثر بجای می گذشت که هر کی را که در صورت توفیر
 و تحیر دست و زبانی داده باشند هیچ منیع غامض و مدعای دقیق نتواند بود که وی از غم
 بایش نه بر آید و در هیچ حالتی و مقامی کیفیتش روی نه نماید الا که با حسن اسباب العبارة
 و الاسارة جان وافی و شافیش تواند که بر عکس این فهم و بر خلاف این فهم شبی
 از شام تا بسو حالتی گذشت و کیفیات عجیب بر دل مستولی ماند که جز آنکه اقرار نمودن
 ان تواند کرد که گنجایش ندارد و غیر آنکه اقرار با بگویی و الکنی خود توان نمودت بایش نیست
 توان گفت چه بود و چه نبود شاید نوشت که چه دید و چه نمود و العلم عند الملك الودود افاده
 مرغی دیدم که بر سر دیوار اشیاں دارد و چیدن دانه که باین دیوار افاده سر خود را از ان
 اشیاں بر آورده متوجه فرود آمدن نشسته است ناگاه خودش در میان ماند و صورتی از ان
 مفصل گشت و تا برین آمد و دانه را بر چید و بطریق رحمت قهری باز متصل باصل خویش
 کردید و در وقت انفصال ان صورت تا زمان انفصال بنیما مثل خطی بود که میل تدلیس
 بغیر توان نمود خیاچی عکسوت از غائب خود ریشمانی بر آورد و بواسطت ان مساعد و
 میکرد هر جزوی از اجزای ان خطی الحقیقت صور ان ظاهر بوده است پس خیال کردید که
 گویا از سر دیوار تا پائین آن سلسله بطور است و چیدن دانه این طایر طرف سلسله
 بواسطت طيور متعاقبه یعنی چیدن ان طایر طرف دیگر است یعنی مثل این اخیر متصل
 میشود

نفسیه
 فعل ما تقدم وفعل وی فعل ما تقدم علیه تا آنکه منتی میکند و باصل طایری که در اسبان خود
 بود از مطالب این ماجرا و مکاشفه این مایع امری چند بخاطر درختیستند از آنجمله آنکه چنانچه
 بنی آدم را بعد از صفای باطن و انجلائی موطن این قسم کرامات و خرق ماوات دست
 می دهند بعضی حیوانات را که مشابه انسان می باشند در اصل خلقت خویش
 حاصل می شود بلا سبب و اجتهاد و از آنجمله آنکه انتقالات و انفصالات عالم الروح
 نیز همین شان خواهد بود که از حقیقتش همراه اراده او شنی تفصل کرد که هرگاه خواهد بود
 و هرگاه که خواهد باز آید و عین اصل خود شود و فیما بینا ربلی است که تحمل حل مواطاة و حل استفاق
 باشد و عیاد اتماس ملائکه علویه و سفلیه و از آنجمله آنکه تجی حضرت قیسمانه در
 صورت ما رطوبتی است که اصل حقیقت او سبانه و تعالی را علول و تداخل نیست اما
 ظهوری بی کیفیت و بروز می چون می شود که معجمل انی را بالدر رب العالمین می تواند کردید
 والا ظاهر است که بر این صورت تاربه تکلیف حکم این امری کیفیت از قبیل محال است
 این محبت در نیاید عقل و هوشش زین معیت دم نزن پیشین هوشش و العلم عند الملك
 المتعال انا و بعد از ارتقاء عوارض حسابیه روح انسانی را طوره سیری در پیش است
 که در هر لحظه از لحظات و لمحه از لحظات از کیفیتی بکیفیتی منتقل میگردد و اگر از اهل سعادت است
 در سیرش لذتی علیجده و شرفی دیگر از اهل شقاوت است فو و بالبدنها در هر لحظه
 الی دیگر و مضرتی علیجده حاصل شود از تهریزی که اهل نعم را بسبب دولت عموم بعد از لذت
 خصوص دست و در ممالاعین رست و لا اذن سمعت و لا اطع عی قلب بشر است
 زیرا که درین عالم هیچکس غیر از عرفا معوم علی هم آگاه نیست تا بجایی برسد و عرفا هم که با
 دولت علی فایز شده اند و انرا اللذات می پذیرند بر توه البت ازان و عشر عشر

به بندگی

يُنبِتُ انك در او خرد دست دادی است چنان در پشگاه خیال صورت
سیرش مصور کرده اند چنانچه عود را بر جبهه الشمس می نهند در هسته هسته دفاتر
متقاعد کرده اند از اجزای کثیف زبانی متقاعد می شود و متشاهم عالم میگردد و طبع
الشیان لذتی و افزون طراوتی تکفای از آن بر می دارد فهدا هو قوله صلی الله علیه

وسلم لا عین یات ولا اذن سمعت الخ والداعلم انما هو الحمد الذي جعل الروح
من عالم الامر والصلوة والسلام علی سیدنا محمد افضل البشر فی القدر وعلی اله
واصحابه واتباعه الی یوم الحشر والنشر اما بعد فهدا مما الهی المد وعلی کمال حوده فی
مبیا وجوده انه تجلی فی عوالم الملك والملكوت تجلیات ذاتیه وصفاتیه اما عالم
فهوم تجلی صفاته جمالیة او جمالیة واما عالم الارواح فهو من تجلی ذاته تعالی وقدس
فلا اراد الله سبحانه خلق ادم علی نبیا وعلیه الصلوة والسلام ثم اراد الخلیفة علی مقتضی
ظهور صفاته فی عالم الناسوت ثم تجلی علیه بدات نفع فیمن روح وامر اللایکة بوجود
نفع الروح فیهمس الالطیفة تعالی فی مصنعة قلبه محجربا بحت نورانیت لخصها الاز
وظهر وازهر من الاخر واولاده للبحر لما امكن تکلیف النسرة وکبر المقدس الاتری
الشمس لا تری الا من ودار السحاب والافان التراب ورب الارباب
فهذه الحجب هی اللطایف السیئة الی حرت اسمایا علی الشمس الصویبة من
القلب والروح والسر والحق والاضفی فکما ان نور الباصرة مودعة فی رطوبة تحفها طبقا
وتحفظها روبات لا یکن یفان فی ملک الرطوبة الرقیفة فانه فی صدقة صیفة
الا یفطن باللطایف بعضها فوق بعض كذلك سیمیل ان یعلق ما هو فی غایة القدر
وینایة الشرة عن الکیفة بمعلق منسینة او علقیة بلانده اللطایف اللطیفة والنیفا

التطیف وقد قلت لربي وانهي هذا الامر بقوة مستقلة قرار في رقة رفيعة بضا
 تبالا اشعتها ورار العباب بحيث صار لونها بالمال الى صفرة كالشمس عند طلوعها
 او غروبها في افق السمار ولقد بان عند ذلك سير قول من قال من عرف نفسه فقد
 عرف ربه فان الدرك اذا ادرك نفسه المشار اليه بانا الاول وبعدها وثانيا وثالثا
 السبعين الحسباني العاني ثم اذا اضمض البصر ووجد عند ذلك تحققا افرور التحق الاول
 وتبعها هذا السبعين المقدم ويكفي اولئك الي ان يصل عليه بانا الثاني المشار اليه بقوله
 وفي الاصحى اما وما هذا الا لقطه واجبة تجلت في كوة امكانية ذلك ان تبرزها وتتمثل
 مثل الشمس في الارات لوالقمر مار القرات اذ السراج في القاموس ناره سور وورده
 محوس ونداهو الذي مثل الله به تبارك وتعالى نور نفسه في كتابه العزيز فقال اللوز
 السموات والارض مثل لوزه كشكوة فيها مجامع وبعد ما صورت هذه التصاوير وقررت

هذه التصاوير لا يخفى عيا من علم المخفي والاحصي انه هو الاول والاخر والظاهر والباطن وبكل
 شيء يعلم نزهة عالم غيب نازل منه در بعض احواله رمضان در مقام چنان نمودند که
 کویا مکتوبی در باب تکمیل نفوس از عالم غیب نازل شده تقدیر یکد وورقه مبارکش
 نهایت صاف نوشته شد و نظم با هم پیوسته مضامینش کویا بعینه مضامین فقرات
 حضرت فواجه احرار که حکمی عمت در توجیه الی الله وارض من حسب غیر الله مصروف
 باید داشت یک بیت اولش که کویا قد لک جمع بوده است یادماند و باقی همه عبارات
 بسیار رفتند چنان در عشق و فی باید عدم با ساز و سامانی و نه تن مانند جان مانند
 مانند جان جانانی ذکر پاره از فضایل بعضی اصحاب حضرت ایشان که در حقیشان از انجاس
 کرامت باب اشارت و تشریفات شرف صدور یافته اما مجلا پس حضرت

صاحب
 ذکر پاره از فضایل بعضی اصحاب

در بعضی از مکاتیب فیض السلیب از کلک کرامت سلک رتبه تحریر میشدند
 که نوعی که در دوستان قانی مشاهده کرده می شود شک آنها یکدوم زبان بیان کرده
 ای که نعمتهای تو از عد فزون، شک نعمتهای تو از صد برون به غرارت شک تو باشد شک
 که بود فضل تو از ارشون، از جمله محبت مفرطه در میان یکدیگر قدانک و حفظ نفس
 و طالب و طلب چیز برای یکدیگر چه در دنیا و چه در آخرت و چه در غیبت و چه در
 حضور که با یک تن اند و یک جان این حضرت پاکبیره تا وقتی که هست انشا الله
 نورانیت صحبت متضاعت باشد و روز در از جمله ترک رعیت بمثلذات
 و بنا الا بقدر ضرورت ترک اعتراض بر حضرت مالک قبل عباد در مطاها و این صفت
 تا وقتی که هست مراتب ایشان در ترقی است در خاطر این عبد ضعیف صحبتی از مرتبگی
 نوعی دیگر کل کرده و شاخ و برگ آورده انبی و اما مفصل پس در ضمن ذکر مرتبگی
 انشا الله تعالی مرقوم خواهد گشت و باید دانست که این بنده کانت در وقت دریا
 احوال این بزرگواران آنچه از انجمن در باب فردی از ایشان تلویحا یا تصریحا یافته
 غالباً بران اعتماد نموده و هم بران قدر اقتضا کرده و اگر چیزی بحسب ادراک خود بران
 افزوده انرا نیز بر آنحضرت مکر عرض نموده چون انرا از جمله توفیر یافته به نسبت ان
 پرداخته فلما الحمد لله و بی التوفیق و بی جمع الاحوال میرقینی ذکر بعضی از احوال در احوال
 قدوه طالبان راه و عمده سالکان دل آگاه عالم الفروع و الاصول جامع المعقول و المنقول
 صاحب الذوق و الوجدان کامل الموفقة و الایقان عرفان نپاه شاه نور الله سلم الله
 تعالی که از قدما را اصحاب و کلمای اجاب و بهین خلیفه حضرت ایشانند از اوان
 به دستور بر تحصیل علم و فضل مجبول و مقصور بودند و توفیق و اصلاح اراده و پیراسته

بج
 آوردن

ذکر بعضی از احوال و اقوال

صدید

وعم در ایام مبارک راه حسن ادب مورد نظر عنایت حضرت شیخ بزرگ قدس الله
سعه کشته گشت بنابر شیخ بدرالحق که در ایندند که اطفای والد حضرت ایشان
داز اطفای حضرت ایشان بودند و از علما را همین جمله تلامذه حضرت شیخ بزرگ و حضرت
هدی قدس الله سره با و فیض بایب طریقت از جناب این هر دو بزرگوار بودند
و چندی از سنهای توسطه بر حضرت قبله گاه بنده کاتب الحروف خواندند و اتمام
تحصیل ایشان در جناب حضرت ایشان است و بر سلامت فهم و عبودیت ذهن
با استقامت طبع بدرجه کمال فایزند در لوان تحصیل در مدرسه روشن الدوله طبرستان
موظف بودند بعد از آن ایام روزی نزدیک هزار پیر اسرار حضرت بزرگ قدس
الله سره بحضور حضرت ایشان نشسته بودند که انجمن بوجوب اشاره از آن هزار
ایشان را امر به معیت فرمودند پس ایشان از آن فقه من نفحات الله دانسته توفیق
ان فقه نموده بعد از آن مجلس شرف معیت حاصل کردند و از آن جناب شیخ از اشغال
عربی استفاضه نمودند و چندی گاه حضرت مرشد حقیقی چون استعدا ایشان کامل
و محبت شان بلند یافتند تبرک و طیفه طبرستانی را اختیار فرمودند نفس
مبارک در ایشان تاثیر بلیغ نمود با وجود آنکه آن و طیفه را محض برای خدمت والده
و استرضای وی اختیار کرده بودند بکلمه اذاجا نه الله لعل بهر عیب هم را ترک داده
تجدید نام کرده کفنی پوشیدند باز چون انجمن دل ایشان را بدقایق علوم رسیده
و فوض در آن با شغف تمام دیدند و این فیض را مانع کار سلوک یافتند با عرض
از حضور مجالس مذاکره علیه امر فرمودند ایشان حسب الامر چندی آن ریاضت را
بر هم خود لازم گرفتند در آن اثنا سفری که جناب ایشان لاول بار اختیار فرمودند

به پیشانی

پیش آمده دران میان ایشان خدتهایی که بقیه رسا آیندند از هیچکس بظهور
 نیویست مصابرت بر شاق سرفرو خدمت جمع نفا از تیه طعام و عمل اقبال
 و بیمار مرضی و رضا جوئی همه با علم و خوشنوی و عدم الهام لال و کلال و عدم ریخته نفس
 خویش از ایشان بوجود آمد ممکن نبود که از دیگری بوقوع آید گو یا ان سفر سبیکه امکان
 ایشان بود چون زر استعداوشان کامل نماید برآمد مورد عنایات نبی غایات خباب
 کرامت ماب حضرت ایشان شدند و مهیلا وزیر و سرار و لایات کشته بود در است
 از ان سفر مبارک خباب حضرت در قصه بدمانه که اقا تنگناه مرند این با اصلاص ایجا
 است تشریف آورده بودند در ایجا محب خاطر ای که از قبیل الهامات الهیه بود ایشانرا
 زوق خلافت عنایت فرموده بدس علم ظاهری و ارشاد در سرار باطنی نصیب فرمودند
 پس برکت توجهات عالی از فیض تربیت و برکت صحبت ایشان
 از باریه جل سیر منزل علم و فضل رسیدند از حنیف غوایب با وج هدایت و اصل
 گردیدند و مع ائمه و مشایخ ان نواهی منقاد و معتمد ایشان گشته ششخ از ملائکه ایشان
 تاریخ رسیدن شان در مقام یافته ای آمدنت باعث ایادی با الحمد و است جمع
 کالات ایشان بمع اوصاف نمیده موصوف است و از همه صفات ذمیر پاک
 و ضره بی انکه کار بر ریاضت کشت تکیه از زریل و تکیه بفضایل نظری ایشان است و نصیبه
 و تکیه بوجه حضرت در شرفی عیاد و الکمال نبی سونت جهاد و حصول پیوسته در مقامات
 سلک ارتقا است و لوکل و عدم اتفات بدینا و اهل دنیا و عدم مداومت بکارهای اهل
 زمان قدیمی راسخ دارند و در وجود شوق حائلی دارند پس لطیف و دروله و ذوق کیفیت
 نبایت شریف کرده و تذکر کنی فی ذکر شریره « من الوجود لایحویه علم الا عابست و اب

رویی عند ذلک ہرگز: و افساد و مادون و مثبتہ داشتہ و در عمل و بردباری مرتبہ
 رفیع حاصل نموده و وجود ایشان کو با علم محکم است کہ خوشنویس مزاج و فطرتی نادر و صفت
 عدالت در نہایت کمال دارند در مقام طبابت و کتابت و تقریر و تحریر و مذاکرات
 علم اعجازی می دارند کہ احسن از ان صورت زیند و در معرفت مقدار ہر یک
 و معاملہ کسب ان قولاً و فعلاً بمرتبہ رسیدہ اند کہ در دیگری یافتن محال است با اعتقاد
 بندہ کاتب الحروف در حسن اطلاق و ادب یافتن امامت با ایشان مسلم است
 جناب حضرت مرشدنا و مولانا در مثالی کہ با ایشان عنایت فرمودہ اند از کلک کرامت
 سلک باین عنوان ارقام نموده اند کہ ان العبد فی عبادت نجات و من ملک

النفیات بالنسبۃ الی اخیا الفاضل البیہ الکامل الجیب الشیخ نور الدین معین
 الدین ^{طاعاً} بجمہلی نور الدین طاہرہ و باطنہ بنور مرصیانہ و طہر بارزہ و کمانہ بطور ذکرہ و
 ان حیثہ من باطنہ لتحصیل علوم الدین من الحدیث و التفسیر و الفقه و الاصلین و غیرہا
 وقادہ الیہ فنا کد فاطر الطلب فی قلبہ و صاریشتا علیہ تا انکہ اشارہ سلوک
 شان فرمودند کہ تم جبار المدد تری و لم نزل برقی مرۃ بعد افری و بسیر فی الامم الذ
 ارہ الدنا و ساریقہ عباد المد الصالحون قلینا ندرت فیہ توجید الحجۃ و فکران
 الملکۃ تم انفعات انانیہ و جالت فی مبادین التوجید ہوتیہ ثم مخلص الی الشہود الصراح

ثم رجع من حیث کان الیراج و ہندہ ہی طریقہ السلف و الخلف الصالحین و مما اشد
 فیہ بہ بقدر بلونک فی سلب و فی عیب: فاوحدک الاخالص الذہب: و لم
 بنور المد الا لانه عاقلیل بکون النور فارقتب: و در کتبوتی دیگر عنایت فرمودند
 کہ اگر بجانب شما نظر کردہ می شود سروری دیگر بر روی کاری آید لطیفه خفیہ اما ہست

وقلب نیزست در اصل فطرت افاده است و در اصل حلیت استقامتی و متانتی
 دارید و ترک اعتقادات بدنیاء و حلیت شماست اینتی و با مثال این الطاف همیشه
 ممتاز از اصحاب و معنوی جمیع احباب می باشند بالجمله وجود مسود ایشان از عطایای الهی است
 که غیبتش باید شمرده افاد خواهم محمد این ولی الهی نقل کردند که کویا در واقعه دیدیم که کویا حضرت
 ولی نعمت دامت برکاتهم بخت مبارک خود بر پارچه کاغذ نوشت فرمودند که درین زمان
 شخصی ازین طایفه که در صحبت او نشیند میان نور الهی است افاده فرمودند که در قیوم
 بین نوم و یقین چنانچه کلام مردمان که در اینجا نوشته بودند می شنیدیم ناگاه ظاهر شدند فیجی اهل
 مقابر در حال فری روی ایشان سیاه است و دندان ایشان بیرون از لبها برآمدند و بوی
 بد از ایشان می آید متذکر شدم و دوری از ایشان خواستم و دشمنی ظاهر شدند گفتند
 که مقام عجیب را بر بین اکثر مقابر قبیه بدانند و بعضی مقابر جای دیگر را دیدیم فیجی مقابر آنها بودند
 که در زندگی طافات با ایشان داشتم و نام بعضیاش شنیده بودم و نمی شناختم آن دو شخص
 مرا آگاهانیدند که اینها فلان و فلان هستند و بسیاری شناختم بالجمله اکثر معذب بودند
 و قلبی ناجی با وجود تنگی کور که نوعی از عذاب است فراخی نیز تمام دارد و وجود آن معذب
 کلان شده مثل جیل و از هر نوع عذاب از گردن تا رگ و رگم و ورم کردن و زدن بالانت
 صیدیه و بدبوی برتبه که در این عالم شنیده نشده در هر جای از بدن متعلق است در یک
 کور این معامله است و در کور دیگر تنم و آرام است و یکی را از دیگری اطلاع نیست و چنانچه
 دیدم که او شان ترک کرده بودند باز بران محکم نمائند و در دل ایشان طلب بسیار
 غالب آمد اگر چه بظاهر بزرگ ماندند در نهایت تنگی و عذاب هستند و اکثر اهل دنیا
 که اقامتت فرالین میکردند و از نهایت شش بره اجتناب میکردند یا فصد اجتناب

می داشتند و همیشه مباح مشغول بودند در عالم قبر نیز در عیش و تنم اند در مقابر اکثر قبور
 یاد می آرم و بی شناسم که اهل این قبر در تنم است یا در عذاب و چه صورت می آرد
 و چه در لباس از موافقه احوال ایشان اضطراری و زینت در بدن من و لکن غالب آن
 چنانچه که قریب یک دو ساعت بی لرزیم و گریه و بای می می کردم و اهل مجلس می دیدند
 چون افاقه آمد حالی داشتم که هرگاه آن حال را یاد می کردم و اهل مجلس می دیدند
 چون افاقه آمد حالی داشتم که هرگاه آن حال را یاد می کردم بی اختیار می شدم و گریه
 و بیوشی غالب می آمد بعد چند ساعت تکین حاصل شد و الله اعلم بحقیقه الحال
 افاده ایشان نقل نمودند که در مشرفه دیدم که گویا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دو
 خانه خویش که در مدینه منوره بود تشریف می دارند و ما انتظار می کشیم که بیرون بیرون
 بیارند پس ساعی بگذشت که از دولت سمرای خاص بیرون تشریف آوردند و در آنجا
 بلکابی که مثل دیوان خانه است جلوس فرمودند و این بنده کاتب حروف را نام برد
 که نوشیجی دیکر که هم نام تو است در آن مجلس عالی باردارید و بشرف جلوس و در
 آنجا بشرف بستند و مادر و اوجه شریفه التیاده آم که در آن حال شخیجی آمده بجا
 نبوت عرض نمود که در حق ما و بی بی می فرماید آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند
 اگر چیزی بگردد باشد بیرونی کرده باشد و در زبیر برید نمی باشد و یک که صحبت
 ما یافته هر که بی کند ما از وی راجح نیستیم و گویا این حروف برای آن فرمودند که وی معاد
 فقط گفته بود بویعظی عظیم پس بعد از آن بیدار شدم افاده ایشان ارقام نمودند که روز
 از انعام العارفين احوال شیخ الهداد قدس سره جای که غلبه کیفیت بنمودی ایشان
 مرقوم است تفریب خواندن فرزندم عطاء الله عطا الله در آمد نماظر رسید که این کیفیت

تذکره

بخودی ایشان مرقوم رست بتقریب خواندن فرزندم عطا الله مطالبه درآمد بخاطر رسید
 کاین کیفیت بخودی یا حال یافته نمی شود وقت شب حضرت تقدس مد ظلم العالی را
 خواب دیدم که تشریف آورده اند و بی فرمایند که برای دیدن تو آمده ام و کیفیت بخودی
 جوش زده چنانکه که این فقیر نیز متاثر شد و کیفیت بخودی مستولی گردید چون از خواب
 بیدار شدم خود را متاثر یافته و بفضل الله و سوا لیه که عارض شده بود در تضرع گشت و الحمد لله
 عیاذک انفاذ ارقام و مروده اند که شبی خوابی دیدم که گویا شیخ سونبی لبای می پرسد
 که نماز سلوک شرعی چگونه می باشد گفتم که آن نماز را ما ادامه کنیم به بنید پس وضو کردم
 و تحریه بستم در قیام بجا بر قرار است ادویه مانوره خواندم بوجهی که ملاحظه معانی و خشوع و خضوع
 کلی بادی آید و طمانینه قلب و مشاهده انوار حاصل گردید بوده در کعبه رفتم بجای تسبیح توحید
 افعالی ظهور تمام گرفت که قبل این بان ظهور اتفاق مشاهده ان بیفاده بود و چون در سجده
 اقدام نمایی وجود دست داد و مانند در وجود که یک موجود در هر حال است
 ملک شوق و محبت اتم هست بود چون در سجده ثانیه شدیم وجود نیز کم شد و مانند
 مگر شوقی صورت بی کیفیت پس سلام کردم ان شخص سایل گفت که غرض ما ازین سوال
 همین نماز بود سالک را همین طرز سلوک باید کرد انفاذ ایشان داشتند که روزی در
 خواب قتلوه بودم که چه آمد و فرسایند که شاه بادی برای دیدن کشمیری آید مکان کردم
 که در ویش صاحب شان خواهد بود بر خاستم و وضوی کردم و راسته نشستم ناگاه دیدم
 که عورتی در آمد و با او عورتی دیگر همراه است آمده متصل به لوی من نشست و در کعبه خود را بر کعبه
 من پیوست ازین معامله نیک نتجیب ماندم که این زن کسیت و مقصود او چیست گفتند
 این زنی است از بنایا که ما مش شاه بادی است از او دست بردست من کرده است

که مرا بشما عرضی است و آن است که نوییدی می و اسم تا فلان عالم بر من مهیا شود که من
 چنین تعویذ نوشتن کارمانست معذور دارم هرگز دست برنداشت از ما چاره شد علم
 و کاغذ گرفته نوشتم خداوند الصفت غفوری خود که این زن را ازین شامت برآورد فوق
 تو بر است کن این لطافه را بچشم و دست و بی دادم خوش شده وعده بدیده گرفت
 که بعد حصول مفضود انجا که پس ده روز ازین معامله گذشته بود که شیخ از انجا او را در خوا
 و کجا که نگاه خود در آورد پس وی از کردار خود بازماند افاده ایشان نقل فرمودند که یکبار
 حضرت صاحب مد الله ظلم العالی در قبه بدانند تشریف میباشند شیخ در شیشه
 خورد کلاب که زانید غیری که مادم بود از او برداشته بر طاقی نهاد چون شیشه مطوع بود
 بناط خفیر خور کرد که این شیشه را بعد خروج کلاب ما خواهم گرفت پس هرگاه از قبه بیرون
 بطرف پہلست کوچ فرمودند ان غریب شیشه مذکور را در سوچه خود مضبوط کرده با شیار
 دیگر همراه گرفت در احوال هر چند بار خور کرد که از ان غریب شیشه گرفته میارم لیکن چنان
 که داشت که کوال کرده بگیرم اما پیش از خاطر ایل شد پسته بعد از کمال خدام خباب
 تقدس حجه را که در طاقی ان شیشه مذکور نهاده بود چیه بار اتفاق رفت و روپ افتاد
 و همه طاقی را از چاکر باید و شاید پاک و صاف نموده آمد و اثری از ان شیشه یافته نشد
 بعد از ان چون ماه رمضان رسید و شب است و منم آمد بعد تمجید بخاطرم افتاد که اگر درین
 وقت کلاب بودی باستوال آید اتفاقاً دست من بر جان طاق رسید همچون شیشه
 پر از کلاب دیدم متعجب شدم و از کلاب قدری استمال کردم و باران شیشه بر جان طاق
 داشتم چون عیا الصبح ان طاقی را تمحص کردم در ان صبح نمود افاده ایشان نوشتند
 که باری در نماز ثواب بودم که بعض اطلاق و شمایل حمیده حضرت تقدس مد ظلم العالی

مهر لاله

متصور شدند و ازین جهت انجمنان و سرور در قلب و تجلیه قرار یافتند من بعد درین
که حضرت مقدس مرتبه جامعیه دارند شاید که استمداد از جناب ایشان در امر جزئی
چندان مقید نباشد باز در دل رسید که استمداد از جناب معظم در امر فایده می دارد و در
انجام هر مقصدی اثری می کشد که گوید عالی بدان که مصروف باشد یا نباشد باز عقب
این عالم ملائک که تدبیر عالم موکل اند متصور شدند و فیما بین خود کلامی دارند و از ایشان
صدائی می آید هم چو صدای سنگاه که از لید مسموع می شود بی آنکه کلمات مفهوم شوند پس
کوشش داریم که بشنوم اما از انتظام عالم هم چیزی ذکر می کنند پس او از لفظ اصح در خیال رسید
و بس افاد بدستخط ایشان یافتند که تاریخ سیزدهم منور در شنبه ۱۳۰۴ هجری حضرت
مرشد حقیقی وقتی که عرض داشتیم که بی اختیار دل می خواهد که زود زود رسیده سعادت قدم
پس حاصل نماید اما از جهت بعضی موانع این دولت ویر ویر دست میدهد و جناب
مقدس فرمودند که این ظاهر است و الله تعالی این موانع را نیز بردارد پس ازین کلام محبت
قلبی نسبت جناب مقدس که در این عاجز عطا فرمودند از و بی گرفت تا که چشم مشتاق
شده بنظاره حال مبارک خطهایافتن گرفت و ان محبت قلبی در تمام وجود غصری بهم چو آب
در ریختن کسایت کرد جسم بکفایت ان متملی گشت تا که بدن گرمی تمام حساب نمود
مثل یک کسکه می خورد و با نوازش و اثران در ظاهر همه بدن در می گیرد و در یولا صورتی مثل صورت
غصری از جناب مقدس جلا شد و از جناب انتقال نمود و در بدن عاجز حلول کرد
سر در سود دست در دست و هم چنین باقی اعضا و ان حسرت و انوس که بعد از دست
دل می خواستید تا کین یافت و بحال ان حلول صورت باقی دست و از نظر غایب است
و خواب شد ان الله تعالی و این جدا شدن صورت و انتقال همه محسوس چشم سر است

الحمد علی ذلک افاده ایشان بر قیام نمودند که وقتی نسبت دست داد معلوم شد که
 وجود حیات و بقای همه موجودات در ذیلول از ماسیح خویش در جلوه ذات الهی است
 و این تعجب است که عالم همه با غفلت در وجود حیات هستند و بیکر معلوم شد که با وجود آنکه
 ذات الهی در همه ساری است و مصفخیر و مکان و کیف نیست همه او را در او
 عالم وجودی است و کیف و غیر و مکان است بر خلاف چیز و کیف این عالم و تحقیق این
 و بدان حضرت مرشد صفتی داشت افاضاتم ارشاد فرمودند که اصل حقیقت انقلبی
 از مرتبه منزه است و معنادار مطابقتی شده و هر جا حکمی پیدا کرده از آنجا در قلب
 شیخی اگر تخی فرموده و از آن تخی بر ملکوت عکس نورانی افاده است باعتبار این عکس
 اگر چیزی اثبات کنند و بر اقی و شعاعانی تفریب نمایند بجا است سالک را بسیار است
 که چشم معرفت باین عکس نورانی متوجه شود و عقیده فیر در دلش تمثیل کرد اما تحقیق
 مع است در تزیین و تشبیه بوجهی که مذکور شد و نیز باید دانست که حیات بر بی بل وجود
 بر موجود متقوم حضرت وجود است از او این در وجود نفس الامری است باین معنی اگاه
 باشد یا نباشد است که بر سالک این ارتباط نفس الامری در رنگ استراق
 و استهلاک علمی ظاهر شود و حکم کند که حیات بر بی بسبب معرفت حق است و باز چون
 بعضی عاقلان را موجود بنید با شکال در ماند و منشاد این ان است که در نفس این
 سالک علم حضوری حضرت وجود همان ارتباط نفس الامری است پس حال خود
 بروی غالب می آید و در همه چیز ارتباط را متبیس بهان نباس علمی می بیند و این
 ما در گاه افاده ایشان فرمودند تمثیل از حب جاه و مال و کبر و ریاء و جمیع ترابیل و تهنید
 نفس و کلیه بجای از رضا و توکل و تسلیم و جبران از نوع انسان مقصود بالذات است

متصف

و همین است

وہیں است قرب و کمال و شریعت بیان ^{ست} و این کمال کما ہو فرود زوات علیہ انبیا
 علیہم الصلوٰۃ والسلام یافتہ نمی شود بلکہ تمتع است کہ غیری را حاصل شود و طریقہ تفاوتنا
 مع نوزمہ کہ راہ ولایت است وسیلہ حصول اوست مقصود اصیبا نیست عرض
 از فنا و بقا حصول ان کمال است و اصحاب مخصوصین را بیخ اندھمہم این کمال برکت
 صحبت علیہ بوحی حاصل است و غیر ایشان را تصور نیست پس ایشان با حصول این
 کمال اگر از فنا و بقا بازماندہ باشند مضایقہ نیست و بخیری کہ کمال آورد خریدند حسن
 لذتہ است نعمت را نمی سزد اورا کمال نتوان گفت اگر انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام سزاوار
 خریدند خرید نیست و العلم عند المد و عند اولی العلم افادہ ایشان ارقام فرمودند کہ شای

بی صلوة من صلوات المغرب ان من العوالم عالمی غیر عالم المال شرح فیہ صور الاعمال
 تحقق فیہ حقایق الاشیاء ثابتہ فی نفسہا و حقایق القاید الحقہ و حقایق الاحکام
 الی لا تبدل الا دیان والملل و حقایق العبادات والاحکام فیہ وجود اصلا مثل الصلوٰۃ کفیفتما
 الی ہی العظیم لد تعالی من العبد متحققہ فی ذلک العالم و ہما ہما المحصوۃ لا ذکر ہما فیہ و عیب
 ذلک القیاس سایر الاعمال فاذا شاهدنا ہذا عرفنا ذلک العالم و یکدیگر حقیقہ و حقیقہ
 الاعمال الصال و لا یکدیگر صور الاعمال یجوز ان التکالیف الشریعہ رفعت عنہ اذ ^{بالتکلیف}
 تعلقت بصور الاعمال و راہبت ان لون ذلک العلم ابض مع حمرة خلطت فیہ و حقایق
 الاشیاء کما ہا جو اہر شرت و العلم عند المد افادہ ایشان نوشتند گفت اری فیما مضی

ان ذاتہ تعالی نفسہ تجافی الموجودات و وجوداتہا عین وجودہ تعالی و ذاتہ تعالی ہر وجود
 یعنی ان الوجود المحبت الجامع لمح الجیات والاعتبارات والمعانی من حیث انہ غیر واضح
 فیہ واحد ہما حی ہذا الخبیۃ البصاہی مرتبہ الذات من حیث انہ غیر واضح فیہ ہذا الاعتبار

فألمة لا يشد عنها واحد في مرتبة الالوهية والمعبودية وما بين المرتبتين غير مدرك كما لعقول ومن
حيث ارتجى لواحد من تلك الاعتبارات هو الممكن المعابد وبافتلاف الاعتبارات في النفس
وراتبه والتموم ووراثته والقوة وراثتها وغيرها ومقابلها اختلفت الموجودات الممكنة في
بافتلافاتها الحوسنة والمعقولة باشتراك بعضها ببعض في بعض المعاني انترعتني
الاغناس والافواع لتبهر هذه ال مراتب الثلاثة اشتمت من حيث هي ومن حيث ^{مستقلة} افعالها
بشكل اخر غير انها من حيث هي اعتبار محض موجودة في مراتبها لا لغير وجود واحدة بالافري
ثم تبدل في وراثته ان ذاته تعالى ليس بوجودها بل وجودها من ذات
تعالى وراثتها ونسبة تعالى بتقريب نسبة العلم بالمعقول الى النسبة الظاهر بالمظاهر
والاستعراق في المقاض الذل نوع من التشبيه العلم عند الله تعالى وراثته من العلماء
واطن الان الغيا ان توجه المبتدي الذكر باسمه الالهية اقرب الى الذات من توجه
الواصلين الى غير الذات اذ يسهل لذكره اللساني اذ انفس الذات
الصرف بعقلية عن التجليات التجليات ونظم مقصور دون الذات هذا والله اعلم افاد

ويكره ان يقال في الالهية في هذه الايام ان في الجبر باله جبره نسبة الى الذات التي
كنية الجبر الى الكل غير انه يشبه الجبري الى الكلي من جهة تطابق الذات لذلك الجبر
وعرفان هو البتة والحيرة من الذي هو عين الذات ولا يسمع استناد الكمال والمقام
والحلال لانه تقييد لا توحيد ولا انفار لا بقار ولا بنية ولا حضور ولا قبض ولا لبط ولا انس
ولا وحشة ولا تحيا ولا استنار ولا يقال انه كل بعد ان لم يكن ذلك اذ هذه ال مراتب
في نشات الاطاليت من مظاهر الوجود الصادر الاول الذي مبسط عيا بما كل الوجودات
وهو فوق الوجود وكل موجود من العقول واللائية والارواح والافلاك والعناصر وكان حرك

مردود من حيث

اجزای انسان کما که هوالتش با وجود المظاهر فی العوالم الذی یطین انه عین الذات
 او اتقرب والاتصال بما فوقه الذی هو من اتم وارضنی مظاهر المظاهر فاما الجزایر الموصوفه
 فانها هو المخصوص بقواته الذات واری انه لا یم نوع الانسان بل مخصوص بعض منهم ونبی
 داخل فی نوعیه ولامن لوازمه الا انه محتبصل الانسان به من الموجدات کما اذا
 المظهر الا تم و هو عامل الامانه واری انه بنیه وکک المجرس من کمال البتة اذا حالات
 البتة والولایة تحت الوجود و هو عالی من ذلك فلا جد خراجا ان تکلم فی العلم عند الله
 وراکسین لجمه افاده کاهی کما یفت خود را بی یاید که نقطه ذات او که فلامه
 اوست بذات باری غرضه که اصل اوست ملحق و پیوسته است بصوق قطرة
 بدربار و این بصوق غیر فزار انا و انقلاب علم اناست که در مبدأ و توحیدی باشد و
 بصوق و یافت این بصوق نصیب هیچ یکی از درکات جزان نقطه نیست و دیگر می
 که مرا این سالک در عالی از عوالم قدس و وجودی است مقدس نورانی خدا را این وجود
 عنقریب و اورا این وجود عنقریب دو نسبت اندیک اعتبار نسبت رب بمرئوب
 و عابد معبود هر چه که تعرف با این وجود عنقریب است با بجا است اوست و درکات
 این وجود توحید خود کوی ان وجود مقدس برکات در خود ملاحظه می نمایند و این توحید
 کمال خودی نمند و دیگر نسبت متین که در هر دو یک متین بدو متین است و حقیقت
 هر دو یکی است فرق هر دو همین است که یکی مقدس است و دیگر خسیس یکی تابع و
 دیگر متوجع لعان ان درین اثر می کند و ظلمت این بروی حجاب میگرد و حاصل آنکه
 وقتی سالک را دریافت است یکی بصوق نقطه باصل او و دیگر توحید درکات عنقریب
 بوجود مقدس خود که معبود و ریش تو ان گفت بلکه کاهی درکات همین می نمند

و فی

انما هذه ارقام فرعون قد كنت رشاه من يدان اضمحلال الوجودات في الوجود الواحد مع
 تطور الاطوار المتخلف في الاحوال والافات فوما قلب روية الوعدة في الكثرة في الودة
 وما يري الودة المعرفة الذمول اما هو الي غير تلك الاطوار والكيفيات ثم من حين نسبتها
 الي الذات علي شانها فارقه عن النسب العقولة والوجدانية من العينة والحزبة والسبعة
 والمجولية والمطيرة وغير بل بالابدان تعالي شانها بري عن تعبير بالنسبة وعن جميع البعير
 وكذا النسبة تلك النقطه في مرات تحققه التي يقال فيها انه ان من عالم الناسوت
 والمسال والروح وغير كسيت هي من النسب المتعارفة المدركة وخط تلك النقطه من العزة
 شي غير الاضمحلال والشانته وانصار وخارج عن كيات النسب وكيفياتها المعبرة
 عند المبدأ بل لا يمكن ان يوصف به الاثقال وتشبها بالتبني والتقيط منه وعرفت ان مرتبة
 هذه مستمرة باستمرار ما يمتجده وعرفت ان وجود تلك النقطه ليس من لوازم الانسانية
 بل من خصائص بعض الازداد وشاهدت في زيل هذا ان الوجود الواحد الذي كنت وعرفته
 عين الحق تعالي شانها ما هو عين بل الذات ومعالي انه وانما هو مطهر من مظاهره ورأيت
 ان بعض الاحكام الذي اعتقدت به في سابق الزمان لا يخلو عن تشبيه بل انما هو نواتج
 من الانسان بما هو انسان في ما دار الوراثة ثم ما في وراثة واما معرفة النقطه فالاحكام فيها
 كلها كآفة وادام البيان عنها فانه انما في الحال وهو علم بحقيقة الحال والحال ذكره ارباب
 كرامت سمات وكلمات حقائق اياز بنده اصحاب فضائل وعرفان ضلانه ارباب ووق
 ووجدان حافظ عبد النبي الما طب بما فظ عبد الرحمن كما از فلنا معتبر حضرت ايشانه
 عالم اند بعلم كتاب دست وكامل اندر شريعت وطريقه وحققت كتب
 حديث از صحاح وغيره بر حضرت خواندند و اسرار باطن از كتاب اندوخته جمع مع

ایشان در حقیقت معارف حضرت ایشانند که در مراتب باطن ایشان از عبادت
منفا و جلایر تواند اخذ و بعد علومشان در واقع علوم انجلیب اند که بر ساعت استعداد
کمال نیاید ایشان و در بابت نظر در حال ایشان موجب فرید ایمان کمال تصرف و
فیض جناب دلالت ماب حضرت ایشان بی کرد و بی نفس لامر همه کمالات ایشان
افزاید است که کسب را در آن مدخل نیست و تکلیف از زبیل و تکلیف بجزایل و زرات ایشان
و همی است که تحصیل را در وی کنجای نهیج وقت ایشان از بیل و نهار فای از الحامت
نی کند و یاد مراقبه می باشند یاد نماز و مناجات و یاد تلاوت قرآن در مهوری اوقات
وصفی دارند که احسن از آن تصور نباشد و با موزع معاشیه هرگز انفعالی نیست با وجود
اهل و عیالی از فکر آنها پروای نه کجا وجود شریف ایشان صرف ملکیت است محب بصورت
نشریه با مجله در کمالات ذات ملکی صفات ایشان بالاتر ازین چه باشد که حضرت
مرشد حقیقی و ریشایی که بایشان مرمت نموده اند از زبان ملک کرامت سالک
چنین غایت فرمودند که ان الله تبارک و تعالی الطافا خفیه بعباده فی بواطنهم نورا در کما
و نعامیه فیما بینهم و منهم من جهت جذبهم الیه بدقی فهم معانیهها و من تلك الطاف الحقیقه
و انعم الهیه فی حق اجنابی الهد الصالح المنفع المعبود بالاطاعات اوقات المعبود فی مجاری
العاسه الی افظ عبد الرحمن بن الحافظ نظام الدین التوی زبیل ولی بلدة اقامتها حسن الله
الیه فی الدینا و العقیق و احوال علیه نم فی الاولی و الاخری ان ساقه الی و الهم طلب الطریقه
الناجیه الصوفیه منی ثم الیه الصریح سلوک سهلها و و غیره و تحمل الشداید فی طی خصیها
و فقره و وفقه الاتهام بالمراقبات و التوجیهات و کشف علیه التوجید و منح النسب
الغیره عند القوم نسبة الاحسان و النسبه الا دیته و نسبه یاد داشت و نسبه

التوجید ونسب النشی وعامله باشیار من خرق التواید واداقه صلاوة المناجات ووزن
اللذی فی اوصاف العبادات تراوی لہ نور الارواح وکومر مبادات لطیفه واطلع
عیاشی من خواص بالاسمار والایات مع خاصته ظاہر وباطن لہ وکول ویشایح
الطریقہ وسلامتہ صدره من العزل والحدوقلہ سبلہ الی الموص و طول الاصل وقوه صبره
فی الشداید والامراض وعدم احاسه تنکک الالام عند الشتوالہ بالعبادات لہ
کثیر من الطاف اللہ بطول یانہا ونجسہ فودا وکما والیاء در بعضی از مکاتیب از قلم البام
رقم درقی ایشان باین عنوان ارقام فرمودند کہ اگر لطیف حافظ عبدالرحمن طاعظ می آید
کویا کویا ویک حتی وفیادریکدی بصورت ایشان تمثیل شده و لطایف آگاه
ومصدق باقی اتمه واحده یوم القیمه ومهمیہ منظر نظر و شب و روز مورد توجہات
جناب حضرت اندر کہ از انجناب استفاضه شفا از علل وامراض می نماید میوند ودعا
ایشان حواله می فرمایند کویا افاضه این قسم برکات دعا بمنزله جارده حضرت ایشان
واقعات ولایت ایات وکلمات اسرار سمات ایشان بسیارند کہ بآلکاه خود
رقم زده خادم معارف شمامه شان شدند اما بعضی از انہا در این اوراق مرقوم می شوند
پاره روایت بالمعنی وپاره روایت باللفظ افاده ایشان نوشتند کہ باری وقت شام
جمع بر من غلب کرد و طعمای میسر نیامد چون وقت عشا رسید نزد اشنائی کہ بر مسافتی از مقام
من بی ماند توجع مواسات بر فم و نماز عشا همراه وی گذاردم اوجال من سپرداخت
پس نفس خود را علامت کردم کہ عبت مراد حرکت نواند اخی متصل این خطه سرور
بی نہایت روی نمود واستغنا از طعام حاصل شد پس چون از اینجا باز گشتم گذر من
بر خانه امیزی افتاد و ششم و قدم وی بطرا آمد بدل گذشت کہ سبحان اللہ کی را این

دولت است و ما آنچه خود قوت هم می نرسد درین غطره بودم که حالتی بین الیفته و انرم
طاری شده دیدم مابای است که عذاب و عذاب غضب خدای تعالی در آن نازل
شده گوید در صورت طلاسها از موافق و بی امید و مسکن و مردمان بمبارک کشت
ایشان را بر بد می فرزند چنانکه نمی میرند و نمی رسند در همین حال رنج باین فقیر کرده قصه
نمودند پس حکم شد که این اهل دنیا نیست ازین فراغت نه نمایند و آنها اهل دنیا بودند
پس روی از من گردانیدند در آنوقت توبه کردم که باز خواهم دنیا کنم و بطریق الهام ظاهر
که هر کس این درود را بخواند از عذاب و دوزخ نجات یابد اللهم صل علی محمد و علی ال محمد
کنند و کن فیکون افاده ایشان نوشتند که یکبار در واقعه دیدم که در مقامی که فرار پران حضرت
خواج قطب الدین است قدس الله سره حاضر بود کوشه این بیت می خوانم سه
یا حبیب الله خدیجی یا مبعوثی سواک مستندی یا و ایما بحباب حضرت رسالت
علی صاحب الصلوات و التسلیمات می کنم حضرت خواج در مکانی که قبر شریف است
بر سر پری نشسته اند پس ایشان را از استماع این کلمات وجد در گرفت و رقص کردند
چنانچه سیریم برقص درآمد و بنده بجایی که بود مشغولی درشت و بیح چیزات تعافاتی می کرد
تا آنکه حضرت خواج از سیر فرود آمده و بانقعات و مهربانی تمام لبوی بنده متوجه شدند
و دستار مبارک از سر خود فرود آورده بر سر بنده نهادند بجزدان حالت من متعز شد و تمام
نسبت و برکات ایشان در ما سرسبت و نفوذ نمود افاده ایشان نوشتند که باری حضرت
خواج قطب الدین قدس سره را در خواب دیدم که در جای قبر شریف ایشان است
بمعنی اند پایی مبارک ایشان را بوسه دادم و عرض کردم که شما فرموده بودید که تو بر تبه
ولایت خود خواهی رسید و وعده این منی نموده و گویا این منی را از اعطاد دستار که در واقعه

درود

سابقه بود استبلاط نمودم ان وعده تمام محقق نشد و اگر چه انکی بهره ور شده ام لیکن
 بکمال کدام وقت محقق خواهد شد فرمودند که نوازده در قران مجید که حق تعالی با حضرت
 صیالیه علیه وسلم فرموده بودند که اوجیل را تو اجم گشت و با وجود آنکه حق سبحانه نواسته بود
 دیدی که چه تدبیر و حکما بوقوع آمد افاده ایشان نوشتند که مجددی بود بردگان مالوایی
 و کلم نمی کرد بعد از موت او و برادر واقعه دیدیم که گویا پیش وی ساز زد و سرودها نهادند
 و ان مالوایی را می گوید که بگیر و سوز وی بگرفتن و نواختن شروع کرد ان مجذوب لصبه در آمد
 و ساز را از دست گرفت که تو نواختن نمیدانی و گویا از نواختن اراده تحقق حالت می کرد همراه
 ذکر و کیفیت و معنی ان پس خود دست گرفته نواختن شروع نمود و حالتی عجیب روی داد
 و گویا دوسره بر مانندی که معنی نغمی و اثبات است سرودن گرفت چنانکه در وقت
 نغمی نسقی شد و حق جل و عیاد روی مینی کردید بصورتی که از زمان تا سر او شعله بارق
 می زد در میان این صورت مرانها میدند که بهر این چنین باید کرد و امر کردند که هر کس بومی
 وقتی که نغمی کنی نسقی کردی و مانند موجود حق پس ان کیفیت در من اشغال کرد و بار بار ان
 طرز کردم و الله الموفق افاده ایشان نوشتند که در سنه اربع و خمین بعد الالف و الایة
 حضرت مرشد صفتی دامت برکاتهم و عشره اخیره رمضان اعطاف فرمودند و خواه
 بجد این نیز شرف مجاوره تمکنت ببع الشرف مشرف شدند و ما را بسبب موافقی
 این سعادت میرفتند تا بران حسرت تمام روی آورد شب هنگام در واقعه دیدیم که گویا
 بر در کافه مسجد قناتی استاده کردند و اندرون آنحضرت صیالیه علیه وسلم نشستند
 و روی صید در مجلس شریف حاضرانند و معلوم می شود که مجلس ورود و شوق است
 و کلمات شوق انگیزند کوری می شوند و کیفیت شوق ان بقعه را احاطه کرده و از تمام مجلس

انزل

رنگ شوق و محبت و انت فالین مکی دود کو پیا سیدنا شیخ ابوالرضا محمد قدس سره
 پیش آنحضرت صلیا علیہ وسلم حاضر اند و از بعد صحبت آنجانب بتاثر بلوغ ایشان
 تاثر شدند و یک صدای کریمه انیز از ایشان ظاهر شد و من کو با بیرون قنات هستم
 اگر چه همه آثار محبت درمی یابم اما حسرت و انوس در خاطر است که چرا اندون صفی د^{فل}
 یم در همین حال یکبارگی دیدم که آنحضرت صلیا علیہ وسلم اندون من ظاهر شدند و در^{سان}
 من هستند بمرد این کیفیت عالم در کون شد و ان اضطراب راحت و سرور مسلک^{کشت}
 افاده ایشان نوشتند که باری و در واقع دیدم که کو با در جوه که اعکاف گاه حضرت مرشد
 حقیقی رست نشسته آم دیدم که از بالای خالق یک نوری سفید سویی من فرود آمد و درو^{سب}
 صدای کلمه یابی یا قیوم بر منک استغیت بر می آید و می دانم که این نور همین کلمه مبارک است
 و تلفظ یابی یا قیوم نیز در دست پس در دامن ما در آمد و شران درون و بیرون ما را احاطه^{کرد}
 و همین کلمه را بندت تمام خواندن کنم در ان اشحضرت ایشان تشریف آوردند و پرسیدند
 چه می خوانی گفتند کلمه یابی یا قیوم بر منک استغیت را این نور یافته ام و همین را می خوانم
 فرمودند خوب می بینی و خوب یافتی اکنون خردار باش که یک بزرگ که تا هنوز ویرا
 زیارت نکرده ام می آید وقتی که باید بار خفنی عرض کردم که بسیار خوب اما در اینجا کست
 اگر با خواهد آمد فرمودند که از سطح این جوه خواهد آمد و همین رست یابی یا قیوم بر منک استغیت
 در همین حال که حضرت تشریف بردند یک روح محسوس از سطح جوه ظاهر شد و در هوا بطرف
 دروازه جوه جانب حضرت روانه شد و بدست خود لوی حضرت رسته کرد که
 بیاید چون اوقت حضرت ایشان تشریف نیاروند باز در هوا عایب شد و من
 بر چند قصد کردم باینکه من هم چنان مشتاق ماندم و ان روح محسوس بواسطین

شرعی رنگ پوشیده بود افاده ایشان نوشته که باری در واقع دیدم که کجا حضرت
 مرشد حقیقی مد الله ظلم العالی متصل بمراب سجد شریف نشسته دینه هم حاضر است
 پس بحال این بنده توجه شده فرمودند که در وقت طریقی قلت تم دولت دست
 مبارک خود را برای بیعت گذاشتی الحال برود دست خود را در میان دو دست
 حضرت ایشان در آوردم و دستم که پیروی مخصوص را روان فرموده اند زیرا که از سبانی
 در علامان انجذاب فرط بودم شرف بیعت حاصل نموده پس در آن حال دیدم که حضرت
 حضرت فواد بزرگ فواد بنده قدس سره بالای سر حضرت ایشان حاضر است
 در کلام سرالایام حضرت ایشان معلوم میشود که معلومی دارند و تفریح حال هوید است
 وان تفریح من هم اثری بلع نموده پس درین حال دهن مبارک را بر دهن این تفریح
 نهاده میفرمایند افرح افرح و ازین لفظ در وقت بیخ فرو بر این صورت را بدین سیر
 پس بین گفتن و تصرف نمودن آن صورت درجه بدرجه پائین می آید کجا حضرت
 ایشان اتفاق می فرمایند و من از ایشان کشیده می برم دیدم که از راه دهن فیر و اهل
 و نالینیه رسید و بعد از آن تا شیران را مدتها پی یافتم ایشان نوشته که شب است
 شهر رمضان المبارک بعد از ایضاً ضرب بطریق متعاد بعد صلوة دعای می خواستم
 یکبارگی دیدم که حال شب در کون شد و تفریحی بین ظهور یافت ازین سبب در دعا
 تلاوتی و مسمی یافتم پس بوقت عشاء و نماز فرض و تراویح رقت و سرور در
 دل آرام و راحت جمع لطایف را یافتم اما رقت و سرور پیشانی میکرد بعد از آن چون
 از نماز فارغ شدم و بحضور کرامت ظهور حضرت مرشد حقیقی سعادت مواجهه دست
 در ظاهر ظهور کرد که از جناب حضرت ایشان دستم را نیام که سرور و رقت قلب بکلام

و کبر

کوکب منسوب است اما مجازاً شد که این پنج اتماس بنام پس همان وقت در کسبیت
 ان بیل فوض افتاد ظاهر شد که هیت فکلی مستی و مسودت و آثار افلاک و نجوم
 بلکه آثار ارواح انبیا بالذات ظهور می نمایند و روحانیات در ضمن آنها و توحید اعظم
 در ضمن افلاک متقیق و مستدی شده تولد روحانیات مستی را و تمام شب هیت
 که تا مل کردیم این عالم یافتیم که ازین هیت امور غیر تولد شدند و نمویافته کمال خود خوانند سیر
 و نزول خوانند نمود و اجالا صور انهارا میدیدیم و در وقت سحر ظهور روحانیات متکثر
 و انهارا حضرت تجی اعظم با سعادت منضم ساخته غلبه کشید پس بالکلیه در آن وقت
 بدعا پرداختم و لشکرانه نعمت حضرت دلی نعمت دامت برکاتهم و اصحاب انجناب
 رفع الصدور جاتهم مشغول گشتم در ان ضمن چون نام خوابه محمد امین گرفتم دیدیم که معانی از معانی
 است ایشان را احاطه کرده و گویا از دعا رنجه مستی اند و انصار در ان شب هیت
 قوه علوم و ادراکات و بلوغ ان کمال معاینه افتاد و نیز در آن وقت معلوم شد که شبی
 دیگریم عظیم القدر درین شهر باقی است اما بسبب اجمال و افح نکشت که برکات این
 پر قسم خوانند بود افاده یکبار در عشره افیره رمضان ایشان ارقام نمودند که درین عشره
 دویاب مفتوح گشته و کیفیات و علوم ان پر دوزل شده در یک باب که فتوح ان
 سبقت یافته و مقدم و غالب گشته علوم و کیفیات مطلقه و عقایب نفس الامریه اند که نسبت
 بمبدأ خود خیر محض اند که به نسبت این عالم شر باشند و مناسب بلطایف خفیه دارند و
 گفت که از عالم تکوین اند و در باب دیگر که نزول فتوح ان موفراست کیفیات و علوم مقیده
 و مناسب بلطایف بانده دارند و در ان کیفیات پیش دستی همان لطایف است
 وقوع و فتوح این باب بواسطه ملائیه و جبریل است و تقیقه ان کیفیت ^{لطیف}

شرعی است و بان منصف بنید مکر مددی از بنی آدم که درجه قبول یافته اند و شب قدر ط
 انوار صاعده و نازله فتح و فتوح همین است و در تمام سال تفصیل این دو باب باشد اما آثار
 باب اول مرضی ملا علی نیست لیکن همان غالب و اکثر اند و آثار باب ثانی مقبول و مرضی
 ایشان است اما ان قلیل اند افاضه ایشان نوشته که یکبار معلوم شد که درین ایام که مردم ^{یعنی}
 شده اند مدوی ایشان بهتر ازین نیست که التماس و رجوع در جناب حق سبحانه باسم اللهم نمایند
 و اعدادوی گرفته در دایره نوشته همراه خود دارند و داشتن و دیدن انفع می نماید از خواندن که
 خواندن را مناسبتی تمام باشد باید و ان بدیر میرسد و بالجملة چیزی بعمل آرند که قوی اسم سلام
 باعتبار دانت او خالی باشد از و شیخ و مطهر او کرده و شکل مثلث و مربع و مخمس را
 و عدان ایامی کند پس باید که دایره مدور با عدد فقط نوید باین صورت ۱۲۱ و ۱۲۱ و ۱۲۱
 از دایره ان است که کو باین مع اسم از آسمان فرود می آید پس اگر ناهفت دایره کشیده
 در ان اعداد مثبت نماید اولی باشد و برای خوردن و در خانه بستن و در کلوبستن بسیار
 نافع است و اگر برای حفظ مال و قناع نوشته در میان ان دارند محفوظ ماند و از آتش باین اسم
 نپاه باید حبت و اگر کسی بر آگشته است حبت هم خیان نقش کند و در دست پوشد ثم
 همین فواید است و اگر درین ایام اعداد این اسم نوشتن صبح در صبح و همان قدر رجه عصر تا قبل
 ان نماند که این هم وقت اوست و طبقه کند از همه پلایا و حوادث و بیماریها و آتش محفوظ
 ماند بلکه عالمی برکت او در سلامت باشد و چید کثرت در نوشتن باشد آثار کثیر
 بوجود آید و وضع دیگر است که قوای ما ساریقا معنوی اسم سلام که در هر شیخ موجود است
 و سلامتی ان از حوادث بسب اوست تا زمانی که اسم دریکه مقتضی ملاح است غایب
 نیاید پس ان قوی را از همان راه بطرف خود کشیدن و این وضع در حق است که عارف باشد

بیان این دایره

در کتب

وراه کشیدن ان بی داند و اگر نه با اشباح و مظاہر ان اسم تو تسل نماید تا آثار و برکات
 این اسم نزول فرمایند و این بیغ بدو به دست کی ای که تو تسل بسم سلام متحرک میکرد
 تدبیر کلی را و دیگر آنکه این تو تسل میسراند بحقیقت و عین اسم سلام که در ان عالم در
 جواهر است و از انجا آثار و برکات ان تواند کشید و نیز معلوم شد که قوای ذاتی و اسباب
 این اسم که در ان عالم موجودند انرا بطوری که تواند بوی خود متوجه کرد اند و سی در نظام
 کلیه حامل خود این اسم میکند انچه از اجبار غلبه قصد نمود که عالم را هلاک کند بتدبیر انصاف
 و یاندن مالی انرا ازین داعیه بازداشت و بیرسی در بقا و نظام خبی چنانکه جان داری را
 در رینک و تشنگی که هلاک است طعام و آب داد یا مصیبت زده را بنیاه بخشید باین
 تسلی و تسکین داد یا بر عیال کی برداشت یا تدوی بیمار یا بیمار بیعی نمود یا رسمی
 که موجب هلاک مال و هلاک نفس باشد انرا بر انداخت و امثال اینها قوای اسم
 سلام را جنبه کشیده می آرد و موجب سلامتی این شخص و اهل و مال و نواح و می میکند و اما
منع الناس فلیت فی الارض ما یمنع الناس عام است که از جزیات وی است
 نفسی که سب بقا و سلامتی باشد اهل و تجارت را اگر نسبت ایشان درست باشد
 و سیل وجود اسم سلام باشند و همین اشاره است که در حدیث آمده که خدا تعالی
 پرسید شیخی را در دنیا چه کردی گفت تجا و زی کردم معرا و مهلت میدادم فی را
 بسب این پس او را کشیده و نیز دلالت می کند این حدیث قدسی های که فرمود
 که من مریض بودم تو عیادت نکردی و جاع بودم تو طعام ندادی و بی ادم پرسیدند ای
 رب عالم چگونه مریض شدی و جاع شدی و انت رب العالمین فرمود فلان بنده
 من مریض و جاع بود تو اورا عیادت نکردی و طعام ندادی عیادت از عبادت من است

و تشنگی

و طعام او طعام من است

یعنی تدبیر کلی و داعیه کلیه مقصود شفا و اشیاء او بودند تو اگر این میگردی خادم می گشتی
داعیه و تدبیر کلی را با این یعنی حدیث آنکه این شخص بر بنده از خود فانی و بچی باقی شده که بعنوان
حدیث گفت سَمُو الدَّيْ لَسَمِعَ بِهِ وَلَجَّرَ الدَّيْ بِمَجْرَبِهِ هَمْ جِزْرَةٌ أَوْ رَسَتْ مِنْ شَدَامٍ
پس هر چه برای او میگردی برای من میشد و چون درست شد که سَمِعَ أَوْ لَجَّرَ أَوْ سَمِعَ
و لَجَّرَ مِنْ رَسَتْ هَائِرٌ رَسَتْ كَمَا كَفْتَهُ لَتُؤَدَّكَ الْعَامُ أَوْ الْعَامُ مِنْ رَسَتْ دُعَاءُ رَسَتْ أَوْ
عِبَادَتٍ مِنْ وَالِدٍ أَعْلَمُ أَفَادَهُ الْإِثَانُ دُرُودٌ كَمَا دَرَحِيقَتِ تَهْدِيْبٍ لَطِيْفِ قَلْبٍ
ان است که محبت کلی و پیرا حاصل گردد یعنی ان محبت که دانت حق را بجمع ظهور است
متحقق است و تَهْدِيْبٍ لَطِيْفِ رُوحِ أَنْتَ كَمَا رُوحِ رَاقِمٍ تَمَامِ عَالَمٍ يَأْتِي خِيَامِ نَجْمِ فِيمَ بَدَنِ خَالِصِ
است و تَهْدِيْبٍ لَطِيْفِ رَسَتْ كَمَا مَرُوفَتِ كَلْبِي بَجَمْعِ أَمَانِيَاتِ عَالَمٍ وَبِرَارِ رُوحِي نَمَائِدِ
و چون لَفْظِ الْهَيْ تَحِيَّ الْعَظْمُ مَتَحَقِّقٌ كَرَدَّ جَمْعِ أَرْوَاحِ أِبْدَالِ وَأَدْمَادِ وَخَصْرٍ وَحَقِيْقَتِ كَعْبِ
و غیر بلوی مجذب شوند و تدبیر است کلیه بوی مربوط و منوط گردند افاده اِثَانِ اِرْقَامِ دُرُودِ
که مناسبت با ملائیکه دو قسم است یکی از جهت توجیه الی الله که آنها را کجبلت
خود دارند و بسبب همان توجیه در خطبة القدس مجمع اند و سابقی و مقرب اند از همه
او اول اند از روی نرول قضا و اول اند از روی تحمل آن دو سالیط خود الهی شده اند
و همیشه سوال می کنند چیزی را که خیرینی آدم با عباد نوع در آن است و این یعنی ناشی
از فیضان الهی است که اِثَانِ بجلت خود از امتداد هستند و گاهی بسبب فیضان
ایمان و داعیه ازین عالم می شود چنانکه شیخ جناب حضرت صیبا علیه و سلم قضیه را
مرفوع گردانید که در این باب حکم الهیست پس همت حضرت صیبا علیه و سلم
متوجه و ملحق گشت بملائیکه و همان اجناس ایشان را همسان آورد تا که ان داعیه را

شرح ملا علی

قبول

قبول نموده و دربر گرفته بموقف عرض رسانیدند پس بسبب ان از جناب حق سبحانه
 مکی صادر شد و برینیل را فرمودند که با حضرت رساند با لجه در ان توجیه که ملا اعیان
 دارند بعضی اشخاص شرکیتی پیدا می کنند و با آنها منجذب می شوند که بحسب قالب
 دین عالم باشند چنانچه چند و پنج را روشن کنیم در یکی اشخاص همه آنها مجتمع شده نمودند
 و این را الحوق بملا اعیان می ماند و قسم دیگران است که میان مبداء ملا اعیان و میان
 این قسم اشخاص که بحسب قالب درین عالم اند برای حکمت نزول فیض الهی پوست
 ایشان حجاب عین بر فرزند و رجوع باصل خود متحقق گردد چنانکه رجوع آنها از سوی دریاست
 که همان دریاست و بس و نای و نشانی از آنها نماند همچون دریاست که اول اوست
 و اوسط اوست و آخر اوست متصل فی نفس که بحسب وسط تمام می چند و این کمال
 بس نادر است و در ان نیز کوای صاحب حال را دشوار است و مراد ازین عین است
 که برینیل و برینیل و عرش و عرش این جمله یعنی ان بنی و کامل ان کامل از ان تعیین شده
 بعد از انکه اصل دو ماه اینها پیدا شود که فیضان اوست با مبداء خود متحد است و مراد از
 رجوع باصل خود دیگر است و در رجوع سایر عالم که ظهور سایر عالم نیز از موطن دیگر است
 در رجوع هم همان موطن است بخلاف ذوق ملا اعیان و کاملین که ملحق بملا اعیان اند که نشان
 اینها نشان خداست و ظهور و ظهورشان در همان نشان است و مقتضی همان نشان
 بود که در حق حضرت ابراهیم علیه السلام تمام ملا اعیان متوجه شده تصدیقشان خوانند
 فیه و حکم قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علیا ابراهیم صدور یافت و به بیماری حضرت
 ایوب علیه السلام تمام ان خطبه حاضر شد و بنابر حضرت ایوب همه منادی شدند
 و خطاب در رسید که فاستجانه فاستجانه یایه من غیر افاده ایشان نوشتند که

قبلة

در بعضی صور قصد و اراده انبیا صلوات اللہ علیہم وکل اولیاء کہ لو اب انبیا اند متوجه شود
 بان عالم توبه ایشان کشیده می آرد و اراده الہی را کہ فدیر می تعلق و جہک فی اسما
 فلولیک فعلت برضہا قول و جہک شطر المسجد الحرام تعلق و جہا حضرت میا اللہ
 علیہ وسلم سوی آسمان مقدم بود بر حکم قول و جہک و در بعضی جای داعیہ و اراده الہی
 مقدم و باعث می شود انبیا صلوات اللہ علیہم وکل اہل بیکاری کہ بان معمورند چنانکہ فرمودہ است
 صاع اللہ علیہ وسلم ان اللہ امرنی ان احرق قریشا فقلت اذا اقبلوا راہی فیدعوہ
 حیرہ قال استخرجتم کما اخرجکم و اغریم توک و انفق فی نینق علیک و البعث
 حیث نبوت فر شد و قاتل من الطاعک من عساک ذکر پارہ از فضایل و کمالات
 و کمالات الہام ایات حارن امین جوہر سرار الہی و حامل متین الوار لا متہای خواہ
 محمد امین ولی اللہی الکشمیری کہ از اخص اجاب و اہل اصحاب جناب حضرت ایشانند
 تا کہ در وطن مالوت بودند بمقتضای صفای فطرت در صحبت اہل دل نشست و فاسد
 میکردند و الفی خاص بان مرکزیدگان می داشتند و از ایامی تہذیب تجارت برآید
 چون در لاجور رسیدہ چندی رحل اقامت افکندند در انجام مورد الطاف ابن
 طاہر علیہ شہدند تا کہ بحسبت در بلدہ شاہ جهان اباد رسیدند و چنگاہ بمقتضا
 کمال عقل و مالش بکارت تجارت شیخا و زریں اذرا ما قابد توفیق الہی بدلائل خواہد گشت
 نقشندی کہ سر آمد فلطای حضرت شیخ محمد زبیر سہندی قدس سرہ ہشتند جناب
 ولایت مآب حضرت ایشان رساند و جذب صحبت منع برکت در ایشان گرفت
 و از کامن استعدونشان کمال عقل و مؤمن فرمود تا کہ ہمہ ان کار و بار را ترک دادہ
 مجاورت رستانہ فیض شیانہ التزام نمودند و در ادای خدمات فامہ کہ بہت برکت

و برخواست

و بدین

و بدین وسیله فیوض ظاہری و باطنی اندوختند کتب حدیث و تفسیر از انجمن
استفاده نمودند و در بعضی موارد خاصه حضرت ایشان جهد کما یبلغ منبذول داشته
عیب حسن اوجان را سرانجام دادند چنانچه بسوی شرح احادیث موطنی و ترجمه آن و کتاب
قرۃ العین و رساله فوز الکبیری اصول التفسیر و فتح الخیر و رساله الانصاف فی باب
الاضلاف و رساله عقید الجیدی سایل الاجتهاد و التقلید و غیر اینها همه بحسن انجام
ایشان بر روی کار آمدند و بدین معنی خود بر جمع مستفیدین انجمن ثابت کردند
و هم را مریون احسان خویش ساختند بالجمله سی در این امر بجای رسانیدند که حضرت
ایشان از رعایت بنده نوازی فرمودند که شمارا بمنزله حواری خود می دانم و باین منزلت
بر همه فدویت گیشان آنحضرت سر بلند گردیدند و در محبت و فدویت و شاد برون
فایز گشتند که چون وقتی از اوقات تبرکه است دعای دُعای در حق خود از انجمن
نمودند از آنحضرت باین کرامت تشریف یافتند که حالاً تو محتاج جدا گانه نیستی که محبت
تو مگر باطن است آنچه از حق سبحانه برای خود خواسته می آید برای تو مثل آن مسألت
میرود و در دعای که برای نفس خود است شریکی و نور شرف این قسم تخصیص معنوی
جمع اصحاب انجمن آمدند و خود مرتبه بالاتر ازین چه باشد که محب در باطن محبوب
جایی یابد و از زبان وی شهادت نماید خود شنود که اللهم ارزقنا نصیباً منه و از راه
کمال خصوصیت برای ایشان از زبان الهام بیان دعای اطاف فرمودند مثل بر تو
نخواستن اسرار خاصه و انرا با اعتصام الایمن بحبل المد بریحه تو سل ولی الله موسم
نمودند تا ایشان بدان مناجات بجناب قلیح الکاجات میگردد باشند بنده
کاست الحروف نیز طفیل ایشان شرف اجازت آن یافتند الحمد لله علی ذلک

موسوی
قرۃ العین

موسوم

حمد یوانی کرمه دیکانی نمره و در اجاره نامه روایت جمع مضعات خاصه و همه مرویات
 نفس نفیس که بنام ایشان از انجذاب صادر شده بود تنویر ذکرشان از قلم کرامت
 رقم بدین عنوان تراوش یافته که ای فی البدو عینه نصی و معدن اسرار بی خواجہ محمد امین
 اکرم اللہ شہوقہ الہدایم و در بعضی مکتوبات کہ بنام شاہ نور اللہ شرف صدور یافته اد
 حال خواجہ موصوف باین کلمات مرحمت ایات نشان دادند کہ اگر کجاست خواجہ
 محمد امین دیدہ می آید محبت مغرط بہ نسبت خود و دوستان خود فدای کلی مشاہدہ میشود
 و لطیف روح مہیات حسن اخلاق و لطیف شمایل بسیار است و در بعضی مکاتیب
 از احوال کرامت مال ایشان و بدین وجه شرف اطلاع بخشیدند کہ ای از میان لطیف
 عزیز مشار الہیہ قوت و استغلال ایثار و آرد و جہی است از وجہ قلب کہ بروح نزد
 است و در جہی از وجہ روح کہ قلب بایل بہت پس غالب است کہ ظهور ترہ ظہار
 و عبادت و نسبت او باستہ و یادگشتی کہ غالب بر ان انس باشد و محبت الہی اللہ
 بوجہ انس و الفت بیشتر بود پس الحمد للہ کہ حسب البشارۃ آثار و الوار این معانی در دوا
 ایشان جلوه کردند و رسالہ شفا القلوب کہ از تصانیف حضرت ایشان است اکثر
 مطالب ان تخصیص نام ایشان یافته بلکہ جمع تالیف ان محض بسبب ایشان است
 در جزالت و مقالات التاویسی رسالہ دارند چنانچہ رسالہ نوشتہ اند در بیان فضایل
 و شمایل طلائیل و پارہ از ملفوظات معارف سمات حضرت ایشان در غایت
 خوبی و لطافت و جزوی لعیف از مثنوی دارند در مناجات و در کمال رقت قدر
 و در وسایل مناجات فضایل و مناقب حضرت و بی نعمت دامت برکاتہم سہا
 طاعت حسن ادا و روح نمودند چندی از ان بطریق انونج در اینجا سبب نموده می آید

تا حکم انور نبی عن الجواطلاع بحاصل آید نظم خداوند باه جان غماک در چشم خون فشان
 سینه چاک بنام آنکه جان خاک راه اوست ، قلم شیدا روی چون مه اوست
 بان مدسیر رنهای ؛ بان اعجوبه صنع الهی ؛ بان دریای علم بیکانه ؛ بان قطب جهان فروزان
 بان غواص بحر بی کتاف ؛ بان سیاح اقلیم معانی ؛ بان مشکل کشای مستمند ؛ چرخ ازوزنم نقتبند
 حکم نکته دانی سرشیا ؛ مراد حکمت تعلیم آسمان ؛ بان جان جهان زندگانه ؛ بان روح و روحان دماغ
 بان در زمین کان و ؛ بان نور زمین جان کشته ؛ بان خورشید بر جلال و آرزو ؛ بان نم به ایت قطب اوان
 بان عین ظهور نبوتی ؛ بان مراتب وجودی پرستی ؛ بان دانا نور پرده ؛ بان کشف حجاب
 بان عکس جمال و شامق ؛ چه عکس کشته اندر شامق ؛ ابو البیاض نام قدسی ؛ بنام من ازین تعلیم
 زکیتی ایتی گفتش پیغمبر ؛ رسول مجتبی ان بدر لوز ؛ قدم نهاده اندر ملک ؛ بنام احمد شمس خورشید
 امام و مقتدا و قبلگاه هم ؛ ولی الله شاه دین بنام ؛ تنم راهاک راه این حرم ؛ سرم زمین فاکری
 راه پور منکن از و بر آوند که ما چون مصلحان بر در او افاد ایشان از جمله عنایات حضرت
 ولی نعمت دامت برکاتهم نقل نمودند که ارشاد فرمودند که حق تعالی بمصدق منطوق
 ان ولی الله الذی نزل الکتاب وهو توبی الصالحین توبی جمع امور معاش و معاد است
 بفضل خود و بدین لطف مخصوص گردانیده و سبب اظهار این نعمت آن است که معلوم جهان
 شده که در حق تو نیز از جناب توبی الامور للعباد جعلی از توبی شامل است یعنی منطوق حضرت
 کار سازی امور معاش و معاد در حق تو مشهود گشته انشا الله تعالی در وقتی از اوقات
 نبوی از تو جهات کثرت توجی از طرفهای این مرتبه نموده خواهد شد لیطین قلبک
 و الحمد لله علی ذلك افاده حافظ جو صاحب نوشتند که یکبار شب دوازدهم ریح الاول
 بطریق الهام در خواب معلوم شد که امشب شب قدر است پس بیدار شدم و در

محترم
 اینهاست مع صفات ایشان از علما و اولیا

بیت و نموده شروع در نماز نمودم قدری که متذکر بودم خواندم باز در خواب بشدم دیدم که پیش
 در صحن الوان خانقاه حضرت مرشدی و مولانای مدظلهم العالی روح شریف آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم حاضر است و این فقر و بعضی اصحاب حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم
 توار محمد امین و غیره تقابل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطور صفا ایستاده اند و از سینه
 هر یکی شعله شوعایی نوریه متصل نور روح شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم شده اند
 بلکه نخیته اند پس از جانب اینها شرح ایمان و اخلاص و محبت است و از جانب آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم رافت و شفقت و از آنجانب شوعایی که با ایشان فالین شده همان مقدار است
 که سینههای ایشان را مقابل شده الا خواجہ محمد امین که نوری از آنجانب بطرف ایشان تابان
 شده بس عظیم است که تمام ایشان را انظار نموده و گویا آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 تکلم می نمود با آنها این کلام که من شمار دوست می دارم و من از شمار ایم اگر چه خطاب عام
 بود اما معلوم میشد که مقصود با اصحاب خواجہ مذکور اند و دیگران به تبع پس از تمام توجه و اتعا
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم عظمت شان و مهابت ایشان در من سرایت کرد و در آن
 وقت قبولی در ایشان مشاهده افاد که یک دیگران خصوصیت نظر نیامد ازین سبب در
 بیداری زیادتی محبت یافته شد اللهم ارزقنا زیاده محبتی اللہ افادہ عرفان پیاوشاه
 نور اللہ فرمودند که یکبار در رمضان وقت ظهر خواجہ محمد امین نماز مشغول بودند مشاهده نمودم
 که کعب نور خواجہ موصوف اصطفا نموده و بقوت همان بوز جمع حرکات ایشان بجای کعب نور
 می کنند افادہ ایشان نقل کردند که شب بیستم رمضان که ثالث او تار عشره افیره بود
 قریب نصف شب یا قلبی کم از آن که ابتدای خواب بود در مقام دیدم که حضرت ولی
 نعمت ادام ظلہ امر میفرمایند به تیمم برای تهیاد ورود برکات این شب و درین اثنا

انجذابی و وجدی توی در قی تمام در قلب شاید نمود معلوم چنان شد که امشب شب
 قدر است در عین لجا و وجد تمام فقر کاتب حروف بردند که گویا پیش ما آمده و دستها
 ما کرده تبسم کرده بی گویی که ترا این مالیتی که دست داده درین وقت کی را میرشد و بنا
 در عین شوق و لجا و وقت تعلق می نیامد در این اثنا بیدار شدم و بموجب امر حضرت که در
 خواب بتیمم فرموده بودند تیمم کردم و زبانمان اندک نشسته مشغول دعا شدم اما طبعیت مساعده
 نکند باز خوابیدیم باز ثواب جمعیت دارام مدد دل یافتیم و دیدیم که حضرت ایشان حاضر اند و من
 کیفیت رویای خود و برکات شب قدر بیان می کنم و حضرت نیز تصدیق میفرمایند همین
 حالت تا هنگام سحر بود وقت صبح این نکور در جناب عالی مروض داشتم و بخدمت
 حافظ نیز ظاهر کردم ایشان فرمودند که امشب شب برکات و وقت بود حالت شما
 صادق است و فرمودند که من در حق باران مشغول دعا بودم تراد کیفیت عظمی مستغرق
 یافتم که باره ازان پر تو ظاهر کردند افاده ایشان نقل کردند که روزی حضرت دلی نعمت
 داشت برکات هم ارشاد فرمودند که در واقع دیدیم که گویا ترا می گویم که ما امید نسیم که تو از مردم
 کشمیری اما اکنون معلوم شد که تو از اولاد حضرت شعیب عیاشیا و علیہ الصلوٰۃ والسلام
 هستی بعد ازین تغییر این رویا فرمودند که حضرت شعیب را خطیب الانبیاء می گویند پس این
 ارشاد است یا آنکه از دست تو بعضی علوم ما ترویج یابند افاده ایشان نوشتند که
 چنان معلوم شد که حضرت اکابر سلسله من احریم مستوفی حقوق خود اند بند کفر خیر بر چند مقدم
 و تا خرفصل یکی بردیگری اقتضا نماید اما منصب افاده استغایای حق خود خواه پس باشد
 خواه ادینی می نماید زیرا که اگر فاضل را تعظیم کرده شود دون فاضل پس سلسله منقطع
 شود و تغییر منتهی سلسله که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد هیچ فاضلی منقطع نمی ماند

در صورت فایده و عظمت که دون حضرت است صیبا علیه وسلم مستور میشود
والمدا علم بقیقت الحال افاده ارقام نمودند که وقتی دل در کیفیت اسرار قصه حضرت ایوب
عیاشیا و علیہ الصلوٰۃ والسلام متفکر بود که نزل بر او دهمت با همه کثرت در حجب
و امان و صحن و بام ایشان و یکی از آن که میرون افتد نگذارند که ضایع شود و حسته برد
و بیارند و خطاب انا اعینک و جواب ان ما اغنی عن برکتک فرورفته بود و بی نوا
که از یک پرسیدند که از غیب افاده سر این و آنچه فرمائید در نماز دوم سوال خیالی افاد
فرمودند که اتمام حضرت ایوب در استقامت یک جواد بعد از آنکه هیچ حاجت بوی نداشتند
از اقسای او بوی نعمت بود چون نوم حقیقی بر بنده انعام فرماید هر چه حقیر بود انا مقصدا
عبودیت و سبکی قبول نعمت و انعام است کمال تعلیم و احترام و این تعلیم در حقیقت
عاید حضرت بفضل منام خواهد بود به نعمت و انعام افاده نقل نمودند که روزی در اخصا
نهای الهیه که از حد اخصا گذشته متفکر بود پس در نشاط و سرور این فکر استوار داشت
این کلمه در خیال رختند که عنایات الهی زیاده از آن مستطین است در خاطر میگذرد
لوحی الهم افاده ایشان روزی در حلقه مراتبه صبحی بواجه حضرت ایشان دامت برکاتکم
نشسته بودند که باین عبارت بلم شدند تجاور کا غذی که کلام حق در وی نوشته شود
و بهتر بنده که صورت مادر وی ظاهر شود افاده باری در رمضان که ایشان متکلف بودند
بر ایشان باب این علم فتح شد که انسان کامل نشود تا آنکه فیض لومقیدی نباشد افاده
ایشان نقل کردند که باری بعد و تر در آخر شب رو قبله نشسته بودم بگو شم لوازی آمد
که مردم بیلت بی محنت نمی کنند درین اثنا حضرت صاحب فرمودند که قلوب مردم
پهلت بر شرف آفتاب است افاده ایشان نقل کردند که روزی از ایام اعیان

نشسته بودم

نشسته بودم که ناگهان بطور اهام و اتفاقاً هر شد که توبه بوجه خاص که مصطلح اکابر نقشبندیان است
 قانعی و آرد یعنی هم آن مشکل است باز بعد دو سه روز اطلاع بخشیدند که طریق را البته نسبت
 بشیخ که در حقیقت وی تکیه اعظم طویری تمام و آرد اینهم توبه بوجه خاص است بسیار
 مفید و نهایت نافع و رقی سالک بقیدی پس حضرت ایشان این را شنیده ارشاد
 فرمودند که این هم بطینی است از لفظون ان کلمه افاده ایشان گفتند که کمال شک نیست
 که تقسیم همه اسباب و جمیع وسایط وصول ان هم تا بحسب الاسباب بر قلب و جوارح
 این شمع علیه طوری باید و قناعت این سلسله در نظری مثل شود پس ازین جهت خصوصی
 و تدلیلی مناسب هر یک از ان وسایط بر روی کار باید تا که عظمت حضرت رب الارباب
 بوجه اکل بر قلب وی استیلا باید و انهم وسایط را مظهر خود وی تعالی دانند و تقسیم آنها
 تتمه تقسیم اوسمانه ادراک نماید پس ان هنگام الحمد له از وی باید افاد گفتند روزی بیست
 مولوی روم قدس سره که سه نفی اند شمارا دید و رفت و هرگز او دریافت جان بخشید و رفت
 بیادم آمد و ما احسرتی گرفت درین تحریر نوعی از نفس روی داد در ان بیان فرمودند که شی
 علیه الصلوٰه والسلام همه نفی الهیه است و در ان عظیم نیز نفی است و امثال دلگ و هر یک
 ازین نفیات تفصیلی دارند جدا جدا که یکی با دیگری نمی ماند بعد از ان افانست روی داد افاد
 ایشان گفتند که در روای دیدیم که باشیخ کفوی افاده و استفاده می دارم لوی گفتیم که
 طریق افاده و استفاده و و و و آرد یکی انکه این کس در عواجه کاملی نیستند و ان کمال
 توبه کلی بجایم تجرد و آرد و انانجا بر دل وی الوان فیض زینش می نماید و از دل وی بی نقل
 او کیفیت عجیبه فر فر حال هر کدام از حاضرین بر بوالحن الشان فایض می شود و دیگر انکه
 جمعی عواجه کاملی خود را بکنانند و وی بالقصد توبه حال هر یک از حاضرین شده

افاده

فیوض

افاضه برکات می نماید و هر یکی منتهی استوار از وی فیض پذیر می شود پس چون مبارک شده
 این واقعه را در حضور اقدس حضرت ایشان عرض نمودم تصدیق واقعی فرمودند و مقام
 اول را بمقام انبیا تعبیر نمودند که اصلا ایشان را توجه قضیه باین عالم نیست و هر چه بواسطه
 انبیا باین عالم تشریح است مثل قسم اول است و قسم ثانی را از خواص ولایت عالم
 اشرار فرمودند و طور اول را باین نمودند که طریق صاحب این دوره است افاد ایشان
 گفته که وقتی علمی عجیب افاض شد هر تجی متشایع است یک تجی موجود حیوان است
 و آن دیگر موجودان مخلوق دیگر قوی افزونی سبب ایجاد انسان گردید پس چون ادبی رازفته
 رفته بهمان تجی رجوع افتد لامحال انانالی می گوید و همین بود که قابل انانالی گفت
 انانالی که زبان زد اهل توحید است بلکه از زبان و بیان و نام و نشان است
 و آن وقتی دست دهد که تراکم تحت بشیره منفع شود و مانند که همان تجی و کفن انانالی در آن
 وقت از همان تجی صادر است پس این را بحضور حضرت ایشان عرض کردم ارشاد
 فرمودند که علم حق است و تجی مذکور عبارت از بعد است ذکر محلی از احوال سعادت
 اشمال سلك و احد صوفی ماجد شیع محمد عابد که از جمله مجازان بدعوت طریقت از جانب
 حضرت ایشانند در ابتدا از زمره لشکریان بودند اما بمقتضای صفاء فطرت و علو استعداد
 شوق راه خدا پیدا کرده از خدمت بیغ فیض و برکت عارف بالهد الصد حضرت شیخ محمد
 و امام الشیوخ قلب الهد التعلیم حضرت شیخ عبدالرحیم قدس الله اسرارها استفاده اشمال
 طریقت نموده و برکات صحبت بی اندوختند و از ورش اشمال ذوق و شوق کمال
 و شمای احوال ارباب و وجد و حال حاصل کرده بودند بعد تقضای ان صیفا که مندی
 جناب ولایت ماب حضرت ایشان بستند و از لباس عسکری برآمده مجردانه خود را

الطریق

بالطریق

با کلمه این جناب تسلیم نمودند تا که تفصیل کار ساز حقیقی قیامت است داد و پرده
 سرار بگشود و شاید نسبت قوم بوجه حسن طوبه نمود و احوال و مواجبه این طایفه
 علیه روی آورد پس از انجناب شرف اجازه ارشاد یافتند با شقاقت تمام مسند
 درای افاده و افاضه شدند و در مثالی که از انجناب بنام ایشان شرف صدور یافتند

باین کلمات کرامت آیات تشریف یافتند که ان انا الصالح الراجب فی ابتاع

صیب المد صلوات الله علیه و سلامه المشهد بکر السد و التعلی الالامه الشیخ محمد عابد زاد

المد فی توفیته صحت سیدی الوالد و صبی لای قدس المد سرارها و احد عنهما رتعال الطینی

الملت المشبیه و الجلیانیه و الحشییه و عل بما کوره طویله و صحت بعد ما هذا الفقیه عنی

عنه و الحقه بینه و حصل السکیه الباطنه و الباد است عیسا ما احب موم انه سرح المد

صدری ان اخاره و اعیالی اشغال الطرق الملت و ارتبیه مرکبا یفنی مجبه للموفی

من عباد المد و الهی ان عقیق بان بوفد عنه الاشغال و یستیح بنو صجه السالکون و ان

المد جاعل فی صجه الناس غیرها انما افره لسلین الاشغال و الا و ارد انی سمعنا منی

و من سید المد کور و عمل بها و رای انما الی من توم فیه النیر من الناس الخ بالجله و ر

احکام از احکام شریعت روحی تمام و در و طایف طبعیت اجتهاد دوام و به بنی حقیقت

النباغی مالا کلام می دارند و ذات جامع منجات ایشان از منجات است افاده

اینان نقل کردند که مدتی پیش از ظهور رفته تا در شاهی انحضرت صیبا الله علیه و سلم

در واقعه دیدیم که سر ایا نورند و تمام لباس هم نور است و احوال شاه جهان اباد مرا میماند

پس چنان بلوق آمد افاده ایشان گفته که چنان ادراک نموده می آید که کویادانت حق

دریابی است و وجود این شخص در ان دریا جناب بر خاسته و در روی محیی و ثوقی بان

دریا پیدا شد و باز چون این دریا تلاطم نمود آن جناب در وی مضمحل گشت تا که صورت
 آن جناب هیچ نماند اما شوقی و محبتی هنوز در آن قطره باقی رست ذکر قدری از احوال استقامت
 اشتمال فقط صاحب الشرف اللطیف ذی المقام المنیف میان محمد شریف که یکی
 از خلفا جناب حضرت ایشانند صوفی اند منشرح صاحب استقامت متورع متشاور و اوله
 شان بلاد سند است همدران دیار اولاد خدمت یکی از بزرگان که از خلفا شرح کلمه اند
 در میانند سلوک میکردند و اشغال طریق را در پیش می نمودند و ریاضات و مجاهدات
 بتقدیم میرسانیدند بعد از آن حکم والدین جناب واقیاء صمد نهد بنهم سلیمان فضل الی بطرف
 حضرت ایشان هدایت نمود و جاذبه سعادت از ایشان دیار کشیده باین استان رفیع
 ایشان رسانید پس چون استوداد بلند داشتند آن همه کمالات سابقه را با دی
 و معادات شناخته گری بر مقصود اصلی بر بستند و حکم سه بدریا چون رسد سیلاب
 آغاز سوز باشد از سیرای افاقی در گذشته سلوک را از سر نو برگرفته در سیر نفس نهادند
 پس توجهات کما کثای مرشد حقیقی در مدت قلیل بر کمالات لطائف نفس
 اطلاع حاصل نموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه بمرتبه کمال و تکمیل رسیدند و کان بعد
 بوده در ریاضه تا که کان المدله آید جزاء و شرف اجازت ارشاد یافته رخصت
 همان دیار گرفته در اینجا مسند ارای هدایت و ارشاد گشتند و علاوه بر این همه کمالات
 صفتی است پس غیر الوجود که درین زمان تجرد در ذات ایشان یافته نمی شود الا ما شای
 اند که با وجود سیرای از زلال وصال عطش کمال است که هر سال از وطن مالوفانه
 هزار کرده کثری کم زیاده مها و زوقیانی قطع نموده بشرف استان بوی حضرت مرشد حقیقی
 مشرف گشته بیوض جدیده افندی نمایند سه شربت الحب کاس بعد کاس : فاعذ

الکثر

شراب و مارویت ۴ در این فطح سال طلب بیان حال بی مثال ایشان است
 بجملة ذات صاحب الایات درین صفت یادگار اکابر سلف است و اکاه ساز
 طالبان صفت خباب حضرت و بی نعمت دام مجدم مثالی که با ایشان مرصحت فرمودند
 دران بابین عنوان عنایتها نمودند که فضل علیانی شهرت ثلث و خمین من الایة النبیة
 عشر افغانی المد الرعب فی الوصول الی المد محمد شریف بن خیر المد مهاجر لطلب الطریقه
 الصوفیه وقد کان عالج اعمال الطریقه و اشغالها و مراقباتها فیل ذلك مدة و عرف غورها
 و کدایا و تفحص ان سینها و شینها فخرقه لطالبت النفس و المقامات السنویه علی
 کل لطیفه و النب التي علیها مدار الطریق المشهوره و عرفت کيفته نقل التلمیذ من
 لطیفه الی لطیفه و من نسبت و سایر الدقایق المهمه و عرفت کيفته الهمار خوارق العادات
 و التوجیبات المورثه لها کل ذلك کما فتح المد عیا و فهمی و بارک لی فیما ورثته عن مشایخی
 موفت کل ذلك کما ینبئ و زنته بالمیران الذی اعطانیه ربی فوجدته صحیحاً صبیحاً و الحمد لله
 فی انا اخره الارشاد الطالبین بالطریقه الصوفیه علی تنوعها و لا یلبس الوقت لهم و التوجه
 الیهم و الصحبه معهم و البسته الحرفه الصوفیه الخ ذکر قد ربی از فضایل و طایفه صاحب علم الموبدوا
 المدد و سیدی شرف الدین محمد که از فواصی تلامذته حضرت ایشانند در رسالت
 فومن و جودت لوراک از بی استعدادان اقبال تمام دارند و در غیبی صفات و حسن
 اطلاق ما دره الافاق اند تجلیه از زریل و تجلیه بفضایل در ذات ستوده صفات ایشان
 فطری است و تزکیه ظاهراً بحکام شریعت و تصفیه باطن با داب طریقت جیباً از شریک
 صوفیه صافیه سیراب اند و از اذواق این طایفه علیه مرزوق در علوم قوم فهمی رسا دارند
 و از اصطلاحات ایشان نیک ما هر در هر حقیقت از ایشانند که لباس عکرترا

قباب خود ساخته اند در تحصیل علوم فاضله حضرت ایشان مثل تمام دارند و در کتب
 اسراران بجز او فایز بلکه از بس که فطرتی صافی دارند و استعدادی ^{عالی} از بعضی معارف الهی
 انکس پذیر گشتند چنانچه در رساله نقادان تصوف که تصنیف ایشان است
 مسائل مهم عقاید از سر اختلاف ادیان و امتیاز طریقہ انبیا و بیان سبب تکلیف و مجازات
 و معاد جسمانی و بیان سر قدر و مسد اختیار تحقیق محققانه نمودند چنانچه حضرت ایشان
 بعد مطالعات از کلک کرامت سلک باین تفریط تشریف دادند که الحمد لله و سلام
 علی عباده الدین اصطفی اما بعد از جمله غایبات و کاب کرم جل مجده در باره نفوس زکیا فاضل
 بلخ و قنین است به نسبت عقاید حقه و افاده طریق تقیض از مضایق شہاست و امید
 الهام و جمع در میان مذاهب مختلفه و پیش این فیترحتی البیض مقرر شده است که تا
 تاخیر شیخ صورت علمی را از بعد انبیا من قبول کرده است و در عین ثابت او آن نور را بدست
 نموده اند لکن بان علم از جهت تحقیق دامغان گویا از نفس وی می رود صورت ندارد کما قال
 الملوف الحامی قدس سره ^س بجای اوصاف می صاف نیارد گفتن: که فیض رسد
 از باطن خمی در پی ^ت و ازین طایفه که باین نسبت چه سراوارانند و برادر دینی ما شرف
 الدین محمد اند که منصف بحضرت سید و پیغمبر و کسبیه اند و در رساله نقادان تصوف تجرید
 معارف بلند و شیخ عقاید حقه موقف شده اند و قد طالعها من اول البالی احوال خود تبارک
 البانی صحیح را سعایی افاض الدتقایی عی مولها شایب نمر و عالمه و فی جمیع احوال بچوده
 و کرم و او صله فی دنیا و اخره الی ما بر حوجه و تمیما این این این کهنه انصافی رحمة الله
 الکریم ولی الدین شیخ عبدالرحیم کان الدتقایی و رساله ثابته موسومہ بالوسیلة الی الله نیز تصنیف
 ایشان است در آن مسد ذکر کرده اند که عطیہ است الهی و شری است از مناهل اسرار

فی اللہ است کہ حضرت ولی افضل والاحسان بمحض اتمان ایشان را کرامت فرمود
 میید است کہ کشف این مینغ مفتح لب از ابواب منلقه معارف فاصه انجاب کرد
 ان سله مذکوره بدل عقیدت منزل این بنده فدویت کرین با این طائفه علیہ نہایت
 پیچیدہ انرا انداد بکرم در این اوراق بی لوب و ہی بندہ ان اول التعمیات لمحضت
 موجود المطلق ایشان الکلی الذی لہ صلاقیہ کل نشان و اعتبار و انصافہ یقال لہ فی ک
 صوفیہ حقیقہ الحقایق و البرزخ الاولی الوحدہ و فی ہذہ المرتبہ کل التعمیات و الحقایق
 خدیمہ و الصوفیہ قالوا بالکشف و الوجدان انه الحقیقہ الحمیدہ و فی وجدان الافتراس لہ ^{حقیقہ} _{مکان}
 ہوتیہ فی التعمیات الوجوبیہ و هو النجی الاعظم فی حاق وسط النفس الکلیہ الانسان الکلیہ ^{علیہ}
 ینطبق الاسمار التسعہ و المتون و ہوتیہ فی التعمیات الامکانیہ و هو محمد صلی اللہ علیہ وسلم
 ہر من ہنہا قال الشیخ البکیر رضی اللہ عنہ بادی تشرح للجبی الاعظم انه الحقیقہ الحمیدہ کما فی الباب
 السادس من الفتوحات اللیکتہ و اثبتہ علی ذلک عن الحقایق عبارة عن الذات المتلبہ
 بشیونہا ہنہا فی حضرة العلم و الموجودات عبارة عن الذات الثبتہ با حکام تلك الحقایق
 و انما رہا فی حضرة العین فاذا الطہرت اکثرہ من الوحدہ الحقیقہ یراقبہا متفاوتہ من الافراط
 و التفریط و الاعتدال بین تلك الشیون و من الیہی ان نسبتہ المرتبہ الاعمہ الیہ الی ذلک
 انشان اتم و اولی من نسبتہ غیرہ من المراتب فاو لویہ نسبتہ النجی الاعظم الیہ یدہی لاکتفی ^{علیہ} _{من}
 الملف قرینہ اما اولویہ نسبتہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم فمن تنبع احوال الکمل و اطلاقہم من بہ النسخ
 اللان بی الی خزہ لاکتفی علیہ الضیاء ان احوالہ و انملاقہ صلی اللہ علیہ وسلم کان فی حاق وسط
 الاقتدال فتیہ صلی اللہ علیہ الی ذلک انشان الکلی اتم و اولی من جمیع الافراد کالمیلین و النسخ
 ہنہا مثالا ذلک انشان الکلی بمنزلہ الدایرہ المہیطہ و جمیع الافراد کالمیلین بمنزلہ النقاط المہیطہ

فيها في نسبة كل واحد من تلك النقاط اني ذلك المحيط نسبت متفاوتة اقرب الي جانب
 والبعد عن جانب الانسبة التقطه المركزه فانها الي جمع حوايت المحيط سواء قلل مركزه فزيد
 خصوصية بالمحيط ليس تلك الخصوصية نقطه افري فالحكم بان المحيط حقيقه المركز اولى من غيره
 لان توجه المحيط مع شيوئه المركز عا السوار والى غير من تلك النقاط لعلته بعض شيوئه
 بعض افرادا اعتمد هذا فليعلم ان بروز الحقايق مرة بعد اخرى من السمات عند الصوفيه كما قبله
 الياس هو ادر يس عليها السلام يعني بذلك ان حقيقتها واحده ظهرت في شخصيه
 وبرزت في صورتين وهذا ليس تسامح فيقول الحقيقه المجرمه هي حقيقه الحقايق ظهرت
 صلي الله وسلم باكمل الوجوه لكن لا يدر لها من ظهورين في مطهرين اخرين بما واشاره صلي الله
 وسلم وشارحا كما لا وصدقا عليه صلي الله عليه وسلم وعلي يد من الوارثين كصدق الله
 النوعية علي اكل افراد لصلاحيه الماده بطوره تامها وعدم صحتها معها لوجه من الوجوه كما
 صلي الله عليه وسلم اقدم واسبق وهما نابعه فهو الافضل وتلك الطهورات الثلثه
 الحقايق اقتضتها الحكمة الازليه والرحمة الالهيه قال تعالى وما ارسلناك علي كل امة
 الا ان الموجدات مطاهر الحقايق وهي منسبه من حقيقه الحقايق ولها جهتان جهته
 والاقتوار عيا جمع الحقايق وبهذه الجهته العالم كله مطهرا ولو بواسطة جهته المود
 في عداد الحقايق وبهذه الجهته لها مطاهر خاصه اما في المرتبه الوجوبية فقد عرفت اما
 المكانيه فبني كل عالم لها المخرج وطوره في طاق وسطه اما في النوع الانساني فهو الاصل
 لان الكلمات مرجها الي اصليين النبوه والولاية وعقيقه الحقايق جامع لها لان حقيقه
 النبوه برزخية بين الحق والخلق وهي اصل البرزخ وعقيقه الولاية اقرب بالسر
 اقرب الحقايق الي اول الابدان فلما فتح باب النبوه وتبث الانبياء عليهم السلام

اقتضت

وایره النبوة درجه بدرجه اقتضت الحکمة والمرئنة ان تظهر حقيقة الحقایق فی خلق وسطها
 ظهور انامالا تصور ظهور عیبانه قال النبی صلی الله علیه وسلم لعنت لاتم مکارم الاطلاق
 وقال تعالی الیوم اکلت لکم ونبکم وانتمت علیکم نعمتی فسخ الشریع بشریة وضم النبوة به صلی
 الله علیه وسلم فهو اول منظر تلك الحقيقة لکن لما کان المقصود اتمام حقایق النبوة والقیام
 فکل ما ظهر منه صلی الله علیه وسلم فهو من باب النبوة وحقیقتها واحکامها واثارها ولم تکلم صلی الله
 علیه وسلم بحقایق الولاية واسرارها بقصور الفهم اکثر الخلق الا برؤیا مع المواص فی بعد حقی حقایق
 الولاية واسرارها مکتوما لمصلح العامة فلما ضمنت النبوة والقت احکامها ودرست فی توسل
 الانسانیة واعاطت بها حیش لم تنب ربه التزلزل فیها كما قال النبی صلی الله علیه وسلم
 یس الشیطان ان یجید غیر الله فی جزیرة العرب اقتضت الحکمة ان تظهر حقایق الولاية بآیه
 وسیع دایرتها فظهر للولاية فی هذه الامتة المرجو منه شان خاص لم یکن من قبل لکن الشاع
 دایرتها الضیاء تدیری لان استعدادات اللاحقین ولا سباب او الضیاء کما لا یخفی علی من
 یتبع احوال الصحابة والتابعین وطلقات الصوفیة فلما اتسعت دایرتها واستعدت
 النفوس استعدادا تاما ظهرت حقيقة الحقایق فی حلق وسطها فی مطرنا الثاني یقین قوا من
 حقایق الولاية منها القول بوحدة الوجود ووزرها وتدوین قواعد اسرارها واحکامها واثارها
 وهو لای شیخ الاکبر والنور الازهر می الدین محمد بن العربی ریض الدعنة فهو الفاتح انجام الولاية الخالص
 المجرية اما کونه فاما فلند ونبه الکتب فی الحقایق ویقین قواعدما وتفضل مجملها بحیث لم یسه
 لاحد قبله کما لا یخفی علی من یتبع مصنفانه اما کونه فانما فطای حقيقة الحقایق ظهرت فی بدایه
 لاجل الجهار حقایق جناب الی هی اصل الولاية فحقق الشیخ ریض الدعنة بنده الیجت
 مقصود لای بحیث لم یصح لاحد بعده فهو قائم لهذا المحقق الاوای القصدی وکل من

تحقق بقاى الولاية التي فحمت بالشيخ فتمت الشيخ في رفية علم اولم يعلم لامة الفاتح المسابى
كما قال من محمد صيا الله عليه وسلم في رفية الشيخ لامة صيا الله عليه وسلم سابى في مطهرة صفة
الحقائى وشروط المطهرة الشيخ لها ذلك قال فاعضوض بعد تحقيق طويل في حق خاتم الولاية
فموصفة من حسنات الرول تم لادونت علوم الولاية وقواعدها وقوانينها وبحقيقت النورس
الكلمة باصولها وفروعها وعلب صيا الاستعدادات المختلفة نايها وشراتها ودرالمور
والاعصار ولطاولت ايها ابي الافكار اضلقت علوم الولاية لعلوم النبوة لشد غمونها
اضلاطامع التميز بينهما بل اضلقت العلوم كلها من العافية والنصارة لاضلاط الناس
عربهم وعجمهم ولاخلاف استعداداتهم وابرعتهم والمارس العلوم وقد اول الكتب بينهم فتمت
لكل احد من الناس ان يحمل ابي عبارة من ابي علم شاه عيا وقن مذاقه لطريق فن الابرار
ولسعدل بها عيا بدعا وهو لا بدري ان عملها بطريق الاعتبار وان فن الاعتبار لاسابى بالاسدلال
فالشبهة الامر عيا فنورس المستودين ولجس التحقق لها بالعلوم عيا خيالها فاصبت المضنية
واستطارت البلية كل الجهات حتى ان الرنا وقت والملاحة وتسترو في زي الصوفية ولطاول
ايديهم عبارات القرآن العظيم والاحاديث النبوي صيا الله عليه وسلم وكلمات الشيخ
البار ومملوءا عيا غير المراد وفضلوا واصلوا افكاد الزمان ان يكون شبيها بزبان الجاهلية فانه
التدبير الكلي والحكمة الازلية ان نظر حقيقة الحقائق بالقدر المشترك الجامع بين علوم النبوة
والولاية بل الجامع بين العلوم كلها مرة اخرى في مطر الثالث ليكون منصفه بطور حقايقها
الجامعة المميزة بين العلوم ومراتبها فنولفتن قوانين وبيدون قواعد تحصيلها الاقبياز انام
بين علوم النبوة والولاية بل بين العلوم المعتمدة كلها من التفسير والحديث والفقه والكلام
والتعريف والتصوف والسلوك فيزل كل علم منزله وتبلغ كل عبارة وشارة

الجامع

مملوءة

بسنة وهو الكامل الكمل زبدة المتقدمين قدوه المتأخرين قطب المدققين غوث ^{المحققين}
 الشيخ زولي العدمحدث السله السجانه ومن كان له لطف قريحه وصلاح ^{مصنفاة}
 الشريفة وتمحق بقواعد ما وثقوا فيها خصوصاً الكتاب الحجية ابانوة واللميات والطائفة
 القدس والهميات والكتوب المرسل الي الدنيا والكتاب الموسوي في شرح الموطالم تقي له
 رقيته في تصديق هذا المطلب الايني وللقصة الاقيح قل الحى من ركم فمن شارفيلو ومن ^{شار}
 فليكون مثل مصنفاة الشريفة بالنسبة الي التصينات السابقة في العلوم مثل رجل ماهر
 باللغات باسرها اني جامعه وهدا وديار به بطلب به كل واحد بلغت العتب فوق اللغ
 والرفع بينهم بسبب اختلاف العالم فاحذ هذا الرجل الديار من ابيهم واشتري عبدا واعطاهم
 فلما راوا ذلك شكوا له ورضوا بينهم وتقالوا اقامتم تنديل در حكمايت حال عبد ذليل
 بنده مولف اين رساله واضح ميكردانكه چون اين عبد ضعيف از توبه و ترتيب اين لوراق
 فارغ شده انهارا بنظر كرامت اثر مجده ولله حكيم الامته حضرت ولي العنت دام مجدم
 كذرا نده بود شريف ان بمطالعه شريف ارشاد فرمودند كه چيزي از احوال خودم در اين
 رساله نوبس اين بنده چون از قسم حالاتي كه درين كتاب تحرير يافته در خودم مع غي يافت
 وايضا از مطنه توهم بياقت انظام در سلك اصحاب كل انجاب جيا ميباشنت
 لا يوم در امثال اين امر تعلق مي پردازت و هر كونه عذرا واضع مي ساخت پس
 در اين باب تعلق و توفيق بسيار ملاحظ فرمودند و خود بنفس نفيس به تحرير مکتوبی مشتمل
 بر بيان كرامت هاي ذات منبع اسرار و لايات خویش كه نسبت به اين فاقد الاستعداد ^{لظهور}
 آندند خاک را شرف اتيار واقفان بخشیده به ثبت ان در صدر مقاله مامور ^{خسته}
 پس بكم اطيو الله و اطيو الرسول و اولى الامر منكم لاجار بافعال اين امر جليل القدر ^{خست}

فليونس

وحكايات نياح توجهات ذات مصدر كرامات كـ مقصود بالذات ودرين مقال
 هماند شكرا وشار الا فخر او نوار در ذيل ان مکتوب گهاشت و من الله العزيمه و
 في المبدأ والمعاد والمکتوب هذا بسم الله الرحمن الرحيم الحمد وسلام على عبادة الذين اصطفى اما
 بعد فان افانا الشيخ محمد عاتق نعم الله تعالى على طاهرة وباطنه كثره لا تحصى ولا احصى وما وبرخي من علمها
 ان فله اول ماضق زاهد في الدنيا راغيا في سلوك طريق الوصول الي الله تعالى فلا ذكر اني سمعت
 منه اول سن تميزي وتميزه كطابا بدل عيا رغبته في الاموال والمناصب والذات الحسية الحسية
 بل كان من اول فمه غايه نهمته ونهاية نهمته ان يصل الي ما يرغبه اليه استه او الجيب ووجهه اليه للطف
 الازلي ومن جملتها ان انشا من بيت الولاية وجعل انظار المشايخ عليه فكم من لطف حصل له من
 سيدي الوالد قدس سره ومن ابيه وعمه قدس سره واما من جملتها ان جعله مارا بابا العنصرين
 والروحانيين فتقاد لهم غير منافع مهم ولا عاصم عليهم سوار في ذلك قوله وفعله وقبوله وسانه ومن
 جملتها ان زرقه من الكتاب والشبه وما يستقيم به هو وكل من التزم اقباعه عيا جاقه النسبه
 وجملتها ان جعل بني وبنيه محتم في السرياني كنيها احكامها واسرارها فقرما والحمد لله متحابين في الله
 اجتماعيا ذلك وتوقفا عيا ذلك وانثرت فينا فوايد لا تحصى وهدايات لا ذكر اننا كس منه
 عيا بنا القدر وسادرا ما بقى عند الله اذ حصل ما في الصدور ونبش من في القبور ومن جملتها ان
 ان وفقه لسبوك طريق الله والنصارى في الله والتبوا بالمد فشايد عجيبها وما رشح غايبها و
 تفحص سنينها وشينها وسارني عوزا وبجدا ومن جملتها ان وفقه الحج بيته الكرم وزيارة نبيه ^ص عليه السلام
 صلوات الله عليه وسلامه ولم يجعل حبه جماعيا ولا زيارة عيا بل جعله في كل ذلك
 عيا بنية من ربه وقلوه شاهد منه ومن جملتها عن فتح عين بصيرته في ما كشف له من اسرار
 الكتاب والسنة ما سبق به كثير من السابقين واعجز عن شاره كثير من اللاحقين ومن

والسنة

من

ان

منها

جلتها ان اجمل فیہ سر الارشاد وجعلہ ذکا المعانیۃ الارواح البیضاء قطن بہ اجسدہ الذی یجدون خطا
من الوجود الفاسوتی وندہ اسر شہادت منہ امر اعظیما و جبارنی بہ التلیج مرۃ بعد اخرى الی غیر ذلک
من مناقب لغیر عن شرحہا البیان و کلیل دون اعظیما السان وبالجملة فاشہد اللہ باللہ انہ صنوة
المدنی خلقہ و حجة المدنی ارضہ و انہ سر الاسرار و نور الالوار و انہ مہیب الغمات و مودن البرکات
و انہ سابق السیاق و البیع النادر فی الافاق و انہ صاحب لسان صدق و خیال حق و انہ اللایس
کریم ابن الکریم ابن الکریم کما کان یوسف الصدیق بشہادۃ بنی صلوات اللہ علیہا فی الانبیاء الکریم
ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم و ہوا مودن اسراری و حامل الواری قلبی مودا و لطری ایہ سردا
برہ کیدی و عجمہ کصبی و قولہ کتوی و قولہ کفعلی و رضائہ ہونیزہ رضایی کشفہ و وجدانہ ہونیزہ کشفی و
وجدانی سہ الی کہ تو از نام تویی بارد عشقہ از نامہ و پیغام تویی بارد عشقہ عاشق شود انکس کہ
بگویت کز دردہ اری ز درد و نام تویی بارد عشقہ بطولی لمن ابنتہ و لا ذبہ و اسر شہادۃ منہ و الحمد علیہ
حفظنی اللہ تعالی و اباءہ جمع بنیانی مقصد صدق عندی بک مقتدر قول تویی ہذا و استقر اللہ ولہ الخ
المسلمین آمین و باید دانست کہ ہر طلبہ این مکتوب کہ از نامہ دین و دنیا است از دیگر تحریر و تفسیر
معیست لیکن کلمہ کہہ چون طبع خواہد ز من سلطان دینہ خاک بر فوق قناعت بعد ازین
اطاعت و بی الامر نماید و اسر حکایت عالی می کنند کہ تولد این بندہ سال عاشق بعد از
دالیہ ہجری دہم شہر رمضان اتفاق افتادہ یعنی از اعزہ محمد غازی تاریخ یافتہ پس جہدہ امو
بزرندی گرفتہ در جہدہ تربیت خویش پرورش داد و چون بلفظ اشنا شد و یکد و سپارہ
از قرآن اموتت جہد من کہ الوام من شیخ عبد الوہاب کہ از عطای عشیرہ خود و از اصحاب
شیخ بزرگ حضرت شیخ عبد الکریم قدس اللہ سرہ الویر بودند و در خط نسخ استاد تمام و ک
عظیم دستہ تصاب صبیان تعلیم نمودند پتر با فادہ رسالہ میزان حرف و سطر ای از بوستا

ابن الکریم

سعدی جناب حضرت عبدی الملک العارفین واعلم الواصلین بالمدد الصمد حضرت شیخ محمد قدس
 المدد اسرار ہم این بندہ را شرف ایجاز بخشیدند و این عبد ضعیف ہر چند در ان ایام بدرجہ عمل
 نرسیدہ بود اما چند بار در سیر و سفر بکرات سعادت انجناب شرف نشد و در سفر و حضر
 صحبہا رفیق را اولک نمود و التماس ہا ر عظیم بحال خویش دریافت یا دوام کہ رو نیکیا حالت
 غیب میداشتند و این بیت بشوق تمام می خوانندہ خیال زلف تو چمن ز کار فامان است
 کہ زیر سلسلہ رفتن طریق بیاری است ، دو وقتی دید کیفیت شکوف روی آوردہ بود و ان
 بیت بزبان اسرار بیان می رانندہ ہر وقت خوش کہ دست وہ نعمت شمارہ کس را گاہ
 وقوف نیست کہ انجام کار صیت ، و در وقت رحلت ایشان ازین جهان حاضر بود در ان
 ساعت بر ایشان کیفیتی عجیب مشاهده نمود بعد از ان جمله کتب تحصیلہ صوار و کبار از منقول
 و منقول تالشرح موافقت خدمت سمدن بکنت حضرت قبلہ گاہی فدود اولیا را المدد حضرت
 شیخ عبد المدد قدس سرہ استفادہ نمود مگر بارہ از کافیہ و قدری از شرح ملاکہ خدمت حضرت
 عمی عمدۃ الواصلین بالمدد حضرت شاہ حبیب المدد سرہ خواندہ بود و ہم در ایام تحصیل باری در
 رمضان کہ حضرت قبلہ گاہی قرآن با تفسیر معانی و مراجعہ تفسیر طاوۃ میفرمودند حاضر بود در ان
 اما چون باین آیت رسیدند کہ فقروا الی المدد لی لکم منہ تفسیر میں باین بندہ متوجہ شدہ این آیت را
 دو بار تکرار فرمودند پس این کلمات نیک در گرفت و جان میں کو با تم شوق کس
 طاعت کردید بعد چہ گاہ شیخ از اشغال طاعت ارشاد فرمودند و در زرش ان پیش
 گرفت اما جمعیت قلبی کا حقہ روی نمی نمود اگرچہ ثونی و طلبی می داشت و حضرت عمی قدس
 سرہ نیز بحال این عبد ضعیف بجا بیت کرم و التماس فاص بندہ ول میفرمودند بارہا در حلقہ
 مراقبہ ایشان حاضر شد و چند بار توجہ باین بندہ فرمودند و در معرفت خاصہ مخاطب می نمودند

و تجمیران امر میفرمودند چنانکه دیگری شریک این سعادت نبود و بخدمت بیخ کرامت حضرت
 شیخ بزرگ امام الطریق قلب الحقیقه شیخ عبدالرحیم قدس السداد و اجم کرات مرات فیض
 اندوزی نمود در مجلس درسی و بیان معارف شرف حضوری یافت و در حلقه مراقبه یاریافت
 سعادتها اندوخت و غایبات بی پایان در حق این خاک رهنده دل فرمودند در ایام مرض افیر
 که شرف اندوزی حضور میباشست بعضی اوقات چون در مواجبه شریف شرف صحبت
 حضرت مولای دمر شری مد الله ظلهم العالی بی یافت و توجیه کتاب باین فدوی دروغ
 عقیدت این عبودیت گزین بحضرت ایشان مشاهده می نمودند بنامیت متبع میشدند
 چنانچه باری از غایت سرور بحضرت قبله گاهی خطاب نموده فرمودند که فیما بین این هر دو
 اخص بسیار است و ما بسیار خوش و رانج هستیم شبی این بنده در مشرفه دید که گویا حضرت
 شیخ بزرگ تمهید و نوشته اند و این بنده را میفرمایند که تو چرا در انجمنی مانی و سماع ترا
 شرح هدایه حکمت حضرت ایشان نمی کنی این خاک را کو با کتافانه مروض داشت که
 حضرت سلامت ایشان با اتقانی نمی دارند در ان اشاکو با حضرت ایشان در انجا گذر
 فرمودند پس حضرت شیخ بزرگ بدست مبارک خویش دامن ایشان گرفته بند ^{شارد} به
 فرمودند که بگیر پس بدان حال این عقیدت گزین دامن ایشان گرفت با لجه بعد بعمل
 کتب مذکوره حضرت قبله گاهی برای استفاده و استفاده علوم و اداب و اذیت ^{بنا} ببار
 اسلاف که این معنی از ان خاندان عالیشان متوارث بود از خباب ولایت ماب
 امام المحسن المحققین وارث الانبیا و الرسلین شیخ الوقت ولی الزمان حضرت ایشان
 دامت برکاتهم رخصت فرمودند پس چون قایم سعادت از بی این خاک را در کشیده
 بان خدمت عالی مشرف گردانید با استفاده کتب کبار مثل شرح تجرید مع حاشیه

قیام و ستمش بازغه و محکم الاصول و اتقی البین بعضی از آنها بقراره و بعضی بسبب استیصال شد
 و مقداری از هر یک بحسب اقتضای وقت تحصیل نمودند و چه جزو از صحیح مسلم قراره کرده و در
 معطر تجاه البیت الشریف تفسیر کرده فائده از تفسیر بیضاوی و تبرکاً و تمیناً از آنحضرت فولد
 و بارش و شغل و لغیت مشرف گشت روزی فریب فرار بیخ و سر از حضرت شیخ بزرگ
 نشسته بودند و این بنده مشرف مواجهه داشت در آن حال بر زبان غیب بیان را نماند که اقتضای
 باطن بدون اقتضای ظاهر تمام نمی شود این فدویت نهاد این نفس را نفی من نعمات الهی
 دانست همانوقت بلاالکثرات سعادت سمیت حاصل کرد و تعبیر رویا رسالتی محقق گشت
 پس همین توجه انجناب صورت توجیه محبت روی نمود در آن اثنا جناب حضرت ایشانرا
 داعیه سزاوار درین پیش آمد و این غماکار را نیز رسالتی توفیق برکات فیض انتساب
 کشید و در حقیقت آن سیر و سفر سلوک طلیقت کردید که در آن میان صورتی از فنا
 فی الشیخ روی نمود چنانکه السخا از قصه واراده خود و تلون بلون غم و مشیت ان جناب
 دست داد و بدان سبب جبریل رضا که انما ذاب لبوی است همیشه گشت که از آن شهادت
 مغزی ندی میگفت و در هر شدت منت انجناب بندوق و وجدان ادراک می کرد
 اختیار کلمه طیبه که بل العین علیکم ان یدکم اللایمان بزبان می راند و از هر که در آن حال ^{تلف}
 و ترم بر شد لید خود دریافت میکرد از روی نفی و بیزار می نمود و در آن سوغت و روز
 یک ساعت هم از دولت حضور هم محروم نشد اگر سبب بی بود معروف مشاهده روی
 مبارک بود و اگر خواب بود نزدیک ستر خاص با مفاصله می بود و هر معرفت و علم ^{مدید}
 که در آن اثنا بر ایشان درود نمود این بنده بان مخاطب میشد و اسباب تیر می بیند
 میامیداشت و در آن میان بیه کرامات انجناب را مشاهده کرد چنانکه انهاد رسم

اولی الامر

اول این رساله تحریر نمود پس در آن سفر شرات توجهات آنجانب را در خواب
 و بیداری در خود مشاهده می کرد شبی در خواب دید که قومی ذکر نغی و اثبات نمودند
 این بنده گفت که نغی و اثبات این چنین باید کرد که مایه کنیم پس زود شروع کردم
 چون لاریا بر کشیدیم ما از میان خود بر پیتم چنان احساس کردم که گویا چیزی از ما کم شد
 چنانچه زمین بطریق محض غایب می شود و هر وقت که نغی کردم همین صورت روی نمود
 و از آن تعب میکردم روزی وقت بجز از خواب افاقه آمد در آن وقت در تجمل
 چنان افتاد که گویا چشم کشیدیم و دیدیم که اوقات بر آمده و وقت نماز باقی مانده پس
 از رغبت کرانی خواب نفس من حدیث کرد که الحال وقت نماز خود از دست رفت
 بی تردد خواب کرده بعد فراغ باید بزرگ است مقارن همین خطره بدل انفا شد که بی من
 اسباب التلبه و التامه پس مجرد و رود این کلمه غفلت خواب بالکلیه بر
 و همان وقت چشم داشت دیدم که وقت نماز باقی است زود بزحاستم و وضو ساختم
 و نماز کردم و شکر و بی تعالی ادا کردم باری این بنده بمرض مبتلای شد پس
 هرگاه نوبت آن میرسد بشدتی غلبه می کرد که هیچ طاقت نماز روزی عبادت مبروده
 غلبه نمود چنانکه توانایی حرکت نماند در آن حال بی بیاد آمد س یا را را غوش دل می خورد
 از دورم هنوز لصب تجلی ساتی بزم است و مخورم هنوز چون دوسه بار تکرا کردم در من تا
 بلیغ کرد و عالی و کیفی روی نمود که المرض را بالکلیه از ما فرمود و توانایی عبادت کرد چنانچه
 در آن حال در خود قوتی احساس کردم که اگر خواهم ده گروه راه پیاده روم در آن ساعت
 حرکات و هدیه می کردم مردمان پیدا شده که اضطراب بیماری است گفتم که این قوتی
 مرض نیست بلکه از آن بوجهی شده است که باز نمودن خواهد کرد پس هم چنان شد

که از ان اثر باقی نماند و بعد از آن روز وقت مراقبه صبح کشف شمالی این معنی در ضمن صورتی رد
 نموده بود و الحمد لله علی ذلک و در مقامات از جانب حضرت فواجه محمد الیهایی میر
 قدس سره اثر پذیر گشت و بارها در واقعات بشرف صحبت حضرت شیخ بزرگ
 شیخ عبدالرحیم قدس سره مشرف شده و تاثرات و کیفیات این در خود یافت
 و هم چنین در واقعات زیارت پیر بلای که از مشایخ حضرت سید ادم نبوری در طریقۀ تادیه
 هستند میر آمد و اثری بلوغ یافت و بعضی از مجادیب را در روایا مشاهده نمود و آن
 توجه شان یافت و بعضی از صلی و در مشربات موافقه حضرت سید المرسلین ^{علیهم} ^{الصلوات}
 صلی الله علیه و آله و سلم این کار را و عنایت خرقه باین بنده مشاهده نمودند و ^{تلمذ}
 علی ذلک که اکثر اکیبار این عهد ضعیف از جناب ایشان ماور شد با عکاف بستر ماه
 در وطن پس در ان بیان از توهمات غایبات انواع نسبت قوم را چنانچه نسبت متجاه
 و نسبت توجیه و غیره ادراک نمود و قوه توجه انجاب را چنان مشاهده کرد که هرگاه ^{تنباه}
 متضمن ارشاد نسبی و حقایق میر سید کوریا مصحوب وی افاضه ان کیفیت بی فرمودند که مجرد
 مطالعه اش سلون بان حال و کیفیت می گشت و بعد از ان بیان معنی بعضی آیات تزیینی
 بر طبق مذاق تصوف واقع شده ندوم چنین بعضی اسرار دیگر و از ان باز حقایق و اسرار
 کتاب و سنته روی نمودن گرفتند و الحمد لله علی ذلک یکی از نوم ایی که بی سالفه ^{کسیب}
 و عمل محض محبت او تعالی نصیب این عهد ضعیف شده ان است که از اول بدو شور
 محبت و خصوص عقیدت جناب حضرت ایشان در دل وی و دلالت نهاد که در ایام
 صبا و طفولیت سوای طریقه ادب معالده محاوره که فیما بین الاطفال می باشد یادند ام
 که ازین بنده به نسبت ایشان بوجود آمده باشد بل یاد دارم که حرفی ام که موهم مهربی

در صورتی

و تصور عظیم و احتیال باشد هرگز از زبان سر نروده و خطره که فایده اراقت و کمال باشد در
دل منظور نکرده بلکه با اوقالی انفاطی که در توصیف او بیا و کمال اراقتاب و او تاد
نقول انذبی اختیار در مدح انجناب بر زبان جاری میشدند و از ان لذتی می گرفت
و از انجناب لطفی و کرمی که بند دل میشد که سه دل من داند و من دانم و داند دل من
عبادان چون هر دو جانب بخط و سواد اشنای شد باب مکاتبات مفتوح گشت
و همین بینه سبب حصول بلکه وضع کتاب افتاد و الا نه این بنده مثل اطفال کاپی بر بروج مشق
خط نکرده و دیگر اشاع کبری ربانیه انکه از انبه او ظهور معارف و اسرار از ان منبع اوار
این بنده بشرف تخصیص خطاب انجناب شرف نشد چنانچه لکر مستند سجاوت
حضور بود مخاطبه و اگر احياناً بطاير انان محفل ولایت منزل جدایی افتاد و مکاتبات
کرامت مخصوص میشد حتی لو حلف عیان ان کل ما ظهر من علومه و اسراره دامت برکات
لا سیما من باب التصوف فاطر الالاهل العبد الضعیف و فی مخاطبه انشا رب العلام
زیرا که اکثری از ان قبیل که میری در خطاب ان باین بنده سهمی و شریکی نیست و در بعضی
که بظاهر دیگری هم فی الجمله دخلی پیدا کرده بکلمه بتی تازی که در بعضی نوازشها باین کار
مرحمت گشته که سه دانی و ان مخاطبت الف مخاطبت فانت الذی اعنی وانت
المخاطب و در حقیقت بان مخصوص گردیده و کتاب حجه الدالبالغه که از عمد و تصانیف
انجناب در علم خاص اسرار شریعت است معنون بنام کترین فدویان است بستر
اوار از ان کلمات معجزات کرامت نمود پس بعضی را از انها که کتب و رسائل
مرتب بودند از مسودات استخراج نموده بعضی ساخت و چون بشرف قبض خیر کثیر
شرف شد سبقتا بقای ان را از انجناب حل نموده در سطر تحریر کشیده

و تدوین نموده بتجویز فریثیه موسوم گردانید و باره را که در ضمن رقعات و مکاتیب
 علی انفاریقی شرف صدور یافته بودند مدون ساخته رسایل مستفله گردانید و قدر
 که در ضلال مجالس از زبان الهام بیان استماع نموده بود بحسب فهم خویش بقید کتابت
 در آورده و مع ساخته درین رساله شبت نمود باز هم رسایل تصوف را در یک طبع
 جمع گردانیده کلیات مدون کرد پس آنجا نهایت بسط خاطر گشته با تراز
 آمده باین کلمات نوازش لایات از غایت نبتّه نوازی این خاک را شرف
 ایتماز بخشیدند که بسلامتکم بدو الیم وجود و تلك الکلمة کتم ارضی بها و اهلها دخی الر
 الوجود و بنا بر خصوصیت و حریمت اسرار و اطلاع بر معارف خاصه مذوی خود را بی
 ملقب نمودند و باین کرامت سرفرازی کونین بخشیده باین شو خطاب فرمودند
 لک یا عیایا عید موده یتنوه و لا تقنی و لا تغیر و دیگر ازین عظیمه الهیه است که حج است
 محم خود زیارت حبیب مکرم خویش بر کاب سعادت حضرت ایشان و حضرت
 قبله گاه میسر کرد در آن سفر مبارک که سنه یکبار و یکصد و چهل و نهم اتفاق افتاد
 به گونه اقتراب از اجناب مشرف گردانید چنانچه در خواب و بیداری از قدمهای
 مبارک هدایی نمود و در بی منزل بر مرکب فاص ردیف اجناب می بود و در حج
 مناسک هر دو حج برکات فیض اشتاب و در عرفات بمکان فاص حضرت رسالت
 علی صاحبها افضل الصلوات و اعمل التسلیات قیام بجنب حضرت ایشان میرانه
 و در دعای محصومه مستر سجدت پانین گشت و در عمرای که در ایام رمضان ادا
 فرمودند ملازم خدمت عالی می بود و در اعکاف عشره افره رمضان المبارک
 در مسجد البیت الحرام هم در حجه آنحضرت و در مجلس مجامع نبویه صاحبها من

الصلوات

الصلوات افضلها ومن التلیات اجمعها همیشه بحبت انجذاب باریاب و بعض
 احوال و واردات فاصه ان مقام کرامت الیام حضرت ایشان معاین و مشاهد
 و بشرف اطلاع بر اسرار مفاصله از جناب ختمه بر ایشان شرف و در همه معارف
 حسین مستود سعادت خطاب بلکه رساله فیوض الحرمین بالتماس این عبد ضعیف
 مولف کردید و سعادتی بنیض ان این خاک رستوخشت و بعد سلوک جدید
 حضرت ایشان بطریق اولی از روح کریمه حضرت قائم الرسل صلوات الله وسلامه
 علیه لول کسی که بشرف بیعت انجناب شرف شد این بنده است و بنده بعتیه نایب
 و این بیعت در شب قدر فی الثلث الا فیر در مجرب تحت میراب الرقعه بود فالله له
 عیا دور در قراة حضرت ایشان صحیح بخاری و دارمی و دیگر کتب را که بر قدوه المحدثین
 شیخ ابی طاهر کردی مدنی بود بشرف سماع شرف شد و در اجازه روایت ان طفلی
 طفیلی ایشان و چون بعد مراجعت از ان سفر کرامت اثر حضرت ایشان در واقعه کربلا
 حضرت قائم الرسل صیبا علیه وسلم بیعت نمودند و از انجناب با فاضله بیعت فاصه
 فتمیه قمار شدند اول شیخ که بعد این واقعه مبارکه بخدمت کرامت نبوت حضرت
 ایشان بان حیثیت شرف بیعت فاصل نمود این بود بیت نهاد و ملک بعتیه نایب
 و این عبد ضعیف آنچه ذخیره شرف و سعادت در سرد جهان بی دارد همین بیعتیه ^{رکانه}
 است و پس و الحمد لله علی ذلک حمد اکثر اطیابا کافیه و دیگر از عطایای فخریه الهیه نسبت
 که در اعکافات اربعین حضرت ایشان فریب موقت کرة طفیلی انجناب شد و در
 ایام فیوض نظام شب و روز مجاد در خلوة خاص کشت و در اوقات مخصوصه در خلوة
 خاصه باریافت و بشرف محبتیه اسرار و الواری که با نهادن کرامت ایات

منفرد است اختصاص میر آسود بالکمال ان بسی علوم و دقائق تحقیق که فوق ارا
 این فدویت بودند باین بنده روی نمودند و آنها را حسب الامر العالی در رساله در
 الاسرار و شرح الاعتصام من تعلیم دلی الانعام و رساله کشف الاحجاب عن رموز
 فاکر الکتاب جمع سافت و تاویل کلمه قدسیه حضرت شیخ بزرگ که در منشوره
 فاکر فرموده بودند که در اینجا اقامت نموده شرح هدایه حکمت حضرت ایشان در
 استماع نمی نمایی متحقق گشت و بسیاری از احوال شکر آنحضرت مشاهده نمود
 حوصله تلون بانهاد دست داد و بشارت تبار عظیمه خیا که بشارت معاوی که او را در
 بان منفردند لاجب الاستحقاق بل محض الامتنان مفرک در دیده و بطیفل الحجاب بسی
 بیای قذریه اراز نمود بالحمد حکایات اعکافات مفصلا از قسم اول این رساله
 می توان جست دیگر از عطیات ربانیه بشارت الحجاب اند و کرمه آنحضرت که
 التوالی و التواتر محض رحمت اقساینه بر این فاکر ربنه دل اند باری از قلم منع
 و کرم که شرف صدور یافته که والدی نیی به بی لانت احب و افضل و اوقع می
 فلذلك لا تعلم بده الدقیقه لو اغصت غما و لولاک ما کان فکان کاتب الدیاد و
 باین عنوان عنایت فرموده سر اوزار ساختند که کم روزی می گذرد که یاد ایشان
 نمی گذرد نه آن یاد که نسیم بکالکان یا شنایان یا جوان یا امثال ایشان با
 بل ذکر آتش نفسه و بجزیه و یکبار باین عبارت لوارش فرموده مفرک کونین کرد
 که فقیر نسبت ایشان همان میخ در خود می باید که شاکفته نشغل اهمضات
 جرعته و صابته یا علولا تنقل و در کتب بی بدین عنوان ارشاد فرمودند که اگر
 برادر عزیز میان محمد عاشق دیده بی شود قره عینی دیگر حاصل می شود لطایف اکانت

نهایت آگاه و لطیف روح ایشان که از بی طرفی دارند و قلب نیز درین باب شاکردی روح می کند
 و لطافت اطلاق و فداوریکدیگر خود ایشان را مومنی است و ما بنیابین کرامت نوازش فرموده
 که بر بدنی نفع بانک و اصل؛ ای نقطه فضا و وسط مرکز؛ و آنک فی تنک البلاد نغم می کند
 یوماکل شیخ و ما هنر ای عزیز با تمیز وقتی خواهد بود که بپان حال ان کوی در ان دیار که قبل از نو
 گفتند بپان حال قدیمی بنده عیارقیه کل دیلی چه توان کرد که گرم شده ام اگر پیش ازین قلم را نم
 سخن از قانون مخاطبات بدرمی افتد و نثر و امک جرم صیغ و قیام اللوی الوالم البکر و دیگران
 اشعار کرامت آثار سرافق را این خاک را با وج سمار ساینده فان یک خفا علمت نانه
 سیتی انیک الامر لابد سانیاء سبانیک امر لالطابق بهاره ای کل سر مجازه عالیها و بیج و برود کجاست
 مشکلم: بزبان بیانی فولدک لا دعایه دیگرش را بی که شکران از مقدره این ذره مثال برودن
 افزون است مبادت کونین نخبیدند که خداوند اکرم هم تویمه کس و از رسیدن همه کس را با
 بیبیدی این مسکن را هم بر رویه تمبیه حضرت تو بر نفس ناخفته محمد عاشق قربر العین و سرور
 لب کردن این یارب العالمین حالا اختیار کنیم شمار از بیضی آنچه تعین فرموده است از حالات
 هشتم آن است عیا هیک من الاضمه لال فی التوجه و تجرید التوجه الی الله و انشا طقی الله نسید
 بادبی فی سهل لک طریق الی حضور الله سبحانه بجهت یکنون الحاضر ارا قد و سیا و ایه و ذلک انک
 علم ان لامر الادی کنت مشتاق الیه حصل لک با بعزل بعد ان کنت تعلمنا غیرتی و بجهت
 الحاضر بعبیه القدر و سیه ابی فایز بها کل ممکن و ایه ذلک انک بجم غنک شی و احدیوش
 منو لدر کتة هو العلم المحضوری الذی ابیت ایه من قبل اضمه لال التوق و هو العلم المحضوری الذی
 در حقیقت مدرکنک تم یقیف الله سبحانه من فوق الوشس تجی جلیل الشان با مر البران
 کتیب من و رارک تم یکنون با یکنون مما علیین ربی جل جلاله و لم باذن لی فی الاجار لک من

کمالک الحاصلہ فی ہذہ الدار والدلد الاخریٰ لوجہ اجابی واین شارت من اللہ راغبت شمرند
 وازان نم شمارند کہ ہر شہا قابل ان بود بدو نہ این مسکین و نہ سچا صد بلکہ بکرم بی علت خویشی بی
 سابقہ قابلیت عطا فرمود فاذا عمل الیک کتابی ہذا فکرم رخصتین لہ شکر ای ما فی لک
 من الخیرات و عفو و جہک فی التراب و ابرج رجاءہ و اتقا و لاتع فیک سبیل اللتوث علی عالم
 عظیم بود و رک دانی بی من سان اشک علیہ بہ فانت کما بنیت عیا لفسک
 و وقتی باین شارت عظیمہ فخر تشرف بخشیدند کہ امیدواری از فضل حضرت باری است
 کہ چون عکس بر آبی تجس اعظم با حقیقت تجلی اعظم پیوند و دوا شود اگر د عکس مع کرد
 و ما و شما کوہ الی ابدال اذیم وزن یکدیگر باشیم و صلا لا افرق لہ و انب اطال لا القباض لہ
 در این معنی ہندی بخاطر رختہ اندہ میری من نت بسجہ یکدیگر مجھی چین : کلی کلی اب کور
 بہری کون گوئی دن رین : دیگر اکرم علمیم ہم بہ شارت نعیم بقیم کہ خلاصہ و جان جان جملت
 ست سر این کینہ در گاہ و لا با وج سدرہ المنی ملائیسہ رسانند کہ اخرا این رسالہ طحا
 الخائتہ بالیر مثبت خواہ نمود و ہم چنین القاف بی کساف انجاب شب و روز در حق این
 ضعیف بندول اندک کرین من زبان شود ہر موی : یک شکر تو از ہزار تو ام کرد : دیگر از
 سینہ است کہ این کترین خاک اران را در حضور حضرت قبلہ کا ہی و حضرت علمی قدس سر
 اسرار ہا و دیگر مشایخ و علما بطار خرقہ جامہ و اجازت طرق ثلثہ نقشبندیہ و قاوریہ و چشتیہ
 طرق مشایخ صوفیہ علیہ و روایتہ علوم نقلیہ و عقلیہ سر بلند ساختہ و مثالی طویل مشتمل
 کبیرہ علوم کہ کلماتی چند از ان تبرکاد در انجامی نوید عنایت فرمودند و بوردہ از ان حضرت قدس
 قدس سرہ با شاعر حضرت ایشان دستار خلافت و اجازت طرق ثلثہ مذکورہ و
 نواید طریقت کہ از بہت ابار کرام و از جانب حضرت شیخ بزرگ قدس سرہ با شاعر

رسیده بودند در مجلس عالی مرتبت فرمودند و همه اشغال و اوراق ارشاد نمودند و در آنجا
مصافحه مموده کردند و فائز استقامت خواندند و الكلمات المهدوة المأیة مدله لقا
انفاضل الکامل سرمایه الکاملین و وارث لجاهده الواصلین المأبرقصاب السبق
فی میدان العلم والعمل المتجرب باثم و من موجهات الزلل و الخلل سباق للمغایات
و صاحب اللما یب الشیخ محمد عاتق ابن مولانا الکریم المتحل الموصوف بالفضایل لکسبیه
والو هیة الشیخ عبید اللدیع المد المسلمین بقایه ابن الشیخ الاکل الاکل العالم العار
ولی المد محمد مولانا الشیخ محمد قدس الدسره الویز و مورضی المد عنده جدید الوالی و
قد ورتت من فی نفس شیبار البر اذ انما ملت فی نفس نعم المد عالی علیه متواتره
تکاشره لاتیج و لاتعد و لاتناع فیها و لا تزوین جلها ان اودع فیهم من اولی ترع
و کان سیدی الوالد صاحب الکرامات الجلیله و المقامات البرزلیه قدس المد
سره الویز سانی زبا و ایاه متحابین فی المد متحابین مد فیقول انی ارا ما متحابین و انه
سیر فی ذلك و عیب ان یكون له شأن فتم الهم طلب طریق منی و حکمتی فی نهد الطریق و
نخ محبة عظیمة لی مستوفیه بظاہره و باطنه و قلبه و قاله و لسانه و زرق الاقبال الانام
الاخذ منی فمال تیسر المد بصیر و بصیرتی رأیت فیہ یقط لطیفه انا و البحر البیت
و حتی رأیت فیہ تکلماتا و درستوا قوما و امننت من قلب اواله و تدبیر اواله
و رأیت قد انفتح له الباب الذی نبیه و بین عنیه الثابته فهو ماخذ بابا قد من ضیعه و تعلیه
و رضیت اخلاقه و اعماله و استخنت الموارنه و ادفعه و بنیایم رأیت کانی باس
فی جماعته عظیمة من ارواح الصالحین و الملائکة فوظفت صحیفه فیها اسم المد الحسنی
او اریه منی ان اقر با عی اسم انی الذکور و اللدشارة انه فقرات فیها ثلثه ا

والرحمن والرحيم ثم لو كنت صحيفا فري قد كتبت فيها اسما النبي صيا الله عليه وسلم
 واليه مني اقرار بالبيبا عيا اسمه والاشارة اليه فوارت منها اسمين السيد والو
 فاطمة فما انقطعت صتي فطنت انه سيكون له شان وسنبال نصيبا من التملق باسما
 الله تعالى واسما عليه للمصطفى صلى الله عليه وسلم وليني في سر تخصيص السيد والي فالهنة
 ولله العلم ان الدعوة الي الله كلمة باقية في عقبه وعظيمة فالله تالذة في ذرية وقد جرى علي
 ساني يوما ولا اشك انه ليس جاريا علي اللسان بكم العادة بل هو مجري من حيث لا
 هذا البيت في مخاطبة واني وان فاطمة الفت فمطاب ذوات الذي اعني واث
 المطاب وهو محمد الله عليه صلى ودعا علمي وحافظ اسراري وما طور كتي بل هو كان الباش
 عيا تويد كثير منها والمباشرة لتيقنه والطن ان علوي يتقي في الناس من جهت والله
 اعلم فالهمت ان ابش في الناس خبره ولا ادع سره مكنونا ولا اذوره فالهنة والله
 صوفية الناس اجازة ولما تيقه كما البسيتا سبدي الوالد الناس اجازة وانا نيتي و
 كما البسيتا الشيخ ابو طاهر المدني وختها بما بعد مستوعبة لجميع طرق الاولياء والشا الله
 تعالى واخرت له ان يلحق الاشغال الصوفية التي سمعها مني اولم يسما وانه بعد الله ممن سلم
 في ذلك الاجتهاد وكونه عيا وراثة الا عماد وان يتصرف في المريدين الساكنين وان
 يدرس الحديث والتفسير والفقه وسائر علوم الدين مما اضمني او شاركني في اخذ من
 مشايخ الحرمين المحرمين عليهم رحمة رب العالمين وان يبالي الناس ووليهم الحق
 الصوفية واخرت له رواية جمع باصفا من العلوم المتنوعة ما قرعيا وبولا كثير اولم
 واخرت بمثل ذلك ليل من قام نيشير علمي من وزينه طبقة وبعد طبقة وقدود بنة وصال
 من اصحابه ودرية من الله وهم امانتي عند الله ان جوان يحفظ الله امانتي ونباهد تركتي

فلا یرذل بیک بهم الجاده الجلیة النسبة لستة وکون بهم القارعة القویة المصفیة
و یوفیهم لثمنه وین النبی صلی الله علیه وسلم وروایته مدیته ویدی بهم اهل القرآن طبقة
بعد طبقة بعون و غنا یند انه قریب مجیب و هذا ما جری به اللسان و تحرك به ابان من
انرا حنا المذکور کان الله تعالی له و له و راد ذلک عندي منزلة و فی قلبی مکانتہ و فی
حقه بشارت و الی ما عنده اشارت لانه رکبها الالفام و لا یحیط بحوائجها الکلام و الی
کیون نحوذج اکثر و الترفیة بنی من البحر الکبیرة و و راد ذلک فلذ اقول لانه کورس ان لفظ
عنه اخر سس و الحمد له اولاد و افراد طاهرا و باطناء و بعد وفاة حضرت قبل کای تجدی
الباس خرقه فخره فخره به نسبت اجازة ارشاد و ارادة حصول استقامت ظاهر و باطن
بر بلند کونین ساخته و در ان میان در محضر عظیم از ناس کلمه بده کبیدی و محبت مجتبی
و رضاه رضای مکر کرامت بخشیدند و انرا بتقریرات متنوعه اظهار فرمودند و در روز دهم
از الی کس ایما فرقه خرقه تبرک که از علیای غایت بزرگوار حضرت شیخ نظام نارولی
جد امجد اعلی این بنده شیخ ابو الفتح سس سره را بود و من کار آمد کار انرا می پوشیدند باین عاجز
پوشانیدند و در همان ایام بیان تمام بد بس مشکوة بحضور فرمودند و انرا باز در روز
غالباً بلفظ سجاد نشین اسلاف کرام باستحقاق تمام اتمار بخشیدند و به بشارة عطیه که هست
ارواح الطهر این نفس ناظراً بمنزل ذکر خود ساخته اند و وجود این نفس را بمنزل وجود ما سوتی خود می
دانند سر این خاک در با وج عزت رسانیدند باید دانست که چون آفتاب ذره را نباید
در حقیقت خود را استود است و توصیف نوز و نیا خویش لب کشوده و الی معلوم است
گذر و از خود جودی نیست پس نمودار کجا آرد پس باید که ما در این مقاله در غلطی نیست
و گمان هیچ کمال بر این عاجز نبرند که دیر اجر کساد بازاری نیست و در ای ناکس قدری

واقباری نرسه من همان عاشق پارینه که هستم هستم . . . بالجمله فرود بی کونید و خود می شنوید از ما
 و شما بمانه بر سافه انور و به پی البشاره الموعوده کتابها نرجو من فضل الله تعالی رجاء و ا
 موكدا محققان بجمع نبیا و نبیم فی متود صدق عند بلیك مقدر چیست و ایضا چیست

يكون اعلى الجهات تصور الشمس واسفلها مثل الرب الل

منفوس جیبانی ذلك البحر البشام ثم نرفع رؤسنا بعد النوض

و اننا ك نحن ولله و سفل بل يكون كل ذلك

لانه بالمد في الله من الله الى الله و

الاعتقال نصيرها الناس و ما

يعقلها الا المعاملون

والحمد لله تعالی

اولا و نظر

وطاهر

و ما

و ما

یا تمام رسید و انعام انجاسه کتاب قول علی و اسرار الخفی برورد جمعه تاریخ است و پنجم ماه شعبان

۱۸۱۳ شمسی مطابق دوازدهم واد الگمت ۱۸۱۳ عیسوی و قاریان این کتاب

سپوی یا علی باش چشم پوشی نمود بکد لک عفو ترا شدند و کاتب ماه

الان مركب من الخط والنسیان

رپی با این اسم ۱۸۱۳

اِقْتِنَامِیَہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا عَلَيْنَا اَلْنِعْمَ، وَعَلَّمَنَا مَا لَمْ نَعْلَمُ وَالشُّكْرُ لَهُ عَلٰی
 مَا اَللّٰهُمَّ وَوَقَّفْنَا لِلسَّبِیْلِ الْاَقْوَمِ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی خَیْرِ
 الْمَصْطَفٰی وَصَفِیِّهِ الْمَجْتَبٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِهِ وَاَزْوَاجِهِ
 وَذُرِّیَّتِهِ وَصَحْبِهِ وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِاِحْسَانٍ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ وَعَلَيْنَا
 مَعَهُمْ یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ۔

اگر تعالیٰ کا حمد و شکر ادا کرنے کے بعد یہ عاجز عرض کرتا ہے کہ
 زیر نظر کتاب حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کی وہ نایاب کتاب ہے جس کا
 کال صرف ایک نسخہ کتب خانہ انوریہ تکیہ شریف، کاکوری ضلع لکھنؤ میں
 محفوظ ہے۔ اس کا نام القول الجلی فی ذکر آثار الولی ہے۔ کاتب اس نسخہ
 کی کتابت سے جمعہ ۲۵ شعبان ۱۲۲۹ھ مطابق ۱۲ اگست ۱۸۱۳ء کو
 فارغ ہوئے ہیں۔ یہ دونوں تاریخیں ان کی تحریر کردہ ہیں۔ افسوس ہے
 کہ ان کا نام نہ پڑھا گیا۔ اللہ تعالیٰ جل شانہ و عظم احسانہ کو منظور تھا کہ
 یہ نسخہ اس کتب خانہ میں محفوظ رہے اور اب یہ عاجز اس کو ایک نسخہ اسٹی
 سال پیرائے خط سے عکس لے کر ناظرین کی خدمت میں پیش کرے۔

یہ تکیہ حضرات قلندر یہ کا زاویہ ہے۔ اس وقت سجادہ نشین جناب عالی مرتبت مولانا محمد مصطفیٰ حیدر قلندر صاحب ہیں اور ان کے معین و ناصر اُن کے چھوٹے بھائی جناب والا منزلت مولانا مولوی حافظ محمد مجتبیٰ حیدر صاحب ہیں۔ مؤخر الذکر کے صاحبزادہ عزیز گرامی مولوی حافظ تقی انور علوی صاحب نے اس کتاب کا ترجمہ اردو میں دو سال پہلے کیا ہے۔ مترجم کے حضرت والد کی خواہش ہوئی کہ یہ عاجز اس کا مقدمہ لکھے، اگرچہ عاجز مصروف تھا لیکن جناب والا کی شفقت و محبت نے مجبور کیا کہ مقدمہ لکھے، چنانچہ عاجز نے مقدمہ لکھا اور وہ ترجمہ کے ساتھ چھپ گیا ہے۔

مقدمہ لکھنے کے وقت عاجز کو احساس ہوا کہ علم تصوف کے اسرار و معارف و فیوض و مکشوفات کے بیان میں اور حضرت شاہ ولی اللہ کے نئے سلسلہ مبارکہ کو سمجھنے کے لئے یہ کتاب آپ کی کتابوں میں بے نظیر اور بے مثال ہے۔ جو شخص حضرات مشائخ کی عبارات و تعبیرات سے واقف نہیں ہے وہ اس کتاب کو پڑھ کر اعتراضات کرے گا اور حضرت شاہ ولی اللہ کے کلام کو برا کہے گا۔ ایسے افراد سے جناب حافظ شیراز رحمہ اللہ فرمائیں۔

جو بشنوی سخن اہل دل ملو کہ خطا است سخن شناس نہئی دلبر اخطا میں جا است اور جو اصحاب قلوب کے استعارات و مکالمات سے واقف ہے وہ آپ کی جلالت قدر اور علو منزلت کا معترف ہوگا اور کہے گا جیسا کہ حضرت حافظ نے کہا ہے۔

دل سرا بردہ محبت اوست دیدہ آئینہ دار طلعت اوست
 دورِ مجنوں گزشت نوبت اوست ہر کسے پنجر وز نوبت اوست
 گرمین آلودہ دامنم چه عجب ہمہ عالم گواہ عصمت اوست

لہذا اس عظیم القدر کتاب کو دیکھ کر عاجز کو خواہش ہوئی کہ اصل کتاب جو ایک
 نایاب علمی وثیقہ ہے اس کا پچھنا ضروری ہے چنانچہ عاجز نے اس کا اظہار
 جناب سیادت پناہ والا مرتبت سید محمد حسن حسینی سجادہ نشین درگاہ حضرت گیسو در
 واقع گلبرگہ سے کیا۔ آپ نے جناب قلندر صاحب کو خط لکھا اور جناب قلندر صاحب نے
 نہ صرف عاجز کی طلب منظور فرمائی بلکہ اصل نسخہ کو لے کر دو شنبہ ۱۳ شوال ۱۳۰۹ھ
 مطابق ۵ جون ۱۹۸۹ء کو دہلی تشریف لائے اور کتاب عاجز کے حوالہ کی اس
 گرمی میں کاکوری سے آمد اور پھر دوسرے دن مراجعت انیس کا یہ شعر یاد دلادیا۔
 خیالِ خاطرِ احباب چاہتے ہمدم انیس ٹھیس نہ لگ جائے آبلینوں کو
 قلندر صاحب کو پروردگار جل شانہ وعم احسانہ اجر کثیر عنایت فرمائے۔ الدال
 علی الخیر کفای علیہ کے بموجب آپ اس کار خیر میں از اول تا آخر شریک ہیں۔
 اللہ تعالیٰ آپ کو عافیت سے رکھے۔ دو صد سالہ کتابت کی اور اب اس عکسی
 طباعت کی عاجز نے درج ذیل تاریخ کہی ہے۔

بحمد اللہ کہ القول الجلی را کتابت "باعث لطف و عنایت" ۱۲۲۹

زلطف حق تعالیٰ زید بنگر "چراغِ رہ" شدہ سالِ طباعت ۱۳۰۹

حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کے مسک تصوف کو سمجھنے کے لئے القول الجلی

چراغِ راہ ہدایت ہے۔ وَقَفْنَا لِلَّهِ لِمَرْضَاتِهِ۔ افسوس کے ساتھ لکھنا پڑتا ہے

کہ کاتب سے کتابت میں لغزشیں ہوئی ہیں۔

جناب مؤلف شیخ محمد عاشق پھلتی رحمتہ اللہ ورضی عنہ نے اس کتاب کو

تین حصوں میں تقسیم کیا ہے اور ہر حصہ کو قسم کہا ہے۔ پہلی قسم میں حضرت شاہ ولی اللہ

کا حال ہے۔ از ولادت تا آخر وفات و مرثی، اس قسم میں آپ کے کمالات،

مکشوفات اور معارف کا بیان ہے۔ واقعہ وفات کا ذکر صفحہ ۲۵۹ سے

۲۷۹ تک ہے۔ دوسری قسم صفحہ ۲۷۹ سے ۳۶۶ تک ہے۔ اس قسم میں آپ کے ارشادات کا بیان ہے اور تیسری قسم صفحہ ۳۶۶ سے آخر کتاب صفحہ ۴۹۸ تک ہے۔ اس قسم میں ان افراد کا ذکر ہے جن کا حضرت شاہ ولی اللہ سے نسبی اور قرابتی تعلق ہے۔ اس کتاب کی قسم دوم اور سوم "خدا بخش لائبریری" پٹنہ میں موجود ہے۔ قسم دوم صفحہ ایک سے آخر صفحہ ۴۷۷ تک اور قسم سوم صفحہ ۴۷۸ سے آخر کتاب صفحہ ۱۲۹ تک، یہ نسخہ مولوی محمد عمر کے تصرف میں رہا ہے۔ عاجز کا خیال ہے آپ مولوی محمد اسماعیل دہلوی فرزند مولوی عبدالغنی فرزند شاہ ولی ہیں۔ آپ نے آخر کتاب میں لکھا ہے۔ اللہم ارحم علی محمد عمر مرید حبیبک محمد صلعم اولاً و آخراً و ظاہراً و باطناً فقط۔

اللہم ارحم علی محمد عمر مرید حبیبک محمد صلعم

مہر

یہ مہر صفحہ ایک اور ۳۳ میں بھی ہے۔

کتاب القول الجلی کی قسم دوم اور سوم کی تصحیح اس نسخہ سے ہو سکتی ہے۔ سو اس سال پہلے اس کتاب کے دو نسخوں کا پتہ چلتا ہے، کیا عجب کوئی نسخہ پردہ حفا میں مستور ہو اور وہ اس کتاب کی تصحیح کا ذریعہ بن جائے۔

حضرت مجدد الف ثانی قدس سرہ نے ساحت صدر میں پانچ اُن لطائف عالم امر کا بیان کیا ہے کہ جب وہ مجلسی مزگی ہو کر اپنی نورانیت حاصل کر لیتے ہیں، لک کو یہ مقام فتائیت تک پہنچاتے ہیں، سالک حضرت مبعودتِ صرقدہ اور حضرت اطلاق میں فتائیت حاصل کرتا ہے اس وقت اس کے تن کا ذرہ ذرہ کہتا ہے۔

نے از توحیات جادواں می خواہم نے عیش و تنعم جہاں می خواہم
نے کام دل دراحت جاں می خواہم ہر چیز رضائے تست آن می خواہم
حضرت شاہ ولی اللہ نے ساحت صدر کے اُن لطائف کا ذکر کیا ہے جن کا تعلق
المدبراتِ امرا سے ہے۔ یہ لطائف تعالہ ہیں۔ آپ نے ان لطائف کے اسرار و بواطن
کا خوب بیان کیا ہے۔

عاجز کے جدِ النجد حضرت شاہ ابوسعید نے کتاب "ہدایۃ الطالبین" میں تحریر کیا ہے کہ دورانِ عروج میں راہِ مستوی سے بعض مقامات کا ظہور سالک پر ہوتا ہے سالک کو اُن لطائف کے دیکھنے میں مشغول نہ ہونا چاہئے کیونکہ یہ بے انتہا مقامات ہیں جو ان کی سیر میں مصروف ہوا، انتہا کی لذت سے محروم رہا۔

اے برادر بے نہایت درگئے ایست ہرچہ برے می رسی برے مر ایست حضرت شاہ ولی اللہ نے ان لطائفِ فعالہ کا بیان اس کتاب میں کیا ہے اور خوب کیا ہے۔ آپ کے بیان کو پڑھ کر دل پر اثر ہوا۔ آپ کی مقبولیت اور ہر دلعزیزی کا خیال آیا اور درجِ ذیل چار شعر نظم ہو گئے۔

حضرت قطب الدین احمد شاہ ولی اللہ

ولادت چہار شنبہ ۳ شوال ۱۱۱۳ھ ۶ ذی قعدہ ۱۱۱۳ھ

قطب دین احمد، ولی اللہ شاہ بود بے شک حیرا کمل، دین پناہ

پاک باطن، صاحب کشف صحیح راست بازونیک دل بے اشتباہ

سال میلادش "ہمایوں بخت" بُور ذاتِ پاکش بہر عالم گشت ماہ ۱۱۱۳

زید بشنوائیں صدائے ہاتفی روضۂ اقدس شدہ آرام گاہ ۱۱۱۳

آپ کا اور آپ کے صاحبزادوں کا وجود ہندوستان کے مسلمانوں کے لئے ساری فتنار ہے۔ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَأَفَاضَ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِهِمْ وَأَسْرَأَ إِلَيْهِمُ اللَّهُمَّ وَفِئْتَنَا لِمَا نَحْبُهُ وَتَرْضَاهُ وَاجْعَلْ آخِرَتَنَا خَيْرًا مِنْ أَوَّلَانَا۔

چشم دارم کز گنہ پاکم گنی پیش ازاں کاندرا لحد خالم گنی

اندران دم کز بدن جانم بری از جہاں بانور ایسا تم بری

بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ دَالِهِ الْأَعْجَادِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا۔

ابوالحسن زید فاروقی

درگاہ حضرت شاہ ابوالخیر شاہ ابوالخیر مارگ

جمعہ - ۷ از دی الحجہ ۱۴۰۹ھ

ترکمان دروازہ دہلی ۶

۲۱ جولائی ۱۹۸۹ء

خوشخبری

ادارہ حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی سے بعض کرم فرماؤں نے کہا کہ آپ کتاب القول الجلی فی ذکر آثار الولی کا فارسی نسخہ طبع کر رہے ہیں، آپ اس کے ساتھ وہ مقدمہ بھی شامل کر دیں جو حضرت مولانا شاہ ابوالحسن زید فاروقی مجددی دہلوی مدظلہ العالی نے القول الجلی کے اردو ترجمہ کا لکھا ہے، تاکہ اس فارسی نسخہ کے پڑھنے والے صاحبان کے پیش نظر حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کا مسلک واضح رہے۔

ادارہ نے اس کا ذکر حضرت مولانا سے کیا۔ آپ نے اس تجویز کو پسند کیا اور ادارہ اس کو چھپوارا ہے۔

مقدمہ

از کلک گہرہ یز عالم اجل فاضل اکمل قاموس علوم و اسرار مجمع انفساً
والمکارم قدوة الاصابغ والاکابریادگار علماء سلف صالحین محقق العصر
حضرت مولانا ابوالحسن زید فاروقی دہلوی المصداق ستر لابیہ نبیرہ
امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی مہرندی بسط اللہ تعالیٰ ظلال راحۃ علی
رؤس العالمین۔

حضرت شاہ ولی اللہ اور کتاب القول الجلی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَشَفِيعِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
حضرت شیخ احمد قطب الدین شاہ ولی اللہ فاروقی دہلوی قدس سرہ
ولادت: طلوع آفتاب کے وقت بدھ کے دن ۲ شوال ۱۱۱۳ھ

(۲۱ فروری ۱۷۰۳ء)

وفات: ظہر کے وقت، ہفتہ کے دن ۳۰ محرم ۱۱۷۶ھ (۲۱ اگست)
آپ کی جلالت قدر اور علمی منزلت کے سب قائل ہیں۔ نواب صدیق
حسن خاں نے کتاب "ابجد العلوم" کے صفحہ ۹۳ میں لکھا ہے۔

انترجمہ) میں نے تفصیل کے ساتھ آپ کا بیان اپنی کتاب "اتحاف النبلاء" میں لکھا ہے اور ہمارے معاصر مولوی محمد محسن بن یحییٰ البکری البیسی الترمذی مرحوم نے اپنی کتاب "اللیالیخ الجینی" میں آپ کا ذکر نہایت بلاغت کے ساتھ نفیس پیرایہ سے کیا ہے۔ انہوں نے آپ کے ابتدائی اور انتہائی احوال شرح و بسط سے بیان کئے ہیں۔ اگر کسی کو تفصیل کے ساتھ آپ کے احوال معلوم کرنے کی خواہش ہو وہ آپ کی تالیف کی طرف مراجعت کرے الخ

آپ کے احوال اور علم و فضل کا بیان تفصیل کے ساتھ یا اختصاراً کے ساتھ علماء کرام نے بہ کثرت کیا ہے البتہ آپ کی تالیفات کے ساتھ بے اعتنائی کا یہ عالم ہے کہ صحیح طور پر کہا نہیں جاسکتا کہ ان کی تعداد کیا ہے، مولانا حکیم سید محمود احمد برکاتی نے اپنی تالیف "شاہ ولی اللہ اور ان کا خاندان" میں ۶۱ کتابوں کے نام لکھے ہیں، مولانا ڈاکٹر منظر بقانے "اصول فقہ اور شاہ ولی اللہ" میں، کتابوں کا ذکر کیا ہے۔ اور شاہ ولی اللہ کے شاگرد مولانا سید محمد نعمان مولف "اعلام المدی" یعنی "تذکرہ حضرت شاہ علم اللہ رائے بریلوی" اپنے مکتوب میں جو شاہ ابو سعید حسنی کے نام لکھا ہے، تحریر فرماتے ہیں۔

صاحب من اظاہر اصحبت ایشان دو بہ استار کشیدہ تصنیفات آل حضرت قریب بہ نود بل زیادہ در علوم دین از تفسیر و اصول و فقہ و کلام و حدیث مثل حجة اللہ البالغہ و اسرار فقہ و منصور و ازالۃ الخفا عن خلاۃ الخلفاء و ترجمہ قرآن کہ ہر واحد قریب بہ ہشتاد نود جز کلاں بہ حجم خواهد بود و دیگر رسائل در حقائق و معارف مثل الطاف القدس و جمعات

فیوض اکرمین و انفاس العارفين وغيرهم کہ نشان از صحبت و برکت خدمت
می دهند، می باید که عزیمت بر این آرند کہ ہمہ را نو یسانیدہ راجع نمایند
یہ مکتوب حیدرآباد سندھ کے مجلہ الرحیم کی جلد ۲ شمارہ ۲۵ از ماہ اگست
۱۹۶۵ء میں چھپا ہے۔ آپ نے لکھا ہے۔

جناب من حضرت کی ظاہری صورت آنکھوں سے ادبھل ہو چکی
ہے۔ آپ کی تصنیفات تو تے کے قریب بلکہ اس سے زیادہ علوم دین میں
ہیں، تفسیر، اصول، فقہ، کلام، حدیث میں جیسے حجۃ اللہ البالغہ، اسراء
فقہ، منصور ازالۃ الخفاء اور ترجمہ قرآن کہ ان میں سے ہر ایک اسی
تو تے جز میں بڑے حجم کا ہے اور دوسرے رسائل حقائق معارف میں
ہیں جیسے الطائف القدس، ہمععات، فیوض اکرمین، انفاس العارفين
اور دوسری کتابیں جو حضرت والا کی صحبت اور برکت خدمت کا پتہ دیتی
ہیں، چاہیے کہ آپ اس کا عزم کر لیں کہ سب کو لکھوا کر راجع کریں۔ یہ
مولانا برکاتی نے شاہ ولی اللہ اور ان کے خاندان کی تحریرات میں تحریفات
عنوان دیکر رد انگریز مضمون لکھا ہے ان حضرات کی تالیفات کی کیا بی
ہذا نایابی اور ان میں تحریفات کا سلسلہ تو سقوط دہلی سے پہلے ہی شروع
ہو چکا تھا اور بارہ کتابوں کے متعلق (۶۱ میں سے) لکھا ہے۔ خاکسار کے
میں ان کتابوں کا کوئی مخطوطہ نہیں ہے اور لکھا ہے شاہ صاحب
تصنیفات کو نایاب کر کے دوسرا قدم یہ اٹھایا گیا کہ اپنے مصنفات کو
شاہ صاحب کی طرف منسوب کر دیا اور اپنے نظریات کی تبلیغ شاہ صاحب
نام سے کی گئی۔ آپ نے عدا البلاغ المبین، تحفۃ الموحدين،
نارہ مستمرہ، قول سدید کے نام لکھے ہیں اور دو نام قرۃ العینین فی

ابطال شہادۃ المحین عا الْجَنَّةُ الْعَالِيَةِ فِي مَنَاقِبِ الْمَعَاوِيَةِ لکھے ہیں کہ ان دو کو اور باب تشیع نے ایک دوسرے پہلو سے آپ کی طرف منسوب کیا، جو اور لکھا ہو کہ ممکن رسائل و کتب تصنیف کر کے شاہ صاحب کی طرف منسوب کر دینے کے علاوہ ایک ہلاکت خیز حرکت یہ کی گئی کہ شاہ صاحب کی تالیف میں جاوے جاوے بسم و زنا اور تحریف بھی کر دی گئی۔ اور دس بارہ سطر کے بعد لکھا ہے: یہی معاملہ شاہ صاحب کے اخلاف کرام کی تالیف کے ساتھ کیا گیا۔

افسوس صد افسوس کہ اب تقسیم ہند کے بعد سے اس فعل تشیع میں بہت اضافہ ہو گیا ہے۔ یہ صاحبان اصلاح کے نام پر اپنے باطل عقائد کی تبلیغ کر رہے ہیں۔ یہ طریقہ یہود کا تھا جس کی مذمت گئی جگہ اپنے کلام پاک میں اللہ تعالیٰ نے کی ہے فرمایا ہے۔ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَانْتُمْ تَعْلَمُونَ۔ اور مت ملاؤ صحیح میں غلط اور یہ کہ چھپاؤ سچ کو جان کر۔ مولانا برکاتی نے "البلاغ المبين وغيره" کا ذکر کر کے لکھا ہے۔

مندرجہ رسائل میں اہل سنت و الجماعت کے نظریات سے متضاد نظریات اور وہ تشددانہ افکار پیش کیے گئے ہیں، جن کو یہ حضرات تمسک بالکتاب والسنۃ کا نام دیتے ہیں اور جو کتاب توحید کی بازگشت ہیں۔ اس طرح شاہ صاحب سے احقان کو جن کی برصغیر میں اکثریت ہے بدظن اور دور کرنے کی کوشش کی گئی۔

واضح رہے کہ کتاب التوحید محمد بن عبد الوہاب نجدی کی کتاب ہی اردو میں اس کا خلاصہ اور بیان تقویت الایمان کے نام سے چھپا اور نجد کے ارباب اقتدار اور بن باز وغیرہ کو خوش کرنے کے لیے تقویت الایمان کا خلاصہ اب عربی میں کتاب التوحید کے نام سے ہوا ہے۔ اس طرح کل کوشش

یَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ كَاظْهُرُ هُوَا یعنی ہر چیز اپنے اصل کی طرف لوٹتی ہے۔
 مولانا سید محمد فاروق مترجم کتاب انفاس العارفین نے تقدیم
 کے صفحہ ۲۸ میں لکھا ہے۔

اس امر کی طرف سید ظہیر الدین احمد نے اشارہ کیا ہے کہ صرف جعلی کتابیں
 ہی نہیں بلکہ احکامات بھی ہوئے ہیں، مثال کے طور پر شاہ صاحب کی
 تفہیمات کی یہ عبارت پیش کی جاسکتی ہے جو ان کی ساری تعلیمات میں
 ہمارے محققین کو سب سے پہلے نظر آتی ہے حالانکہ شاہ صاحب کے
 دوسرے نظریات سے وہ کوئی مناسبت نہیں رکھتی اور تحریف کرنے والوں
 کی یہ عبارت لکھی ہے،

(نَعُوذُ بِاللَّهِ كُلُّ مَنْ ذَهَبَ إِلَىٰ بَلَدٍ أَوْ جَبَلٍ أَوْ إِلَىٰ قَبْرِ سَالِئٍ أَوْ مَسْجِدٍ
 أَوْ مَاضَاهَا هَالِجٍ حَاجِبَةٍ يَطْلُبُهَا فَإِنَّهُ أَثَرٌ عَمَّا كَثُرَ
 مِنَ الْقَتْلِ وَالزِّنَاءِ أَلَيْسَ مِثْلُهُ إِلَّا مِثْلُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الْمَسْنُوعَاتِ
 أَوْ مِثْلُ مَنْ كَانَ يَدْعُو اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ رَ تَفْهِمَاتِ الْهَيْدِ مَطْبُوعِ
 حیدرآباد سندھ تفہیم ۲۲ صفحہ ۲۹ ج ۲)

یعنی ہر وہ شخص جو کسی حاجت کے لیے شہر یا سالا مسعود کی قبر کو
 (ہراج) جائے یا ان سے مشابہ کسی دوسری جگہ جائے اس نے گناہ کیا جو
 قتل کرنے اور زنا کرنے سے بڑا گناہ ہے۔ کیا وہ اس شخص کی طرح نہیں ہے
 جو بنائی ہوئی چیزوں کی عبادت کرتا ہے یا جو کہ لات و عزیٰ کو پکارتا ہے
 عاجز کہتا ہے کہ شاہ ولی اللہ کی عبارت میں اس باطل کا بلانے
 والا شریعت مطہرہ کے اصول و قواعد سے بے بہرہ ہے۔ اس کو یہ معلوم نہیں
 کہ کسی فعل کے ثواب کو یا گناہ کو فرضِ قطعی کے ثواب سے یا حرامِ قطعی

کے گناہ سے زیادہ اور بڑا قرار دینا اللہ اور اللہ کے رسول صلی اللہ علیہ وسلم کا کام ہے کوئی دوسرا اس کا بیان نہیں کر سکتا۔ اس شخص کو یہ نہیں معلوم کہ قتل کرنے اور زنا کرنے کے گناہ کا منکر کافر ہے اور اجمیر شریف اور پہاڑ شریف کسی حاجت کی طلب کے لیے جانے والا اگر کہتا ہے کہ اس میں گناہ نہیں ہے تو وہ کافر نہیں ہے۔

علامہ سید سمودی رحمہ اللہ نے کتاب "فوائد الوفا باخبار دارالمصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کی دوسری جلد کے صفحہ ۱۰۴ میں لکھا ہے مروان نے ایک شخص کو قبر نبوی علی صاحبہ الصلاة والتحية پر اپنے رخسار کو رکھے دیکھا مروان نے اس کی گردن پکڑ کر کہا۔ یہ کیا کر رہے ہو، اس شخص نے کہا، میں کسی پتھر کے پاس نہیں آیا ہوں میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے حضور میں آیا ہوں، میں نے آپ سے سنا ہے۔ دین پر اس وقت گریہ نہ کرو جب دین کی زمام دینداروں کے ہاتھ میں ہو بلکہ اس وقت گریہ کرو جب دین کی زمام غیر دینداروں کے ہاتھ میں آجائے۔ اس مبارک حدیث کے سنانے والے اور قبر مطہر پر اپنا رخسار رکھنے والے صحابی جلیل القدر حضرت ابوالیوب انصاریؓ تھے جن کے گھر میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے قیام کیا تھا۔ رضی اللہ عنہ ۱۰

۱۰ یہ روایت حضرت امام احمد بن حنبلؒ نے اپنے مسند میں لکھی ہے۔
حدیثنا عبد اللہ بن شیبہ عن ابی حدیثنا عبد الملک بن عمرو حدیثنا
کثیر بن زید عن داود بن ابی صالح قال اقبل مروان یوماً فوجد
رجلاً واضعاً وجهه علی القبر فقال اذری ما تصنع فاقبل علیہ
فاذا هو ابویوب فقال نعم حیبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
(باقی حدیث کے متن پر)

مولانا سید محمد فاروق نے تقدیم کے صفحہ بارہ میں کیا خوب لکھا ہے۔

جزاہ اللہ خیراً۔

ہماری ملی تاریخ میں کسی چیز پر امت کا سلسل کار بند ہونا بجائے خود ایک شرعی دلیل اور حجت ہے آخر کیا وجہ ہے کہ اگرچہ دہری غلام احمد پر وزیر اس تعامل کا انکار کریں تو وہ مجرم گردن زدنی ٹھہریں لیکن ہم میں سے بعض محققین توحید کے نام پوری ہزار سالہ تاریخ پر پانی پھیر دیں تو وہ اسلامی خدمت قرار پائے، شاہ ولی اللہ نے فیوض الحرمین، القول الجلیل، الدرر المبین اور انفاس العارفين میں بزرگان دین کے واقعات، کرامات، اشغال و ادراد، تصرفات، چلوں، روحانی امداد اور اس قبیل کی جو سینکڑوں حکا مثالیں اور اپنے معمولات ذکر کیے ہیں، وہ اسی تاریخی تسلسل کی ایک کڑی ہیں، پھر جگہ جگہ شاہ صاحب نے "کاتب الحروف می گوید کے الفاظ کے ساتھ انھیں اپنی طرف سے سند بخین بھی دی ہے۔ مناسب معلوم ہوتا ہے کہ یہاں ڈاکٹر ظہور الدین احمد کا وہ جملہ نقل کر دوں جو انھوں نے انفاس العارفين پڑھ کر لکھا ہے۔

"جو لوگ اولیاء اللہ کی روحانی قوتوں کے منکر ہیں ان کے لیے اس تذکرے (انفاس العارفين) کے بیانات ایسے شواہد پیش کرتے ہیں جن سے انکار شاہ ولی اللہ جیسے برگزیدہ عالم اور مومن کی گواہی سے انکار کے مترادف ہے۔"

(پہلے صفحہ کا بقیہ حاشیہ) ولوات الحرس مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

یقول لا تبکو اعلی الدین اذا ولیہ اہلہ ولكن ابکو اعلیہ اذا ولیہ

تقی انور

غیر اہلہ (مندام احمد ابن حنبل جلد ۵ صفحہ ۲۲۲)

یہ عاجز کتاب ہے، مولانا سید محمد فاروق نے لکھا ہے۔ توحید کے نام سے پوری ہزار سالہ تاریخ پر پانی پھیر دیں! کاش مولانا فاروق چارودہ ص ۱۰۰ سالہ تاریخ لکھتے، آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے بعد منبر نبوی علی صاحبہ الصلاۃ والسلام پر قیام فرمانے کی جگہ حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ نہیں کھڑے ہوئے بلکہ ایک درجہ نیچے کھڑے ہوئے انہوں نے سنون مقام چھوڑا۔ اور "القدس" کی فتح کرنے کے بعد حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے کعب احبار یہودی عالم سے جو کہ آپ کے ہاتھ پر اسلام لے آئے تھے فرمایا: هَلْ نَدَّكَ اَنْ تَسِيْرَ مَعِيَ اِلَى الْمَدِيْنَةِ وَتَزُوْرَ قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا تَهْمَارِي خَوَاشِشَ كَمِيْرٍ سَاثِمٍ مَدِيْنَةَ حِلْوٍ اَدْرَبِيْ اَللّٰهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِيْ قَبْرِ كِيْ زِيَارَتِ كَرُوْرٍ خِيَايَمِ كَعْبِ اَحْبَارِ فِلَسْطِيْنِ سَعْفِ كَرِ كَعِ اَيْ كِيْ قَبْرِ مَطْرَهْ كِيْ زِيَارَتِ كَعِ دَا سَطِ كَعِ! حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے مسجد شریف کا نام تک نہ لیا۔ حضرت بلال رضی اللہ عنہ کو خواب میں آپ کی زیارت ہوئی اور وہ ملک شام سے دیوانہ وار آپ کی زیارت کے واسطے روضہ مطرہ پر آئے اور اب مدعیان سنت کے نزدیک آپ کی زیارت کے واسطے جانے والا مشرک ہے۔ حضرت عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما کا معمول تھا کہ آثار نبویہ سے مواظبت کے ساتھ برکت حاصل کیا کرتے تھے، مدینہ منورہ اور مکہ مکرمہ میں جن جن مقامات میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے قیام کیا تھا یا نماز پڑھی تھی وہ بھی ان مبارک مقامات میں قیام کرتے تھے اور نماز پڑھتے تھے اور ان کے صاحبزادے حضرت سالم کا بھی یہی معمول رہا۔ ابن حجر نے فتح الباری جلد ۲ صفحہ ۴۶۹ میں حضرت سالم کے عمل کو بیان کر کے حضرت عثمان رضی اللہ عنہ کا واقعہ لکھا کہ وہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو اپنے گھر لے گئے کہ آپ وہاں کسی جگہ نماز پڑھ لیں اور وہ اسی جگہ کو

چاشنی سے نا آشنا ہیں وہ یقیناً حضرت شاہ ولی اللہؒ کی عبارتوں میں تحریرات کریں گے اور ان پر کفر و زندہ کا فتویٰ جرّیسیں گے جیسا کہ حضرت مجدد پر جرحہ چکے ہیں۔

مولانا سید سلیمان ندوی رحمہ اللہ نے مولانا مسعود عالم کو جو نصیحت کی ہے یہ اس وقت کی نہیں ہے جب کہ وہ خود اس شاہ راہ پر آگئے تھے اور فغانی ایشیخ کی وادی میں گھوم رہے تھے اور کہہ رہے تھے۔

پاکر تجھے اپنے کو میں کیا بھول گیا ہوں ہر سو دوزیانِ دوسرا بھول گیا ہوں
(از سید سلیمان ندوی)

جس دن سے مرے دل میں تیری یاد بسی ہے ہر ایک کو میں تیرے سوا بھول گیا ہوں
منظور تیری چشمِ رضا جب سے ہوئی ہے امید جزا خونِ سزا بھول گیا ہوں
آتا ہے خدا بھی ترے صدقہ میں مجھے یا گویا کہ بہ ظاہر میں خدا بھول گیا ہوں
سجدہ طرت کعبہ کی دل تیری طرت ہے اب قبلہ بھی اے قبلہ نما بھول گیا ہوں
(سلیمان نمبر معارفِ اعظم گدھی ۱۹۵۵ء صفحہ ۳۳۳)

۱۰ دنیا و عقبیٰ میں علامہ حضرت سید سلیمان ندوی رحمہ اللہ نے اس نغزل میں اپنے پیر مرشد کو مخاطب کر کے اپنا حال عرض کیا ہے حضرت سید صاحب اپنے عہد کے علما میں جو اعلیٰ مرتبہ رکھتے تھے وہ انظر من الشمس، سید صاحب کے اس وجدان اور مرشد سے عشق (پیر پرستی) پر معلوم نہیں علماء اصحاب توحید شریک جلی کا فتویٰ صادر کریں گے یا شریکِ خفی کا اہل سنت علماء کرام میں اس وقت درد ہی بڑے گدھے برسرِ اقتدار اور عام مسلمان کے ذہن و کردار پر اثر انداز بلکہ چھائے ہوئے ہیں (انفوس کہ باہم بوسہ پیکار بھی ہیں ان میں کا ہر فرد اپنے علم کے زعم و نالیش میں اپنی پاکی داماں کی حکایات بیان کرنے پر نازاں اور اپنے کو رفوانِ جنت سمجھے بیٹھا ہے دعوتِ عام میں جنت کا دلد و غذا یا ٹھیکیدار)۔ ایک گدھے میں تکفیر و تفسیق (بے چارے مسلمانوں پر کفر و فسق کے فتوے) کی بھرمار دارذاتی ہے تو دوسرے گدھے میں مشرک، بدعتی، قبر پرست وغیرہ وغیرہ "القاب کی بے باکانہ تقسیم کی لا آتھا فدوانی ہے۔ العیاذ باللہ۔"

غاز شرع خراب است کہ در باب صلاح (در عمارت گری گنبد دستار خود اند (تقریر)

یہی مولانا سید سلیمان تھے جو اپنی آزادی کے دوران میں سرہند شریف
 آستانہ عالیہ مجددیہ پر اپنے دوستوں کے ساتھ گئے اور حضرت کے مزار پر انوار پر
 فاتحہ نہیں پڑھی اور مسجد شریف کی دیوار پر بیٹھ گئے اور حضرت مجدد قدس سرہ
 آپ پر ظاہر ہوئے الخ اور یہی مولانا سید سلیمان حضرت شاہ ولی اللہ کو مولانا اسماعیل
 کا حقیقی معلم سمجھتے تھے، فَسُبْحَانَ الَّذِي يُغَيِّرُ وَلَا يُغَيَّرُ وَصَبْحَانَ مَنْ لَا يُقْبَلُ
 النَّوَالُ۔

یہ عاجز ملفوظات میں شاہ ولی اللہ کا بیان لکھ رہا ہے کہ شاہ ولی اللہ
 کی عمر اپنے حضرت والد ماجد کی وفات کے وقت تقریباً سترہ سال کی تھی
 آپ نے ایک دن اپنے فرزند شاہ عبدالعزیز سے فرمایا: ما بر مزار شریف
 متوجہ بہ روحانیت ایشان می نشستم پس راه حقیقت بر ما کشادہ شد: میں
 اپنے والد ماجد کے مزار شریف پر ان کی روحانیت کی طرف متوجہ ہو کر اکثر
 اوقات بیٹھا کرتا تھا، پھر حقیقت کی راہ مجھ پر کھلی۔

حضرت والد ماجد کی روحانیت سے آپ پر راہ حقیقت کھلی اور ۱۱۳۳ھ
 کو اپنے ماموں اور خسر کے صاحبزادے جو آپ سے چار سال چوبیس دن بڑے
 تھے اور آپ کے ہمدم و مونس اور آپ کے خلیفہ بااختصاص اور آپ کی تالیفات
 کے نگراں جناب شیخ محمد عاشق پھلتی جن کی ولادت دس رمضان ۱۱۱۱ھ
 میں ہوئی اور محمد غازی آپ کا تاریخی نام ہے اور دیگر نقباء کے ساتھ حج
 اور زیارت روضہ مقدسہ کے لیے روانہ ہوئے۔ حج سے فارغ ہو کر آپ نے فرمایا

فراغت یافتہ از حج و عمرہ	جو احرام سر کولے تو بستم
میں حج و عمرہ سے فارغ ہو گیا	جب آپ کی گلی کا احرام میں نے باندھا
جو دیدم روئے زیبائے تو جاناں	ز تشویش و بویہ خویش رہستم

لے جاناں جب آپ کا زیبا چہرہ میں نے دیکھا
اپنے وجود کی تشویش سے میں نے چھٹکارا پایا
بیا ساتی پردہ جام شرابے
کہ مخمور صبحی اکتتم
آد ساتی مجھ کو اس شراب کا جام دو
کیونکہ میں تو اکتت بونکم کی صبحی کا مخمور
اور پھر آپ نے بارگاہ نبوی میں عرض کیا

إِذَا أَقْلَقْتَنِي أَزْمَةٌ مُدُّ لِهَمَّةٍ
تَحِيطُ بِنَفْسِي مِنْ جَمِيعِ الْجَوَانِبِ
جب میں تاریک مصیبت نے جس نے تمام جانبوں سے میرے نفس کو گھیر رکھا تھا مجھے بے چین کیا
تَطَلَّبْتُ هَلْ مِنْ نَاصِرٍ أَوْ مُسَاعِدٍ
الْوَذِيهٍ مِنْ خَوْفِ سُوءِ الْعَوَائِبِ

میں نے تلاش کیا، کیا کوئی مہینہ مددگار ہو کہ انجاموں کی برائی کے خوف سے اسکی میں پناہ پکڑوں
فَلَسْتُ أَرَى إِلَّا الْحَبِيبَ مُحَمَّدًا
رَسُولَ إِلَهِ الْخَلْقِ جَمِّعِ الْمَنَاقِبِ
تو میں نے نہ دیکھا بجز حضرت محمد مجرب صلی اللہ علیہ وسلم کے جو مخلوق کے معبود کے رسول اور کھنڈی ترغیوں والے ہیں
وَمُعْتَصِمِ الْمَلَكُوتِ فِي كُلِّ عَمْرَةٍ
وَمُنْتَجِعِ الْفُتَى أَنْ مِنْ كُلِّ تَائِبٍ

اور ہر مصیبت میں آفت رسیدہ کو بچانے والے اور ہر توبہ کرنے والے کے لیے مغفرت کی چراگاہ ہیں۔
وَدَدَانِ نُورًا لِلَّهِ فِينَا لِمَهْتَدٍ
وَصَمَامٍ تَدْمِيرِ عَلَى كُلِّ نَاكِبٍ
اور ہدایت کے طلبگار کے لیے وہ ہم میں اللہ کے نور اور ہر منہ موڑنے والے کے لیے اللہ کی تلوار ہیں

سات مہینے آپ کا قیام مدینہ منورہ میں رہا۔ اس عرصہ میں آپ نے
علمائے کرام سے حدیث شریف کی تکمیل کی اور اپنے استاد گرامی ابو طاہر
جمال الدین محمد بن برہان الدین ابراہیم المدنی الکردی الکوہرانی
الشافعی کی فرمائش پر حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی
سروندی قدس سرہ کی تالیف "رد روا فیض" عربی میں منتقل کی اور
اس کا نام "المقدمة السنیة فی الانتصار للفرقة السنیة" رکھا
اس رسالہ میں آپ نے جو مدح و ستائش حضرت مجدد کی کی ہو شایان

مطالعہ ہے۔ اور آپ نے جہاں بھی کچھ نواد کا اضافہ کیا ہے یا کسی مسئلہ میں اپنی رائے کا اظہار کیا ہے۔ قال العبد الضعیف عفی اللہ عنہ " لکھ کر کیا ہے۔ ترجمہ کرنے میں آپ نے کسی قسم کا ناجائز تصرف نہیں کیا ہے۔ اس مبارک رسالہ کا نسخہ جب عاجز کو دستیاب ہوا، برخور دار سراسرنیک اطوار، ڈاکٹر ابوالفضل محمد فاروقی رحمہ اللہ ورضی عنہ نے جمعہ ۱۰ ماہ مبارک میلاد ۱۴۰۳ھ ۱۶ دسمبر ۱۹۸۳ء کو حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی، دہلی سے اس کو شائع کیا، جزاۃ اللہ خیر الجزاء وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاہُ۔

مدینہ منورہ کے قیام کے دوران میں روضہ مبارکہ و مقدسہ سے اور بقیع غرقہ میں قبۃ اہل بیت اطہار سے آپ نے خوب نواد حاصل کئے۔ حضرات ائمہ اہل بیت سے آپ کو نیا طریقہ ملا ہے۔ آپ نے اس کا ذکر فیوض احر میں کیا ہے۔

بھیا سات شعبان کو آپ مدینہ منورہ سے مکہ مکرمہ کو روانہ ہوئے شیخ محمد عاشق نے مقدمہ میں لکھا ہے کہ حضرت شاہ ولی اللہ نے اپنے خاص اونٹ پر مجھ کو جگہ دی۔

واضح رہے کہ حجاز مقدس میں اونٹ کے دونوں طرف تقریباً چار چار اونٹ لیے کھڑے ہوا کرتے تھے۔ اور ہر کھٹولہ میں ایک شخص ہوا کرتا تھا۔ ان کھٹولوں کو شغوف کہا کرتے تھے۔

اور لکھا ہے گیارہ شعبان ۱۱۴۲ھ کی رات کو منزل رابع میں حضرت نے فرمایا: اگر کوئی میرے بیان کیے ہوئے معارف اور حقائق کو اس طرح لکھے کہ لوگ سمجھ سکیں وہ نواد و اسرار کا شاہدہ کرے گا۔

اپنا متصلی بنا لیں۔ چنانچہ آپ نے وہاں نماز پڑھی اور حضرت عثمان نے اس مبارک جگہ کو اپنا متصلی بنایا یہ واقعہ بیان کر کے ابن حجر نے لکھا ہے ھُو حُجَّةٌ فِی الْبَرِّ بِأَثَارِ الصَّالِحِينَ۔ یعنی یہ واقعہ اللہ کے نیک بندوں کے آثار سے برکت حاصل کرنے کے لیے حجت ہے۔

رز مینے کہ نشان کف پائے تو پودہ سالما سجدہ صاحب نظر ان خواہد تو
افسوس صد افسوس اب اس شخص کو مشرک کہا جاتا ہے جو آثار صالحین
سے برکت حاصل کرے۔ حضرت شاہ ولی اللہ اور آپ کے صاحبزادوں کی
تالیفات میں تحریف کا سلسلہ تقریباً ڈیڑھ سو سال سے رائج ہے
اور اب تیس چالیس سال سے اصحاب توحید منظم طریقہ سے اصلاح
کے نام پر اس مذموم نفل کا ارتکاب کر رہے ہیں عاجز کے پاس حضرت شاہ
عبدالقادر کا ترجمہ قرآن مجید طبع کردہ حکیم غلام نجف۔ مطبع سلطانی میں ۱۲۶۲ھ
کا موجود ہے۔ یہ مبارک نسخہ حضرت سیدی ابوالدقدس سرہ کے استعمال میں رہا
فرماتا تھا۔ اتفاق سے عاجز نے تاج کمپنی لاہور کا ۱۳۴۲ھ کا چھپا ہوا نسخہ لیا
اتفاقی طور پر اس میں وہ تحریفات کا پتہ چلا ہے اور یہ دونوں تحریفات نو
میں کی گئی ہیں عاجز ان کو لکھتا ہے

عۃ سورۃ بقرہ کی آیت ۱۰ کے ترجمہ کے آخر میں ف لکھ کر حاشیہ میں تحریر
فرمایا ہے۔

اللہ نے نبی سے دین اسلام روشن کیا اور خلق نے اس میں راہ پائی اور
منافع اس وقت اندھے ہو گئے۔ تحریف کرنے والے نے۔ اللہ نے نبی سے
دین اسلام روشن کیا۔ کو۔ اللہ کے نبی نے دین اسلام کو روشن کیا۔ کر دیا
اس کو خبر نہیں کہ اللہ نے سورہ مائدہ کی آیت ۱۰ میں فرمایا ہے۔ لَقَدْ جَاءَكُمْ

مِنَ اللّٰهِ نُورًا وَّ كِتَابًا مُّبِينًا۔ تم پاس آئی ہے اللہ کی طرف سے روشنی اور کتاب بیان کرتی: یہ نور اور روشنی ہمارے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہی کی مبارک ذات ہے اسی مبارک نور اور روشنی میں ہم کو کتاب پڑھنی اور سمجھنی ہے۔ سورہ طارق کی آیت ۸ کے ترجمہ میں یہ فائدہ تحریر فرمایا ہے: اللہ دنیا میں پھیرلاوے کام کرنے کے بعد: مُحَرَّرَاتٌ نے لفظ: نیا میں نکال دیا ہے اور لکھا ہے۔ اللہ پھیرلاوے کام کرنے کے بعد۔

عاجز سے ایک صاحب نے کہا کہ یہ تبدیلی آدھاگون کے ثابت نہ ہونے کے لیے کی گئی ہے۔ اسوس ہے اس مصلح نے پھیرلاوے کا پیر غور نہ کیا۔ جہاں سے لے جانا ہوتا ہے لانا بھی وہاں ہی ہوتا ہے۔ اگر یہی بات ہے تو اس شخص کو چاہیے کہ سورہ بقرہ کی آیت ۲۵۹ اذْكَالَّذِي مَرَّ عَلٰی حَزْرِيَّةٍ كُوْحُفٍ كَرَدَ كِيُوْحٍ كِه اس میں حضرت عذیر کا پورے ایک سو سال بعد اسی مقام پر پھر زندہ ہونے کا واقعہ بیان کیا گیا ہے جہاں ان کی وفات ہوئی تھی۔

حضرت شاہ رفیع الدین کے نواسے مولانا ظہیر الدین میداحمد نے سو سال پہلے لکھا ہے۔

”آج کل بعض لوگوں نے بعض تصانیف کو اس خاندان کی طرف منسوب کر دیا ہے اور درحقیقت وہ تصانیف اس میں سے کسی کی نہیں اور بعض لوگوں نے جو ان تصانیف میں اپنے عقیدے کے خلاف بات پائی تو اس پر حاشیہ جڑا اور موقع پایا تو عبارت کو تغیر و تبدل کر دیا۔“
مجلد الرحیم کے مدیر نے ماہ فروری ۱۹۶۸ء کے پرچہ میں لکھا ہے۔
شاہ ولی اللہ صاحب کی خاص باتیں جو انھوں نے مقبول عام باتوں

کے ضمن میں لکھی ہیں اگر آج بھی ان کو الگ کر کے پیش کیا جائے تو اکثر اسخ العقیدہ بزرگ ان سے بھڑک اٹھتے ہیں اور گودہ شاہ صاحب کی عظمت اور بزرگی کی وجہ سے چُپ رہتے ہیں لیکن ان پر کڑھتے ہیں مولانا سید سلیمان ندوی مرحوم و مغفور نے مولانا مسعود عالم مرحوم کو ایک خط میں لکھا تھا کہ شاہ ولی اللہ کا مطالعہ بڑی احتیاط سے کرنا چاہیے کیوں کہ کہیں کہیں وہ کفر کی حدود تک پہنچ جاتے ہیں۔ (رسالہ الرحیم صفحہ ۶۲، فروری ۱۹۶۶ء)

مولانا سید سلیمان کی اس عبارت سے معلوم ہوتا ہے کہ انہوں نے "انفاس العارفين" اور "القول الجلی فی ذکر آثار الولی" کا مطالعہ کیا ہے کیوں کہ ان دونوں کتابوں میں اصحاب توحید، اور علم ظاہر کے اکثر علماء کرام کی سمجھ سے بالاتر باتیں ہیں۔ شاہ ولی اللہ قدس سرہ نے حضرات صوفیہ اعلام قدس اللہ امرارہم العلیہ کی اصطلاحات اور ان کے انداز بیان میں بہت کچھ لکھا ہے۔ حضرت شاہ ولی اللہ کا پایہ اگر علم ظاہر میں بلند ہے بلکہ تر تھا علم باطن میں بھی اولیاء برگزیدہ میں سے ایک فرد اکمل تھے۔ آپ جس وقت علم باطن کے سراپے

لے سید صاحب ایک جگہ اور لکھتے ہیں حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی کی تعبیرات ایسی نازک ہیں کہ کفر و اسلام کے درمیان پل صراط کا فرق رہ جاتا ہے (الرحیم جنوری ۱۹۶۳ء) سید صاحب کے یہ فکار و نظریات اس عہد کے ہیں جب وہ علوم ظاہری کے بہت بڑے عالم و فلسفی تھے اور علم حجاب الاکبر کے حجاب میں تھے۔ مولانا تھانویؒ کے آخر عہد میں ان کی خدمت میں حاضر ہوئے اس وقت سے مولوی ہرگز نہ شد لائے روم۔ تا غلام شمس تبریزی نہ شد کا شاہد و یقین حاصل ہوا اور ان کی غلامی (مریدی) میں داخل ہو کر قال را بگنڈ مرد حال شہ۔ پیش مرد کاٹے پال شہ۔ اپنی پائے مالی اور قید (مریدی) پر خوش و نازاں ہو کر کہتے ہیں سے تھی جب آزادی تو ہر سودور تھی۔ قید میں آرام ہی آرام ہے حضرت اقدس کے مشاہدات حقائق و معارف سے قبل از بیعت آپ کو دلچسپی و شفقت ہو بھی نہیں سکتا تھا کیونکہ اس دور میں تو ابن تیمیہ کے اذکار

دور سے متاثر تھے۔ حق اور

رموز بیان فرماتے ہیں کائنات اوصال کی سرشاری ظاہر و باہر ہوتی ہے۔ مولانا
برکاتی نے اپنی کتاب کے صفحہ ۸۶ میں حضرت شاہ عبدالعزیز کا ارشاد نقل کیا ہے
بعد مراقبہ ہر چہ بہ کشف می رسید می نگاشتند یعنی آپ پہلے مراقبہ کرتے تھے جو کچھ
آپ کے پاک سینہ پر اس وقت منقش ہوتا تھا آپ اس کو قلم بند کرتے تھے
سرشاران جام الست کی یہی کیفیت ہے۔ حضرت امام ربانی مجدد الف
ثانی شیخ احمد فاروقی کے بیان کردہ اسرار و معارف پر بعض ظاہر بینوں
نے اعتراض کیا تو آپ نے اپنے پیر بھائی خواجہ حسام الدین احمد کو لکھا۔

ایں فقیر کہ ایں ہمہ دفاتر در بیان علوم و اسرار ایں طائفہ اعلیٰہ نوشتہ است
بے مزج سکر، حاشا و کلا کہ آں حرام و منکر است و گران و سخن بافی است، سخن
با فان کہ بہ صحو خالص منصف اند بسیار اند، چہ ایں قسم سخنان نہ یافتند و لہائے
مردم را از جانہ بردند ۵

فریاد حافظ ایں ہمہ آخر بہ ہرزہ نیست

ہم قصہ غریب و حدیث عجیب ہست

(دفتر سوم مکتوب ۱۲۱)

یعنی اس طائفہ عالیہ کے علوم و اسرار کے بیان کرنے میں فقیر نے جو
یہ تمام دفاتر لکھے ہیں کیا یہ سب سکر و سرشاری کی آمیزش کے بغیر لکھے گئے ہیں۔
برگن نہیں۔ ہرگز نہیں! ایسا کرنا منکر اور حرام اور سخن سازی ہے۔ وہ سخن ساز جو
اس سکر و سرشاری سے خالی ہیں کیوں اس قسم کی باتیں نہیں بنا سکے اور کیوں
نہیں لوگوں کے دلوں کو اپنی جگہ سے ہلا سکے۔

حافظ کی یہ ساری فریاد آخر بیکار اور لغو نہیں ہے، قصہ بھی انوکھا
ہے اور بات بھی نرالی ہے جو افراد ان علوم و اسرار سے بے بہرہ ہیں اور اس

حضرت شاہ ولی اللہ سلسلہ نقشبندیہ مجددیہ بنوریہ سے وابستہ تھے ۱۱۴۳ھ
 میں کامل سات مہینے مدینہ منورہ میں قیام کیا علم ظاہری: ہاں کے گرامی قدر
 علماء سے استفادہ کیا اور علم باطن میں روضہ مبارکہ و مقدسہ کی خاک رُبی کی
 اور حضرات اہل بیت اطہار کے مزارات مقدسہ کی زیارت کی اور وہاں مراقبات
 کرنے سے درجات کمال پر فائز ہوئے۔ آپ نے الذکر الخیرین میں حضرات
 حسین کی عنایتوں کا ذکر فرمایا ہے اور لکھا ہے فَمِنْ يَوْمِئِذٍ انْشَرَحَ صَدْرِي
 لِتَصْنِيفِ فِي الْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ - اس دن سے میرا سینہ کھل
 گیا علوم شریعت کے تصنیف کرنے میں اور آپ نے فیوض البحرین میں لکھا
 ہے۔ جب میں نے اہل بیت اطہار کے قبور کی زیارت کی مجھ پر ایک غاص
 طریقہ کا انظار ہوا جو اللہ تعالیٰ کے اولیا کا طریقہ ہے۔

اہل تکلیف اور اصحاب صحود آگاہی ایسے امور کا انظار نہیں کرتے ہیں اور
 آپ کو حکم ملا کہ اس کا انظار کریں۔ ہو سکتا ہے اس میں یہ حکمت ہو کہ خلالت کو
 معلوم ہو جائے کہ اصحاب قلوب پر ایسے واقعات ظاہر ہوا کرتے ہیں لہذا
 اپنی نادانی کی بنا پر اس کا دوا نیکار نہ کیا جائے۔ حضرت شیخ شہاب الدین
 سہروردی کے مبارک ارشاد کو جناب سعدی شیرازی نے دو شعر میں
 بیان کیا ہے۔ فرمایا ہے

ما پیردانا کے روشن شہاب دوا ندر ز فرمود بر روی آب
 کیے آں کہ بر غیر بد میں مباحش دوم آں کہ بر خویش خود میں مباحش
 حضرت ایشان فرمودند کہ دوا ندر ہم ربيع الاول بہ حسب دستور قدیم
 قرآن خواندم و چیزے نیاز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قسمت کردم و زیارت
 موئے شریف نمودم۔ در اثنا کے ملاقات علی حاضر شدند و روح پر فتوح

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ جانب این فقیر و دوست داران این فقیر بہ غایت التفات فرمود و در آن ساعت کہ ملا را علی و جماعت مسلمین کہ با فقیر بود بہ ناز و نیازش صعود می کنند و برکات و نفعات ازاں حال نزول فی فرماید۔

(ص ۳۴) ترجمہ ص ۹

یعنی۔ حضرت نے فرمایا۔ قدیم طریقہ کے موافق بارہ ربیع الاول کو میں نے قرآن مجید کی تلاوت کی اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی کچھ نیاز تقسیم کی اور آپ کے مبارک بال کی زیارت کرائی۔ تلاوت کلام پاک کے دوران میں ملا کا درد ہوا (فرشتے نازل ہوئے) اور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی روح برفتح نے اس فقیر اور اس سے محبت کرنے والوں کی طرف بہت التفات فرمائی۔ اس وقت میں نے دیکھا کہ ملا اعلیٰ (فرشتوں کی ٹولی) اور ان کے ساتھ مسلمانوں کی جماعت نیاز مندی اور عاجزی کی بنا پر بلند (عروج کر رہی ہے) ہو رہی ہے (اد پر اٹھ رہی ہے) اور اس کیفیت کی برکتیں اور اس کی لہنی نازل ہو رہی ہیں۔

تشریح۔ اس ملفوظ سے صاف طور پر ثابت ہے کہ خاص بارہ ربیع الاول کو شاہ ولی اللہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی فاتحہ اور نذر و نیاز دلوایا کرتے تھے اور یہ آپ کا پرانا طریقہ تھا اور نیک بخت حاضرین کو ہوئے مبارک از بس مکرم و مقدس کی زیارت کراتے تھے اور شیرینی تقسیم کرتے تھے تاریخ کی تعبیر کی وجہ سے (پناہ بخدا) کراہت تو درکنار، آپ کو برکات اور انوار نظر آتے تھے آپ حاضرین محفل کے درجات بلند ہوتے ہوئے دیکھتے تھے۔ ہذہ سبیلی

لہ حضرت اقدس کو جو فیوض و برکات اور محفل میلاد مبارک میں ملائکہ کے نزول کے شہادت ہوئے وہ بالتفصیل آپ نے اپنی تالیف فیوض الکریمین (مطبوعہ) میں تحریر فرمائے ہیں۔

ادعوا الى الله على بصيرة انا ومن اتبعنى -

آپ نے رسالہ الدر الثمین کے صفحہ ۸ حدیث ۲۲ میں اپنے حضرت والد مولانا شاہ عبدالرحیم کا بیان نقل کیا ہے کہ میں ایام مولود میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے میلاد کا کھانا پکوا یا کرتا تھا۔ ایک سال کچھ پاس نہ تھا کچھ بھنے چنے تھے ان کو میں نے تقسیم کیا۔ میں نے دیکھا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے سامنے بھنے چنے رکھے ہوئے ہیں اور آپ شاد اور بتاش ہیں۔

اس سے صاف ظاہر ہے کہ شاہ ولی اللہ اور آپ کے والد بزرگوار پابندی کے ساتھ میلاد مبارک کے دن خوشی کا کھانا اور شیرینی تقسیم کیا کرتے تھے اور یہی حضرت شاہ عبدالعزیز اور آپ کے شاگردوں کا طریقہ رہا۔ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین

۲۷ حضرت ایشاں فرمودند کہ در ایام عاشورا از جانب امہ اہل بیت رضوان اللہ علیہم اجمعین مکرر اشارات معلوم شد کہ چیزے برائے فاتحہ ایشان باید کرد، بنا برال روزے چیزے از حلاوہ حاضر کردہ شد و قرآن ختم نمودہ فاتحہ خواندہ شد پس برورد و ابتمام در ارواح طیبہ ایشان مشاہدہ افتاد و نیز ارشاد فرمودند کہ چون در ارواح طیبہ اہل بیت رضی اللہ عنہم بہ امعان نظر تا اہل واقع شد بہ حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ امتیازے و مکتے و نقطتے مشاہدہ افتاد کہ مثل ذلک در دیگران معلوم نہ شد و خیال واضح گشت کہ نسبتے کہ مخصوص اہل بیت است گویا از تلاحق افکار در اہل حضرت تام و کامل گشتہ و بعد از اہل اتباع ہماں نسبت و تلون باقی ماند و پس در ادبیار اللہ سطوتے و اہبتے کہ در عوٹ اعظم معلوم می گرد در دیگرے یافتہ نہ می شود۔ (ص ۷۰-۷۱) ترجمہ ص ۱۰۵

یعنی حضرت نے فرمایا۔ عاشوراء کے ایام میں حضرت امہ اہل بیت اہل رضی اللہ عنہم کی طرف سے مکرر اشارہ ہوا کہ ان حضرات کی فاتحہ کرائی جائے

چنانچہ ایک دن شیرینی منگوائی گئی اور قرآن مجید کا ختم کر کے فاتحہ دلائی گئی اور حضرت ائمہ اطہار کی ارواح طیّبہ میں خوشی اور مسرت کے آثار ظاہر ہوئے۔ پھر حضرت نے ارشاد کیا جب حضرات ائمہ اہل بیت اطہار کی ارواح طیّبہ میں گہری نظر ڈالی گئی تو حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ کی مبارک روح میں ایک خاص قسم کا امتیاز، تمکنت اور عظمت نظر آئی جو اوروں میں دیکھی نہ گئی اور کھلے طور پر یہ بات سمجھ میں آئی کہ جو مخصوص نسبت اہل بیت میں ہے وہ انکار کے مل جانے کی وجہ سے اتنا اور اکمال کی شکل اختیار کر گئی ہے اور آپ کے بعد یہ مبارک نسبت اسی کیفیت پر رہی اور پھر اس نسبت مبارکہ کی جو شوکت و عظمت حضرت غوث اعظم سیدنا عبدالقادر جیلانی میں نظر آتی ہے وہ کسی دوسرے میں نظر نہیں آتی۔

تشریح۔ اس مبارک ملفوظ سے صاف طور پر معلوم ہوا کہ حضرات ائمہ اہل بیت اطہار قدس اللہ اسمہم کے ایسا اور خوشنوری کی وجہ سے حضرت شاہ ولی اللہ نے ایام عاشورا میں ان حضرات کی فاتحہ دلوائی۔

شاہ ولی اللہ نے حضرت جعفر صادق رضی اللہ عنہ کی نسبت مبارکہ کے متعلق بہت خوب کہا ہے۔ حضرات مشایخ کبار نے ایک اور وجہ تحریر فرمائی ہے کہ حضرت جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی والدہ امّ فردوسہ دختر حضرت قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہم تھیں۔ حضرت قاسم مدینہ منورہ کے نقباء سبعہ میں سے ایک امام تھے۔ حضرت جعفر کو ان سے علی اور وحانی

لے آپ کے صاحبزادہ وجاہتین سہیل البند حضرت شاہ عبدالعزیز محدث تاحیات عالیس محرم کرنے کے پابند رہے جس میں صحیح دستند روایات بیان فرماتے تھے اور کثیر مجمع ہوتا تھا۔ تحریر فرماتے ہیں کہ ایک ہزار تک لوگ جمع ہو جاتے ہیں (فتاویٰ عزیزی مطبوعہ)

آپ نے لکھا ہے یہ سن کر میں نے اسی وقت کچھ لکھا اور پھر باقاعدہ پندرہ شعبان کو مکہ مکرمہ میں اس کام کو شروع کیا اور اس کا نام "القول الجلی فی ذکر آثار الولی" رکھا۔

اسی نوے سال پہلے تک اس کتاب کے چند نسخوں کا تہہ چلتا ہے مولانا رحمان علی مولف کتاب "تذکرہ علماء ہند" اور سید صدیق حسن خاں کے پاس یہ کتاب تھی۔ لیکن اب اس کتاب کا کامل نسخہ تکیہ کاظمیہ قلندریہ کا کوری کے علاوہ غالباً دوسری جگہ نہیں ہے۔ خدا بخش لاہوری میں ناقص نسخہ ہے۔ اس کتاب کی تین قسمیں یعنی تین تفصیلات ہیں پہلی قسم باقی دونوں قسموں سے بڑی ہے اور یہی حصہ خدا بخش لاہوری میں نہیں ہے۔ تکیہ کاظمیہ قلندریہ کا کوری کے سجادہ نشین محترم گرامی جناب مولانا مولوی محمد مصطفیٰ حیدر قلندریہ ان کے برادر خورد محترم گرامی جناب مولانا مولوی حافظ محمد مجتبیٰ حیدر قلندریہ ہیں، تکیہ ان صاحبان کے دم سے آباد ہے تین سال ہوتے ہیں کہ عاجز کی ان سے ملاقات ہوئی اور معلوم ہوا کہ جناب برادر خورد کے بڑے صاحبزادے مولانا مولوی حافظ تقی انور علوی حفظہ اللہ و فقہ لما یحبہ و یرضاه نے کتاب القول الجلی کا باقاعدہ بہت عمدہ ترجمہ اردو میں سَعَى السَّعَى فِي تَرْجُمَةِ الْقَوْلِ الْجَلِيِّ کے نام سے کیا ہے۔ عاجز نے چند جگہ سے ترجمہ کو اصل سے ملا کر دیکھا اور بہت دل خوش ہوا کہ جناب مولف نے جو کچھ لکھا ہے مترجم سلمہ نے اس کے مفہوم کو صحیح پیرائے میں بیان کیا ہے نیز جا بجا بہترین صوفیانہ شرح حواشی میں کی ہے اس کتاب سے حضرت شاہ ولی اللہ کے صحیح حالاً منظر عام پر آجائیں گے، آپ اگر علم ظاہر میں یگانہ دہر تھے تو علم باطن

میں بھی اللہ تعالیٰ کے فضل و کرم سے صاحبِ طریق ہوئے تھے، آپ کا کشف بے مثال تھا اور آپ کے انکشافات کی نظیر ملنی مشکل ہے۔ عاجز نے جناب مولانا محمد مجتبیٰ حیدر سے شاہِ دلی اللہ کے چودہ ملفوظات لیے ہیں جو القول الجلی میں تحریر ہیں تاکہ حضرت اقدس سرہ کے صحیح حالات کا سب کو علم ہو اور حقیقت امر واضح ہو کہ آپ اہل سنت و جماعت کے مقتدا تھے، وہابیہ اور اصحابِ توحید کے عقائد سے آپ کا کوئی تعلق نہیں تھا، اب ناظرین کرام حضرت کے ملفوظات اور انکشافات ملاحظہ فرمائیں۔ شاہِ دلی اللہ کو گروہ اسمعیلیہ، وہابیہ، غیر مقلد اور اہل حدیث نے تحریفات و تزویرات کر کے اپنے رنگ میں عوام کے سامنے پیش کیا ہے۔

القول الجلی فی ذکر آثار الولی کے چند مکشوف اور ملفوظ

۱۔ روزے غزس حضرت بزرگ بود قدس سرہ، حضرت ایشان بر مزار پر اسرار نشستہ بودند کہ ناگاہ حق سبحانہ بحضرت ایشان الہام فرمود کہ ایں تقریر را بہ مردم برسانید۔ وھو ہذا۔

۲۔ ایں فقیر نسبت شتی دارد، بہ یک لسان دلی اللہ بن عبد الرحیم است وہ دیگرے انسان است، وہ دیگر حیوان وہ دیگر نامی وہ دیگر جسم وہ دیگر جوہر، وہ لسانِ آخر ہست است وہ اعتبار آل لسان ہم حجرت ہم فرس ہم فیل ہم بعیر وہم غنم، تعلیم اسماء آدم را من بودم، وہ آبخہ نوح

۳۔ اس واقعے کا واضح ہے کہ آپ اپنے والد ماجد حضرت بزرگ شاہ عبد الرحیم صاحب کاعرس کرنے کے پابند تھے۔ حضرت شاہ عبدالعزیز حضرت اقدس کاعرس کیا کرتے تھے بلکہ کتاب ہذا میں آپ کے سویم اور اس میں فاتحہ خوانی کا ذکر بالتفصیل ہے

طوفان شد و سبب نصرت اُوند من بودم، آنچه برابر ابرہیم گلزار گشت من بودم
توریت موسی من بودم، احیاء عیسی میت را من بودم، قرآن مصطفیٰ صلی اللہ
علیہ وسلم من بودم، و الحمد للہ رب العالمین۔

پس بر حضرت ایشان این کلام گراں آمد کہ عادت شریف اخفاک
امثال این امور بود اما معلوم فرمودند کہ عدم اظہار این معنی موجب نوعی از
چیزے خواهد بود، مضطر شدہ آن را بیان فرمودند و در آن حال آثار شدت
کلفت در روی مبارک حضرت ایشان مشاہدہ می افتاد، چنانچہ در بعض
اوقات در حال وحی بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شدت طاری می شد
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ہم چنین کمال در شہ بعضے احیان ازاں معنی
خالی نہ می باشند۔ (اصل) ترجمہ اردو صفحہ ۴۹

یعنی ایک مرتبہ حضرت بزرگ کے عرس شریف کے موقع پر آپ مزار
شریف کے پاس بیٹھے تھے کہ آپ کو الہام ہوا کہ لوگوں تک یہ بات پہنچا
دو کہ یہ فقیر چند نسبتیں رکھتا ہے، ایک نسبت سے ولی اللہ فرزند عبد الرحیم
ہے اور ایک سے انسان ہے اور ایک سے حیوان اور ایک سے نامی اور
ایک سے جسم اور ایک سے جوہر، اور ایک اعتبار سے وہ موجود ہے اور اس
اعتبار سے پتھر بھی ہوں، درخت بھی ہوں، گھوڑا بھی، ہاتھی بھی، اونٹ
بھی بھیڑ بھی، آدم کو اسماء کی تعالیم میں تھا، نوح کا طوفان جو اٹھا اُد
ان کی کامیابی کا سبب ہوا، وہ میں تھا، ابراہیم پر جو گلزار ہوا وہ میں
تھا، موسیٰ کی تورات میں تھا، عیسیٰ کا مردے کو زندہ کرنا میں تھا، مصطفیٰ
صلی اللہ علیہ وسلم کا قرآن میں تھا، سب تعریف اللہ رب العالمین کے لیے

ہے۔

ایسے امور کے متعلق آپ کی عادت چھپانے کی تھی، لیکن آپ کو محسوس ہوا کہ ان چیزوں کا ظاہر نہ کرنا کسی خاص بات کا سبب بن جائے گا۔ لہذا مجبور ہو کر آپ نے بیان فرمایا، جیسا کہ بعض اوقات رسول اللہ ﷺ علیہ وسلم پر وحی کے نزول کے وقت شدت طاری ہوتی تھی، اور یہ اللہ کے بھیدوں میں سے ایک بھید ہے۔ آپ کی اُمت کے اصحاب کمال بھی اس حالت سے خالی نہیں ہیں جس وقت آپ نے اس امام کا بیان فرمایا اس وقت شدت اور کلفت کے آثار آپ کے مبارک چہرہ پر نظر آ رہے تھے۔

تشریح۔ یہ عاجز کہتا ہے، اربابِ طریقت کے لیے اس مبارک کشف میں کوئی غزابت نہیں ہے۔ اصحابِ قلوب جب مراقبہ کرتے ہیں اور صفاتِ تکوینیہ کی تجلیات سے سرشار ہوتے ہیں ان پر وحدت وجود کے اثرات ظاہر ہو جاتے ہیں۔ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ نے فتر اول کے مکتوب ۲۹۱ میں لکھا ہے۔

”ایسی توحید دالے اربابِ قلوب اگر اسی مقام سے عالم کو مراجعت کریں گے تو عالم کے ہرزہ میں اپنے محبوب کو دیکھیں گے“
یعنی مراقبہ میں لطائف کو عروج حاصل ہوتا ہے۔ مراقبہ صفات ہو یا ذات عروج کے وقت سالک اس میں فانی اور مستہلک ہو جاتا ہے اور جب لطائف کا نزول ہو چکتا ہے تو اس پر صحو طاری ہو جاتا ہے البتہ خواہ اور سردی کی کیفیت اس پر ظاہر ہوتی ہے اور اگر سالک کے لطیفہ کو عروج ہوا اور وہ اس حالت میں مراجعت کرے تو دنیا کے ہرزہ میں اس کو دنیا کی کیفیت نظر آئے گی جو مراقبہ میں پیش آئی ہے۔

فوائد حاصل ہوئے۔ علامہ بدرالدین نے حضرات القدس میں آپ کا قول لکھا ہے۔ **وَلَدَنِي أَبُو بَكْرٍ مَرَّتَيْنِ**۔ ابو بکرؓ سے دو مرتبہ پیدا ہوا ہوں ایک جسمانی پیدائش ہے کہ وہ میرے نانا ہیں اور ایک روحانی پیدائش ہے کہ میں ان کے سلسلہ سے مستفید ہوا ہوں۔

حضرت ایشان فرمودند کہ در عالم مثال در یکے از فرزندان خود جا شمر و تے تمام و عظمتے و نورانیتے عظیم مشاہدہ نمودم امید آن است کہ این معنی طور نماید و در بعضے از فرزندان علمے وسیع معلوم می شود و از بعضے دیگر بقائے نسل ادراک نموده می آید۔ (ص ۲۸۲ ترجمہ ص ۱۰۹)

یعنی حضرت نے فرمایا۔ میں نے عالم مثال میں اپنے فرزندوں میں سے ایک میں عزت، دولت، بڑائی اور عظیم نورانیت دیکھی۔ امید ہے اس کا ظہور ہوگا اور بعض فرزندوں کا علم وسیع معلوم ہوا اور دوسرے بعض سے نسل کا باقی رہنا معلوم ہوا۔

تشریح۔ آپ کے فرزند شاہ عبدالعزیز کو اللہ تعالیٰ نے مقبولیت، عظمت، نورانیت کی دولت سے نوازا۔ شاہ ولی اللہ نے کتابیں لکھیں اور شاہ عبدالعزیز نے چار اطراف میں ان کے علم کو پھیلایا، آپ سارے ہندستان کے کسٹم اتاد ہوئے۔ شاہ عالم بادشاہ نے جاگیر عنایت کی دو مواضع آپ کے اور آپ کے تین بھائیوں کے اور ایک بلا شرکت غیرے آپ کا۔ بادشاہ آپ کے

لئے تین موضع جاگیر میں تھے جو شاہ عالم بادشاہ اور دولت راؤ سندھیا کے نذر کیے ہوئے تھے۔ حن پورا اور مراد آباد پکنہ سکندر آباد تو چاروں بھائیوں میں مشترک تھے اور ایک موضع علی جنہ (قریب بھٹات) بلا شرکت صرف آپ (شاہ عبدالعزیز) کا تھا۔ آپ کی وفات کے وقت قریب ایک لاکھ روپیہ نقد اور دیگر جیش قیمت سامان آپ کی ملکیت تھا۔ چند ہزار روپے اپنے نواموں شاہ محمد آصف شاہ محمد یعقوب کو رہائے سفر حج و عمرہ دیئے اور چند ہزار روپے اپنی چھیز و کفن اور دیگر باہدم اسم تزیینت (ذکوہ وغیرہ) کے لیے درشا کو دیئے۔ (مختص از مقالات طریقت مطبوعہ صفحہ ۲۰)

حلقہ و عظمیٰ میں آیا کرتے تھے۔ شاہ رفیع الدین اور شاہ عبدالقادر آپ کے دست و بازو تھے۔ جب تک یہ دونوں بھائی زندہ رہے آپ سکون سے لے کر اللہ تعالیٰ ان حضرات پر اپنی خاص رحمتیں نازل فرمائے۔

۵۔ وقتے ظاہر شد کہ روح مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اہل بیت آنجناب متوجہ حال فقیر و جمیع اطراف فقیر است و نیز روشن شد کہ نور الہی در عالم اجسام بہر دو قسم ظہوری نماید۔ ظہور تشریحی و ظہور تکوینی۔ ظہور تشریحی بر ضابطہ قواعد کلیہ تشریحیہ است و ظہور تکوینی مبنی بر اقامت مصلحت کلیہ بغیر مراعات قواعد کلیہ، علمے کہ متعلق بہ اول باشد علم ظاہر است، و علمے کہ متعلق ثانی است علم باطن است، باجملہ بہ حسب نور تکوینی و علم باطن ہیچ احد سے بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از ائمہ اثنا عشر رضی اللہ عنہم قوی تر نیست گویا علماء اعلیٰ کہ بنائے احکام عالم بر آہنا است از اعظم الفرق اند بہ حسب نسبت ادبیشان متوجہ شدن تریاتے مجرب است۔ (ص ۸۷) ترجمہ ص ۱۱۴

یعنی۔ ایک مرتبہ ظاہر ہوا کہ روح مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اور اہل بیت مبارک آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم اس فقیر کے حال پر اور اس کے تمام اطراف پر متوجہ ہے اور واضح طور پر معلوم ہوا کہ عالم اجسام میں اللہ تعالیٰ کا نور و طرح کا ظاہر ہوتا ہے ایک تشریحی ظہور اور دوسرا تکوینی ظہور تشریحی ظہور کی اساس شریعت کے قواعد کلیہ کے ضابطہ اور استحکام پر ہے اور تکوینی ظہور کی اساس قواعد کلیہ کی مراعات کے بغیر، مصاحح کلیہ کے قائم رکھنے پر ہے، وہ علم جس کا تعلق پہلے نور (تشریحی) سے ہے وہ علم ظاہر ہے اور وہ علم جس کا تعلق دوسرے نور تکوینی سے ہے وہ علم باطن ہے۔ خلاصہ کلام یہ ہے کہ نور تکوینی اور علم باطن کی لہ نیست را بہت نمودن و در وجود آوردن۔ نیست کوہمت کرنا (مدم سے وجود میں لانا)

رُو سے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے بعد اثنا عشری ائمہ سے زیادہ قوت والا کوئی نہیں ہے یہ حضرات گویا کہ ملا اعلیٰ کا ایک بہت با عظمت فریق ہے جس پر اس عالم کا استحکام اور مضبوطی ہے۔ جو نسبت ان حضرات کی جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے ہو اس کی وجہ سے ان حضرات کی طرف متوجہ ہونا مجرب تر یا ق ہے یعنی اکسیر اعظم ہے۔

تشریح۔ اس میں کوئی کلام نہیں ہے جیسا کہ حضرت امام احمد کی روایت کردہ حدیث میں ہے کہ نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اہل بیت اہلار کی محبت حضرت نوح علیہ السلام کی کشتی کی طرح ہے جو اس میں بیٹھا وہ طوفان سے بچا اور جو نہ بیٹھا وہ ہلاک ہوا۔ حضرات صحابہ کا احترام برقرار رہا اور آخدا صحیحہ کی مشعل ہاتھ میں رہی۔ وہ اللہ کے لطف و کرم سے قیامت کے لرزہ خیز واقعات اور دوزخ کے درکات سے (گہرائیوں سے) محفوظ رہے گا جیسا کہ امام رازی نے لکھا ہے اور ملا علی قاری نے مرقات میں نقل کیا ہے، عا جز نے خلاصہ پیش کیا ہے۔ اللہ کے فضل و کرم سے یہ مبارک جماعت جو نجات کی کشتی میں بیٹھی ہے اہل سنت و جماعت کی ٹوٹی ہے۔ واللہ اعلم بالصواب

حضرت ایشان فرمودند کہ شب عرس حضرت شیخ ابو الرضا محمد قدس سرہ در مقبرہ شان ہنگامہ دسر دے بہ مردمان شوقی و وجدے بود در سجد خلیش بعد عشاء نشسته بودم کہ یک پارہ نور آوردند و گفتند کہ آئینہ در آں جا ذوق و شوق و کرامات توجہ روح مبارک شان بود، ہمہ مرکب شدہ این صورت گرفتہ کہ ارسال یافته و در ہاں اثنا نفس نا طقہ و اسر بیان در تمام عالم ظاہر شد و واضح ساختند کہ آں نور تابع از آں منبع است اگرچہ از انجام رسول ہم است۔ (صنعا) ترجمہ صفحہ ۱۲۹

یعنی حضرت نے فرمایا۔ حضرت شیخ ابوالرضا محمد قدس سرہ کے عرس کی رات کو ان کے مقبرہ میں لوگوں کی بھیڑ اور نغمہ سرائی کا ہنگامہ برپا تھا لوگ اپنے شوق اور وجد میں مصروف تھے میں عشاء کے بعد اپنی مسجد شریف میں بیٹھا تھا کہ نور کا ایک ٹکڑا میرے پاس لایا اور کہا گیا کہ وہاں پر ذوق و شوق اور روح مبارک کی کرامات کا جو کچھ ظہور ہوا ہے وہ سب مل کر اس صورت میں ہو گئے ہیں جو آپ کو ارسال کیا گیا ہے، اسی دوران میں نفس ناطقہ کا اثر تمام عالم میں ظاہر ہوا اور یہ بات واضح کی گئی کہ وہ نور اسی منبع کا تابع ہے اگرچہ وہاں سے بھیجا بھی گیا ہے۔

تشریح۔ اس ملفوظ سے ثابت ہے کہ آپ کے محترم چچا کا بھی عرس ہوا کرتا تھا اور محفل سماع و سرود منعقد ہوا کرتی تھی اور لوگوں پر ذوق و شوق طاری ہوتا تھا اور آپ کے محترم چچا کی روح کی کرامات (اور برکات) انوار کا ظہور ہوا کرتا تھا اور وہ محفل نورانی ہوا کرتی تھی۔ شاہ ولی اللہ کو اس احتفال پر کوئی اعتراض نہ تھا بلکہ آپ کو اس سے مشاہدات و فیوضات روحانی حاصل ہوتے تھے۔

۷ اتفاق چنانہ اناد کہ قبل ازاں، شب وقت خواجہ محمد امین و خواجہ ابوالنیر بہ طبع دوا برائے آبخناب مشغول شدند و دریں باب اہتمام تمام بہ کار بردند، وقت شب جناب حضرت ایشان ارشاد فرمودند کہ سابق

۱۰ حضرت اقدس نے اپنے والد ماجد کی چشم دید روایت حضرت مجدد الف ثانی کے پیر پرورد حضرت خواجہ باقی باللہ نقشبندی کے عرس کا حال جس میں توالی کا بھی بندوبست ہوتا تھا نیز حضرت اقدس نے اپنے استاد شیخ ابراہیم گردنی مدنی کاشدت ذوق سماع اور اس کے فوائد انفاس العارفين صفحہ ۸۴ و ۸۵ میں لکھے ہیں۔ تھی انور

ازیں مدتے دراز شد کہ یکبارگی درخانہ ما چیزے از طعام بہ دیر میسر آمدہ
 بود و میاں نور اللہ متصدی سرانجام بعضے اسباب آں شدہ بودند، بنا برآں
 نماز مغرب پیش از جماعت ادا کردہ آں را سرانجام دادند پس نماز شاں بہ
 جناب الہی بہ محل قبول رسیدہ بود ہم چنین امروز عمل ایں ہر دو عزیزاں
 قبول گشتہ۔ (ص ۱۲۲) ترجمہ ص ۱۵۱

یعنی۔ اس سے پہلے ایسا اتفاق ہوا تھا کہ خواجہ محمد امین اور خواجہ
 ابوالخیر بڑے اہتمام سے رات کے وقت (حضور کی) دوا پکانے میں مصروف
 ہو گئے تھے (اس کام کی وجہ سے جماعت ان سے فوت ہو گئی تھی) حضرت نے
 رات کو فرمایا، اس واقعہ سے ایک زمانہ پہلے ایک مرتبہ ہمارے گھر میں
 کھانے کا سامان دیر سے میسر آیا، میاں نور اللہ (بڈھانوی) بعض چیزوں
 کی فراہمی میں ساعی (کوشاں) ہوئے تھے اور اس (حضرت اقدس اور آپ
 کے اہلیت کی خدمت کی) وجہ سے انھوں نے مغرب کی نماز جماعت سے
 پہلے بڑھتی تھی اور پھر کام کے پورا کرنے میں مصروف ہو گئے تھے۔ ان کی
 نماز بارگاہ الہی میں قبول ہو گئی تھی۔ اسی طرح آج کے عمل میں ان دونوں
 عزیزوں کی نماز قبول ہو گئی ہے۔

تشریح۔ جماعت سست ہو کہہ ہے بلا عذر چھوڑنا باز پرس کا سبب ہے
 خواجہ محمد امین ولی اللہی اور خواجہ ابوالخیر اور ان سے پہلے میاں نور اللہ
 سے جماعت فوت ہو گئی تھی۔ حضرت شاہ ولی اللہ کو کشف کے ذریعہ معلوم
 ہوا کہ ان تینوں سے باز پرسی نہ ہوگی، ان تینوں کو ان کا اخلاص کام آیا۔
 (بہ حالت اعتکاف در ماہ رمضان) شب بست و نہم نادر کیفیتے در
 کہ بہ جز شوق و وجد و انجذاب چیزے دیگر اگنباؤش نہ بود، بہ تقریبے بعضے

نغمہ کے طیبہ کہ در جوار آن مکان اتفاق افتاده بود نیز، ہیج آن کیفیت
 شدہ بودند، با بکلہ تمام شب بہ ہمیں زنگ گزشت رثلت اخیر وقت
 حضرت ایشان بہ فایت خوش بود، از شوق و ذوق سرتاپا امتلاک عظیم
 داشت، دستی و جوش از ہر بن موے مبارک می تراوید، و اثرے عجیب در
 تشریف آن دوران حضور در گرفتہ بود، در آن وقت نغمہ سرایت حافظ شیرازی
 تا زہینخانہ دے نام و نشان خواہد بود سر ما خاک رہ پیرمغان خواہد بود
 آغازید ازاں آواز پر سوز و گداز دل و جگر ہر یک می پاشید، ہر کس از دنیا
 بے اختیار می خواست کہ خود را پروانہ دار بران سمع الہی فدا سازد الخ۔

(۱۲۳) ترجمہ صفحہ ۱۵۲

یعنی۔ اعتکاف کی حالت میں رمضان کی انتیسویں رات کو آپ پر
 نا در کیفیت طاری ہوئی کہ شوق، وجد اور جذبہ کے سوا کسی شے کی گنجائش نہ
 تھی، متصل مکان میں اتفاقی طور پر کوئی خوشی تھی اور وہاں اچھے گانے ہو رہے
 تھے اور ان کی آواز آرہی تھی، اس سے شوق و محبت کی آگ اور بھڑکی اور
 اسی کیفیت میں ساری رات بسر ہوئی۔

تہائی رات باقی تھی، آپ خوش تھے اور ذوق و شوق میں از سرتاپا
 ڈوبے ہوئے تھے، مستی اور جوش آپ کے ہر بن موے ٹپک رہا تھا کہ گانے
 والے نے حافظ شیراز کا عشق و محبت میں ڈوبا ہوا شعر پڑھا جس کا مطلب
 کچھ ایسا ہے۔

جب تک میخانہ معرفت اور شراب محبت کا نام و نشان باقی ہے
 ہمارا سرتاقی نغمخانہ الست کی راہ کی مٹی بنے گا۔

یہ عاشقانہ اور ستانہ شعر اور پھر پڑھنے والے کی پر سوز و گداز آواز نے

ہم میں سے ہر ایک کا دل اور جگر پاش پاش کر دیا، اس وقت جتنے جان نثا
 وہاں موجود تھے سب کی تمنا تھی کہ اس نورانی شمع (حضرت اقدس) پر
 اپنے کو پروانے کی طرح فدا کر کے خاکستر ہو جائیں، رحمۃ اللہ علیہم اجمعین
 تشریح۔ شیخ محمد عاشق رحمہ اللہ کے اس بیان سے صاف طور پر ظاہر ہو
 کہ حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ نہ ملائے خشک تھے اور نہ صوفی خشک
 علم ظاہر میں اگر بے مثل و بے بدل تھے علم باطن میں اچھی مثال "وَذِكْرُ
 الْغَشَّةِ لَا تَكْسِرُ الْقَوَارِيرَ" کے تھے۔

حضرت انجشہ کا واقعہ

قصہ حادی جناب انجشہ	کردہ نقل آں راجاعت از حیا
انجشہ حادی خواں کا قصہ	بہترین لوگوں کی ایک جماعت نے نقل کیا ہے
آں حادی خواں جناب مصطفیٰ	از رجز خواندے بہ صورت زیر زرا
آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا وہ حادی خواں	نرم اور نمکین آواز سے رجز پڑھتا تھا
اشر بے چارہ زان صوت جمیل	مست گشتہ تیز رفتی زیر بار
بے چارہ اونٹ اس حسین آواز سے	بوجھ میں دبا ہوا مست ہو کر تیز چلتا
در سفر بارے حادی آغاز کرد	بود سرد و ریز بر ناکہ سوار
ایک مرتبہ سفر میں اس نے حادی شروع کی	سر عالم صلی اللہ علیہ وسلم بھی انہی پر سورتھے
خواندستانہ بہ نوع پاک دل	ذکر پاکش ماند شیریں یادگار
اس پاک دل نے مست ہو کر اس طرح حادی پڑھی	کہ اس کا پاک ذکر یادگار بن گیا
چوں جناب مصطفیٰ شورش بید	کاں بہ زنگ برق گشتہ شعلہ بار
جب جناب مصطفیٰ نے اس کے شعروں کو دیکھا	کہ وہ بجلی کی طرح شعلے پر سار ہو ہیں
گفت لَا تَكْسِرُ الْقَوَارِيرَ ادری انجشہ	سینہارا تانہ سوز اند شرار

فرمایا اے انجمنہ نشینوں کو نہ توڑ
خوش نصیب است آن کہ سکر و انبساط
وہ خوش نصیب ہو جو سکر اور انبساط کو
درہ الفت بہ عزم و صدق تام
پوسے عزم اور سچائی کے ساتھ محبت کی راہ میں
چشم پر غم آہ پر سوزشس بود
اس کی آنکھ نمناک اور دل پر سوز ہو
ہرزماں از شوق مستیہا کند
ہر لحظہ شوق سے مستیاں کرے
ذکر پاکش دارے لہا است زید
لے زید اس کا پاک ذکر دلوں کی دوا ہے

تا کہ سینوں کو چنگاریاں نہ جلا دیں
صرف یاد حق کندیل و نہار
شب و روز خدا کی یاد میں صرف کرے
مرد واراں پانہادہ استوار
مردانہ وار مضبوط قدم جمانے ہوئے ہو
تن زبون و قلب باشد بے قرار
جسم عاجز اور دل بے تسرار ہو
ہر نفس بر جان جانا نش نثار
ہر سانس میں محبوب کے نام پر قربان
آتش عشقش سپر باشد ز نار
اس کے عشق کی آگ جہنم کی سپر ہوگا

انسوس ایسے فرد اکل و بے مثال کو آہل آہوار نے و ہابیتہ کے
عقائد کا علم بردار ظاہر کیا ہے۔ آپ کے صاحبزادے اور آپ کے ممولوں
کے صاحبزادے آپ کے رفیق دمنس، آپ کے خلیفہ اعظم جناب شیخ محمد
آپ کے مسلک پر ترجمان اہل سنت و جماعت تھے۔ رحمۃ اللہ علیہم جمعہ
۹ آگاہی احمد، ایں فرزند ان کہ لطف الہی ایشاں را بہ ما عطا کردہ
ہمہ سعدار اند، نوعی از ملکیت بر ایشاں ظہور خواہد کرد لیکن تدبیر غیب
تقاضی کند کہ دو شخص دیگر پیدا شوند کہ در مکہ و مدینہ سالما احیائے علوم
نمایند وہاں جا وطن اختیار کنند، از طرف مادر نسبت ایشاں بہ ما متکمن با
ذیرا کہ آدمی زادہ بہ وطن مادر میلان طبعی دارد، انتقال جماعہ کہ وطن وال
ایشان متکمن باشد بہ سرزمینے بالطبع مستحیل است مگر بہ سبب قسرتا سر

(۲۳۸-۲۳۹) ترجمہ

یعنی۔ اللہ تعالیٰ نے اپنے لطف سے یہ اولاد جو مجھ کو عنایت کی ہو،
سب نیک بخت ہیں اور ان پر ایک طرح کی فرشتگی کا ظور ہوگا اور غیبی
تدبیر کا تقاضہ ہے کہ وہ افراد اور پیدا ہوں جو سالہا سال مکہ اور مدینہ میں
علوم دین کی ترویج کریں اور وہیں کی وطنیت اختیار کر لیں ماں کی طرف
سے ان کا رشتہ مجھ سے ہوگا۔ ایسی جماعت جس کا تعلق والدہ کے وطن سے
ہو، وطن کو چھوڑنا مشکل کام ہے مگر یہ کہ کوئی بہت جدوجہد کرے۔

تشریح۔ آپ کے تین صاحبزادوں کا قیام دہلی میں تھا۔ شاہ عبدالعزیز
شاہ رفیع الدین اور شاہ عبدالقادر۔ یہ تینوں حضرات بہ ظاہر بشر اور
بہ باطن فرشتہ تھے، عاجز کے پردادا حضرت شاہ احمد سعید فرمایا کرتے
تھے کہ۔ یہ تینوں بھائی علم کے سمندر تھے اور تفسیر کلام الہی میں شاہ
عبدالعزیز اللہ کی آیات میں سے ایک آیت تھے، تینوں بھائی صاحب
نسبت و کشف صحیح تھے اور شاہ عبدالقادر کا کشف نہایت عمدہ تھا
انہوں نے بارہ سال تک مجاہدہ اور اس طریقہ کے بعض خلفاء سے استفادہ
کیا تھا۔ ان اور حضرت شاہ عبدالعزیز کے نواسے شاہ محمد اسحاق اور شاہ
محمد یعقوب مع متعلقین دادلاد اور اپنے دامادوں اور ان کے اہل و عیال
اور مع دوسرے رفقا کے ۱۲۵۸ھ کو حرمین محترمین ہجرت کر گئے اور
وہاں سالہا سال علوم دین پڑھاتے رہے اور آخر وہاں کی پاک مٹی
میں پیوند ہو گئے۔ رحمۃ اللہ علیہما۔

شاہ ولی اللہ کی وفات ۱۱۶۶ھ میں ہوئی ہے ان کی وفات کے
بیاسی سال کے بعد یہ واقعہ ظاہر ہوا۔ سید صدیق حسن خاں نے اپنی کتاب
"اتحاف النبیلاۃ مطبوعہ نظامی کابنور در ۱۲۸۸ھ کے صفحہ ۲۳۰-۲۳۱

میں القول الجلی کی عبارت نقل کر کے لکھا ہے۔ مصداق اس آگاہی ظاہر وجود ہر دو نواسہ شاہ عبدالعزیز دہلوی است، مولوی محمد اسحاق و محمد یعقوب کہ ہجرت از دہلی کردہ در مکہ اقامت نمودند و سالہا بہ احیائے روایت حدیث بہ اہل عرب و عجم پرداختند یعنی اس آگاہی کا مصداق بہ ظاہر شاہ عبدالعزیز دہلوی کے دو نواسے مولوی محمد اسحاق اور محمد یعقوب ہیں جو دہلی سے ہجرت کر کے مکہ میں مقیم ہوئے اور برسوں اہل عرب اور عجم کو حدیث کی روایت کی یہ ہے اَلْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ کی ایک مثال نواب صدیق حسن خاں (بھوپالی) کے پاس القول الجلی کا نسخہ تھا اور وہ اس کو مستند سمجھتے تھے وہ حضرت شاہ ولی اللہ کے کشف کے قائل ہو گئے باوجودیکہ وہ اہل حدیث کے امیر اور غیر مقلدین اور وہابیوں کے اپنے عہد میں امام تھے۔

عنا روزے بہ شیخ عبدالعزیز کہ خلف الصدق ظاہر ادا باطن حضرت ایشان اندر ضمن بعض تقریبات فرمودند کہ حضرت قبلہ گاہ ماچوں ازیں عالم انتقال نمودند عمر ما مثل ہمیں عمر شما بود و میاں اہل اللہ یعنی برابر خورد بہ سن رفیع الدین بودند پس ما بر مزار شریف اکثر اوقات متوجہ بہ روحت ایشان می نشستیم پس راہ حقیقت بر ما کشاود شد۔ پس ازیں حکایات تہنیہ بر قرب ارتحال خویش کردند۔

روزے فرزندان گرامی را بہ بشارات نواختند و بہ شیخ عبدالعزیز خطاب نمودہ فرمودند کہ فرزندم شیخ محمد را نسبتے مع اللہ مانند نسبت شاہ حسین۔ فلاں کہ معلم فرمودند و از خاطر برفت۔ خواہد شد و نام تو در ملا علی حجۃ اللہ است و نام رفیع الدین ابو العجائب اعنی تسخیر عناصر دے را باشد کہ ہرچہ

از زبان او بر آید صورت وقوع گیرد و نام عبدالقادر معین الحق کہ حجۃ اللہ
 راب مال یا بہ نوع دیگر اعانت نماید پس شیخ عبدالعزیز عرض نمودند کہ آیا
 ماراد لایت نہ خواہد بود فرمودند نہ ہمیدہ کہ حجۃ اللہ جارحہ الہی می باشد
 در اتمام مراد دے تعالیٰ۔ اچھ شد در ہر یک از ایشان آثار این بشارات
 ظاہر و باہر است (صلا ۲) ترجمہ صلا حصہ دوم

یعنی ایک دن بعض تقریبات کے دوران اپنے فرزند شیخ عبدالعزیز
 سے جو ظاہر اور باطناً آپ کے خلف صدق ہیں فرمایا کہ ہمارے والد ماجد
 جب دنیا سے آخرت کو منتقل ہوئے ہماری عمر تمہاری اس عمر کی طرح تھی
 اور میرے چھوٹے بھائی میاں اہل اللہ کی عمر ربيع الدین کی سی عمر تھی۔ میں
 آپ کے مزار شریف پر آپ کی روحانیت کی طرف توجہ ہو کر بیٹھا کرتا تھا
 پھر مجھ پر راد حقیقت کھلی۔ ان حکایات کے بعد آپ نے آگاہ کیا کہ میری
 رحلت کا زمانہ قریب آ گیا ہے۔

ایک دن آپ نے اپنے چار فرزند ان گرامی کو بشارات عظیمہ سے نوازا
 آپ نے شیخ عبدالعزیز سے فرمایا، میرے فرزند شیخ محمد کو اللہ سے نسبت ملا
 شاہ حسین۔ آپ نے بیان فرمایا تھا جو میرے ذہن سے اتر گئی ہے۔ کی
 نسبت کی طرح ہوگی۔ اور تمہارا نام ملا اعلیٰ میں حجۃ اللہ ہے اور ربيع الدین
 کا نام ابوالعجائب ہے۔ ان کو عناصر کی تسخیر حاصل ہوگی جو بات کہیں گے
 وہ ہوگی اور عبدالقادر کا نام معین الحق ہے، وہ مال سے یا دوسرے طریقہ
 سے حجۃ اللہ (شیخ عبدالعزیز) کی مدد کریں گے یہ سن کر شیخ عبدالعزیز نے
 آپ سے کہا کہ کیا ولایت مجھ کو نہ ملے گی۔ آپ نے فرمایا۔ تم سمجھ نہیں
 حجۃ اللہ تعالیٰ کا آلہ ہے۔ وہ اس سے مراد کی تکمیل کو آتا ہے۔

محمد عاشق نے کہا ہے۔ الحمد للہ سب میں بشارات کے آثار صاف طور
ظاہر ہیں۔

تشریح۔ اس مبارک قطعہ میں دو واقعات کا بیان ہے۔
پہلے واقعہ میں شاہ ولی اللہ نے اپنے فرزند دوم شاہ عبدالعزیز
فرمایا کہ حضرت والد ماجد کی وفات کے وقت میری عمر اتنی تھی جتنی
تمہاری عمر ہے۔ میں ان کے مزار شریف کے پاس ان کی روحانیت کی
متوجہ ہو کر بیٹھا کرتا تھا تا آنکہ راہ حقیقت محمد پر کھلی۔

افسوس ہے اب مدعیان سنت و اصحاب توحید کے نزدیک
عمل شرک میں داخل ہے۔ حضرت شاہ ولی اللہ کو جو نعمت ملی
ابتداء ان کے والد ماجد کی مرقد مبارک سے ہوئی اور اس کا اتمام
دو عالم صلی اللہ علیہ وسلم کے روضہ مبارک پر ہوا، وہ روضہ مقدس
کے زیارت، سراسر سعادت کا شوق امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق
کعبہ اجار کو دلا رہے ہیں۔

دوسرے واقعہ میں شاہ ولی اللہ نے اپنے صرف چار صاحبزادے
شیخ محمد، شیخ عبدالعزیز، شیخ رفیع الدین، شیخ عبدالقادر کو بشارت
سے نوازا ہے اور جناب شیخ محمد عاشق نے لکھا ہے کہ بشارات کے
صاف طور پر ثابت ہیں۔

علا چوں سلخ محرم سنۃ سبت و سبعتین بعد الألف و...

۱۵ حضرت اقدس کی وفات کے وقت آپ کے صاحبزادگان کی عمریں ۷ شیخ محمد
۲۹ یا ۳۰ سال ۷ شیخ عبدالعزیز ۱۶ سال چھ ماہ ۷ شیخ رفیع الدین ۱۳ سال
عبدالقادر تقریباً ۹ سال ۷ شیخ عبدالغنی ۵ سال تھیں۔

یہ کہ از عمر شریف سال ثنعت و دوم شروع شدہ بود وقت صبح
 در شبہ مرزا جان جاناں کہ از شاہیر طریقہ نقشبندیہ احمدیہ اندامارا
 پیش بہ عیادت آمدند و خلوت ساختند کہ بہ جز چند کس از مخصوصان کہ
 بندہ ہم طفیلی شان بود، دیگرے نہ بود، پس حلقہ مراقبہ شد و قریب
 پانس ہم ہماں صحبت ماند۔ بعد از ان چون مجلس مراقبہ منقضی شد
 از رخصت خواستند از ان وقت حال مزاج شریف متغیر گشت پس
 ان آنا فنا آثار انتقال ظور نمودند تا کہ وقت ظہر ہماں روز طائر روح
 ل شان بہ عالم قدس طیران نمود و بہ رفیق اعلیٰ پیوست۔

(ص ۲۶۳) ترجمہ ص ۱۱۶ حصہ دوم

یعنی۔ جب ۱۱۶ھ کے محرم کی آخری تاریخ ہوئی اور آپ کی
 کا باسٹھواں سال شروع ہو گیا تھا۔ ہفتہ کے دن مرزا جان جاناں
 کے طریقہ نقشبندیہ احمدیہ کے شاہیر میں سے ہیں اپنی جماعت کے
 تہ عیادت کے لیے آئے، خلوت کی محفل ہوئی، چند مخصوص افراد
 علاوہ کوئی نہ تھا، یہ بندہ مخصوص افراد کا طفیلی تھا یعنی محفل میں
 ایک تھا۔ تقریباً آدھ گھنٹہ مراقبہ کی محفل رہی پھر مرزا نے رخصت
 کی۔ اس وقت سے شاد ولی اللہ کے مزاج شریف میں تغیر ہوا
 و محظ بہ محظ موت کے آثار ظاہر ہونے شروع ہو گئے چنانچہ اسی دن ظہر
 وقت طائر روح پاک نے عالم قدس کو پرواز کی اور رفیق اعلیٰ
 جا ملا۔ قَدْ سَأَلَ اللَّهَ سِرَّهُ وَ تَوَرَّضَ بِهِ۔

تشریح۔ آپ کی وفات ظہر کے وقت، ہفتہ کے دن ۳۰ ماہ محرم محرم
 ۱۱۶ھ مطابق ۳۱ اگست ۱۷۶۲ء کو دہلی میں ہوئی اور اپنے والد ماجد

کے پہلو میں مدفون ہوئے۔ انا للہ وانا الیہ راجعون۔
جناب محمد عاشق نے حضرت میرزا کا ذکر کیا ہے اس سلسلہ میں
ان کا مختصر ذکر کیا جاتا ہے۔

آپ کا اسم گرامی شمس الدین حبیب اللہ جانِ جاناں ہے اور منظر
آپ کا تخلص ہے۔ آپ کے والد ماجد کا نام میرزا جان ہے آپ کا
نسب محمد بن حنفیہ کے واسطے سے حضرت علی کرم اللہ وجہہ تک ۲۸ واسطے
پہنچتا ہے۔ چونکہ آپ کے جدِ اعلیٰ نے سلاطین تیموریہ کی بیٹی سے
شادی کرنی تھی میرزا کا خطاب پایا اور دربار کے امرا میں ان کا شمول
ہوا۔

لفظ میرزا کی اصل امیرزادہ ہے۔ کثرت استعمال سے میرزا اور پھر
مرزا ہو گیا۔

آپ کی ولادت گیارہ رمضان ۱۱۱۳ھ بمطابق ۱۷۰۱ء کی ہے۔ آپ کے
احوال شاہ غلام علی نے مقامات منظری اور کمالات منظری میں اور شاہ
نعیم اللہ نے بشارات منظریہ اور معمولات منظریہ میں تفصیل کے ساتھ لکھے ہیں۔
مقامات منظری مطبع احمدی ۱۲۶۹ھ کے صفحہ ۳۲ میں حضرت
ولی اللہ کا ارشاد نقل کیا ہے کہ

”مجھ کو اللہ نے ایسا صحیح کشف عنایت کیا ہے کہ روئے زمین کی حالت
مجھے پوشیدہ نہیں ہے، سب کچھ ہاتھ کی تھیلی کی لکیروں کی طرح مجھ پر
ہے۔ اس وقت حضرت میرزا جانِ جاناں کا مثل کسی ملک اور کسی شہر
نہیں ہے، جس کو مقامات کے سلوک کی آرزو ہو ان کی خدمت میں حاضر
یہ لکھ کر حضرت شاہ غلام علی نے لکھا، ۵۰: آپ کے فرمانے کے بہ موجب

حضرت شاہ ولی اللہ کے اصحاب استفادہ کے لیے آپ کے پاس آئے۔ اور لکھا ہے حضرت شاہ ولی اللہ خطوط میں آپ کو ان القاب سے یاد کرتے تھے۔

”متع اللہ المسلمین بافادات فیما لطریقة الاحمدیة و روى ریاض الطریقة بتوجهات نفسه الزکیة آمین“

اور خدائے عزوجل آں قیم طریقه احمدیہ و داعی سنن نبویہ رادیر گاہ داشتہ مسلمین رامتغ و مستفید گردانا و اور خدائے عزوجل آں قیم طریقه احمدیہ خصوصاً و طریقه صوفیہ عمود آں متخلی بہ انواع فضائل و فوائد رادیر گاہ سلامت داشتہ انواع برکات برکات انام مفتوح گردانا و

سمولات منظری کے مقدمہ کے اخیر میں سامع خاں کا بیان لکھا ہے کہ میں شیخ محمد علی حزیں کے پاس رہتے میں ایک بلند جگہ بیٹھا تھا۔ ناگاہ حضرت میرزا گھوڑے پر سوار اس راستے سے گزرے شیخ محمد علی حزیں نے دریافت کیا یہ جو ان کون ہے کسی نے کہا یہ حضرت میرزا جان جاناں ہیں محمد علی حزیں نے کہا: چشم بد دوز ہمہ دانی دہمہ جانی۔

حضرت میرزا حضرت شاہ ولی اللہ کی بہت قدر کرتے تھے۔ سچ ہے اصحاب کمال ہی اہل کمال کی قدر کرتے ہیں کلمات طلیبات کے صفحہ ۸۳-۸۴ میں آپ کا مکتوب شریف ہے۔ اس میں حضرت شاہ ولی اللہ کے معانی تحریر فرمایا ہے (ترجمہ) حضرت شاہ ولی اللہ محدث رحمہ اللہ نے نیا طریقه بیان کیا ہے اور اسرار و معارف اور علوم کی باریکیوں کی تحقیق میں آپ کا خاص طرز ہے ان کمالات اور ان تمام علوم کے ہوتے ہوئے آپ علماء ربانیوں میں سے ہیں محقق صوفیوں میں جو علم ظاہر اور علم باطن کے جامع ہوئے ہیں اور جنہوں نے علم کو کا بیان کیا ہے آپ کا مثل چند ہی افراد ہوئے ہیں۔

فیوض الحرمین مطبوعہ ۱۳۰۷ھ کے صفحہ ۶۳ میں ہے۔

میں ائمہ اہل بیت کی طرف متوجہ ہوا۔ میں نے ان کا ایک خاص طریقہ پایا اور وہی اصل ہے اور لیا کے طریقوں کا، میں اس اصل کا بیان کرتا ہوں اور ان منضمات (جو اس سے ملے ہیں) کا بیان بھی کرتا ہوں جو اولیاء اللہ کے طریقوں میں ہوئے ہیں اور وہ اصل یہ ہے کہ "یادداشت" کی طرف التفات رکھی جائے۔ الخ

عاجز کہتا ہے طریقہ نقشبندیہ کی اصل طریقہ خواجگان ہے اور اس طریقہ کے سرکردہ حضرت خواجہ عبدالخالق غجدانی متوفی ۷۵۵ھ ہیں آپ کو حضرت خضر سے فوائد حاصل ہوئے ہیں آپ کے آٹھ ارشادات ہیں جو ان کے طریقہ کی اساس ہیں اور ہوش دردم نہ نظر بر قدم نہ سفر در وطن نہ خلوت در انجمن نہ یاد کردہ نہ بازگشت نہ نگاہ داشت نہ یادداشت۔

حضرات خواجگان کے نزدیک ذوق اور وجدان کی رد سے دوام آگاہی حاصل ہونے کا نام "یادداشت" ہے۔ حضرت شاد ولی اللہ نے اس اصل کو حضرات ائمہ اہل بیت کے طریقہ کا اصل قرار دیا ہے۔

سلام از مادر بر جان ایشان ایہی از تو رحمت بے کراں باد
۱۲ (از قسم دوم) فرمودند از درویشے اگر میل سلطنت در رغبت حکومت
سر بزند این رغبت بہ الہام حق ظاہر نماید کہ برائے اعلا کلمتہ اللہ بودہ است
قبول نہ باید کرد سخن اور معتبر نہ باید داشت کہ مفتون تسویل نفس و شیطان شدہ

۱۲ یہ کشف چونکہ قسم دوم کتاب القول اجملی میں ہے، بلفظہ ینہ لا یبری کے نسخہ میں صفحہ ۳۲ پر ہے جس کا عکس میرے پاس آگیا ہے۔ ۱۲ تسویل شیطان کا لوگوں کے نفس میں گناہوں کو آراتہ کرنا۔ سخن آرائی و افترا (غیاث وغیرہ)

امت، زیرا کہ وجود سلطنت در اولیائے این امت بہ الہام حق و تنظیم امر ملت صورت نہ یافتہ مگر در حضرت امام مہدی کہ در آخر زمان پیدای شوند کہ قیام این ہر دو امر بہ الہام الہی خواہند شد و غیر ایشان ہر کہ مدعی این معنی شود حکم بہ لطلان او باید کرد کہ میل او از سر نفسانیت است کہ ایچ اصل نہ دارد (ص ۳۴۲) یعنی۔ آپ نے فرمایا اگر کسی در ویش سے سلطنت کی خواہش اور حکومت کی رغبت ظاہر ہو اور وہ اس رغبت کو الہام حق کہہ کر بیان کرے کہ اللہ کے کلمہ کی سر بلندی کے واسطے ہے۔ قبول نہ کیا جائے کیوں کہ یہ ہر اباح نفس و شیطان کا بنایا ہوا ہے اس امت میں اللہ کے الہام سے ملت کے تنظیم کے لیے اولیاء اللہ میں سے سوا حضرت امام مہدی کے جو کہ آخر زمان میں پیدا ہوں گے کسی اور کے لیے انتخاب اور قیام کی گنجائش نہیں ہے حضرت امام مہدی ان دونوں کاموں کو کریں گے (یعنی اعلاء کلمۃ اللہ اور تنظیم امر ملت) ان کے علاوہ جو بھی اس کا دعویٰ کرے اس کی غلط روی کا حکم کیا جائے۔ کیوں کہ اس کا یہ فعل ازراہ نفسانیت ہے اور اس کی کوئی اصل نہیں ہے۔

تشریح۔ حضرت شاہ ولی اللہ کا یہ کشف اور بیان بڑا اہم اور غور طلب ہے۔ آپ کے کلام کا خلاصہ یہ ہے کہ اولیائے حق اور اللہ کے برگزیدہ افراد میں سے اگر کوئی دعویٰ کرے کہ مجھ کو الہام ہوا کہ مسلمانوں کا امیر بنوں اور اسلام کی خدمت کروں تو سمجھ لو کہ اس کو اپنے کشف و الہام کے سمجھنے میں مغالطہ ہوا ہے۔ یہ کام آخر در میں حضرت امام مہدی کریں گے اس مکاشفہ میں شاہ ولی اللہ کے دو الفاظ مدار بحث و تحقیق ہیں۔ ایک لفظ در ویش ہے اور دوسرا لفظ الہام ہے۔ در ویش خدائیدہ

کو کہتے ہیں یعنی وہ نیک بندہ جس کی کو خدا سے لگ گئی ہو اور اللہ امام دل میں اچھے خیال کے آنے کو کہتے ہیں۔ اب "مکتوبات سید احمد شہید" کے مکتوب ۲۶ میں اس عبارت کو ملاحظہ کریں جو صفحہ ۱۴۸ میں ہے۔

"مصلحت وقت چنانہ اقتضا کر دکہ اقامت این رکن رکین اسلام بدون نصب امام بہ وجہ مشروع صورت نہ می بندد بنا علیہ بہ تاریخ دوازدهم جمادی الثانیہ ۱۲۴۲ ھ ہجری مقدس بہ اتفاق مشاہیر سادات کرام و علمائے اعلام و مشائخ عظام و صاحبزادگان ذوی الاحترام و خوانین ذوی الاحترام و جمہایر خواہن و عوام از اہل ایمان و اسلام بہ بیعت امامت بردست این جانب واقع گردید و بہ روز جمعہ خطبہ بہ نام این جانب خواندہ شد ہر چند این خاکسار ذرہ بے مقدار بہ حصول این مرتبہ منیف اولاً بہ اشارات غیبی و المامات لاریبی ہمیشہ بود شایخ

اور اس کا ترجمہ ص ۱۵۲ میں لکھا ہے یہ ہے

"مصلحت وقت کے مدنظر یہ تھی کہ اس رکن اعظم جہاد کا قائم رہنا شریعت کی رو سے بغیر امام کے تقرر کے ممکن نہیں تھا۔ اس لیے ۱۲ جمادی الثانیہ ۱۲۴۲ ھ مقدس کو مشاہیر کرام، مشائخ عظام اور قابل احترام شہزادوں اور صاحبزادوں کی حشمت خوانین اور تمام خاص و عام مسلمانوں کے اتفاق رائے سے امامت کی بیعت اس عاجز کے ہاتھ پر تکمیل پائی اور جمعہ کے روز میرا نام خطبہ میں پڑھا گیا

۱۵ اس کے بعد ہی حضرت سید احمد شہید اپنے خطوط میں اپنے کو "امیر المؤمنین" لکھنے لگے رسول (احمدی) دیوبند کے جلیل القدر عالم مولانا عبید اللہ سندھی تو عقیدت میں غلو کے اس مقام تک پہنچ گئے کہ وہ تو حضرت یہ صاحب کو امام معصوم بھی لکھ گئے ہیں یہ اہل سنت و اجماعت کے عقیدہ کے قطعاً خلاف ہے۔ (الرحیم جنوری ۱۹۵۶ء صفحہ ۱۶ و ۱۹)

اس خاکسار ذرہ بے مقدار کو اس بلند مرتبہ کے حاصل ہونے کی بشارت
غیبی اشارے اور الہام کے ذریعہ جن میں شک و شبہ کی کوئی گنجائش نہیں
پہلے ہی دی گئی تھی۔

ایسے الہامات و اشارات کو جو مرہون سلطان خیال ہوں حضرت امام
ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ (مکتوب ۲۹۱ از دفتر اول میں) معلول
قرار دیتے ہیں۔ کاش درویش جناب سید اور ان کے رفقاء کا حضرت
شاہ ولی اللہ کے اس ارشاد سر اسرار شاد کو پہلے ہی ملاحظہ فرمالتے۔ شاہ
ولی اللہ کی وفات کے ۶۶ سال بعد آپ کا یہ کشف ثابت ہوا۔ اگر سید
صدیق حسن خاں اس مکاشفہ کا بھی ذکر کر دیتے تو بہتر ہوتا۔
مولانا عبید اللہ سندھی نے "حزب امام ولی اللہ کی اجمالی تاریخ کا مقدمہ"
کے صفحہ ۱۶۵ میں لکھا ہے۔

جس دن سے امیر شہید افغانوں کے امیر بنے اسی وقت سے بغاوت
کی چنگاری اس اجتماع میں چمکتی رہی اگر معاملہ ہمارے ہاتھ میں ہوتا تو
ہم افغانوں کا امیر بناتے اور اسے امیر شہید کے بورڈ کا ایک ممبر بنا دیتے۔
مولانا سندھی نے جو رائے لکھی ہے، درست رائے ہے ہو سکتا ہے کہ انہوں
نے یورپ اور روس وغیرہ کے دو ممبر "ہمفرے جاسوس" کی رپورٹ پڑھ لی
ہو جس کو جرمنی کی حکومت نے چھپوایا تھا اور پھر اس کا ترجمہ دوسرے ملک
میں چھپا اور اب پاکستان میں "ہمفرے کے اعترافات" کے نام سے

لے حضرت سید احمد کی ولادت سے ۲۵ سال قبل اور آپ کے رفیق خاص عالم اجل
مولانا اسماعیل کی ولادت سے، ۱۵ سال قبل حضرت اقدسؒ اس عالم فانی سے انتقال
فرما چکے تھے۔

پھیا ہے کہ کس طرح انگریزوں نے محمد بن عبدالوہاب نجدی کو سلطنت عثمانیہ کو
 کمزور کرنے کے لیے تیار کیا اور پھر محمد بن سعود امیر نجد کو اس بات پر آمادہ
 کیا کہ وہ محمد بن عبدالوہاب کے باطل عقائد کی حمایت کرے اور نجد کا بادشاہ
 بنے۔ چنانچہ ۱۱۴۴ھ میں محمد بن سعود نے وہابی مذہب اختیار کیا۔ مذہبی ہوں
 میں وہ ابن عبدالوہاب کا مطیع ہوا۔ اور آج تک یہی کیفیت ان دونوں گھروں
 کی ہے۔

۱۳۷۰ء جون آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در فتح مکہ مصاریح کعبہ را گرفتہ
 ایستادند و جامعہ از صناید قریش را کہ در باب ایذاے آں حضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم سعی بلیغ داشتند و سینہائے ایشان بہ عداوت پر بود دیدند کہ ہمہ
 جمع شدہ ایستادہ اند فرمودند چہ می گوئید گفتند می گوئیم کہ آنت اُخ کریم
 فرمودند شاید اددی کنید قصہ یوسف را گفتند آری فرمودند من ہم
 می گویم الا تثریب علیکم الیوم یفرض اللہ لکم ایں کلمہ گفتن ہاں بُو
 وغل و حسد از دلہا رفت۔ ہماں عرض تحفہ حادثہ پیدا شد۔ از باب
 لطف و صفا کہ خرق عادت باشد بلا شک۔ و اصل ایں خرق عادت قوت
 زہرہ بود کہ از میان نفس نفیس آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم جوش زدہ قوت
 زہرہ را کہ در نفوس ایشان کافرہ بودند در میجان آورد و ہر دو با ہم طرفہ
 تعالج نمودند و طرفہ انجذابے در روحے و راحتے دہیجے و سرورے بہ ظہور
 رسید و ہم جنس زہب بن عمر بہ قصد کشتن آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اور ابر بعض امور معینہ مطلع ساختند، در ضمن
 ایں مطلع ساختن طرفہ قوت زہرہ از نفس حضرت برآمد و نفس زہب
 شرر صفت رسید و دعوت را بہ کلی سوخت۔ دہم جنس شمارہ مرزبانی قصہ زہب

زوجہ ابی سفیان۔ اینہا ہمہ قوت زہرہ است کہ از نفس صاحب دولتے برآند
 بہ نفوس دیگران می رسد و قوائے کامنہ ایشان را در میان می آرود
 طلسم طرہ بہ نمودی رسد، ہم چنین در بدر قوت مرتبہ نخبہ مزوجہ بہ دو چندان
 از قوت شمیہ مزوج شدہ از نفس نفیس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر جوید
 و غائب را مسخر خود گردانید و رعب آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ سیر یک ماہ
 منتشر گردانید، و ہم چنین روز حجۃ الوداع قوت مشتری با قوت شمیہ و
 قوت تمہ و قوت زہرہ و قوت زحل و قوت عطار و در ہم آمیخت۔ من
 کل واحدٍ منها جزءٌ واحدٌ۔ تا آن کہ یک چیز شد۔ در عالم تحفہ تنجیمی
 و تالیفی و فرمانی و تشریحی منتشر گردانید۔ (ص ۲۶۱-۲۶۲)

یعنی فتح مکہ کے دن جب رسول اللہ علیہ وسلم بیت اللہ شریف کے
 دروازے کے پتوں کو پکڑ کر کھڑے ہوئے اور فریش کے سر پر آوردہ لوگوں
 کی ایک جماعت آپ کے سامنے کھڑی تھی جنہوں نے آپ کی ایذا رسانی
 میں پوری کوشش کی تھی اور جن کے سینے آپ کی عداوت سے بھرے ہوئے
 تھے۔ آپ نے ان سے فرمایا۔ تم کیا کہتے ہو۔ انہوں نے کہا، ہم کہتے ہیں
 أنت آخ کربیم۔ آپ کرم کرنے والے بھائی ہیں۔ آپ نے فرمایا شاید
 تمہارا مقصد یوسف کا قصہ دہرانا ہے۔ پھر آپ نے فرمایا۔ میں بھی کہتا
 ہوں۔ لا تَنبِیْبَ عَلَیْکُمْ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللّٰهُ لَکُمْ۔ کچھ الزام نہیں تم
 پر آج بخشنے اللہ تم کو، اس بات کے سنتے ہی سارا مکرو و حسد ان کے
 دلوں سے نکل گیا، نتیجہ مکہ کا مقصد یہی خرق عادت کا تحفہ تھا جو لطف
 و صفا کے طریقے سے بلا شک ظاہر ہوا۔ اس خرق عادت کی اصل زہرہ کی
 قوت تھی جو آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے نفس نفیس سے جوش مار کر

نکلی اور اس نے زہرہ کی ان قوتوں کو نفوس اہل مکہ میں کافرانہ پوشیدہ تھیں
ہیجان میں ڈال دیا۔ پھر دونوں نے باہم مل کر عجب معاجزہ کیا اور کیا ہی
عمدہ و اعلیٰ انجذاب و خوشی و راحت و مسرت کا ظہور ہوا۔

ایسا ہی معاملہ وہب بن عمر کے ساتھ پیش آیا جب وہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کے قتل کرنے کے ارادہ سے آیا۔ آنحضرت نے اس کو بعض معینہ
امور (خفیہ راز) سے آگاہ کیا۔ آپ جب ان امور کا بیان فرما رہے تھے
آپ کے نفس مبارک سے زہرہ کی قوت نکلی اور جنگاری کی طرح وہب کے
نفس پر گری اور وہب کی رعوت اور خباثت یکسر جل گئی۔

اسی طرح کا قصہ ثمامہ مرزبانی اور ہند زوجہ ابوسفیان کا ہے یہ
سب قوت زہرہ کی کارستانی ہے کہ صاحب دولت کے نفس سے نکلتی ہے
اور دوسروں کے چھپے ہوئے قورا کو ہیجان میں ڈال کر انوکھا ظلم
دکھاتی ہے

اسی طرح بدر کے دن گرنے والی قوت اپنے سے دگنی آفتابی قوت
سے گھل مل کر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے نفس نفیس سے جوش مار کر نکلی
اور غالب کو اپنا مطیع کر لیا اور ایک مہینہ کی مسافت تک آپ کا رعب
طاری کر دیا۔

اسی طرح حجۃ الوداع کے دن مشری کی قوت۔ آفتابی قوت، ماہتابی قوت
زہرہ کی قوت، زحل کی قوت، عطارد کی قوت سے گھل مل گئی۔ کُلِّ وَاحِدٍ
مِنہا جزءٌ واحد۔ ان میں سے ہر ایک کا ایک ایک جزء۔ یہ سب مل کر ایک نئے
ہو گئیں اور اس نے تمام عالم میں مسخر کرنے، مالوت کرنے حکم نافذ کرنے
اور ایک شریعت کا تحفہ بھیلا دیا۔

تشریح حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کی حقیقی وابتگی طریقت میں
 سلسلہ نقشبندیہ مجددیہ سے ہے یوں اجازت دیگر سلاسل میں بھی ہے۔
 حضرت مجدد قدس سرہ کے زمانے تک سلسلہ نقشبندیہ کے مدارج کا بیان
 ولایت کبریٰ تک ہوا تھا۔ حضرت مجدد قدس سرہ نے نہایت اہمیت تک اس
 کا بیان کیا، اور آپ نے بیان کیا کہ انسان کی تخلیق میں عالم امر اور عالم خلق
 کے اجزا شامل ہیں۔ عالم امر کے اجزا نورانی ہیں اور وہ انسان کے سینہ
 میں یکجہ ہیں۔ یہ نورانی اجزا ہماری کوتاہیوں اور گناہوں کی وجہ سے اپنی
 نورانیت کھو بیٹھتے ہیں۔ اور جب خوش نصیب بندہ اللہ کی یاد میں مصروف
 ہوتا ہے یہ اجزا اپنی نورانیت حاصل کر لیتے ہیں اور جب وہ خوش نصیب
 مراقبہ کرتا ہے تو یہ نورانی اجزا پرواز کر کے اپنے اصول تک پہنچتے ہیں
 جو عالم امر میں ہیں۔ آپ نے پانچ نورانی اجزا کا بیان کیا ہے۔

حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کو نیا طریقہ حضرات ائمہ اہل بیت اطہار
 رضی اللہ عنہم سے ملا ہے۔ اس نئے سلسلہ کا تفصیلی بیان عاجز کی نظر سے نہیں
 گزرا ہے۔ آپ کے اس مبارک مکتوب سے معلوم ہوتا ہے کہ آپ ان پانچ
 نورانی طاقتوں کے علاوہ دوسری نورانی طاقتوں کے اجزاء سے بھی انسان
 کے سینہ کو محلی اور محلی قرار دیتے ہیں۔ سورہ حم السجدہ کی آیت ۲۵ میں
 اللہ تعالیٰ نے فرمایا ہے۔ سَتَرْنَاهُمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ۔
 ہم دکھا دیں گے ان کو اپنی آیات انقوں میں اور ان کے نفسوں میں۔

دلائل قدرت میں سے جو کچھ عالم کبیر میں جو اس کا نمونہ انسان کا جسم ہے

نے فلک راست مسلم نہ ملک را حاصل

آں چہ در ستر سویدار بنی آدم ہست

کچھ پہلے کتاب "القول الجلی" پر ایک مقالہ ندیم حیدر علوی کا کوری کا
 دہلی کے "مجلہ قاری" میں چھپا تھا۔ ایک مولوی صاحب نے اس کو پڑھ کر عاجز
 سے کہا۔ حضرت شاہ ولی اللہ نے نجوم اور تاثیرات کو اکب کا بیان کیا ہے
 اور یہ کچھ مناسب نہیں حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کا یہ کثوف بعض دیگر
 فضلا کی نظر سے بھی گزرا اور انھوں نے اس کثوف (نیز بعض دیگر کثوفات)
 کے حذف کرنے کا مشورہ دیا۔ اس سلسلہ میں عاجز کے پاس ایک مفتی صاحب کا
 مکتوب آیا اور انھوں نے عاجز سے اس سلسلہ میں استفسار کیا۔ عاجز نے تحریر کیا
 کہ کسی کی تالیف میں کمی بیشی کا تصرف ناجائز ہے۔ اللہ تعالیٰ نے اپنے کلام
 پاک میں کئی جگہ اس قبیح فعل کی برائی بیان کی ہے۔ افسوس ہے مولانا اسماعیل
 کے پیردان اس کام میں بہت آگے بڑھ گئے ہیں۔ حضرت شاہ ولی اللہ حضرت
 شاہ عبدالعزیز کی تحریرات و مکتوبات، حضرت شاہ عبدالقادر کا ترجمہ قرآن
 اور دوسری کتابیں، حضرت مجدد الف ثانیؒ ان کی اولاد، حضرت شاہ غلام
 علی، حضرت شاہ علم ابدرائے بریلوی اور دیگر اکابرین کے احوال میں خوب
 ہی تحریفات کر کے محمد بن عبدالوہاب نجدی اور مولانا اسماعیل کا ہمنوا سب
 کو قرار دیا ہے اللہ تعالیٰ اس کتاب القول الجلی کو ان لوگوں سے محفوظ رکھے
 اور یہ کتاب بلا کسی تصرف کے چھپے۔ بنا بریں اس سلسلہ میں عاجز بہ کھ
 لکھتا ہے۔

غلام ابو عبد اللہ محمد بن احمد انصاری قرطبی متوفی دو شنبہ ۹ شوال ۶۷۱ھ
 نے اپنی تفسیر الجامع لاحکام القرآن میں قائمہ بَرَاتِ اَمْرٍ
 کے بیان میں لکھا ہے۔ قال القشیری۔ اجمعوا علی ان المراد الملائکۃ
 وقال المادردی فیہ قولان احدھما الملائکۃ قالہ الجمرہوس

والقول الثاني هي الكواكب السبعة حكاية خالد بن معدان
 عن معاذ بن جبل. قشیری نے کہا ہے اتفاق کیا ہے علماء نے کہ
 المَدْبَرَاتِ اَمْرًا سے مراد فرشتے ہیں اور ماوردی نے کہا ہے کہ المَدْبَرَاتِ
 کے بیان میں دو قول ہیں۔ ایک قول میں وہ ملائکہ ہیں اور یہ جمہور کا قول
 ہے اور دوسرے قول میں وہ سات سیارے ہیں اس قول کو خالد بن معدان
 نے حضرت معاذ بن جبلؓ سے بیان کیا ہے۔ علامہ قرطبی نے یہ بھی لکھا ہے
 کہ اس قول کو قشیری نے اپنی تفسیر میں لکھا ہے۔ اللہ تعالیٰ نے تدبیر عالم
 کا تعلق کثرت کے ساتھ نجوم کی حرکات سے وابستہ کر دیا ہے۔ اگرچہ تدبیر
 کرنے والا اللہ ہی ہے چونکہ یہ کام نجوم کے سپرد کر دیا گیا ہے اس لیے
 نجوم کو مَدْبَرَاتِ فرما دیا ہے یعنی تدبیر کرنے والیاں۔

علامہ سید ابوالفضل شہاب الدین محمود آلوسی نے تفسیر روح المعانی
 ج ۲۴ میں والنازعات غرقا سے فالمدبرات امراتک
 کا بیان اس طرح کیا ہے کہ ان آیات کا تعلق شیارات سے ہے۔ لکھا
 ہے کہ حسن و قتادہ و اخفش و ابن کیسان و ابو عبیدہ نے والنازعا
 غرقا کا حمل نجوم پر کیا ہے۔ اور ابن عباس و حسن و قتادہ و اخفش
 نے وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا کا حمل نجوم پر کیا ہے اور حسن و قتادہ
 نے وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا کا حمل نجوم پر کیا ہے اور المَدْبَرَاتِ اَمْرًا
 کا حمل نجوم پر معاذؓ سے مروی ہے۔ تدبیر کی نسبت کواکب کی
 طرف مجازی ہے۔

علامہ سید محمد امین معروف بہ ابن عابدین نے رسالہ سُلُّ الْحِسَامِ
 البہندی میں جو کہ ان کے مجموعہ رسائل کے دوسرے حصہ میں ہے لکھا ہے

قال الامام مرغینانی صاحب الہدایۃ فی کتابہ مختارات النوازل واما علم النجوم فهو فی نفسه حسن غیر مذموم یعنی ہدایہ کے مؤلف امام مرغینانی نے اپنی کتاب مختارات النوازل میں لکھا ہے کہ علم نجوم فی نفسه اچھا علم ہے اور وہ مذموم نہیں ہے۔

حضرت شاہ ولی اللہ کے بیان سے معلوم ہوتا ہے کہ آپ کے نزدیک سیارات کی قوتِ فعّالہ نورانی طاقت ہے۔ اور ان نورانی طاقتوں سے انسان کا سینہ معمور ہے اور وہ پاک نفوس کہ جن کے سینے آماجگاہِ تجلیات و انوار ہیں ان طاقتوں سے بہ حکم الہی کام لیتے ہیں۔ آپ کے بیان پر کوئی ایراد وارد نہیں ہوتا، اسرار و معارف کا اظہار آخر وقت تک اللہ کے نیک بندے کرتے رہیں گے ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء۔

۱۳۔ از قسم سوم۔ خدمت ایشان روز عرس مخدوم جمال الدین قدس سرہ در موضع پھلاودہ بہ زیارت قبر ایشان رفتند، در آنجا از دحام بسیار بود و مردمان کثیرہ اجوم آوردد قبر او شان را تقبیل می کردند، خدمت ایشان آل جادریے توقف نمودد از مقبرہ برآمدہ بیرون آں نشستہ و فرمودند تا شخصے بہ قیہ حیات می باشد بہر حین یا بحق می کند در ان ترقیات می نماید اما بہ سبب علاقہ جسمانیہ از بشریہ ناسوتیہ خلاصی اورا بالکلیہ مسیر نیست و چون ازین عالم انتقال نمود آں ہنگام از بشرت بالکلیہ نجات حاصل می شود و صفت لاهوت غالب می گردد و لہذا مسجودی شود

(ص ۳۸۷)

یعنی۔ حضرت مخدوم جمال الدین قدس سرہ کے عرس کے دن آنجناب موضع پھلاودہ آپ کی قبر شریف کی زیارت کے لیے تشریف لے گئے

ہاں بہت بھیڑ تھی۔ آپ کی قبر شریف کے چومنے میں کثرت سے لوگ
 مصر دت تھے۔ آپ نے تھوڑی دیر وہاں توقف کیا پھر مقبرہ سے باہر
 آکر بیٹھ گئے اور فرمایا۔ جب تک انسان زندہ رہتا ہے جس قدر بھی
 وہ اللہ کی یاد کرتا ہے اس کو ترقیات حاصل ہوتی ہیں اور جسمانی
 تعلق کی وجہ سے بشریت اور عالم اجسام کی بندھنوں سے پوری طرح
 چھٹکارا نہیں پاسکتا، اور جب وہ اس جہاں سے رخصت ہو جاتا ہے
 اس وقت اس کو بشریت کے عوارض سے پوری طرح نجات حاصل
 ہو جاتی ہے اور اس پر لاہوتی صفت غالب آجاتی ہے لہذا لوگ اس
 کی طرف بھٹکتے ہیں۔“

تشریح۔ حضرت نے اس مبارک ملفوظ میں ناسوت اور لاہوت
 کے الفاظ استعمال کیے ہیں ناسوت عالم اجسام کا نام ہے جس وقت
 روح جسم میں داخل ہوتی ہے اور ناسوتی کا آغاز ہوتا ہے اور
 پھر جب خوش نصیب بندہ اپنے بولی جل شانہ کی یاد کرتا ہے اور
 تجلیات اسماء الہیہ سے محظوظ ہوتا ہے وہ مقام ملکوت پر فائز
 ہوتا ہے اور جب مرتبہ صفات میں اس کو قنایت حاصل ہوتی
 ہے مقام جبروت حاصل کرتا ہے اور جب وہ خوش نصیب
 ذاتِ بحت الہی کی تجلیات کی آماجگاہ بنتا ہے، مقام لاہوت
 حاصل کرتا ہے اور جب تک روح کا تعلق جسم سے رہتا ہے وہ اسی
 مقام کو بہ تمام کمال حاصل نہیں کر سکتا۔ اور جب اس کی روح نفس
 تن سے پرداز کر جاتی ہے وہ عالم قدس کے مزے لیتی ہے اِنَّ الْمُتَّقِينَ
 فِي جَنَّاتٍ وَ تَهْرَى فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ“

میں ایسے خوش نصیبوں کا بیان ہے۔ جَعَلَنَا اللهُ مِنْهُمْ جُودًا
 ڈروالے ہیں۔ باغوں میں ہیں اور نہروں میں، بیٹھے سچی بیٹھک میں
 نزدیک بادشاہ کے جس کا سب پر قبضہ ہے۔

اس لفظوں میں حضرت نے "لِذَا سَجُودِي شُودٌ" فرمایا ہے اس
 سجدیت کے سمجھنے کے لیے دو مبارک صحیح حدیثوں کو نظر میں رکھنا ضروری
 ہے لہذا عاجزان کا ترجمہ لکھا ہے۔

مشکات کے باب ذکر اللہ والتقرب الیہ میں بخاری سے روایت ہے
 کہ ابو ہریرہ نے کہا کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ فرماتا ہے
 اللہ تعالیٰ جو شخص میرے کسی دلی سے دشمنی رکھتا ہے اس کو میں
 لڑائی سے خبردار کر دے تاہوں اور میرا بندہ کسی شے سے بھی جو مجھ
 کو بہت محبوب ہے میرا قرب نہیں پاسکتا جو کہ وہ میرے عائد کردہ
 فرض سے پاتا ہے اور میرا بندہ ہمیشہ نوافل کے ذریعہ میرا قرب حاصل
 کرتا رہتا ہے یہاں تک کہ میں اس سے محبت کرنے لگتا ہوں اور جب
 مجھ کو اس سے محبت ہو جاتی ہے تو میں اس کی وہ سماعت ہو جاتا ہوں
 جس سے وہ سنتا ہے اور وہ بینائی ہو جاتا ہوں جس سے وہ دیکھتا ہے اور
 وہ ہاتھ ہو جاتا ہوں جس سے وہ گرفت کرتا ہے اور وہ پاؤں ہو جاتا ہوں
 جس سے وہ چلتا ہے۔ اگر مجھ سے وہ طلب کرے البتہ میں اس کو دوں گا
 اور اگر وہ مجھ سے پناہ چاہے البتہ میں اس کو پناہ دوں گا۔ الخ
 مشکات کے الْحَبِّ فِي اللَّهِ وَمِنَ اللَّهِ میں مسلم کی ابو ہریرہ سے
 روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اللہ تعالیٰ جب کسی بندے سے
 محبت کرتا ہے وہ جبریل کو بلا کر کہتا ہے۔ مجھ کو فلاں بندہ سے محبت ہے

تم اس سے محبت کرو۔ چنانچہ جبریل کو اس سے محبت ہوتی ہے اور پھر
 وہ آسمان میں منادی کرتے ہیں کہ اللہ کو نفلانے سے محبت ہے تم سب اس
 سے محبت کرو چنانچہ آسمان والے اس سے محبت کرتے ہیں ثُمَّ يُوضَعُ
 لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ پھر زمین میں اس کے لیے مقبولیت رکھ دی
 جاتی ہے الخ

یعنی زمین پر رہنے والوں کے دلوں میں اس کی محبت پیدا ہوتی
 ہے خود بخود دل اس کی طرف مائل ہوتے ہیں سورہ مریم کے آخر میں،
 ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ ذُرِّيَّةً
 وَ يَتَقَبَّلُهَا لَمْ يَكُن لَهَا بَطْلَةٌ وَ كَانَتْ إِحْسَابًا عَلَيْهِمْ أَن يَضْحَكُوا
 بِمَعْرِفَتِهِمْ أَن يَكُونُوا رُحَمَاءَ اللَّهِ یعنی اللہ ان
 سے محبت کرے گا، یا ان کے دل میں اپنی محبت پیدا کرے گا یا خلق کے
 دل میں ان کی محبت پیدا کرے گا۔ اللہ تعالیٰ کے وہ برگزیدہ نیک بندے
 جو اللہ تعالیٰ کے محبوب بنتے ہیں اور جن کا سنا، دیکھنا، بکرونا، چلنا
 سب اللہ کے واسطے ہوتا ہے۔ ایسے برگزیدہ بندوں کی محبت اللہ تعالیٰ
 عوام کے دلوں میں ڈالتا ہے پھر عوام کے دل خود بہ خود اس کی طرف
 تھکتے ہیں، یہی ہے شانِ سجودیت جو فنا فی اللہ ہونے کی وجہ سے
 ادبیا و اللہ کو حاصل ہوتی ہے۔

حضرت شاہ ولی اللہ باکال عالم دین اور بلند مرتبہ شیخ طریقت
 بولے ہیں حضرت میرزا جان جاناں منظر قدس اللہ اسرارہا ان
 کے متعلق فرماتے ہیں: آپ کا مثل چند ہی افراد بولے ہیں!
 ایسے حضرات کے اقوال کو ان طریقوں سے حل کرنا ضروری ہے
 جو حضرات مشائخ کے طریقے ہیں۔

علامہ اجل مفتی عنایت احمد کاکوری متوفی ۱۳۷۹ھ نے حضرت شاہ ولی اللہ کے متعلق کیا خوب فرمایا ہے۔ آپ کے الفاظ کو زہتہ انخواطرنے عربی میں نقل کیا ہے اس کا مفہوم اس طرح ہے۔
 شاہ ولی اللہ کی مثال شجر طوبی کی طرح ہے کہ تنہ ان کے گھر میں ہو اور اس کی شاخیں تمام مسلمانوں کے گھروں تک پہنچی ہوئی ہیں میلانوں کا کوئی گھر اور ٹھکانا ایسا نہیں جہاں اس کی ٹہنی نہ پہنچی ہو۔ اکثر لوگوں کو خبر نہیں کہ اس ٹہنی کی جڑ کہاں ہے۔

یعنی ہندوستان میں جو علم دین پھیلا ہے اللہ تعالیٰ نے اس کا ذریعہ آپ کی مبارک ذات کو کیا ہے شیخ محمد محسن صدیقی تریپٹی نے "الیا نفع الجنی" کے آخر میں لکھا ہے کہ میں نے دو مرتبہ علامہ عبدالحق فاروقی خیر آبادی کو کہتے سنا ہے جب کہ انہوں نے حضرت شاہ ولی اللہ کی کتاب "ازالۃ الخفا" کا مطالعہ کیا۔ ایک مجمع کو مخاطب کر کے آپ نے فرمایا: عاجز ترجمہ لکھتا ہے، "جس شخص نے یہ کتاب تصنیف کی ہے وہ علم کا ایسا بحرِ خار ہے جس کا ساحل نظر نہیں آتا اور ان پر اعتراض کرنے والا جاہلوں میں سے ایک ایسا غمی جاہل ہے جس کے سمجھنے کی توقع نہیں کی جا سکتی، یادہ ان انعامات پر حسد کر رہا ہے جو اللہ تعالیٰ نے ان پر کئے ہیں۔"

اللہ تعالیٰ بقول الجلی کے اس ترجمہ کو بہ وجہ احسن طبع کرائے اور پھر اصل فارسی نسخہ اہل علم اور اربابِ کمال کے سامنے آئے اور حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کی باطنی بلند پروازی اور علو منزلت کا علم

سب کو ہو۔

حضرت میرزا کا ارشاد "آپ کا مثل چند ہی افراد ہوئے ہیں
حقیقت امر کا اظہار کرتا ہے عاجز آپ کو منبہتی کے اس شعر کا مصداق
یا ہے۔

مَضَبِ الْقُرُونِ وَمَا تَبِعَ مِنْهُ وَلَقَدْ آتَى فَعَجَزُونَ عَنْ نَظْرِ آيَةٍ
زمانے گزرنے وہ ان جیسا نہ لاسکے، اور وہ آئے تو ان کا مثل لانے سے قاصر ہی
قَدَّسَ اللَّهُ سِرَّهُ وَنُورَ صِرْعِيهِ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَاؤَ الْآخِرَاءِ۔

ابو الحسن زید فاروقی
درگاہ حضرت شاہ ابوالخیرؒ
شاہ ابوالخیر مارگ دہلی مد

جمعہ ۲ ربیع الآخر ۱۴۰۷ھ
۵ دسمبر ۱۹۸۶ھ

آگاہی

اس کتاب ”القول الجلی فی ذکر آثار الولی“ کے جملہ حقوق منیجر
کتب خانہ النوریہ واقع تکیہ شریف، کاکوری ضلع لکھنؤ کے حق میں محفوظ
ہیں۔ کوئی صاحب اُن کی اجازت کے بغیر طبع کرنے کا ارادہ نہ کریں۔

طباعت : بار اول بہ اجازت جناب منیجر صاحب

۱۳۰۹ھ ۱۹۸۹ء

کتاب کا نام : القول الجلی فی ذکر آثار الولی

صفحات : ۵۶۰

مصنف : مولانا شاہ محمد عاشق پھلتی

کتابت : مخطوطہ ۱۲۲۹ھ ۱۸۱۳ء

مہتمم : ابوالنصر انس فاروقی

معاون : محمد ادریس قریشی ۲۴۰۰ کوچہ میر ہاشم شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی

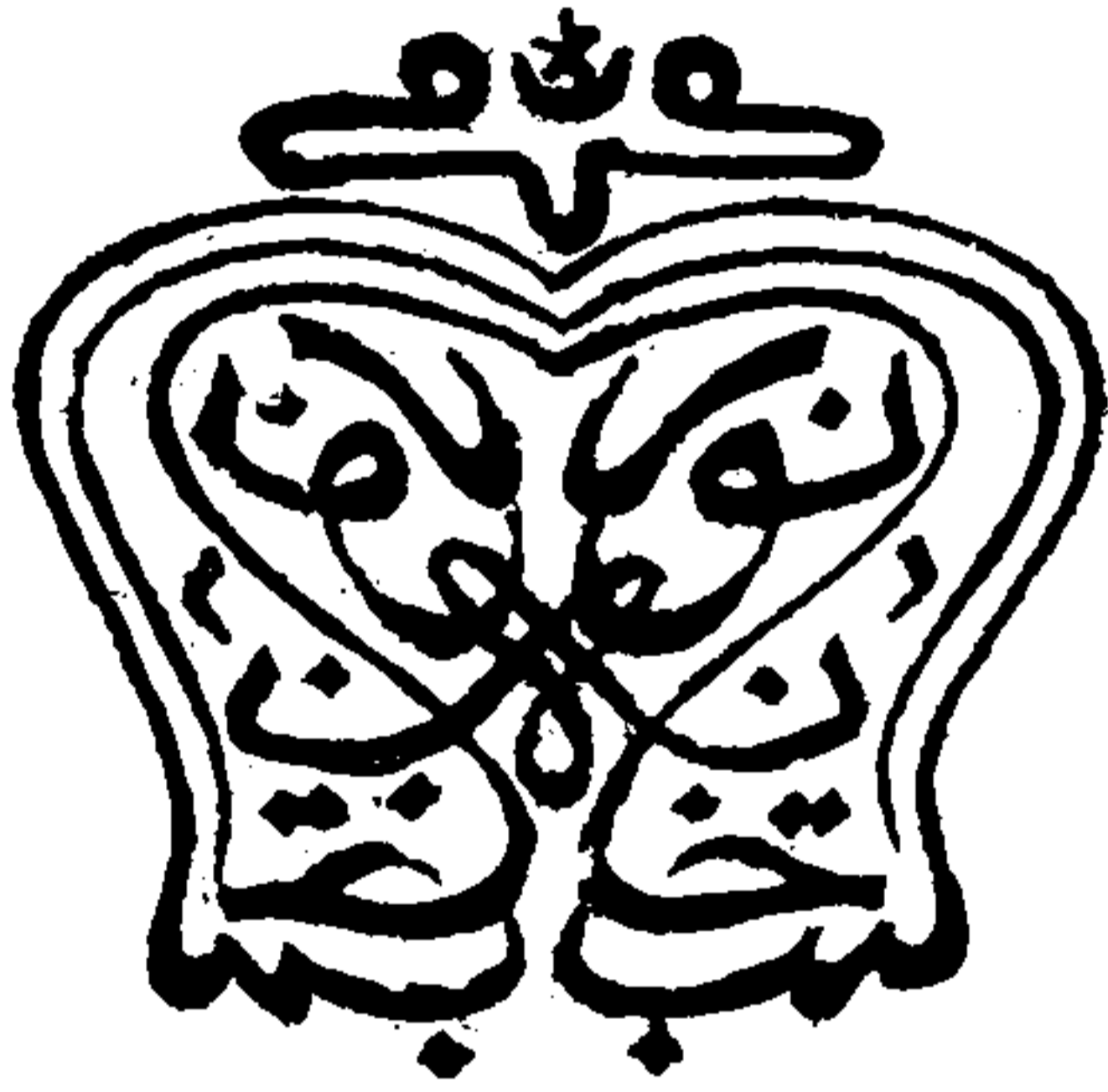
طابع : شاہ ابوالخیر اکادمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

تعداد : ایک ہزار

قیمت : تیس روپے

(نعمانی آفٹ پریس دہلی)

الْقَوْلُ الْجَمِيلُ
أَثَارُ الْوَلِيِّ فِي ذِكْرِ



در بیان ملفوظات و مکشوفات و معارف حضرت شاہ ولی اللہ رحمہ اللہ

بہ اہتمام

ابوالنصر انس فاروقی جلیہ طباعت پوشیدہ

۵۵

شاہ ابوالخیر اکادمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶